دانشنامه

امام محمد باقر علیه السلام


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

مشخصات کتاب

نویسنده : جمعی از نویسندگان
ناشر : پایگاه تخصصی عاشورا

مرحوم شیخ صدوق و برخی دیگر از بزرگان آورده اند:
روزی جابر بن عبدالله انصاری وارد منزل امام سجاد، زین العابدین علیه السلام شد، در بین صحبت با آن حضرت، نوجوانی نورانی وارد مجلس گردید. همین که چشم جابر بر آن نوجوان زیبا اندام افتاد، لرزه بدنش را فرا گرفت؛ و از جای خود بر خاست و مرتب تمام قامت آن عزیز نورانی را تماشا می کرد. و چون با دقت او را نگریست، اظهار داشت: ای نوجوان! جلو بیا، هنگامی که مقداری جلو آمد، جابر گفت: اکنون برگرد و برو. پس از آن گفت: قسم به خدای کعبه، که این نوجوان از نظر شکل و شمایل از هر جهت، شبیه ترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد. بعد از آن، جابر چند قدمی به سوی نوجوان آمد؛ و چون نزدیک شد، سؤ ال کرد: نامت چیست؟ حضرت فرمود: محمد. گفت: نام پدرت چیست؟ فرمود: من پسر علی بن الحسین هستم. گفت: ای عزیزم! جانم فدایت باد، توئی شکافنده علوم؟
فرمود: بلی، آنچه را که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را بر آن مأمور کرده است، ابلاغ کن. لذا جابر بن عبدالله انصاری گفت: رسول خدا مرا بشارت داد، که من باقی خواهم ماند تا زمانی که تو را ملاقات نمایم؛ و آن گاه فرمود: سلام او را به شما برسانم.
بنابر این سلام رسول الله بر تو باد. آن گاه حضرت باقرالعلوم علیه السلام خطاب به جابر نمود و اظهار داشت: و ای جابر! سلام بر رسول خدا باد تا هنگامی که زمین و آسمان پایدار و پا بر جا باشند؛ و نیز سلام بر تو باد، که ابلاغ سلام جدم را نمودی. بعد از آن جابر مرتب در جلسات امام محمد باقر علیه السلام حضور می یافت و از دریای علوم و فنون آن حضرت بهره مند می گردید. روزی امام محمد باقر علیه السلام مسأله ای را از جابر سؤ ال نمود؟ جابر در پاسخ گفت: همانا رسول خدا مرا خبر داد که شما اهل بیت هدایت گر هستید و در تمام دوران ها از همه انسان ها بردبارتر و عالم تر خواهید بود. و نیز فرمود: به اهل بیت من چیزی نیاموزید، زیرا که نیازی به آموختن ندارند و ایشان در همه ی مسائل و علوم از همه برترند.
امام محمد باقر علیه السلام فرمود: بلی، جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله صحیح فرمود: من در کودکی حکمت را می دانستم و در کودکی فضل خداوند شامل من و دیگر اهل بیت رسالت علیهم السلام گردیده است و می گردد.[1] .
همچنین آورده اند: ابان بن تغلب گفت: از حضرت ابوجعفر، امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: روزی در مکتب خانه نشسته بودم که

جابر بن عبد الله انصاری وارد شد و به من گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا دستور داده است تا سلام آن حضرت را به تو ابلاغ دارم.[2]
.

پی نوشت ها:

[1] اکمال الدین مرحوم صدوق: ص 253، ح 3، بحارالا نوار: ج 46، ص 223، ح 1، به نقل از امالی شیخ صدوق.

[2] بحار الانوار: ج 46، ص 224، ح 3.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

آسایش دنیا و یا سعادت آخرت

ابوبصیر آن راوی حدیث و از اصحاب صادقین علیهماالسلام، نابینا شده بود؛ روزی محضر مبارک مولایش امام محمد باقر علیه السلام وارد شد و اظهار داشت: یا بن رسول الله! آیا شما وارثان و جانشنان پیامبر خدا هستید؟
حضرت در پاسخ فرمود: بلی. سؤال کرد: آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارث علوم همه انبیاء عظام علیهم السلام بوده است؟ حضرت فرمود: بلی، او در تمام علوم و فنون وارث تمامی پیامبران الهی علیهم السلام می باشد. گفت: آیا شما اهل بیت عصمت و طهارت، نیز در تمام علوم و فنون وارث پیامبر هستید؟ فرمود: بلی، ما وارث تمامی علوم و فنون او می باشیم.
سپس افزود: آیا شما توان آن را دارید که مرده را زنده و مریض را شفا دهید؟
و آیا از آنچه انسان ها انجام می دهند و یا در درون خود پنهان دارند، آگاه هستید؟
امام علیه السلام فرمود: بلی، ولیکن تمامی آنچه را که ما انجام می دهیم، با إذن و اراده خداوند متعال است. پس از آن فرمود: ای ابوبصیر! نزدیک بیا، چون کنار حضرت قرار گرفت، دست مبارک خود را بر صورت و چشم او کشید که تمام فضاء برایش نورانی شد و همه چیز را به خوبی مشاهده کرد. سپس فرمود: آیا این حالت را دوست داری که بینا باشی و در قیامت همانند دیگر افراد گرفتار حساب و بررسی اعمال گردی؟
و یا آن که همان حالت نابینائی را دوست داری و این که در قیامت بدون دردسر وارد بهشت گردی؟ ابوبصیر عرض کرد: می خواهم همانند قبل نابینا باشم.
پس امام محمد باقر علیه السلام دستی بر چشم های ابوبصیر کشید و به حالت اول بازگشت.[1] . همچنین آورده اند:
سعد بن عبدالملک بن مروان - که از بنی امیه بود و امام محمد باقر علیه السلام او را سعد الخیر می نامید - روزی در حالی که بدنش سخت می لرزید و گریان بود، بر امام علیه السلام وارد شد.
حضرت به او فرمود: ای سعد! این چه حالتی است که در تو مشاهده می کنم؟! چرا گریان هستی؟ سعد اظهار داشت: چرا ترسناک و گریان نباشم و حال آن که من از خانواده و از شجره ای هستم که در قرآن مورد لعن و غضب پروردگار قرار گرفته اند.
امام باقر علیه السلام فرمود: ای سعد! غمگین مباش، چون که تو از آن ها نیستی، تو بر حسب ظاهر منسوب به بنی امیه هستی؛ ولی در حقیقت از

ما می باشی.
و سپس حضرت افزود: مگر این آیه شریفه قرآن را نشنیده ای که خداوند متعال از قول حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:
«فمن تبعنی فإنه منی» یعنی؛ هرکس - از هر طائفه و خانواده ای که باشد - اگر از من تبعیت و پیروی کند از من و با من خواهد بود.[2] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالا نوار: ج 46، ص 237، ح 13، اصول کافی: ج 1، ص 470، ح 3، الخرائج والجرائج: ج 2، ص 711، ح 8، إحقاق الحق: ج 19، ص 491 .
[2] اختصاص شیخ مفید: ص 85، بحارالا نوار: ج 46، ص 337، ح 25.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

آثار نیک و بد تعلیم، متوجه معلمان

ارزش علم و اهمیت کار تعلیم و تعلم، در حقیقت به موضوع آن بستگی دارد؛ یعنی هر چه موضوع علم و چیزی که معلم می‌خواهد آن را به متعلم بیاموزد، ارزنده‌تر و ضروریتر باشد، ارزش تعلیم و تعلم آن هم بیشتر است. و به عکس، هر گاه موضوع مورد تعلیم، کاری کم ثمر یا بیهوده یا مضر باشد، آموزش آن هم بی‌ارزش، بلکه ضد ارزش است. در چنین صورتی نه تنها معلم اجر و ارجی ندارد، که به میزان آثار زیانبار تعلیم نادرست خود، و به مقدار انحرافی که در دانشجو پدید آمده، مسؤول خواهد بود و خسارت خواهد دید. امام باقر (ع) در این باره فرموده است: هر کس دری از هدایت و سعادت بر روی خلق گشاید و ارزش‌ها را به آنان تعلیم دهد، همان پاداشی را خواهد داشت که به هدایت یافتگان و عمل شایسته‌ی آنان تعلق گیرد، بی آن که از پاداش ایشان کم شود. هر کس دری از گمراهی بر روی مردم بگشاید و مطالب زشت و گمراه کننده به آنان بیاموزد، گناهی به اندازه‌ی گناه همه‌ی کسانی خواهد داشت که در نتیجه‌ی درس‌های او به گمراهی افتاده و زشتی گرفتار شده‌اند. بی آن که از گناه خود گمراهان و زشت کرداران چیزی کاسته شود [1] .

پی نوشت ها:

[1] من علم باب هدی فله مثل اجر من عمل به و لاینقص اولئک من اجورهم شیئا و من علم باب ضلال کان علیه مثل اوزار من عمل به و لا ینقص اولئک من اوزارهم شیئا. اصول کافی 1 / 35، باب ثواب العالم و المتعلم حدیث 4.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

آگاهان، دارای مسؤولیت فزونتر

ستایش‌ها و تمجیدهایی که از دانش و دانشمندان شده است، یکجانبه نیست بلکه دانش همانگونه که ارزش بشمار می‌آید و به عالمان و آگاهان شخصیت و منزلت عالی اجتماعی می‌بخشد و آنان را شایسته‌ی پیروی معرفی می‌کند، از سوی دیگر مسؤولیت ایشان را نیز افزون می‌سازد. و باید توجه داشت که مسؤولیت‌های دانش، تنها متوجه عالمان دینی نیست، بلکه هر نوع آگاهی و شناخت که بینش انسان را نسبت به هستی تقویت نماید و بتواند منشأ خدمات اجتماعی و بشری و اخلاقی باشد و در خدمت جامعه و دین قرار گیرد، مسؤولیت‌ساز و تکلیف‌آور است. و کسانی که به این مسؤولیت‌ها توجه نکنند، و زمینه‌ی گمراهی مردم را فراهم کنند، مستحق کیفری سنگین خواهند بود. در آیه‌ای از قرآن آمده است: «گمراه‌کنندگان و گمراه‌شدگان، در قیامت به آتش دوزخ سرنگون خواهند شد». [1] . امام باقر (ع) در معنای آیه فرمود: منظور از گمراه‌کنندگان آنانند که عدل را می‌ستایند ولی در عمل به ظلم و ظالم روی می‌آورند. [2] . یعنی ارزش‌ها را می‌شناسند و در مقام گفتار آن را خوب توصیف می‌کنند ولی در مقام عمل بدان‌ها پایبند نیستند. و با پایبند نبودن آن‌ها، مردمی که ایشان را الگوی خود قرار داده‌اند به گمراهی کشیده می‌شوند.

پی نوشت ها:

[1] عن ابی‌جعفر (ع) فی قوله تعالی: «فکبکبوا فیها هم و الغاوون» قال هم قوم وصفوا عدلا بالسنتهم ثم خالفوه الی غیره. اصول کافی 1 / 47.

[2] شعراء / 94.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

آگاهان بی عمل، گرگ‌های جامعه

امام باقر (ع) می‌فرماید:
خداوند به یکی از پیامبرانش وحی کرد تا به کسانی که برای غیر دین و ارزش‌های الهی، به دین شناسی و ژرف اندیشی در معارف پرداخته‌اند و نیز کسانی که علم را برای غیر عمل می‌جویند و دنیا را جز برای آخرت می‌طلبند، هشدار دهد و بگوید که آنان در حقیقت از آن قماش مردمند که لباس گوسفندان پوشیده ولی قلبی چون گرگ دارند. زبانشان شیرین‌تر از عسل و کردارشان تلخ‌تر از عصاره‌ی درختان تلخ است! آنان با خدا از در فریب و نیرنگ وارد شده‌اند و او را به استهزا گرفته‌اند! ولی باید بدانند که برای آنان فتنه و بلایی تدارک دیده‌ام که کارشناسترین مردم را به حیرت وا دارد! [1] .

پی نوشت ها:
[1] الباقر (ع): اوحی الله عزوجل الی بعض انبیائه: قل للذین یتفقهون لغیر الدین و یتعلمون لغیر العمل و یطلبون الدنیا لغیر الآخرة، یلبسون للناس مسوک الکباش و قلوبهم کقلوب الذئاب! السنتم احلی من العسل واعمالهم امر من الصبر! ایای یخادعون و بی یستهزؤون! لا تیحن لهم فتنة تذر الحکیم حیرانا. بحار 73 / 372.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

آثار یاد و ذکر خداوند

امام باقر (ع) می‌فرماید:
صاعقه‌ها (آفات و زیان‌ها) هم به مؤمنان اصابت می‌کند و هم به غیر مؤمنان و تنها در این میان کسانی از آسیب‌های صاعقه در امان می‌باشند که قلب و زبانشان به یاد خدا باشد. [1] .
یعنی؛ یاد خداوند مانع تأثیر صاعقه در انسان می‌شود هر چند او در معرض هجوم و تأثیر صاعقه قرار داشته باشد. ابوحمزه‌ی ثمالی از امام باقر (ع) نقل می‌کند: خداوند می‌فرماید: هرگاه بنده‌ای از بندگانم تمام توجه و همت خویش را، به سوی من معطوف دارد، من بی‌نیازی را در جان و روحش قرار خواهم داد (و او احساس کمبود و ناتوانی و وابستگی نخواهد کرد) و فقر را از پیش چشمانش ریشه کن خواهم ساخت (تا بیم از فقر و ناداری او را رنج ندهد و به زحمت و نگرانی نیندازد) و کارهای پراکنده‌اش را سامان می‌دهم و برترین سود سودآوران را برایش در نظر می‌گیرم. ولی هر گاه بنده‌ام همت و توجه خود را به جانبی جز من معطوف دارد، او را به گرفتاری‌های درونش مبتلا می‌کنم، فقر و تهیدستی چون جرثومه‌ای هماره در برابر چشمانش او را تهدید می‌کند، کارهایش بی‌سر و سامان می‌شود و ریسمانش را به گردن خودش می‌افکنم تا به هر دره‌ای که کشیده شد، کشیده شود! [2] .

پی نوشت ها:
[1] عن ابی‌جعفر (ع) قال: الصواعق تصیب المؤمن و غیر المؤمن، و لا تصیب الذاکر. حلیة الاولیاء 3 / 181.
[2] قال ابوحمزة ثمالی: سمعت محمد بن علی یقول: یقول الله عزوجل: اذا جعل عبدی همه فی هما واحدا جعلت غناه فی نفسه، و نزعت الفقر من بین عینیه. و جمعت له شمله، و کتبت له من وراء تجارة کل تاجر، و اذا جعل همه فی مفترقا جعلت شغله فی قلبه، و فقره بین عینیه، و شتت علیه أمره و رمیت بحبله علی غاربه، و لم أبال فی أی واد من أدیة الدنیا هلک. تاریخ یعقوبی 2 / 320.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

آثار خودشناسی

خودشناسی از آن جهت، مهمترین شناخت می‌باشد که منشأ بسیاری از ارزش‌ها به شمار می‌آید. از جمله آثار مثبت خودشناسی که امام باقر (ع) به آن تصریح کرده، عبارت است از حفظ تعادل روحی و گرفتار نشدن به دام عجب و کیش شخصیت. امام باقر (ع) می‌فرماید: راه عجب و خود بزرگ پنداری را به وسیله‌ی خودشناسی، مسدود کن. [1] .

پی نوشت ها:

[1] الباقر (ع): و سد سبیل العجب بمعرفة النفس، تحف العقول 207.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

انا نحن نتوارث الکمال. باقر العلوم علیه‌السلام «ما برتری ها را ارث می‌بریم».
در زمان هشام برتری‌های باقر العلوم علیه‌السلام زبان زد خاص و عام بود. این موضوع سبب بغض و کینه‌توزی هشام شده بود. هشام که بغض عترت در سینه وی موج می زد، هماره در صدد آسیب رساندن به موقعیت اجتماعی باقر العلوم علیه‌السلام بود و به همین منظور حضرت را به شام، پایتخت رنگین و ننگین خویش فرا خواند. شرح بیشتر چگونگی فراخوانی و نحوه ی ورود امام بر هشام خواهد آمد. در این راستا اکنون یک اقدام هشام مورد توجه است.
در این فراخوانی برای آسیب رساندن به شخصیت اجتماعی امام، سه روز حضرت و همراهان را به حضور نپذیرفت. آن گاه دستور داد مجلس بزم آراستند. سران قبایل، هواداران حکومت به ویژه بنی‌امیه در مجلس حاضر شدند. در این مجلس برای تحقیر باقر العلوم علیه‌السلام پیش‌بینی کرده بود که مسابقه تیراندازی دایر کنند. امام صادق علیه‌السلام در این باره چنین اظهار می‌دارد: هنگامی که همراه پدرم وارد مجلس شدیم، هشام فریاد کشید، اعلام کرد یا محمد، با بزرگان قوم خویش مسابقه تیراندازی برگزار کن. باقر العلوم علیه‌السلام فرمود، من سنم بالا رفته است. مرا از این کار معاف بدار، هشام سوگند یاد کرد؛ به خدایی که ما را به دین و پیامبرش عزیز کرد! معاف نمی‌دارم!
در این هنگام اشاره کرد به یکی از بزرگان بنی‌امیه که قوس و کمان خود را به دست باقر العلوم علیه‌السلام دهد. وی نیز چنین کرد. آن گاه امام تیری در وسط کمان نهاد، هدف را نشانه گرفت، درست وسط خال (سیبل) زد. دومین تیر را در کمال نهاده، دوباره هدف گرفت، تیر دوم به گونه دقیق هدف گرفت که تیر اول را از وسط نصف کرد. امام تیراندازی را ادامه داد تا نه تیر؛ هر کدام را به وسط تیر قبلی هدف قرار گرفتند. هدف‌گیری که برای هیچ تیراندازی در دنیا سابقه نداشت!
هشام که عظمت کمال امام را در حضور حاضران دید، در حضور سران از موج بغض و کینه مضطرب و حیران شد. آن گونه که ناخودآگاه بر برتری‌های عترت در حضور حاضران اعتراف کرد. گفت تو ماهرترین تیرانداز هستی، آن گاه از کردار خویش شرمنده و سرافکنده گردید. وی گفت تا همانند تو در میان قریش است، قریش بر تمام عرب و عجم برتری دارد و سیادت و آقایی می‌نماید، یا محمد لا تزال العرب و العجم تسودها قریش مادام فیها مثلک.

آن گاه رو کرد به امام و پرسید این مهارت در تیراندازی را در نزد چه کسی فرا گرفته‌ای. آیا جعفر هم همانند تو تیراندازی می‌داند، امام در پاسخ وی گفت: ما کمال را به ارث می‌بریم، انا نحن نتوارث الکمال. آن گاه طاغوت زمان گفت، ما نیز فرزندان عبد مناف می‌باشیم. نسب ما و شما یکی است، چگونه این کمالات نصیب ما نشده است. امام پاسخ داد، آری ما هم از نسل عبد مناف هستیم، لیکن خدای سبحان از اسرار خویش و دانش ویژه خویش ما را آن گونه بهره‌مند ساخته است که هیچ کس را بهره نداده است، نحن کذلک ولکن الله اختصنا من مکنون سره و خالص علمه بما لم یخص به احدا غیرنا [1] . آری این گونه امام وارث کمال است. این گونه امام با تیراندازی حیرت آفرید! و طاغی زمان را شرمنده کردارش نمود و این گونه فرزند فاطمه (س) در هر فضیلت از فضایل انسانی برترین است.

پی نوشت ها:

[1] دلایل الامامه، ص 234.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

آمدن ابر و عطای یک سبد انگور و دو جامه

لیث بن سعد می‌گوید: بر کوه ابوقبیس مشغول به دعا بودم، مردی را دیدم که دعا می‌کرد و در دعای خود گفت: «خدایا! انگور می‌خواهم، به من روزی فرما.»
پس ابری آمد و بر او سایه افکند و به سرش نزدیک شد. آن مرد دستش را بلند کرد و یک سبد انگور از آن ابر برگرفت و در مقابل خودش قرار داد.
بار دیگر دست به دعا برداشت و عرض کرد: «خداوندا! برهنه هستم، مرا بپوشان.»
پس بار دیگر آن ابر به او نزدیک شد و از او چیزی در هم پیچیده که دو جامه بود گرفت و سپس نشست و به خوردن انگور مشغول شد و این هنگام زمان انگور نبود. من پیش او رفتم و دست به آن سبد انگور دراز کردم و چند دانه‌ای برداشتم. او نظری به من کرد و فرمود: «چه می‌کنی؟!»
گفتم: «من در این انگور شریک هستم.» فرمود: «از کجا؟!» گفتم: «تو دعا کردی و من آمین گفتم و دعاکننده و آمین‌گو هر دو شریک هستند.» فرمود: «بنشین و بخور.» پس نشستم و با او خوردم، چون به حد کافی خوردیم ناگهان آن سبد بلند شد و او به پا خواست و فرمود: «این دو جامه را بردار.» عرض کردم: «به جامه حاجت ندارم.»
فرمود: «روی برگردان تا خودم بپوشم.»
پس آن دو جامه را یکی ازار و دیگری را ردا ساخت و آنچه بر تن داشت به هم پیچید و با دست خود بلند کرد و از کوه ابوقبیس فرود شد.
چون به صفا نزدیک شد جماعتی به استقبال او شتافتند و آن جامه را که در دست داشت به کسی داد. از یکی سؤال کردم: «وی کیست؟»
او گفت: «فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام است.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] ثاقب المناقب.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

آمدن مؤمنان اجنه و پرسیدن مسائل شرعی

سعد اسکافی می‌گوید: روزی به درب منزل امام باقر علیه‌السلام رفتم و اجازه‌ی ورود خواستم.
گفتند: «اندکی صبر کن، برخی از برادران مؤمن شما نزد امام باقر علیه‌السلام هستند.»
مدتی نگذشت که دیدم دوازده مرد سیاه چهره، بیرون آمدند در حالی که قبا و لباسهای پشمینه‌ای روی هم پوشیده بودند و چکمه‌هایی به پا داشتند. به من سلام کردند و رفتند.
وارد شدم و به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: «اینها چه کسانی بودند؟! من آنها را نشناختم.» حضرت فرمود: «آنها برادران مؤمن شما از اجنه بودند.» گفتم: «آیا آنها در مقابل شما ظاهر می‌شوند؟» حضرت فرمود: «آنها مثل شما هر روز حلال و حرامشان را از ما می‌پرسند.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار ج 46.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

آمدن نخل به سوی امام باقر

عباد بن کثیر بصری می‌گوید: به خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام رفتم و از ایشان سؤال کردم: «حق مرد مؤمن بر حق تعالی چیست؟!» آن حضرت جوابی به من نداد، من دوباره سؤال خود را مطرح کردم. باز جوابی عنایت نفرمود. برای بار سوم سؤالم را عرض کردم، این مرتبه حضرت فرمود: «حق مؤمن بر حق تعالی آن است که اگر به آن درخت خرما بگوید که به سوی من بیا، بیاید.» و اشاره به درخت خرمائی نمود که در آنجا بود. به خدا قسم دیدم آن درخت راهی شد و به طرف ما می‌آید. چون آن حضرت دید که آن نخل، روان شده است نزدیک شد و به او فرمود: «بر جای خود قرار بگیر، به درستی که من نقل می‌کردم و تو را مثل می‌زدم، و تو را نطلبیده بودم.»
پس آن درخت به جای خود برگشت و به حال اول قرار گرفت. [1] .

پی نوشت ها:
[1] کشف الغمه.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

آموزش اسم اعظم

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: دانش بیاموزید زیرا یاد گرفتن پاداش پسندیده دارد و فرا گرفتن دانش نوعی عبادت است.
محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از عمر بن حنظله نقل می‌کند که گفت: به حضرت باقر علیه‌السلام گفتم: من گمان می‌کنم که نزد شما منزلتی دارم؟ فرمود: آری، گفتم: من از شما خواهش دارم؟
حضرت فرمود: چیست؟ گفتم: می‌خواهم اسم اعظم را به من بیاموزی. فرمود: طاقت آن را داری؟ گفتم: آری، فرمود: داخل اطاق شو؛ داخل شدم، دست بر زمین گذاشت؛ اطاق تاریک شد و بدنم لرزید؛ فرمود: نمی‌گویی که اسم اعظم را به تو بیاموزم؟ گفتم: نه، پس دست از زمین برداشت و اطاق به حال خود برگشت. امام باقر علیه‌السلام فرموده است: اگر تو را به دروغ نسبت دادند، خشمگین نشو.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

آن کاغذ چه شد

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: برای حق قیام کن و از آن چه به تو سودی نمی‌بخشد فاصله بگیر. و از ابوبصیر در حدیثی نقل می‌کند که کاغذی درباره معاملات و کارهای خود نوشت و عده‌ای را بر آن شاهد گرفت و به جانب مدینه حرکت کرد و اجازه خواسته و خدمت حضرت باقر علیه‌السلام مشرف شد. حضرت چون او را دید، فرمود: ابوبصیر! آن کاغذ چه شد؟

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

آتش و کاسه چوبی

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: خدا بنده مؤمنش را با بلا مورد لطف قرار می‌دهد، همین طور که غایب برای دوستش هدیه می‌فرستد.
و به سند خود از شهر بن وائل روایت کرده که گفت: حضرت باقر علیه‌السلام را دیدم که در دست او کاسه چوبی بود و آتش در آن کاسه شعله‌ور بود و کاسه را نمی‌سوزانید.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

وصیة اخری لولده الصادق علیه‌السلام
وصی الس الصادق علیه‌السلام أبوه، أبوجعفر علیه‌السلام وصیة ظاهرة و نص علیه بالامامة نصا جلیا، فروی محمد بن أبی‌عمیر عن هشام بن سالم عن أبی‌عبدالله جعفر بن محمد علیه‌السلام قال: لما حضرت أبی‌الوفاة قال: یا جعفر أوصیک بأصحابی خیرا، قلت: جعلت فداک، والله لأدعنهم و الرجل منهم یکون فی المصر فلا یسأل أحدا [1] .
هنگامی که وفات امام باقر علیه‌السلام فرارسید، به فرزندش امام صادق علیه‌السلام فرمود:ای جعفر! تو را وصیت می‌کنم در مورد یارانم به خیر و خوبی. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: گفتم قربانت گردم، به خدا قسم آن‌ها را به مقامی از علم می‌رسانم که هر مردی از آن‌ها در هر شهری باشد، محتاج به سؤال ازهیچ کس نباشد. در تاریخ زندگانی حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام، این وصیت خیلی چشم گیر و حایز اهمیت می‌باشد، زیرا طی آن فرزندش امام صادق علیه‌السلام را وصیتی آشکار نمود و طی آن وی را به جانشینی پیامبر عظیم‌الشأن علیه‌السلام منصوب کرد، سپس سفارش اصحاب و یاران را به وی فرمود. این مسأله نیز اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد که انسان با چه کسی همنشین و همراز و همسفر باشد. وصیت امام باقر علیه‌السلام به امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی اصحاب، نشان می‌دهد که باید این مجموعه از هم پاشیده نشود و قدر همدیگر را بدانند، و برای همدیگر ارزش قایل باشند، و از تفرقه و جدایی بپرهیزند؛ اگر چنین شد هیچ‌گاه شکست نمی‌خورد و دشمن نمی‌تواند در آنان نفوذ پیدا کند، زیرا «یدالله مع الجماعه» ؛ [2] دست خداوند متعال با جماعت است، و به قول معروف، با هم باشیم که همیشه باشیم.
درس‌های این وصیت
1. هر کس در هر شرایطی که باشد، باید وصیت کند و شاهدانی هم داشته باشد، و این به معنی مرگ و دست کشیدن از زندگی نیست، بلکه در روایت داریم هر که وصیت کند (و خود را آماده برای آخرت نماید) عمرش طولانی خواهد شد [3] .
2. این وصیت، ولایت و امامت امام صادق علیه‌السلام را آشکارا تأیید می‌نماید. 3. به یاران و دوستان باوفا احترام بگزاریم و برای آن‌ها ارزش قایل شویم.
4. کوشش نماییم همیشه در مسیر علم و عمل گام‌های بلندی برداریم، تا نیاز به اغیار نداشته باشیم، بلکه دیگران به علم و دانش ما محتاج باشند.
5. این وصیت، اصحاب و یاران را دلگرم، و با همدیگر صمیمی‌تر می‌سازد.

ختامه مسک

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أقربکم غدا منی فی الموقف أصدقکم للحدیث، و أداکم للأمانه، و أوفاکم بالعهد، و أحسنکم خلقا و اقربکم فی الناس [4]

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کسانی در فردای قیامت به من نزدیک‌ترند که در سخن راستگوتر، و در ادای امانت مواظب‌تر، و در عهد و پیمان باوفاتر، و در اخلاق نیکوتر، و با مردم گرم‌تر هستند.

پی نوشت ها:

[1] کافی، ج 1، ص 306، ح 2؛ ارشاد شیخ مفید، ج 72 ص 180؛ بحارالانوار، ج 47، ص 12.

[2] کنز العمال، ج 7، ص 758 ح 20241.

[3] سنن ترمذی، ج 3، ص 316، ح 2256؛ کنز العمال، ج 7، ص 558، ح 20241.

[4] امالی شیخ طوسی، ص 229، مجلس 8، ح 54؛ تحف العقول، ص 46.

منبع: وصایا الصادقین (بررسی کوتاه و ساده درباره وصیتهای امام باقر)؛ محمود شریعت زاده خراسانی؛ انتشارات خادم الرضا (ع) چاپ دوم 1384 .

آیا خدا موجود است؟

محمد بن عیسی در یک حدیث مرفوعه‌ای گوید: از امام باقر علیه‌السلام پرسیدم: آیا جایز است به خداوند گفته شود: او موجود است؟

حضرت فرمود: آری، او را از دو محدودیت خارج می‌کنی: حد ابطال کردن و حد مانند نمودن.

محمد بن عیسی، عمن ذکره رفعه، قال: سئل أبوجعفر علیه‌السلام أیجوز أن یقال لله: انه موجود؟

قال: نعم، تخرجه من الحدین، حد الابطال و حد التشبه. [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالأنوار: ج 3 ص 265 ح 29، عن المحاسن.

منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

آیا خداوند چیزی است ؟

محمد بن عیسی در حدیث مرفوعه ای گوید: از امام باقر علیه‌السلام پرسیده شد: آیا جایز است گفته شود: خداوند متعال چیزی است؟
حضرت فرمود: آری، او را از دو حد و انحصار خارج می‌کنی: حد تعطیل و حد مقایسه.
عن محمد بن عیسی عمن ذکره، رفعه الی أبی‌جعفر علیه‌السلام أنه سئل أیجوز أن یقال: ان الله عزوجل شی‌ء؟
قال: نعم، تخرجه من الحدین: حد التعطیل و حد التشبیه. [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار، ج 3 ص 260 ح 9، عن التوحید.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

آیا خدا بوده و چیزی نبوده؟

زراره گوید: از امام باقر علیه‌السلام پرسیدم: آیا خدا بوده و چیزی نبوده؟
حضرت فرمود: آری، خدا بوده و چیزی نبوده.
عرض کردم: پس کجا بوده؟
راوی گوید: حضرت تکیه کرده بود، راست نشست و فرمود: سخن محالی گفتی ای زراره! چون از مکان پرسیدی در زمانی که مکانی نبود.
عن زرارة، قال: قلت لأبی جعفر علیه‌السلام: کان الله [1] و لا شیء؟
قال: نعم؛ کان و لا شیء.
قلت: فأین کان یکون؟
قال: و کان متکئا فاستوی جالسا و قال علیه‌السلام: أحلت یا زرارة! و سألت عن المکان اذ لا مکان. [2] .

پی نوشت ها:
[1] فی المصدر: أکان الله.
[2] بحارالأنوار: ج 57 ص 160 ح 95، عن الکافی: ج 1 ص 90.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

آیا همه چیز جز ذات خدا فانی می‌شود

ابوحمزه گوید: از امام باقر علیه‌السلام از معنی آیه شریفه که می‌فرماید: «همه چیز جز ذات (پاک الهی) او فانی می‌شود» پرسیدم؟
حضرت فرمود: هر چیزی نابود می‌شود و تنها وجه باقی می‌ماند؟! خداوند متعال بزرگتر از آن است که با «وجه» توصیف شود (چون وجه (صورت) فقط در اجسام قابل تصور است)، ولی معنی آیه چنین است: همه چیز نابود می‌گردد جز دین او، و مائیم آن وجهی که از آن جهت به سوی خدا می‌آیند.
أبی، عن سعد، عن ابن عیسی، عن ابن بزیع، عن منصور بن یونس، عن جلیس لأبی حمزة، عن أبی حمزة، قال: قلت لأبی جعفر علیه‌السلام قول الله عزوجل: (کل شیء هالک الا وجهه). [1] .
قال: فیهلک کل شیء و یبقی الوجه؟ ان الله عزوجل أعظم من أن یوصف بالوجه، و لکن معناه: کل شیء هالک الا دینه، نحن الوجه الذی یؤتی منه. ابن یزید، عن ابن أبی‌عمیر، عن منصور (مثله). أحمد بن محمد، عن الحسین بن سعید، عن محمد بن اسماعیل، عن منصور، عن أبی‌حمزة (مثله). [2] .

پی نوشت ها:
[1] قصص: 88.
[2] بحارالأنوار، ج 4 ص 5 ح 8، عن التوحید.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

آنچه پیامبران از خدا خبر داده اند

سلیمان طلحی گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: مرا آگاه فرما آیا در چیزهایی که پیامبران از خداوند متعال خبر داده‌اند و به قوم خود رسانده‌اند آیا در این موارد برای خداوند بداء [2] حاصل می‌شود؟ حضرت فرمود: من نمی‌گویم به تو: او انجام می‌دهد، و می‌گویم: اگر بخواهد انجام می‌دهد.

سلیمان الطلحی، قال: قلت لأبی جعفر علیه‌السلام: أخبرنی عما أخبرت به الرسل عن ربها و أنهت ذلک الی قومها أیکون لله البداء فیه؟

قال: أما انی لا أقول لک: انه یفعل؛ و لکن ان شاء فعل. [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالأنوار: ج 4 ص 122 ح 70.

[2] بداء، در مخلوق این است که فرد برای انجام کاری تصمیم بگیرد بعد در وسط انجام کار، به جهاتی از آن منصرف شود.

منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

آیا همه موجودات ستایش خدا گویند؟

زراره گوید: از امام باقر علیه‌السلام در مورد آیه‌ی شریفه‌ی: «و موجودی نیست در عالم جز آن که ذکرش، تسبیح و ستایش اوست» پرسیدم.
حضرت فرمود: به نظر ما شکستن دیوارها همان تسبیح آنها است (یعنی همه‌ی موجودات و حتی جمادات نیز به تسبیح الهی مشغول هستند).
عن زرارة قال: سألت أباجعفر علیه‌السلام عن قول الله: (و ان من شیء الا یسبح بحمده) [1] . قال: انا نری أن تنقض الحیطان تسبیحها. [2] .

پی نوشت ها:
[1] الاسراء: 44.
[2] بحارالأنوار، ج 60 ص 177 ح 5، عن العیاشی، ج 2 ص 294 ح 81.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

آیا انسان توانایی انجام واجبات را دارد

صباح حذاء گوید: من در محضر امام باقر علیه‌السلام حضور داشتم، زراره از حضرت پرسید: آیا به نظر شما خداوند در کتابش چیزهایی را که بر ما لازم کرده و از چیزهایی نهی فرموده، به ما توانایی انجام آن کارهای لازم و ترک آنچه نهی کرده را داده است؟

حضرت فرمود: آری.

عن ابن عیسی، عن محمد البرقی، عن محمد بن یحیی الصیرفی، عن صباح الحذاء، عن أبی جعفر علیه‌السلام قال: سأله زرارة - و أنا حاضر - فقال: أفرأیت ما افترض الله علینا فی کتابه و ما نهانا عنه، جعلنا مستطیعین لما افترض علینا، مستطیعین لترک ما نهانا عنه؟

فقال علیه‌السلام: نعم. [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالأنوار: ج 5 ص 34 ح 43، عن التوحید.

منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

آیا پیامبر سجده سهو کرده اند؟

زراره گوید: از امام باقر علیه‌السلام پرسیدم: آیا هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سجده‌ی سهو را انجام داده است؟
حضرت فرمود: نه؛ (سجده‌ی سهو) را حتی فقیه هم انجام نمی‌دهد.
علامه مجلسی رحمه الله در بیان این روایت شریف می‌فرماید: در جلد ششم از «بحارالانوار» مفصلا در مورد عصمت پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام از سهو و نسیان بحث شد، خلاصه‌ی مطلب این شد که: علما و دانشمندان امامیه بر عصمت پیامبران و ائمه‌ی معصومین علهیم‌السلام اتفاق نظر دارند، چه گناهان صغیره باشد یا کبیره، عمدی باشد یا به صورت خطا و نسیان، قبل از نبوت و امامت باشد یا بعد از آن، بلکه از آغاز ولادتشان تا لحظه‌ای که خداوند متعال را ملاقات نمایند، دارای عصمت هستند.
محمد بن علی بن محبوب، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن ابن بکیر، عن زرارة قال: سألت أبا جعفر علیه‌السلام: هل سجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سجدتی السهو قط؟ فقال: لا؛ و لا یسجدهما فقیه. [1] .
بیان: قد مضی القول فی المجلد السادس فی عصمتهم علیهم‌السلام عن السهو و النسیان و جملة القول فیه: أن أصحابنا الامامیة أجمعوا علی عصمة الأنبیاء و الأئمة - صلوات الله علیهم - من الذنوب الصغیرة و الکبیرة، عمدا و خطأ و نسیانا، قبل النبوة و الامامة و بعدهما، بل من وقت ولادتهم الی أن یلقوا الله تعالی.

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: ج 25 ص 350 ح 3، عن التهذیب: ج 1 ص 236.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

آیا یعقوب میدانست یوسف زنده است

حدثنی أبی، عن حنان بن سدیر، عن أبیه، عن أبی‌جعفر علیه‌السلام قال: قلت له: أخبرنی عن یعقوب حین قال لولده: (اذهبوا فتحسسوا من یوسف و أخیه) [1] أکان علم أنه حی و قد فارقه منذ عشرین سنة و ذهبت عیناه [2] علیه من البکاء؟
قال: نعم، علم أنه حی حتی أنه دعا ربه فی السحر أن یهبط علیه ملک الموت، فهبط علیه
ملک الموت بأطیب رائحة [3] و أحسن صورة، فقال له: من أنت؟
قال: أنا ملک الموت، ألیس سألت الله أن ینزلنی علیک؟
قال: نعم.
قال: ما حاجتک یا یعقوب؟
قال: أخبرنی عن الأرواح تقبضها جملة أو تفریقا؟
قال: تقبضها أعوانی متفرقة و تعرض علی مجتمعة.
قال یعقوب: فأسألک باله ابراهیم و اسحاق و یعقوب! هل عرض علیک فی الأرواح روح یوسف؟
قال: لا.
فعند ذلک علم أنه حی، فقال لولده: (اذهبوا فتحسسوا من یوسف و أخیه و لا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون). [4] .
و کتب عزیز مصر [5] الی یعقوب:
سدیر گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: مرا آگاه فرما از گفتار حضرت یعقوب علیه‌السلام در آن هنگام که به فرزندان خود فرمود: «بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید» آیا می‌دانست که او زنده است حال آنکه مدت بیست سال بود از او جدا شده و از کثرت گریه نور چشمهایش رفته بود؟
حضرت فرمود: آری؛ می‌دانست که فرزندش زنده است، چون موقع سحر پروردگارش را خواند که ملک الموت را بر او فرود آورد، ملک الموت با خوشبوترین عطرها و در زیباترین قیافه نزد او فرود آمد، گفت: تو کیستی؟
گفت: من ملک الموت هستم، مگر تو از خداوند نخواستی که من نزد تو فرود آیم؟
گفت: آری.
گفت: حاجت تو چیست ای یعقوب؟
گفت: به من خبر بده که آیا جانها و روحهایی که می‌گیری یکجا و به صورت دسته جمعی می‌گیری یا به صورت متفرق و جدا جدا؟
گفت: همکاران و یاران من به صورت متفرق قبض روح می‌کنند، و همگی

بر من عرضه می‌شود.
حضرت یعقوب گفت: تو را به خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب سوگند می‌دهم! آیا در میان ارواح؛ روح یوسف به تو عرضه شده است؟
گفت: نه. اینجا بود که فهمید فرزندش زنده است، و به فرزندانش گفت: «بروید از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت (بی‌منتهای) خدا ناامید نشوید که جز گروه کافران کسی از خدای ناامید نمی‌شود». عزیز مصر به حضرت یعقوب علیه‌السلام نوشت: اما بعد؛ این فرزند توست که با قیمت اندکی او را خریداری کردم، او یوسف است و او را برای غلامی گرفتم، و این فرزندت بنیامین است که دزدی نموده و من او را گرفته‌ام، زیرا که متاع من نزد او بود، او را نیز به غلامی گرفته‌ام. این نامه بر حضرت یعقوب علیه‌السلام خیلی سنگین آمد و به قاصد گفت: همانجا باش تا جواب نامه را بدهم، و حضرت یعقوب علیه‌السلام چنین نوشت:
بسم الله الرحمن الرحیم؛ از سوی یعقوب اسرائیل الله بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الله.
اما بعد؛ از مضمون نامه‌ی تو خبردار شدم که گفتی: فرزندم را خریده، و غلام خود کرده‌ای، و همانا بلاء بر فرزندان آدم واگذار شده است...
أما بعد؛ فهذا ابنک الشتریته [6] بثمن بخس دراهم و هو یوسف و اتخذته عبدا، و هذا ابنک بنیامین قد سرق و أخذته فقد وجدت متاعی عنده و اتخذته عبدا. فما ورد علی یعقوب شیء کان أشد علیه من ذلک الکتاب.
فقال للرسول: مکانک حتی اجیبه، فکتب علیه یعقوب علیه‌السلام:
بسم الله الرحمن الرحیم، من یعقوب اسرائیل الله ابن اسحاق بن ابراهیم خلیل الله.
أما بعد؛ فقد فهمت کتابک تذکر فیه أنک اشتریت ابنی و اتخذت عبدا، و ان البلاء موکل ببنی آدم، الی آخر الحدیث بطوله. [7] .

پی نوشت ها:
[1] یوسف: 87.
[2] فی نسخة: و ذهب عیناه.
[3] فی نسخة: فی أطیب رائحة.
[4] یوسف: 87.
[5] لعل المراد أن یوسف کتب ذلک، و کان عنوان الکتاب: من عزیز مصر الی یعقوب. و یأتی بعد ذلک: «فلما ورد الکتاب الی یوسف» و بالجملة، فلا یخلو عن اشکال.
[6] فی نسخة: قد اشتریته.
[7] بحارالأنوار: ج 12 ص 244 ح 11، عن تفسیر القمی، و أورده فی: ج

59 ص 254 ح 17، عن روضة الكافی: ص 199 ح 238، و عن بصائر الدرجات.

منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

اهتمام به حقوق مالی مردم

ابوثمامه گوید: حضور امام باقر (ع) رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم! من مردی هستم که می‌خواهم در مکه اقامت گزینم، ولی یکی از پیروان مذهب مرجئه [1] از من طلبکار است و من به او مدیون می‌باشم. نظر شما چیست؟ (آیا بهتر است که به وطنم بازگردم و بدهکاریم را به آن مرد بپردازم، یا با توجه به این که مذهب آن مرد مذهب باطلی است، می‌توانم پرداخت بدهی خود را به تأخیر انداخته، همچنان در مکه بمانم؟)
امام فرمود: به سوی طلبکار بازگردد و قرضت را ادا کن و مصمم باش به گونه‌ای زندگی کنی که هنگام مرگ و ملاقات خداوند، طلبی از ناحیه‌ی دیگر بر عهده‌ی تو نباشد؛ زیرا مؤمن هرگز خیانت نمی‌کند. [2] .

پی نوشت ها:
[1] مذهب مرجئه از جمله مذاهب ساختگی و انحرافی است که معتقدان به آن چندان پایبند عمل نیستند و به ادعای ایمان، دلخوش می‌دارند و در روایات معصومین مورد لعن و نفرین قرار گرفته‌اند. رک: الفرق بین الفرق، مترجم 145.
[2] دخلت علی ابی‌جعفر (ع) و قلت له: جعلت فداک انی رجل ارید ان الازم مکة و علی دین للمرجئة، فما تقول؟ قال (ع): ارجع الی مؤدی دینک و انظر ان تلقی الله عزوجل و لیس علیک دین، فان المؤمن لا یخون. علل الشرایع 528؛ بحار 103 / 142.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

امام باقر در محراب عبادت و نیایش

امام باقر (ع) همپای همه‌ی ارزش‌های علمی خویش، در اوج بندگی خدا قرار داشت، و الگویی شایسته، برای زاهدان واقعی و مقتدایی وارسته، برای اهل عبادت و معنویت بود.
افلح، یکی از خدمتگزاران آن حضرت، می‌گوید: با امام باقر (ع) برای حج سفر کردم، چون به مکه رسیدیم و آن حضرت وارد مسجدالحرام شد و نگاهش به خانه‌ی خدا افتاد، با صدای بلند گریست. به ایشان عرض کردم: مردم شما را نگاه می‌کنند، اگر ممکن است قدری آهسته‌تر گریه کنید! امام فرمود: وای بر تو، چرا صدایم را به گریه، بلند نکنم تا مگر مورد رحمت خداوند قرار گیرم! و فردای قیامت رستگار شوم! سپس امام مشغول طواف شد و پشت مقام به نماز ایستاد و چون نمازش به پایان رسید، جایگاه سجده‌اش از اشک چشمانش، تر شده بود. [1] . کثرت عبادت و سجده‌ی امام باقر (ع) به حدی بود که آثار سجده در پیشانی و بینی آن حضرت دیده می‌شد. [2] .
در حالات معنوی آن امام روایت کرده‌اند که:
در هر شب و روز صد و پنجاه رکعت نماز می‌گزارد. [3] .
امام صادق (ع) درباره‌ی پدر بزرگوار خویش می‌فرماید:
پدرم کثیر الذکر بود (هماره یاد خدا را بر قلب و زبان جاری داشت) به گونه‌ای که وقتی همراه او راه می‌رفتم او مشغول یاد خدا بود و چون بر سفره‌ی غذا مشغول خوردن غذا بودیم باز هم از یاد خدا غافل نبود. با مردم سخن می‌گفت، ولی این روابط اجتماعی نیز او را از یاد الهی دور نمی‌داشت، زبانش هماره به گفتن «لا اله الا الله» مترنم بود. آن حضرت همیشه ما را فراخوانده و از ما می‌خواست تا طلوع خورشید مشغول یاد و ذکر خدا باشیم و به آن گروه از اعضای خانواده که قادر به قرائت قرآن بودند، خواندن قرآن را توصیه می‌کرد و آن گروه که قادر به تلاوت قرآن نبودند، دستور می‌داد که ذکر خدا را بر لب جاری کنند. [4] .
نیز امام صادق (ع) درباره‌ی مناجات‌های شبانه‌ی پدر چنین فرموده است: پدرم در دل شب، همیشه با حال تضرع و مناجات به درگاه الهی عرض می‌کرد: خداوندا! تو فرمان دادی ولی فرمانت را (آن گونه که باید) اطاعت نکردم، مرا نهی کردی ولی از آنچه نهی کردی دور نگشتم. اکنون این من، بنده‌ی توام که در برابرت قرار دارم و معذرت می‌طلبم (و یا از شدت غفلت حتی در اندیشه‌ی معذرت خواهی هم نیستم). [5] . بدیهی است که امام باقر (ع) با آن همه زهد و تقوا، و با آن همه طهارت نفس، از ترک واجبات معمولی انسان‌ها و انجام محرمات، بسی مبرا و منزه است.

و اگر آن حضرت، خویش را در برابر خداوند، مسؤول و کوچک و سرافکنده می‌بیند، به دلیل اظهار بندگی و خضوع در برابر خدا است، نیز به این دلیل است که امام با معرفتی که به مقام پروردگار دارد، می‌داند که به جا آوردن حق عبادت او، آنگونه که شایسته‌ی مقام خداوندگاریش باشد، از عهده‌ی مخلوق بیرون است. این چنین است که امام باقر (ع) با آن همه زهد و عبادت و پاکی و معنویت، باز هم خود را در میدان بندگی حق، قاصر و ناتوان می‌بیند. برای تلاش‌ها و عبادت‌های خویش، ارجی قایل نیست و بدان‌ها اعجاب ندارد. البته لازمه‌ی بندگی واقعی به درگاه خدا، همین است که مؤمن، همیشه خود را در میدان اطاعت و عبادت خدا، قاصر بداند و از اعمال خود خرسند نباشد. توجه آن امام متقی به خداوند و نعمت‌های او تا آنجا بود که هر گاه نعمتی از جانب خداوند به او می‌رسید، بی تأمل، سپاس و شکر خویش را از خداوند، ابراز می‌داشت. شخصی در سفر مدینه، همراه امام باقر (ع)، در میان راه مشاهده کرد که آن حضرت سر به سجده نهاده است و مشغول ذکر خدا است. چون سجده به پایان رسید و حضرتش از جای برخاست، رو به شخص یاد شده کرد و فرمود: آیا به نظرت عجیب و غیر منتظره آمد که مرا در میان راه، به حال سجده دیدی! مرد گفت: بلی، برایم غیر قابل انتظار بود. امام فرمود: من به یاد نعمتی از نعمت‌های خدا افتادم، دوست نداشتم که از کنار این نعمت بگذرم و شکر آن را بجا نیاورم. [6] . زندگی اجتماعی، انسان را مواجه با مسایلی می‌کند که گاه موجب غفلت از یاد خدا می‌شود. به ویژه زمینه‌های سرورانگیز و نشاط آور. ولی امام باقر (ع) حتی در چنین مواقعی غافل از یاد خدا نبود و حتی هر تبسم و خنده‌ای را با یاد خدا جبران می‌کرد و از پس هر خنده می‌فرمود: خداوندا مرا دشمن مدار و از رحمت خویش محروم مکن! [7] .

پی نوشت ها:

[1] خرجت مع محمد بن علی (ع) حاجا، فلما دخل المسجد نظر الی البیت فبکی حتی علاصوته. فقلت: بابی انت و امی ان الناس ینظرون الیک فلو رفقت بصوتک قلیلا؛ فقال لی: و یحک یا افلح و لم لا ابکی لعل الله تعالی ان ینظر الی منه برحمة فافوزبها عنده غدا، قال: ثم طاف بالبیت، ثم جاء حتی رکع عند المقام فرفع رأسه من سجوده، فاذا موضع سجوده، مبتل من کثرة دموع عینیه. کشف الغمة 2 / 319؛ تذکرة الخواص 305؛ الفصول المهمة 212؛ احقاق الحق 12 / 175؛ بحار 46 / 290؛ نورالابصار، شبلنجی 143؛ الانوار البهیة 121.

[2] رأیت محمد بن علی، علی جبهته و انفه اثر السجود. طبقات ابن‌سعد 5

/ 237.
[3] کان یصلی فی الیوم و اللیلة مأة و خمسین رکعة، المشرع الروی 37؛ سیر اعلام النبلاء 4 / 403.
[4] قال الامام الصادق (ع): کان ابی‌کثیر الذکر، لقد کنت امشی معه و انه لیذکر الله، و آکل معه الطعام و انه لیذکر الله، و لقد کان یحدث القوم و ما یشغله ذلک عن ذکر الله، و کنت اری لسانه لازقا بحنکه یقول: لا الا الا الله، و کان یجمعنا فیأمرنا بالذکر حتی تطلع الشمس، و یأمر بالقراءة من کان یقرأمنا و من کان لا یقرأ امره بالذکر. نورالابصار، مازندرانی 51؛ الانوار البهیة 121؛ اعیان الشیعة 1 / 651؛ ائمتنا 1 / 341.
[5] قال الامام الصادق (ع): کان ابی یقول فی جوف اللیل فی تضرعه: امرتنی فلم ائتمر، و نهیتنی فلم انزجر، فها انا عبدک بین یدیک و لا اعتذر. کشف الغمة 211؛ صفة الصفوة 2 / 62؛ الفصول المهمة 194؛ نور الابصار 130؛ ائمتنا 1 / 342.
[6] کنت مع ابی‌جعفر (ع) فی طریق المدینة فوقع ساجدا لله! فقال لی حین استتم قائما: یا زیاد! انکرت علی حین رأیتنی ساجدا؟ فقلت: بلی جعلت فداک. قال: ذکرت نعمة انعمها الله علی فکرهت ان اجوز حتی اؤدی شکرها.مشکاة الانوار 80.
[7] و کان اذا ضحک قال: اللهم لا تمقتنی. تذکرة الخواص 305؛ بحار 46 / 290.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

استفاده از پند و تذکر در مسیر اصلاح

در بینش امام باقر (ع)، امر به امر به معروف و نهی از منکر ضروریترین گامی است که باید در طریق اصلاح جامعه و حتی برای حفظ سلامت و صلاح جامعه، برداشته شود.
مبارزه با کجروی‌ها و اصلاح مفاسد اجتماعی و جباریت حاکمان، همیشه مستلزم حرکت‌های قهرآمیز و خونین نیست، بلکه نخست باید با منطق، اهداف، خواسته‌ها و ارزش‌ها را مطرح کرد، و زمینه‌ی تحول فکری و فرهنگی را پدید آورد و در صورت تأثیر نکردن آن، به مواضع قهرآمیز روی آورد. امام باقر (ع) می‌فرماید: همانا امر به معروف و نهی از منکر، راه انبیا و شیوه‌ی صالحان است. تکلیفی است بزرگ، که همه‌ی واجبات و ارزش‌های ضروری در پرتو آن تحقق می‌پذیرد، و اندیشه‌ها در نتیجه‌ی آن از گزند خناسان ایمن می‌ماند، و راه‌ها به وسیله‌ی آن، امنیت پیدا می‌کند و روابط اقتصادی سالم شکل می‌گیرد و حق مظلومان از ظالمان، باز گرفته می‌شود. زمین آباد می‌گردد و از دشمنان انتقام گرفته می‌شود و کارها سامان می‌یابد. [1] .
و می‌فرمود: بد جامعه‌ای است آن جامعه‌ای که امر به معروف و نهی از منکر را ارج ننهد و با دید عیبجویی به آن نگاه کند! [2] .

پی نوشت ها:
[1] ان الامر بالمعروف والنهی عن المنکر سبیل الأنبیاء، و منهاج الصلحاء، فریضة عظیمة بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحل المکاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و ینتصف من الاعداء و یستقیم الامر. وسائل الشیعة 11 / 395؛ فروع کافی 5 / 56.
[2] بئس القوم یعیبون الامر بالمعروف و النهی عن المنکر. فروع کافی 5 / 57.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

استفاده از روش‌های قهرآمیز علیه ظلم و فساد

در مسیر اصلاحگری، هر چند حرکت فرهنگی و ایجاد تحول فکری مقدم بر اتخاذ روش‌های قهرآمیز است، ولی نباید همواره در مقام موعظه‌گر باقی ماند و دل به امر و نهی کردن خوش داشت، بلکه پند و اندرز تا زمانی ارزش دارد و سبب ایفای مسؤولیت می‌شود که منشأ تأثیر و تحول آفرین و مایه‌ی اصلاح باشد. آن گاه که رهنمودها، پندها و هشدارها، در مفسدان و ستمگران کارساز نیفتاد، باید شیوه‌ی مبارزه را تغییر داد و در صورت ضرورت از روش‌های قهرآمیز نیز استفاده کرد. امام باقر (ع) در ترسیم این بینش می‌فرماید: در برابر عمل ناشایست مفسدان و ظالمان، با قلب و زبان به انکار و مبارزه برخیزید و بر پیشانی ستمکاران بکوبید، و در مسیر خدا از ملامت ملامتگران نهراسید! اگر موعظه‌ی شما اثر بخشید و آنان به سوی حق بازگشتند، دست از ایشان بردارید. همانا اهرم قهر و قدرت را باید نسبت به کسانی روا داشت که به مردم ستم می‌ورزند و در زمین - بی دلیل - سرکشی می‌کنند. آنان مستحق شکنجه‌ای دردناکند. در برابر چنین عناصری باید مصمم به جهاد با جان باشید، همچنان که در دل باید نسبت به آنان، بغض و عداوت ورزید... به جهاد با متجاوزان ادامه دهید، تا به فرمان خدا گردن نهند و دست از ظلم و تجاوز بردارند. [1] .

پی نوشت ها:

[1] ... فانکروا بقلوبکم والفظوا بالسنتکم و صکوا بها جباههم، و لا تخافوا فی الله لومة لائم، فان اتعظوا و الی الحق رجعوا فلا سبیل علیهم، انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغیر الحق اولئک لهم عذاب الیم. هنالک فجاهدوهم بابدانکم... حتی یفیئوا الی امر الله و یمضوا علی طاعته... وسائل الشیعة 11 / 403؛ فروع کافی 5 / 56.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

امام باقر (ع) در حدیثی می‌فرماید: اسلام بر پنج پایه استوار است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره پرسید: از این پنج اصل، کدامیک برتر است؟ امام (ع) فرمود: ولایت برتر از سایر اصل‌ها است؛ زیرا که ولایت کلید نماز، زکات، حج و روزه می‌باشد، و صاحب ولایت (امام) کسی است که مردم را به سوی این اصول چهارگانه رهبری می‌کند... [1] . در این روایت مسأله‌ی ولایت برترین اصل در میان اصول زیر بنایی اسلام شناخته شده است، و چنانچه به استدلال امام، توجه کافی نشود، ممکن است منکران ولایت، از این سخنان امام سوء استفاده کرده، چنین وانمود کنند که امامان شیعه حق خودشان را از عبادت خدا هم برتر شمرده‌اند. نیز ممکن است که ناآگاهان شیعه به غلو کشیده شده و به جای اهتمام به امر واجبات و محرمات شریعت، گمان کنند که محبت اهل بیت کافی است، ولی اگر به استدلال امام بیندیشند، خواهند یافت که برتری ولایت بر سایر اصول اسلام از آن جهت است که ولایت و رهبری رهبران الهی (پیامبر و اوصیای وی) تضمین کننده‌ی اقامه‌ی نماز و پرداخت زکات و برگزاری بایسته‌ی حج و روزه است. اگر ولایت و حکومت و رهبری امت در دست جاهلان و رهبران غیر الهی قرار گیرد سایر اصول نیز، یکی پس از دیگری، تضعیف شده و در امت اسلامی از میان خواهد رفت یا تحریف خواهد شد. چنان که جهان اسلام در طول تاریخ گذشته‌ی خود به دلیل همین مشکل، همواره از حقیقت اسلام دورتر شده است. این نکته دارای اهمیت و شایان توجه است که اصولا مسأله‌ی ولایت به جای این که در ردیف اصول عقیدتی دین قرار گیرد و جنبه‌ی اعتقادی صرف به خود گیرد، از جمله اعمال عبادی و اصول عملی شمرده شده، در ردیف نماز و روزه و حج و زکات قرار گرفته است. این می‌رساند که تأکید ائمه (ع) بر مسأله‌ی امامت، تنها نظر به دوست داشتن و بزرگ شمردن ائمه در فکر و عقیده نیست، بلکه باید ولایت را در مرحله‌ی عمل نشان داد؛ یعنی همچنان که باید علاوه بر قبول نماز و روزه و زکات و حج به انجام نماز و روزه... همت گمارد و صرف اعتقاد به وجوب و ارزش این اعمال کافی نیست، ولایت نیز باید مورد عمل قرار گیرد و عمل به ولایت ائمه این است که تنها از ایشان اطاعت شود و زمام امور دین و دنیا به آنان وانهاده گردد، و والی و حاکم و فرمانروای بر مردم ایشان باشند؛ چنان که امام صادق (ع) به لفظ والی تصریح فرمود و مشخص ساخت که مراد از این ولایت، محبت و ارادت درونی صرف نیست؛ چرا که این ارادت باید به مرحله‌ی عمل بینجامد و امام در منصب دین و دنیا، در رأس قرار گیرد. اگر عباراتی که در روایات

معصومین (ع) برای مسأله‌ی امامت و ولایت آورده شده مورد کاوش و بررسی قرار گیرد، روشن خواهد شد که اهمیت مسأله‌ی امامت تنها در بعد اعتقادی آن نیست، بلکه جنبه‌ی سیاسی - اجتماعی آن نیز همانند جنبه‌ی اعتقادیش مهم و مورد توجه بوده است. در این نگرش است که می‌توان فهمید چرا: امامت مکمل نهایی همه‌ی فرایض، قوانین و دستورات دین است [2] .

امامت اساس بالنده‌ی اسلام است. [3] . امامت ریشه و اصل هر ارزش است. [4] . امامت سامان بخش امت [5] و راه پروردگار و نوری است که ارزش‌ها را برای خلق روشن می‌سازد [6] .

پی نوشت ها:

[1] بنی‌الاسلام علی خمسة اشیاء: علی الصلاة و الزکاة والحج و الصوم و الولایة. قال زرارة: فقلت و

أی شیء من ذلک افضل؟ فقال: الولایة افضل، لان‌ها مفتاحهن والوالی هو الدلیل علیهن... اصول کافی 2 / 18.

[2] الباقر (ع)... و کانت الولایة آخر الفرائض فانزل الله عزوجل... الیوم اکملت لکم دینکم... نور الثقلین 1 / 581.

[3] الرضا (ع): ان الامامة اس الاسلام النامی... اصول کافی 1 / 200.

[4] الصادق (ع): نحن أصل کل خیر.. روضه‌ی کافی، خ 336.

[5] علی (ع): الامامة نظام الامة. غرر الحکم.

[6] الکاظم (ع): الامامة هی النور... نور الثقلین 5 / 341؛ رک: میزان الحکمة 1 / 157.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

القای روح ظلم ستیزی در پیروان

امام باقر (ع) هر چند برای از میان برداشتن حاکمان جائر، به قیام علنی و جمع‌آوری نیروی رزمی رو نیاورد؛ زیرا اصولا شرایط را متناسب نمی‌دید و یاران کافی در اطراف خویش سراغ نداشت، اما روح ظلم ستیزی و انزجار از فرمانروایان ستمگر را در کالبد پیروان و اصحاب خویش می‌دمید.
امام باقر (ع) منکر جهاد و مبارزه‌ی علنی و مسلحانه علیه حکام فاسد نبود، بلکه چنین اقدامی نیاز به نیروهایی ایثارگر و صادق داشت و امام از چنین یارانی به حد کافی برخوردار نبود. آن حضرت می‌فرمود:
هرگاه به تعداد اهل بدر - سیصد و سیزده نفر - گرد امام جمع شوند، بر امام واجب می‌شود که قیام کند و علیه حکومت اقدام نماید. [1] .
چه بسا امام باقر (ع) این بیان را در پاسخ کسانی داده باشد که انتظار داشتند آن حضرت دست به انقلاب و نهضت مسلحانه بزند، ولی امام به ایشان یادآور شده که از یاوران لازم برخوردار نیست. با این حال، امام باقر (ع) در راستای زنده نگاه داشتن اصول سیاسی اسلام، از تقویت روح ظلم ستیزی در اصحاب خود غافل نبود، و از ابراز انزجار نسبت به والیان و فرمانروایان ناصالح دریغ نداشت، بلکه با بیان‌های مکرر می‌فرمود:
هنگامی که پدرم - علی بن الحسین - در آستانه‌ی وفات قرار داشت، مرا به سینه‌ی خود چسبانید و به من سفارش‌هایی کرد، از آن جمله که: ای فرزندم! از ستم نسبت به بی‌پناهانی که جز خدا یاوری ندارد، بپرهیز. [2] .
در روایتی دیگر امام می‌فرماید: ستم در دنیا، سیاهی و ظلمات در جهان آخرت است. [3] .
و نیز می‌فرماید: هیچ کس نسبت به دیگری ظلم نمی‌کند، مگر این که خداوند از ناحیه‌ی جان یا مال او را مؤاخذه کرده، تقاص می‌نماید، اما ظلم و گناه میان انسان و خدا، با توبه بخشیده خواهد شد. [4] . امام (ع) حتی از همگامی با ظالمان و همدلی با ایشان نهی کرده و می‌فرماید:
شخصی که ستم می‌کند و کسی که او را یاری می‌دهد و فردی که در دل از عمل ظالم راضی می‌باشد، هر سه شریک جرم خواهند بود. [5] .

پی نوشت ها:
[1] اذا اجتمع للامام عدة اهل بدر - ثلاث مائة و ثلاثة عشر - وجب علیه القیام و التغییر. بحار 100 / 49.
[2] لما حضرت علی بن الحسین (ع) الوفاة، ضمنی الی صدره ثم قال...: یا

بنی ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصرا الا الله. بحار 75 / 308.
[3] الظلم فی الدنیا هو الظلمات فی الآخرة. بحار 75 / 312.
[4] ما من أحد یظلم بمظلمة الا اخذه الله بها فی نفسه او ماله، و اما الظلم الذی بینه و بین الله فاذا تاب غفرله. بحار 75 / 331.
[5] العالم بالظلم و المعین له و الراضی به شرکاء ثلاث. بحار 75 / 377.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

ابراز نفرت از فرمانروایان ناصالح

در بخشی از روایات، امام باقر (ع) با صراحت بیشتری جباران را مورد مذمت قرار داده و ایشان را در نظر جامعه منفور ساخته است. آن حضرت از رسول خدا (ص) نقل فرموده است: سه گروهند که خداوند با آنان سخن نمی‌گوید، به سوی ایشان نظر رحمت نمی‌افکند، آنان را از آلودگی‌ها دور نمی‌سازد و گرفتار عذابی دردناک خواهند بود: پیر زناکار، فرمانروای جبار و تهیدست خدعه‌گر.[1] . نیز از جد خویش، پیامبر اسلام (ص) نقل کرده است: دو گروهند که شفاعت من شامل آنان نخواهد شد، سلطان بیدادگر و مستبد و شخصی که در دین غلو و تندروی دارد و از باورهای دینی برگشته است و اهل توبه و بازنگری نیست. [2] . اظهار نظرهای امام در رابطه با حکام به این مقدار محدود نمی‌باشد، بلکه صریحتر از این گونه تعبیرها در سخنان حضرت مشهود است.

عقبة بن بشیر اسدی، گوید: بر امام باقر (ع) وارد شدم و عرض کردم:

من در میان قوم خود از حسبی عالی برخوردارم، قوم من در گذشته عریف (معاون و کارگزاری) [3] داشتند که جان سپرد. مردم تصمیم گرفتند که مرا به جای او به ریاست و نظارت بگمارند. نظر شما در این زمینه چیست؟ آیا این پست را بپذیرم یا خیر؟

امام فرمود: آیا حسبت را به رخ ما می‌کشی، خداوند مؤمنان را به وسیله‌ی ایمان رفعت بخشیده است، هر چند در نظر مردم بی‌مقدار باشند؛ و کافران را به خاطر کفرشان پست قرار داده است، هر چند در میان مردم شریف شناخته شوند! هیچ کس بر دیگری برتری ندارد، مگر به وسیله‌ی تقوای الهی. اما این که آن پست را بپذیری یا خیر؟ اگر بهشت را دوست نداری، آن پست حکومتی را قبول کن؛ زیرا چه بسا سلطان ستمگر، مؤمنی را به دام اندازد و خونش را بریزد و تو که گوشه‌ای از کار آن سلطان را بر عهده گرفته‌ای، شریک در آن خون خواهی بود، در حالی که ممکن است از دنیای آنان بهره‌ی قابل توجه و یا حتی کمترین بهره‌ای به تو نرسد! [4] .

بدبینی امام باقر (ع) نسبت به حاکمان نالایق عصر خویش، چیزی نبود که بر اهل نظر مخفی مانده باشد، کسانی که با بینش ائمه و امام باقر (ع) کمترین آشنایی داشتند، می‌دانستند که موضع آن حضرت در قبال والیان و حاکمان عصرش، موضعی سخت خصمانه بوده است.

یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی نخع [5] با شناختی که از امام باقر (ع) دارد و می‌داند که آن حضرت، عملکرد حاکمان عصرش را نادرست و ظالمانه می‌شمارد، به ایشان می‌گوید:

من از دیر زمان؛ یعنی از زمان حجاج تاکنون، والی بوده‌ام. آیا راهی برای من هست که از گذشته‌ی خود توبه کنم؟ امام در برابر این سؤال سکوت کرده، به او پاسخ نمی‌دهد.
مرد دوباره سؤالش را تکرار می‌کند. امام می‌فرماید: خیر! راهی برای توبه نیست، مگر این که هر حقی را از مردم ضایع کرده‌ای به آنان باز گردانی. [6] .

پی نوشت ها:
[1] قال رسول الله (ص): ثلاثة لا یکلمهم الله عزوجل و لا ینظر الیهم و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم: شیخ زان؛ ملک جبار؛ و مقل مختال. بحار 75 / 344؛ ثواب الاعمال 200.
[2] قال رسول الله (ص): صنفان لا تنالهما شفاعتی: سلطان غشوم عسوف، و غال فی الدین مارق منه، غیر تائب و لا نازع. بحار 75 / 336؛ قرب الاسناد 31.
[3] عریف به معنای معاون قوم می‌باشد و به کسی اطلاق می‌شود که همه‌ی قوم را بشناسد. از مضمون روایات استفاده می‌شود که این پست نوعی ارتباط با کارهای حکومتی داشته و عریف در حقیقت نه خدمتگزار قوم، بلکه در جهت تأمین نظارت حکومت بر قوم عمل می‌کرده است.
[4] دخلت علی ابی‌جعفر (ع) فقلت: انی فی الحسب الضخم من قومی و ان قومی کان لهم عریف فهلک، فارادوا ان یعرفونی علیهم، فما تری لی؟ قال: فقال ابوجعفر (ع): تمن علینا بحسبک؟ ان الله تعالی رفع بالایمان من کان الناس سموه وضیعا اذا کان مؤمنا، و وضع بالکفر من کان یسمونه شریفا اذا کان کافرا، و لیس لأحد علی أحد فضل الا بتقوی الله؛ و أما قولک ان قومی کان لهم عریف فهلک، فأرادوا ان یعرفونی علیهم، فان کنت تکره الجنة و تبغضها فتعرف علی قومک، و یأخذ سلطان جابر بامریء مسلم لسفک دمه فتشرکهم فی دمه، و عسی لا تنال من دنیاهم شیئا.
[5] «نخع» نام قبیله‌ای است از «ازد» یا قبیله‌ای از یمن. لسان العرب 8 / 348.
[6] قلت لأبی جعفر (ع): انی لم ازل والیا منذ زمن الحجاج الی یومی هذا، فهل لی من توبة؟ قال فسکت ثم اعدت علیه. فقال: لا، حتی تؤدی الی کل ذی حق حقه. بحار 75 / 329.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

امام باقر و قیام زید بن علی

هرچند قیام زید بن علی بن الحسین (ع) در عصر امام صادق (ع) صورت گرفت، و از زمان وفات امام باقر (ع) تا زمان نهضت زید حدود هشت سال می‌گذشت، اما چنین قیامی از سال‌ها قبل مطرح بود و بارها و بارها امام باقر (ع) درباره‌ی آن اظهار نظر فرموده بود.

در بررسی زندگی سیاسی امام باقر (ع)، توجه به موضع آن حضرت در قابل قیامی که زید بن علی هماره از آن سخن می‌گفت و مترصد تحقق آن بود، ضروری است. روایات در زمینه‌ی شخصیت زید و موضعگیری امام باقر و سایر ائمه در قبال قیام او به سه دسته قابل تقسیم است:

1- روایاتی که زید بن علی را شخصیتی مثبت، ارجمند و معتقد به ائمه‌ی اثنی عشر [1] و نیز امامت باقرالعلوم (ع) [2] و جعفر بن محمد (ع) [3] معرفی می‌کند، و قیام او را در راستای اهداف ائمه و بر اساس رضایت آنان می‌شناساند [4] و شهادت او و یارانش را فوزی بزرگ به شمار می‌آورد [5] .

2- روایاتی که به ظاهر موهم قدح است، ولی پس از تأمل و دقت نمی‌توان آن را به صورت قطعی، بیانگر مذمت دانست. از این گونه روایات وجود نوعی اختلاف نظر میان زید با امام باقر و امام صادق (ع) و اصحاب خاص ایشان استفاده می‌شود [6] .

3- روایاتی که آشکارا زید را به ادعای امامت برای خود متهم می‌کند و چنین می‌نماید که قیام او به اجازه‌ی ائمه (ع) نبوده، بلکه علیرغم نهی آنان و با نفی امامت ایشان صورت گرفته است! [7] . جرح و تعدیل و داوری درباره‌ی این احادیث نیازمند مجالی جداگانه است، [8] و در اینجا فقط به نکات اصلی و تعیین کننده اشاره می‌شود. توجه به چند نکته می‌تواند در بررسی این روایات مؤثر باشد:

1- سیاست کلی ائمه بر دفاع از ولایت و امامت و نفی حکومت غاصبان و حاکمان جور بوده است، و هیچکدام از آنان در اصل این موضوع اختلاف نظر نداشته‌اند و اگر برخی از آنان عملا به قیام مسلحانه روی آورده و بعضی راه تقیه را

5- شرایط سخت تقیه، در موارد بسیاری سبب می‌شده است که ائمه در محافل عمومی یا نزد جاسوسان حکومت و عناصر منافق یا کم ظرفیت، احکام فقهی یا اعتقادی و سیاسی را به گونه‌ای بیان کنند که موافق شرایط تقیه است، نه آنگونه که خود اعتقاد داشته‌اند، (البته با رفع شرایط تقیه، نظریه‌ی حق را به اصحاب و شیعیان خود ابلاغ کرده و می‌رسانده‌اند).

اگر نکات یاد شده مورد توجه قرار گیرد می‌توان از یک سو به علت وجود نقل‌ها و آرای مختلف در زمینه‌ی قیام زید بن علی (ع) پی برد، و از سوی دیگر ملاکی در ترجیح یک نظریه بر نظریه‌ی دیگر به دست آورد.
از جمله این که مقام تقیه همواره مقتضی آن بوده است که ائمه خود را از جریان‌های سیاسی و خطوطی که علیه حکومت‌ها فعال بوده‌اند، دور نشان دهند و لازمه‌ی چنین خط مشیی چنین بوده است که ائمه حرکت زید بن علی (ع) را هر چند به لحاظ ماهیت و هدف صحیح می‌دانسته‌اند، اما درباره‌ی آن به گونه‌ای داوری کنند که قیام او موجب هجوم دستگاه خلافت به تشکیلات شیعی نشود، و چه بسا امتناع برخی از اصحاب امام صادق (ع) از پیوستن به زید در جهت همین سیاست بوده است؛ اما تأیید شخصیت معنوی و قیام زید که در بیان معصومین آمده، هرگز قابل حمل بر تقیه نیست؛ زیرا هیچ نیرویی ایشان را ناگزیر به تقیه در جهت بزرگداشت مقام زید نمی‌کرده است تا آنان نظر به ملاحظات سیاسی از زید و قیام او دفاع کنند.
بنابراین، دفاع ائمه از قیام زید و شخصیت وی، علتی جز والایی و ارجمندی او نزد ایشان نداشته است. از آنجا که خط مشی تقیه سبب شده بود اما باقر و امام صادق (ع) حمایت علنی از قیام زید نکنند و نیز قیام او تنش‌های عقیدتی‌ای را به دنبال داشت، برخی از شیعیان به گمان این که زید بن علی از نظر امام صادق، دارای شخصیتی منفی است و امام حرکت او را باطل می‌داند، نزد آن حضرت لب می‌گشایند تا از زید به بدی یاد کنند! اما امام صادق جلو ایشان را می‌گیرد و می‌فرماید: «لا تفعل رحم الله عمی زیدا...» یعنی؛ اقدام به چنین کاری نکن و سرزنش منمای! خداوند عمویم - زید - را مورد رحمت قرار دهد. تصریح ائمه به شخصیت والای زید و درستی قیام وی آنگاه صورتی علنی پیدا می‌کنند که بنی‌امیه از میان رفته و دیگر تأیید زید خطری را متوجه تشکیلات شیعی نمی‌سازد. زید بن موسی بن جعفر از کسانی است که در عصر خلافت مأمون در بصره خروج کرد و خانه‌های بنی‌العباس را آتش زد، او را دستگیر کردند و نزد مأمون فرستادند، مأمون گفت او را به حرمت برادریش با علی بن موسی می‌بخشم و سپس به علی بن موسی گفت: اگر برادر شما خروج کرد و چنین و چنان کرد، قبل از او زید بن علی نیز قیام نمود و کشته شد. و اگر به خاطر شما نبود او را می‌کشتم؛ زیرا عملی که مرتکب شده است، کوچک نیست.
حضرت رضا (ع) در پاسخ مأمون فرمود: برادر مرا با زید بن علی قیاس مکن! زیرا زید بن علی از دانشمندان خاندان پیامبر (ع) بود، برای خدا غضب کرد و با دشمنان خدا جنگید تا در راه خدا کشته شد. پدرم از پدر خویش - جعفر بن محمد - نقل کرد که آن گرامی می‌فرود: خداوند عمویم

زید را مورد رحمت قرار دهد؛ زیرا او در طلب خشنودی و رضای آل محمد بود و اگر در قیام خود پیروز می‌شد به آن چه دعوت کرده بود وفا می‌کرد... مأمون پرسید: مگر زید بن علی از جمله کسانی نیست که بدون حق ادعای امامت کرده است؟ حضرت رضا (ع) فرمود: خیر! زید ادعای امامت نداشت و به چیزی دعوت نمی‌کرد که صلاحیت آن را دارا نباشد، او دارای تقوا بود و می‌گفت: من شما را به آن چه مورد رضای خاندان رسالت است فرا می‌خوانم. [9] .

از این حدیث استفاده می‌شود که آن چه در محافل خصوصی ائمه نسبت به حقانیت قیام زید مطرح می‌شده است، حتی به گوش بنی‌العباس که در آن روز مخالف حکومت بنی‌امیه شمار می‌آمدند نرسیده و فردی چون مأمون از آن بی‌اطلاع بوده است و زمانی امام رضا (ع) صریحا آن را اعلام می‌دارد که دوران آن تقیه گذشته است. روایاتی که زید را متهم به ادعای امامت می‌کند، از نظر کمی اندک و از نظر سند ضعیف و غیرقابل اعتماد است و آن روایات نمی‌تواند با روایات مدح او مقابله نماید. در پیش گرفته‌اند به جهت شرایط و مقتضیات و امکانات زمان بوده است.

2- پس از شهادت حسین بن علی (ع) سایر ائمه هرگز زمینه‌ی اجتماعی را برای قیامی علنی و گسترده مناسب نیافتند، و با این که با تعالیم خویش، بغض ظالمان و حاکمان غاصب را در قلب شیعیان خود تقویت می‌کردند، ولی از اقدام‌های علنی که شالوده‌ی نظام حیاتی شیعه را در معرض متلاشی شدن قرار می‌داد و بنیاد معارف شیعی را تهدید می‌کرد، جلوگیری می‌نمودند.

3- مبارزه با حاکمان مستبد و فسادگر در هر شکلی که مایه‌ی زیان به موجودیت تشکیلات شیعی نمی‌شد مورد منع آنان نبود، بلکه خود عملا در آن راستا قدم بر می‌داشتند.

4- شهادت و کشته شدن در راه خدا و ارزش‌های الهی از والاترین سعادت‌ها در مکتب اهل بیت بشمار می‌آید، و هرگز وظیفه‌ای را به خاطر حفظ جان و فرار از مرگ ترک نکرده و ترک آن را اجازه نداده‌اند.

فلسفه نهی از قیام زید:

سؤالی که در این میان باقی می‌ماند این است که اگر اصل قیام زید مورد امضای ائمه بوده و حرکت او صحیح و بایسته بشمار می‌آمده است پس نهیهای مکرری که از سوی امام و امام صادق (ع) نسبت به قیام او صورت گرفته است، چیست؟

پاسخ این است که اگر روایات مدح را بپذیریم و روایات قدح را ضعیف و ناتوان بشناسیم، در این صورت لازمه‌ی جمع میان نهی از قیام زید و ستایش مقام علمی و عملی او این است که بگوییم: نهی ائمه، به جهت دلسوزی و شفقت و ارشادی بوده است. نهضت زید از نظر خود او امری

بایسته و ضروری بود، او دیگر طاقت نداشت که شاهد بی‌حرمتی بنی‌امیه به ساحت رسول خدا و نظاره‌گر ظلم و بی‌عدالتی آنان باشد، و تنها راه را در جهاد مسلحانه علیه آنان می‌دید، اما ائمه (ع) از سوی دیگر، با این که در اصل ضرورت مبارزه با کفر و ظلم با او هم نظر بودند، ولی بر اساس اطلاعاتی که تنها در اختیار آنان بود و بینشی که نسبت به شرایط سیاسی داشتند، حرکت نظامی و نهضت مسلحانه را تنها راه ممکن و ضروری تشخیص نمی‌دادند. در نگاه ائمه (ع) زید به گونه‌ی واجب، موظف به قیام نبود زیرا اگر او به راستی چنین وظیفه‌ای داشت، هرگز او را به ترک تکلیف الهی دعوت نمی‌کردند. از سوی دیگر قیام او ممنوع و باطل نیز نبود؛ زیرا اگر حرکت او باطل و حرام بود، هرگز ائمه وی را به نیکی یاد نمی‌کردند. [10] در نتیجه تنها راهی که می‌توان فرض کرد این است که زید برای مقابله با کفر و فساد حاکمان بنی‌امیه، میان دو راه مخیر بوده است: راه قیام علنی و راه مبارزه‌ی پنهانی. او راه اول را ضروریتر می‌دانست و ائمه راه دوم را شایسته‌تر می‌شمردند. از این رو، برای راهنمایی وی، سعی داشتند تا او را از قیام مسلحانه منع کنند. چنین است که گاه، کشته شدن سریع او و عدم پیشرفت نظامی را به او متذکر می‌شدند. [11] و زمانی بی‌وفایی مردم را. سرانجام، زید راه خویش را انتخاب کرد و در پی بی حرمتی‌های مضاعف هشام به خاندان رسول الله (ص) و به شخص وی، دست به قیام زد و به فرموده‌ی حضرت رضا (ع)، برای خدا و در راه خدا به شهادت رسید. و بر اساس روایاتی که از رسول خدا (ص) نقل شده است: زید و یارانش در قیامت گام بر گردن مردمان می‌نهند و به بهشت وارد می‌شوند. [12] . با این همه، نهی ائمه (ع) از قیام، نیز بی‌حکمت نبود. اگر درک جوانب این نهی برای معاصران میسر نبود، برای ما که از این فاصله‌ی تاریخی می‌توانیم شاهد بازتاب‌ها و نتایج و پیامدهای آن قیام باشیم، درک آن دشوار نیست.
قیام زید برای او به صورت یک تکلیف شناخته شد و او با انگیزه‌ای مقدس به آنچه تشخیص داده بود عمل کرد، ولی حرکت او به شدت و به سرعت سرکوب شد، و آن چه با بدن و سر او انجام دادند، بر رعب و وحشت مردم و سکوت و خفقان فضای سیاسی افزود و منحرفان و سست باوران با تبلیغ نادرست اندیشه‌ها و اهداف وی، جریان‌های فکری و عقیدتی نادرستی را پدید آوردند و در جبهه‌ی متشکل شیعه، انشعاب زیدیه شکل گرفت! قیام و شهادت زید هر چند در خراسان بازتاب وسیع و گسترده‌ای پیدا کرد و شیعیان خراسان به جنبش آمدند و حرکت‌های نهانی خود را علیه دستگاه خلافت آشکار ساختند [13] و این جریان همواره گسترش یافت تا به اضمحلال خلافت امویان انجامید، اما سوگمندانه زوال خلافت امویان، مشکلی را از جامعه‌ی اسلامی نگشود و از شدت جور و استبداد نکاشت،

چه، عباسیان بر جای امویان تکیه زدند و راه ایشان را پی گرفتند! هرچند این مشکلات و انحراف‌ها از ناحیه‌ی زید بن علی صورت نگرفت و او تنها به آنچه تکلیف خویش می‌دانست عمل کرد، ولی امامان (ع) افقهایی را می‌دیدند که از دید زید بن علی که فاقد بینش امامت بود قابل پیش‌بینی نبود!

پی نوشت ها:

[1] رک: کفایة الاثر 327؛ الارشاد 1 / 168؛ اثبات الهداة 5 / 294؛ بحار 11 / 41.

[2] مناقب 2 / 285؛ اشعار زید بن علی در رثای امام باقر (ع).

[3] اختیار معرفة الرجال 376 و 361؛ مناقب ابن‌شهر آشوب 2 / 326 و 347؛ بحار 11 / 35.

[4] روضه‌ی کافی 2 / 116؛ عیون اخبار الرضا 1، باب 25؛ وسائل الشیعة 11 / 36.

[5] امالی صدوق 330؛ عیون اخبار الرضا 1، باب 25؛ مقاتل الطالبین 52.

[6] رک: اصول کافی 1 / 356؛ مروج الذهب 2 / 181؛ مناقب 2 / 279.

[7] رک: اثبات الوصیة 154؛ اثبات الهداة 5 / 321؛ بحار 46 / 252.

[8] رک: سیره و قیام زید بن علی (ع).

[9] عیون اخبار الرضا 1 / 248.

[10] رک: مرآة العقول 1 / 261؛ زید الشهید 43.

[11] اثبات الوصیة 150؛ الخرائج و الجرائح 1 / 281؛ کشف الغمة 2 / 347؛ الفصول المهمة 218-216؛ احقاق الحق 12 / 182؛ اثبات الهداة 5 / 321؛ نور الابصار، شبلنجی 143.

[12] کفایة الاثر 328؛ بحار 11 / 41؛ تنقیح المقال 1 / 469.

[13] تاریخ یعقوبی 2 / 326.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

آفتاب اگر هزاران منکر داشته باشد، چون می‌درخشد و روشنی می‌دهد و گرما می‌بخشد، خود بهترین گواه و مؤید ارزش‌های خویش است. آنان که چشم فرو بسته و سر در حفره‌ی تعصب فرو برده‌اند، خود را از فیض آفتاب محروم کرده‌اند، و آنان که آینه‌ی اندیشه در برابر درخشش آن واداشته‌اند، خود نور یافته و به چشمه‌ی خورشید راه جسته‌اند.
امام باقر (ع) از جمله چهره‌های درخشانی است که هر بینای محقق و اندیشمندی را به تعظیم و تکریم ارزش‌های خویش واداشته است. ستایشگران او، تنها شیعیان و پیروان وی نبوده‌اند، بلکه بسیاری از آنان که راه امامیه را باور نداشته و بر بینش شیعه درباره‌ی خلفا، نقدهای شدید و تندی نوشته‌اند، زمانی که با چهره‌ی روشن و انکارناپذیر علمی و عملی باقرالعلوم (ع) مواجه شده‌اند، لب به تحسین و ستایش گشوده‌اند.
این ستایش‌ها از سوی منکران امامیه و شیعه و حتی متعصب‌ترین آنان که لعن و طعن بر شیعه را ضروری می‌شمرده‌اند، نشان می‌دهد که جایگاه علمی و عملی امام باقر (ع) در جهان اسلام به حدی بارز و متعالی است، که قابل چشم پوشی نبوده و نیست. از سوی دیگر نشان می‌دهد که تعظیم و تکریم شیعه نسبت به آن حضرت، ناشی از تعصب و فرقه‌گرایی نمی‌باشد. بر این اساس، جا دارد که نخست به طرح آرای اهل سنت بپردازیم؛ زیرا:
بهتر آن باشد که سر دلبران
گفته آید از زبان دیگران
- حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (م 430 ه) در کتاب حلیة الاولیاء و طبقات الاوصیاء می‌نویسد:
از جمله شخصیت‌های مورد استناد و اتکا در منابع حدیثی ابوجعفر محمد بن علی الباقر است. او از خاندان نبوت بود و میان موقعیت والای دینی و جایگاه رفیع اجتماعی جمع کرده و در زمینه‌ی رخدادها و مسایل مستحدثه و نیز موضوعات خطیر و مهم صاحبنظر بود. در راستای بندگی و عبادت خدا اشک‌ها ریخت و از مراء و درگیری‌های لفظی و برتری جویانه باز می‌داشت . [1]
- علامه سبط ابن‌جوزی (م 597 ه) در کتاب التذکرة می‌نویسد:
او (ابوجعفر محمدالباقر) شخصیتی دانشمند و عابد و مورد اطمینان بود که پیشوایان اهل سنت، مانند ابوحنیفه و غیر او، از وی حدیث نقل کرده‌اند . [2]
- ابن‌کثیر (م 774 ه) در کتاب البدایة و النهایة می‌نویسد:

او محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب، ابوجعفر الباقر است. مادرش ام عبدالله دختر حسن بن علی می‌باشد. وی از تابعان والامقام و بسیار بلند مرتبه و یکی از شخصیت‌های بارز امت اسلامی در جنبه‌ی علم و عمل و سیادت و شرف، بشمار می‌آید. او از جمله ائمه‌ی دوازده‌گانه‌ای است که شیعه به امامت آنان اعتقاد دارد.. [3] .
- شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (م 748 ه) در کتاب سیر اعلام النبلاء می‌نویسد: ابوجعفر محمد بن علی، جامع علم و عمل و سیادت و شرف و وثاقت و متانت بود و شایستگی خلافت رسول الله را داشت، او یکی از ائمه دوازده گانه‌ی مورد تکریم شیعه‌ی امامیه است و آنان قایل به عصمت وی می‌باشند و شناخت او را نسبت به همه‌ی معارف دینی باور دارند... [4] .
- ابن‌صباغ مالکی (م 855 ه) در کتاب الفصول المهمة می‌نویسد:
اهل دانش درباره‌ی محمد بن علی بن الحسین گفته‌اند که او شکافنده‌ی دانش و جامع و گسترش دهنده‌ی علم و بالا برنده‌ی مرتبه‌ی معارف در جامعه‌ی خویش است. قلبش پاکیزه و عملش بالنده و منزه و نفسش طاهر و اخلاقش شریف بود، و عمرش را در اطاعت خداوند متعال به پایان رسانید و به عالیترین درجات تقوا راه یافت. صاحب ارشاد [5] درباره‌ی او گفته است: تنها محمد بن علی الباقر از میان برادرانش، جانشین وصی پدر و قائم به امر امامت بود، و بر دیگران از جهت فضل و دانش و زهد و
سیادت برتری داشت... [6] . - محمد امین سویدی (م 1246 ه) در کتاب سبائک الذهب می‌نویسد: معارفی که از سوی ابوجعفر الباقر در زمینه‌ی علوم دین و سنن و سیره‌ها و فنون ادب در میان جامعه‌ی اسلامی ظاهر گشت از هیچ یک از فرزندان حسین (ع) آشکار نشد. مناقب و ارزش‌های شخصیت وی بسیار است که کتابی چون سبائک مجال و گنجایش طرح همه‌ی آن‌ها را ندارد. [7] . - احمد بن حجر الهیتمی المکی (م 974 ه) در کتاب الصواعق المحرقة می‌نویسد:
او باقرالعلم و جامع و گسترش دهنده و بر افرازنده‌ی پرچم دانش است، قلبش مصفا و علم و عملش پاکیزه و بالنده و نفسش طاهر بود... در مقامات عارفان حایز جایگاهی است که زبان از توصیف آن ناتوان است. در زمینه‌ی سلوک و معارف، از او کلمات بسیاری رسیده که طرح آن‌ها فرصتی گسترده می‌طلبد. [8] . - خیرالدین زرکلی (از نویسندگان معاصر) در کتاب الاعلام می‌نویسد: ابوجعفر الباقر پنجمین امام از ائمه‌ی دوازده‌گانه‌ی شیعه امامیه است. وی فردی پارسا و عابد و در زمینه‌ی تفسیر و دیگر زمینه‌های علمی صاحب نظر بود. [9] .
- محمد بن عبدالفتاح الحنفی (م 1266 ه) در کتاب جوهرة الکلام آورده است:

محمد بن علی بن حسین بن ابی‌طالب (ع) است که باقر نامیده شد. واژه‌ی باقر در لغت به معنای شکافنده‌ی زمین به منظور آشکار ساختن گنج‌ها و پنهانی‌های آن است. وی را از آن جهت باقر نامیدند که گنج‌های پنهان معارف و حقایق احکام و حکمت و لطایف را ظاهر می‌ساخت. این نکته‌ای است واضح که جز بر کوردلان مخفی نخواهد بود... [10] .
- بیانی معروف و مشهور از عبدالله بن عطاء نقل شده است که بسیاری از مورخان و محققان بدان اشاره کرده‌اند. عبارت وی چنین است: هرگز ندیدم که دانشمندان در برابر کسی حقیر و کم‌مایه بنمایند، آن گونه که در برابر باقرالعلوم، کوچک و کم دانش به نظر می‌رسیدند. [11] .
در برخی از تعبیرهای این روایت آمده است:
حکم بن عیینه با این که فردی مسن و جلیل القدر بود، وقتی در مقابل باقرالعلوم (ع) قرار می‌گرفت، مانند کودکی می‌نمود که در برابر معلم زانو زده، در حال فراگیری دانش باشد. [12] .
این بیان‌ها، گوشه‌ای است از آن چه مورخان و محققان اهل سنت درباره‌ی شخصیت امام باقر (ع) آورده‌اند. [13] .
نکته‌ای که شایان توجه است و نباید آن را از نظر دور داشت، این است که بینش خاص امام باقر (ع) و سایر ائمه معصومین (ع) درباره‌ی خلافت و وصایت و تفاوت آرای ایشان در مسایل شرعی و عقیدتی با بسیاری از مذاهب اهل سنت، خلفا و علمای زمان خویش، همواره از عواملی بوده است که منکران امامت ایشان، شخصیت واقعی آنان را نادیده گرفته و با سکوت از کنار آن گذاشته‌اند، اما با این وصف، می‌بینیم که مراتب عالی علمی و عملی امام باقر (ع) در حدی بوده است که حتی منکران مقام امامت و ولایت، با همه‌ی تلاشی که در باطل ساختن بینش و عقاید امامیه به خرج می‌داده‌اند، از مدح و ستایش ایشان لب فرو نبسته و به علم و تقوای عالی آن امام اذعان داشته‌اند، ولی نباید انتظار داشت که آنان حق مطلب را در این زمینه ادا کرده و تمام مطلب را گفته باشند؛ زیرا باورهای عقیدتی آنان و دلبستگی ایشان به یکی از مذاهب اربعه، خواه ناخواه بر بینش‌های تاریخی و داوری‌های آنان نسبت به شخصیت‌های علمی و دینی تأثیر می‌گذارد. به عنوان نمونه باید اشاره کرد به ابن‌سعد (م 230 ه) که در کتاب الطبقات الکبری می‌نویسد: ابونعیم الفضل بن دکین، گفته است: ابوجعفر محمد بن علی... کان ثقة کثیر العلم والحدیث و لیس یروی عنه من یحتج به. [14] . ابن‌سعد در حالی این مطالب را نوشته است که اولا کرسی تدریس امام باقر (ع) از نظر گستردگی کم‌نظیر بوده است، و ثانیا بسیاری از اصحاب و شاگردان و راویان احادیث آن حضرت، از چهره‌های مشهور و شناخته شده و معتبر رجال حدیث می‌باشند. در میان آن چهره‌ها، کسانی را می‌توان دید که مورد اعتماد و قبول عامه‌ی اهل سنت نیز

می‌باشند، از آن جمله:
- عمر بن دینار (م 115 ه)، از رجال صحاح سته.
- عبدالرحمن بن عمر الاوزاعی (م 157 ه)، از رجال صحاح سته.
- عبدالملک بن عبدالعزیز (م 150 ه)، کتب ششگانه‌ی صحاح اهل سنت به روایت وی احتجاج کرده‌اند.
- قرة بن خالد السدوسی (م 154 ه).
- محمد بن المنکدر (م 133 ه)، ذهبی درباره‌ی او گفته است: همگان بر تقدم و ثقه بودن وی اجماع دارند.
- یحیی بن کثیر (م 129 ه)، او از رجال صحاح سته و از شخصیت‌های مشهور رجالی و حدیثی است. کتاب طبقات الحفاظ درباره‌ی او آورده است: یحیی بن کثیر، فردی ثقة است که جز از افراد موثق نقل حدیث نمی‌کند. [15] .
- الزهری (م 124 ه)، که مالک بن انس، سفیان بن عیینه و اوزاعی و... از او حدیث نقل کرده‌اند.
- ربیعة بن عبدالرحمن (م 136 ه)، از بزرگان شیوخ مالک بن انس.
- عبدالله بن ابی‌بکر (م 135 ه)، نسائی درباره‌ی وی گفته است که او ثقه و دارای قدرت ثبت و حفظ حدیث بوده است، و ابن‌سعد درباره‌ی او گوید: ثقه است و روایات فراوان دارد. [16] .
و جز اینان، راویان مشهور و مورد اعتماد فراوانی از امام باقر (ع) نقل حدیث کرده‌اند که از رجال صحاح سته بشمار می‌آیند و کتاب‌های معتبر اهل سنت به روایات آنان استناد جسته و اعتماد نموده‌اند. [17] .
با این بیان، آشکار می‌گردد که سخن ابن‌سعد در کتاب الطبقات الکبری سخنی است بی‌دلیل، بلکه مخالف واقعیت‌هایی است که خود بدان‌ها اعتراف دارد.
بی‌شک، آنچه سبب شده تا ابن‌سعد شاگردان و اصحاب امام باقر (ع) را در میدان اعتبار و حجیت سخن، کم بها جلوه دهد، چیزی جز موضعگیری فکری یا سیاسی در قابل بینش امامیه نبوده است؛ زیرا برای مخدوش ساختن یک بینش و اندیشه، معمولا صاحب اندیشه و بانی آن را زیر سؤال می‌برند، و زمانی که شخصیت وی، خدشه‌ناپذیر باشد، شاگردان و اصحاب او را، که مبلغ افکار و ترویج دهنده‌ی آرای او می‌باشند به گونه‌ای از اعتبار می‌اندازند.
به هر حال، با شرایط فکری حاکم بر نظام سیاسی و محافل علمی اعصار پیشین، جز این هم انتظار نمی‌توان داشت. ولی آنچه هم اکنون از الطبقات الکبری نقل کردیم، گواهی است بر صدق سخن پیشین ما، که به حق درخشش انکارناپذیر سیمای معصومین و اهل البیت (ع)، تا بدان جا بوده که منکران افکار و عقاید و مخالفان مشی سیاسی و عقیدتی آنان نیز،

نتوانسته‌اند آن جلوه‌ها را نادیده گرفته، لب فرو بندند!

پی نوشت ها:
[1] حلیة الاولیاء 3 / 180.
[2] التذکرة 347.
[3] البدایة والنهایة 9 / 309.
[4] سیر اعلام النبلاء 4 / 401.
[5] منظور ابن‌صباغ مالکی از «صاحب ارشاد» شیخ مفید می‌باشد که در ج 2، ص 155 کتاب الارشاد به مطلب یاد شده تصریح کرده است.
[6] الفصول المهمة 211-210. نظیر این بیان را محمد بن طلحة القرشی العدوی الشافعی در کتاب مطالب السؤول 2 / 50 آورده است.
[7] سبائک الذهب 74.
[8] الصواعق المحرقة 210. نظیر این سخن را المناوی در کتاب الکواکب الدریة 1 / 164 آورده است.
[9] اعلام 3 / 932.
[10] جوهرة الکلام 135-132.
[11] مرآة الجنان 1 / 248؛ روض الریاحین، عبدالله بن اسعد الیافعی 57؛ شذرات الذهب 1 / 149.
[12] حلیة الاولیاء 3 / 186.
[13] برای اطلاع از منابع و نقل‌های فزونتر مراجعه شود به: وفیات الاعیان 3 / 314؛ تذکرة الحفاظ 1 / 117؛ الوافی بالوفیات 4 / 102؛ اخبار الدول 111؛ شرح الشفا للخفاجی 1 / 292؛ اسعاف الراغبین 229؛ الروضة الندیة 12؛ جامع کرامات الاولیاء 1 / 97.
[14] الطبقات الکبری 5 / 324.
[15] طبقات الحفاظ 1 / 131.
[16] تهذیب التهذیب 5 / 164.
[17] برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: الامام الصادق والمذاهب الاربعة (2 - 1) / 440 - 450.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

اطلاق شی بر خداوند

از امام باقر (ع) سؤال شد: آیا درست است که واژه‌ی شیء بر خداوند اطلاق شود؟ امام فرمود: بلی، اطلاق لفظ شیء بر خداوند درست است؛ زیرا این اطلاق او را از حد تعطیل و تشبیه، بیرون می‌آورد؛ [1] یعنی واژه‌ی شیء بر هر چیزی اطلاق می‌شود که وجود دارد، و اگر این واژه را نتوانیم درباره‌ی خدا بکار ببریم، لازمه‌اش این است که همواره ساکت بمانیم و راه اندیشه را تعطیل اعلام کنیم. از سوی دیگر در معنای شیء نحوه‌ی وجود نهفته نیست تا اطلاق آن بر خداوند موجب تشبیه خدا به غیر شود.

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی، باب اطلاق القول بانه شیء، حدیث 7.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

ارجاع امت به قرآن و افشای چهره عالم نمایان

پس از رسول خدا، ظاهرا قرآن، به عنوان منبع اصلی شناخت مسایل عقیدتی و عبادی و سیاسی، در جامعه‌ی اسلامی باقی ماند، اما از آن جا که این منبع ژرف نیاز به مفسرانی آشنا با پیام وحی داشت و دست‌های سیاست، این مفسران واقعی (اهل بیت علیهم‌السلام) را در جامعه منزوی ساخته بود، با گذشت زمان، نیازهای اعتقادی و پرسش‌های عبادی و مسایل مستحدث یکی پس از دیگری رخ نمود و کسانی که در جامعه به عنوان عالم و محدث شناخته می‌شدند، ناگزیر باید جوابی را برای هر پرسش و مسأله تدارک می‌دیدند!

عدم احاطه‌ی کامل آنان بر مجموعه‌ی معارف قرآنی از یک سو، و عدم آشنایی آنان با فرهنگ ویژه‌ی وحی از سوی دیگر، سبب گردید تا با قیاس و توجیه‌گری و استحسان و تکیه بر آرای شخصی و گاه احادیث بی‌ریشه و اقوال بی‌اساس، عقیده‌ای را ابراز کرده و یا فتوایی دهند.

بنابراین، یکی از راه‌های اساسی مبارزه با این مشکل، بازگرداندن مردم به قرآن و هشدار دادن آنان نسبت به آرای ساختگی و غیر مستند به وحی بود. امام باقر (ع) در این راستا می‌فرمود: هرگاه من حدیث و سخنی برای شما گفتم، ریشه و مستند قرآنی آن را از من جویا شوید. سپس آن حضرت در برخی سخنانش فرمود: پیامبر (ص) از قیل و قال (بگو مگو و مشاجره) و هدر دادن و تباه ساختن اموال و پرس و جوی زیاد، نهی کرده است. به آن حضرت گفته شد: این مطالب در کجای قرآن آمده است؟ امام باقر (ع) فرمود: در قرآن آمده است «لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس». [1] . (این آیه دلالت می‌کند که بیشتر سخنان نجوایی و به درازا کشیده فاقد ارزش است، مگر سخنی که در آن امر به انفاق یا کار نیک و یا اصلاح میان مردم باشد). «و لا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما» [2] . (از این آیه استفاده می‌شود که اموال را نباید در معرض نابودی و تباهی قرار داد.) «لا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم». [3] . (و این آیه می‌نمایاند که هر سؤالی شایسته و مفید و مثبت نیست، و چه بسا پرسش‌هایی که به ناراحتی و نگرانی خود انسان بینجامد). [4] .

امام باقر (ع) با این شیوه، در صدد بود تا روحیه‌ی قرآن گرایی را در میان اهل دانش و جامعه‌ی اسلامی تقویت نماید، و از این طریق انحراف بینش‌های سطحی و عالم نمایان خود محور را به مردم یادآور شود؛ چه، در برخی مباحثه‌ها، با صراحتی فزونتر به این نکته پرداخته است:

حسن بصری نزد امام باقر (ع) آمد و گفت: آمده‌ام تا مطالبی درباره‌ی

قرآن از شما بپرسم.
امام فرمود: آیا تو فقیه اهل بصره نیستی؟
پاسخ داد: این چنین گفته می‌شود.
امام فرمود: آیا در بصره شخصی هست که تو مسایل و احکام را از او دریافت کنی؟
پاسخ داد: خیر. امام فرمود: بنابراین، همه‌ی مردم بصره، مسایل دینشان را از تو می‌گیرند؟
گفت: آری. امام باقر (ع) فرمود: سبحان الله! مسؤولیت بزرگی را به گردن گرفته‌ای. از جانب تو سخنی برایم نقل کرده‌اند که نمی‌دانم واقعا تو آن را گفته ای یا بر تو دروغ بسته‌اند.
حسن بصری گفت: آن سخن چیست؟ امام فرمود: مردم گمان کرده‌اند که تو معتقدی خداوند امور بندگان را به خود آنان تفویض کرده است! حسن بصری سکوت اختیار کرده و هیچ نمی‌گفت! امام باقر (ع) برای این که وی را به ریشه‌ی اشتباهش متوجه سازد و بنمایاند که عامل اصل کج فهمی او، ناتوانی در فهم معارف قرآن است، برایش نمونه‌ای روشن آورد و گفت:
اگر خداوند در قرآنش به کسی ایمنی داده باشد، آیا براستی پس از این ایمنی تضمین شده از سوی خدا، بر او ترسی هست؟ حسن بصری گفت: خیر، ترسی بر او نخواهد بود.
امام باقر (ع) فرمود: اکنون آیه‌ای را برایت می‌خوانم و سخنی با تو دارم، من گمان نمی‌کنم که آن آیه را به گونه‌ی صحیح تفسیر کرده باشی، و اگر غلط تفسیر کرده‌ای، هم خودت را هلاک کرده‌ای و هم پیروانت را. آن آیه این است: «و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین». [5] .
شنیده‌ام که گفته‌ای مراد از سرزمین مبارک و امن، سرزمین مکه است؟ آیا کسانی که برای حج به مکه سفر می‌کنند مورد هجوم راهزنان قرار نمی‌گیرند و در مسیر آن هیچ ترسی ندارند و اموالشان را از دست نمی‌دهند؟ حسن بصری گفت: چرا. امام فرمود: پس چگونه ایمن هستند و امنیت دارند؟! این آیه مثالی است که خداوند درباره‌ی ما اهل بیت رسالت، بیان داشته است. ما سرزمین مبارکیم و سرزمین‌های آشکار (قری ظاهرة) نمایندگان و فقهای پیرو ما هستند که میان ما و شیعیانمان قرار دارند و مطالب ما را به آنان می‌رساندند. «قدرنا فیها السیر» مثالی است از حرکت و کاوش علمی. «سیروا فیها لیالی و ایاما» مثالی است از تهییج مردم برای کسب هماره‌ی دانش در زمینه‌ی حلال و حرام و واجبات و احکام از اهل بیت (ع). هرگاه مردم از این طریق معارف دین را دریافت کنند، ایمن از شک و گمراهی‌اند... ای حسن بصری! اگر به تو بگویم جاهل اهل بصره‌ای! سخنی به گزاف نگفته‌ام، از اعتقاد به تفویض، اجتناب کن؛

زیرا خداوند به دلیل ضعف و سستی، تمام کار خلق را به ایشان وا ننهاده و از سوی دیگر ایشان را بنا روا بر گناهان مجبور نساخته است. [6] . نظیر چنین مباحثه‌ای از امام باقر (ع) با قتادة بن دعامة نیز نقل شده است: قتادة بن دعامة از محدثان و مفسران مشهور اهل سنت است و از فقهای بصره به شمار می‌آید. امام به او فرمود: آیا تو فقیه اهل بصره‌ای؟ قتاده گفت: چنین گمان می‌کنند. امام باقر (ع) فرمود: آیا قرآن را بر اساس شناخت و علم تفسیر می‌کنی یا از روی ناآگاهی؟ قتاده گفت: بر اساس علم و مبانی علمی، قرآن را تفسیر می‌کنم. امام فرمود: اگر براستی بر اساس علم تفسیر می‌کنی، از تو سؤال می‌کنم که مراد از آیه‌ی «قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین» چیست؟ قتاده نظریه‌ای همانند سخنان حسن بصری ابراز داشت، و امام همان پاسخ را به او یادآور شدند. [7] .

پی نوشت ها:

[1] نساء / 114.

[2] نساء / 5.

[3] مائده / 101.

[4] اختصاص مفید 322.

[5] سبأ / 18.

[6] الاحتجاج / 327.

[7] بحار 46 / 349.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

ابراهیم فرزندش را کجا میخواست ذبح کند

محمد گوید: از امام باقر علیه‌السلام پرسیدم: حضرت ابراهیم علیه‌السلام کجا می‌خواست فرزندش را ذبح نماید؟
فرمود: در جمره‌ی وسطی.
سؤال کردم: قوچ ابراهیم علیه‌السلام چه رنگی بود؟ و از کجا فرود آمد؟
فرمود: به رنگ کبود و دارای شاخ بود، و از آسمان بر کوه ایمن از مسجد منی فرود آمد، و آن قوچ در زمین سبزی راه می‌رفت و در آنجا می‌خورد، و در همانجا پشکل می‌ریخت و بول می‌کرد.
علی، عن أبیه، عن أحمدبن محمد و ابن محبوب، عن العلاء، عن محمد قال: سألت أباجعفر علیه‌السلام: أین أراد ابراهیم علیه‌السلام أن یذبح ابنه؟ قال: علی الجمرة الوسطی.
و سألته عن کبش ابراهیم علیه‌السلام ما کان لونه؟ و أین نزل؟
فقال: أملح، و کان أقرن، و نزل من السماء علی الجبل الأیمن من مسجد منی، و کان یمشی فی سواد، و یأکل فی سواد، و ینظر و یبعر و یبول فی سواد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: ج 12 ص 131 ح 17، عن الکافی.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

اقتصاد و حسابگری در معیشت

امام باقر (ع): همه‌ی کمال‌ها نهفته است در شناخت عمیق دین، شکیبایی بر سختی‌ها و ناگواری‌ها و حسابگری در معیشت و امور اقتصادی. [1] .

پی نوشت ها:

[1] الامام الباقر (ع): الکمال کل الکمال، التفقه فی الدین، و الصبر علی النائبة و تقدیر المعیشة. تحف العقول 335 حدیث 3.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

احساس مسؤولیت فرد در جامعه و دلبستگی وی به سرنوشت مردم و سلامت محیط اجتماعی خود، نگرانی وی را خواه ناخواه، نسبت به کجروی‌ها و انحرافات بر می‌انگیزد و او را در مقام امر به معروف و اصلاحگری قرار می‌دهد. امر به معروف، وظیفه و ارزشی است که در جامعه و در محیط جمعی و گروهی و روابط اجتماعی قابل طرح می‌باشد، امام باقر (ع) در زمینه‌ی اهمیت آن می‌فرماید: امر به معروف و نهی از منکر دو خوی و خصلت الهی است، آن که این دو خصلت را یاری دهد (به آن‌ها اهتمام ورزد) خداوند او را عزت بخشد و آن کس که این دو مهم را خوار شمارد، خداوند او را خوار گرداند. [1] .

پی نوشت ها:

[1] الامام الباقر (ع): الامر بالمعروف و النهی عن المنکر خلقان من خلق الله فمن نصرهما اعزه الله و من خذلهما خذله الله. مشکاة الانوار 132-131.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

اختلاف‌های اجتماعی، نتیجه‌ی گناه

خداوند متعال در قرآن به سست ایمان‌ها و اهل گناه هشدار داده و به پیامبر (ص) امر کرده است که به آنان بگوید: خداوند می‌تواند عذاب سختی را از بالای سر و یا زیر گام‌هایتان برای شما بفرستد و یا این که لباس اختلاف و تفرقه بر اندام شما بپوشاند و گروهی از شما را به عذاب و ناراحتی از سوی گروه دیگر مبتلا سازد. [1] . امام باقر (ع) در بیان معنا و مصداق این آیه می‌فرماید: منظور از اختلاف، اختلاف‌ها و مشاجره‌های دینی است، که گروهی به گروه دیگر می‌تازد و طعن می‌زنند و منظور از عذاب برخی گروه‌ها به وسیله‌ی گروه دیگر این است که این گروه‌ها به خاطر اختلاف نظر به جان هم افتاده و یکدیگر را می‌کشند و همه‌ی این‌ها در مورد اهل قبله (مسلمانان) است. [2] . این هشداری به ملت‌های مسلمان می‌باشد که مبادا به انحراف و گناه تن دهند زیرا مخالفت با رهنمودهای خداوند یکی از پیامدهایش تضادها و درگیری‌های اجتماعی است. در این جا تحقیق خود درباره‌ی زندگی سراسر نور و رحمت امام باقر (ع) به پایان می‌رسانیم. در حالی که به کاستی‌های خود اقرار داریم و امیدواریم که خداوند کاستی‌های ما را جبران کرده و اهل اندیشه و نظر در ژرفا بخشیدن به این نگرش‌ها و پژوهش‌ها همت گمارند.

پی نوشت ها:

[1] قل هو القادر علی أن یبعث علیکم عذابا من فوقکم أو من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم بأس بعض. انعام / 65.

[2] قال الباقر (ع): فی قوله تعالی: «او یلبسکم شیعا» و هو اختلاف فی الدین و طعن بعضکم علی بعض «و یذیق بعضکم بأس بعض» و هو ان یقتل بعضکم بعضا و کل هذا فی أهل القبلة... نور الثقلین 1 / 724.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

استقامت بزرگ

أوصيک بخمس: ان ظلمت فلا تظلم و ان خانوک فلا تخن، و ان کذبت فلا تغضب، و ان مدحت فلا تفرح و ان ذممت فلا تجزع.[1] . تو را به پنج چیز سفارش می‌کنم:

1- اگر مورد ستم واقع شدی ستم مکن،

2- اگر به تو خیانت کردند، خیانت مکن،

3- اگر تکذیبت کردند، خشمگین مشو،

4- اگر مدحت کنند، شاد مشو،

5- و اگر نکوهشت کنند بی‌تابی مکن.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 284.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

اصرار در دعا

ان الله کره الحاح الناس بعضهم علی بعض فی المسألة و أحب ذلک لنفسه، ان الله جل ذکره یحب أن یسأل و یطلب ما عنده.[1] .

بی‌گمان خداوند پافشاری مردم در خواهش از یکدیگر را دوست نمی‌دارد، ولی پافشاری در خواهش از خودش را دوست دارد؛ خدا که یادش شکوهمند است دوست دارد که از او چیزی خواسته شود و از آنچه نزد اوست درخواست گردد.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 293.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

امام باقر و ابن منکدر

عبدالرحمان بن حجاج گوید: امام صادق (ع) فرمود: محمد بن منکدر می گفت: فکر نمی‌کردم که علی بن الحسین (امام سجاد) جانشینی بگذارد که در فضیلت مثل خودش باشد تا محمد بن علی (امام باقر) را دیدم، خواستم او را موعظه کنم، او مرا موعظه کرد.
یارانش گفتند: جریان از چه قرار بود؟ گفت: در وقتی که هوا گرم بود به بعضی از نواحی مدینه رفته بودم، محمد بن علی (ع) را دیدم، مردی تنومند بود، به دو نفر غلام سیاه... تکیه کرده بود، پیش خود گفتم: این مرد بزرگی است از بزرگان قریش در این ساعت در این حال در طلب دنیا!! ای نفس! گواه باش که او را موعظه خواهم کرد.
پیش رفتم و سلام کردم، جواب سلام را داد در حالی که از خستگی به سختی نفس می‌کشید و عرق می‌ریخت، گفتم: أَصلحکَ الله تو بزرگی از بزرگان قریش هستی. در این هوای گرم در این حالت عرق ریزان، در طلب دنیا!! اگر اکنون مرگ شما را دریابد در چه حالی خواهید بود؟!
امام به شنیدن این سخن، غلامان را رها کرد و به دیوار تکیه داد و فرمود: به خدا قسم اگر در این حال اجلم فرا رسد، در طاعتی از طاعات خدا مرگم رسیده است خودم را از محتاج بودن به تو و امثال تو حفظ می‌کنم. من در صورتی از مرگ می‌ترسیدم که در معصیتی از معاصی خدا، اجل مرا دریابد. گفتم: خدایت رحمت کند، خواستم تو را موعظه کنم ولی شما مرا موعظه فرمودید.[1] .
نگارنده گوید: ظاهراً ابن منکدر از متصوفه عامه است از کسانی که راه خدا را بی راهنما رفتند و اهل بیت صلوات الله علیهم را که یکی از «ثقلین» بودند، کنار گذاشتند، خداوند و که خلق الله را از جاده مستقیم و از صراط الله منحرف نمودند، تا به اغراض فاسد خود برسند. به هر حال امام (ع) او را روشن فرمود که بندگی خدا در تارک دنیا بودن نیست.

پی نوشت ها:
[1] ارشاد مفید: ص 247.
منبع: فضائل و سیره فردی امام محمد باقر؛ سید علی قریشی؛ برگرفته از کتاب خاندان وحی

امام باقر و قتاده بن دعامه

ثقه جلیل ابوحمزه ثمالی گوید: در مسجد رسول خدا (ص) نشسته بودم، مردی آمد سلام کرد و گفت: بنده خدا تو کیستی؟ گفتم: مردی از اهل کوفه هستم، بعد گفتم: چکار داری؟ گفت: ابوجعفر محمد بن علی (امام باقر (ع)) را می‌شناسی؟ گفتم: آری با او چه کار داری؟ گفت: چهل مسأله آماده کرده‌ام، می‌خواهم از او بپرسم، هر جوابی که حق باشد قبول خواهم کرد و هر چه باطل باشد ترک خواهم نمود.
گفتم: آیا معیار حق و باطل را می دانی؟! گفت: آری. گفتم: پس به محمد بن علی چه حاجتی داری؟ گفت: شما اهل کوفه مردمی هستید که نمی‌شود با شما مباحثه کرد، وقتی که اباجعفر (ع) را دیدی مرا مطلع کن.
گفتگوی من با او تمام نشده بود که امام باقر (ع) تشریف آورد، گروهی از اهل خراسان و دیگران با او بودند که از احکام حج سؤالاتی می کردند. امام رفت و در صدر مجلس نشست، آن مرد نیز در کنار امام نشست. من هم در جایی نشستم که سخن امام با آن مرد را بشنوم. امام صلوات الله علیه احتیاج حاضران را بر طرف کرد، آنها رفتند، آنگاه به آن مرد فرمود: تو کیستی؟ گفت: من قتادة بن دعامه از اهل بصره هستم. فرمود: تو فقیه اهل بصره هستی؟ عرض کرد: آری. امام فرمود: وای بر تو قتاده! خدای جل و عز گروهی از خلق را آفرید، و آنها را برای دیگران حجت و سرپرست کرد، آنها در زمین خدا اوتادند، اقامه کننده امر خدا و منتخبین علم خدایند، پیش از آفریدن خلق آنها را برگزیده و سایه‌هایی از یمین عرش خویش قرار داده است. قتاده مقدار زیادی ساکت ماند، بعد گفت: اصلحک الله به خدا قسم، من روبروی فقها و ابن عباس نشسته‌ام ولی هیچ وقت قلبم آن مقدار مضطرب نشده که اکنون مضطرب است. امام فرمود: و یحک! می‌دانی الان در کجا هستی؟ تو الان روبروی «بیوت اذن الله ان ترفع و یذکرفیها اسمه...» نشسته‌ای، تو آنجایی و ما آنهاییم.
قتاده گفت: به خدا قسم راست فرمودی، خدا مرا فدای تو گرداند، به خدا آنها خانه‌های گلی و سنگی نیستند. بعد گفت: مرا از احکام پنیر خبر بدهید. امام تبسم کرد و فرمود سوال تو به اینجا کشید؟!! گفت: همه را فراموش کردم. امام فرمود: خوردن آن مانعی ندارد و پاک است.
گفت: گاهی پنیر مایه آن را از میته می‌گیرند. امام فرمود: باز مانعی ندارد، مایه (انفحه) رگها و خون و استخوان ندارد.[1] فقط از میان علف جویده شده و خون خارج می‌شود، انفحه مانند مرغ مرده است که از شکم او تخم مرغی خارج می‌شود، آیا آن تخم مرغ را می‌خوری؟
قتاده گفت: نه و اجازه نمی‌دهم کسی بخورد. امام فرمود: چرا؟ گفت:

چون از میته خارج شده است، امام فرمود: اگر آن تخم را زیر مرغی قرار دادی و از آن جوجه‌ای به وجود آمد، از آن جوجه می‌خوری؟ گفت: آری فرمود کدام علت تخم را حرام و جوجه را حلال کرده است؟

بعد فرمود: انفحه مانند تخم‌مرغ در شکم مرغ مرده است. پنیر را از بازارهای مسلمانان از دست نمازگزاران بخر و سؤال نکن که چطور تهیه کرده‌اند. مگر آن که کسی از نجاست آن به تو خبر دهد. (کافی: ج 6 ص 256 کتاب الاطعمه).

پی نوشت ها:

[1] ناگفته نماند انفحه (بکسر اول و فتح فاء) به معنی پنیر مایه‌ای است که در شکم بره و بزغاله است، اگر علفخوار نشده باشد و بمیرند آن پاک است ولی ظاهرش را باید آب بکشند، فقهاء بنابر این روایت و روایات دیگر به طهارت آن فتوا داده‌اند.

منبع: فضائل و سیره فردی امام محمد باقر؛ سید علی قریشی؛ برگرفته از کتاب خاندان وحی

امام باقر و خوارج

نافع بن ازرق که رئیس فرقه ازراقه از خوارج بود، به خدمت امام باقر صلوات الله علیه رسید و از مسائل حلال و حرام از آن حضرت می‌پرسید امام در ضمن سخن به او فرمود: به این گروه بیرون رفته از دین (خوارج) بگو: چرا کنار کشیدن از امیرالمؤمنین (ع) را حلال دانستید، با آن که قبلاً خون شما در پیش او و در طاعت او ریخته شد، و در یاری او به خدا تقرب می جستید؟! در جواب به تو خواهند گفت: او در دین خدا تحکیم را به وجود آورد. در جواب بگو: خداوند در شریعت پیامبرش به دو نفر حکمیت می‌دهد، آن گاه که در اختلاف میان زن و شوهر می‌فرماید: «فابعثوا حکماً من اهله و حکماً من اهلها ان یریدا اصلاحاً یوفّق اللّه بینهما»[1] اگر از جدایی میان زن و شوهر ترسیدید، یک داور از خانواده مرد و یک داور از خانواده زن را برگزینید اگر آشتی بخواهند، خداوند به این وسیله میان آنها را اصلاح فرماید. وانگهی رسول خدا (ص) سعد بن معاذ را در جریان یهود بنی قریظه حکمیت داد و او درباره آنها حکمی کرد که خدا آن را امضا فرمود.
آیا ندانسته‌اید که امیرالمؤمنین (ع) به حکمیت (ابوموسی و عمرو عاص) امر فرمود که با قرآن حکم کنند و از قرآن تعدی ننمایند؟ و شرط کرد هر چه برخلاف قرآن باشد پذیرفته نیست؟!
وقتی که خوارج به او گفتند: حکمیت دادی به کسی که بر علیه تو حکم کرد امام فرمود: من مخلوق را حکمیت ندادم بلکه خدا را حکمیت دادم، خوارج چطور گمراه می‌دانند کسی را که گفته با قرآن حکومت کنید و هیچ حکم خلاف قرآن پذیرفته نیست؟ اینها در ادعایشان بهتان می‌گویند.
نافع بن ازرق گفت: والله این سخنی است که هرگز به گوش من نرسیده و به قلب من خطور نکرده است و آن ان شاءالله حق است. (ارشاد: ص 248).

پی نوشت ها:
[1] نساء: 35.
منبع: فضائل و سیره فردی امام محمد باقر؛ سید علی قریشی؛ برگرفته از کتاب خاندان وحی

امام باقر و عبدالله بن نافع

عبدالله بن نافع که از خوارج بود می‌گفت: اگر می‌دانستم که در شرق و غرب زمین کسی هست که با من بحث کند و بگوید: علی بن ابی طالب اهل نهروان را بحق کشت و بر آن ظلم نکرد، من سوار بر شتران پیش او می رفتم تا با من مخاصمه کند.
به او گفتند: حتی در میان اولاد علی هم کسی را نمی‌شناسی؟! گفت: مگر در میان اولاد علی عالمی وجود دارد؟! گفتند: این اولین نادانی توست که فکر می‌کنی اولاد علی از عالم و دانشمند خالی است.
گفت: امروز عالم اولاد علی کیست؟ گفتند: محمد بن علی بن الحسین (ع)، عبدالله با بزرگان خوارج به مدینه آمد و از امام باقر اجازه خواست، به امام عرض کردند: عبدالله بن نافع اجازه ملاقات می‌خواهد. فرمود: او با من چه کار دارد، با آن که در بامداد و شامگاه از من و پدرم بیزاری می‌کند. ابوبصیر گفت:یابن رسول الله (ص) او می‌گوید: اگر در شرق و غرب زمین کسی یافت بشود که بگوید: علی بن ابی طالب اهل نهروان رابه نا حق نکشت من پیش او رفته و با او محاجه می‌کنم. امام فرمود: برای مناظره پیش من آمده است؟ ابوبصیر گفت: آری. امام به غلامش فرمود: برو بارش را پایین بیاور و بگو فردا به ملاقات من بیاید.
عبدالله بن نافع فردا با بزرگان خوارج آمد، امام باقر صلوات الله علیه همه فرزندان مهاجر و انصار را جمع کرد و پیش آنها آمد، وجود مبارکش مانند قرص قمر نورانی بود، آن حضرت خدا را حمد و ثنا کرد و بر رسولش صلوات فرستاد و فرمود: حمد خدا را که ما را به نبوتش گرامی داشت و به ولایت مخصوص فرمود. ای فرزندان مهاجر و انصار هر که منقبتی و فضیلتی از علی بن ابی طالب صلوات الله علیه می‌داند بگوید. آنها بپاخاسته و آنچه می‌دانستند گفتند. عبدالله بن نافع خارجی گفت: من هم این مناقب را می‌دانم ولی علی (نعوذ بالله) وقتی که جریان حکمین را قبول کرد کافر شد! در همین وقت روایت خیبر را خواندند که رسول الله (ص) در حق علی (ع) فرمود: «لا عطین الرایة غداً رجلاً یحبّ اللهَ و رسولّه و یحبّه اللهُ و رسولُه کرّارٌ غیرُ فرّار لایرجع حتی یفتحَ الله علی یدیه».
امام (ع) به عبدالله فرمود: درباره این حدیث چه می‌گویی؟ گفت: راست است و شکی در آن نیست ولیکن علی بعداً کافر شد (نعوذ بالله) امام فرمود: مادرت به عزایت بنشیند بگو ببینم روزی که خدا علی را دوست داشت می‌دانست که اهل نهروان را خواهد کشت یا نه؟ اگر بگویی: نه کافر شده‌ای. گفت: می‌دانست. فرمود: آیا او را بر این دوست می‌داشت که به طاعت عمل کند یا به معصیت او؟ گفت: نه، عمل کند به طاعت او.

امام فرمود: پس برخیز در حالی که مغلوب شده‌ای. عبدالله برخاست و می‌گفت: «حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر، الله اعلم حیث یجعل رسالته» [1] .

پی نوشت ها:

[1] روضه کافی: ص 349 حدیث پانصد و چهل و هشت، مناقب. ج 4 ص 201 باختصار.

منبع: فضائل و سیره فردی امام محمد باقر؛ سید علی قریشی؛ برگرفته از کتاب خاندان وحی

اعتراف بزرگان

ابی‌الحدید می‌گوید: محمد بن علی بن الحسین (علیهم السلام) سرآمد و سرور فقهای حجاز می‌باشد. علم فقه را مردم از ایشان و فرزندش جعفر آموخته‌اند [1] این سخن که می‌گوید فقه را مردم از ایشان و فرزندش، صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم آموخته‌اند، اعتراف بزرگی از یک محقق اهل سنت در حوزه فقه و فرهنگ به شمار می‌رود.

ابن صباغ می‌گوید: محمد بن علی بن الحسین (علیهم السلام) در علم و فضل و آقایی و ریاست و امامت سرآمد است، سخا و جودش خاص و عام را فرا گرفته و بخشش وی فراگیر است. شهره به فضل و احسان فراهم کرده با این که از زندگی متوسط بهره‌مند و عیال‌مند نیز بودند [2] . شیخ مفید می‌گوید: ابوجعفر محمد بن علی (علیهم السلام) از بین برادران خویش صاحب دانش و برتری و زهد و آقایی بود. خبرسازترین فرد و بارزترین شخص در میان عامه و خاصه بودند. بلند مرتبه‌ترین فرد خاندان بودند. از هیچ فردی از فرزندان حسن و حسین همانند ایشان علم دین و میراث سنت و قرآن و سیره و فنون ادب به یادگار نمانده است. و نیز می‌گوید: در فضیلت برتری آن گونه معروف بود که ضرب المثل قرار گرفته بود [3] .

فتال می‌گوید: بر همگان در دانش و فضیلت برتری داشت، در میان فرزندان حسن و حسین در دانش قرآن و فنون آداب کسی همانند وی نبود، معروف‌ترین بین عامه و خاصه بود [4] .

ذهبی می‌گوید: وی فردی است که فضیلت دانش و عمل را در خود فراهم ساخت و نیز آقایی و شرافت و اطمینان و وقار را در خویش فراهم ساخته بود. و به همین خاطر شایستگی جانـشینی در وی فراهم بود [5] . ابن عنبه می‌گوید: وی مورد اطمینان و از دانش گسترده و بردباری فراوان بهره‌مند بود. بزرگواریش بیش از آن است که به آن اشاره شود [6] . محمد بن سعد می‌گوید: وی مورد اطمینان و از دانش گسترده بهره‌مند بود و احادیث فراوان نقل نموده است [7] . محمد بن منکدر که عالم سنی و علاقه‌مند به اهل بیت است [8] می‌گوید: من پیش از این که محمد بن علی الباقر را ببینم فکر نمی‌کردم برای علی بن الحسین جانشینی باشد، که همتراز وی در فضیلت و برتری‌ها قرار گیرد [9] . عبدالله بن عطا می‌گوید: دانشمندان را در نزد هیچ کس همانند ابوجعفر کوچک ندیدم [10] . ابرش کلبی می‌گوید: در میان آسمان و زمین داناترین فرد فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایشان (محمد بن علی) می‌باشد [11] . قتاده که از فقهاء اهل سنت زمان امام در بصره می‌باشد، می‌گوید: در نزد هیچ

دانشمندی همانند تو لرزان نبودم [12] ابن خلکان: باقر، دانشمند و بزرگ و آقا و بزرگوار است [13] . هشام بن عبدالملک می‌گوید: عرب و عجم و قریش به مثل تو افتخار می‌کند. بودن همانند تو در میان قریش موجب سیادت و بزرگی قریش بر عرب و عجم است. [14] . ابو اسحاق می‌گوید: وی همانند ندارد. [15] . والی و استاندار مدینه: وی پاک‌دامن ترین و زاهدترین و پرهیزکارترین و داناترین و مهربان‌ترین و عابدترین انسان روی زمین است. [16] . عبدالله بن معمر لیثی می‌گوید: سینه‌های شما رویشگاه دانش و منبع شهد شیرینی و پر برگ و بار برای مردم است. [17] . محمد بن طلحه شافعی می‌گوید: وی شکوفا کننده دانش و منبع و آشکار کننده دانش و مخزن برکات است. نفس وی پاک و اخلاق وی با شرافت و لحظه‌های عمرش در اطاعت خدا سپری شده است. در پرهیزکاری ثابت قدم، نشانه‌های تقرب به منزلت الهی در وی آشکار می‌باشد. پاک‌ترین برگزیدگان، وی همان صاحب فضیلتی است که فضیلت‌ها به سوی وی شتابان و صفات نیک از وی شرافت گرفته است. [18] . احمد بن یوسف می‌گوید: محل رویش فضایل و مفاخر، الامام محمد بن علی الباقر علیه‌السلام است. در میان فرزندان حسن و حسین همانند وی یافت نمی‌شود. [19] . ابونعیم می‌گوید: فرد همیشه به یاد خدا و فروتن و ثابت قدم، ابوجعفر محمد بن علی الباقر است. [20] محمد امین بغدادی می‌گوید: از هیچ فردی از تبار حسین همانند ابوجعفر علیه‌السلام در دانش دین و سنن و سیره و فنون و ادب یافت نشده است. [21] .

ابن حجر می‌گوید: وارث علی بن الحسین (علیهما السلام) در دانش و تقوا محمد بن علی است. از وی پنهان‌های حقایق و معارف و حکمت و لطائف آشکار شده است. [22] .

شمس الدین ابن طولون می‌گوید: باقر، سرور، بزرگ و دانشمند می‌باشد. [23] .

ابوهریره می‌گوید:

اباجعفر انت الامام احبه

و ارضی الذی ترضی به و اتابع. [24] .

حمیری می‌گوید:

أینهونی عن حب آل محمد

و حبهم مما به أتقرب

و حبهم مثل الصلوة و انه عـلی الناس من کل الصلوة لا وجب

هم اهل البیت اذهب الرجس عنهم

وصفوا من الادناس طرا و طیبوا

هم اهل بیت ما لمن کان مؤمنا

من الناس عنهم بالولایة مذهب. [25] .
«آیا مرا باز می‌دارید از دوستی آل محمد، در حالی که دوستی آنان سبب تقرب به خداست، دوستی آنان همانند نماز، بر همگان از هر نمازی واجب‌تر است. آنان خاندانی هستند که هر گونه پلیدی از آنان زدوده شده و از تمام آلودگی‌ها پاک و شفاف شدند. آنان خاندانی هستند که هر کس مؤمن به خداست باید رهبری آنان را روش خویش قرار دهد».
قرظی می‌گوید:
یا باقر العلم لاهل التقی
و خیر من لبی اعلی الاجبل. [26] .
«ای شکوفا کننده دانش برای پاکان و ای برترین کسی که بر قله‌های کمال اوج گرفته‌ای».
ابوزرعه می‌گوید: سوگند به جان خویش که ابوجعفر از بزرگترین دانشمندان می‌باشد. [27] .
اینها برخی از اعتراف‌های فرزانگان و نیز برخی از دشمنان حضرت در حق وی می‌باشد. فضایل برتر شاخص عترت، همگان را بر اعتراف وادار ساخته است.

پی نوشت ها:
[1] اعلام الهدایه، ج 7، ص 23.
[2] فصول المهمه، ج 2، ص 892.
[3] ارشاد، ج 2، ص 157.
[4] روضة الواعظین، ص 202.
[5] سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 402.
[6] عمدة الطالب، ص 175.
[7] طبقات، ج 5، ص 158.
[8] رجال کشی، ص 390، حدیث شماره 733.
[9] الاتحاف بحب الاشراف، ص 284، مناقب، ج 4، ص 220.
[10] مختصر تاریخ دمشق، ج 23، ص 79.
[11] مناقب، ج 4، ص 215.
[12] فروع کافی، ج 6، ص 256 و 257.
[13] وفیات الاعیان، ج 4، ص 174.
[14] دلایل الامامه، ص 234، بحار، ج 46، ص 307.
[15] کشف الغمه، ج 2، ص 337.
[16] اعلام الهدایه، ج 7، ص 22.
[17] اعیان الشیعه، ج 1، ص 653.

[18] مطالب السؤول، ج 2، ص 100.
[19] اخبار الدول، ص 111.
[20] حلية الاولياء و طبقات الاصفياء، ج 3، ص 180.
[21] سبائک الذهب، ص 74.
[22] الصواعق المحرقه، ص 305.
[23] الأئمه اثناعشر، ص 81.
[24] مناقب، ج 4، ص 230.
[25] مناقب، ج 4، ص 226.
[26] ارشاد، ج 2، ص 157.
[27] روضة الواعظين، ص 203.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

ابلاغ سلام

جابر تنها صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود که عمر طولانی نمود و سلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به باقر العلوم علیه‌السلام ابلاغ کرد. هنگامی که این فضیلت نصیب جابر شد و سلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به وی رساند، باقر العلوم علیه‌السلام در حق وی این گونه دعا کرد: بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بر تو سلام باد، تا هنگامی که آسمان‌ها و زمین بر جاست، علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم السلام ما دامت السموات و الارض و علیک یا جابر بما بلغت السلام. [1] و نیز جابر از حضرت تقاضا نمود، که در قیامت شفاعت وی را بنماید، و باقر العلوم علیه‌السلام نیز چنین وعده‌ای به وی داد. [2] . اما این که جابر چگونه سلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را ابلاغ نمود، دو نقل متفاوت وجود دارد. نخست این که جابر هنگامی که باقر العلوم علیه‌السلام را در کودکی دید، بینا بود. به قد و بالای وی نگاه کرد. وی را در شکل و شمایل، همانند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یافت و گفت تو همانند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشی. جابر از اصل و نسب وی جستجو کرد، هنگامی که شناخت وی فرزند علی بن الحسین (علیهما السلام) است یقین حاصل نمود که همان موعود است که امانت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را باید به وی ابلاغ کند. به همین خاطر شروع کرد وی را ببوسد و سلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را ابلاغ نماید، که در پاسخ ابلاغ سلام، آن فضیلت بزرگ نصیب وی گردید. [3] . دو دیگر این که جابر در حالی که نابینا بود باقر العلوم علیه‌السلام را ملاقات نمود و سلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به وی ابلاغ کرد. در این باره آمده است که باقر العلوم علیه‌السلام به جابر وارد شده در هنگامی که نابینا بود. وی پرسید چه کسی هستی، فرمود محمد بن علی بن الحسین، آنگاه فرمود نزد من بیا به نزد وی رفتم. دست مرا بوسید و خواست که پای مرا نیز ببوسد که من مانع شدم، آنگاه گفت، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر تو سلام می‌رساند. [4] . این دو نقل با یکدیگر هماهنگ می‌باشند. زیرا ابلاغ سلام ممکن است در چندین نوبت رخ داده باشد برخی در زمانی که جابر بینا بوده و شکل و شمایل باقر العلوم علیه‌السلام را می‌دید و با شمایل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تطبیق می‌نمود. (شاید این رخداد قبل از حادثه کربلا بوده است.) دیگر در هنگامی که نابینا شده بوده است، بعد از سال‌ها رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سلام وی توسط صحابه با فضیلتش، جابر، به باقر

العلوم علیه‌السلام ابلاغ گردیده است.

پی نوشت ها:
[1] علل الشرایع، ج 1، ص 273.
[2] رجال کشی، 43.
[3] کافی، باب مولد ابی‌جعفر علیه‌السلام، حدیث 2، امالی صدوق، ص 353، علل الشرایع، ج 1، ص 273، رجال کشی، ص 41، اختصاص مفید، ص 62، مطالب السؤول، ج 2، ص 106، روضة الواعظین، ص 206، مختصر تاریخ دمشق، ج 23، ص 78.
[4] روضة الواعظین، ص 202، بحار، ج 46، ص 221، نقل از امالی طوسی.
منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

ان الله اقدرنا علی ما نرید. [1] «خدا ما را بر آنچه اراده کنیم توان‌مند ساخته است».
انسان موحد بر این باور حق است که خدای سبحان بر هر کاری توان‌مند می‌باشد. کار خدا با اراده تکوینی الهی شکل می‌گیرد. و هر چیزی را اراده کند بدون فاصله زمانی آن اراده تحقق می‌یابد. و البته اراده خدا بر اساس حکمت است. گزاف و بی‌سبب و بی‌هدف نمی‌باشد. بر این اساس در تحقق اراده الهی تنها اراده حق کارساز است، انما امره اذا أراد شیئا ان یقول له کن فیکون. [2] «فرمان خدا این گونه است که هر گاه چیزی را اراده کند همین که به او گوید باش، می‌باشد.» هیچ توان و چالش در برابر قدرت و اراده الهی فرض ندارد. زمام ملک به دست اوست، لله ملک السموات و الارض [3] اختیار ملکوت نیز به دست وی است، بیده ملکوت کل شی. [4] .
و اینک اگر کسی آنچنان اوج گرفت، آن مقدار به منزلت الهی بار یافت که مظهر اراده ی الله شد. در این صورت وی نیز به اذن الله با یک اراده در نظام هستی تصرف می‌کند و هر چه را اراده کند، تحقق می‌یابد. زیرا مظهر قدرت الهی شده و مظهر اراده تکوینی خدا قرار گرفته است. خدای سبحان چنین شخصی را بر هر کاری که شخص اراده کند توان‌مند می‌سازد. باقر العلوم علیه‌السلام از توان‌مندی عترت این گونه خبر می‌دهد: خدای سبحان ما را بر آنچه اراده کنیم توان‌مند ساخته است، ان الله اقدرنا علی ما نرید و لو شئنا ان نسوق الارض بأزمتها لسقناها [5] «خدای سبحان ما را بر آنچه اراده کنیم توان‌مند ساخته است. اگر بخواهیم به هر سمت و سویی زمین را حرکت دهیم، می‌توانیم؛ زیرا که زمام امور آن به دست ماست».
این ادعای گزاف از امام ملک و ملکوت نیست. این ادعا حقیقت است. خدای سبحان بر اساس حکمت الهی این گونه خواسته که انسان‌های کامل مانند عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در اثر کمال، مظهر اراده ی الله قرار گیرند و بر هر کاری در نظام هستی و تکوینی قادر باشند. احیا و اماته، سلامت و سعادت، باران و برکت به اراده آنان پدیدار می‌گردد. باقر العلوم علیه‌السلام در معرفی عترت این چنین اظهار می‌دارد: بنا ینزل الله الرحمة و بنا یسقون الغیث [6] «رحمت الهی به برکت ما نازل می‌شود و باران به وجود ما می‌بارد و مردم از آن سیراب می‌گردند.» از چنین فردی که مظهر اراده تکوینی خداست، مرده زنده کردن، نابینا را بینا نمودن آسان‌ترین خواهد بود. در این فرصت به تماشای

نمونه هایی از اعجازها و کرامات حضرت می‌نشینیم.

پی نوشت ها:

[1] دلائل الامامه، ص 226، اختصاص، ص 272.

[2] یس، 81.

[3] آل عمران، 181.

[4] یس، 82.

[5] اختصاص، ص 272.

[6] فراید السمطین، ص 253، حدیث 522، مناقب، ج 4، ص 223، در این باره در بخش تفسیر آفتاب توضیح بیشتر خواهد آمد.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

اندیشه بالنده امام همام پندارهای محمد بن منکدر را این گونه شفاف می‌سازد: اگر در این حال از دنیا بروم در طاعتی از اطاعت‌های خدا از دنیا رفته‌ام و به آن افتخار خواهم نمود. من تلاش می‌کنم تا زندگی خویش را تأمین کنم تا به همانند تو و مردم محتاج نشوم. من از آن گونه مرگ بیمناک هستم که در حالی رحلت کنم که در حال انجام گناه باشم، و انما کنت اخاف الموت لو جائنی و انا علی معصیة من معاصی الله. [1] .

اندیشه آن گونه شفاف و وحیانی است که تمام کژراهگی را سامان می‌دهد؛ که کار و تلاش و سازندگی دنیاخواهی نکوهیده نیست. تلاش برای تأمین زندگی خویش و بی‌نیازی از دیگران افتخار هر مسلمان است. چه افتخاری از این بهتر که من در حالی رحلت کنم که در تلاش و سازندگی هستم و برای معاش خویش و بی‌نیاز شدن از دیگران می‌نمایم.

همچنین این نکته ی برجسته از اندیشه و سیره ی امام، شفاف است که کار و تلاش برای هیچ کس عار و ننگ نیست. حتی اگر شخصیت برجسته‌ای همانند باقر العلوم علیه‌السلام باشد، نه تنها کار و تلاش عیب نیست، بلکه افتخار است. این اندیشه اصلاح کژ اندیشی‌هاست که برخی چون خود را شخصیت می‌پندارند، و یا چون از موقعیت اجتماعی برتر بهره‌مند هستند؛ کارهای این گونه را بر خود هموار نمی‌سازند. کار و تلاش این گونه را در تضاد با شخصیت خویش می‌پندارند! امام همام بر این پندارهای غلط، خط بطلان می‌کشد و پیروان خویش را از این گونه پندارهای بی‌اساس هشدار می‌دهد. مبادا که این کژراهگی ها در زندگی آنان راه یابد. اندیشه بالنده امام ترغیب بر تلاش و سازندگی و آبادگری است. از سستی و تن‌پروری و بی‌همتی که آسیب سعادت انسان است بر حذر می‌دارد. این است اندیشه بالنده و رفتار سترگ و سازنده امام همام. و این اندیشه و سیره از فضایل برتر امام می‌باشد که فرزند فاطمه (سلام الله علیها) از خود به یادگار می نهند؛ که عبادت تنها به نماز و روزه حج و عمره و تلاوت قرآن و... نیست. کار و تلاش سازنده و آبادگری، بزرگ‌ترین فضیلت و عبادت خداست؛ که هر کس در آن حالت رحلت کند، در حالی رحلت نموده است که برای وی افتخار است. همانند رزمنده جبهه نبرد که هنگامی که به شهادت می‌رسد، در حال افتخار به جان آفرین جان سپرده است. که تلاشگر سازنده همانند مجاهد رزمنده می‌باشد، الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله! [2] .

پی نوشت ها:

[1] ارشاد، ج 2، ص 161 و 162، فصول المهمه، ج 2، ص 888، کشف الغمه، ج 2، ص 337.
[2] وسائل، ج 12، ص 43.
منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

اسم اعظم الهی

صفار از عمر بن حنظله روایت کرده که گفت: به حضرت امام محمد باقر (علیه‌السلام) عرض کردم: در نزد شما، من دارای مرتبه و منزلت هستم؟.حضرت فرمودند: «بله» عرض کردم، من حاجتی از شما دارم. فرمود: «حاجت‌ات چیست؟» عرض کردم، اسم اعظم را به من تعلیم فرمای. فرمودند: «طاقت آن را داری؟» عرض کردم، بله. فرمودند: «به این خانه وارد شو» . وارد شدم، حضرت امام محمد باقر (علیه‌السلام) دست مبارکشان را بر زمین گذاشت و آن خانه تاریک شد. تمام بدنم به لرزه افتاد، آن گاه حضرت فرمودند: «چه می گویی، آیا به تو بیاموزم؟» عرض کردم نه، پس دست مبارکشان را از زمین برداشتند، خانه به آن صورت قبل برگشت.

منبع: سیره و زندگانی حضرت امام محمد باقر؛ لطیف راشدی-محمدرضا راشدی؛ لاهوتیان چاپ اول 1387.

اخبار آن حضرت از غیب

قطب راوندی از ابوبصیر روایت کرد: حضرت امام محمد باقر (علیه‌السلام) به مردی از اهل خراسان، فرمود: «پدرت چه‌طور است؟» گفت: خوب است؛ فرمود: «پدرت از دنیا رفت، زمانی که تو به نواحی جرجان رسیده بودی» . حضرت فرمودند: «برادرت در چه حالی است؟» گفت: سالم و تندرست بود. فرمودند: «او همسایه‌ای به نام صالح داشت که در فلان روز و فلان ساعت برادر تو را به قتل رساند» . آن مرد گریه کرد و گفت: «انا لله و انا الیه راجعون بما اصبت» حضرت فرمودند: «گریه نکن و ناراحت نباش؛ زیرا جای او در بهشت است و بهشت از منزل فانی این دنیا برای او بهتر است» . عرض کرد: یابن رسول‌الله (صلی الله علیه و اله)، زمانی که برای دیدارتان راهی شدم، پسرم رنجور و مریض بود و دچار درد زیادی بود. از حال او هیچ سوالی نکردید؟ حضرت فرمودند: «مریضی پسرت بر طرف شده و با دختر عمه‌اش ازدواج کرده است. وقتی که او را ببینی، از او پسری متولد شده که نامش علی است و از شیعیان ما می‌باشد، اما پسرت شیعه‌ی ما نیست، بلکه دشمن ماست» . مرد گفت: آیا چاره‌ای وجود دارد؟ حضرت فرمودند: «او خود دشمنی دارد و دشمن او برایش کافی است» . راوی گفت: آن مرد بلند شد و رفت، من از آن حضرت سوال کردم، این مرد چه کسی بود؟ فرمودند: «مردی است مومن و از اهل خراسان و شیعه‌ی ماست» .

منبع: سیره و زندگانی حضرت امام محمد باقر؛ لطیف راشدی-محمدرضا راشدی؛ لاهوتیان چاپ اول 1387.

ابوبصیر می‌گوید: با حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام به داخل مسجد رفتیم. مردم داخل مسجد می‌شدند و بیرون می‌آمدند. حضرت به من فرمود: «از مردم بپرس آیا مرا می‌بینند؟»

پس از هر کس پرسیدم: آیا ابوجعفر علیه‌السلام را دیدی؟! او می‌گفت: نه! در حالی که حضرت آنجا ایستاده بود.

در این وقت ابوهارون نابینا داخل شد.

امام باقر علیه‌السلام فرمود: «از این بپرس.»

از او پرسیدم: «آیا ابوجعفر را دیدی؟»

او گفت: «آیا آن حضرت نیست که ایستاده است؟!»

گفتم: «از کجا دانستی؟»

گفت: «چگونه ندانم و حال آنکه امام باقر علیه‌السلام نوری درخشنده است.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] منتهی الآمال.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

ارتباط مرد شامی با روح معذب پدر

ابوعیینه می‌گوید: در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام بودم که مردی داخل شد و گفت: «من از اهل شام هستم، شما را دوست می‌دارم و از دشمنان شما بیزاری می‌جویم.
من پدری داشتم که بنی‌امیه را دوست می‌داشت و با مکنت و دولت بود و جز من فرزندی نداشت و در رمله سکونت داشت و باغی داشت که در آن خلوت می‌نمود.
چون مرد هر چند به دنبال اموالش گشتم آنها را پیدا نکردم و هیچ شک و شبهه‌ای نیست که محض دشمنی و عداوتی که با من داشت آن مال را پنهان و از من مخفی ساخته است.»
امام باقر علیه‌السلام فرمود: «دوست داری که پدرت را بنگری و از وی سؤال کنی که آن مال را کجا قرار داده است؟» عرض کرد: «آری! سوگند به خدا که به این کار بسیار محتاج و نیازمند می‌باشم.» پس امام باقر علیه‌السلام مکتوبی نوشت و آن را مهر کرد، آن گاه به آن مرد شامی فرمود: «این نوشته را به جانب بقیع ببر و در وسط قبرستان بایست، آنگاه با آواز بلند، بگو که: یا درجان، پس شخصی که عمامه‌ای بر سر دارد نزد تو حاضر می‌شود، این مکتوب را به او بده و بگو: من فرستاده‌ی محمد بن الحسین هستم و از وی هر چه می‌خواهی بپرس.»
مرد شامی آن مکتوب را گرفت و رفت. ابوعیینه می‌گوید: چون روز دیگر فرا رسید خدمت حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام رفتم تا حال آن مرد را درک کنم. ناگهان آن مرد را بر درب خانه‌ی آن حضرت دیدم که منتظر اجازه ورود بود. پس اجازه دادند و همگی داخل شدیم، آن مرد شامی عرض کرد: «خدا بهتر می‌داند که علم خود را در کجا قرار دهد. همانا شب گذشته به بقیع رفتم و به آنچه فرمان داده بودید رفتار کردم. در همان ساعت آن شخصی که شما مشخصاتش را فرموده بودید آمد و به من گفت: «از اینجا جای دیگر نرو تا پدرت را حاضر کنم،» پس رفت و با مردی سیاه که دور گردنش ریسمانی سیاه بود و زبان خود را از تشنگی مانند سگ بیرون آورده بود حاضر شد و گفت: «این پدر تو است هر چه که می‌خواهی از او بپرس.»
گفتم: «وی پدر من نیست.» گفت: «پدر تو است لکن شراره‌ی آتش جهنم و عذاب دردناک، او را بدین گونه کرده است.» رو به آن سیاه کردم و گفتم: «تو پدر من هستی.»
گفت: «بلی.» گفتم: «این چه حال است که داری؟!» گفت: «ای فرزند! من دوستدار بنی‌امیه بودم و ایشان را بر اهل‌بیت پیغمبر علیهم‌السلام برتر

می‌شمردم، از اینرو خدای تعالی مرا به این عذاب و این عقوبت مبتلا گرداند، و چون تو دوستدار اهل‌بیت علیهم‌السلام بودی و من با تو دشمن بودم از اینرو تو را از مال خودم محروم نمودم و آن را پنهان کردم ولی امروز از این اعتقاد و از این کارم، سخت نادم و پشیمان هستم. ای فرزند! به طرف آن باغ برو و زیر فلان درخت زیتون را حفر کن و آن مال را که صدهزار درهم می‌باشد را بردار. پنجاه هزار درهم آن را به حضرت محمد بن علی علیهماالسلام تقدیم کن و بقیه را خودت بردار.»
امام باقر علیه‌السلام فرمود: «زود باشد که به این مرده نفعی برسد.» [1]
.

پی نوشت ها:
[1] منتهی الآمال.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

اطلاع داشتن از شوخی فرد با زن نامحرم

یکی از اصحاب امام باقر علیه‌السلام می‌گوید: در کوفه به زنی قرائت قرآن را تعلیم می‌دادم. روزی با او مقداری شوخی کردم چون خدمت امام باقر علیه‌السلام مشرف شدم، آن حضرت به من عتاب کرد و فرمود: «هر کس در خلوت مرتکب گناهی بشود حق تعالی به او اعتنائی نخواهد کرد! با آن زن چه گفتی؟!» من صورت خود را از شرم پوشانده و توبه کردم. حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: «دیگر به این عمل شنیع، باز نگرد و این کار را انجام نده.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] منتهی الآمال.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

اطاعت درخت

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: دائم الخمر مانند بت‌پرست است. کسی که به طور مداوم و پی‌گیر میگساری کند، مبتلا به رعشه می‌شود، سجایای اخلاقی و مردانگیش نابود می‌گردد. شراب چنان آدمی را در گناه جسور می‌کند که از خونریزی و زنا باک ندارد.
عباد بن کثیر بصری نقل می‌کند که روزی خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام رسیدم و از حضرت سؤال کردم که حق مرد مؤمن بر خداوند متعال چیست؟ حضرت سؤال را نشنیده گرفت، دوباره سؤال کردم باز توجه نفرمود. بار سوم سؤال را تکرار نمودم در جواب فرمود: حق مؤمن بر خداوند متعال آن است که اگر به آن درخت نخل بگوید نزد من بیا بلافاصله بیاید در این هنگام حضرت به درخت خرما اشاره فرموده بودند. عباد بن کثیر بصری نقل می‌کند که به خدا قسم دیدم که آن درخت حرکت کرد و به طرف امام آمد. حضرت وقتی دید درخت نزدیک شد و آماده خدمت است، فرمود: به جای خود برگرد که من به عنوان مثال به تو اشاره کردم و تو را احضار نکرده بودم، سپس درخت به جای خودش برگشت.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

اطلاع از حمله غارتگران به مدینه

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: خداوند از مردم خواستار دو فضیلت است: به نعمتها اقرار کنند تا بر آن بیفزاید، و به گناهان اعتراف نمایند آن‌ها را ببخشد.

از امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند: پدرم در مجلسی نشسته و اکثر مردم مدینه در آنجا حاضر بودند، پدرم فرمود: ای قوم اگر می‌توانید چاره‌ای بیاندیشید که امسال مردی با چهار هزار نفر به شما حمله خواهد کرد و سه روز در این شهر به قتل و غارت خواهند پرداخت و آنچه به شما گفتم حتما اتفاق خواهد افتاد. گروهی که در آن مجلس حاضر بودند با خانواده و وابستگان خود از مدینه بیرون آمدند و مدتی طول نکشید نافع بن ازرق با چهار هزار نفر به مدینه هجوم آورد و سه روز قتل و غارت نمودند و مردم بسیاری را کشتند و اموال بسیاری را به غارت بردند بعد از آن مردم مدینه می‌گفتند: امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود اما ما گوش نکردیم، او از اهل‌بیت نبوت است و نباید سخن او رد شود و باید اطاعت شود.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

اطلاع از کشته شدن برادر

از امام باقر علیه‌السلام سؤال کردند مرد مسلمانی را زیبایی زن دیوانه‌ای واله و مجذوب می‌کند، آیا او را به همسری خود انتخاب کند؟ فرمود: نه ولی اگر کنیز دیوانه‌ای باشد می‌تواند با او هم بستر شود و تمایل جنسی خود را ارضاء نماید ولی مراقب باشد آبستن نشود. از این حدیث به خوبی می‌توان استفاده کرد که پیشوای اسلام به سلامت عقلی نسل اجتماع توجه کامل دارد. زید بن حازم نقل می‌کند که در خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام بودم که زید بن علی برادر آن حضرت از ما گذشت وقتی دور شد حضرت فرمود: به زودی زید در کوفه خروج خواهد کرد و خودش و جمعیت زیادی را به کشتن خواهد داد و مدتی بعد همین اتفاق افتاد.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

امام باقر علیه‌السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حدیث کرده است که فرموده: عبادت هفتاد جزء است و از همه بهتر کسب روزی حلال است.
عبدالله عطار نقل می‌کند که: وقتی شوق زیارت و دیدار امام محمد باقر علیه‌السلام مرا بی‌تاب کرده بود عازم مدینه شدم و در شبی که وارد مدینه شدم هوا سرد بود و باران می‌بارید من سرما خورده و با لباس‌های تر نیمه شب به در خانه آن حضرت رسیدم با خود گفتم در این وقت تصدیع و مزاحمت حضرت خلاف ادب است و در تردید بودم که آیا در دهلیز بخوابم تا صبح شود یا اینکه در بزنم، در همین فکر بودم که صدای مبارک آن حضرت را شنیدم که به کنیزش فرمود: برو در خانه را باز کن که عبدالله عطار از باران تر شده و سرما خورده است و سپس کنیز در خانه را باز کرد و من به محضر مبارک امام محمد باقر علیه‌السلام شرفیاب شدم.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

اطلاع از زمان رحلت خویش

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: حضرت موسی بن عمران در پیشگاه الهی عرض کرد، پروردگارا کدام یک از بندگانت نزد تو بیشتر مورد بغض و بدبینی است، فرمود: آن که شبها چون مرداری در بستر خفته و روزها را به بطالت و تنبلی می‌گذراند.
امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند: پدر بزرگوارم امام محمد باقر علیه‌السلام بیمار بود و مرا احضار فرمود و به چند چیز وصیت فرمود. من عرض کردم: ای پدر بزرگوار من آثار موت را در شما نمی‌بینم و امروز شما را از بسیاری ایام دیگر صحیح و سالم‌تر می‌بینم، پدرم فرمود: فرزندم نشنیدی که جدت علی بن الحسین علیه‌السلام مرا احضار کرد و فرمود که در آمدن عجله کن و بعد از آن به رحمت الهی واصل گردید.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

اظهار نیاز جابر

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: گمشده شما علم است از هر که باشد فرا گیرید، گر چه خودش به آن چه داناست عمل نکند.
و از جابر نقل می‌کند که گفت: بر حضرت باقر علیه‌السلام وارد شده و اظهار نیاز کردم. حضرت فرمود: اکنون درهمی ندارم. طولی نکشید کمیت آمد و اجازه شعر خواندن گرفت و سه قصیده قرائت کرد. حضرت به غلام دستور داد، سه کیسه پول از اطاق برای او آورد؛ کمیت گفت: به خدا! من شما را برای دنیا دوست نمی‌دارم. حضرت در حق او دعا کرد و دستور داد، غلام کیسه‌ها را برگرداند.
من در دل نگران شده و با خود گفتم: به من می‌گوید درهمی ندارم و امر می‌کند سی هزار درهم به کمیت بدهند. فرمود: ای جابر! برخیز و داخل اطاق شو؛ داخل اطاق رفتم و اثری از آن کیسه‌ها ندیدم. حضرت فرمود: ای جابر! آن چه ما از شما پنهان داشته‌ایم، بیش از آن است که آشکار کرده‌ایم. پس برخاست و دست مرا گرفت و به اطاق برد و پای مبارکش را بر زمین زد؛ قطعه طلایی

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

اطراف سوخته بود

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: قطره‌ای نزد خداوند محبوب‌تر از قطره خونی که در راه خدا ریخته شود نیست.
یکی از علمای ما در کتابی که تألیف کرده و یک نسخه قدیمی آن در خزانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام پیدا شده است، به سندی که ذکر کرده از حضرت صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که: فرمود: خدمت پدرم بودم و عده‌ای از انصار هم در حضور ایشان بودند که شخصی آمد و به پدرم گفت: خود را برسان که خانه‌ات آتش گرفت.
پدرم به من فرمود: پسرم! آتش نگرفته، آن مرد رفت و طولی نکشید که برگشت و گفت: به خدا خانه‌ات آتش گرفته است. باز فرمود: پسرم! به خدا آتش نگرفته است. تا آن جا که فرمود: پس پدرم برخاست و من هم با او برخاستم تا به منزل رسیدیم. آتش از چپ و راست و سایر اطراف منزل شعله‌ور بود. پس حضرت به طرف مسجد رفت و به سجده افتاد و در سجده گفت: به عزت و جلال تو سر از سجده بر نمی‌دارم تا آتش را خاموش کنی، و به خدا! سر از سجده بر نداشت تا آتش خاموش شد و به خانه رفت. اطراف همه سوخته بود ولی منزل‌های ما سالم بود.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

از بنی عباس بترسید

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: هرگز با آدم بی‌علاقه به دین و آئین دوستی و رفافت نکن و راز خودت را به او نگو. و از عبدالله بن محمد جعفی نقل می‌کند که گفت: حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: از آخر دولت بنی عباس بترسید که گزندهایی به شیعیان ما می‌رسانند که از حریق شعله‌ور ناگوارتر است.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

این خانه خراب می‌شود

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: ایمان جز حب و بغض چیزی نیست، یعنی دوستی با دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خدا.
علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه از یزید بن ابوحازم نقل می‌کند که گفت: در خدمت حضرت باقر علیه‌السلام از کنار خانه هشام بن عبدالملک که در حال ساختن آن بودند، عبور کردیم. حضرت فرمود: به خدا! خراب می‌شود، به خدا خاکش را می‌برند و احجار زیت (محلی در مدینه است) پیدا می‌شود و آن جا جای نفس زکیه است (نفس زکیه: محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن است که در خلافت منصور سال 145 در مدینه خروج کرد و لشکر منصور او را در احجار زیت کشتند.) من در شگفت شده و با خود گفتم: چه کسی خانه هشام را خراب می‌کند؟! ولی این سخن را به گوش خود از حضرت باقر علیه‌السلام شنیدم و در خاطر داشتم، تا بعد از مرگ هشام که دیدم به دستور ولید آن خانه را ویران می‌کنند و خاکش را می‌برند. خاکها را بردند تا سنگ پیدا شد و من به چشم خودم دیدم.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

انگشتری برای آرامش

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: اگر یک نفر گدا می‌دانست سؤال کردن چقدر بد است، سؤال نمی‌کرد و اگر طرف مقابل هم می‌دانست چقدر بد است رد سؤال، جواب منفی نمی‌داد.
و به سند خود از منصور روایت کرده که گفت: خواستم با کشتی سفر کنم؛ از حضرت باقر علیه‌السلام چیزی برای آرامش استدعا کردم. حضرت انگشتری به من عنایت فرمود. آن را با خود برداشته (هر زمان می‌خواستم) در زورق (کشتی کوچک را زورق می‌نامند) گذاشته و زورق می‌ایستاد. مدتی از این قضیه گذشت و من به منازل خود آمدم. یک روز کیسه‌ای از برادرم در دجله افتاد، من آن انگشتر را در دجله انداختم، به اذن خدای متعال آن کیسه را بیرون آورد.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

ابوبصیر یا ابومحمد

نام ابوبصیر لیث بختری بود. ابوبصیر از دو چشم نابینا بود.
در کتاب منهج المقال از جمیل بن دراج روایت می‌کند که گفت: از حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه وآله شنیدم می‌فرمود: مخبتین (بضم میم و سکون خاء) یعنی افرادی را که بفضل و لطف خدا اطمینان دارند و برای خدا خضوع و خشوع می‌کنند مژده بهشت بده! و مخبتین عبارت بودند از: 1- یزید بن معاویه‌ی عجلی 2- ابوبصیر که لیث بن بختری مرادی باشد 3- محمد بن مسلم 4- زرارة بن اعین. این چهار نفر از نجباء امین‌های خدا هستند بر حلال و حرام خدا.
اگر این چهار نفر نبودند آثار نبوت منقطع و مندرس می‌شد.

منبع: ستارگان درخشان (جلد 7) (سرگذشت حضرت امام محمد باقر)؛ محمد جواد نجفی؛ کتابفروشی اسلامیه چاپ پنجم 1376 .

احترام به حقوق اجتماعی مؤمنان

زراره گوید: امام باقر (ع) برای تشییع جنازه‌ی مردی از قریش، حضور یافت و من هم با ایشان بودم. در میان جمعیت تشییع کننده عطاء نیز حضور داشت.
در این میان، زنی از مصیبت دیدگان فریاد و ناله بر آورد.
عطاء به زن مصیبت‌زده گفت: یا ساکت می‌شوی، یا من بازخواهم گشت! و در این تشییع، شرکت نخواهم جست. اما، آن زن ساکت نشد و به زاری و افغان ادامه دارد. و عطاء هم بازگشت و تشییع را ناتمام گذاشت. من برای امام باقر (ع) قضیه‌ی عطاء را باز گفتم (و در انتظار عکس‌العمل امام بودم). امام فرمود: به راه ادامه دهیم و جنازه را همچنان تشیع کنیم؛ زیرا اگر بنا باشد که به خاطر مشاهده‌ی یک عمل اشتباه و سر و صدای بیجای یک زن، حقی را کنار بگذاریم (و به وظیفه‌ی اجتماعی خود نسبت به مؤمنی عمل نکنیم) حق مسلمانی را نادیده گرفته‌ایم.
زراره گوید: پس از تشییع، جنازه را بر زمین نهادند و بر آن نماز خواندیم و مراسم تدفین ادامه یافت. در این میان، صاحب عزا پیش آمد، از امام باقر (ع) سپاسگزاری کرد و به ایشان عرض کرد: شما توان راه رفتن زیاد را ندارید، به همین اندازه که لطف کرده و در تشییع جنازه شرکت کرده‌اید، متشکریم و اکنون باز گردید! زراره می‌گوید: من به امام گفتم: اکنون که صاحب عزا به شما رخصت بازگشت داده، بهتر است باز گردید؛ زیرا من سؤالی دارم که می‌خواهم از محضرتان استفاده کنم. امام فرمود: به کار خود ادامه بده، ما با اجازه‌ی صاحب عزا نیامده‌ایم تا با اجازه‌ی او باز گردیم. تشییع جنازه‌ی یک مؤمن، فضل و پاداشی دارد که ما به خاطر آن آمده‌ایم. به هر مقدار که انسان به تشییع ادامه دهد و به مؤمن حرمت نهد، از خداوند پاداش می‌گیرد. [1] . در این حدیث، درس‌های چندی نهفته است که از آن جمله به این موارد می‌توان اشاره کرد:
الف: لزوم واننهادن وظیفه و ترک نکردن حق به خاطر مشاهده‌ی باطل از دیگران.
ب: لزوم اهتمام به حقوق اجتماعی مؤمنان و ضرورت اجتناب از تنگ نظری.
ج: حرمت مؤمن، حتی پس از مردن.
د: ضرورت انجام همه‌ی وظایف حتی وظایف اجتماعی، برای خدا و نه صرفا رضای خلق.

پی نوشت ها:

[1] حضر ابوجعفر (ع) جنازة رجل من قریش و انا معه و کان فیها عطاء فصرخت صارخة فقال عطاء: لتسکتن او لنرجعن قال: فلم تسکت، فرجع عطاء قال: فقلت لأبی جعفر (ع) ان عطاء قد رجع قال: و لم؟ قلت صرخت هذه الصارخة فقال لها: لتسکتن او لنرجعن فلم تسکت فرجع فقال: امض بنا فلو أنا اذا رأینا شیئا من الباطل مع الحق ترکنا له الحق، لم نقض حق مسلم، قال: فلما صلی علی الجنازة قال ولیها لأبی جعفر: ارجع مأجورا رحمک الله فانک لا تقوی علی المشی فأبی أن یرجع، قال فقلت له: قد اذن فی الرجوع ولی حاجة ارید ان اسألک عنها فقال: امض فلیس باذنه جئنا و لا باذنه نرجع، انما هو فضل و اجر طلبناه فیقدر ما یتبع الجنازة الرجل یؤجر علی ذلک. بحار 46 / 301.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

محمد بن ولید که یکی از دوستان و اصحاب امام محمد باقر علیه السلام است، حکایت کند:
روزی به قصد زیارت آن حضرت حرکت کردم، وقتی نزدیک منزل امام علیه السلام رسیدم، جمعیت بسیاری را دیدم که برای زیارت آن حضرت آمده بودند.
به همین جهت برگشتم و فردای آن روز دوباره برای دیدار آن حضرت به راه افتادم و چون تنها بودم دوست داشتم که رفیقی با خود می یافتم تا با یکدیگر به محضر شریف امام باقر صلوات الله علیه شرفیاب می شدیم.
آن روز هوا بسیار گرم بود؛ و من همچنان تنها حرکت می کردم، در بین راه خسته و تشنه و گرسنه شده بودم، مقداری آب که همراه داشتم آشامیدم و در گوشه ای نشستم. پس از لحظاتی، غلامی آمد و طبقی، که در آن غذاهای متنوع وجود داشت، به همراه آفتابه ای برایم آورد. و هنگامی که طبق غذا را جلوی من گذاشت، گفت: سرور و مولایم فرمود: پیش از غذا دست هایت را بشوی - و با نام خدا - غذایت را تناول کن.
پس چون مشغول خوردن غذا بودم، مولایم امام باقر علیه السلام تشریف آورد و من به احترام حضرت، از جای برخاستم و ایستادم، حضرت فرمود: - سر سفره - حرکت نکن، بنشین و غذایت را میل نما. به همین جهت نشستم و غذایم را خوردم. پس از آن، غلام مشغول جمع آوری ریزه های غذا شد که اطراف ظرف غذا ریخته شده بود. حضرت فرمود: چنانچه در بیابان غذا خوردی، اضافات آن را جمع نکن و آن ها را در گوشه ای رها نما - تا مورد استفاده جانوران و حیوانات قرار گیرد. ولی اگر در منزل غذا خوردی، آنچه را که اطراف سفره و یا اطراف ظرف غذا می ریزد، تمام آن را جمع کن و تناول نما، چون که رضایت خداوند متعال در چنین کاری است؛ و نیز سبب توسعه روزی و مانع از فقر و بیچارگی می باشد، و همچنین شفای هر دردی در آن ریزه های غذا خواهد بود.[1] .
همچنین مرحوم شیخ صدوق آورده است: روزی امام محمد باقر علیه السلام وارد خلوت گاه - مستراح - شد، لقمه نانی را مشاهده نمود[2] ، آن را برداشت و پس از تمیز کردن به غلام خود داد و فرمود: آن را نگه دار تا من بازگردم. پس از آن که حضرت خارج شد و لقمه نان را از غلام تقاضا نمود، غلام گفت: ای سرورم و مولایم! من آن را خوردم. حضرت فرمود: چنانچه کسی تکه نانی پیدا کند و آن را تمیز نماید و بخورد، موجب دخول در بهشت خواهد شد.[3] . همچنین از امام جعفر، حضرت صادق آل محمد علیهم السلام وارد شده است که فرمود: جمع کردن و تناول نمودن خورده

ها و ریزه های نان و غذائی که اطراف سفره یا اطراف ظرف می ریزد موجب جلوگیری از درد خاصره [4] می شود.[5] .

پی نوشت ها:

[1] مستدرک الوسائل: ج 16، ص 288، ح 2.

[2] در متن تصریح نشده است که آیا لقمه نان در راهرو بوده و یا در جائی دیگر.

[3] وسائل الشیعة: ج 1، ص 361، ح 957، نقل از کتاب من لا یحضره الفقیه: ج 1، ص 18، ح 49

و ضمناً مشابه همین داستان به امام حسین علیه السلام نیز نسبت داده شده است.

[4] خاصره به معنای استخوان لگن می باشد.

[5] بحارالا نوار: ج 59، ص 170، ح 5 و 6.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

اطلاع از جریانات و افشای خیانت

مرحوم شیخ طوسی رضوان الله علیه در کتاب خود آورده است:
اسماعیل بن ابی حمزه بطائنی به نقل از پدرش حکایت نمود: روزی حضرت ابوجعفر، باقرالعلوم علیه السلام سوار مرکب خود شد و به همراه عده ای از غلامان و یکی از اصحابش به نام سلیمان بن خالد، راهی باغ خود گردید، من نیز سوار مرکب خود شده و همراه ایشان حرکت کردم.
بعد از پیمودن مقداری از راه، سلیمان بن خالد اظهار داشت: فدایت شوم، آیا امام از آنچه در شبانه روز رخ می دهد آگاه است؟ حضرت فرمود: ای سلیمان! سوگند به کسی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت و رسالت بر انگیخت! همانا تمام آنچه را که در طول روز، ماه و بلکه در طول سال رخ می دهد، امام و حجت خدا نسبت به آن، آگاه و عالم می باشد.
بعد از آن افزود: آیا نمی دانی که فرشته روح در شب قدر از طرف خداوند متعال بر امام وارد می شود و او را در جریان تمام حوادث و امور قرار می دهد؛ و هیچ موضوعی از امام مخفی نخواهد بود؟ و در بین فرمایشات خود افزود: همین الان دو نفر به ما می رسند که اموالی را دزدیده و پنهان کرده اند. ابوحمزه گوید: به خدا سوگند! طولی نکشید که دو نفر نمایان شدند و حضرت به یکی از غلامان خود دستور داد که آن دو نفر سارق را نزد من بیاور، هنگامی که خدمت امام علیه السلام احضار شدند، حضرت به آن ها فرمود: شما دزد هستید.
ولی آن ها سوگند خوردند که ما سارق نیستیم و چیزی ندزدیدیم.
حضرت اظهار نمود: چنانچه حقیقت را نگوئید، می گویم که چه اموالی از چه شخصی سرقت کرده اید و در کجا پنهان نموده اید.
و چون آن دو نفر از بیان حقیقت امتناع ورزیدند، امام علیه السلام به سلیمان فرمود: به همراه یکی از غلامان، بالای آن کوه که در آن سمت قرار دارد، برو؛ در آن جا غاری است، هر مقدار اموال و اشیائی که داخل آن غار باشد، بیاور.
سلیمان گوید: طبق فرمان امام محمد باقر علیه السلام به سمت غار رفتیم و چون داخل آن شدیم آنچه موجود بود برداشتیم و نزد امام علیه السلام آوردیم.
حضرت به ما فرمود: چنانچه تا فردا صبر نمائید جریان عجیب تری را خواهید دید، که چگونه بر افراد بی گناه ظلم می شود. فردای آن روز به همراه امام علیه السلام نزد والی و استاندار مدینه رفتیم؛ لحظاتی نشستیم، پس ناگهان شخصی که اموالش را سرقت کرده بودند به همراه

افرادی وارد شد؛ و آن مرد اظهار داشت: این افراد اموال مرا دزدیده اند.
امام باقر علیه السلام فرمود: این افراد دزد نیستند، بلکه دزد دیگرانند؛ و اموال تو را فلانی و فلانی سرقت کرده بودند و اکنون آن ها نزد من موجود می باشند. بعد از آن حضرت دستور داد تا مقداری از آن اموال را که مال آن شخص بود تحویلش دهند. پس از آن، امام علیه السلام به والی مدینه فرمود: مقداری دیگر از اموال مسروقه نزد این جانب است، که مربوط به فلان شخص از اهالی بربر می باشد، هرگاه آمد مرا خبر کنید تا اموال او را تحویلش دهم.
سپس حضرت آن دو نفر سارق را معرفی نمود و دستور داد تا دست هر دو نفر طبق حکم اسلام قطع شود.[1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار: ج 46، ص 272، ح 76، به نقل از رجال کشی.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

اهمیت افطاری دادن

مرحوم شیخ صدوق رحمة الله علیه، با سند خود به نقل از حضرت صادق آل محمد علیهم السلام، حکایت فرماید: روزی یکی از دوستان و اصحاب پدرم، به نام سدیر صیرفی در ماه مبارک رمضان نزد پدرم، حضرت باقرالعلوم علیه السلام شرفیاب شد.
پدرم او را مخاطب قرار داد و فرمود: ای سدیر! آیا می دانی این شب ها، چه شب هائی است؟
سدیر در پاسخ اظهار داشت: بلی، فدایت گردم، این شب ها، شب های ماه مبارک رمضان است. پدرم فرمود: آیا قادر هستی که ده نفر از فرزندان حضرت اسماعیل علیه السلام را در هر شب از شب های آخر ماه مبارک رمضان خریداری نموده و آزادشان کنی؟
سدیر گفت: پدر و مادرم فدای شما باد، امکانات مالی ندارم.
پدرم فرمود: نه نفر، چطور؟
جواب داد: توان ندارم.
پس پدرم یک به یک از تعداد آن ها کم کرده، و سدیر همچنان به گفته خویش پایدار بود، تا آن که در نهایت، پدرم سؤال نمود: آیا یک نفر را هم نمی توانی آزاد کنی؟!
سدیر پاسخ داد: خیر، توان آن را ندارم. پدرم - حضرت باقرالعلوم علیه السلام - اظهار داشت: آیا نمی توانی هرشب یک مرد مسلمان را میهمان خود کنی تا روزه خود را در منزل تو افطار نماید؟ سدیر گفت: بلی، یا بن رسول الله! دو نفر را می توانم افطاری دهم. پدرم - امام محمد باقر علیه السلام - فرمود: منظور من نیز همین بود که افطاری دادن به یک مسلمان در این شب ها، معادل با آزادی یکی از فرزندان حضرت اسماعیل است، که در قید اسارت باشد.[1] .

پی نوشت ها:
[1] من لایحضره الفقیه: ج 2، ص 85، ح 2.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

اعتراض و پاسخی دندان شکن

ابو حنیفه - که امام و پیشوای یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت می باشد - روزی به مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شد و سپس به حضور مبارک حضرت باقرالعلوم علیه السلام شرفیاب گردید؛ و از ایشان اجازه خواست تا مقداری در کنار آن حضرت بنشیند؟
امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ای ابو حنیفه! تو را می شناسند، مصلحت نیست کنار من بنشینی.
ابوحنیفه اعتنائی به فرمایش حضرت نکرد و پهلوی آن حضرت نشست؛ و در ضمن صحبت هائی پیرامون مسائل مختلف، از آن بزرگوار سؤال کرد: آیا شما امام هستی؟
حضرت فرمود: خیر.
گفت: بسیاری از مردم کوفه عقیده دارند، که شما امام و پیشوای ایشان می باشی؟
حضرت فرمود: من چه کنم؟! منظورت چیست؟
ابوحنیفه گفت: پیشنهاد می دهم که نامه ای برای آن گروه از مردم کوفه بنویسی؛ و آن ها را از این عقیده باز داری.
امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ولی آن ها حرف مرا نمی پذیرند، همانطور که خودت حرف مرا نپذیرفتی؛ چون به تو گفتم که در کنار و پهلوی من منشین.
ولیکن تو سخن مرا گوش نکردی و در کنارم نشستی؛ و با این که در حضور من بودی مخالفت مرا کردی؛ پس چه انتظاری از دیگران داری؛ با این که بین من و آن ها فاصله است؟!
و چگونه توقع داری که آن ها به حرف من ترتیب اثر دهند؟!
در این لحظه، ابوحنیفه سرافکنده شد و دیگر حرفی نزد، و سپس از جای خود برخاست و رفت.[1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار: ج 46، ص 356، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب: ج 3، ص 338.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

انقراض بنی عباس توسط هلاکو

مرحوم شیخ کلینی و دیگر بزرگان به نقل از ابوبصیر آورده اند:
روزی با مولایم حضرت ابوجعفر، امام محمد باقر علیه السلام در مسجد النبی صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، ناگهان سه نفر به نام: داود بن علی، سلیمان بن خالد و ابوجعفر منصور دوانیقی وارد مسجد شدند و در گوشه ای نشستند.
پس از ساعتی، داود و سلیمان حرکت کردند و حضور امام محمد باقر علیه السلام آمده و سلام کردند. حضرت فرمود: چرا آن شخص جبار خودخواه نیامد؟ گفتند: یابن رسول الله! او را معذور دارید.
سپس امام علیه السلام فرمود: به خدای یکتا سوگند، به همین زودی او پادشاه و مالک کشورهای اسلامی خواهد شد؛ و به دنبالش مردانی دیگر حکمرانی کنند و با خدعه و سیاست خود تمام مردم را خاضع و ذلیل حکومت خود گردانند.
داود بن علی به حضرت عرضه داشت: آیا حکومت بنی العباس قبل از حکومت شما - یعنی؛ حکومت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - می باشد؟
امام علیه السلام فرمود: آری، ریاست و سلطنت شماها قبل از ما خواهد بود.
داود گفت: آیا مدت حکومت بنی العباس مقدر و معین است؟
حضرت فرمود: آری، آنچه بنی امیه حکومت و ریاست کنند، شما حکومتی دو چندان آن خواهید داشت، و حکومت شما آلت دست و دستخوش کودکان و بوالهوسان می گردد؛ و آنان با حکومت چنان بازی کنند که با توپ بازی نمایند.
داود به همراه سلیمان در کمال خوشحالی از جای برخاستند تا این خبر مهم را برای منصور دوانیقی مطرح کنند.
حضرت آن ها را صدا زد و فرمود: توجه داشته باشید که حکومت شما تا مادامی تداوم دارد که در کشتن ما - اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - نقشی نداشته باشید؛ وگرنه درون خاک از روی زمین برایتان بهتر و سزاوارتر خواهد بود؛ و در آن صورت هیچ یار و یاوری نخواهید داشت.
و هنگامی که این خبر را به منصور دوانیقی گزارش دادند، او سریع حرکت کرد و با شتاب نزد امام محمد باقر علیه السلام آمد؛ و پس از عرض سلام، آنچه را که از سلیمان و داود شنیده بود به حضرت عرض کرد؛ و سپس افزود: یابن رسول الله! آیا این سخنان و پیشگوئی ها صحت دارد؟!
امام علیه السلام در جواب، فرمود: آری، آنچه را که برایت گفته اند درست

می باشد؛ و سپس حضرت همان سخنان و مطالب را تکرار نمود و پس از آن افزود: حکومت و ریاست در دست شما و به فرمان شما خواهد بود تا هنگامی که از جانب شما آسیب و گزندی به ما نرسد، ولی چنانچه بخواهید خون ما را بریزید و یکی از ما - خاندان رسالت را با شمشیر یا زهر - به قتل برسانید، در آن صورت به غضب خداوند قادر متعال گرفتار می شوید؛ و در آن هنگام سلطنت و ریاست شما منقرض می گردد.
و خداوند حکیم یکی از بندگان پست و ناچیز خود را[1] بر شما مسلط می نماید؛ و حکومت شما - بنی العباس - توسط او نابود و منقرض خواهد گشت.[2] .

پی نوشت ها:
[1] تمام محدثین و مورخین گفته اند: او هلاکوخان بوده است.
[2] فروع کافی: ج 8، ص 210، بحارالانوار: ج 46، ص 341، ح 33.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

عصایش را به زمین زد و مراقب بود تا به مانعی بر نخورد. به وسط کوچه رسیده بود که پایش به تکه آجری گرفت و روی زمین ولو شد. دستش را به زمین می‌مالید و دنبال عصایش می‌گشت. پس از کمی جستجو آن را یافت و به کمک عصا از جا برخاست و دوباره به راه افتاد.
مردی که از پشت سر می‌آمد خود را به او رساند، خاک لباس پیرمرد را تکاند و گفت: ابوبصیر، طوری که نشد؟
- نه، خدا را شکر، خدا خیرت دهد.
- کجا می‌روی.
- به سمت بازار.
- من نیز به همان طرف می‌روم، با هم می‌رویم.
ابوبصیر سرفه‌ای کرد و پرسید: اسمت چیست.
- همه به من حاجی می‌گویند، تو هم حاجی صدایم کن.
- از کدام نوع حاجی‌ها هستی.
- یعنی چه، مگر چند نوع حاجی داریم.
- منظورم این است که حاجی حقیقی هستی یا غیر حقیقی.
- من که منظورت را نمی‌فهمم!
- می‌دانی حاجی، سال گذشته که حج بودم صدای ناله و ضجه زیادی شنیدم. به امام باقر علیه‌السلام گفتم «ماشاءالله امسال حاجی، خیلی بیشتر از سال‌های گذشته است، این طور نیست؟» و او جواب داد «اتفاقا برعکس، ناله و زاری زیاد است، اما حاجی واقعی کم» . به او گفتم «سر و صدای زیادی به گوش می‌رسد، درست است کورم، اما کر نیستم، صداها را می‌شنوم» . امام دست مبارکش را بر چشم‌هایم کشید و علاوه بر چشم سر چشم دلم نیز روشن شد.
آنچه می‌دیدم باورم نمی‌شد، تعداد حاجی‌هایی که با شکل انسان به دور کعبه طواف می‌کردند از تعداد انگشتان دو دست تجاوز نمی‌کرد، اما آنهایی که به شکل حیوان به دور خانه‌ی خدا می‌چرخیدند تا دلت بخواهد زیاد بودند. پس از دیدن آن صحنه چشم هایم به حالت گذشته در آمد.
بعدها فهمیدم حج رفتن شرایط زیادی دارد و ازهمه کس قبول نمی‌شود. از جمله‌ی آن شرایط نخوردن مال حرام و مال یتیم، پرداخت خمس و زکات و حلالیت طلبیدن از کسی که آزرده‌ای و... است.
حاجی که تا این لحظه ساکت بود و به دقت گوش می‌داد با دست به پشت ابوبصیر زد و گفت: نمی‌دانم، من سعی کرده‌ام تمام موارد را رعایت کنم، اگر کسی را آزرده بودم از او حلالیت طلبیده‌ام و با پول حلال به حج

رفته‌ام، دیگر قبول شدنش به لطف خدا بستگی دارد.
بر سر دو راهی رسیده بودند و باید از هم جدا می‌شدند. ابوبصیر دوباره سرفه‌ای شدید کرد و گفت: خدا قبول کند، پس ان‌شاءالله از نوع اول هستی. هر دو خندیدند و از یکدیگر خداحافظی کردند، ابوبصیر زمزمه‌کنان و عصا زنان به راه خود در دنیای تاریکش ادامه داد، در حالی که دلش از روز روشن‌تر بود! [1] .

پی نوشت ها:
[1] داستان‌های شنیدنی، ص 107.
منبع: حیات پاکان(داستانهایی از زندگی امام محمد باقر)؛ مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم 1385.

او کیست؟

از این که به همراه آنان به سفر حج مشرف شده بودم خیلی خوشحال بودم. اما هر چقدر به مسجدالحرام نزدیک‌تر می‌شدیم او چهره‌اش بیشتر گرفته می‌شد، کمتر حرف می‌زد، خضوع و خشوع [1] از سیمایش می‌بارید و تمامی توجهش به خدا بود. همین که وارد مسجدالحرام شدیم صدای گریه‌اش بلند شد و های‌های گریست. قطره‌های زلال اشک انحنای گونه‌اش را طی کرد و لابه‌لای محاسن انبوهش گم شد، درست مثل تک‌تک افرادی که در ازدحام طواف کنندگان گم می‌شدند. یک نگاهم به او بود و نگاه دیگرم سوی مردمی که منتظر او بودند و با تعجب نگاهش می‌کردند، اما او همچنان می‌گریست. غلام او جلو آمد و گفت، آقا، خیلی ببخشید، جسارت است، شما سرور من هستید و من غلام شما، اما بهتر نیست کمی آرام‌تر گریه کنید، همه‌ی چشم‌ها به شما دوخته شده و منتظر شما هستند. امام پاسخ داد: وای بر تو افلح [2] گریه می‌کنم که شاید خداوند رحمتش را شامل حالم کند و فردای قیامت رستگار شوم. افلح دیگر چیزی نگفت و امام با همان حالت تواضع به راه افتاد طوافش را انجام داد و سپس به نماز ایستاد و چقدر خاشعانه نماز را به پایان رساند. آن گاه سرش را بر سجده گذاشت و مدت‌ها به همین حالت باقی ماند، من که در کنارش نشسته بودم فقط لرزش شانه‌هایش را می‌دیدم. وقتی سر از سجده برداشت سجده‌گاهش از اشک تر شده بود. با خود می‌اندیشیدم او که امام است این گونه عمل می‌کند، پس وای به حال ما که به زور، قطره اشکی از چشم جاری می‌کنیم. در همین افکار غوطه ور بودم که حاجی‌های کاروان دورش جمع شدند و در مورد دین و «مناسک حج» [3] شان سؤالاتی پرسیدند. رفته رفته ازدحام بیشتر شد و غریبه‌ها نیز دور او را گرفتند و در پرسش و پاسخ شرکت کردند. امام تک‌تک سؤالات را جواب می‌داد و همچون چشمه‌ای زلال همگان را سیراب می‌کرد. آن دسته از مردم که او را نمی‌شناختند از آمادگی و وسعت علوم او تعجب کرده بودند، از یکدیگر می‌پرسیدند که او کیست. تسلط امام بر مسائل دینی برایشان باور کردنی نبود. این از چشمان گرد شده‌شان فهمیده می‌شد.
دست آخر، یکی پرسید: او کیست و این همه معلومات را از کجا می‌داند. برخاستم و گفتم: برادر، من به تو می‌گویم که او کیست، او شکافنده‌ی علم پیامبران است، چراغ روشنی است در تاریکی ظلمت، او پسر فاطمه - دختر رسول خدا - است، حجت باقی خدا بر روی زمین است، او شرف و غیرت زمان است؛ آری، او ستون بلند و استوار دین خداست، او از نسل پیامبر و علی و فاطمه علیهم‌السلام است، او محمد باقر است. حرف هایم

که تمام شد نشستم. افلح به سوی من آمد و گفت: احسنت، آفرین، نمی دانستم این قدر خوب سخن می‌گویی، حقا که امامت را خوب شناساندی. به خانه‌ی کعبه خیره شدم و در جوابش گفتم: نه: هنوز او را نشناخته‌ام این حرف‌هایی که زدم یکی از هزاران فضیلت او هم نیست. [4] .

پی نوشت ها:

[1] تواضع و فروتنی.

[2] نام خادم امام باقر علیه‌السلام.

[3] اعمال مربوط به حج.

[4] حیاةالامام محمد باقر، ص 132.

منبع: حیات پاکان(داستانهایی از زندگی امام محمد باقر)؛ مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم 1385.

استخدام نشو

از این که کار و کسب مناسبی نداشتم کلافه بودم، برای گذران زندگی دست به هر کاری می‌زدم که گاهی اوقات برای خودم نیز سخت بود، اما زن و بچه غذا و لباس می‌خواستند، آنها تحمل سختی و گرسنگی را نداشتند آن روز کلافه‌تر از همیشه، از کوچه‌ای که منزل امام در آن جا بود می‌گذشتم، با خود گفتم بهتر است نزد امام بروم تا مرا راهنمایی کند، با این نیت در زدم. خدمتکار در را باز کرد. سلام کردم.
- علیکم السلام، بفرمائید.
-امام در منزل است؟
- آری.
- تنهاست، یا کسی در نزد اوست؟
- فقط ابو بصیر است.
- همان پیرمرد نابینا؟
- آری، بفرمایید داخل. دوست داشتم به تنهایی خدمت امام باقر علیه‌السلام می‌رسیدم و حرف‌های دلم را می زدم، اما کمی این پا و آن پا کردم و سرانجام دل به دریا زدم و گفتم «هر چه باداباد» و داخل رفتم. بعد از سلام و احوال‌پرسی با امام و ابوبصیر مدتی سکوت کردم و در موقعیتی مناسب پرسیدم:ای آقای من، نظر شما درباره‌ی این که وارد دستگاه حکومتی [1] بشوم چیست.
- به صلاحت نیست و حتی جایز نیست، حال بگو ببینم چه شده.
- گاه‌گاهی به سرزمین شام می‌روم و به دربار ابراهیم بن ولید رفت و آمد می‌کنم.
- ببین عبدالغفار، رفت و آمد تو به دربار سه اثر بد دارد؛ محبت و دوستی دنیا در دلت راه پیدا می‌کند، به یاد مرگ نمی‌افتی و آن را فراموش می‌کنی و از آنچه که خدا قسمتت کرده، ناراضی و ناشکر می‌شوی.
-ای فرزند رسول‌خدا، من زن و بچه دارم، هدفم از آن جا رفتن کمک به دستگاه ظالم حکومت نیست، بلکه برای تجارت و کسب درآمد است
- که البته همیشه هشتم گرو نه‌ام است - این هم جایز نیست؟!
- بنده‌ی خدا، من نمی‌خواهم که تو را به ترک دنیا دعوت کنم، امام می‌خواهم که تا حد امکان مرتکب گناه نشوی؛ ترک دنیا فضیلت است، اما ترک گناه، واجب؛ شرایط تو طوری است که به انجام واجبات بیشتر نیاز داری تا کسب فضایل، روزی ات هم خواهد رسید، نگران نباش.
من که از سخن به جای امام روشن شده بودم گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد، اگر شما نبودید علم و دانش صحیح را از چه کسی یاد می‌گرفتیم.

ابوبصیر که ساکت بود و فقط به حرف ما گوش می‌داد پرسید:ای امام بزرگوار، بعضی از اشخاص که در دستگاه حکومتی کار می‌کنند آدم‌های بدی نیستند، اشتغال آنها جایز نیست؟ امام باقر علیه‌السلام لحظه‌ای سکوت کرد و سپس فرمود: هرگز به استخدام آنها در نیایید و برایشان کار نکنید، حتی به اندازه‌ی یک بار فروبردن قلم در مرکب، زیرا هیچ‌کس به خدمت آنان در نمی‌آید و از مزایای مادیشان بهره‌ای نمی‌گیرد، مگر این که به همان اندازه به دین و ایمانش لطمه زده می‌شود. ابوبصیر و من از امام خداحافظی کردیم و از منزل او خارج شدیم ابوبصیر به من گفت: برادرم، نگران نباش، تو صحیح و سالمی و می‌توانی کار کنی، اگر مثل من نابینا بودی چه می‌کردی. او راست می‌گفت، اگر مثل او از نعمت دیدن محروم بودم چه می‌کردم. [2] .

پی نوشت ها:

[1] منظور دستگاه حکومتی ظالم آن دوره می‌باشد.

[2] بحارالأنوار، ج 75، ص 377.

منبع: حیات پاکان(داستانهایی از زندگی امام محمد باقر)؛ مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم 1385.

امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند زندگی بر یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسیار سخت شد. همسر وی به وی پیشنهاد نمود که به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رود و نیاز خود را مطرح سازد. وی به حضور حضرت شرفیاب شد؛ لیکن پیش از طرح نیاز خود، این جمله را از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنید: هر کس از ما کمک خواهد به وی کمک می‌کنیم؛ لیکن هر کس از خدا طلب بی‌نیازی کند، خدا وی را بی‌نیاز خواهد کرد. آن شخص حدس زد که منظور حضرت وی می‌باشد. بدون طرح خواسته از محضر حضرت مرخص شد.
نوبت بعد همسرش اصرار کرد چرا نیاز خود را مطرح نساختی. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم همانند دیگران بشر است، از نیاز ما با خبر نیست! آن شخص دوباره به محضر حضرت شرفیاب شد؛ لیکن حادثه پیش تکرار شد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همان جمله قبلی را اظهار نمودند. تا این که این قضیه سه بار تکرار شد.
آنگاه آن شخص متنبه شد، رفت یک تبر عاریه گرفت، به بیابان رفته مقداری هیزم آورد و فروخت و نیم کیلو آرد فراهم کرد، به منزل برد. فردای آن روز هیزم بیشتری فراهم آورد. همواره این کار را ادامه داد تا توانست تبر و سایر ابزار کارش را فراهم سازد. کار را ادامه داد تا توانست دو شتر کوچک و یک غلام خریداری کند. تلاش و پشتکار این فرد را یکی از توان گران مدینه قرار داد. آنگاه به خدمت حضرت رسید و داستان زندگی‌اش را بازگو نمود. حضرت به وی فرمود، من که گفتم هر کس بی نیازی از خدا طلب کند خدا بی‌نیازش می‌سازد. و من استغنی اغناه الله. [1] . این شیوه‌ی حضرت، شخص را به توان‌مندی خویش آگاه ساخت که می‌تواند از آن توان‌مندی بهره برده و کار و تلاش سازنده را شروع کند؛ تا نیاز خود را برطرف و خود نیز از توان‌گران قرار گیرد. این همان رهنمود به توان‌مندی‌های طرف است که شخص از آن غافل بود.
نمونه دیگر در زندگی امام مجتبی علیه‌السلام این گونه می‌شود: امام مجتبی علیه‌السلام از کنار بوستانی می‌گذشت که غلام سیاهی را دید تکه نانی به دست دارد، که یک لقمه از آن را می‌خورد و لقمه دیگر را به سگی که برابر وی قرار دارد می‌دهد. از وی می‌پرسید چه چیز تو را وادار ساخته که به این سگ این گونه محبت کنی. غلام سیاه گفت، من شرم دارم خودم بخورم و به سگ ندهم. امام که این روحیه را از وی مشاهده کرد، فرمود همین جا باش تا من برگردم. حضرت پیش صاحب برده رفتند، غلام و نیز بوستان را از وی خریداری نمودند. غلام را آزاد ساختند و بوستان را هم در

اختیار وی گذاشتند و فرمودند در این بوستان کار کن و زندگی خود را اداره کن، فاشتراه من مولاه و اشتری الحائط الذی هو فیه و اعتقه و ملکه ایاه. [2] .

دو نکته برجسته از این جریان استفاده می‌شود. نخست این که پاداش احسان و نیکی از جانب خدای سبحان نیکی و احسان مضاعف است. غلام سیاه به یک حیوان چند لقمه نان احسان کرد، پاداش آن آزادی خودش و متمول شدنش قرار گرفت. دو دیگر این که امام مجتبی علیه‌السلام هنگامی که احسان وی را دید، هم سبب آزادیش را فراهم ساخت و هم سرمایه برای وی فراهم ساخت، تا با کار و تلاش خود زندگی‌اش را اداره کند و برده تهی‌دستی که اکنون آزاد شده محتاج دیگران نباشد. این همان اهتمام به اشتغال آفرینی است. اما نمونه این سیره در زندگی باقر العلوم علیه‌السلام این است: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدند به فرد نیازمند چه مقدار زکات می‌توان پرداخت کرد. حضرت از زبان باقر العلوم علیه‌السلام این گونه نقل کرد؛ تا حد بی‌نیازی، قال ابوجعفر علیه‌السلام اذا اعطیته فأغنه. [3] «هنگامی که زکات می‌پردازی وی را بی‌نیاز ساز.» یعنی آن مقدار به وی پرداخت کن که دیگر نیازمند نباشد. مضمون این روایت این نیست که تا یک سال وی را تأمین کند، سخن از مدت نیست. (البته با توجه به روایاتی که مدت تأمین فقیر را یک سال عنوان می‌کنند این احتمال مردود نیست.) و نیز منظور این نکته هم نیست که آن مقدار مال رایگان به وی پرداخت کن تا آخر عمر بی‌نیاز شود. زیرا این اقدام سیره دین نیست. بلکه مضمون روایت این می‌تواند باشد، آن مقدار سرمایه در اختیار وی قرار بده که با کار و تلاش زندگی خویش را اداره کند و از نیازمندی نجات فراهم کند. زیرا کار و تلاش است که فرد را بی‌نیاز می‌کند. این همان اهتمام به اشتغال آفرینی است، که در سیره‌ی امامان فراوان می‌توان جستجو نمود. این موارد به عنوان نمونه مطرح شدند. با الگوگیری از سیره امامان جامعه دینی جامعه پر تلاش و شاداب است. تأمین نیازمندی‌های نیازمندان هیچ گاه به این معنا نیست که افراد قادر به کار، تن پرور شده و رایگان امکانات بگیرند. زیرا در رهنمون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و باقر العلوم علیه السلام از پرداخت صدقه به دو گروه منع شده است؛ یکی از افراد متمکن. دیگری افراد توان‌مند به کار، ان الصدقة لا تحل لغنی و لا لذی مرة سوی. [4] تأمین نیازمند به این است که نیازمند به توان‌مندی‌های خود آگاهی بیابد و در صورت نیاز سرمایه شروع کار در اختیار وی قرار گیرد؛ تا بتواند با کار و تلاش و تولید زندگی پر بار و پر برکتی را فراهم سازد. به نظر می‌رسد در سیره نگاری امامان این گونه نکات باید تحلیل و برجسته شوند تا راه‌گشای بسیاری از مشکلات پر و پیچ خم اقتصادی و اجتماعی قرار گیرند.

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی، باب القناعة، حدیث 7.

[2] البدایه و النهایه، ج 8، ص 42.

[3] فروع کافی، ج 3، ص 548.

[4] معانی الاخبار، ص 262، بحار، ج 93، ص 66.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

ارزش اشک

چشم انسان از نعمت هایی است که همه انسان‌ها به ارزش آن آگاهند. لیکن این ارزش، ارزش ظاهری چشم است که هر صاحب چشم قدردان آن است. به ویژه هنگامی که این نعمت در خطر تهدید قرار گیرد و یا دچار آسیب شود، ارزش آن بیشتر آشکار می شود. در کنار این ارزش، ارزش دیگری نیز برای چشم مطرح است که ارزش‌گزار آن صاحبان چشم نمی‌باشند. بلکه ارزیاب آن کلام وحی و عترت است.
کلام وحی که آگاه به حقایق است داوری می‌کند که کدام چشم از ارزش و قیمت بهره‌مند است و کدام چشم بی‌ارزش است. از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در این باره این گونه سخن رسیده است: از نشانه‌های نگون بختی هر فرد چشمان خشک وی می‌باشد، من علامات الشقاء جمود العین. [1] چشمی که از خشیت خدا اشک آلود نباشد، نشان بد عاقبتی صاحب چشم است. این گونه چشم از دیدگاه وحی بی‌ارزش است. اما چشم با ارزش آن است که از خوف الهی گریان و اشک‌ریزان باشد. آن گونه که چشم گریان از خوف خدا در قیامت که همه چشم‌ها گریان هستند گریان نخواهد بود، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: کل عین باکیة یوم القیمة الا ثلاثة اعین، عین بکت من خشیة الله و عین غضت عن محارم الله و عین باتت ساهرة فی سبیل الله. [2] «هر چشمی به جز سه چشم در قیامت گریانند، چشمی که از ترس خدا گریان باشد و چشمی که از حرام پوشیده باشد و چشمی که در راه خدا شب بیدار باشد». باقر العلوم علیه‌السلام این حقیقت را این گونه شفاف می‌سازد، ما من قطرة احب الی الله عزوجل من قطرة دموع فی سواد اللیل مخافة من الله. [3] «هیچ قطره‌ای در نزد خدا محبوب‌تر از قطره اشکی که در تاریکی شب از ترس خدا ریخته شود، وجود ندارد».
همچنین باقر العلوم علیه‌السلام ارزش اشکی را که از ترس خدا باشد، از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این گونه آشکار می‌سازد: اشکی که از خوف خدا جاری شود به آن ارزش و قیمت نتوان نهاد، و دمعة من خوف الله فانه لیس لها مثقال. [4] . دیگر این که از زبان باقر العلوم علیه‌السلام این گونه روایت است که هر چیزی پاداش دارد، مگر اشک چشم که با اشک چشم دریاها از گناهان پوشیده می‌شوند، فان الله یکفر بها بحور الخطایا. [5] . همچنین از زبان حضرت رسیده، چشمی که از خوف خدا اشک آلود شود، آن چشم و صاحبش به آتش افکنده نمی‌شوند. و اگر اشک به گونه‌های شخص جاری شود، ذلت و خواری هیچ گاه وی را فرا نمی‌گیرد با اشک چشم دریاهایی از گناهان بخشیده می‌شوند. یک نفر در

میان یک امت گریان باشد، آتش بر آن امت حرام می‌شود. لحرم الله تلک الامة علی النار. [6] . این تحلیل و بیان ارزش اشک چشم است، که زبان وحی آن را شفاف می‌سازد. و این ارزش از ارزش‌های والای عرشی است، که جز اندیشه زلال وحی به آن وادی پرواز ندارد. و هیچ فهم و درکی نمی‌تواند به آنجا دسترسی حاصل نموده و این حقایق را شفاف سازد.

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی، باب اصول الکفر و ارکانه، حدیث 6.

[2] وسائل، ج 11، ص 177.

[3] همان و ص 179.

[4] همان، ص 177.

[5] فصول المهمه، ج 2، ص 886.

[6] مطالب السؤول، ج 2، ص 102.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

انجام وظیفه

از رفتار امامان این نکته شفاف است که آنان در شرایط گوناگون تلاش می‌نمودند آنچه وظیفه دینی آنان است، انجام دهند. به پیشنهادها و جوسازی‌ها، هشدارهای بیجای افراد توجه نمی‌نمودند. اگر ناهنجاری در جایی مشاهده می‌نمودند، این گونه نبود که از کنار آن بی‌تفاوت بگذرند؛ بلکه تلاش می‌کردند ناهنجاری‌ها را هنجار بخشیده و نقطه ضعف‌ها و کژراهگی‌ها را اصلاح نمایند. آنچه برای امامان اهمیت داشت، عمل به وظیفه بود. اگر در این راه مورد نکوهش قرار می‌گرفتند و یا افراد ناهنجار توجه به رهنمون‌ها نمی‌نمودند، امام دست از وظیفه خویش بر نمی‌داشت.
زراره می‌گوید همراه امام باقر علیه‌السلام و عطا در تشییع جنازه فردی از قریش شرکت نمودیم. فردی خیلی فریاد و صیحه می‌زد. عطا به وی گفت یا فریاد نکش و یا اگر ادامه بدهی ما در تشیع شرکت نمی‌کنیم. چون آن فرد توجه نکرد، عطا از ادامه تشییع جنازه منصرف شد و رفت.
من به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم، عطا برگشت؛ امام پرسید چرا، علت آن را گفتم. امام اظهار کرد اگر به خاطر یک باطل از اقدام حق باز بمانیم نمی توانیم حق دیگران را ادا کنیم. راهت را ادامه بده. زراره می‌گوید تشییع ادامه یافت. تا این که بر میت نماز خوانده شد. صاحب عزا رو کرد به امام باقر علیه‌السلام که شما چون خسته شده‌اید به منزل خویش برگردید. من هم به حضرت عرض کردم چون صاحب عزا اجازه داده برگردید، من نیز سؤالی دارم، می‌خواهم مطرح سازم! لیکن امام توجه نکرده و به تشییع ادامه دادند و فرمودند ما به اذن صاحب عزا نیامده‌ایم تا به اجازه ایشان تشییع را ترک کنیم. ما برای اجر و پاداش آخرتی آمده‌ایم. به مقداری که در تشییع شرکت کنیم پاداش نصیب ما می‌شود. نکته زیبا و جالب که از رفتار حضرت بدست می‌آید این که در رفتار امام، عمل به انجام وظیفه شرعی مهم است. باید دید چه رفتاری را خدا از انسان می‌خواهد. به همان وظیفه عمل کرد خواسته‌های دیگران مهم نیست. دیگران را خوشایند باشد یا از رفتار به حق بیجا برنجند، اینها ملاک نیستند. ملاک این است که کدام رفتار وظیفه دینی و الهی شخص است، به همان وظیفه باید رفتار نمود.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

اندیشه زلال دینی یعنی هم‌رنگ شدن با اندیشه وحی دین که دو منبع منبع امکان‌پذیر است. این دو منبع دو کوثر هستند که از یک حقیقت سرچشمه می‌گیرند. و در واقع یک حقیقتند به دو تجلی. شناخت دین از غیر عترت اگر به عترت و قرآن پایان نیابد، شناخت دین نخواهد بود. اگر کسی می‌خواهد دین شناس باشد، باید قرآن را صحیح و درست بفهمد، و نیز آثار عترت، گفتار و سیره و رفتار عترت را به صورت عمیق و ژرف آگاهی یابد. در غیر این صورت فهم صحیح دین بر وی ممکن نخواهد بود. هر آنچه به عنوان دین بیاموزد پنداری بیش نخواهد بود.
فهم صحیح دین در محورهای اعتقادی؛ یعنی توحید و باور معاد و رهبری و رسالت و سایر محورهای پایه ای، اخلاقی و رفتاری. فهم صحیح دین؛ یعنی فهم دین در ابعاد متفاوت فردی، اجتماعی، خانوادگی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی. زیرا دین فراگیر است؛ تمام شؤون زندگی دنیایی و آخرتی انسان را فرا می‌گیرد. فهم صحیح دین؛ یعنی تمام شؤون حقوقی و روابط اجتماعی بر اساس ضوابط دین تنظیم نمودن. اگر چنین ارزشی برای جامعه فراهم شد، زمینه بالندگی و پویندگی آن جامعه فراهم است. جامعه بر اساس اندیشه‌های زلال وحیانی قرآن و عترت جامعه پویا و فرهنگ متعالی، غنی و تمدن آفرین است. جامعه بر اساس وحی قرآن و عترت جامعه عزت‌مند و سربلند و سلطه ناپذیر است. جامعه مستقل و پرتلاش در فرایندهای فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی خواهد بود.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

ارزش والای عقل

از آن جا که اسلام دین عقل و فطرت است و قوانین و احکام آن کمترین تضاد با عقل سلیم و فطرت صحیح ندارد، بلکه یکی از اهداف آن، واداشتن مردم به فکر و آشکار ساختن گنجینه‌های پنهان دانش و عقل بر توده‌ها است، نه تنها انسان‌ها را از تفکر و تعمق درباره‌ی حقایق هستی و معارف دینی باز نداشته، که آنان را به شدت تشویق کرده است.
در روزگاری که دورماندگان از کوثر ولایت، و جدا شدگان از معارف اهل بیت، از پاسخ به شبهات و پرسش‌های دینی جامعه فرومانده و تنها راه پوشاندن جهل خود و حفظ دین ظاهری مردم را، ممنوعیت ژرف اندیشی در حقایق دینی می‌دیدند و هر کسی که درباره‌ی مبدأ و معاد و جبر و اختیار و... مطلبی می‌پرسید، وی را ملامت می‌کردند و پرسش‌های او را بدعت در دین و حرام می‌شمردند، [1] یا پاسخ‌هایی نامعقول به او ارائه می‌داشتند، امام باقر (ع) به عنوان وارث علم پیامبر (ص) و حجت خدا بر خلق، مردم را به تعقل فرا می‌خواند، و ارزش‌های والای عقل و ایمان متکی بر تعقل و تفکر و شناخت را مطرح می‌کرد و می‌فرمود: خداوند چون عقل را آفرید، او را مورد بازپرسی قرار داد، به او فرمان داد: پیش آی و او پیش آمد، سپس فرمان داد: باز گرد! و او بازگشت. آن گاه خداوند فرمود: به عزت و جلالم سوگند! که هیچ آفریده‌ای نزد من محبوبتر از تو نیست و تنها بندگانی را از عقل کامل بهره‌مند می‌سازم که دوستشان بدارم. هان! همه‌ی امر و نهیهای من تنها متوجه تو است و فقط تو را بر تخلف‌ها و گناهان مجازات کرده و بر اطاعت و بندگی، پاداش می‌دهم. [2]
.
امام (ع) در بیانی دیگر می‌فرماید: در روز قیامت، خداوند هر انسانی را به اندازه‌ی عقلی که به وی عطا کرده است، مورد حسابرسی و سنجش قرار می‌دهد. [3] .

پی نوشت ها:
[1] تاریخ علم کلام؛ شبلی نعمان 1 / 11؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقدمه‌ی استاد شهید مطهری 5 / 15.
[2] لما خلق الله العقل استنطقه، ثم قال له: اقبل فاقبل ثم قال له: ادبر، فادبر، ثم قال: و عزتی و جلالی ما خلقت خلقا هو احب الی منک و لا اکملتک الا فیمن احب، اما انی ایاک امر و ایاک انهی و ایاک اعاقب و ایاک اثیب. اصول کافی 1 / 10 کتاب العقل و الجهل، حدیث 1.

[3] انما یداق الله العباد فی الحساب، یوم القیامة علی قدر ما آتاهم من العقول فی الدنیا. اصول کافی 1 / 12.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

اهمیت تعلیم و تعلم

امام باقر (ع) در زمینه‌ی اهمیت تعلیم و تعلم و ضرورت ترویج دانش در پهنه‌ی جامعه، فرموده است: معلم و متعلم هر دو پاداش و اجر معنوی دارند، اما پاداش معلم فزونتر است. پس شما علم را از عالمان فرا گیرید و به دیگران آموزش دهید. چنان که عالمان به شما آموزش دادند و دانش خود را در اختیار شما قرار دادند. [1] .

پی نوشت ها:

[1] ان الذی یعلم العلم منکم له اجر مثل اجر المتعلم و له الفضل علیه، فتعلموا العلم من حملة العلم و علموه اخوانکم کما علمکموه العلماء. اصول کافی 1 / 42، باب ثواب العالم و المتعلم، حدیث 2.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

امام، نور هدایت

امام باقر (ع) در بیان جایگاه امام در جامعه‌ی اسلامی و نیاز امت به هدایتگر و مربی مقایسه‌ای میان، عالم طبیعت و نظام ارزش‌ها و معنویت صورت داده و فرموده است:
هرگاه فردی می‌خواهد مسیری را به طول چند فرسخ بپیماید، سعی می‌کند تا راهنما و راه‌شناسی بیابد تا به گمراهی نیفتد. (این در زندگی مادی است) در حالی که آدمی برای شناخت ارزش‌های الهی و راه‌های معنوی با مشکلات و پیچیدگی‌های بیشتری مواجه است و برای حرکت به سوی کمال و تعالی، به راهنما و هدایتگری راه‌شناس و مطمئن، نیاز فزونتری دارد. پس سعی کن تا در مسیر دین و معرفت حقایق معنوی و الهی، برای خود، دلیل و راهنمایی داشته باشی. [1] . امام (ع) در تفسیر آیه‌ی «اومن کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس». [2] می‌فرماید: انسان مرده کسی است که جاهل است و چیزی نمی‌شناسد و زنده شدن این انسان در پرتو نور شناخت و معرفتی است که با آن در میان جامعه به درستی حرکت کند و این نور همان امام و پیشوای الهی است که به او اقتدا کرده، و از وی پیروی می‌کند. [3] .

پی نوشت ها:
[1] قال ابوجعفر (ع) یا اباحمزة! یخرج احدکم فراسخ فیطلب لنفسه دلیلا و انت بطرق السماء اجهل منک بطرق الارض، فاطلب لنفسک دلیلا. اصول کافی 1 / 184.
[2] انعام / 122.
[3] سمعت اباجعفر (ع) یقول فی قول الله تعالی: «اومن کان میتا..» فقال: میت لا یعرف شیئا و «نورا یمشی به فی الله» اماما یؤتم به... اصول کافی 1 / 185.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

امام، خزانه‌دار علم الهی

یکی از شیعیان امام باقر (ع) از آن حضرت تقاضا کرد که ویژگی‌های امام را برای او معرفی کند. امام باقر (ع) به عنوان بارزترین ویژگی، چنین فرمود: ما - خاندان رسالت و اوصیای پیامبر (ص) - خزانه‌داران علم الهی و تشریح کننده‌ی پیام وحی و حجت رسای الهی بر پهنه‌ی زمین هستیم. [1] . در روایتی دیگر امام چنین می‌فرماید: ما خزانه‌دار خداییم، اما نه خزانه‌دار طلا و نقره، بلکه خزانه‌دار علم اوییم. [2] .

پی نوشت ها:

[1] عن ابی‌جعفر (ع): قال: قلت له: جعلت فداک ما انتم؟ قال: نحن خزان علم الله و نحن تراجمة وحی الله و نحن الحجة البالغة علی من دون السماء و من فوق الارض. اصول کافی 1 / 192.

[2] قال لی ابوجعفر (ع): والله انا لخزان الله فی سمائه و ارضه، لا علی ذهب و لا علی فضة الا علی علمه. اصول کافی 1 / 192.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

امام، عالم به ظاهر و باطن قرآن

امام باقر (ع) می‌فرماید:
هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که تمام حقایق قرآن و ظاهر و باطن آن، نزد او است، جز اوصیای پیامبر (ص) - ائمه‌ی معصومین (ع) -. [1] . و در تعیین مصداق آیه‌ی «ان فی ذلک لایات للمتوسمین» (یعنی؛ همانا در قرآن آیاتی است برای باریک بینان) امام باقر (ع) می‌فرماید: باریک بینان و ژرفنگران در قرآن، ائمه (ع) می‌باشند. [2] .

پی نوشت ها:
[1] عن ابی‌جعفر (ع) انه قال: ما یستطیع احد ان یدعی ان عنده جمیع القرآن کله ظاهره و باطنه غیر الاوصیاء. اصول کافی 1 / 288.
[2] عن ابی‌جعفر (ع) فی قول الله عزوجل «ان فی ذلک لایات للمتوسلین»: قال هم الائمة (ع)...اصول کافی 1 / 218.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

امام، دارای علم پیامبر و نه مقام نبوت

از امام باقر (ع) سؤال شد: جایگاه شما چیست و قبل از شما (در امت‌های پیشین) چه کسی شبیه منزلت شما را داشته است. فرمود: موقعیت ما، همانند موقعیت همدم موسی (هارون، خضر یا یوشع) و ذوالقرنین است که هر دو عالم بودند ولی پیامبر نبودند. [1] .

در بیانی دیگر امام باقر (ع) مشغول توصیف علی (ع) بود و فرمود: علی (ع) محدث بود (یعنی خبرهای تازه و علوم بایسته از جانب خداوند به او می‌رسید). شخصی از آن حضرت پرسید: آیا او پیامبر بوده است؟ امام باقر (ع) با دست خود پاسخ منفی داد و سپس فرمود: علی (ع) مانند همدم سلیمان یا همدم موسی یا ذوالقرنین می‌باشد. [2] .

پی نوشت ها:

[1] عن ابی‌جعفر (ع) قال: قلت له: ما منزلتکم و من تشبهون ممن مضی؟ قال: صاحب موسی و ذوالقرنین کانا عالمین و لم یکونا نبیین. اصول کافی 1 / 269.

[2] قال ابوجعفر (ع) ان علیا کان محدثا فقلت: نبی؟ قال: فحرک بیده هکذا، ثم قال: اوکصاحب سلیمان او کصاحب موسی او کذی القرنین... اصول کافی 1 / 269.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

امام باقر (ع) از رسول خدا (ص) این روایت را نقل کرده است:
کسی که دوست دارد زندگیش، چونان زندگی من و مردنش، چونان مرگ من باشد و به همان بهشت که خداوند مرا وعده داده است وارد شود و به شاخه‌ی الهی چنگ زند، پس باید ولایت علی بن ابی‌طالب (ع) و اوصیای پس از او را بپذیرد (از آنان اطاعت کند و ایشان را دوست بدارد) زیرا آنان کسی را به گمراهی نمی‌کشانند و از طریق هدایت بیرون نمی‌سازند. بنابراین سعی نکنید که به آن‌ها چیزی بیاموزید، زیرا آن‌ها از شما داناترند... [1] .
علتی که رسول خدا (ص) برای لزوم پذیرش ولایت ائمه (ع) بیان داشته است قابل اهمیت و توجه بسیار است. پیامبر (ص) نمی‌فرماید: از علی (ع) و اوصیای او اطاعت کنید چون از خویشان من می‌باشند! و یا نفرموده است از آنان پیروی کنید چون زمام امور را در دست گرفته و فرمانروا و سلطانند! و یا هر نام و عنوان دیگری. بلکه فرموده است از ایشان پیروی کنید و ولایت آنان را بپذیرید چون اولا کسی را به گمراهی نمی‌اندازند و از راه بایسته‌ی سعادت دور نمی‌سازند. و ثانیا عالمترین مردمند. یعنی رهبری دو ویژگی مهم و اساسی دارد 1- دانش گسترده 2- صلاح و شایستگی روحی و عملی، و این دو در ائمه جمع است. دانش آنان از آثار و احادیثشان و صلاح عملی ایشان از تاریخ و نقل‌های متواتر و معتبر تاریخی آشکار است.
امام باقر (ع) در بیان معنای این آیه: «ما به آل ابراهیم، کتاب و حکمت و ملک عظیم عطا کردیم» فرمود: خداوند از آل ابراهیم، رسولان، انبیا و ائمه را قرار داد و ملک عظیم این است که اطاعت از ایشان را بر مردم واجب ساخت. [2] .

پی نوشت ها:
[1] عن ابی‌جعفر (ع) قا: قال رسول الله (ص): من سره ان یحیی حیاتی و یموت میتتی و یدخل الجنة التی وعد فیها ربی و یتمسک بقضیب غرسه ربی بیده فلیتول علی بن ابی‌طاب (ع) و اوصیاءه من بعده، فانهم لا یدخلونکم فی باب ضلال و لا یخرجونکم من باب هدی، فلا تعلموهم فانهم اعلم منکم.. اصول کافی 1 / 209.
[2] عن ابی‌جعفر (ع) فی قوله «فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما» قال: جعل منهم الرسل و الانبیاء و الائمة.. الملک

العظیم ان جعل فیهم ائمة؛ من اطاعهم اطاع الله و من عصاهم عصی الله، فهو الملک العظیم. اصول کافی 1 / 206.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

اهل گناه، محروم از ولایت امامان

این نکته بسیار قابل توجه است که امام باقر (ع) با همه‌ی آن بیان‌های رسا که در وصف امامان و توصیف علم و مقام معنوی آنان دارد، تمام آن ارزش‌ها را در قلمرو بندگی خدا معرفی کرده و شیعه را از توهم کمترین شرک باز می‌دارد. و تصریح می‌کند که مقام امام چیزی در قبال قدرت و اراده‌ی خدا نیست. امام هیچگونه اختیار مستقلی برای آمرزش انسان‌ها ندارد و هرگز تضمین نمی‌کند که کسی معصیت خدا کند و به وسیله‌ی محبت ائمه، آزادی مطلق بیابد! بلکه اصولا تمام بحث ولایت برای این است که مردم، در پرتو رهبری معصومان (ع) به بندگی خدا و توحید و اطاعت پروردگار راهیابند نه اینکه بر این پایه تکیه کنند و به اندیشه‌های واهی دلخوش کرده و از گناه باکی نداشته باشند. امام باقر (ع) به صراحت هر چه تمام‌تر می‌فرماید: ای گروه شیعه! شما باید الگویی نمونه، و امتی میانه باشید، تا غالیان و تندروان به سوی شما بازگردند و بازماندگان و جویندگان حق، خود را به شمار رسانند.

مردی از انصار مدینه، پرسید: غالیان چه کسانی هستند؟

امام فرمود: غالیان، آنانند که درباره‌ی ما مطالبی را می‌گویند که ما برای خویش نگفته‌ایم (یعنی به ما مقامی را نسبت می‌دهند که از آن خداوند است و نه ما) این گروه از ما نیستند و ما هم از ایشان نیستیم... سپس امام فرمود: به خدا سوگند! ما از جانب خداوند، برای کسی آزادی مطلق به همراه نداریم!(تا او هر گناهی را، مرتکب شود و از کیفر ایمن بماند!) و بین ما و خدا، خویشاوندی نیست و ما در برابر خدا دلیل و حجت خاصی نداریم (که او ناگزیر باشد نظر ما را بپذیرد) و ما نیز مانند همه‌ی مردم به وسیله‌ی اطاعت و بندگی خدا، به او تقرب می‌جوییم. پس کسی که مطیع خدا باشد، ولایت و محبت ما به او سود رساند و کسی که اهل گناه باشد، ولایت و محبت ما برای او فایده‌ای نخواهند داشت.

وای بر شما، مباد که به ولایت و محبت ما مغرور شده (و آن را وسیله‌ی توجیه گناهانتان قرار دهید).! [1] .

پی نوشت ها:

[1] عن ابی‌جعفر (ع) قال: یا معشر الشیعة - شیعة آل محمد - کونوا النمرقة الوسطی، یرجع الیکم الغالی و یلحق بکم التالی... فقال: والله ما معنا من الله براءة و لا بیننا و بین الله قرابة و لالنا علی الله حجة و لا نتقرب الی الله الا بالطاعة، فمن کان منکم مطیعا لله تنفعه ولایتنا، و من

كان منكم عاصيا لله لم تنفعه ولايتنا، و يحكم لا تغتروا، و يحكم لا تغتروا!
اصول كافى 2 / 76؛ اعلام الدين 301.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاريخ اسلام؛ آستان قدس رضوى چاپ دوم 1375.

انکار ولایت، عامل ضلالت

هرگاه معنای ولایت و جایگاه امام از دیدگاه امام باقر (ع) به دقت مورد مطالعه قرار گیرد این حقیقت به وضوح آشکار می‌شود که دین و جامعه‌ی دینی، تن‌ها در پرتو ولایت حاکمان الهی و امامت شایسته‌ترین شخصیت‌های علمی و معنوی (معصومان علیهم‌السلام) است که می‌تواند به حیات خویش ادامه داده و راه تعالی و عزت را بپیماید.
اگر اسلام، فقط بیانگر یک سلسله از مسایل فردی و عبادی بود و تنها رابطه‌ی میان خلق و خدا - آن هم در زاویه‌ی خلوت خانه‌ها و عبادتگاه‌ها - را نشان می‌داد، به راستی مسأله‌ی امامت و ولایت نمی‌توانست تا بدین پایه مهم و ضروری باشد. و جا داشت که اصل امامت را از قلمرو اصول دین خارج بدانیم ولی در آن صورت به دنبال اصل امامت و ولایت، بسیاری از فروع و تکالیف دین نیز باید از قلمرو مسایل دینی خارج شوند! مانند مسأله‌ی جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، لزوم مبارزه با شرک و کفر، اجرای حدود الهی در جامعه و...! زیرا همه‌ی این امور، بیش از این که عبادتی فردی بشمار آیند، حرکتی اجتماعی هستند که گسترش دین و حاکمیت قوانین اسلامی و اصلاح جوامع بشری را دنبال می‌کنند.
بنابراین میان مسأله‌ی ولایت و تحقق آرمان‌های اصولی و زیربنایی دین پیوندی تفکیک‌ناپذیر وجود دارد. به طوری که نفی هر یک به نفی دیگری منتهی می‌شود.
آنان که ولایت را از معنا تهی کرده و پوسته‌ی ظاهری آن را گرفته باشند و در لوای ولایت ائمه، در اندیشه‌ی تحقق آرمان‌های اصولی دین نباشند و به دستورات الهی عمل نکنند، به همان اندازه از واقعیت دور شده‌اند که آرمانخواهان و عدالتجویان منکر ولایت! این هر دو نکته در احادیث امام باقر (ع) به روشنی تبیین شده است. چه اینکه در همین نوشته، تحت عنوان «ولایت، عامل استواری دین» و «دستیابی به ولایت امامان، تنها در پرتو عمل» و «اهل گناه، محروم از ولایت امامان» به برخی روایات اشاره کردیم که امام، از تمسک ظاهری به ولایت و دلخوش داشتن به این تظاهر، نهی می‌فرمود.
و اما آنچه در این فصل دنبال می‌شود، آن روی سکه است. یعنی کسانی که در اندیشه‌ی تقرب به خدا و عظمت بخشیدن به اسلام و حاکمیت قوانین الهی هستند ولی اصل ولایت را به معنای صحیح آن، قبول ندارند و امامت اوصیای پیامبر (ص) را نپذیرفته‌اند! اینان نیز تلاش‌هایشان به فرجامی نمی‌رسد. زیرا حرکت توده‌ها، بدون رهبری صحیح، به بیراهه منتهی می‌شود. و عبادت‌های فردی انسان‌ها در زاویه‌ی خلوت خانه‌ها و به

دور از جهاد و حرکت در لوای صاحبان ولایت حق چون برکه‌ای دور افتاده خواهد بود که در طول زندگی یک نسل فرو نشسته و چه بسا خواهد گندید! ولایت است که عمل و عقیده و روح مؤمنان را چون رودی زاینده در بستر تاریخ روان ساخته و نسل‌ها را از زلال ایمان بهره‌مند می‌سازد و جوانه‌های عزت را در گستره‌ی امت اسلامی به حیات می‌نشاند. اکنون با این نگرش، بیان امام باقر (ع) را باید مورد دقت قرار داد که می‌فرمود: هر کس که با تلاش و سعی در طریق عبادت خدا گام نهد ولی امامی از جانب خدا نداشته باشد، تلاشش مورد پذیرش نخواهد بود و او گمراه و سرگردان است و مورد نکوهش خداوند می‌باشد. [1] . فهم عمیق این گونه احادیث، برای سطحی نگران - چه موافق و چه مخالف - میسر نیست. زیرا اگر روح کلام امام درک نشود، موافقان کوته‌نگر گرفتار غلو، و مخالفان ستیزه‌جو گرفتار کج فهمی و بدبینی نسبت به عقاید امامیه خواهند شد.

پی نوشت ها:

[1] سمعت اباجعفر (ع) یقول: کل من دان الله عزوجل بعبادة یجهد فیها نفسه و لا امام له من الله فسعیه غیر مقبول، و هو ضال متحیر، والله شانی لاعماله. اصول کافی 1 / 183.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

ارزش علم، در کنار عمل

امام باقر (ع) از پدر بزرگوار خویش این بیان را نقل فرموده است:
به راستی توصیف و تعریف ارزش‌ها چه بسیار شنیده می‌شود ولی کردار و عمل به آن‌ها چه کم صورت می‌گیرد! همانا اهل عمل و اقدام، بسیار اندک و بسیار کمیابند! هان! توجه داشته باشید که ما برای کسی ارج و منزلت قایلیم که هم اهل عمل باشد و هم اهل علم و سخن. [1] . آن حضرت درباره‌ی لزوم پیوستگی علم و عمل فرموده است: عمل، بدون شناخت، قابل پذیرش نیست و شناخت، بدون عمل نیز فاقد ارزش و اعتبار است. [2]

پی نوشت ها:
[1] الامام الباقر (ع) عن ابیه:... ما اکثر الوصف و اقل الفعل! ان اهل الفعل قلیل! ان اهل الفعل قلیل! الا و انا لنعرف اهل الفعل و الوصف معا... کافی 8 / 227.
[2] الامام الباقر (ع): لا یقبل عمل الا بمعرفة، و لا معرفة الا بعمل. تحف العقول 215.
.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

اطاعت و بندگی

امام باقر (ع): کسی که نافرمانی خدا کند و به اطاعت او رو نیاورد، خدا را نشناخته است.
به دنبال این سخن امام (ع) این شعر را متذکر شد. خدای را عصیان کرده و مدعی محبت اویی!
سوگند به جانت، که این بسی شگفت و عجیب است! اگر در ادعای محبت، صادق بودی، فرمانش را به جان می‌خریدی. چه اینکه دوست، در برابر محبوب خویش مطیع و فرمانبر است. [1] .

پی نوشت ها:
[1] و قال (ع): ما عرف الله من عصاه و انشد:
تعصی الاله و انت تظهر حبه
هذا لعمرک فی الفعال بدیع
لو کان حبک صادقا لا طعته
ان المحب لمن احب مطیع
تحف العقول، احادیث امام باقر، حدیث 21.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

انجام واجبات، بالاترین اطاعت

امام باقر (ع) درباره‌ی حقیقت اطاعت و عالیترین نمود و نشانه‌ی آن می‌فرماید:
هیچ اطاعتی به درگاه خدا، بالاتر و والاتر از انجام واجبات نیست، چنان که هیچ مصیبتی سخت‌تر از بی عقلی نمی‌باشد و هیچ معصیتی بدتر از سبک شمردن گناه و راضی بودن به حال خویش و آلودگی‌های خود نیست. [1] .
در بیانی دیگر، آن حضرت به فرزند خویش جعفر بن محمد (ع) فرموده است: خداوند سه حقیقت را در سه امر نهفته داشته است:
1- رضای خویش را در طاعت و فرمانبرداری پنهان داشته است، پس هیچ طاعتی را کوچک و حقیر نشمار و هیچ فرمان خدا را دست کم نگیر، چه بسا رضای الهی در همان فرمان نهفته باشد!
2- خداوند خشم و غضب خویش را در گناهان مخفی داشته است، پس هیچ معصیتی را کوچک و هیچ گناهی را غیر مهم بشمار نیاور، چه بسا خشم خدا در همان گناه نهفته باشد!
3- خداوند بندگان نمونه و دوستانش را در میان خلق ناشناخته گذاشته است، پس هیچ انسانی را تحقیر نکن، زیرا ممکن است او از اولیای الهی و بندگان صالح و نمونه‌ی خدا باشد. [2] .

پی نوشت ها:
[1] الامام الباقر (ع):... و لا طاعة کأداء الفرائض و لا مصیبة کعدم العقل و لا معصیة کاستهانتک بالذنب و رضاک بالحالة التی انت علیها. سیرة الائمة الاثنی عشر 228.
[2] قال الباقر (ع) لابنه جعفر (ع): ان الله خبأ ثلاثة اشیاء فی ثلاثة اشیاء: خبأ رضاه فی طاعته، فلا تحقرن من الطاعة شیئا فلعل رضاه فیه، و خبأ سخطه فی معصیته فلا تحقرن من المعصیة شیئا فلعل سخطه فیه، و خبأ اولیاءه فی خلقه فلا تحقرن احدا، فلعل الولی ذلک. کشف الغمة 2 / 360؛ بحار 78 / 187.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

امیدواری به غفران الهی

از امام باقر (ع) نقل کرده‌اند که فرمود:
در روز قیامت، بنده‌ای را در برابر محکمه‌ی الهی نگاه می‌دارند، فرمان می‌رسد که او را به سوی آتش ببرید و در دوزخ افکنید! گنهکار، می‌گوید: خداوندا به عزتت سوگند، گمان من به تو، هرگز چنین نبود (به او گفته می‌شود: پس تو چه گمان داشتی؟). گنهکار می‌گوید: امید من آن بود که مرا خواهی بخشید. خداوند می‌فرماید: اکنون تو را بخشیدم. امام باقر (ع) در ادامه‌ی این حدیث فرموده است: به خدا سوگند این گنهکار در دنیا یک لحظه هم خوش گمان به خداوند نبوده است زیرا اگر او امیدوار به رحمت حق بود، کارش به آن مرحله نمی‌رسید که او را راهی دوزخ کنند. [1] .

پی نوشت ها:
[1] عن ابی‌جعفر (ع) قال: یوقف عبد بین یدی الله یوم القیامة فیأمر به الی النار فیقول: لا و عزتک ما کان هذا ظنی بک (فیقول: ما کان ظنک بی؟) فیقول: (کان) ظنی بک ان تغفرلی، فیقول: قد غفرت لک، قال ابوجعفر (ع): اما والله ما ظن به فی الدنیا طرفة عین، ولو کان ظن به طرفة عین ما اوقفه ذلک الموقف لما رأی من العفو. المحاسن 25؛ بحار 70 / 387.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

اصرار در دعا

امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود:
به خدا سوگند! هیچ بنده‌ی مؤمنی در پیشگاه خداوند برای دریافت نیازها و استجابت خواسته‌هایش، اصرار نمی‌کند مگر اینکه خداوند آن را بر آورده می‌سازد. [1] . در حدیثی دیگر می‌فرماید: همانا خداوند از میان بندگان مؤمن خویش، آن بنده را دوست دارد که بسیار اهل دعا و نیایش باشد. بر شما باد که هنگام سحر تا طلوع خورشید را برای دعا انتخاب کنید زیرا در این ساعت‌ها درهای آسمان باز می‌شود و روزی بندگان تقسیم می‌گردد و آرزوها و دعاهای بزرگ به اجابت می‌رسد. [2] .

پی نوشت ها:
[1] سمعت اباجعفر (ع) یقول: والله لا یلح عبد مؤمن علی الله عزوجل فی حاجته الا قضاها له. اصول کافی 2 / 475.
[2] عن ابی‌جعفر (ع) قال: ان الله عزوجل یحب من عباده المؤمنین کل (عبد) دعاء، فعلیکم بالدعاء فی السحر الی طلوع الشمس فانها ساعة تفتح فیها ابواب السماء، و تقسم فیها الارزاق، و تقتضی فیها الحوائج العظام. اصول کافی 2 / 478.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

انگیزه دعا و تضرع

امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود:
به خدا سوگند! هیچ بنده‌ی مؤمنی در پیشگاه خداوند برای دریافت نیازها و استجابت خواسته‌هایش، اصرار نمی‌کند مگر اینکه خداوند آن را بر آورده می‌سازد. [1] . در حدیثی دیگر می‌فرماید: همانا خداوند از میان بندگان مؤمن خویش، آن بنده را دوست دارد که بسیار اهل دعا و نیایش باشد. بر شما باد که هنگام سحر تا طلوع خورشید را برای دعا انتخاب کنید زیرا در این ساعت‌ها درهای آسمان باز می‌شود و روزی بندگان تقسیم می‌گردد و آرزوها و دعاهای بزرگ به اجابت می‌رسد. [2] .

پی نوشت ها:
[1] سمعت اباجعفر (ع) یقول: والله لا یلح عبد مؤمن علی الله عزوجل فی حاجته الا قضاها له. اصول کافی 2 / 475.
[2] عن ابی‌جعفر (ع) قال: ان الله عزوجل یحب من عباده المؤمنین کل (عبد) دعاء، فعلیکم بالدعاء فی السحر الی طلوع الشمس فانها ساعة تفتح فیها ابواب السماء، و تقسم فیها الارزاق، و تقتضی فیها الحوائج العظام. اصول کافی 2 / 478.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

اهمیت سلامت قلب

امام باقر (ع): بدان که هیچ علمی همانند طلب سلامت نیست و هیچ سلامتی همانند سلامت قلب نمی‌باشد. [1] . یعنی بهترین و ارجمندترین علم، آن علمی است که تضمین کننده‌ی سلامت انسان و زداینده‌ی رنج و بیماری وی باشد و در این میان آن علم که سلامت روح و قلب می‌بخشد مهم‌تر و ارجمندتر از علمی است که سلامت جسم را تأمین می‌کند.

پی نوشت ها:

[1] الامام الباقر (ع): اعلم انه لا علم کطلب السلامة، و لا سلامة کسلامة القلب. بحار 78 / 164.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

امام باقر (ع) به مدعیان تشیع، یادآوری کرده است که شیعه را در عمل و در پایبندی به کرامت‌های اخلاقی و فضایل انسانی باید شناخت و می‌فرماید: به خدا سوگند، شیعه‌ی ما نیست مگر آن کس که تقوای الهی داشته باشد و اطاعت خدا کند و شناخته نمی‌شود مگر به تواضع، خشوع، ادای امانت، زیادی یاد خدا، روزه، نماز، نیکی به پدر و مادر، دوستی هسمایگان و رسیدگی به آن گروه از ایشان که تهیدست و زمینگیر و بدهکار و بی سرپرستند، و نیز راستگویی در سخن و نقل مطالب، تلاوت قرآن، باز داشتن زبان از بدگویی و آزار مردم. [1] .
در روایتی دیگر امام (ع) می‌فرماید:
سه خصلت از ارزش‌های والای اخلاقی به شمار می‌آیند: عفو نسبت به کسی که بر تو ستم کرده، و برقرار داشتن رابطه‌ی الفت با دوست و خویشاوندی که پیوند خویش با تو بریده، و بردباری درباره‌ی کسی که نسبت به تو رفتار جاهلانه‌ای داشته است [2] (و قدر تو را نادیده گرفته است).

پی نوشت ها:
[1] الامام الباقر (ع): والله ما شیعتنا الا من اتقی الله و أطاعه و ما کانوا یعرفون الا بالتواضع و التخشع و أداء الامانة و کثرة ذکر الله و الصوم و الصلاة و البر بالوالدین و تعهد الجیران من الفقراء و ذوی المسکنة و الغارمین و الایتام و صدق الحدیث و تلاوة القرآن و کف الالسن عن الناس الا من خیر. تحف العقول 338 حدیث 28؛ سیرة الائمة الاثنی عشر 229.
[2] الامام الباقر (ع): و ثلاثة من مکارم الاخلاق: ان تعفو عمن ظلک و تصل من قطعک و تحلم اذا جهل علیک. تحف العقول 336 حدیث 10؛ سیرة الائمة الاثنی عشر 228.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

اجتناب از تکبر و فخر

عقبة بن بشیر اسدی می‌گوید: من نزد امام باقر سخن از موقعیت بالای قومی و قبیله‌ای خویش به میان آوردم! امام فرمود: با حسب و نسب خویش چه بر ما منت می‌نهی! همانا خداوند مردمانی را که شما فرو مایه می‌دانید، اگر اهل ایمان باشند به وسیله‌ی ایمان، رفعت بخشیده است و مردمانی را که شما شریف و بزرگزاده می‌نامید، اگر کافر باشند، حقیر و فرومایه ساخته است. هیچ کس بر دیگری فضیلت و برتری ندارد، مگر به وسیله‌ی تقوا. [1] .

امام باقر (ع): روحیه‌ی تکبر و خود بزرگ بینی در قلب کسی راه نمی‌یابد مگر اینکه در عقل و اندیشه‌ی او - به همان اندازه - کاستی پدید می‌آید، کم باشد یا زیاد. [2] . (یعنی؛ تکبر باعث می‌شود که انسان از واقع‌بینی دور شده و در فهم برخی زمینه‌ها گرفتار نارسایی شود).

پی نوشت ها:

[1] قلت لابی جعفر (ع): أنا عقبة بن بشیر الاسدی و أنا فی الحسب الضخم من قومی قال: فقال: ما تمن علینا بحسبک؟! ان الله رفع بالایمان من کان الناس یسمونه وضیعا اذا کان مؤمنا و وضع بالکفر من کان الناس یسمونه شریفا اذا کان کافرا، فلیس لأحد فضل علی أحد الا بالتقوی. کافی 2 / 328.

[2] الباقر (ع): ما دخل قلب امری شیء من کبر الا نقص من عقله مثل ما دخله من ذلک،قل ذلک أو کثر. حلیة الاولیاء 3 / 181؛ کشف الغمة 2 / 339.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

بی نیازی خدا از زمان

فردی به امام باقر (ع) گفت: پروردگار از چه زمانی، وجود داشته است؟ امام فرمود: وای بر تو! زمان برای موجودی مطرح است که سابقه‌ی نیستی داشته باشد، اما خداوند دارای وجود ازلی است. [1] .

پی نوشت ها:

[1] همان، باب الکون والمکان، حدیث 3.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

بشارت بر نور هدایت و نشر علوم

مرحوم شیخ صدوق، کلینی، مجلسی و دیگر علماء رحمة الله علیهم آورده اند:
روزی سلیم بن قیس هلالی به محضر مبارک مولای متقیان امام علی علیه السلام آمد؛ و از آن حضرت چند سؤ ال کرد؛ و امام علیه السلام پاسخ او را بیان فرمود.
و سپس حضرت اظهار داشت: روزی در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، که ضمن بیان مطالبی پیرامون اوصیاء و خلفاء بعد از من، افزود:
اولین آنها فرزندم، حسن و سپس حسین (سلام الله علیهما) خواهند بود و بعد از او فرزندش علی بن الحسین علیهماالسلام و پس از او نیز پسرش، به نام محمد بن علی (باقر العلوم علیه السلام) می باشد. و آن گاه خطاب به حسین علیه السلام نمود و فرمود: به همین زودی در حیات تو فرزندی به نام محمد بن علی - سلام الله علیهما - متولد می شود، پس سلام مرا به او برسان. و سپس تمام دوازده خلیفه خود را تا آخر معرفی نمود.[1] .
همچنین آورده اند: چون حضرت باقرالعلوم علیه السلام به دنیا آمد، امام سجاد صلوات الله علیه فرمود: فرزندم، باقرالعلوم را بیاورید. در این هنگام یکی دیگر از فرزندانش اظهار داشت: چرا این نوزاد را به عنوان باقر مطرح نمودی؟ امام سجاد علیه السلام سر به سجده نهاد و پس از آن که سر از سجده برداشت، فرمود: این نوزاد امام و راهنما و نور هدایت امت است؛ او گنجینه بردباری و علوم مختلف است؛ او شکافنده همه ی علوم و فنون خواهد بود، او شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد.[2] . و نیز آورده اند: چون روزهای آخر عمر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله به پایان رسید جبرئیل امین علیه السلام صحیفه ای را از طرف خداوند تقدیم آن حضرت نمود، که هر قسمتی از آن مربوط به یکی از ائمه اطهار علیهم السلام بود که شرح وظائف هر یک به طور فشرده بیان شده بود؛ و هر یک از ایشان وظیفه داشت که در پایان عمر خویش آن را به امام بعد از خود تحویل دهد. پس هنگامی که امام سجاد، زین العابدین علیه السلام در آخرین لحظات عمر پربرکتش بود، آن صحیفه را تحویل فرزندش امام محمد باقر علیه السلام داد.
وقتی امام باقر سلام الله علیه آن صحیفه را گشود، این شرح وظائف را ملاحظه نمود:
کتاب خداوند - قرآن - را تفسیر نما، امت را کمک و راهنمائی کن و حقایق را بیان و روشن ساز و از هیچ قدرتی بیم و هراس نداشته باش مگر از

خداوند متعال....[3] .

پی نوشت ها:

[1] تلخیص از غیبة نعمانی: ص 75، ح 10، کافی: ج 1، ص 64، ح 1، احتجاج طبرسی: ج 1، ص 264، بحار: ج 36، ص 273، ح 96، حلیة الا برار: ج 3، ص 253، ح 1.

[2] کفایة الاثر: ص 237، بحار الا نوار: ج 36، ص 388، ح 3.

[3] اصول کافی: ج 1، ص 279، ح 1، امالی طوسی: ج 2، ص 56، بحارالانوار: ج 36، ص 192، ح 1، و ج 48، ص 27، ح 46.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

بهترین دارو و درمان

محمد بن مسلم در ضمن حدیثی حکایت کند:
روزی در مدینه بیمار بودم، امام محمد باقر علیه السلام توسط غلامش ظرفی که در آن شربتی مخصوص قرار داشت و در پارچه ای پیچیده بود، برایم فرستاد.
وقتی غلام آن شربت را به من داد، گفت: مولا و سرورم فرموده است: باید برای درمان و علاج بیماری خود، آن را بنوشی. هنگامی که خواستم آن را بنوشم، متوجه شدم که آن شربت بسیار خوشبو و خنک است. و چون شربت را نوشیدم، غلام گفت: مولایم فرموده است: پس از آن که شربت را نوشیدی، حرکت کن و نزد ما بیا. من در فکر فرو رفتم که چگونه به این سرعت خوب شدم؟! و این شربت چه داروئی بود؟ چون تا قبل از نوشیدن شربت قادر به حرکت و ایستادن نبودم. به هر حال حرکت کردم و به حضور امام علیه السلام شرفیاب شدم؛ و دست و پیشانی مبارک آن حضرت را بوسیدم؛ و چون گریه می کردم حضرت فرمود: چرا گریه می کنی؟
عرض کردم: ای مولایم! بر غریبی و دوری مسافت خانه ام از شما و همچنین بر ناتوانی خویش گریه می کنم از این که نمی توانم مرتب به خدمت شما برسم و کسب فیض نمایم.
حضرت فرمود: و اما در رابطه با ناتوانی و ضعف جسمانیت، متوجه باش که اولیاء و دوستان ما در این دنیا به انواع بلا و مصائب گرفتار می شوند، و مؤمن در این دنیا هر کجا و در هر وضعیتی که باشد غریب خواهد بود تا آن که به سرای باقی رحلت کند. اما این که گفتی در مسافت دوری هستی، پس به جای دیدار با ما، به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برو؛ و بدان آنچه را که در قلب خود داری و معتقد به آن باشی با همان محشور خواهی شد. سپس حضرت فرمود: آن شربت را چگونه یافتی؟ عرض کردم: شهادت می دهم بر این که شما اهل بیت رحمت هستید، من قدرت و توان حرکت نداشتم؛ ولیکن به محض این که آن شربت را نوشیدم، ناراحتیم برطرف شد و خوب شدم. حضرت فرمود: آن شربت دارویی بر گرفته شده از تربت قبر مطهر امام حسین علیه السلام است، که اگر با اعتقاد و معرفت استفاده شود شفاء و درمان هر دردی خواهد بود.[1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار: ج 101، ص 120، ح 9، اختصاص شیخ مفید: ص 52.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

بهترین کلام در آخرین فرصت

مرحوم شیخ طوسی، راوندی و دیگر بزرگان، به نقل از ابو بصیر حکایت کند:
روزی به محضر مقدس امام محمد باقر علیه السلام شرفیاب شدم و لحظاتی بعد از آن، حمران نیز به همراه بعضی از افراد وارد شد و به حضرت خطاب کرد و گفت: یابن رسول الله! عکرمه در سکرات مرگ قرار گرفته است.
ابوبصیر گوید: عکرمه با خوارج هم عقیده بود و خود را از امام محمد باقر علیه السلام رهانیده بود.
حضرت با شنیدن سخن حمران، از جای خود برخاست و فرمود: مرا مهلت دهید تا بروم و بازگردم؟
گفتیم: مانعی نیست. لذا امام باقر علیه السلام حرکت نمود و رفت و پس از گذشت لحظاتی دوباره مراجعت نمود و اظهار داشت: چنانچه پیش از آن که عکرمه، جان از جسدش مفارقت کند، او را درک می کردم، کلماتی را به او تعلیم و تلقین می نمودم که برایش بسیار سودمند و نجات بخش می بود؛ ولیکن موقعی بر بالین او رسیدم که تمام کرده و جان از بدنش خارج گشته بود.
ابوبصیر افزود: به حضرت عرض کردیم: فدایت گردیم، آن کلمات چیست تا ما از آن ها برای خود و دیگران بهره گیریم؟ فرمود: همان کلماتی است که شماها بر آن معتقد هستید.
و سپس افزود: هرگاه بر بالین شخصی قرار گرفتید که احتمال مرگ برای او می دهید، او را بر شهادت و اقرار به «لااله الاالله، محمد رسول الله» و نیز بر ولایت و امامت ما - اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - تلقین کنید، که از جهاتی برای او سودمند و نجات بخش خواهد بود.[1] .

پی نوشت ها:
[1] دعوات راوندی: ص 113، مستدرک الوسائل: ج 2، ص 125، رجال کشی: ص 216، ح 387، بحارالا نوار: ج 81، ص 236، ج 16.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

بیل زدن برای دنیا

همین‌طور که می‌رفت دانه‌ی تسبیحش را که از هسته‌های خرما درست کرده بود می‌شمرد و ذکر می‌گفت، در اطراف شهر کاری داشت. به کنار مزرعه‌ای رسید.سه نفر را دید که به سختی مشغول بیل زدن بودند.
با خود گفت: «بهتر است بروم یک خسته نباشید به آنان بگویم و اگر آب خنکی هم داشته باشند جرعه‌ای بنوشم» و راهش را به سوی آنان کج کرد.
- سلام.
- علیکم السلام.
- خدا قوت، خسته نباشید!
-سلامت باشی!
مدتی به عرق‌های روی پیشانی او، که در زیر آفتاب مثل دانه‌های مروارید می‌درخشید، نگاه کرد. او بزرگی از بزرگان قریش بود، با آن اندام فربه، آن هم چنین هوای گرمی به شدت روی مزرعه‌اش کار می‌کرد و دو غلام نیز کمکش می‌کردند. با خود اندیشید از امامی مثل او بعید است در این هوای گرم و طاقت فرسا و با این همه زحمت به فکر دنیا باشد، بهتر است به نزد او بروم و او را نصیحت کنم. جلو رفت و گفت: خدا کارهای‌تان را سامان دهد، آب خوردن دارید؟
یکی از غلامان آب گوارایی به او داد. مشک آب را به دهانش چسباند و چند جرعه خورد، با خود گفت «الآن موقعیت خوبی است» ، رو به امام باقر کرد و گفت: آقا، شما با این مقام و مرتبه درست است به فکر دنیا و طلب مال باشید؟ اگر خدای نکرده، در این حال اجل شما فرا رسد چه خواهید کرد. امام دست از کار کشید و جلوتر آمد و با پشت دست عرق‌های درشتی را که روی پیشانی‌اش بود پاک کرد و فرمود: مگر در حال ارتکاب گناه هستم.
- نه، ولی شما نباید این قدر برای مال دنیا به خود زحمت بدهید.
- به خدا سوگند، اگر در این حال مرگ به سراغم بیاید در حال اطاعت خدا از دنیا رفته‌ام.
- چه اطاعتی، شما که دارید بیل می‌زنید، آن هم برای دنیا!
- همین تلاش من برای کسب روزی، عبادت خداست؛ با همین کار، خود را از تو و دیگران بی نیاز می‌سازم و دست نیاز پیش کسی دراز نمی‌کنم؛ زمانی از خدا بیمناکم که در حال نافرمانی از او اجلم فرابرسد. محمد بن منکدر از این حرف امام به خود آمد و رو به امام کرد و گفت: خدا رحمتت کند، من می‌خواستم شما را نصیحت کنم، اما بر عکس شد، شما مرا آگاه کردید. [1] .

پی نوشت ها:

[1] امام باقر علیه‌السلام جلوه‌ی امامت در افق دانش، ص 212.

منبع: حیات پاکان(داستانهایی از زندگی امام محمد باقر)؛ مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم 1385.

بهداشت

دین آسمانی بر اساس فطرت و پاکی‌ها نهاد شده است. اساس باورهای دینی را فطرت انسان‌ها شکل می‌دهد، فاقم وجهک للدین حنیفا فطرت الله التی فطر الناس علیها. [1] «روی کرد خود را به سوی دینی مستقیم و بدون کژراهگی که بر اساس فطرت پایه نهاده شده و خدای سبحان مردم را بر بنیان آن آفریده است، متوجه ساز». انسان به لحاظ فطرت، خواهان پاکی در باور و اخلاق و رفتار و غذا و لباس، بدن و جان خویش است. انسان هیچ گونه آلایندگی بر هیچ یک از شؤون خویش را نمی‌پسندد. گناه را که آلایندگی جان است بر جان نمی‌پسندد؛ نیز آلودگی‌های شؤون زندگی، محل زندگی، لباس زندگی، طعام و غذا و بدن و هر چیزی که با آن در ارتباط است، مانند مسکن و مرکب و... بر خویش روا نمی‌دارد. بر همین اساس دین فطری، آن چیزی که پاک و تمیز است؛ بر انسان مجاز شمرده است. آن چیزی که باعث آلودگی در هر محور از محورهای زندگی فیزیکی و معنوی انسان شود، بر انسان روا نمی‌داند، یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث. [2] حلال خدا بر اساس حکمت پاکی و مصلحت پایه نهاده شده است. حرام خدا نیز بر اساس آلودگی و فساد بنیان نهاده شده است. آنچه انسان در زندگی نیازمند است باید از نوع حلال و پاک فراهم کند. اگر از نوع حرام فراهم ساخت باعث آلودگی جسمی و جانی وی می‌گردد. بدین خاطر پیروان دین باید از هر گونه آلایندگی در فرایند زندگی خویش پرهیز کنند. باید تلاش کنند تا هیچ گاه مال حرام به زندگی آنان راه پیدا نکند. باید سعی نمایند که از هر نوع غذا و مسکن و مرکب و سایر امکانات آلوده و حرام برحذر باشند. آلایندگی‌ها را به سه قسم می‌توان تقسیم نمود: حرام‌ها، ناپاکی‌ها و نجس‌ها. سایر آلودگی‌های غیربهداشتی آموزه‌های وحی در هر سه محور به پیروان خویش می‌آموزند که از آلایاندگی به دور باشند. زندگی امام معصوم علیه‌السلام منزه از حرام و بدور از هر آلودگی در هر سه بخش می‌باشد. زندگی آنها پاک‌ترین زندگی است. افزون بر حلال و پاک بودن زندگی، طعام و لباس آنان از لحاظ سوم نیز، کاملا بهداشتی بدور از هر نوع آلودگی‌ها می باشد. ابوخالد کابلی می‌گوید، مهمان باقر العلوم علیه‌السلام شدیم. حضرت با لذیذترین و تمیزترین طعام که تا آن روز به خاطر نداشتم مرا پذیرایی نمود، دخلت علی ابی‌جعفر علیه‌السلام فدعا بالغداء فاکلت معه طعاما ما أکلت طعاما قط انظف منه و لا اطیب. [3] طعام و غذای آنان نیز پاک و حلال و بهداشتی و نمونه است. نمونه دیگر این رفتار از امام صادق علیه‌السلام است. ابوحمزه می‌گوید عده‌ای در نزد امام صادق علیه‌السلام بودیم که ما

را به خوردن غذا فرا خواند. غذایی به آن لذیذی و تمیزی به خاطر نداشتیم، ما لنا عهد بمثله لذاذة و طیبا. [4] این نیز آموزه دیگری است که زندگی پاک و تمیز امامان بر همگان می‌آموزد. انسان باید در لباس، غذا، مسکن، مرکب، سر و وضع بدنی هماره پاک، مرتب و به دور از هر آلودگی باشد.

پی نوشت ها:

[1] روم، 30.

[2] اعراف، 157.

[3] فروع کافی، ج 6، ص 280.

[4] همان.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

برترین عبادت

یکی از پر مخاطره‌ترین زمینه‌های لغزش انسان، شکم و شهوت است. از این رو امام باقر (ع) می‌فرماید: خداوند مورد عبادت و بندگی قرار نگرفته است به چیزی که برتر و شریفتر از عفت شکم و شهوت باشد. [1] .
ابوبصیر می‌گوید: مردی به امام باقر عرض کرد: من مردی هستم که از نظر عمل ضعیف هستم، نمازها و روزه‌های (مستحبی) کمی دارم ولی در تلاشم که جز حلال نخورم و جز حلال همسر نگریم، امام (ع) فرمود: کدام جهاد از عفت شکم و شهوت برتر است! [2] .

پی نوشت ها:
[1] الباقر (ع): ما عبدالله بشیء افضل من عفة بطن و فرج. کشف الغمة 2 / 320؛ البدایة و النهایة 9 / 312؛ بحار 71 / 268.
[2] عن ابی‌بصیر، عن ابی‌جعفر (ع) قال : قال له رجل ان ضعیف العمل، قلیل الصلوة، قلیل الصوم، و لکن ارجو ان لا اکل الا حلالا و لا انکح الا حلالا، فقال: و أی جهاد افضل من عفة بطن و فرج؟ المحاسن 292.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

برادری، مستلزم حمایت اقتصادی

امام باقر (ع) به یکی از شیعیان خود به نام اسماعیل فرمود:
ای اسماعیل! آیا در میان مردمی که می‌زیستی، این برنامه وجود داشت که اگر فردی عبا و روپوش نداشت و نزد یکی از برادرانش عبایی اضافی وجود داشت، آن را به برادر نیازمندش رد کند تا او هم از نداری بیرون آید؟
اسماعیل می‌گوید: خیر.
امام فرمود: اگر فردی از آنان پیراهن اضافی داشت، آیا آن را برای برادر نیازمندش می‌فرستد؟
اسماعیل می‌گوید: خیر. امام با دست بر زانو می‌زند (و با ناراحتی) می‌فرماید: آنان برادر نیستند. [1] . در روایت دیگری امام (ع) می‌فرماید: آیا شما به گونه‌ای با هم یک دل هستید که یکی از شما دست در جیب دوست خود فرو برد و آنچه لازم دارد بردارد؟ (و از سوی دوستش مورد اعتراض قرار نگیرد؟) حاضران گفتند: خیر، ما این چنین نیستیم.
امام فرمود: پس شما آن گونه که فکر می‌کنید برادر نیستید. [2] . امام باقر (ع): مهمترین اعمال سه چیز است: یاد خداوند در همه حال و همیشه، رعایت انصاف درباره‌ی مردم و یاری برادر مؤمن خویش در مال و مسایل اقتصادی. [3] .

پی نوشت ها:
[1] الباقر (ع) یا اسماعیل: ارأیت فیما قبلکم اذا کان الرجل لیس له رداء و عند بعض اخوانه فضل رداء یطرحه علیه حتی یصیب رداء؟ فقلت: لا. قال: فاذا کان له ازار یرسل الی بعض اخوانه بازاره حتی یصیب ازارا؟ فقلت: لا! فضرب بیده علی فخذه ثم قال: ما هؤلاء باخوة. تنبیه الخواطر 330.
[2] قال لنا أبوجعفر محمد بن علی: یدخل أحدکم یده فی کم صاحبه فیأخذ ما یرید؟ قال قلنا لا. قال: فلستم باخوان کما تزعمون. حلیة الاولیاء 3 / 187؛ کشف الغمة 2 / 320؛ تذکرة الخواص 305.
[3] عن أبی‌جعفر قال: اشد الاعمال ثلاثة؛ ذکر الله علی کل حال، و انصافک من نفسک، و مواساة الأخ فی المال. ارشاد مفید 2 / 165؛ حلیة الاولیاء 3 / 184.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

بهترین فضیلت و برترین جهاد

لا فضیلة کالجهاد، ولاجهاد کمجاهدة الهوی [1] .
هیچ فضیلتی چون جهاد نیست، و هیچ جهادی چون مبارزه با هوای نفس نیست.

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 286.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

بدترین حسرت در روز قیامت

ان أشد الناس حسرة یوم القیمة عبد وصف عدلا ثم خالفه الی غیره.[1] .
پرحسرت‌ترین مردم در روز قیامت، بنده‌ای است که عدلی را وصف کند و خودش خلاف آن را عمل کند.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 298.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

بر اساس عقل

انما يداق الله العباد فی الحساب يوم القيمة علی قدر ما آتاهم من العقول فی الدنيا. [1] .

خداوند در روز قيامت در حساب بندگانش، به اندازه عقلی که در دنيا به آنها داده است، دقت و باريک بينی می‌کند.

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی ، ج 1 ص 12.

منبع: سيره و سخن پيشوايان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

هر ستایش که قرآن از انسان مؤمن و حقیقی دارد، بارزترین فرد آن امامان می‌باشند. قرآن از افراد با تقوا این گونه ستایش می‌کند، و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس. [1] انسان‌های مؤمن و پرهیزکار در برابر بی‌ادبی‌های دیگران که خشمگین می‌شوند، خشم خود را همانند جرعه گوارا فرو می‌برند و از لغزش‌های دیگران گذشت می‌کنند.
این خصلت پایدار انسان پرهیزکار است، که در روابط اجتماعی وقتی نامهربانی های دیگران را می‌بیند در صدد انتقام و کینه‌توزی نیست. بلکه آرامش خویش را حفظ می‌کند و خشم را فرو می‌برد. لغزش دیگری را در حق خویش در مرحله نخست تحمل می‌کند و در مورد وی بردباری می‌نماید. آن گاه از لغزش لغزش کار گذشت می‌کند. نمونه‌های آشکار از این بردباری در زندگی امامان تجلی یافته است. آنان از ظرفیت بسیار برتری بهره‌مند می‌باشند. ناملایمات و بی‌ادبی جاهلان را تحمل می‌نمایند. در نهایت از خطای آنان گذشت می‌کنند. در سجایای اخلاقی آن مقدار مهربانند و در برخوردهای اجتماعی، آن گونه با گذشت و با ظرفیت هستند که هیچ انسان با انصافی نمی‌تواند از آنان عیب‌جویی کند. چنان که خود حضرت اظهار می‌دارد مردم نمی‌توانند از ما عیب‌جویی نمایند، ما ینقم الناس منا، نحن اهل بیت الرحمة و شجرة النبوة و معدن الحکم و موضع الملائکة و مهبط الوحی [2] «مردم از ما بدشان نمی‌آید، ما اهل بیت رحمت مهربانی هستیم و درخت پیامبری و مخزن حکم الهی و جایگاه رفت و آمد فرشتگان و محل نزول وحی هستیم». امام رؤوف آن گونه بردبار است که بر نامهربانی ها بردباری می‌کند. با این که همواره تلاش می‌کند مردم را به راه حقیقت رهنمون نمایند، عده‌ای بی‌توجه به این مهم می‌باشند. به سوی آنان روی نمی‌آورند. امام از این روحیه گلایه می‌کند، می‌فرماید: امر مردم نسبت به ما امتحان بزرگی است. ما آنان را به حق فرا می‌خوانیم آنان توجه نمی‌کنند، بلیة الناس علینا عظیمة ان دعوناهم لم یستجیبوا [3] در برابر نامهربانی‌های مردم بردباری پیشه می‌نمایند و از پی‌گیری هدف والای خویش باز نمی‌مانند. فرد نصرانی به امام رو کرد و گفت، انت بقر، (نعوذ بالله امام را به حیوان تشبیه نمود.) امام با کمال خون‌سردی اظهار کرد: نه، من باقرم، فرد ناهنجار نسبت دیگری را مطرح ساخت که تو فرزند نانوا یا آشپز هستی، (مادرت نانوایی کرده است.) انت ابن الطباخة. امام در جواب وی گفت، نانوایی کارش بوده است. متأسفانه وی از بردباری امام سوء استفاده کرده به وی گفت، تو فرزند همان سیاه زنگی بد گفتاری هستی. امام با آرامش فرمود اگر تو درست می‌گویی خدا

از گناه او در گذرد. اگر تو دروغ می‌گویی خدا از تو درگذرد. فرد آن مقدار ناهنجار است که چیزهایی که به حضرت نسبت می‌دهد هیچ گونه زمینه ندارند، مادر حضرت نه کنیز آفریقایی است و نه بد زبان است. بلکه همان گونه که در بخش اول گذشت مادر حضرت یکی از فرزانگان و یکی از زیباترین زنان بنی‌هاشم بود که از دو جانب علوی نسب بود و مانند وی وجود نداشت. لیکن فرد ناهنجار، این گونه نسبت ها را به مادر حضرت می‌دهد! حضرت هم این گونه وی را تحمل می‌کند! در هر صورت نصرانی که اخلاق والای امام را دید شیفته برتری‌های امام شده، اسلام آورد! فاسلم النصرانی. [4] .
فرد شامی با این که کینه اهل بیت در سینه وی موج می‌زد هماره در مجلس حضرت حاضر می‌شد. وی نتوانست پنهانی خویش را پاس دارد. روزی به حضرت اظهار کرد شرکت من در جلسه شما به خاطر علاقه ی من به شما نیست. من کینه توزترین فرد نسبت به اهل بیت هستم. شیرین سخنی و ادب و اخلاق تو مرا جذب کرده است. امام از سخن تند وی آشفته نشد، بلکه مهربانی و لطف خود را در حق وی فزونی بخشید، تا آن گاه که شخص متوجه حقیقت شده، دست از دشمنی برداشته از دوستان حضرت قرار گرفت. وی حتی هنگامی که مرگش فرا رسید، وصیت کرد که باقر العلوم علیه‌السلام بر وی نماز بخواند، فاوصی ان یصلی علیه. [5] .
این ها نمونه هایی گویا و آموزنده از رفتار بردباری حضرت است، که دشمنی ها را متحول ساخته و به دوستی تبدیل می‌کند. همان رفتاری که قرآن به آن دستور می دهد که نامهربانی کرداری دیگری را با نیکی پاسخ دهید؛ تا دشمن ها دوست صمیمی گردند، ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم. [6] «بدی‌های دیگری را به نیکی پاسخ ده، آن گاه بین تو و آن کسی که دشمنی بود، دوستی و صمیمیت پدیدار می‌شود».

پی نوشت ها:
[1] آل عمران، 134.
[2] ارشاد، ج 2، ص 168.
[3] همان.
[4] مناقب، ج 4، ص 224.
[5] بحار، ج 46، ص 233.
[6] فصلت 34.
منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

بینا کردن ابوبصیر و برگرداندنش به حالت اول

از قطب راوندی نقل شده که به سند خویش روایت کرده از ابوبصیر که گفت: به حضرت امام محمد باقر (علیه‌السلام) عرض کردم، تو مولای منی و من شیعه‌ی تو و ناتوان و کور هستم. پس بهشت را بر من ضمانت کن، فرمود: «نمی خواهی علامت ائمه را به تو عطا کنم؟» عرض کردم: بله می‌خواهم، دست مبارکشان را بر چشمان من مالید. تمام ائمه (علیه‌السلام) را نزد امام محمد باقر (علیه‌السلام) دیدم. بعد به من فرمود: «به جز این در اطراف خود، چه می‌بینی؟» به خدا سوگند، به جز سگ، خوک، بوزینه چیزی نمی‌بینم. عرض کردم این خلق ممسوخ چیست؟ فرمودند: «این‌ها که می‌بینی، یکی از آگاهی‌های بزرگی است که اگر پرده برداشته شود؛ صورت حقیقی افراد را نشان می‌دهد و مردم شیعه، مخالفان خود را جز در این صورت، مسخ شده نمی‌بینند» . آن حضرت به من فرمود: «ای ابومحمد! اگر می‌خواهی که تو را بر این حال بینایی نگه دارم، حسابت با خداست و یا دوست می‌داری که بهشت را برای تو ضمانت کنم؟»

گفتم: نه، نمی‌خواهم، من را به حالت اول برگردان؛ زیرا بهشت را نمی‌توان با هیچ‌چیز دیگر عوض کرد. ایشان دست مبارکشان را دو مرتبه به چشمان من مالید و به همان صورتی که بود، برگرداند.

منبع: سیره و زندگانی حضرت امام محمد باقر؛ لطیف راشدی-محمدرضا راشدی؛ لاهوتیان چاپ اول 1387.

بیرون آوردن وسایل از یک انگشتر

داود رقی می‌گوید: روزی به خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام رفتم و در آن وقت عبدالله بن علی بن عبدالله بن الحسین بن علی، دعوی امامت می‌کرد.
هفتاد و دو نفر از اهل خراسان آمدند و به همراه ایشان مال و جواهرات بسیار بود. آنها گفتند: «می‌خواهیم بدانیم که امام کیست؟!» شخصی ایشان را پیش عبدالله بن علی برد که او امام است. از وی پرسیدند: «دلالت امامت چیست؟» او گفت: «زره و انگشتر و عصا و ردای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم»
سپس گفت: «ای غلام! صندوق را بیاور.» چون آورد، سر صندوق را باز کرد و زرهی را بیرون آورد و پیش خود نهاد. سپس برداشت و آن را پوشید و دست بر سر نهاد و تکیه بر عصا کرد و خطبه‌ای خواند. چون ایشان آن نشانه‌ها را دیدند به همدیگر نگاه کردند و گفتند: «انشاء الله فردا به خدمت می‌رسیم.» داود رقی گوید: «امام باقر علیه‌السلام به من فرمود: «به در خانه‌ی عبدالله بن علی برو و در گوشه‌ای بایست، چون اهل خراسان از آنجا بیرون آمدند هر کدام از آنها را به نام خود و پدرشان صدا بزن.» پس طبق فرمایش آن حضرت رفتم و در گوشه‌ای ایستادم. هنگامی که بیرون آمدند آنها را به نام خود و پدرانشان صدا زدم. همگی آنها تعجب کردند. گفتم: «بیائید تا شما را پیش صاحبم ببرم.» گفتند: «صاحب تو کیست؟» گفتم: «محمد بن علی الباقر علیه‌السلام.» سپس آنها را به خدمت امام باقر علیه‌السلام بردم. حضرت به آنها فرمود: «ای اهل خراسان! به کجا می‌روید که اوصیای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرامی‌تر از آن هستند که موالی خود را نشناسند.» سپس نظر کرد به امام جعفر صادق علیه‌السلام و فرمود: «ای پسرم! انگشتر مرا بیاور.» پس آن حضرت انگشتر عقیق را آورد و نزد پدر بزرگوار خود نهاد. سپس آن حضرت در زیر لب چیزی گفت و انگشتر را گرفت و حرکت داد، ناگهان بطور اعجازانگیز، زره و عمامه و عصای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از انگشتر افتاد. آن حضرت، زره را پوشید و عمامه را بر سر نهاد و عصا در دست گرفت. سپس زره را انداخت، ناگهان یک ارش [1] از او کم شد. بار دیگر بیانداخت، باز یک ارش دراز شد. آنگاه عمامه از سر برداشت و زره را درآورد و باز لب مبارک را جنباند، ناگهان زره و عمامه و عصا باز به داخل انگشتر رفتند و ناپدید شدند. آنگاه نظر به اهل خراسان کرد و فرمود: «اگر اینها که نزد پسرعموی ما، در صندوق بود نزد ما نیز باشد پس ما بر ایشان تفضلی نداریم. ای اهل خراسان! هیچ امامی نبود مگر

آنکه گنج قارون به فرمان او بوده است اما آنچه آورده‌اید را از برای دوستی و اخلاص شما قبول می‌کنم.» پس آنها مال را تسلیم کردند و به امامت آن حضرت یقین کرده و رفتند. [2] .

پی نوشت ها:

[1] سرانگشت میانه تا آرنج.

[2] خلاصة الأخبار.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

بیرون آوردن پول و طلا از داخل زمین

جابر بن یزید می‌گوید: بر حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام وارد شدم و پیش آن حضرت از فقر و حاجتمندی خود شکایت کردم. حضرت فرمود: «ای جابر! درهمی نزد ما نیست.»
اندکی گذشت که کمیت شاعر خدمت امام باقر علیه‌السلام مشرف شد و عرض کرد: «فدای تو شوم اگر رأی مبارک باشد قصیده‌ای به عرض برسانم.»
حضرت فرمود: «بخوان.» پس کمیت قصیده‌ای خواند.
بعد حضرت به غلامش فرمود: «ای غلام! از این خانه یک بدره (هزار درهم) بیرون بیاور و به کمیت بده.» غلام بدره آورد و به کمیت داد. کمیت عرض کرد: «فدای تو شوم اگر رأی مبارک قرار بگیرد قصیده‌ای دیگر به عرض برسانم.» حضرت فرمود: «بخوان.» کمیت، قصیده دیگر خواند. آن حضرت به غلام دستور فرمود تا بدره‌ی دیگر از آن خانه بیرون آورد و به کمیت داد. کمیت عرض کرد: «فدای تو گردم اگر اجازه بفرمائید سومین قصیده را نیز بخوانم.» حضرت فرمود: «بخوان.» پس کمیت آن قصیده را نیز خواند. باز حضرت یک بدره به غلام اعطاء نمود. کمیت عرض کرد: «به خدا سوگند من به خاطر طلب مال و فایده‌ی دنیوی، زبان به مدح شما نگشودم و جز صله‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه خدای تعالی بر من واجب گرداند از ادای حق شما، مقصود دیگری ندارم.»
حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام در حق کمیت دعای خیر نمود، آنگاه فرمود: «ای غلام! این بدره‌ها را به مکان خودش برگردان.» جابر می‌گوید: «چون این حال را مشاهده کردم در خاطرم چیزی خطور کرد و همی با خود گفتم امام علیه‌السلام به من فرمود درهمی نزد من نیست و درباره‌ی کمیت، سی‌هزار درهم اعطاء فرمود. چون کمیت بیرون رفت، عرض کردم: «فدایت شوم به من فرمودی یک درهم نزد من نیست ولی درباره‌ی هدیه به کمیت به دادن سی‌هزار درهم امر فرمودید.» حضرت فرمود: «ای جابر! بپا خیز و به آن خانه که درهم‌ها را از آنجا بیرون آوردند و دوباره به آن خانه برگرداندند داخل شو.»
پس برخاستم و به آن خانه وارد شدم ولی از آن درهم‌ها چیزی نیافتم، پس بیرون آمده و خدمت حضرت رسیدم. حضرت فرمود: «ای جابر! آن معجزات و کرامات و فضائلی که از شما پنهان داشته‌ایم بیشتر است از آنچه برای شما ظاهر می‌سازیم.»
آنگاه بپاخاست و دست مرا گرفت و به همان خانه برد. در آنجا پای مبارک خود را بر زمین زد، ناگهان چیزی مانند گردن شتر از طلای احمر از زمین

بیرون آمد. حضرت فرمود: «ای جابر! به این معجزه باهره بنگر و جز با برادران دینی خود که به ایمان ایشان اطمینان داشته باشی این راز را در میان نگذار، همانا خدای تعالی به ما قدرت داده است که هر چه بخواهیم انجام دهیم و ما می‌توانیم تمام زمین را به هر سو که بخواهیم بکشانیم.» [1] . بیرون آوردن غذا و آب و وسایل دیگر از یک خشت قیس بن ربیع می‌گوید: در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام میهمان بودم و در منزل مبارکش جز خشتی نبود، چون وقت نماز عشاء فرارسید آن حضرت به نماز ایستاد و من اقتدا کردم. پس از آن، حضرت دست مبارکش را به آن خشت زد و مندیلی سنگین و مائده‌ای از آن بیرون آورد که در آن مائده، هر طعام گرم و سردی قرار داشت. به من فرمود: «این غذائی است که حق تعالی برای اولیاء خود مهیا کرده است.»
پس آن حضرت و من از آن خوردیم، آنگاه آن مائده به آن خشت برگشت. در این لحظه مرا شک فراگرفت تا وقتی که آن حضرت برای حاجتی بیرون رفت. من آن خشت را زیر و رو کردم و آن را جز خشتی کوچک نیافتم. آن حضرت آمد و شکی که در ذهن من آمده بود را دانست پس، از آن خشت قدحها و کوزه‌ها و سبوهایی که از آب مملو بود بیرون آورد. پس من از آن آبها آشامیدم و بعد به جای خود بازگرداند و فرمود: «مثل تو با من، مثل یهود است با مسیح علیه‌السلام که گاهی به او وثوق نمی‌آوردند.» سپس حضرت به آن خشت فرمان داد تا سخن بگوید، پس خشت به سخن آمد و تکلم نمود. [1] .

پی نوشت ها:
[1] بصائر الدرجات.
[1] مدینة المعاجز.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

بیرون آوردن سیب بهشتی از داخل سنگ

جابر بن یزید می‌گوید: حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام در حال رفتن به حیره بود و من در خدمت آن حضرت بودم. چون به کربلا مشرف شدیم، به من فرمود: «ای جابر! این زمین برای ما و شیعیان ما، بوستانی است از بوستانهای بهشت و برای دشمنان ما حفره‌ای است از حفره‌های جهنم.»
آنگاه به من فرمود: «ای جابر!» عرض کردم: «لبیک یا سیدی.» حضرت فرمود: «چیزی می‌خوری؟» عرض کردم: «بلی یا سیدی.» پس دست مبارکش را در میان سنگها داخل کرد و برای من سیبی را بیرون آورد که هرگز سیبی به آن خوشبوئی ندیده بودم و به هیچ وجه به میوه‌های دنیائی شباهت نداشت. دانستم از میوه‌های بهشت است و از آن خوردم و از برکت و فضیلت آن تا چهل روز به هیچ طعامی محتاج نیافتم و حدثی از من حدوث نیافت. [1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

به یاد نداشتن هیچ یک از سخنان امام باقر

می‌گویند روزی امام محمد باقر علیه‌السلام سرگذشت شداد را تعریف می‌کرد تا اینکه مردی به نام نضر بن قراوش که مرد خبیثی بود داخل شد و در جایی نشست که می‌توانست سخنان امام باقر علیه‌السلام را بشنود.
یاران آن حضرت ناراحت شدند و گفتند: «او مرد خبیثی است و همه چیز را شنید.»
امام باقر علیه‌السلام فرمود: «نه، چنین نیست اگر از او بپرسید، متوجه می‌شوید که هیچ چیز از سخنان مرا به یاد ندارد.» برخی از اصحاب گفتند: «بعدها او را دیدیم و به او گفتیم: از احادیثی که آن روز از ابوجعفر شنیدی برای ما بگو.» او گفت: «قسم به خدا! هیچ چیزی چه کم و چه زیاد از گفتار او را نفهمیدم.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار ج 46.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

بازگو کردن گفته های پیامبر به جابر

می‌گویند حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به جابر بن عبدالله گفت: «ای جابر! چون فرزندم محمد باقر علیه‌السلام را دریابی از طرف من به او سلام برسان.»
جابر می‌گوید: «آن قدر عمر یافتم تا امام باقر علیه‌السلام را ملاقات کردم. چون به خدمتش رسیدم، آن حضرت همه‌ی آنچه که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به من گفته بود را بازگفت.
عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! جانم فدای تو باد، مگر تو آن وقت در پیش ما حاضر بودی؟!»
حضرت فرمود: «ای جابر! اگر امام این را نداند میان او و دیگر مخلوقات، چه تفاوتی است؟! علم اولین و آخرین پیش ما روشن است.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] خلاصة الأخبار.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

به سخن آمدن کارد و سنگ و درخت

می‌گویند از امام جعفر صادق علیه‌السلام مرویست که: زید بن الحسن با پدرم در اوقاف حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مخاصمه داشت و می‌گفت: «فرزند امام حسن علیه‌السلام که فرزند بزرگتر است اولی است از فرزند امام حسین علیه‌السلام.»
پس روزی زید عم مرا به خانه‌ی قاضی برد، در اثنای خصومت با عم من گفت: «ساکت شو ای فرزند کنیز سندی.» عمم گفت: «اف باد بر خصومتی که نام مادران مذکور شود و من دیگر تا زنده هستم با تو سخن نخواهم گفت.» سپس نزد پدرم آمد و گفت: «ای برادر! سوگند یاد کردم که دیگر با زید بن الحسن سخن نگویم و اعتماد بر تو کردم، و اگر تو نیز متعرض او نشوی حق ما ضایع می‌شود.» چون زید شنید که پدرم متعرض جواب او خواهد شد، شاد گردید که من او را در نظر مردم بی‌قدر خواهم کرد، پس به نزد پدرم امام محمد باقر علیه‌السلام آمد و گفت: «بیا به خانه‌ی قاضی برویم.» چون حضرت از خانه بیرون آمد، او را نصیحت کرد که: «از این دعوی ناحق بگذر و با دوستان خدا بی‌جهت مخاصمت مکن، اگر می‌خواهی معجزه‌ای به تو نشان بدهم تا بدانی حق با من است؛ تو کاردی در دست داری و از من پنهان کرده‌ای.»
سپس حضرت فرمود: «ای کارد! به قدرت خدا به سخن درآ و برای من گواهی بده.»
ناگاه کارد از دست او جدا شد و بر زمین افتاد و به زبان فصیح گفت: «ای زید تو ستمکار هستی و حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام از تو سزاوارتر است! اگر دست از دشمنی با او برنداری تو را هلاک می‌کنم.»
زید از مشاهده‌ی این حال مدهوش شد و افتاد. پس پدرم دستش را گرفت و او را بلند کرد و فرمود: «اگر این سنگی که بر روی آن ایستاده‌ایم به سخن بیاید آیا قبول می‌کنی که حق با من است؟» او گفت: «بلی.» پس آن طرف سنگ که زید بر آن ایستاده بود به شدت به حرکت درآمد به طوری که نزدیک بود شکافته شود، ولی از آن طرفی که پدرم بر روی آن ایستاده بود حرکت نکرد. آن سنگ به سخن آمد و گفت: «ای زید! تو ستم می‌کنی و محمد باقر علیه‌السلام، اولی است به حق، پس دست از او بردار و گرنه تو را به قتل می‌رسانم.»
دوباره زید بیهوش شد و بر زمین افتاد. پدرم دست او را گرفت و به حال خود برگردانید و فرمود: «اگر این درختی که نزدیک ماست به سخن بیاید و برای من گواهی دهد آیا باور خواهی کرد؟»
او گفت: «بلی.» پس پدرم درخت را طلبید، و آن درخت به قدرت حق

تعالی زمین را شکافت و به نزدیک ایشان آمد تا آنکه شاخه‌های خود را بر سر ایشان گسترانید، و به قدرت خدا به سخن درآمد و گفت: «ای زید! تو ستمکاری و محمد سزاوارتر است به حق از تو، دست از این سخن بردار و گرنه تو را هلاک می‌کنم.» پس باز زید بیهوش شد و افتاد، و پدرم دست او را گرفت و بلند کرد و درخت به جای خود برگشت. پس زید سوگند یاد کرد که دیگر با پدرم دشمنی و منازعه نکند و امام باقر علیه‌السلام برگشت و زید در همان روز به طرف شام حرکت کرد و نزد عبدالملک بن مروان رفت. چون به مجلس او داخل شد گفت: «به نزد تو آمده‌ام از پیش جادوگر و دروغگوئی که بر تو حلال نیست که او را زنده بگذاری.» و آنچه دیده بود را نقل کرد.
پس عبدالملک به والی مدینه نوشت که: «امام محمد باقر را با قید و بند به نزد من بفرست.»
همچنین عبدالملک به زید گفت: «اگر دستور دهم که او را به قتل برسانی آیا انجام خواهی داد؟» زید گفت: «بلی.» چون آن نامه به والی مدینه رسید، در جواب عبدالملک نوشت: «این جوابی که به تو نوشته‌ام، نه از روی مخالفت و نافرمانی است و لیکن محض نصیحت و خیرخواهی است! آن مردی که تو امر کرده‌ای که من به او اهانت کنم و وی را به سوی تو بفرستم، مردی است که در روی زمین کسی در عفت نفس و زهد و ورع به او نمی‌رسد، چون در محراب عبادت صدا به تلاوت و قرائت بلند می‌کند، حیوانات وحشی و مرغان نزد او برای گوش دادن صوت حزین او حاضر می‌شوند. تلاوتش مانند تلاوت داود در وقت خواندن زبور است، و داناترین و دل‌نرمترین و سعی کننده‌ترین مردم است در تضرع و زاری و عبادت، و برای دولت خلیفه مناسب نمی‌دانم که متعرض ایذای چنین کسی شوم و بر عمر و دولت خلیفه می‌ترسم اگر آسیبی به او برساند، زیرا که حق تعالی نعمت خود را بر مردم تغییر نمی‌دهد تا وقتی که مردم حالت خود را در شکر نعمت او تغییر ندهند.»
چون نامه به عبدالمک رسید، مضمون نامه را پسندید و از والی خشنود شد که به آن امر شنیع مبادرت ننمود، و دانست که خیرخواهی او کرده است.
چون نامه را برای زید خواند، زید گفت: «او رشوه داده و والی را از خود راضی کرده است.»
عبدالملک گفت: «در این مورد آیا بهانه‌ای به خاطرت می‌رسد که به آن سبب او را در معرض انتقام خود قرار دهیم.» زید گفت: «بلی، نزد او شمشیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و سایر اسلحه و زره و انگشتر و عصا و دیگر چیزهای او قرار دارد، کسی را بفرست و آنها را از او بطلب، اگر آنها را نفرستد بهانه‌ی خوبی است برای کشتن او، و نزد مردم معذور خواهی بود.» پس عبدالملک به والی مدینه نوشت که: «هزار

هزار درهم برای محمد بن علی بفرست و اسلحه و زره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را از او بطلب.»
پس والی مدینه به خانه‌ی پدرم آمد و نامه‌ی عبدالملک را بر او خواند، پدرم گفت: «چند روز به من مهلت بده.»
والی نیز قبول کرد. بعد پدرم متاعی چند که مشتمل بود بر آنها که عبدالملک می‌خواست از شمشیر و زره و عصا و انگشتر و غیره آنها مهیا کرد و برای والی فرستاد.
والی نیز آنها را برای عبدالملک فرستاد، و عبدالملک به دیدن آنها بسیار شاد شد و زید را طلبید و آنها را به او نشان داد.
چون زید آنها را دید گفت: «تو را بازی داده است و هیچ یک از اینها از وسایل حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیست.»
پس عبدالملک برای پدرم نوشت که: «مال ما را گرفتی و آنچه طلب کرده بودیم را برای ما نفرستادی.»
پدرم در جواب او نوشت: «آنچه من دیدم برای تو فرستادم، خواهی باور کن و خواهی باور نکن.»
پس به ظاهر عبدالملک تصدیق کرد و اهل شام را طلبید و برای مفاخرت آن چیزها را به ایشان نشان داد و گفت: «اینها متاعهای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که برای من فرستاده‌اند.»
همچنین به حسب ظاهر، زید را گرفت و محبوس کرد و گفت: «اگر نه آن بود که نمی‌خواهم به خون هیچ یک از شما فرزندان فاطمه مبتلا گردم، هر آینه تو را به قتل می‌رساندم.»
و نامه‌ای به پدرم نوشت که: پسر عمت را برای تو فرستادم که تو او را تأدیب نمائی و در خدمت تو باشد.» همچنین زینی را برای آن حضرت فرستاد که بر آن سوار شود. چون زید را به خدمت امام باقر علیه‌السلام آوردند، حضرت به نور امامت دانست که همه‌ی اینها مکر و حیله است، و آن ملعون زید را فرستاده است که آن حضرت را شهید کند، پس آن امام مظلوم به زید گفت: «وای بر تو! چه بسیار فجیع است آنچه اراده کرده‌ای، و این چه امور شنیعه است که بر دست تو جاری می‌شود، و گمان می‌کنی که من نمی‌دانم که تو در چکاری هستی! من می‌دانم این زین را از چوب کدام درخت تراشیده‌اند، و در آن چه چیزی تعبیه کرده‌اند، و لیکن چنین مقدر شده است که شهادت من به این نحو باشد.»
پس آن زین را به امر خلیفه‌ی ملعون بر اسب زدند و آن حضرت سوار شد، و در آن زهری تعبیه کرده بودند، پس بدن مبارک حضرت، ورم کرد و آثار موت در خود مشاهده نمود، پس فرمود که کفنهای آن جناب را حاضر کردند، و در میان آن جامه‌های سفیدی بود که حضرت در آنها احرام بسته بود، فرمود که: «آنها را در میان کفنهای من قرار بدهید.» و سه روز در درد

و مشقت بود، و در روز سوم به سایر شهداء و اهل‌بیت رسالت علیهم‌السلام ملحق شد. آن زین نزد ما آویخته است، و هر وقت در آن نظر می‌کنیم، شهادت آن بزرگوار را به خاطر می‌آوریم، و چنان آویخته خواهد بود تا طلب خون خود را از دشمنان خود بکنیم. پس بعد از چند روز، زید مبتلا به دردی شد و هذیان می‌گفت و نماز نمی‌خواند تا آنکه به عذاب الهی واصل شد. [1] .

پی نوشت ها:

[1] خرایج.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

بی حساب وارد بهشت شدن

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: تلخ روئی و گرفتگی رخسار باعث جلب دشمنی مردم و دوری از پروردگار است. ابوبصیر روایت می‌کند که روزی خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام رسیدم و سؤال کردم آیا شما وارثان رسول خدا هستید؟ فرمود: بلی - سؤال کردم آیا رسول الله وارث انبیاء بود؟ فرمود: بلی، عرض کردم پس شما قادر هستید مرده را زنده و نابینا را بینا کنید؟ فرمود: بلی، به نزد من آی، وقتی به او نزدیک شدم دست مبارکش را بر چشمان من که مدتها بود نابینا شده بودم گذاشت بلافاصله آفتاب و زمین و آسمان و هر آنچه در آن خانه بود دیدم و ساعتی چنان بودم که گویا هرگز نابینا نبوده‌ام. سپس حضرت فرمود: ای ابامحمد دوست داری روز قیامت همانگونه که مردم حساب و کتاب دارند و محاسبه می‌شوند تو هم همچنان باشی یا اینکه نابینا باشی و بی‌حساب داخل بهشت شوی؟ عرض کردم یابن رسول الله طاقت حساب و کتاب ندارم و به نابینایی راضی‌ترم، سپس دوباره حضرت دست مبارکش را بر چشمان من گذاشت و همانطور شدم که بودم.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

بی ادبی والی مدینه نسبت به اولاد پیامبر

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: پدرم در رهگذر، پدر و پسری را دید با هم راه می‌رفتند ولی پسر بی‌ادب! پسر لوس و از خود راضی در حال حرکت به بازوی پدر تکیه کرده بود. امام باقر علیه‌السلام فرمود: پدرم زین العابدین از این عمل ناپسند پسر، آن چنان خشمگین شد که تا پایان زندگی با آن پسر حرف نزد.
عبدالله جعفری نقل می‌کند که شخصی از بنی مروان والی مدینه بود. روزی به صورت اختصاصی مرا احضار کرد و گفت: من به تو اعتماد کامل دارم و یقین دارم که آنچه را به تو می‌گویم به محمد بن علی می‌رسانی. گفتم: بلی، آنچه بفرمایی تخلف از آن را جایز نمی‌دانم. گفت: باید به محمد بن علی علیه‌السلام و زید ابن‌الحسن علیه‌السلام بگویی که مکرر از شما به امیر خبر رسانیده‌اند که مردم را به متابعت و مبایعت خود دعوت می‌کنید اگر از هم اکنون به بعد همین روش ادامه داشته باشد نتیجه کارتان به شما خواهد رسید. عبدالله جعفری می‌گوید، من خیلی از این سخن آزرده شدم و از آن مجلس بیرون آمدم و به قصد زیارت امام محمد باقر علیه‌السلام عازم شدم و در بین راه توفیق دیدارش حاصل شد چون در حال رفتن به مسجد بودند وقتی نظر مبارکش به من افتاد تبسم نمود و فرمود: این طاغی و یاغی تو را احضار کرده اگر می‌خواهی بگویم که چه گفته است؟ گفتم: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در فکر بودم که اگر سخن او را به سمع شریف شما برسانم مبادا که خاطر مبارکتان متغیر شود و اگر به عرض نرسانم ادای رسالت نکرده باشم. حضرت فرمود: من تمام قصه را بگویم تو را به طور خصوصی احضار کرد و چنین و چنان با تو گفت: بدون کم و زیاد آنچه والی مدینه به من گفته بود حضرت فرمودند. گفتم: درست فرمودید یابن رسول الله گویا در آن مجلس حاضر بوده‌اید. حضرت فرمود: ای عبدالله بشارت باد تو را، که به علت این بی ادبی که از او نسبت به اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده خداوند متعال او را از مدینه معزول و منفی گردانید و این خبر دو روز دیگر می‌رسد و دو روز دیگر خبر عزل وی رسید و دیگری را والی مدینه کردند.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

برده فروشی از اهل بربر

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: حیا و ایمان هر دو با هم هستند، اگر یکی از آن دو برود، دیگری هم به دنبالش خواهد رفت.
و از عیسی بن عبدالله قمی روایت می‌کند که: ابن‌عکاشه خدمت امام باقر علیه‌السلام رفت و گفت: چرا برای حضرت صادق علیه‌السلام عیال نمی‌گیرید که موقع ازدواج او است؟ پس حضرت به کیسه پول مهر کرده‌ای که در مقابلش بود اشاره نمود و فرمود: به زودی برده فروشی از اهل بربر می‌آید و در خانه میمون منزل می‌کند، کنیزی به این پولها از او می‌خریم. چند روزی گذشت و باز حضور آن حضرت مشرف شدیم. فرمود: از آن برده فروشی که گفتم به شما خبر ندهم؟ آمده؛ بروید و کنیزی از او به این کیسه پول بخرید. نزد برده فروش رفتیم و گفت: جز دو کنیز مریض که یکی از دیگری بهتر است، همه را فروخته‌ام. گفتیم: همان دو کنیز را بیاور تا ببینیم. کنیزان را آورد. گفتیم: این کنیزی که حالش بهتر است چند می‌فروشی؟ گفت: هفتاد دینار. گفتم: احسان کن (و چیزی کم کن) گفت: هیچ کم نمی‌کنم؛ گفتیم: به هر چه در این کیسه است می‌خریم و نمی‌دانستیم چقدر در کیسه است. مردی که سر و ریشش سفید بود، آنجا حضور داشت و گفت: مهر را برگیرید و دینارها را بکشید؛ برده فروش گفت: مهر برنگیرید که اگر یک شصتم دینار هم کم باشد، نخواهم فروخت. پیرمرد گفت: نزدیک آئید؛ رفتیم و مهر را برگرفتیم و دینارها را کشیدیم، هفتاد دینار بدون کم و زیاد بود. کنیز را گرفته و خدمت حضرت باقر علیه‌السلام بردیم و حضرت صادق علیه‌السلام هم آن جا ایستاده بود. قصه را بیان کردیم. حمد و ثنای خدا گفت و از او پرسید: اسمت چیست؟ گفت: حمیده، فرمود: در دنیا حمیده‌ای و در آخرت محموده (یعنی در دو دنیا پسندیده‌ای) خبر بده دوشیزه‌ای یا نه؟ گفت: آری دوشیزه‌ام. حضرت فرمود: چگونه؟ با این که هیچ کنیزی در دست برده فروشان سالم نمی‌ماند؟ گفت: هر گاه یکی از آنها می‌خواست با من مباشرت کند، خداوند مرد سر و ریش سفیدی را بر او می‌گماشت که او را می‌زد تا از من دور شود و این قصه چند مرتبه اتفاق افتاد. حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: ای جعفر! او را بگیر. و بهترین اهل زمین: موسی بن جعفر علیه‌السلام از او متولد شد.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

بر هشام خروج خواهم کرد

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: سه خصلت در دنیا و عقبی از موجبات سرافرازی است. اول کسی که به تو ستم کرده، عفو کنی و کسی که از تو بریده، پیوند دوستی کنی و کسی که به تو جسارت کرده حوصله به خرج دهی. و از جابر نقل می‌کند که گفت: خدمت حضرت باقر علیه‌السلام بودیم؛ و از سلطنت أمویان صحبت شد؛ فرمود: هر که بر هشام خروج کند کشته شود؛ و مدت پادشاهی او بیست سال است؛ تا آن جا که گفت: این سخن را برای زید (بن علی بن الحسین) نقل کردیم، گفت: من نزد هشام بودم، کسی در حضور او پیامبر صلی الله علیه و آله را سب کرد و او تعرضی به او نکرد و (به این جهت) اگر جز خود و فرزندم کسی نباشد، باز بر او خروج خواهم کرد.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

برای شما کرامتی نیست

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: احوال خودت را بر قرآن عرضه کن، اگر راهرو قرآنی و مخالفت با قرآن نکردی پس بشارت بر تو.
حدیث گرگ و استر را از محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه‌السلام چنان که گذشت نقل می‌کند و می‌گوید: سپس رفتیم تا به بیابانی رسیدیم که از خشکی و داغی در گداز بود و گنجشکانی آن جا بودند؛ اطراف استر حضرت پرواز می‌کردند. حضرت آنها را راند و فرمود: نه و (بزرگی و) کرامتی هم (برای شما) نیست. آن گاه به راه خود رفت. فردا در راه بازگشت به آن بیابان رسیدیم، باز گنجشکان آمدند و اطراف استر پرواز کرده و صدا کردند. پس شنیدم که حضرت فرمود: بنوشید و سیر شوید.
نگاه کردم در آن بیابان کمی آب دیدم. گفتم: آقای من! دیروز آنها را از آب منع کردید و امروز سیرابشان نمودید؟ فرمود: بدان که امروز قبره‌ها (چکاوکها، که ظاهرا آنها را گنجشک می‌گویند) در میان آنها بودند، لذا سیرابشان کردم.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

بوی مشک می‌داد

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: سه خصلت است که صاحب این سه خصلت از دنیا نرود تا ابدی این خصال ناپسند را ببیند، ستم و سرکشی، قطع رحم، و سوگند دروغ.
ابن قولویه در کتاب مزار از محمد بن مسلم نقل می‌کند که گفت: با حالت دردمندی وارد مدینه شدم، به حضرت باقر علیه‌السلام حال مرا خبر دادند. نوشابه‌ای که با دستمالی پوشیده بود به وسیله غلامی برایم فرستاد. غلام آن را به من داد و گفت: بخور که حضرت دستور داده تا نخوری، نروم. گرفتم و خوردم، بوی مشک می‌داد و سرد و گوارا بود. هنگامی که نوشیدم غلام گفت: مولای من فرمود: وقتی که خوردی بیا، من متفکر شدم، زیرا قبل از این قدرت حرکت و ایستادن بر پای خود را نداشتم، ولی چون آن شربت در دلم قرار گرفت، گویا از بند رها شدم، آمدم و اجازه خواستم تا داخل شوم. حضرت صدا زد؛ بدنت سالم شد؛ داخل شو؛ و من داخل شده و به زیارت حضرت مشرف شدم.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

با او نزاع نکن

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: همانا فقیه واقعی کسی است که به دنیا بی‌اعتنا، به آخرت مشتاق و به سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متمسک باشد.
و از حضرت باقر علیه‌السلام روایت می‌کند که به حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: پس از من زید مردم را به طرف خود می‌خواند. او را واگذار و با او نزاع نکن که عمرش کوتاه است. و روایت شده که روز چهارشنبه خروج کرد و روز چهارشنبه هم کشته شد.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

به دل ما الهام می‌شود

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: سه خصلت از دشوارترین کارهای بندگان است: داوری منصفانه درباره خویش و دیگران، کمک به برادر مؤمن با تمام امکانات، یاد خداوند در تمام احوال.
علی بن یونس عاملی در کتاب صراط المستقیم قسمتی از معجزات سابق را روایت می‌کند و روایت می‌کند که: حضرت باقر علیه‌السلام به محمد بن مسلم فرمود: اگر گمان کنید که ما شما را نمی‌بینیم و صدای شما را نمی‌شنویم، بدگمانی کرده‌اید. گفتم: نشانه‌ای به من نشان بده. فرمود: بین تو و هم سفرت اختلافی شد و او تو را به واسطه دوستی با ما سرزنش کرد. گفتم: آری، به خدا قسم. چه کسی به شما خبر داد؟ حضرت فرمود: الهامی به دل ما می‌شود، و صدایی به گوشمان می‌رسد و ما را با هر کسی که مردی از مؤمنین است، خبر می‌دهد.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382

برید بن معاویه عجلی

قاضی نورالله در کتاب مجالس المؤمنین از کتاب خلاصه نقل می‌کند که برید (بضم باء و فتح راء) ابن معاویه‌ی عجلی از برجستگان و بزرگان اصحاب (ائمه علیهم‌السلام) به شمار می‌رفته وی شخصی مورد وثوق و فقیه و دانشمند بود و نزد امامان دارای مقام و منزلتی بود.
ابوعمرو ابو کشی درباره‌ی برید می‌نگارد: او از آن افرادی بود که گروه شیعه وی را تصدیق کردند و راجع بفقه و دانش او تسلیم بودند. محدث قمی در کتاب تحفة الاحباب راجع به وفات برید عجلی می‌نگارد: وی در سنه‌ی (150) هجری از این جهان رفت.

منبع: ستارگان درخشان (جلد 7) (سرگذشت حضرت امام محمد باقر)؛ محمد جواد نجفی؛ کتابفروشی اسلامیه چاپ پنجم 1376 .

بینش سیاسی امام باقر

از آن جا که معارف ائمه‌ی معصومین (ع) از چشمه‌ی زلال قرآن و رسالت دریافت شده و از پیامبر (ص) به علی بن ابی‌طالب و از آن حضرت سینه به سینه به سایر امامان منتقل گردیده، و در این میان از تحریف و کاستی و فزونی مصون بوده است، در بینش سیاسی و اصول دیدگاه‌های ایشان، هماهنگی کامل مشهود است.
بینش سیاسی ائمه (ع)، همان بینشی است که قرآن ترسیم کرده و ارائه داشته است. چه در زمینه‌ی لزوم حاکمیت ایمان و توحید، عدل و انصاف، روح اخوت و برادری، قوانین و احکام الهی، و چه در زمینه‌ی حفظ عزت و کیان جامعه‌ی اسلامی، گسترش ارزش‌ها و بینش توحیدی، جلوگیری از سلطه‌ی بیگانگان و اجانب بر مقدارت امت اسلامی و...

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

آنچه شیعه درباره‌ی مظلومیت اهل بیت (ع) و شرایط سخت سیاسی - اجتماعی آنان می‌گوید، ممکن است از سوی برخی، مبالغه‌آمیز جلوه کند! در حالی که این چنین نیست.
آن چه بر خاندان رسالت و آل علی (ع) گذشت، آن چنان سخت و غیر قابل چشم‌پوشی است که حتی اهل سنت - کسانی که معمولا در صدد توجیه کار خلفا بوده‌اند و قایل به امامت ائمه (ع) نیستند - به صراحت شیعه و چه بسا گویاتر از ایشان به داوری نشسته‌اند.
اکنون برای نمونه سخنی را از عبدالکریم الخطیب نویسنده‌ی کتاب الانسان... فی القرآن الکریم می‌آوریم. او به مناسبت نقد عقیده‌ی شیعه درباره‌ی رجعت، در تخلیل پیدایش این عقیده به مسایلی اشاره می‌کند که بخشی از آن، چنین است:
... در طول زمان، طومار شهیدان اهل بیت، قطورتر و قطورتر گردید. آغاز آن با شهادت امام علی (ع) و ادامه‌ی آن به وسیله‌ی فرزندان و خاندان او. شهادت‌های فردی و دستجمعی و گروهی... در سرزمین کربلا و دیگر پهنه‌هایی که خون پاکیزه و ارجمند شهیدان این خاندان، چون نهرها در آن جاری شد! ظلمی که بر خاندان نبوت رفت، در تاریخ نظیر ندارد و یا بسیار کم‌نظیر است. اهل بیت (ع) به دست دشمنان خارجی و نا آشنا کشته نشدند، بلکه عموزادگانشان - امویان و عباسیان - عامل قتل آنان بودند، آن هم نه به دست مشرکان که بر شرک جاهلی بوده‌اند، بلکه خون این شاخه‌های رسالت، و جگر گوشه‌های پیامبر (ص) به دست مدعیان اسلام بر زمین ریخت [1] .

پی نوشت ها:
[1] الانسان فی القرآن الکریم 337.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

مشکلات طاقت فرسای ائمه (ع) تنها محدود به جباریت و زورگویی و بدبینی امویان نبود، بلکه تنگناهای اجتماعی و برخوردهای ناشایست مردم بی‌خبر و اغفال شده نیز گوشه‌ای دیگر از مهجوریت و مظلومیت ائمه (ع) به شمار می‌آمد.
البته این بدبینی، معمولا در جاهایی وجود داشت که حکومت‌ها در آن استقرار داشتند و با تبلیغات مداوم خود ذهن مردم را نسبت به اهل بیت مخدوش می‌ساختند و آنان را در نظر مردم، شورش طلب و فاقد عقیده و ایمان و عناصری بی‌ارج می‌شناساندند، و این البته از ابتدایی‌ترین آثار شوم حاکمیت مفسدان بر جامعه‌ی اسلامی است که با در دست داشتن امکانات گسترده‌ی اجتماعی، مردم را از جهت مادی و فرهنگی اغفال می‌کنند و شایستگان را در نظر آنان ناشایست جلوه می‌دهند تا بدین وسیله زشتی‌ها و خباثت‌های خود را بپوشانند!
روش و منش عالمانه و بزرگوارانه‌ی ائمه، به گونه‌ای بود که در محیط زندگی خود، مورد احترام عمیق مردم بودند، ولی در محیط و سرزمینی که ایشان حضور نداشتند، تبلیغات ناروای حکومت‌ها جان می‌گرفت و در ذهن مردم رسوب می‌کرد!
امام صادق (ع) در این باره نکته‌ای را از سفر امام باقر (ع) به شام یادآور شده است و می‌فرماید:
زمانی که پدرم - محمد بن علی - به دمشق احضار شد، هنگام عبور از کوچه‌های دمشق، شنید که مردم به یکدیگر - با لحنی تمسخرآمیز - می‌گویند: این فرد فرزند ابوتراب است!. پدرم به دیوار تکیه داد، نخست حمد و ثنای خدا گفت و بر پیامبر و خاندان او درود فرستاد: سپس فرمود:
ای وحدت شکنان! و ای نسل نفاق و دورویی! ای تفاله‌های دوزخ! و ای سنگ‌های جهنم!
دست از ماه رخشان و دریای متراکم و ستاره‌ی آسمان ایمان و صراط مستقیم. بردارید!؛ قبل از این که چهره‌هاتان به عذاب الهی تباه شود و یا مورد نفرین قرار گیرد، چنان که اصحاب سبت مورد لعن قرار گرفتند و فرمان خدا علیه ایشان جاری شد.
... آیا همدم و همراز و برادر پیامبر خدا - علی بن ابی‌طالب (ع) - را استهزا می‌کنید! یا پیشوای دین را مورد طعن و اشاره قرار می‌دهید؟! به کدامین راه می‌روید! و کدامین غمتان را درمان است! به خدا سوگند، علی (ع) نخستین چهره‌ای است که در میدان ایمان درخشید. و با فضایل و ویژگی‌های برتر خویش رستگار شد و به اوج اعتدال و درستی رسید... [1]

.
امام باقر (ع) در این بیان به بسیاری دیگر از ویژگی‌ها و امتیازهای امیرالمؤمنین (ع) اشاره دارد که خود می‌تواند فهرستی اجمالی از ارزش‌های ایمانی و عملی علی (ع) به حساب آید.
هدف از نقل این حدیث، نمایاندن موقعیت اجتماعی عصر امام باقر (ع) و ترسیم دیدگاه توده‌های اغفال شده، نسبت به خاندان رسالت است، که خلفا نقش اساسی را در این زمینه داشته‌اند.

پی نوشت ها:
[1] قال الامام الصادق (ع): لما اشخص ابی‌محمد بن علی الی دمشق سمع الناس یقولون: هذا ابن ابی‌تراب!! قال: فاسند ظهره الی جدار القبلة؛ ثم حمدالله و اثنی علیه، و صلی علی النبی (ص) ثم قال: اجتنبوا اهل الشقاق و ذریة النفاق، و حشو النار، و حصب جهنم عن البدر الزاهر، والبحر الزاخر والشهاب الثاقب، و شهاب المؤمنین، و الصراط المستقیم، من قبل ان نطمس... المناقب 4 / 203؛ ائمتنا 1 / 358.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

پدر مرده و گنج مخفی

مرحوم قطب الدین راوندی، ابن شهر آشوب و برخی دیگر از بزرگان رضوان الله تعالی علیهم آورده اند:
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: جوانی مؤمن نزد پدرم، حضرت باقرالعلوم علیه السلام آمد و اظهار داشت: من پدری فاسق و مخالف شما اهل بیت علیهم السلام داشتم که هم اکنون به هلاکت رسیده است؛ و چون او می دانست که من شیعه می باشم اموال خود را از من مخفی و پنهان داشت، چنانچه ممکن باشد مرا در این مورد کمک فرما.
امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آیا دوست داری پدرت را ببینی و آنچه می خواهی از او سؤ ال کنی؟ جوان پاسخ داد: آری، چون من بسیار فقیر و تهی دست هستم. بنابر این حضرت نامه ای نوشت و آن را مهر نمود و به آن جوان داد و فرمود: این نوشته را به قبرستان بقیع ببر؛ هنگامی که در وسط قبرستان قرار گرفتی، صدا بزن و بگو: یا درجان!
آن گاه، شخصی حاضر می شود، نامه را به او تحویل می دهی تا به مطلوب و خواسته خود برسی، پس همین که جوان به قبرستان بقیع رفت و به دستور حضرت عمل نمود و نامه را تحویل داد، درجان گفت: دوست داری پدرت را ملاقات کنی؟
جوان گفت: آری. ناگاه درجان به سمت کوهی در نزدیکی مدینه رهسپار شد و چیزی نگذشت که دیدم به همراه مردی سیاه - که زنجیر بر گردن و زبانش آویزان بود - به سوی من آمدند.
درجان گفت: ای جوان! این پدر تو می باشد، که حرارت آتش و عذاب الهی او را به چنین حالی در آورده است. بعد از آن، من از حال پدرم جویا شدم؟ پدرم مرا مخاطب قرار داد و اظهار داشت: ای پسرم! من از دوستداران بنی امیه و از علاقه مندان به آن ها بودم، و چون تو از دوستان و پیروان اهل بیت رسالت بودی، دشمنت داشته و تو را از اموال خود محروم ساختم، و به جهت همین کینه توزی ام نسبت به اهل بیت رسالت و شیعیان آن ها می باشد، که مرا در چنین حالت و عذاب دردناکی مشاهده می کنی؛ و اکنون از عمل خویش بسیار پشیمان هستم، ولی سودی به حالم ندارد. سپس افزود: گنج را در فلان باغ زیر درخت زیتون مخفی کرده ام، آن را بردار و پنجاه هزار از سکه های آن را تحویل حضرت ابوجعفر، امام محمد بن علی علیهماالسلام بده؛ و مابقی آن اموال از برای خودت باشد.
حضرت صادق علیه السلام افزود: هنگامی که آن جوان سکه ها را خدمت پدرم آورد، همه آن سکه ها را دریافت نمود و مقداری از آن ها را بابت

بدهی قرض یک نفر تهی دست پرداخت کرد و باقیمانده اش را زمینی خرید - که فقیران و تهی دستان از آن استفاده کنند - و فرمود: میت به وسیله آن سودمند و شادمان خواهد شد.[1] .

پی نوشت ها:

[1] مناقب ابن شهر آشوب: ج 1، ص 326، الخرائج والجرائح: ج 2، ص 597، ح 9، بحارالا نوار: ج 46، ص 267.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

پیش گوئی از کشتار

روزی از روزها امام محمد باقر علیه السلام در مجلسی نشسته بود و افرادی گرد وجود مبارک آن حضرت حلقه زده بودند.
پس از گذشت مدتی، حضرت سر مبارک خود را به زیر انداخت و پس از لحظاتی بلند نمود و خطاب به افراد حاضر کرد و چنین فرمود: چه خواهید کرد آن هنگامی که مردی به همراه چهار هزار سرباز وارد شهر مدینه می گردد و تا مدت سه روز کشتار می کنند و به زنان و دختران تجاوز می نمایند و آنچه بتوانند فساد و جنایت می کنند؛ و شما توان مقابله با آن ها را ندارید؟
و سپس افزود: این حادثه خطرناک در سال آینده رخ خواهد داد، پس همگی آماده باشید و خود را مجهز کنید که به طور حتم چنین قضیه ای اتفاق خواهد افتاد.
ولی متأ سفانه مردم مدینه به پیش گوئی و سخنان آینده نگر حضرت، اهمیت ندادند؛ و با بی توجهی اظهار داشتند: این پیش گوئی صحت نخواهد داشت.
به همین جهت هیچ گونه تجهیزاتی فراهم نکردند، مگر تعدادی اندک که به فرمایشات حضرت، ایمان و عقیده داشتند، که به سبب ایمنی از شر دشمنان، از شهر مدینه خارج شده و هجرت کردند.
و چون یک سال سپری شد امام محمد باقر علیه السلام به همراه اهل و عیال و بعضی افرادی که از بنی هاشم بودند، از شهر مدینه بیرون رفتند.
و بعد از آن، همان طور که حضرت پیش گوئی و اخطار داده بود، نافع بن ازرق به همراه چهار هزار لشکر به شهر مدینه هجوم آورد؛ و با ایجاد رعب و وحشت، بسیاری از مردان را کشتند و به زنان تجاوز نمودند و اموالشان را نیز به یغما بردند.
و چون اهل مدینه مجهز نبودند، توان هیچ گونه دفاع و مقابله ای را در برابر دشمن نداشتند.
پس از این جریان، مردم شهر مدینه به اشتباه خویش معترف شده و اظهار داشتند: اکنون فهمیدیم که آنچه امام محمد باقر علیه السلام می فرماید، حق است و ما باید تابع و مطیع فرمایشات و دستورات آن بزرگوار باشیم. [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالا نوار: ج 46، ص 254، ح 51.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

پیرزنی، جوان شد

حبابه والبیه یکی از زن های مؤمنه ای بود، که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله همیشه به حضور آن حضرت شرفیاب می شد و کسب فیض می نمود.
همچنین در زمان امام محمد باقر علیه السلام نیز چند مرتبه به محضر مبارک آن حضرت شرفیاب گردیده است.
این زن مؤمنه، روزی پس از گذشت مدت ها، خدمت امام باقر علیه السلام وارد شد، حضرت به او فرمود: ای حبابه! مدتی است که نزد ما نیامده ای؟
حبابه اظهار داشت: ای سرورم! کهولت سن و ضعف جسم و سفیدی موی سرم و نیز غم و اندوهی که دارم، مرا از زیارت شما باز داشته است.
حضرت به حبابه فرمود: جلو بیا.
وقتی حبابه نزدیک امام محمد باقر علیه السلام قرار گرفت، حضرت دست مبارک خود را روی سر حبابه نهاد[1] و دعائی را زمزمه نمود، که ناگاه گیسوان حبابه سیاه و چهره اش شاداب و جوان گشت.
حبابه، تبسمی کرد و خوشحال شد و حضرت نیز شادمان گردید.
پس از آن، حبابه از حضرت سؤال کرد و گفت: ای مولای من! پیش از آن که این عالم آفریده شود، شما - اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم - در چه حالتی و در کجا بودید؟
حضرت باقرالعلوم علیه السلام فرمود: ما نوری بودیم، که هر لحظه تسبیح و تقدیس خداوند سبحان را می گفتیم.
و ملائکه الهی نیز چگونگی تسبیح و تقدیس را از ما آموختند؛ و چون حضرت آدم علیه السلام آفریده شد، خداوند متعال نور ما را در صلب او قرار داد.[2] .

پی نوشت ها:
[1] در متن عبارت وارد نشده است که حضرت با چه کیفیتی دست روی سر آن پیرزن نهاد؛ ولی مسلم است که پارچه ای مانند چادر یا روسری و چارقد روی سرش بوده است و حضرت دست خود را روی آن پارچه نهاد.
[2] بحارالا نوار: ج 46، ص 284، ح 87
حبابه والبیه پس از این جریان تا زمان امام رضا علیه السلام عمر کرد و به محضر مبارک یکایک امامان معصوم علیهم السلام شرفیاب گشت.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

پس از مرگ کجا می‌رویم؟

اطلاع از عالم پس از مرگ تنها از زبان وحی ممکن است. عالم پس از مرگ و خصوصیات آن چیزی نیست که در دسترس دانش بشری باشد. به همین دلیل برای آگاهی از جهان آخرت باید پای مکتب وحی، زانو به زمین نهاد، تا از چگونگی زندگی آن سرا اطلاع به کف آورد. و چون همه مشتاق آگاهی از ویژگی‌های آن زندگی می‌باشیم، شما خواننده گرامی نیز که از چنین علاقه سرشار هستی، همراه من بیا تا تو را به محضر باقر العلوم علیه‌السلام ببرم تا از دانش بی‌پایان حضرت در این راستا بهره‌مند شویم.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

امام باقر (ع): هنگامی که قیامت برپا شود، فریادگری ندا می‌دهد: کجایند صابران؟ گروهی از مردم بر می‌خیزند و به این ندا پاسخ می‌دهند. سپس آن منادی، فریاد بر می‌آورد: کجایند متصبران (تحمل‌کنندگان تلخی و رنج صبر)؟ گروهی دیگر از مردم بپا می‌خیزند و وی را پاسخ می‌دهند. نقل کننده‌ی حدیث می‌گوید از امام پرسیدم صابران و متصبران کیانند؟ امام فرمود: صابران آنانند که در مسیر انجام واجبات شکیبا و استوارند و متصبران آنانند که (غلیرغم میل‌های درونی) از حرام دوری می‌جویند. [1] .

پی نوشت ها:

[1] قال (ع): اذا کان یوم القیامة نادی مناد أین الصابرون؟ فیقوم فئام من الناس. ثم ینادی مناد أین المتصبرون؟ فیقوم فئام من الناس. قلت: جعلت فداک ما الصابرون والمتصبرون؟ فقال (ع): الصابرون علی أداء الفرائض، والمتصبرون علی ترک المحارم. تحف العقول، احادیث امام باقر (ع)، حدیث 40.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

پرهیز از امید کاذب

پس از توجه به اهمیت خوش گمانی به خداوند و لزوم امیدوار بودن به رحمت الهی، باید به جنبه‌ی دیگر این حقیقت نیز توجه کرد.

امید به رحمت الهی، ضروری است، اما باید در نظر داشت که این امید تا آنجا درست و بجاست که در انسان تأثیر سازنده داشته باشد و راه توبه و بازگشت به خداوند را بر روی او بگشاید نه اینکه خود زمینه لغزش‌ها و گناهان باشد و انسان با اتکا به رحمت الهی، از اطاعت خداوند سرباز زند و موجبات خشم الهی را فراهم آورد! این نوع امید، که به گناه و فساد دامن زند امید کاذب و یا امید دروغین نامیده می‌شود و امام باقر (ع) از چنین امیدی ما را پرهیز داده است و می‌فرماید:

با ترس واقعی از خداوند، از چنگال ابلیس بگریز! و بپرهیز از امید دروغین! زیرا این گونه امیدهای بی‌اساس، تو را در نگرانی و ترس واقعی قرار خواهند داد. [1] .

یعنی؛ اگر دل به رحمت الهی خوش کرده و سرگرم گناه و معصیت شوی، این دلخوشی بی‌اساس است و تو را مواجه با کیفر حتمی خدا خواهد کرد و آنجا است که نگرانی واقعی به سراغت خواهد آمد.

پی نوشت ها:

[1] الباقر (ع): تحرز من ابلیس بالخوف الصادق و ایاک و الرجاء الکاذب فانه یوقعک فی الخوف الصادق بحار 78 / 164.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

پیامدهای ناگوار خشم

امام صادق (ع) از پدر خویش - باقرالعلوم (ع) - نقل کرده است: مردی صحرانشین نزد پیامبر آمد و گفت: من صحرا نشینم (و چون در شهر نیستم تا همیشه از شما استفاده کنم) مطلبی به من بیاموزید که جامع باشد. پیامبر (ص) به او فرمود: تو را امر می‌کنم که غضب نکنی و خشمگین نشوی! مرد صحرانشین، دوباره درخواستش را اظهار کرد. تا سه مرتبه و پیامبر (ص) نیز همان پاسخ را به او یادآور شد تا اینکه مرد بادیه‌نشین لختی تأمل کرد و به فکر فرو رفت و پس از آن گفت دیگر از چیزی سؤال نخواهم کرد (یعنی اهمیت سخن پیامبر (ص) را دریافتم) فرمان پیامبر جز فرمان به خیر و ارزش نیست. امام صادق (ع) در ادامه‌ی این بحث یادآور شد که پدرم - باقرالعلوم - همیشه این نکته را متذکر می‌شد که: چه چیز هجومنده‌تر و ویرانگرتر از غضب است. زیرا فرد خشمگین می‌شود و در حال خشم انسان بی گناهی را بدون حق می‌کشد و زن پاکدامنی را نسبت ناروا می‌دهد! [1] .

پی نوشت ها:

[1] عن أبی عبدالله قال: سمعت أبی (ع) یقول: أتی رسول الله (ص) رجل بدوی فقال: انی اسکن البادیة فعلمنی جوامع الکلام فقال: آمرک ان لا تغضب، فاعاد علیه الأعرابی المسألة ثلاث مرات حتی رجع الرجل الی نفسه فقال: لا اسأل عن شیء بعد هذا، ما امرنی رسول الله (ص) الا بالخیر. قال و کان أبی‌یقول: ای شیء اشد من الغضب، ان الرجل لیغضب فیقتل النفس التی حرم الله و یقذف المحصنة. اصول کافی 2 / 303.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

پرهیز از حسد

امام باقر (ع): انسان گاه سخنی می‌گوید که به کفر می‌انجامد و همانا حسد، ایمان را می‌خورد و نابود می‌سازد، آن گونه که آتش، هیزم را فرا می‌گیرد و از میان می‌برد. [1] . از ارتباط جملات و بخش‌های روایت چنین استفاده می‌شود که چه بسا ریشه‌ی برخی از خشم‌ها و سخنان کفرآمیز در حسد نهفته است و این حسد است که در جنبه‌های عملی به انکار خدا و دین منتهی می‌شود. امام باقر (ع): تملق و حسد از اخلاق مؤمنان نیست، مگر اینکه در راستای علم و دانش باشد. [2] .

پی نوشت ها:

[1] الامام الباقر (ع): ان الرجل لیأتی بای بادرة فیکفر و ان الحسد یأکل الایمان کما تأکل النار الحطب. اصول کافی 2 / 306؛ بحار 73 / 237.

[2] الباقر (ع): لیس من اخلاق المؤمن الملق و الحسد الا فی طلب العلم. تحف العقول 342.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

پیشتازی در میدان ارزش‌ها

امام باقر از رسول خدا (ص) روایت کرده است:
همانا خداوند از میان ارزش‌ها و نیکی‌ها، آن را دوست دارد که سریع‌تر انجام پذیرد و مورد سستی و تعلل قرار نگیرد. [1] . امام باقر (ع): کسی که تصمیم انجام کار نیکی را می‌گیرد، پس در آن شتاب کند و سستی نورزد، زیرا هر چیزی که در آن تأخیر صورت گیرد، مورد توجه و تزویر شیطان قرار می‌گیرد [2] . (یعنی؛ شیطان در راه انجام آن موانعی می‌تراشد و آدمی را از آن کار باز می‌دارد).

پی نوشت ها:
[1] عن أبی‌جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): ان الله یحب من الخیر ما یعجل. اصول کافی 2 / 142.
[2] سمعت أباجعفر (ع) یقول: من هم بشیء من الخیر فلیعجله، فان کل شیء فیه تأخیر فان للشیطان فیه نظرة. اصول کافی 2 / 143.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

پنج درس ارزشمند و آموزنده

1 - امام جعفر صادق علیه السلام حکایت نماید:
روزی پدرم - امام محمد باقر علیه السلام - فرمود: به خدا سوگند، بعضی روش هائی را چون: در آغوش گرفتن، روی زانو نشاندن، بوسیدن و اظهار محبت و مهربانی کردن، که نسبت به بعضی از فرزندانم انجام می دهم.
با این که می دانم شایسته آن محبت ها نیستند؛ بلکه دیگری شایسته و مستحق آن مهربانی ها و محبت ها است.
این برخورد یکسان من با آن ها به خاطر آن است که آنچه برادران حضرت یوسف علیه السلام با وی انجام دادند، در بین فرزندان من واقع نشود.
و خداوند حکیم داستان حضرت یوسف علیه السلام را به عنوان درس و تنبیه بیان کرده است تا آن که حسادت و کینه در خانواده ها و جامعه ما نباشد و آنچه بر سر یوسف علیه السلام آمد، بر فرزندان و برادران ما نیاید.[1] .
2 - همچنین حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیهم حکایت فرمود:
روزی شخصی نزد پدرم، امام محمد باقر علیه السلام آمد، پدرم از او سؤ ال نمود: آیا ازدواج کرده ای؟
آن شخص گفت: خیر.
پدرم فرمود: من دنیا و آنچه را که در آن است، دوست ندارم اگر یک شب را بدون همسر باشم؛ بدان که عظمت و فضیلت آن به قدری است که دو رکعت نماز شخص متأهل افضل است از یک شبانه روز عبادت و روزه یک فرد مجرد.
و پس از آن پدرم، مبلغ هفتصد دینار به آن شخص داد و فرمود: با این پول ازدواج نما و توجه داشته باش که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: همسری انتخاب کنید که هم شأن خودتان باشد که در توسعه روزی مفید می باشد.[2] .
3 - روزی برادر امام محمد باقر علیه السلام به همراه بعضی از دوستانش وارد منزل آن حضرت شدند، همین که نشستند، امام علیه السلام فرمود:
برای هر چیزی حد و مرزی هست و سپس سفره غذا چیده شد.
یکی از افراد گفت: یابن رسول الله! برای این سفره هم حد و حدودی وجود دارد؟
حضرت فرمود: بلی.
افراد سؤال کردند: آن چیست؟
حضرت فرمود: آن که هنگام شروع «بسم الله الرحمن الرحیم» بگوئی؛ و چون خواستند سفره را جمع کنند «الحمدلله» بگوئی؛ و دیگر آن که هر

کس از آنچه جلویش نهاده اند استفاده کند و چشم به جلوی دیگران نیندازد.[3] .
4 - یکی از اصحاب امام محمد باقر علیه السلام که در کوفه، مکتب قرآن داشت و زنان را نیز آموزش می داد، روزی با یکی از زنان شاگرد خود شوخی لفظی کرد.
پس از گذشت چند روزی از این جریان، در مدینه منوره به ملاقات آن حضرت آمد.
و چون وارد منزل حضرت گردید، امام علیه السلام با تندی و خشم با او مواجه شد و فرمود: هر که در خلوت مرتکب گناهی شود، از عقاب و قهر خداوند متعال در امان نخواهد بود؛ و سپس افزود: به آن زن چه گفتی؟
آن شخص از روی شرمساری و خجالت در حالت سکوت، با دست هایش، صورت خود را پوشاند؛ و آن گاه حضرت به او فرمود: دیگر چنین نکن و از کردار خویش توبه نما.[4] .
5 - امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:
از پدرم، حضرت ابوجعفر، باقرالعلوم علیه السلام شنیدم، که می فرمود: من در منزل از غلامان خود و نیز از اهل منزل مشکلات و سختی هائی را تحمل می کنم که از حنظل - هندوانه ابوجهل - تلخ تر و بدتر می باشد.
و سپس حضرت فرمود: هر که در مقابل ناملایمات و حرف های نابجای اهل منزل صبر و تحمل کند، ثواب روزه دار و شب زنده دار نصیبش می گردد و هم نشین با شهدائی می شود، که در رکاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله شهید شده باشند.[5] .

پی نوشت ها:
[1] مستدرک الوسائل: ج 15، ص 171، تفسیر عیاشی: ج 2، ص 166.
[2] عوالی اللئالی: ج 3، ص 282، ح 6.
[3] محاسن برقی: ص 431، ح 255.
[4] خرایج راوندی: ج 2، ص 594، ح 5 اختیار معرفة الرجال: ص 173، ح 295.
[5] ثواب الا عمال: ص 235، ح 1.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

پذیرش سخن پاک

خذوا الکلمة الطیبة ممن قالها و ان لم یعمل بها. [1] .
سخن طیب و پاکیزه را از هر که گفت بگیرید، اگر چه او خود، بدان عمل نکند.

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 291.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

پرهیز از کسالت

ایاک و الکسل و الضجر فانهما مفتاح کل شر، من کسل لم یؤد حقا ومن ضجر لم یصبر علی حق. [1] .
از تنبلی و تنگدلی بپرهیز که این دو کلید هر بدی باشند، هر که تنبلی کند حقی را نپردازد، و هر که تنگدل شود بر [تحمل] حق شکیبا نباشد.

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 295.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

پاکدامنی، بهترین عبادت

أفضل العبادة عفة البطن و الفرج. [1] .
بالاترین عبادت، پاکی شکم و دامن است.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 296.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

پافشاری در دعا

والله لا یلح عبد مؤمن علی الله عزوجل فی حاجته الا قضاها له. [1] .
به خدا سوگند هیچ بنده‌ای در دعا اصرار و پافشاری به درگاه خدای عزوجل نکند، جز اینکه حاجتش را برآورد.

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی ، ج 4 ص 224.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

امام همام همانند سایر امامان اسوه پایداری و مقاومت در برابر ناملایمات اجتماعی و فردی می‌باشد. امام در مدت عمر شریفش با انواع ناملایمات گریبان‌گیر بود. هم رویدادها و چالشگری‌های اجتماعی و هم رخدادهای فردی و خانوادگی.
در مورد حوادث اجتماعی امام از آغازین روزهای کودکی خویش همراه کاروان جدش سالار شهیدان، شاهد جنایات دلخراش کربلا بود. وی در حالی که کودکی سه چهار ساله بود، حوادث ناگوار کربلا را شاهد و ناظر بود و خود یکی از کودکان اسیر شده بدست ستمگران اموی بود.
امام مقاوم و همام در برابر ظلم و ستم بی‌حد آنان پایداری و مقاومت نمود و سختی ها و شکنجه ها را به جان خریدار شد. در هنگام نوجوانی جامعه امام همراه با رخ‌دادهای بزرگ مانند قیام توابین، فاجعه دلخراش و جنایت بار حره، و کشتارها و درگیری‌های امویان با زبیریان و... بود.
در زمان جوانی و بخصوص در دوران امامت بیست ساله حضرت امام همام شاهد انواع ظلم و ستم ها بر هواداران تشکل همسوی اهل بیت که از جانب حزب عثمانیه تحمیل می شد، بود.
این دوران که دوران ستم و سیاه حزب عثمانیه است؛ حاکمان اموی با یاران اهل بیت رفتاری بسیار خشن در پیش گرفته‌اند. حجاج ها و عبیدالله بن زیادها بر عراق و حجاز سلطه یافته‌اند و به دستور حاکمان حزب عثمانیه از هیچ جنایتی فروگذار نبودند. هزاران محب و شیعه علی را قتل عام نمودند. دست و پاها بریدند. چشم ها از حدقه بیرون آوردند و بر چشمان حق بین هواداران عترت میل گداخته کشیدند. هر جا که یاران اهل بیت را دست می‌یافتند، در کنار هر حجر و مدری آنان را به قتل رساندند و هزاران را در زندان‌های وحشتناک امویان حبس کردند.
امام همام در برابر ناهنجاری‌های اجتماعی صبر و پایداری پیشه می‌کند و تمام این ستم ها را تحمل می‌نماید. امام همام با نوشیدن این جرعه‌های ناگوار مسؤولیت مهم فرهنگ و اجتماعی و سیاسی خویش را تداوم می‌بخشد و نیز در دوران امامت حضرت انواع ناملایمات، تهدیدها، احضارها و حبس ها را نسبت به خودش از جانب حاکمان اموی تحمل می‌نماید.
این ها نمونه هایی از ناملایمات اجتماعی است که نوعا از جانب حزب عثمانیه در جامعه امام جریان داشته و امام همام نیز، با رویی گشاده از آنان استقبال نموده و تلخی ها را بر جان خویش هموار ساخته است. در زندگی شخصی نیز رویدادهای تلخ را به زیباترین شکل بر خود هموار می‌سازد. در زندگی شخصی ناگواری‌های تلخ که نمونه‌های آن در تاریخ

آمده رخ داده است، که برای همه انسان ها به ویژه پیروان حضرت جای اندیشه دارد. چند نمونه:

در حالی که امام با برخی از اصحاب خویش نشسته بود، یکی از غلامان حضرت خبری سری را با حضرت در میان می‌گذارد. امام بعد از شنیدن خبر این سخنان را به زبان جاری می‌سازد: سپاس خدای را بر نعمتی که ارزانی داشت و آن چه را گرفت از آن خودش است، آنان را از گریه باز دارید، با صبر و پایداری آماده تجهیز میت شوید به آن کنیز هم بگویید، هیچ آسیبی به تو نخواهد رسید. نگران خویش مباش، وحشت تو را فرا نگیرد. تو را در راه خدا آزاد ساختم... انت حرة لوجه الله لما تداخلک من الروع. بعد از این سخنان صحبت خویش را ادامه می‌دهد! از امام پرسیدند چه خبر شده است. آن گاه امام حادثه تلخ را بازگو می‌کند که کودکم از دوش کنیز افتاده است و رحلت کرده است. من دستور تجهیز کودک را دادم و کنیز را هم آزاد ساختم، انه قد سقط من جارية كانت تحمله فمات. [1] . همچنین امام به یکی از فرزندانش بسیار علاقه‌مند بود. به طوری که وقتی فرزند امام بیمار شد، بر امام ترسیدند که چگونه این رخداد را تحمل خواهد کرد. تا این که فرزند حضرت از دنیا رفت. بعد از رحلت فرزند امام برخلاف انتظار آرام گرفت. وقتی از وی سؤال شد که چگونه با این علاقه زیادی که به این فرزند داشتید، قرار گرفتید؛ امام با قلبی مطمئن و با آرامش کامل که نشان رضایت به مشیت الهی داشت، این گونه اظهار داشت که ما خدا را می‌خوانیم و دعا می‌کنیم و آن چه خدا دوست می‌دارد از خدا می‌خواهیم. لیکن اگر اتفاقی افتاد که آن را دوست نداشتیم تسلیم رضای خدا هستیم، انا ندعو الله فيما يحب فاذا وقع ما نكره لم نخالف الله فيما يحب [2] . این ها نمونه هایی از صبر و پایداری امام در زندگی شخصی است، که این گونه تسلیم مشیت الهی است. ناملایمات را با رویی گشاده در آغوش می‌گیرد و مصیبت ها را بر خود هموار می‌سازد. در موارد شخصی این گونه گذشت و سخاوت دارد. شاید افراد عادی در چنین مواردی، کنیز را که کودک از دوش وی بیافتد و بمیرد تنبیه نمایند، لیکن امام رؤوف و مهربان، نه تنها وی را تنبیه نمی‌کند، بلکه برای حفظ آرامش روحی وی و فرو نشاندن رعب و اضطرابی که کنیز را فرا گرفته است؛ نخست کنیز را آزاد می‌سازد، آن گاه به تجهیز فرزند خویش می‌پردازد! این نمونه ها در رفتار اجتماعی چه افرادی یافت می‌شود؟!

این گونه است که رفتار امامان سراسر درس پایداری و صبر، سراسر گذشت و مهربانی است. این گونه است که رفتارهای اجتماعی و شخصی آنان الگوی پایدار برای همیشه ی زمانها می‌باشد.

پی نوشت ها:
[1] عیون الاخبار و فنون الآثار، ص 218، اعلام الهدایه، ج 7، ص 28.
[2] تاریخ دمشق، ج 54، ص 294، عیون الاخبار ابن قتیبه، ج 3، ص 57، اعلام الهدایه، ج 7، ص 28.
منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

پرواز گنجشکان بر بالای سر امام باقر

محمد بن مسلم می‌گوید: با حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام بیرون رفتیم، ناگهان بر زمین خشکی رسیدیم که بسیار گرم و باحرارت بود.
در آنجا گنجشکان بسیاری بود که دور استر امام باقر علیه‌السلام پر می‌زدند و چرخ می‌خوردند.
حضرت آنها را راند و فرمود: «برای شما اکرامی نیست.»
سپس آن حضرت رفت تا به مقصد خویش رسید، چون فردای آن روز برگشتیم دوباره به همان زمین رسیدیم، باز آن گنجشکها پرواز می‌کردند و دور استر آن حضرت می‌گشتند و بر بالای سر ایشان پر می‌زدند. پس شنیدم که آن حضرت فرمود: «بنوشید و سیراب شوید.»
چون نظر کردم دیدم در آن بیابان آب بسیاری است. گفتم: «ای آقای من! دیروز آنها را منع کردی ولی امروز سیرابشان کردی؟» حضرت فرمودند: «بدانکه امروز در میان ایشان قبره نیز وجود داشت پس به ایشان آب دادم و اگر قبره نبود من به آنها آب نمی‌دادم.»
گفتم: «ای آقای من! میان قبره و گنجشک چه فرقی وجود دارد؟» حضرت فرمود: «گنجشک از موالیان و دوستداران عمر هستند. زیرا ایشان از اویند، و اما قبره، پس از موالی و دوستداران ما اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند و در صدای خود می‌گویند: «بورکتم اهل البیت و بورکت شیعتکم و لعن الله اعدائکم.» یعنی: «مبارک گشتید ای اهل‌بیت و مبارک گشت شیعیان شما و خدا دشمنان شما را لعنت کند.»

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

پاسخ سوال قبل از طرح سؤال

امام باقر علیه‌السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله حدیث کرده که فرموده است: اسلام دین سهل و خالی از مشقت است. با مدارا در آن قدم بردارید و عبادت خدا را بر بندگان خدا تحمیل نکنید و همانند سواری نباشید که مرکب خود را خسته و فرسوده می‌کند. و در نتیجه نه راه سفر را پیموده و نه مرکبش سالم مانده است.
فیض مطرو روایت می‌کند که: خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام رفتم که از او سؤال کنم که اگر کسی در محمل نشسته و بر شتر سوار باشد می‌تواند نماز شب بخواند یا خیر؟ وقتی مرا دید قبل از آن که سؤال کنم فرمود که: رسول الله وقتی بر شتر خود سوار بود نماز می‌خواند. پس هر کسی در آن حالت باشد و روی به هر طرف که داشته باشد می‌تواند نماز شب بخواند.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

پیغام پیامبر را به من ابلاغ کن

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: بهترین عبادات پاک داشتن درون و پاک دامن بودن است.
ابن‌بابویه صدوق در کتاب اکمال الدین در حدیثی روایت می‌کند که: حضرت باقر علیه‌السلام به جابر انصاری فرمود: پیغامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله تو برای من داده، ابلاغ کن. گفت: به چشم. آن جناب به من بشارت داد که باقی می‌مانم تا شما را ملاقات کنم و فرمود: وقتی او را دیدی، سلام مرا به او برسان.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

پسران امام باقر

اول: حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه وآله ما با خواست خدای توانا شرح حال آن برگزیده‌ی خدا را در جلد هشتم ستارگان درخشان خواهیم نگاشت.
دوم: جناب عبدالله بن محمد علیه‌السلام.
سوم: جناب ابراهیم بن محمد علیه‌السلام.
چهارم: جناب عبیدالله بن محمد علیه‌السلام.
پنجم: جناب علی‌بن محمد الباقر علیه‌السلام که قسمتی از شرح حال او بعد از این در همین کتاب خواهیم خواند.

منبع: ستارگان درخشان (جلد 7)؛ محمد جواد نجفی؛ کتابفروشی اسلامیه چاپ پنجم 1376.

پاسخ قاطع امام باقر به منافق گمراهگر

شخصی معروف به «کثیرالنوا» (یعنی کسی که هسته‌ی زیاد دارد) در کوفه سکونت داشت و قلبش بر اثر همنشینی با افراد ناباب، نسبت به امام باقر علیه‌السلام تیره و تار و در شک و تردید و حالت نفاق بود. جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: من همراه حدود پنجاه نفر، در مدینه در محضر امام باقر علیه‌السلام بودیم، ناگاه همین شخص (کثیرالنوا) وارد مجلس شد و به امام باقر علیه‌السلام گفت: «مغیرة بن عمران در نزد ما است و اعتقاد دارد که همراه تو فرشته‌ای وجود دارد که کافر را از مؤمن، و شیعه را از غیر شیعه به تو معرفی می‌کند.»
[کثیرالنوا، که خود در این مورد تردید داشت، می‌خواست در ضمن مسخره کردن و بیان مطلب از دیگری، از امام سخن بشنود] امام باقر: تو چه شغلی داری. کثیرالنوا: گندم فروش هستم. امام باقر: دروغ می‌گویی. کثرالنوا: گاهی جو هم می‌فروشم. امام باقر: دروغ می‌گویی بلکه فروشنده‌ی هسته‌ی خرما هستی. کثیرالنوا: چه کسی این موضوع را به تو خبر داد؟ امام باقر: همان خدایی که شیعه‌ی مرا از دشمن من به من می‌شناساند، اینک خبر دیگر به تو بدهم، «تو از دنیا نمی‌روی مگر اینکه حیران و سرگردان می‌شوی بعد می‌میری.» جابر می‌گوید: کثیرالنوا به کوفه بازگشت، پس از مدتی به کوفه رفتیم و جویای حال او شدیم، ما را به پیرزنی راهنمایی کردند، نزد او رفتیم و سراغ کثیرالنوا را از او گرفتیم، او گفت: «کثیرالنوا سه روز است بر اثر بیماری سرگردانی و گیجی از دنیا رفته است.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] کشف الغمه، ج 2، ص 255.

منبع: نگاهی بر زندگی امام باقر؛ محمد محمدی اشتهاردی؛ مطهر چاپ دوم 1376.

پنج دستور به شیعیان

گروهی از شیعیان، می‌خواستند از حجاز به عراق بروند، در مدینه به حضور امام باقر علیه‌السلام رسیدند و تقاضا کردند تا آن حضرت، آنها را نصیحت کند، امام باقر علیه‌السلام آنها را چنین نصیحت کرد:

1- باید توانمندان شما به ناتوانان کمک کنند.

2- باید ثروتمندانتان به مستمندان نیکی نمایند.

3- راز و امر (امامت) ما را آشکار نسازید (چرا که عصر تقیه بود، و تشیع در خطر شدید طاغوت‌های زمان قرار داشت)

4- وقتی که حدیثی از ما به شما رسید، توجه و دقت کنید که اگر یک یا دو دلیل از قرآن، برایش جستید، آن را بپذیرید، و گرنه نسبت به آن توقف کنید، سپس در فرصت مناسب، از ما بپرسید تا صحت آن بر شما روشن گردد.

5- بدانید که پاداش هر کس از شما که در انتظار این امر (ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله) باشد، مانند پاداش روزه‌دار شب زنده‌دار است، و کسی که به قائم ما برسد و در رکاب او با دشمن بجنگد، و دشمن ما را بکشد، پاداش بیست شهید را دارد، و کسی که در این مسیر کشته شود، پاداش بیست و پنج، شهید را دارد. [1] .

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی، ج 2، ص 222.

منبع: نگاهی بر زندگی امام باقر؛ محمد محمدی اشتهاردی؛ مطهر چاپ دوم 1376.

پیمان خداوند با آدم در عالم ذر

زراره گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: به نظر شما هنگامی که در عالم ذر در صلب آدم علیه‌السلام خداوند از فرزندان آدم عهد و پیمان گرفت، آیا به صورت معاینه و شهود یقینی بود؟
حضرت فرمود: آری؛ ای زراره! آنان مانند ذره‌ای در پیشگاه او بودند، و از آنها پیمان گرفت به ربوبیت (خودش)، و برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم به نبوت، سپس برای آنها روزی را ضامن گردید، و رؤیت را از یادشان برد، و معرفت و شناخت را در دلهای آنها ثابت و استوار گردانید.
پس ناگزیر خداوند تمام کسانی را که در آنجا پیمان گرفته به دنیا می‌آورد بنابراین، کسی که پیمان که برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم گرفته شد انکار کند، اقرار او برای پروردگارش در میثاق سودی نمی‌بخشد، و کسی که میثاق محمد صلی الله علیه و آله و سلم را منکر نشود پیمان پروردگارش به نفع او تمام می‌شود.
عن زرارة، قال: قلت لأبی جعفر علیه‌السلام: أرأیت حین أخذ الله المیثاق علی الذر فی صلب آدم فعرضهم علی نفسه کانت معاینة منهم له؟
قال: نعم؛ یا زرارة! و هم ذر بین یدیه، و أخذ علیهم المیثاق بالربوبیة له، و لمحمد صلی الله علیه و آله و سلم بالنبوة ثم کفل لهم بالأرزاق، و أنساهم رؤیته، و أثبت فی قلوبهم معرفته، فلابد من أن یخرج الله الی الدنیا کل من أخذ علیه المیثاق، فمن جحد ما أخذ علیه المیثاق لمحمد صلی الله علیه و آله و سلم لم ینفعه اقراره لربه بالمیثاق، و من لم یجحد میثاق محمد صلی الله علیه و آله و سلم نفعه المیثاق لربه. [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: ج 5 ص 254 ح 51، عن تفسیر العیاشی.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

ابوبصیر گوید: مردی خدمت امام باقر علیه‌السلام شرفیاب شد و عرض کرد: ای اباجعفر! به من بگو پروردگارت از کی بوده است؟
حضرت فرمود: وای بر تو؛ به چیزی که در زمانی نبوده گویند: از کی بوده؟ همانا پروردگار من - تبارک و تعالی - همیشه بوده، و زنده است بدون چگونگی، و برای او «بود»، نیست، زیرا این چگونگی است، و برای او «شد» نیست که کجاست، و در چیزی نیست، و بر چیزی قرار ندارد، و برای منزلت خود مکانی پدید نیاورده است، و پس از آن که چیزها را آفرید نیرومند نگشت، و پیش از آن که چیزی بیافریند، ناتوان نبود. و پیش از آن که چیزی پدید آورد، ترسان نبود. و به چیزی که بوجود می‌آورد مانند و شبیه نیست، و پیش از آفریدنش از ملک و سلطنت جدا نبود، و پس از رفتن آفریدگان نیز از آن جدا نیست. همیشه زنده است بدون زندگی جدای از ذاتش، و پیش از آن که چیزی بیافریند پادشاهی توانا است، و پس از ایجاد جهان هستی پادشاهی مقتدر است، برای او چگونگی و مکان و حدی نیست، و به وسیله‌ی شباهت به چیزی شناخته نمی‌شود، و از طولانی ماندن پیر نمی‌شود.
او از چیزی نمی‌ترسد، و چیزی او را نمی‌ترساند، بلکه تمام اشیا از ترس او قالب تهی می‌کنند.
او زنده است، بدون زندگی پدید آمده، و (بدون) بود قابل وصف، و چگونگی محدودی، و (بدون) اثری که مؤثر شود، و مکانی که مجاور چیزی باشد، بلکه زنده‌ای است که (با آثار قدرت) شناخته شده، و پادشاهی که همیشه قدرت دارد، آنچه می‌خواهد به مشیت خود پدید آورد، نه محدود است نه دارای اجزاء، و نه فانی می‌گردد.
او سرآغاز هستی بدون کیفیت است، و انجام هستی بدون مکان است، همه
چیز جز ذات او نابود است، آفرینش و فرمان بدست اوست، پر خیر است پروردگار جهانیان.
وای بر تو ای سؤال کننده! همانا پروردگار مرا اوهام فرا نگیرد، شبهه‌ها بر او فرود نمی‌آیند، چیزی به نزدیکی او نرسد، و پیش آمدهایی بر او وارد نمی‌شود، و از چیزی مسئول نمی‌شود، و بر چیزی واقع نمی‌گردد، و چرت و خوابش نبرد، هر چه در آسمانها و زمین و میان آنها و زیر خاک است از آن اوست.
العطار، عن أبیه، عن ابن عیسی، عن الحسین بن سعید، عن القاسم بن محمد، عن علی بن أبی‌حمزة، عن أبی‌بصیر قال: جاء رجل الی أبی‌جعفر

عليه‌السلام فقال له: يا أباجعفر! أخبرنى عن ربک متى كان؟
فقال: ويلک! انما يقال لشى‌ء لم يكن فكان، متى كان؟ ان ربى تبارک و تعالى كان لم يزل حيا بلا كيف و لم يكن له كان، و لا كان لكونه كيف، و لا كان له أين، و لا كان فى شى‌ء، و لا كان على شى‌ء، و لا ابتدع لكانه مكانا، و لا قوى بعد ما كون شيئا، و لا كان ضعيفا قبل أن يكون شيئا، و لا كان مستوحشا قبل أن يبدع شيئا، و لا يشبه شيئا مكونا [1] و لا كان خلوا من القدرة على الملک قبل انشائه [2] ، و يكون منه خلوا بعد ذهابه.
لم يزل حيا بلا حياة، و ملكا قادرا قبل أن ينشى‌ء شيئا، و ملكا جبارا بعد انشائه للكون، فليس لكونه كيف، و لا له أين، و لا له حد، و لا يعرف بشى‌ء يشبهه، و لا يهرم لطول البقاء، و لا يصعق لشى‌ء، و لا يخوفه شى‌ء، تصعق الأشياء كلها من خيفته.
كان حيا بلا حياة حادثة [3] و لا كون موصوف، و لا كيف محدود، و لا أثر مقفو [4] ، و لا مكان جاور شيئا، بل حى يعرف، و ملک لم يزل، له القدرة و الملک، أنشأ ما شاء بمشيته [5] ؛ لا يحد و لا يبعض و لا يفنى. كان أولا بلا كيف، و يكون آخرا بلا أين، و كل شى‌ء هالک الا وجهه، له الخلق و الأمر، تبارک الله رب العالمين.
ويلک أيها السائل! ان ربى لا تغشاه الأوهام، و لا تنزل به الشبهات، و لا يجار من شى‌ء، و لا يجاوره شى‌ء، و لا تنزل به الأحداث، و لا يسأل عن شى‌ء يفعله، و لا يقع على شى‌ء، و لا تأخذه سنة و لا نوم، له ما فى السموات و ما فى الأرض و ما بينهما و ما تحت الثرى. [6] .

پى نوشت ها:
[1] فى الكافى: و لا يشبه شيئا مذكورا.
[2] فى الكافى: و لا كان خلوا من الملک قبل انشائه.
[3] فى التوحيد المطبوع: بلا حياة عارية.
[4] ففى أثره أى تبعه، و فى الكافى: «و لا أين موقوف عليه» بدل ما فى التوحيد.
[5] فى التوحيد المطبوع: أنشأ ما شاء كيف شاء بمشيته. و فى الكافى: حين شاء بمشيته.
[6] بحارالأنوار: ج 4 ص 299 ح 68، عن التوحيد.
منبع: پرسش‌هاى مردم و پاسخ‌هاى امام باقر؛ احمد قاضى زاهدى؛ حاذق چاپ دوم 1386.

پیوستگی آسمان و زمین به هم

روایت شده است: عمرو بن عبید برای امتحان امام باقر علیه‌السلام با سؤال، خدمت حضرتش آمد و گفت: فدایت گردم؛ معنی فرمایش خداوند که می‌فرماید: «آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند، ما آنها را از یکدیگر باز کردیم؟» چیست؟ این رتق و فتق کدام است؟

امام باقر علیه‌السلام فرمود: آسمان بسته بود که بارانی از آن نازل نمی‌شد، و زمین بسته بود که گیاهی از آن نمی‌رویید (و بیرون نمی‌آمد)، خداوند آسمان را با باران و زمین را با گیاه شکافت.

عمرو رفت و اعتراضی پیدا نکرد و چند روزی گذشت باز برگشت و پرسید: فدایت گردم؛ مرا از فرمایش خداوند که می‌فرماید: «و هر کس مستوجب خشم من گردید، همانا خوار و هلاک خواهد شد» آگاه فرما، غضب خداوند چگونه است؟

امام باقر علیه‌السلام به او فرمود: غضب خداوند همان عقاب اوست، ای عمرو! هر کس گمان کند که چیزی خداوند را تغییر می‌دهد و دگرگون می‌سازد او کافر شده است.

روی: أن عمرو بن عبید و قد علی محمد بن علی الباقر علیه‌السلام لامتحانه بالسؤال عنه، فقال له: جعلت فداک؛ ما معنی قوله تعالی: (أولم یر الذین کفروا أن السماوات و الأرض کانتا رتقا ففتقناهما) [1] ما هذا الرتق و الفتق؟

فقال أبوجعفر علیه‌السلام: کانت السماء رتقا لا تنزل القطر، و کانت الأرض رتقا لا تخرج النبات، ففتق الله السماء بالقطر، و فتق الأرض بالنبات.

فانطلق عمرو و لم یجد اعتراضا، و مضی ثم عاد الیه، فقال: أخبرنی جعلت فداک؛ عن قوله تعالی: (و من یحلل علیه غضبی فقد هوی) [2] ما غضب الله؟ فقال له أبوجعفر علیه‌السلام: غضب الله تعالی عقابه، یا عمرو! من ظن أن الله یغیره شیء فقد کفر. [3] .

پی نوشت ها:

[1] الانبیاء: 30.

[2] طه: 81.

[3] بحارالأنوار، ج 4 ص 67 ح 10، عن الاحتجاج.

منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

پرستش خدا به زبان و ظاهر

زراره گوید: از امام باقر علیه‌السلام در مورد معنی فرمایش خداوند که می‌فرماید: «از میان مردم کسی است که خدا را تنها با زبان و به ظاهر می‌پرستد نه از باطن و حقیقت» پرسیدم.
حضرت فرمود: آنها گروهی بودند که خدای را به یگانگی قبول داشتند، و عبادت آنچه که غیر از خدا پرستش شود رها کردند، و از مرحله‌ی شرک بیرون آمدند، ولی ندانستند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر خدا است، آنها خدای را در مورد حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه از جانب خدا آورده است با شک و تردید پرستیدند، آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: نگاه می‌کنیم، اگر (با ایمان به این پیامبر) اموال ما افزایش پیدا کرد، و در جان خود و فرزندان خود عافیت پیدا کردیم می‌دانیم که او راست می‌گوید و او پیغمبر خدا است، و اگر غیر این باشد (در مورد ایمان به او) تأمل می‌کنیم؟
خداوند متعال فرمود: «اگر خیری به او برسد حالت اطمینان پیدا می‌کند» یعنی عافیت در دنیا «و اگر مصیبتی برای امتحان به او برسد» یعنی بلایی، جان و مال آنها را فرا گیرد «دگرگون می‌شود» (یعنی) از شک و تردید خود به شرک روی می‌آورند، «(و به این ترتیب) هم دنیا را از دست داده است، و هم آخرت را؛ و این همان خسران و زیان آشکار است - او جز خدا، کسی را می‌خواند که نه زیانی به او برساند و نه سودی».
فرمود: برمی‌گردند و مشرک می‌شوند، و غیر خدا را می‌خوانند و غیر خدا را می‌پرستند، برخی از آنها شناخت دارند و ایمان وارد قلب آنها می‌شود پس ایمان می‌آورند و پیغمبر را تصدیق می‌کنند و از سر منزل شک و تردید به ایمان روی می‌آورند، و برخی دیگر در تردید خود ثابت و استوار می‌مانند، و برخی دیگر به شرک برمی‌گردند.
محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن موسی ابن بکر، عن زرارة، عن أبی‌جعفر علیه‌السلام قال: سألته عن قول الله عزوجل: (و من الناس من یعبد الله علی حرف). قال: هم قوم وحدوا الله و خلعوا عبادة من یعبد من دون الله فخرجوا من الشک، و لم یعرفوا أن محمد صلی الله علیه و آله و سلم، فهم یعبدون الله علی شک فی محمد و ما جاء به، فأتوا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قالوا: ننظر فان کثرت أموالنا و عوفینا فی أنفسنا و أولادنا علمنا أنه صادق و أنه رسول الله، و ان کان غیر ذلک نظرنا.
قال الله عزوجل: (فان أصابه خیر) یعنی عافیة فی الدنیا (و ان أصابته فتنة) یعنی بلاء فی نفسه و ماله (انقلب علی وجهه) انقلب علی شکه الی

الشرک (خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین - یدعوا من دون الله ما لا یضره و ما لا ینفعه).
قال: ینقلب مشرکا یدعو غیر الله و یعبد غیر الله، فمنهم من یعرف فیدخل الایمان قلبه فیؤمن فیصدق و یزول عن منزلته من الشک الی الایمان، و منهم من یثبت علی شکه، و منهم من ینقلب الی الشرک. [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالأنوار، ج 22 ص 132 ح 114، عن اصول الکافی.

منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

ترسیم چهره پلید جباران و افشاگری علیه آنان

یکی از روش‌های مبارزه‌ی با جباریت و نفی حاکمان جائر، ترسیم چهره‌ی خشن و غیر منطقی جباران گذشته است.

پرده برداشتن از پلیدی‌های حاکمان غیر الهی، و نقل سرگذشت آنان برای توده‌ها و انگشت نهادن بر نقطه‌های منفی ایشان، از یک سو سبب می‌شود تا مورخان غرض ورز و وابسته‌ی به دربارها و متعصبان، قادر به تحریف تاریخ و زیبا نمودن زشتی‌ها نباشند، و از سوی دیگر، نقدی غیر مستقیم بر حاکمانی است که مستبدانه حکم می‌رانند و خلق را بندگان خویش می‌پندارند!

در این راستا، امام باقر (ع) به نقل گوشه‌ای از زندگی سراسر تاریک یزید پرداخته، می‌فرماید:

یزید بن معاویه وارد مدینه شد [1] و تصمیم داشت از آن جا به سوی مکه برای انجام حج برود!

در مدینه، دستور داد تا شخصی از قریش را احضار کردند. آن مرد را آوردند و در برار یزید نگه داشتند. یزید به او گفت: آیا اقرار می‌کنی که تو بنده و غلام من هستی، اگر بخواهم تو را می‌فروشم و اگر بخواهم به غلامی می‌گیرم! مرد گفت: به خدا سوگند! ای یزید! تو نه از نظر حسب و موقعیت قومی بر من که از قریش هستم برتری داری، نه پدرت در دوران جاهلیت و عصر اسلام بر پدر من برتری داشته است، و نه تو خودت در دین از من با فضیلت‌تری و نه از من بهتر! پس به چه دلیل من برای تو اقرار کنم و کوچکی نمایم! یزید گفت: اگر اقرار نکنی، به خدا سوگند، تو را خواهم کشت! مرد پاسخ داد: کشته شدن من به دست تو، بزرگتر از کشته شدن حسین بن علی (ع) فرزند پیامبر (ص) نخواهد بود (یعنی کسی که چنان جنایت هولناکی را مرتکب شده، کشتن دیگران برایش دشوار نیست). یزید با شنیدن این سخنان دستور کشتن او را صادر کرد و وی را کشتند! [2] . امام باقر (ع) با نقل این واقعه، چند هدف را دنبال می‌کند:

الف: زنده نگاه داشتن واقعه‌ی کربلا و شهادت حسین بن علی (ع).

ب: نشان دادن خصلت درندگی حاکمانی که در مقابل ائمه ایستاده و حق آنان را غصب کرده و بر مردم حکم می‌رانند!

ج: نمایاندن روحیه‌ی استکباری و تفرعن حاکمانی چون یزید و بی محتوا بودن تظاهر ایشان به حج و سایر امور دین.

د: هشدار دادن به مردم نسبت به مصون نبودن از ظلم حاکمان غیر الهی؛ زیرا کسانی که خون فرزندان پیامبر (ص) و چهره‌های زهد، علم و تقوا را بر زمین ریزند، از ریختن خون مردم عادی باکی نخواهند داشت.

پی نوشت ها:

[1] با توجه به نقل‌های تاریخی که شخص یزید در دوران حکومت خود به مدینه و مکه سفر نکرده است، احتمال می‌رود که راوی حدیث در مقام نقل واقعه «حره» و لشکرکشی یزید به مدینه به جای این که نام فرمانده‌ی سپاه یزید را بیاورد، خود وی را نام برده است و ثانیا رفتن لشکر یزید به طرف مکه برای انجام مراسم حج نبوده بلکه به منظور سرکوب کردن مخالفان بوده است.

[2] ان یزید بن معاویة دخل المدینة و هو یرید الحج فبعث الی رجل من قریش، فأتاه فقال له یزید: اتقر لی انک عبدلی، ان شئت بعتک و ان شئت استرقتک؟ فقال له الرجل: والله یا یزید! ما انت بأکرم منی فی قریش حسبا، و لا کان أبوک أفضل من أبی فی الجاهلیة و الاسلام، و ما أنت بأفضل منی فی الدین و لا بخیر منی. فکیف اقرلک بما سألت؟ فقال له یزید: ان لم تقرلی والله قتلتک، فقال له الرجل: لیس قتلک ایای بأعظم من قتلک الحسین بن علی (ع) ابن‌رسول الله (ص) فامر به فقتل. روضه‌ی کافی، خ 313.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

شرایط عصر امام باقر (ع) هر چند برای قیام مسلحانه علیه زمامداران فاسد مساعد نبود و امام باقر (ع) اصلاح امت را در راهی دیگر می‌جست تا زمینه‌های لازم برای تحولات مثبت فراهم آید، اما در این رهگذر، هرگز از تبلیغ ارزش جهاد و شهادت و زنده نگاه داشتن روح غیرت و حمیت و ایثارگری در امت اسلامی غفلت نورزید.
امام باقر (ع) در اهتمام به نقش جهاد و مبارزه‌ی مسلحانه در دفاع از ارزش‌های الهی می‌فرماید:
ارزش‌ها همه و همه در شمشیر و در لوا و سایه‌ی شمشیر نهفته است [1]
.
و نیز فرمود:
تمام خوبی‌ها همه‌ی ارزش‌ها بر پیشانی اسب‌های میدان نبرد، نقش بسته است و این حقیقت تا پایان عمر جهان ثابت و تغییرناپذیر خواهد بود [2] .
امام (ع) با بیان جمله‌ی اخیر اعلام می‌دارد که در هیچ مقطعی از تاریخ بشر، حفظ ارزش‌ها و حیات دین و تحقق عدالت و اجرای حق، بی نیاز از مبارزه و درگیری با عناصر فاسد و ستم پیشه نیست. یعنی هیچگاه جامعه بشری از وجود فسادانگیزان، استثمارگران، حق ستیزان و ظالمان خالی نخواهد بود و صالحان و مؤمنان از تعدی آنان ایمنی نخواهند یافت، مگر در پرتو شمشیر، که سمبل مبارزه‌ی مسلحانه است. امام باقر (ع) در عمل نشان داد که نخستین حرکت در مسیر اصلاح جامعه، حرکت فکری و علمی است، ولی با توجه به واقعیت جریان‌های اجتماعی، و با توجه به این که هرگز همه‌ی مردم اهل منطق و برهان نیستند و جز قدرت، چیزی آنان را بر جای خود نمی‌نشاند، اگر مصلحان در یک دست قلم و کتاب دارند، باید در دست دیگر سلاح و شمشیر داشته باشند وگرنه هرگز به مقصد نخواهند رسید. آن حضرت، در بزرگداشت امر جهاد و شهادت می‌فرماید: دپدرم - علی بن الحسین (ع) - همیشه این سخن را از رسول خدا (ص) نقل می‌فرمود: هیچ قطره‌ای در نزد خداوند از قطره‌ی خونی که راه او ریخته شده باشد، محبوبتر نیست [3] . و نیز می‌فرمود: مردی به حضور رسول خدا (ص) رسید و گفت: من به شدت شیفته‌ی جهاد هستم. پیامبر به او فرمود: پس در راه خدا به جهاد برو؛ زیرا اگر کشته شوی، به زندگی واقعی راه خواهی یافت و نزد خدا روزی خواهی داشت، و اگر در مسیر جهاد بمیری، پاداش تو از سوی خدا تضمین شده است و اگر از جهاد سالم بازگردی، از تمام گناهانت پاک شده‌ای [4] .

پی نوشت ها:

[1] الخیر کله فی السیف و تحت السیف و فی ظل السیف. فروع کافی 5 / 8.

[2] ان الخیر کل الخیر معقود فی نواصی الخیل الی یوم القیامة. همان.

[3] سمعت اباجعفر (ع) یقول: ان علی بن الحسین (ع) کان یقول: قال رسول الله (ص): ما من قطرة احب الی الله عزوجل من قطرة دم فی سبیل الله. اصول کافی 5 / 53، ح 3.

[4] اتی رجل رسول الله (ص) فقال: انی راغب نشیط فی الجهاد، قال (ص): فجاهد فی سبیل الله فانک ان تقتل کنت حیا عندالله ترزق، و ان مت فقد وقع اجرک علی الله، و ان رجعت خرجت من الذنوب الی الله. نورالثقلین 1 / 409؛ تفسیر العیاشی 1 / 206.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

خاندان رسالت و اهل بیت رسول الله (ص)، از آن جا که به گواهی قطعی و انکارناپذیر پیامبر اسلام (ص)، عدل و همپا و هماوای قرآنند با حقیقت، محتوا و پیام قرآن، همگونی و سنخیت دارند. حدیث ثقلین از جمله احادیث مهم مورد پذیرش اهل سنت و امامیه است. در این حدیث، رسول خدا، ثمره‌ی تلاش‌های طاقت‌فرسای خود در مسیر ایفای رسالت و هدایت خلق را، در دو یادگار گرانبها که پس از خود بر جا گذاشته خلاصه کرده و گفته است: من دو شی گرانبها در میان شما باقی می‌گذارم: قرآن و اهل بیتم را، این دو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا در قیامت بر حوض کوثر، بر من وارد شوند... [1] . با توجه به مقام معنوی و الهی پیامبر (ص) که کمترین خودخواهی و هوا و هوس در او راه نداشته و آنچه او می‌گفته در حقیقت مورد تأیید خداوند بوده و رأی و سخنی جز به اشاره و تأیید وحی اظهار نمی‌داشته است، [2] می‌توان به یقین اقرار کرد که پیامبر (ص)، خاندانش را بر اساس ملاحظات خویشاوندی و روابط نسبی و علایق مادی بشری، در کنار قرآن، بزرگترین معجزه‌ی خویش ننهاده است، بلکه قرین ساختن اهل بیت، با پیام وحی، از آن جهت بوده که میان آن دو هماهنگی و سنخیت وجود داشته است. اگر خداوند قرآن را بدور از کمترین ضعف و کاستی و کجی و نادرستی فرو فرستاده، [3] اهل بیت را نیز از هر انحراف و گناه، پاک گردانیده و مصونیت بخشیده است [4] . اگر قرآن، دارای حقایقی اصولی و محکم و نیز مسایلی متشابه [5] است که برای فهم آن‌ها باید به منبعی الهی و آگاه به رموز روحی مراجعه کرد، اهل بیت، همان آگاهان و عالمانی هستند که مفسر قرآن و مبین احکام و پیام‌های آنند. [6] . هرچند آیات قرآن، روشن و روشنگر است، ولی معنای روشنی مفاهیم قرآن، این نیست که تمامی مطالب و مفاهیم آن برای همه‌ی اندیشه‌ها آشکار و بی‌نیاز از توضیح باشد؛ چه، خداوند به پیامبر (ص) فرمان داده تا آیات وحی را برای مردم توضیح و تبیین کند [7] .

با این بیان، اهل بیت از آن جهت، قرین قرآن و جدایی‌ناپذیر از آن معرفی شده‌اند که پس از رسول خدا (ص) به تبیین مفاهیم وحی و حقایق قرآن، برای توده‌ها بپردازند و این توان و شایستگی در همه‌ی اهل بیت رسالت (معصومین علیهم السلام) بوده است. چنان که علی (ع) به سینه‌اش اشاره می‌کرد و می‌گفت: در اینجا دانش‌های فراوانی است که کاش شاگردان شایسته‌ای می‌یافتم واین حقایق را بدان‌ها می‌آموختم [8] . آن چه پس از وفات رسول اسلام (ص) برای جامعه‌ی اسلامی و خاندان پیامبر (ص)، رخ نمود هرگز به آنان، مجال نداد تا آن گونه که می‌خواستند و

می‌بایست، به نشر معارف قرآنی بپردازند. جریان‌های سیاسی حاکم بر جامعه، پس از رحلت رسول خدا (ص)، سبب تفکیک قرآن از عترت در باور و اندیشه‌ی بخش عظیمی از مردم شد. قرآن بظاهر محور نظام دستوری دین و حکومت گردید، ولی چون نیازمند مفسر و مبین بود، باعث شد تا میدان تفسیر و تأویل بشدت گسترش یابد و چهره‌هایی در محافل علمی و دینی مطرح شدند که هرگز آیه‌ای در تطهیر آنان نازل نشده و سفارشی از ناحیه‌ی رسول خدا در تمسک به آنان نرسیده بود. از سوی دیگر، کسانی چون علی بن ابی‌طالب (ع) که با صدای رسا فریاد بر می‌آورد: سلونی قبل از تفقدونی؛ یعنی هر چه می‌خواهید از من بپرسید، قبل از این که مرا از دست بدهید، مهجور و ناشناخته ماندند. حسن بن علی (ع)، از سوی حرکت معاویه، تحت شدیدترین فشارهای روحی و اجتماعی قرار داشت و هرگز به او فرصت نشر معارف واقعی داده نشد. حسین بن علی (ع) تحت فشار قرار گرفت که حکومت ضد دینی و ضد بشری یزید را بپذیرد و از آن جا که پذیرش حکومت وی را مایه‌ی نابودی اساس شریعت می‌دانست، از آن اجتناب کرد و در این راه به شهادت رسید. بنی‌امیه بر جان و مال و ناموس و دین مردم مسلط شدند. و زمینه چنان شد که فردی چون زین‌العابدین ناگزیر، معارف حقه را در قالب دعا و نیایش اظهار می‌کرد. در این میان، در عصر امام باقر (ع)، شرایط سیاسی جامعه به گونه‌ای تغییر یافت که آن حضرت توانست، مجمعی علمی تشکیل داده، به تعلیم و تربیت مردانی دانشمند و متعهد به ارزش‌های شریعت بپردازد. این است که وقتی صفحات تاریخ اسلام مرور شود، در زندگی علمی امام باقر (ع) نام بسیاری از شاگردان آن حضرت و شخصیت‌های ممتاز علمی جهان اسلام جلب نظر می‌کند. با این همه، نباید تصور کرد که امام باقر (ع) آسوده و ایمن از محدودیت‌ها و ممنوعیت‌هایی بوده است که حکومت‌ها برای اهل بیت (ع) فراهم می‌آورده‌اند، بلکه بی‌تردید، جو حاکم بر زندگی امام باقر (ع) به شدت جو تقیه بوده است؛ زیرا با فرهنگ خاصی که در نتیجه‌ی حکومت‌های ناصالح بر جامعه حاکم شده بود، کنار نهادن تقیه به منزله‌ی دست کشیدن از فعالیت علمی و دور ماندن از ترویج معارف اصولی دین به شمار می‌رفت.

باری، شرایط زمان، برای امام باقر (ع) و نیز امام صادق (ع) زمینه‌ای را فراهم آورد که سایر ائمه (ع) هرگز برایشان آماده نشد. آن شرایط مساعد، معلول سستی پایه‌های حکومت امویان بود. بحران‌های درونی نظام سیاسی در آن عصر، به حاکمان مجال نمی‌داد تا بر خاندان رسالت مانند حاکمان پیشین، فشار آورند و ایشان را منزوی سازند. بی‌تردید اگر همین زمینه برای هر یک از امامان (ع) فراهم می‌آمد، آنان قادر به تأسیس حوزه‌های بزرگ درسی بودند و عالمان و فقیهان بیشتری را پرورش

می‌دادند. این زمینه‌ی مساعد، سبب شد تا امام باقر (ع)، و امام صادق (ع) بیشترین آرای فقهی، تفسیری و اخلاقی را در کتب فقهی و حدیثی از خویش بر جای گذارند.
این چنین است که فردی چون محمد بن مسلم می‌تواند سی هزار حدیث از امام باقر (ع) [9] نقل کند. و شخصیتی چون جابر جعفی هفتاد هزار حدیث. [10] .
در نزد عالمان امامیه، فقیه‌ترین فقیهان صدر اسلام شش نفرند که همه‌ی آنان از اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بوده‌اند. آنان عبارتند از: زرارة بن اعین، معروف بن خربوذ المکی، ابوبصیر الاسدی، فضیل بن یسار، محمد بن مسلم الطائفی و برید بن معاویة العجلی. [11] .
شیخ الطائفه، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی در کتاب رجال خویش، اصحاب و شاگردان امام باقر (ع) را که از آن حضرت نقل حدیث کرده‌اند 462 مرد و دو زن دانسته است.
در میان اصحاب و شاگردان امام باقر (ع) برخی از نظر اعتبار و وثاقت مورد اتفاق اهل سنت امامیه‌اند، و دسته‌ای به دلیل گرایش‌های عمیق شیعی، در دایره‌ی رجال اهل سنت قرار نگرفته، بلکه تنها مورد اعتماد امامیه می‌باشند.
برای ارائه‌ی نموداری فهرست گونه از شاگردان امام باقر (ع) با استفاده از چند منبع رجالی، نام گروهی از آنان را یادآور می‌شویم، بی این که ادعای استقصا داشته باشیم.
1- ابان بن ابی‌عیاش فیروز، تابعی.
2- ابان بن تغلب ابوسعید البکری الجریری.
3- ابراهیم بن الأزرق الکوفی.
4- ابراهیم الجزیری (الجریری).
5- ابراهیم بن جمیل، برادر طربال الکوفی.
6- ابراهیم بن حنان الأسدی الکوفی.
7- ابراهیم بن صالح الانماطی.
8- ابراهیم بن عبدالله الاحمری.
9- ابراهیم بن عبید أبوغرة الانصاری.
10- ابراهیم بن عمر الصنعانی الیمانی.
11- ابراهیم بن مرثد الکندی الأزدی.
12- ابراهیم بن معاذ.
13- ابراهیم بن معرض الکوفی.
14- ابراهیم بن نصر بن القعقاع الجعفی.
15- ابراهیم بن نعیم العبدی الکنانی.
16- احمد بن عائد.

17- احمد بن عمران الحلبى.
18- اسحاق بن بشير النبال.
19- اسحاق بن جعفر بن على.
20- اسحاق بن عبدالله بن ابى‌طلحة المدنى.
21- اسحاق بن الفضل بن يعقوب بن عبدالله بن الحرث...
22- اسحاق القمى.
23- اسحاق بن نوح الشامى.
24- اسحاق بن واصل الضبى.
25- اسحاق بن يزيد بن اسماعيل الطائى.
26- اسحاق بن يسار مولى قيس بن مخرمة.
27- اسرائيل بن غياث المكى.
28- اسلم بن ايمن التميمى المنقرى الكوفى.
29- اسلم المكى القواس.
30- اسماعيل بن ابى‌خالد.
31- اسماعيل بن جابر الخثعمى.
32- اسماعيل بن زياد البزاز الكوفى الأسدى.
33- اسماعيل بن سلمان الأزرق معروف به ابوخالد.
34- اسماعيل بن عبدالخالق الجعفى.
35- اسماعيل بن عبدالرحمان الجعفى الكوفى.
36- اسماعيل بن عبدالعزيز.
37- اسماعيل بن الفضل بن يعقوب بن الفضل بن عبدالله
38- اسماعيل ابواحمد الكاتب الكوفى
39- اسماعيل معروف به ابوالعلا از بنى‌قيس بن ثعلبه
40- اسيد بن القاسم
41- اعين الرازى، معروف به ابومعاذ
42- انس بن عمرو الأزدى
43- ايوب بن ابى‌تمية كيسان السجستانى العنبرى البصرى
44- ايوب بن بكر بن ابى‌علاج الموصلى
45- ايوب بن شهاب زيد البارقى الأزدى
46- ايوب بن وشيكة
47- بدر بن الخليل الأسدى، ابوخليل الكوفى
48- برد الاسكاف الأزدى الكوفى
49- برد الخياط
50- بريد بن معاوية العجلى، معروف به ابوالقاسم
51- بسام بن عبدالله الصيرفى، معروف به ابو عبدالله
52- بشار الاسلمى

53- بشار بن زید بن النعمان
54- بشر بن أبی‌عقبة المداینی
55- بشر؛ بیاع
56- بشر بن جعفر الجعفی، ابوالولید
57- بشر بن خثعم
58- بشر الرحال
59- بشر بن عبدالله بن سعید الخثعمی
60- بشر بن عبدالله الخثعمی الکوفی
61- بشر بن میمون الوابشی الهمدانی النبال الکوفی
62- بشر بن یسار
63- بشیر، ابو عبدالصمد بن بشر الکوفی
64- بشیر معروف به ابومحمد المستنیر الجعفی الأزرق
65- بشیر بن سلیمان المدنی
66- بکر بن أبی‌حبیبه
67- بکر بن حبیب الأحمسی البجلی الکوفی
68- بکر بن خالد الکوفی
69- بکر بن صالح
70- بکر بن کرب
71- بکرویة الکندی الکوفی
72- بکیر بن اعین بن سنسن الشیبانی الکوفی
73- بکیر بن جندب الکوفی
74- بکیر بن حبیب الکوفی
75- تمیم بن زیاد
76- ثابت بن أبی‌ثابت
77- ثابت بن دینار ابوصیفه الأزدی
78- ثابت بن زائدة العکلی
79- ثابت بن هرمز ابوالمقدام العجلی
80- ثویر بن أبی‌فاخته سعید بن جهمان غلام ام‌هانی
81- جابر بن عبدالله بن عمر بن حرام ابو عبدالله الانصاری
82- جابر بن یزید بن الحرث بن عبدیغوث الجعفی
83- جارود، معروف به ابوالمنذر
84- جارود بن السری التمیمی السعدی الکوفی
85- جراح المداینی
86- جعدة بن ابی عبدالله
87- جعفر بن ابراهیم الجعفی
88- جعفر الأحمس

89- جعفر بن حكيم بن عباد الكوفى
90- جعفر بن عمرو بن ثابت أبى‌المقدام بن هرمز الحداد العجلى
91- جعفر بن محمد بن على بن الحسين (امام صادق عليه‌السلام)
92- الحارث بن حصين الأزدى
93- الحارث بن شريح المنقرى
94- الحارث بن المغيرة النصرى
95- حبيب بن أبى‌ثابت الأسدى الكوفى
96- حبيب ابوعمرة الاسكاف
97- حبيب بن بشار الكندى
98- حبيب بن جرى العبسى الكوفى
99- حبيب بن حسان بن الأشرس الأسدى
100- حبيب السجستانى
101- حبيب العبى الكوفى
102- حبيب بن المعلى السجستانى
103- حجاج بن ارطاة ابوارطاة النخعى الكوفى
104- حجاج بن دينار الواسطى
105- حجاج بن كثير الكوفى
106- حذيفة بن منصور بن كثير ابومحمد الخزاعى
107- حسان بن مهران
108- الحسن بن أبى‌سارة النيلى الانصارى
109- الحسن بن حبيش الأسدى
110- الحسن الجعفى الكوفى
111- الحسن بن الحسن بن الحسن بن على بن أبى‌طالب (ع)
112- الحسن بن رباط
113- الحسن بن زياد البصرى
114- الحسن بن زياد الصيقل ابومحمد الكوفى
115- الحسن بن زياد الصيقل
116- الحسن بن السرى الكاتب
117- الحسن بن شهاب بن يزيد البارقى الأزدى
118- الحسن بن صالح بن حى الهمدانى الثورى الكوفى
119- الحسن بن على الأحمرى الكوفى
120- الحسن بن عمار
121- الحسن بن عمار عامى
122- الحسن بن المغيرة
123- الحسن بن منذر
124- الحسن بن يوسف

125- الحسين بن ابتر الكوفى
126- الحسين بن أبى‌العلاء الخفاف
127- الحسين بن احمد المنقرى
128- الحسين بن بنت ابى‌حمزة الثمالى
129- الحسين الجعفى ابواحمد الكوفى
130- الحسين بن حماد
131- الحسين بن عبدالله الأرجانى
132- الحسين بن عبدالله بن عبيدالله بن العباس بن عبدالمطلب
133- الحسين بن على بن الحسين بن على بن ابى‌طالب (ع) (برادر امام باقر عليه‌السلام)
134- الحسين بن مصعب
135- الحسين بن منذر
136- حفص الأعور الكوفى
137- حفص بن غياث
138- حفص بن وهب الأفرعى
139- الحكم بن الصلت الثقفى
140- الحكم بن عبدالرحمان بن أبى‌نعيم البجلى
141- الحكم بن عتيبة ابومحمد الكوفى الكندى
142- الحكم بن المختار بن ابى‌عبيده
143- حكيم بن صهيب ابوصهيب الصيرفى ابوشبيب
144- حكيم بن معاوية
145- حماد بن ابى‌سليمان الأشعرى
146- حماد بن ابى‌العطارد الطائى الكوفى
147- حماد بن بشر الطنافى الكوفى
148- حماد بن بشر اللحام
149- حماد بن راشد الأزدى البزاز ابوالعلاء الكوفى
150- حماد بن المغيرة
151- حمران بن أعين الشيبانى
152- حمزة، ابوالحسين الليثى داماد ابوحمزة الثمالى
153- حمزة بن حمران بن أعين
154- حمزة الطيار
155- حمزة بن عطا الكوفى
156- خازم الاشل الكوفى
157- خالد بن ابى‌كريمة
158- خالد بن أوفى ابوالربيع العنزى الشامى
159- خالد بن بكار ابوالعلاء الخفاف الكوفى

160- خالد بن طهمان الکوفی
161-خیثمة بن عبدالرحمان الجعفی الکوفی ابو عبدالرحمان
162- داود الأبزاری
163- داود بن ابی‌هند القشیری السرخی
164- داود بن حبیب ابوغیلان الکوفی
165- داود بن الدجاجی الکوفی
166- داود بن زید الهمدانی الکوفی
167- دلهم بن صالح الکندی الکوفی
168- دینار ابوعمرو الأسدی الکوفی
169- ربیع بن صبیح
170- ربیع العبسی الکوفی
171- ربیعة بن ابی عبدالرحمان، معروف به ربیعة الرأی
172- ربیعة بن ناجد بن کثیر ابوصادق الکوفی
173- رشید بن سعد المصری
174- رفید بن مصقلة العبدی الکوفی
175- رفید غلام بنو هبیرة
176- زایدة بن قدامه
177- زرارة بن اعین الشیبانی
178- زرین الأبزاری
179- زرین الأنماطی
180- زکریا برادر المستهل، معروف به ابویحیی
181- زکریا بن عبدالله النقاض الکوفی
182- زهیر المدائنی
183- زیاد بن أبی‌الحلال
184- زیاد بن أبی‌زیاد المنقری التمیمی
185- زیاد الأحلام، غلامی کوفی
186- زیاد الأسود
187- زیاد بن الأسود النجار
188- زیاد بن سوقه البجلی الکوفی
189- زیاد بن صالح الهمدانی الکوفی
190- زیاد بن عیسی ابوعبیدة الحذاء
191- زیاد المحاربی الکوفی
192- زیاد بن المنذر ابوالجارود الهمدانی العوفی الکوفی
193- زیاد غلام امام باقر علیه‌السلام
194- زیاد الهاشی
195- زید الآجری

196- زید بن علی بن الحسین علی بن ابی‌طالب(ع) (برادر امام باقر علیه‌السلام)
197- زید بن محمد بن یونس ابواسامة الشحام الکوفی
198- زید الهاشی
199- سالم بن ابی‌حفصة
200- سالم الأشل
201- سالم الجعفی
202- سالم المکی
203- سدیف بن حکیم الصیرفی
204- سعد بن أبی‌عمرو الجلاب
205- سعد الحداد
206- سعد بن الحسن الکندی
207- سعد بن طریف
208- سکین المعدنی
209- سلام الجعفی
210- سلام بن سعد الأنصاری
211- سلام بن المستنیر
212- سلم بن بشر
213- سلمان بن خالد طلحی قمی (شاعر)
214- سلمة بن الأهثم
215- سلمة بن قیس الهلالی
216- سلمة بن کهیل
217- سلمة بن محرز
218- سلیمان بن محرز
219- سلیمان بن مروان عجلی
220- سلیمان، غلام طربال
221- سلیمان بن هارون العجلی
222- سنان ابو عبدالله بن سنان
223- سورة بن کلیب بن معاویة الاسدی
224- شجرة، برادر بشیر النبال
225- صالح بن سهل الهمدانی
226- صالح بن عقبة
227- صالح بن میثم الکوفی
228- صامت
229- صلت بن الحجاج
230- ضریس

231- طاهر، غلام امام باقر (ع)
232- طربال
233- طلحة بن زيد بترى
234- ظريف بن ناصح
235- عامر بن أبىالأحوص
236- عباد بن صهيب
237- عبدالجبار بن اعين الشيبانى، برادر زرارة بن اعين
238- عبدالحميد بن عواض الطائى
239- عبدالحميد الواسطى
240- عبدالرحمان، معروف به ابوخينمة
241- عبدالرحمان بن أعين برادر زرارة
242- عبدالرحمان بن سليمان الأنصارى
243- عبدالرحيم القصير
244- عبدالغفار بن القاسم الأنصارى، معروف به ابومريم
245- عبدالله بن بكير الهجرى
246- عبدالله بن الجارود
247- عبدالله بن جريح
248- عبدالله بن الحسن بن الحسن بن على بن ابىطالب (ع)
249- عبدالله بن زرعه
250- عبدالله بن دينار
251- عبدالله بن سليمان
252- عبدالله بن شريک العامرى
253- عبدالله بن عجلان
254- عبدالله بن عطاء المکى
255- عبدالله بن عمرو
256- عبدالله بن الغالب الأسدى (شاعر)
257- عبدالله بن محمد الأسدى
258- عبدالله بن محمد الجعفى
259- عبدالله بن المختار
260- عبدالله بن الوليد الوصافى
261- عبدالمؤمن بن القاسم، برادر ابومريم الأنصارى
262- عبدالملک بن اعين الشيبانى برادر زرارة
263- عبدالكريم بن مهران
264- عبدالواحد بن المختار الأنصارى
265- عبيدالله بن محمد بن عمر بن أميرالمؤمنين (ع)
266- عبيدة الخثعمى

267- عبيدة السكسكى
268- عذافر بن عبدالله
269- عطية أخو عرام
270- عطية بن ذكوان
271- عطية الكوفى
272- عقبة بن بشير الأسدى
273- عقبة بن شعبة، معروف به ابوشبية الأسدى
274- عبة بن قيس مثيلة
275- عكرمة، معروف به ابواسحاق
276- العلاء بن الحسين
277- العلاء بن عبدالكريم
278- علباء بن دراع الاسدى
279- علقمة بن محمد الحضرمى، برادر ابوبكر الحضرمى
280- على بن أبى‌المغيرة الزبيدى الأزرق
281- على بن حنظلة العجلى
282- على بن رباط
283- على بن سعيد بن بكير
284- على بن عبدالعزيز
285- على بن عطية
286- على بن ميمون، معروف به ابوالحسن الصايغ
287- عمار بن أبى‌الأحوص
288- عمر بن على بن الحسين بن على بن ابى‌طالب (ع) أبوحفص الأشراف
289- عمر بن شمر
290- عمر بن حنظلة
291- عمر بن هلال
292- عمران بن أبى‌خالد الفزارى
293- عمران
294- عمرو بن ابى‌بتان
295- عمرو بن ثابت
296- عمرو بن جميع
297- عمرو بن خالد
298- عمرو بن خالد الواسطى
299- عمرو بن دينار المكى
300- عمرو بن رشيد
301- عمرو بن سعيد بن هلال الثقفى

302- عمرو بن عبدالله الثقفی
303- عمرو بن قیس الماصر
304- عمرو بن معمر بن أبی‌وشیکة
305- عمرو بن یحیی
306- عنبسة بن بجاد
307- عنبسة بن مصعب
308- عیسی بن أبی‌منصور القرسی
309- عیسی بن حمزة
310- عیسی بن اعین الشیبانی، برادر زرارة
311- عیسی الطحان
312- عیسی بن عمر
313- غالب أبوهذیل (شاعر کوفی)
314- غالب جهنی
315- غیاث بن ابراهیم
316- فرات بن احنف
317- فضیل بن الزبیر الرسان
318- فضیل بن سعدان
319- فضیل بن شریح
320- فضیل بن عثمان الأعور المرادی
321- فضیل بن غیاث
322- فضیل بن میسرة
323- فضیل بن یسار بصری
324- فلیح بن أبی‌بکر الشیبانی
325- قاسم بن عبدالملک
326- قاسم بن محمد
327- قدامة بن سعید بن ابی‌زائدة
328- قیس بن الربیع
329- قیس بن رمانة الأشعری
330- کامل صاحب السابری
331- کامل بن العلاء
332- کامل النجار
333- کامل الوصافی
334- کثیر بن اسماعیل (النواء)
335- کمیت بن زید الأسدی
336- کیسان بن کلیب
337- کلیب بن معاویة الأسدی

338- کلیب بن معاویة الصیداوی
339- لیث بن أبی‌سلیم
340- لیث بن البختری المرادی
341- مالک بن أعین الجهنی
342- مالک بن عطیة
343- محمد بن أبی‌حمزة
344- محمد بن أبی‌سارة
345- محمد بن أبی‌منصور
346- محمد بن اسحاق المدنی
347- محمد بن أسلم الجبلی
348- محمد بن حمید
349- محمد بن رستم
350- محمد بن زید
51- محمد بن السایب الکلبی
352- محمد بن سعید بن غزوان
353- محمد بن سلیمان القرا
354- محمد بن شر الحضرمی
355- محمد الطیار غلام فزارة
356- محمد بن عجلان
357- محمد بن عجلان المدنی
358- محمد بن قیس الانصاری
359- محمد بن مروان البصری
360- محمد بن مروان الکلبی
361- محمد بن مسعود
362- محمد بن مسلم الثقفی الطحان الطائفی
363- محمد بن علی الحلبی
364- محمد بن الفضل الهاشمی
365- محمد بن یزید
366- محمد بن الیسع بن حمزة القمی
367- مستهل بن عطاء الکوفی
368- مسعدة بن زیاد
369- مسعدة بن صدقة
370- مسکین
371- مسکین بن عبدالله
372- مسمع کردین، معروف به ابویسار
373- معروف بن خربوذ المکی

374- معمر بن رشید
375- معمر بن عطاء
376- معمر بن یحیی بن بسام دجاجی
377- المفضل بن ابی‌قرة
378- المفضل بن زید
379- المفضل بن قیس بن رمانة
380- المفضل بن مزید
381- مقاتل بن سلیمان
382- مقرن السراج
383- منهال بن عمرو الأسدی
384- منصور بن الولید الصیقل
385- منصور بن حازم
386- منذر بن أبی‌طریفة
387- منصور بن المعتمر
388- معاذ بن مسلم الهراء
389- موسی أبوالحسن الأشعری
390- موسی بن اشیم
391- موسی التمار
392- موسی بن خلیفة
393- موسی الخیاط
394- موسی بن زیاد
395- مهزم الأسدی
396- میسر بن عبدالعزیز النخعی المدائنی
397- میمون البان
398- میمون القداح غلام بنی محزوم
399- ناحیة بن أبی‌عماره
400- نجم بن الحطیم (أبوحطیم العبدی)
401- نجم الطائی
402- نجیح بن مسلم
403- نصر بن مزاحم
404- نضر بن قرواش الخزاعی
405- نعمان الأحمسی
406- وردان أبوخالد الکابلی الأصغر
407- ورد بن زید الأسدی، برادر کمیت بن زید
408- ولید بن بشیر
409- ولید بن عروة الهجری

410- وليد بن القاسم
411- هارون الجبلى
412- هارون بن حمزة الغنوى
413- هاشم بن أبى‌هاشم
414- هاشم الرمانى
415- هلقام
416- هيثم النهدى، ابن أبى‌مسروق
417- يحيى بن أبى‌العلاء الرازى
418- يحيى بن أبى‌القاسم، معروف به ابوبصير
419- يحيى بن السابق
420- يحيى بن القاسم الحذاء
421- يزيد، معروف به ابوخالد الكناسى
422- يزيد بن زياد الكوفى
423- يزيد بن عبدالملک الجعفى
424- يزيد بن عبدالملک النوفلى
425- يزيد بن محمد النيسابورى
426- يزيد، غلام حكم بن أبى‌الصلت الثقفى
427- يعقوب بن شعيب الأزرق
428- يعقوب بن شعيب بن ميثم الأسدى
429- يعقوب بن يونس پدر يونس بن يعقوب
430- يونس بن أبى‌يعقوب
431- يوسف بن الحارث
432- يونس بن خال أبى‌المستهل
433- يونس بن جناب
434- يونس بن المغيرة

باب الكنى

(شاگردان امام باقر (ع) كه نامشان با كنيه ثبت شده است)

435- ابوالبلاد
436- ابوبشر
437- ابوحارم
438- ابوجعفر المدائنى
439- ابوالحجاج
440- ابوحسان الانماطى
441- ابوحسان العجلى
442- ابوخالد الفزارى
443- ابوشبية الفزارى

444- ابوالصحاری
445- ابوصامت الحلوانی
446- ابوالعلاء الخفاف
447- ابوعروة الانصاری
448- ابوعمار
449- ابوعمر البزار
450- ابوعیینة
451- ابولبید الهجری
452- ابوالمأمون
453- ابومحمد
454- ابومخلد الخیاط
455- ابومرهف
456- ابومسکین السمان
457- ابوموسی
458- ابوالنعمان العجلی
459- ابوهارون
460- ابوهارون المکفوف
461- ابوهراسه
462- ابوالورد
زنانی که از مکتب امام باقر (ع) بهره جسته‌اند.
1- حبابة الوالبیة
2- خدیجه دختر محمد بن علی بن الحسین (ع)
لازم به یادآوری دوباره است که این نوشته در صدد بر شمردن نام تمامی شاگردان امام باقر (ع) نمی‌باشد بلکه آنچه یاد گردید، به عنوان نمونه از دو کتاب رجالی رجال شیخ طوسی و جامع الرواة استفاده شده است.
اصحابی که فقط از جانب شیعه توثیق شده‌اند
1- اسماعیل بن الفضل. جامع الرواة 1 / 100؛ رجال طوسی 104؛ تنقیح المقال 1 / 141؛ اختیار معرفة الرجال 218.
2- برید بن معاویة.جامع الرواة 1 / 117؛ تنقیح المقال 1 / 164.
3- بکیر بن اعین. جامع الرواة 1 / 129؛ تنقیح المقال 1 / 181.
4- ثابت بن دینار، ابوحمزة الثمالی. جامع الرواه 1 / 134؛ رجال طوسی 84؛ تنقیح المقال 1 / 190.
5- جابر بن عبدالله الانصاری. جامع الرواة 1 / 143؛ تنقیح المقال 1 / 200.
6- جابر بن یزید جعفی. جامع الرواة 1 / 144؛ تنقیح المقال 1 / 201.
7- حمران بن اعین. جامع الرواة 1 / 278؛ تنقیح المقال 1 / 271.

8- زرارة بن اعین. جامع الرواة 1 / 324؛ رجال طوسی 123؛ تنقیح المقال 445.
9- زید بن علی بن الحسین (ع). جامع الرواة 1 / 343؛ تنقیح المقال 1 / 470.
10- علباء بن ذراع الأسدی. جامع الرواة 1 / 545؛ تنقیح المقال 2 / 258.
11- فضیل بن یسار. جامع الرواة 2 / 11؛ رجال طوسی 123؛ تنقیح المقال 3 / 19.
12- محمد بن مسلم بن ریاح. جامع الرواة 2 / 193؛ تنقیح المقال 3 / 184-185.
13- معروف بن خربوذ. تنقیح المقال 3 / 228.
14- میسر بن عبدالعزیز. جامع الرواة 2 / 284؛ تنقیح المقال 3 / 264.
کسانی که از سوی شیعه به عنوان «حسن» شناخته شده‌اند.
1- ابوالفضل سدیر بن حکیم. تنقیح المقال 2 / 9.
2- ثویر بن ابی‌فاخته. تنقیح المقال 1 / 198.
3- حجاج بن ارطا. تنقیح المقال 1 / 254.
4- عبدالله بن عجلان. تنقیح المقال 2 / 197.
5- عبدالله بن عطا. تنقیح المقال 2 / 198.
6- عبدالسلام بن عبدالرحمان. تنقیح المقال 2 / 152.
7- عبدالملک بن عطاء. تنقیح المقال 2 / 230.
8- مالک بن اعین الجهنی. تنقیح المقال 2 / 46، پیوست جلد 2.
9- ناجیة بن عمارة الصیداوی. تنقیح المقال 3 / 265.
افرادی که از جانب شیعه و اهل سنت توثیق شده‌اند.
1- ابان بن تغلب. جامع الرواة 1 / 9؛ تنقیح المقال 1 / 5؛ تهذیب التهذیب 93-94.
2- سلیمان بن مهران الأسدی. تنقیح المقال 2 / 65؛ تهذیب التهذیب 4 / 221-222.
3- عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریح. جامع الرواة 1 / 520؛ تهذیب التهذیب 6 / 204-256.
4- عبدالله بن شریک العامری. تنقیح المقال 2 / 198؛ تهذیب التهذیب 5 / 252-253.
5- قاسم بن محمد. جامع الرواة 2 / 19؛ تنقیح المقال 3 / 23؛ تهذیب التهذیب 8 / 333-335.
6- عبدالملک بن اعین الشیبانی. تنقیح المقال 2 / 228؛ تهذیب التهذیب 6 / 385-386.
شاگردان امام باقر (ع) که فقط از سوی اهل سنت توثیق شده‌اند.
1- حکم بن عتیبة ابومحمد الکوفی الکندی. تهذیب التهذیب 2 / 432-433.

2- ربیعة بن ابی عبدالرحمان، معروف بربیعة الرای. تهذیب التهذیب 3 / 258-259.
3- عبدالله بن عطاء المکی. تهذیب التهذیب 5 / 322-323.
4- عمرو بن دینار المکی أحد أئمة التابعین. تهذیب التهذیب 8 / 28-30.
کثیر بن اسماعیل (کثیر النواء). تهذیب التهذیب 8 / 411.
6- موسی بن ابی‌عیسی الحناط. تهذیب التهذیب 10 / 366 - 365.

پی نوشت ها:
[1] مسند احمد 2 / 14؛ صحیح مسلم 7 / 122؛ سنن الترمذی 2 / 308؛ تاریخ البغدادی 8 / 443؛ مصابیح السنة 2 / 204.
[2] ماضل صاحبکم و ما غوی - و ما ینطق عن الهوی - ان هو الا وحی یوحی - علمه شدید القوی. النجم / 2-5.
[3] قرانا عربیا غیر ذی عوج لعلهم یتقون. الزمر / 28.
[4] انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. الاحزاب / 33.
[5] منه آیات محکمات هن ام الکتاب و آخر متشابهات... آل عمران / 7.
[6] فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون. النحل / 43.
[7] و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون. النحل / 44.
[8] ان ههنا لعلما جما لواصبت له حمله. نهج‌البلاغه.
[9] بحار 11 / 83.
[10] اعیان الشیعة 4 ق، 2 / 28؛ ائمتنا 1 / 332.
[11] مناقب، ابن‌شهر آشوب 4 / 211.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

توحید، خداشناسی، اعتقاد به خط رسالت و رهبری الهی و یقین به معاد و نظام کیفر و پاداش، همواره نخستین پیام و اصلیترین دعوت پیامبران الهی و ادیان آسمانی بوده است.
فهم و پذیرش عالمانه‌ی این اصول، ضامن ایمان نسبت به فروع و احکام و قوانین شریعت است، و سستی و انحراف در میدان عمل ریشه در انحراف عقیدتی و یا سستی مبانی فکری و نا آگاهی به اصول دینی دارد.
بدین جهت، انبیای الهی، هدایت و اصلاح خلق را از تصحیح عقاید و بینش آنان شروع می‌کرده‌اند، و در برابر ایشان، خطوط شیطانی کفر و نفاق همواره در به انحراف کشاندن عقاید و سست ساختن باور توده‌ها به اصول دینی در تلاش بوده‌اند.
در نخستین غیبت موسی (ع)، بنی‌اسرائیل گرفتار گوساله پرستی می‌شوند. یهود در رأس انحراف‌های خود برای خدا فرزند قرار داده و عزیر را فرزند او می‌شمردند و مسیحیان، فرزند مریم را، فرزند خدا نام می‌نهند!
انحراف در اصول عقیدتی، جدیترین و دشوارترین آفت نظام تفکر دینی است.
امت اسلامی پس از رحلت رسول خدا (ص)، هرگز از این آفت در امان نبود و در امان نماند، بلکه گمراهان وسوسه‌انگیز و کوته نظران بی‌دانش، با طرح آرا و القای شبهه‌ها در زمینه‌ی اصول معرفتی، در جامعه ظاهر شدند.
شرک با رنگی دیگر، اعتقاد به جسم بودن خدا، انتساب اوصاف نادرست به خداوند، عقیده‌ی به جبر مطلق و یا تفویض مطلق و... از جمله مشکلات عقیدتی است که در صدر اسلام رخ نمود.
امام باقر (ع) همانند سایر ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام، یکی از مسؤولیت‌های عمده‌اش، تصحیح باورها و رد شبهات فکری بود، که از طریق مباحثات علمی و مناظره‌ها، بدان تحقق می‌بخشید.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

محمد بن مسلم از امام باقر (ع) در زمینه‌ی اوصاف خداوند نقل کرده است: «انه واحد صمد، احدی المعنی، لیس بمعان کثیرة مختلفة» [1] همانا او یکتای بی‌نیازی است که همه به او نیازمندند [2] حقیقتی است بسیط و یگانه، در او معانی و حقایق متعدد و مختلف راه ندارد.
محمد بن مسلم می‌گوید، به امام عرض کردم: برخی از مردم عراق معتقدند که خداوند با چیزی می‌شنود و با چیز دیگری می‌بیند! امام باقر (ع) فرمود: دروغ گرفته و ملحد شده‌اند. خداوند بزرگ را به غیر تشبیه کرده‌اند. او شنوایی بیناست. با همان چیز که می‌بیند، می‌شنود و با همان چیز که می‌شنود، می‌بیند. محمد بن مسلم می‌گوید: برخی مردم عراق گمان می‌کنند که بینایی خداوند بر چیزی است که آن را درک کرده و تعقل نماید! امام باقر (ع) فرمود: اندیشه، فکر و تعقل از ویژگی‌های مخلوق است و خداوند از صفات مخلوق مبرا است.

پی نوشت ها:
[1] الاحتجاج 323.
[2] در معنای «صمد» مفاهیم دقیقی بیان شده که برای آگاهی از آن می‌توان به منابع ذیل مراجعه کرد: توحید صدوق 88؛ اصول کافی، کتاب التوحید، باب تأویل الصمد.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

تعلیم فقه و شیوه صحیح اجتهاد

تعلیم مسایل فقهی و پاسخگویی به پرسش‌ها در زمینه‌ی احکام شرعی، یکی از زمینه‌های مهم زندگی ائمه (ع) به ویژه‌ی امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بوده است.

عصر امام باقر (ع)، آغاز پیدایش فرصتی بود تا حاملان واقعی علوم قرآن، بتوانند به تعلیم شاگردان و ترویج احکام و تحکیم مبانی فقهی بپردازند. البته این زمینه‌ها در عصر امام صادق (ع) هموارتر گشت و از آن پس دوره‌ی سختگیری فزونتر حاکمان نسبت به ائمه ادامه یافت و این زجر و شکنجه تداوم داشت تا عصر امامت به غیبت انجامید.

امام باقر (ع) در تصحیح اندیشه‌ها و زدایش انحراف‌ها، تنها به مبارزه و رویارویی اکتفا نکرد، بلکه با بیان احکام و گاه تبیین شیوه‌ی استنباط احکام از قرآن و سنت پیامبر، پایه‌های فقاهت و اجتهاد صحیح را استحکام بخشید.

روایات فقهی نقل شده از امام باقر (ع)، بیش از آن است که بتوان در این مجموعه گرد آورد؛ زیرا کمتر بابی از ابواب فقهی را می‌توان یافت که در فروع مختلف آن، سخنی از امام باقر (ع) وارد نشده باشد. مجموعه‌های روایی - فقهی خود گواه این سخن است.

محمد ابوزهره از پژوهشگران اهل سنت در کتاب تفصیلی خویش الامام الصادق در تبیین جایگاه علمی و معنوی امام باقر (ع) می‌گوید: امام محمد باقر (ع) وارث پدر خویش در پیشوایی علمی و مقام شریف هدایتگری بود. از این جهت عالمان از شهرها و سرزمین‌های اسلامی به جانب وی رهسپار می‌شدند. هیچ فردی - از عالمان - به مدینه وارد نمی‌شد، مگر این که برای کسب معرفت و دانش به خانه‌ی امام محمد باقر (ع) مراجعه می‌کرد. در میان کسانی که به خدمت وی می‌رسیدند، هم چهره‌های شیعی و هم سنی دیده می‌شوند و گاه منحرفان افراطگر نیز خود را به وی نزدیک می‌کردند ولی امام در برابر آنان موضعی قاطع گرفته و ایشان را طرد می‌کرد. بسیاری از پیشوایان فقه و حدیث به حضور وی رسیده‌اند، از آن جمله: سفیان ثوری، سفیان بن عیینه - محدث مکه - و ابوحنیفه - فقیه اهل عراق -. مرام امام باقر (ع) چنین بود که هر گاه فردی به حضورش می‌رسید، حقایق ناب را برای او تبیین می‌کرد. [1] .

ابوزهره سپس به نقل گفتگویی که میان امام باقر (ع) و ابوحنیفه در زمینه‌ی رد قیاس و نقش آن در تحریف دین صورت گرفته، پرداخته است و در پی آن می‌گوید:

از این گفتگو - که امام باقر در موضع ارشاد و بازجویی از روش ابوحنیفه قرار گرفته - استفاده می‌شود که امام باقر (ع) برای علمای عصر خود،

عنوان پیشوایی داشته است؛ زیرا عالمان به حضور وی می‌رسیده‌اند و او بر اساس گزارش‌ها و اطلاعاتی که از آنان در اختیار داشته به نقد و محاسبه‌ی ایشان می‌پرداخته است. چونان رئیسی که بر نیروهای تحت سرپرستی خود حکم می‌کند تا بر راه حق گام نهند و آنان نیز با کمال میل و رغبت این ریاست و پیشوایی را پذیرفته باشند. [2] . دلایل و قراینی که صحت نظریه‌ی ابوزهره را در این زمینه تأیید می‌کند، فراوان است. از آن جمله روایتی را می‌توان نام برد که ابوحمزه‌ی ثمالی نقل کرده است:

ابوحمزه‌ی ثمالی می‌گوید: در مسجدالرسول (ص) نشسته بودم که مردی پیش آمد، سلام کرد و گفت: تو کیستی؟ گفتم: از مردم کوفه‌ام. به او گفتم: در جستجوی چه هستی؟ مرد گفت: آیا ابوجعفر محمد بن علی (ع) را می‌شناسی؟ گفتم: آری می‌شناسم، به ایشان چه کار داری؟ مرد گفت: چهل مسأله آماده کرده‌ام تا از او سؤال کنم. آن چه پاسخ داد، حقش را بگیرم و باطلش را وانهم. ابوحمزه گوید: به او گفتم: آیا فرق حق و باطل را می‌دانی و ملاک تشخیص آن را می‌شناسی! مرد گفت: آری می‌شناسم. گفتم: اگر حق و باطل را می‌شناسی و ملاک آن را در دست داری، پس چه نیازی به امام باقر (ع) خواهی داشت؟! مرد گفت: شما کوفیان کم ظرفیت و ناشکیبایید! در این میان، امام باقر (ع) وارد مسجد شد، در حالی که جمعی از مردم خراسان و افراد دیگر اطراف او را گرفته، درباره‌ی مسایل حج از آن حضرت سؤال می‌کردند. مدتی گذشت تا امام باقر (ع) در جایگاه خود نشست و آن مرد هم نزدیک امام، جایی برای خود جستجو کرد. ابوحمزه می‌گوید: من سعی کردم جایی بنشینم که گفتگوی امام با انبوه اطرافیانش را بشنوم، مردم یکی پس از دیگری مطالب خود را سؤال کردند و پاسخ گرفتند و رفتند، آن گاه امام (ع) رو به جانب آن مرد کرده، پرسیدند، تو کیستی؟ مرد گفت: من قتادة بن دعامه‌ی بصری هستم. امام فرمود: تو فقیه اهل بصره هستی؟ مرد گفت: آری. امام فرمود: وای بر تو، ای قتاده! خداوند بندگان شایسته‌ای را آفریده است تا حجت بر دیگران باشند، آنان «اوتاد» زمین و بر پا دارنده‌ی امر الهی و نخبگان علم خدایند و خداوند آنان را قبل از آفرینش دیگر بندگان برگزیده است. قتاده پس از سکوتی طولانی گفت: به خدا سوگند، من تاکنون، در برابر فقیهان بسیار و نیز پیش روی ابن‌عباس نشسته‌ام، ولی آن گونه که اکنون در برابر شما مضطرب شده‌ام، در مقابل هیچ کدامشان احساس نگرانی و اضطراب نداشته‌ام. امام باقر (ع) فرمود: تو می‌دانی کجا نشسته‌ای؟ تو در مقابل خاندانی هستی که خداوند درباره‌ی آن فرموده است: «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه، یسبح له فیها بالغدو و الاصال». [3] و نیز فرموده است: «رجال لاتلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله، و اقام الصلاة و ایتاء الزکاة». [4] . پس جایگاه تو آن جا است - که خود می‌دانی - و ما آن

خاندانیم که خدا توصیف کرده است. در این هنگام قتاده گفت: به خدا سوگند، راست گفتی، فدایت شوم، آن خانه‌ها که خدا اجازه داده است نام و یاد و تسبیح او در آن‌ها برده شود، نه خانه‌های ساخته شده از سنگ و خاک است، که شما خاندانید. قتاده گفت: پس اکنون بفرمایید که پنیر چه حکمی دارد؟! امام باقر (ع) لبخندی زد و فرمود: آیا آن همه پرسش تو به همین سؤال خلاصه شده است! قتاده گفت: همه را اکنون فراموش کرده و بیاد نمی‌آورم! امام فرمود: اشکالی ندارد. [5] . سپس قتاده به پرسش ادامه داد، و امام (ع) پاسخ‌هایی مستدل در جواب وی ارائه داد.

پی نوشت ها:

[1] الامام الصادق، حیاته و عصره - آراؤه و فقهه 22.

[2] همان، 24.

[3] نور / 36.

[4] همان / 37.

[5] اصول کافی 6 / 256؛ بحار 46 / 358؛ الانوار البهیة 118؛ اعیان الشیعة 1 / 652.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

تعبیر خدا به خلقت انسان با دو دست

محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه‌السلام در مورد معنی فرمایش خدای متعال که می‌فرماید: «ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که من به دو دست (قدرت) خود آفریدم سجده کنی!» پرسیدم (که مراد از دست چیست؟) حضرت فرمود: دست در کلام عرب به معنی قوت و نیرو است، و به معنی نعمت است، خدای متعال می‌فرماید: «و بیاد آر بنده‌ی ما داوود، صاحب قدرت را».
و در جای دیگر می‌فرماید: «و ما آسمان را با قدرت بنا کردیم (برافراشتیم)، یعنی با نیرو و قوت.
و در مورد دیگر می‌فرماید: «و با روحی از ناحیه‌ی خودش آنها را تقویت فرموده» یعنی آنها را نیرو دادیم.
و گفته می‌شود: برای فلانی در نزد من دستهای زیادی است، یعنی احسان و نیکی‌ها، و برای او نزد من دست سفیدی است، یعنی نعمت است.
علامه مجلسی رحمة الله در توضیح این حدیث می‌فرماید: از این حدیث ظاهر می‌شود که کلمه‌ی «تأیید» از «ید» به معنی قوت و نیرو مشتق شده است، چنان که از کلام جوهری نیز این معنی روشن می‌گردد.
الدقاق، عن الأسدی، عن البرمکی، عن الحسین بن الحسن، عن بکر، عن أبی عبدالله البرقی، عن عبدالله بن یحیی، عن أبی أیوب الخزاز، عن محمد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر علیه‌السلام فقلت: قوله عزوجل (یا ابلیس ما منعک أن تسجد لما خلقت بیدی). [1] .
فقال: الید فی کلام العرب: القوة و النعمة، قال الله: (و اذکر عبدنا داود ذاالأید). [2] . و قال: (و السماء بنیناها بأید) [3] أی بقوة، و قال: (و أیدهم بروح منه) [4] أی: قواهم، و یقال: لفلان عندی أیادی کثیرة أی: فواضل و احسان، و له عندی ید بیضاء أی: نعمة.
بیان: یظهر منه أن التأیید مشتق من الید بمنی القوة، کما یظهر من کلام الجوهری أیضا. [5] .

پی نوشت ها:
[1] ص: 75.
[2] ص: 17.
[3] الذاریات: 47.
[4] المجادلة: 22.
[5] بحارالأنوار، ج 4 ص 4 ح 5، عن التوحید.

منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

تاویل الماحی و الحاد و احمد چیست؟

ابن‌قیس گوید: امام باقر علیه‌السلام فرمود: نام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در صحف ابراهیم علیه‌السلام «الماحی» است، و در تورات موسی علیه‌السلام «الحاد» است، و در انجیل عیسی علیه‌السلام «احمد»، و در فرقان «محمد صلی الله علیه و آله و سلم» است.
پرسیده شد: تأویل «الماحی» چیست؟
فرمود: یعنی از بین برنده و محو کننده‌ی صورت بتها، و محو کننده‌ی همه‌ی بتها و آلات قمار (ازلام) و هر معبودی که جز خدای رحمان عبادت شود.
گفته شد: تأویل (الحاد) کدام است؟
فرمود: با هر کسی که با خدا و دین او دشمنی کند؛ دشمنی می‌نماید، چه این فرد از نزدیکان و قوم خویش باشد یا فرد دوری باشد.
گفته شد: تأویل «احمد» کدام است؟
فرمود: ثناء خداوند بر او به سبب تشکر از افعال او، نیکو شد.
گفته شد: تأویل «محمد صلی الله علیه و آله و سلم» چیست؟
فرمود: خداوند، فرشتگان و همه‌ی پیغمبران و رسولان و همه‌ی امتهای آنها بر او حمد نموده و صلوات و درود می‌فرستد، همانا اسم او در عرض (الهی) محمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نوشته شده است...
عن عمرو بن أبی المقدام، عن أبیه، قال: سألت أباجعفر علیه‌السلام: من أی شیء خلق الله حواء؟ فقال: أی شیء یقول هذا الخلق؟ قلت: یقولون: ان الله خلقها من ضلع من أضلاع آدم. فقال: کذبوا، کان یعجزه أن یخلقها من غیر ضلعه؟ فقلت: جعلت فداک، یابن رسول الله! من أی شیء خلقها؟ فقال: أخبرنی أبی، عن آبائه علیهم‌السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: ان الله تبارک و تعالی قبض قبضة من طین فخلطها بیمینه - و کلتا یدیه یمین - فخلق منها آدم، و فضلت فضلة من الطین فخلق منها حواء [1] .
ابوالمقدام گوید: از امام باقر علیه‌السلام پرسیدم: خداوند حضرت حواء را از چه چیزی آفرید؟
حضرت فرمود: در این مورد؛ مردم (اهل سنت) چه می‌گویند؟
عرض کردم: می‌گویند: خداوند او را از دنده‌ای از دنده‌های حضرت آدم آفرید.
حضرت فرمود: دروغ گفتند، آیا (خداوند) ناتوان بود که از غیر دنده‌ی حضرت آدم او را بیافریند؟
عرض کردم: قربانت گردم؛ ای فرزند رسول خدا! از چه چیزی او را آفرید؟

فرمود: پدرم از پدران بزرگوارش علیهم‌السلام به من خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدای متعال یک مشت از خاک را برداشت و با دست راست - که هر دو دست، راست است - بهم مخلوط نمود، و حضرت آدم را از آن آفرید، و از آن مقداری باقی ماند، و با باقی مانده‌ی آن، حضرت حواء را آفرید.

48 / 11 - عن یونس بن عبد الرحمان، عن ابن حمید، عن ابن قیس، عن أبی‌جعفر علیه‌السلام قال: ان اسم النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی صحف ابراهیم الماحی، و فی توراة موسی الحاد، و فی انجیل عیسی أحمد، و فی الفرقان محدم صلی الله علیه و آله و سلم.

قیل: فما تأویل الماحی؟

فقال: الماحی صورة الأصنام، و ما حی الأوثان و الأزلام و کل معبود دون الرحمان.

قیل: فما تأویل الحاد؟

قال: یحاد من حاد الله و دینه قریبا کان أو بعیدا.

قیل: فما تأویل أحمد؟

قال: حسن ثناء الله علیه فی الکتب بما حمد من أفعاله.

قیل: فما تأویل محمد؟

قال: ان الله و ملائکته و جمیع أنبیائه و رسله و جمیع أممهم یحمدونه و یصلون علیه، و ان اسمه المکتوب علی العرش محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، الحدیث. [2] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالأنوار: ج 11 ص 116 ح 46، عن تفسیر العیاشی: ج 1 ص 216 ح 7.

[2] بحارالأنوار: ج 11 ص 39 ح 38، عن الفقیه.

منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

توجیه مغرضان و بی خردان

مرحوم ثقة الاسلام کلینی رضوان الله تعالی علیه حکایت کند:
روزی امام محمد باقر علیه السلام در جمع اصحاب و دوستان خود - که اطراف آن حضرت گرد آمده بودند - چنین فرمود:
مردم مقدار ناچیزی از آب را گرفته اند و آن را مزه مزه می کنند؛ ولی رود و نهر عظیم را رها کرده و نسبت به آن بی توجه هستند. یکی از افراد حاضر - که در آن جمع حضور داشت - گفت: یا بن رسول الله! نهر عظیم کدام است و چگونه می باشد؟ حضرت فرمود: منظور حضرت رسول صلی الله علیه و آله می باشد؛ و نیز علومی که خداوند متعال به ایشان و - اهل بیت عصمت و طهارت - عطا کرده است. و سپس ضمن فرمایشات طولانی، افزود: به درستی که خداوند متعال تمام آنچه را از معجزات و علوم و فنون و آداب - که به دیگر پیغمبران داده بود - تمامی آن ها را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله عطا نموده است؛ و آن حضرت نیز تمامی آن ها را به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام تعلیم نمود. یکی دیگر از افراد حاضر، اظهار داشت: یا بن رسول الله! بنابر این آیا امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به دیگر پیامبران الهی دارای فضل بیشتری است؟!
امام محمد باقر علیه السلام در این هنگام خطاب به تمامی حضار نمود و اظهار داشت:
ای جماعت! خوب گوش کنید او چه می گوید، خداوند متعال به هر کسی گوش شنوائی داده است، من گفتم: تمام علوم و فنونی را که همه ی پیغمبران دارا بودند، خداوند متعال به حضرت محمد صلی الله علیه و آله داده است و او نیز تمام آن ها را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام تحویل داد.
با این حال این شخص از من سؤ ال می کند: کدام یک افضل و اعلم هستند؟![1] .

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی: ج 1، ص 222، ح 6.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

تسلیم در مقابل حوادث

مرحوم شیخ کلینی و دیگر بزرگان آورده اند:
روزی عده ای از دوستان و شیعیان حضرت ابوجعفر، امام محمد باقر علیه السلام به ملاقات آن حضرت شرف حضور یافتند.
چون وارد اتاق شدند و نشستند، متوجه گشتند که یکی از کودکان امام علیه السلام سخت مریض و ناراحت است و حضرت غمگین و اندوهناک می باشد؛ به طوری که لحظه ای قرار و آرام ندارد. با خود گفتند: چنانچه مسئله و حادثه ای برای این کودک بیمار پیش آید، آیا امام علیه السلام با این بی تابی کنونی که دارد، چه خواهد کرد.
پس از گذشت لحظاتی، صدای ناله و شیون از درون خانه به گوش رسید و حضرت حرکت نمود و از نزد حضار خارج شده و به درون منزل رفت.
و چون مدتی کوتاه گذشت، امام علیه السلام با حالتی رضایت بخش و در ظاهر شادمان، به داخل اتاق مراجعت نمود.
تمامی افراد حاضر در مجلس، از این جریان متعجب شده و گفتند: یابن رسول الله! همه ما فدایت گردیم، ما ترسیدیم که مبادا حادثه ای پیش آید و شما بی تاب و اندوهناک گردید!
حضرت فرمود: چنانچه مرض و ناراحتی برای یکی از ما - اهل بیت عصمت و طهارت - پیش آید، دوست داریم که با لطف خداوند مهربان، مرض برطرف گشته و بیمار شفا یافته و تندرستی خود را باز یابد.
ولی اگر حادثه ای پیش آمد و مقدرات الهی فرا رسید، تسلیم رضا و تقدیر الهی خواهیم بود.[1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالا نوار: ج 46، ص 31، کافی: ج 3، ص 326.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

تیراندازی در کهولت سن

در یکی از سال ها هشام بن عبدالملک جهت انجام مراسم حج به مکه معظمه رفته بود، در همان سال نیز امام محمد باقر علیه السلام به همراه فرزندش، حضرت صادق علیه السلام تشرف یافته بود.
پس از انجام مراسم حج، هشام به سوی دمشق و امام باقر علیه السلام به سمت مدینه منوره رهسپار شدند.
و بعد از گذشت چند روزی، هشام نامه ای به والی و استاندار مدینه فرستاد مبنی بر این که ابوجعفر، امام محمد باقر را به همراه حضرت صادق علیهماالسلام روانه دمشق سازد.
در ادامه روایت، امام صادق علیه السلام حکایت فرماید:
چون وارد دمشق شدیم، دربان هشام به مدت سه روز مانع از دخول ما بر هشام گردید.
و چون روز چهارم داخل کاخ شدیم، هشام بر تخت سلطنتی نشسته و افسران و وزیران و دیگر اطرافیان با حالت خاصی در مقابلش سرپا و دست به سینه ایستاده بودند و نیز سربازان مسلح در اطراف حضور داشتند.
همچنین در گوشه ای، شاخصی نصب کرده بودند و تیراندازان ماهر به آن تیراندازی می کردند.
همین که چشم هشام بر پدرم، حضرت باقرالعلوم علیه السلام افتاد، گفت: تو هم مانند دیگر تیراندازان، کمان را به دست بگیر و تیراندازی کن.
امام باقر علیه السلام تقاضای عفو نمود، ولی هشام اصرار کرد و به ناچار پدرم پیشنهاد او را پذیرفت، پس آن گاه، کمانی را گرفت و تیر را رها نمود، که در مقابل چشمان بهت زده حاضران، تیر به وسط خال اصابت کرد و تا 9 مرتبه تیر انداخت و هر بار تیرها در همان جای اول وارد و اصابت می کرد.
هشام از دیدن چنین صحنه شگفت آور، مضطرب شد؛ و بی اختیار گفت: عجب تیرانداز ماهری هستی که در عرب و عجم مثل شما یافت نمی شود و سپس در حالتی که من و پدرم در مقابل او ایستاده بودیم، سر به زیر انداخت.
و چون مدتی بدین منوال گذشت، پدرم عصبانی گردید و نگاهی به آسمان انداخت.
هشام که متوجه ناراحتی پدرم گشت، فوراً از روی تخت بلند شد و پدرم را سمت راست خود و مرا سمت راست پدرم نشانید؛ و سپس پدرم را مخاطب قرار داد و گفت: عرب و عجم نسبت به شما حسود هستند،

شماها تیراندازی را چه کسی و در چه مدتی آموخته اید؟ پدرم فرمود: مردم مدینه مرتب برنامه تیراندازی دارند؛ و من نیز در دوران جوانی در امر با آن ها مشارکت می کردم. ولی مدتی بود که آن را ترک کرده بودم، ولی چون امروز بر من اصرار کردی، من نیز پذیرفته و آن را انجام دادم. هشام گفت: در تمام عمرم تیراندازی، ماهر مانند تو را ندیده ام و گمان هم نمی کنم روی زمین کسی مثل تو وجود داشته باشد. پس از آن پرسید: آیا فرزندت، جعفر مثل خودت به فنون تیراندازی آشنا و آگاه است؟ پدرم فرمود: آری، ما - اهل بیت نبوت - تمام کمالات و علوم و فنون را همانند پیغمبران از یکدیگر به ارث برده و می بریم؛ و هیچ موقع زمین از حجت خدا خالی نخواهد بود.[1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار: ج 46، ص 306 - 307.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

مرحوم کلینی رضوان الله تعالی علیه به نقل از اسحاق بن عمار روایتی را آورده است؛ مبنی بر این که روزی امام جعفر صادق علیه السلام حکایت فرمود:

من هر شب رختخواب پدرم حضرت امام محمد باقر علیه السلام را آماده و پهن می کردم و منتظر می ماندم تا آن حضرت تشریف بیاورد و استراحت نماید؛ و پس از آن در رختخواب خود می رفتم و استراحت می کردم.

در یکی از شب ها، پدرم تأخیر نمود و به موقع همیشه به منزل نیامد، من در فکر فرو رفتم و ناراحت شدم که چه شده است، و چرا آن حضرت در وقت همیشگی نیامد؟

پس به سوی مسجد حرکت کردم تا پدرم امام باقر علیه السلام را پیدا کنم؛ و از جریان آگاه کردم.

همین که وارد مسجد شدم، پدرم را تک و تنها در گوشه ای از مسجد مشاهده کردم.

و در حالتی که تمامی مأمومین و مردم به منازل خود رفته بودند، پدرم تنها در مسجد با خدای خویش خلوت کرده و سر تواضع و فروتنی بر سجده نهاده بود و به درگاه باری تعالی این دعا را در حال گریه و زاری می خواند:

«سبحانک اللهم أنت ربی حقاً حقا، سجدت لک یا رب تعبداً و رقا، اللهم إن عملی ضعیفٌ، فضاعفه لی، اللهم قنی عذابک یوم یبعث عبادک، وتب علی إنک أنت التواب الرحیم»

ای خدائی که پاک و منزه هستی! توئی پروردگار حق و حقیقت.

ای خداوندا! از روی عبودیت و بندگی و فروتنی، در مقابل تو سجده کرده ام.

ای خداوندا! اعمال نیک من، ناچیز و ناقابل است، پس خودت بر اعمال من فزونی بده.

خداوندا! مرا در قیامت از عذاب دردناک خویش مصون دار، و مرا مورد عفو و بخشش خود قرار بده، زیرا تنها توبه پذیر بخشنده و مهربان، تو هستی.[1] .

پی نوشت ها:

[1] کافی: ج 3، ص 323، بحارالا نوار: ج 46، ص 301، ح 45.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

کیسه‌ای پارچه‌ای در دست داشت و مشت مشت از داخل آن کاه خرد شده بر می‌داشت و بر سر مردم می‌ریخت. با هر مشت کاه که به هوا می‌پاشید با صدای بلندی می‌گفت «لا اله الا الله» مردم نیز تکرار می‌کردند و دوباره می‌گفت «محمداً رسول الله» و مردم تکرار می‌کردند.
اقوام و بستگان میت [1] زیر تابوت را گرفته بودند و به سوی قبرستان می‌بردند. پسران بزرگش به دنبال تابوت حرکت می کردند و فرزندان کوچک تر که اکنون غبار یتیمی بر سرشان نشسته بود در لابه لای جمعیت بودند. آنها که دل نازک تر بودند خود را به بچه‌های یتیم می‌رساندند، دست نوازش و محبت بر سر آنها می‌کشیدند و دلداریشان می‌دادند.
همه با حالتی اندوه‌بار جنازه را تشیع می‌کردیم. در دلم به این دنیای بی وفا، که آخرش تاریکی گور است، لعن و نفرین می‌کردم. امام نیز در کنار من بود، او هم ساکت و در فکر بود، شاید او نیز مثل من فکر می‌کرد. در این بین، صدای ناله‌ی زنی برخاست. سرم را به عقب برگرداندم تا ببینم این ناله‌ی جانسوز که حاکی از درد جدایی بود از کیست، صدای خواهر مرده بود، بیچاره حق داشت. مرگ برادر برای خواهر بسیار ناگوار است و این ناله و ضجه زدن تنها کاری است که از دست یک زن بر می‌آید. این صدای ناله ادامه داشت تا این که «عطا» [2] از کوره در رفت. منتظر شد تا زنان که پشت سر مردها حرکت می‌کردند برسند. سپس رو به آن زن کرد و با عصبانیت گفت: زن، بس کن دیگر، چه خبر است، یا ساکت شو یا من همین الآن بر می‌گردم و می‌روم.
آن زن همچنان ناله و جیغ می‌زد و صورتش را با ناخن‌هایش می‌خراشید. عطا که کلافه شده بود خود را از لابه‌لای جمعیت بیرون کشید و از تشیع کنندگان دور شد و رفت. من که نظاره‌گر این صحنه بودم از امام عقب افتاده بودم. خود را به او رساندم و دوباره در کنار هم به راه ادامه دادیم. نگاه پرسشگرانه‌ای به من کرد، یعنی این که چه خبر بود. گفتم: عطا از گریه و شیون آن زن به ستوه آمد و اعتراض کرد، اما چون زن آرام نشد بازگشت، راستش من هم دو دل شده‌ام که ادامه بدهم یا برگردم.
امام فرمود: زراره، با ما باش تا همراه جنازه برویم، ما نباید حق را برای باطل رها کنیم.
- یعنی چه؟ یعنی این که تشیع جنازه‌ی این مرد مسلمان را - که حق اوست - برای زاری و شیون یک زن نباید رها کنیم، هر چند آزارمان دهد. به راهمان ادامه دادیم و نماز میت را هم خواندیم. دیگر تا گورستان راه زیادی نمانده بود. پسر بزرگ آن مرحوم جلو آمد و به امام باقر علیه‌السلام

گفت «خدا اجرتان دهد، خیلی ممنون، زحمت کشیدید، شما دیگر بفرمایید، بقیه ی راه برای شما سخت است» این را گفت و رفت. راست می‌گفت، امام چون وزنش زیاد بود به سختی راه می‌رفت؛ اما قبول نکرد. گفتم: آقا، این مرد که اجازه داد، برگردید، و برویم، من هم با شما کاری دارم.

- زراره، تو اگر می‌خواهی برگرد، مگر من با اجازه‌ی او آمده‌ام که با اجازه‌ی او نیز برگردم، من این کار را برای ثواب زیادی که دارد انجام دادم؛ به همان اندازه که شخص جنازه را تشیع می‌کند ثواب می‌برد.

جنازه را از زمین بلند کردند و تابوت روی دوش مردم قرار گرفت. دوباره صدای آن کسی که کاه خرد شده می‌پاشید بلند شد و گفت «لا اله الا الله» و مردم یکصدا پاسخ دادند «لا اله الا الله» . [3] .

پی نوشت ها:

[1] جنازه‌ی شخصی که مرده باشد.

[2] عطا نام عالم بزرگ شهر مکه بود که با امام باقر علیه‌السلام هم عصر بود.

[3] منتهی الآمال، ج 2، ص 185.

منبع: حیات پاکان(داستانهایی از زندگی امام محمد باقر)؛ مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم 1385.

- آیا این درست است که در روز قیامت گروهی برای خوش گمانی به خدا به بهشت می‌روند.
- نمی‌دانم، فکر نمی‌کنم حرف درستی باشد، چطور ممکن است شخصی مرتکب گناه شود، ولی به خدا و بخشش او امیدوار باشد.
عبدالله که حرف آن دو را می‌شنید جلوتر آمد و گفت: بله، درست است، اتفاقاً من هم شنیده‌ام.
- از چه کسی.
- از امام باقر علیه‌السلام شنیده‌ام.
- اصل آن چیست. عبدالله ادای آدم‌های مهم را در آورد و بادی به غبغب انداخت و گفت: روزی در مسجد نشسته بودیم و امام باقر برایمان صحبت می‌کرد، او فرمود «در قیامت بنده‌ی گناهکار را در برابر خداوند نگه می‌دارند و دستور می‌رسد که او را به سمت جهنم ببرند و در دوزخ بیندازند، گنهکار می‌گوید خداوندا، من هیچ‌گاه نسبت به تو این گونه فکر نمی‌کردم، به او گفته می‌شود پس چه گمان می‌کردی؟ و بنده می‌گوید: امیداوار بودم که مورد عفو قرار بگیرم و مرا ببخشی و خداوند برای این خوش گمانی او را می‌بخشد و به جهنم روانه نمی‌کند» .
- پس تکلیف گناهانی که کرده چه می‌شود.
- نمی‌دانم، اگر حق‌الناس [1] نباشد، خدا خواهد بخشید. از جواب عبدالله قانع نشدند و هر سه نفر به حضور امام رفتند و سوالشان را مطرح کردند، امام فرمود: وای بر شما، باید ترس از خدا و امید به بخشش (خوف و رجا) مثل دو کفه‌ی ترازو برابر باشند؛ در قلب هر مؤمنی دو نور وجود دارد، یکی نور ترس است و دیگری نور امید، به شکلی که اگر این دو نور را با هم مقایسه کنند هیچ‌کدام از دیگری بیشتر نباشد و دقیقاً مثل دو کفه‌ی ترازو مساوی باشند.
در این لحظه عبدالله زار زار گریست، آن دو نفر با تعجب او را نگاه کردند. پرسیدند: چه شده، چرا گریه می‌کنی.
- پس اگر این گونه باشد تکلیف من معلوم است، من تا به حال از کنار این مساله (گناه) به راحتی می‌گذشتم و چون امید به رحمت خدا داشتم گناه نیز مرتکب می‌شدم، اما از امروز به بعد... (و های‌های گریست). آن دو نفر نیز که دست کمی از عبدالله نداشتند از حضور امام مرخص شدند، در حالی که تصمیم جدی گرفته بودند نگذارند این دو نور از یکدیگر پیشی بگیرند و به همان اندازه که امید به عفو الهی دارند به همان اندازه نیز مرتکب گناه نشوند. [2] .

پی نوشت ها:

[1] حق‌الناس هر گونه بدهکاری به مردم را می گویند که اگر صاحب حق نبخشد خداوند نیز نمی‌بخشد.

[2] اصول کافی، ح 2، ص 71.

منبع: حیات پاکان(داستانهایی از زندگی امام محمد باقر)؛ مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم 1385.

آنگاه حضرت به وی خبر داد که روز قیامت شیعیان من به همراه من هستند. و نیز سه مرتبه تکرار کرد که تو با محبوب خود محشور و همراه خواهی بود، انت مع من احببت. حارث که از سخنان امام شاداب و شارژ شده بود، گفت: از این هنگام به بعد هیچ هراسی از مرگ ندارم! سید حمیری در همین راستا می‌گوید:

یا حارث همدان من یمت یرنی

من مؤمن او منافق قبلا. [1] .

«ای حارث همدانی هر که می‌میرد چه مؤمن و چه منافق، مرا در هنگام مرگ خواهد دید» [2] .

پی نوشت ها:

[1] امالی مفید، ص 3، بحار، ج 6، ص 178.

[2] توضیح بیشتر در مورد چگونگی دیدن منافق در ذیل عنوان «پس از مرگ کجا می‌رویم» آمده است.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

تحصیل دانش، عبادت و جهادی بزرگ

از جمله سفارش‌های امام باقر (ع) به شیعیان خود، طلب علم و حرکت بر اساس دانش و بصیرت بود. آن حضرت می‌فرمود: به فراگیری دانش بپردازید؛ زیرا تحصیل دانش حسنه و طلب علم عبادت، و گفتگو درباره‌ی مسایل علمی تسبیح، و تلاش برای جستن معرفت جهاد، و تعلیم و آموزش آن به دیگران صدقه، و قرار دادن آن در اختیار شایستگان، مایه‌ی تقرب به خداوند است. دانش میوه‌ای بهشتی، انسی در وحشت، همدمی در غربت، رفیقی در خلوت، راهنمایی در ظلمت‌ها، یاوری در سختی‌ها، ارجمندی نزد دوستان است. [1] .

پی نوشت ها:

[1] تعلموا العلم، فان تعلمه حسنة، و طلبه عبادة، والمذاكرة له تسبيح، و البحث عنه جهاد، و تعليمه صدقة، و بذله لاهله قربة، و العلم ثمار الجنة، و انس فی الوحشة، و صاحب فی الغربة، و رفيق فی الخلوة، و دليل على السراء، و عون على الضراء، و دين عند الاخلاء. ائمتنا 1 / 363.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

تعادل میان بیم و امید

در تعالیم اهل بیت (ع) حفظ تعادل میان ترس از گناه و امید به عفو و رحمت حق (خوف و رجا) همیشه توصیه شده است. امام صادق (ع) می‌فرماید: پدرم - باقرالعلوم - همیشه این نکته را یادآور می‌شد: هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه در قلبش دو نور وجود دارد، نور ترس و نور امید. به گونه‌ای که اگر این دو نور با یکدیگر سنجیده شوند، هیچ یک بر دیگری فزونی نخواهد داشت. [1] . امام صادق (ع) نیز از پدر خویش نقل کرده است: در کتاب حکمت خاندان داود آمده است: ای فرزند آدم! چگونه سخن هدایت به میان می‌آوری با اینکه از پستی و کجروی رها نشده‌ای! ای فرزند آدم! قلبت به قساوت و تیرگی گراییده و عظمت خداوند را از یاد برده‌ای! به راستی اگر به خدا شناخت داشتی و عظمت او را می‌دانستی همواره از (مخالفت با او) بیمناک و به نویدهای وی امیدوار بودی. وای بر تو! چگونه بستر قبر و تنهایی و بی‌یاوری آن جایگاه را، به یاد نمی‌آوری! [2] .

پی نوشت ها:

[1] عن ابی عبدالله (ع) قال: کان ابی (ع) یقول: انه لیس من عبد مؤمن الا و فی قلبه نوران: نور خیفة و نور رجاء، لو وزن هذا لم یزد علی هذا و لو وزن هذا لم یزد علی هذا. اصول کافی 2 / 71.

[2] عن جعفر بن محمد، عن ابیه (ع) قال: فی حکمة آل داود یابن آدم کیف تتکلم بالهدی و انت لا تفیق عن الردی، یا ابن‌آدم اصبح قلبک قاسیا و انت لعظمة الله ناسیا فلو کنت بالله عالما و بعظمته عارفا لم تزل منه خائفا، و لمن وعده راجیا، یحک کیف لا تذکر لحدک، و انفرادک فیه وحدک. امالی طوسی 1 / 206؛ بحار 70 / 382.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

در بیان معصومین (ع)، مؤمنان با تشویق‌های فراوان دعوت شده‌اند تا رشته‌های دوستی و مودت را میان خویش هر چه مستحکم‌تر سازند. از جمله‌ی آن تشویق‌ها، نوید به غفران گناهان از سوی خدا است. امام باقر (ع) می‌فرماید: هنگامی که مؤمن با برادر مؤمن خویش مصافحه می‌کند (دست محبت او را در دست‌های خود می‌شمارد) در حالی از هم جدا خواهند شد که گناهانشان فرو ریخته است. [1] . امام باقر (ع): هر گاه فردی با دوست خویش مصافحه کند، آن که به فشردن دست رفیقش (از روی اظهار محبت) ادامه می‌دهد، پاداش بزرگتری خواهد داشت از کسی که دستش را زودتر رها می‌کند. هان! گناهان میان ایشان فرو می‌ریزد تا آنجا که دیگر گناهی بر ایشان باقی نمی‌ماند. [2] . فهم این روایات نیاز به اندکی تأمل دارد، زیرا بدیهی است که مصافحه نمی‌تواند گناهانی چون ضایع کردن حقوق مردم و خیانت به عرض و مال مؤمنان را جبران کند. بلکه وصف مؤمن خود می‌رساند که فرد زمانی از دوستی با مؤمنان سود می‌جوید که اهل ایمان باشد. ولی از آنجا که انسان معصوم نیست و لغزش‌هایی دارد، خداوند با این حرکت ارزشمند اجتماعی، لغزش‌های آنان را خواهد بخشید. گذشته از این، ممکن است منظور از ذنب در این گونه روایات، دلگیری‌ها و بدگمانی‌های افراد جامعه نسبت به یکدیگر باشد. یعنی؛ مصافحه و نهادن دست محبت در دست یکدیگر، سبب می‌شود که دلخوری‌ها و بدگمانی‌ها از میان برود و کدورت‌ها به کلی از قلب‌ها زدوده شود. چنان که تعبیر «ان الذنوب لیتحات فیما بینهم» می‌تواند اشاره به خطاها و کدورت‌های میان آن دو شخص باشد. آنچه این معنا را تأیید می‌کند روایات دیگری است به این مضمون: رسول خدا (ص) فرمود: مصافحه کنید، زیرا مصافحه کدورت‌ها، کینه‌ها و بدخواهی‌ها را از میان می‌برد. [3] . امام باقر (ع) در مورد چگونگی همزیستی با مردم می‌فرماید: زمانی که امیرالمؤمنین (ع) در بستر وفات و در حال احتضار قرار داشت، فرزندان خویش را فرا خواند تا ایشان را سفارش به ارزش‌ها کند. از جمله مطالبی که آن حضرت در پایان سفارش‌های خود فرمود این است که: ای فرزندانم، با مردم به گونه‌ای زندگی کنید که اگر روزی از دیدشان پنهان شدید، (و به سفری رفتید و یا در بستر بیماری افتادید) برایتان دلتنگ شوند و مشتاق دیدار شما باشند و اگر زندگی را بدرود گفتید، برایتان بگریند و اشک ریزند. [4] .

پی نوشت ها:
[1] الامام الباقر (ع): ان المؤمن اذا صافح المؤمن تفرقا من غير ذنب. كافی 2 / 182؛ بحار 76 / 20.
[2] الامام الباقر (ع): اذا صافح الرجل صاحبه فالذی يلزم التصافح اعظم اجرا من الذی يدع، ألا و ان الذنوب ليتحات فيما بينهم حتی لا يبقی ذنب. اصول كافی 2 / 181.
[3] قال النبی (ص): تصافحوا فان التصافح يذهب السخيمة. اصول كافی 2 / 182. بحار 77 / 158.
[4] قال الباقر (ع): لما احتضر اميرالمؤمنين (ع) جمع بنيه... فوصاهم... يا بنی‌عاشروا الناس عشرة ان غبتم حنوا اليكم، و ان فقدتم بكوا عليكم... بحار 42 / 247.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاريخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

تعریف غیبت و بهتان

من الغیبة أن تقول فی أخیک ما ستره الله علیه، و أن البهتان أن تقول فی أخیک ما لیس فیه. [1] .

غیبت آن است که درباره برادرت چیزی را بگویی که خداوند بر او پوشیده و مستور داشته است. و بهتان آن است که عیبی را که در برادرت نیست به او ببندی.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 298.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

تسلیم

گروهی به محضر امام باقر (ع) مشرف شدند، دیدند امام بچه‌ای دارد مریض است و حضرت در مرض او بسیار ناراحت و بی آرام است. آنها پیش خود گفتند: خدا نکند که این کودک بمیرد و گرنه به خود امام احتمال خطر می‌رود. در این میان شیون زنان بلند شد، معلوم شد که کودک از دنیا رفت، بعد از اندکی امام (ع) به نزد آنها آمد ولی خوشحال و قیافه‌اش باز بود.
گفتند: خدا ما را فدای تو کند، شما در حالی بودید که ما فکر می‌کردیم اگر اتفاقی بیافتد شما به وضعی درآیید که موجب غصه ما باشد!! ولی می‌بینیم که قضیه بعکس شد؟
امام صلوات الله علیه فرمود: ما دوست می‌داریم که محبوب و عزیز ما در عافیت باشد، و چون قضای خدا بیاید تسلم آن کار می‌شویم که خدا دوست داشته است: «فقال لهم: انا نحب ان نعافی فیمن نحب فاذا جاء امرالله سلمناالله فیما یحب»[1] .

پی نوشت ها:
[1] کافی: ج 3 ص 226.
منبع: فضائل و سیره فردی امام محمد باقر؛ سید علی قریشی؛ برگرفته از کتاب خاندان وحی

تضرع در برابر پروردگار

غلام امام باقر (ع) که افلح نام داشت می‌گوید: با آن حضرت به زیارت حج رفتم، امام چون وارد مسجدالحرام شد، به کعبه نگاه کرد و با صدای بلند گریست، گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد، مردم تماشا می‌کنند بهتر است صدایتان آهسته باشد. فرمود: و یحک یا اقلح! چرا گریه نکنم شاید خداوند با نظر رحمت به من نگاه کند که فردای قیامت پیش او به رستگاری برسم.
آنگاه بیت را طواف کرد، و آمد در نزد مقام ابراهیم نماز خواند وچون از سجده سر برداشت دیدم جای سجده‌اش از کثرت اشک خیس شده است.
آن حضرت چون می‌خندید می‌گفت: خدایا مرا مورد غضب قرار مده «اللهم لاتمقتنی» [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحار: ج 46 ص 290.
منبع: فضائل و سیره فردی امام محمد باقر؛ سید علی قریشی؛ برگرفته از کتاب خاندان وحی

مسؤولیت مهم اجتماعی که از جانب خدای سبحان بر دوش امامان معصوم علیه‌السلام نهاده شده است، مسؤولیت رهبری می‌باشد. البته که دنیا طلبان با این موضوع مهم اجتماعی در چالش خواهند بود. رهبری اجتماعی و سیاسی همانند اهل بیت را که بر اساس مساوات و عدالت اجتماعی و توسعه فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی بنیان نهاده شده است، بر نمی‌تابند. به همین جهت حزب عثمانیه بزرگترین جریان اجتماعی چالشگر برغم عترت و تشکل همسوی آنان بود. این حزب با فرصت‌سازی هایی که شکل داد، رهبری و مدیریت سیاسی را به عهده گرفت و امامان معصوم و تشکل همسوی عترت را از این مسؤولیت بزرگ محروم ساخت.
این حزب از فرصت‌سازی که بنیان آن در زمان معاویه بنا نهاده شده بود؛ بعد از امام مجبتی علیه‌السلام عرصه‌دار و یکه‌تاز میدان مدیریت شد. به گونه‌ای که این فرصت در زمان امام حسین علیه‌السلام و در زمان امام سجاد علیه‌السلام و امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) هم که به پایان دوران حزب عثمانیه انجامید، برای عترت فراهم نشد.
در این مدت که نزدیک به یک قرن به طول انجامید، عترت آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم گر چه از مسؤولیت مهم یعنی مدیریت سیاسی بازماند؛ لیکن این سخن بدین معنا نبود که آنان نقش مهم و فرهنگی و اقتصادی خویش را ایفا ننمایند. بلکه در تمام این دوران در فرایندهای گوناگون فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی نقش آفرینی نمودند.
در این فرصت ها امام معصوم علیه‌السلام، در بعد اقتصادی به کار و تلاش و تولید بارور، فرصت فراهم می‌سازد. به همین خاطر مشاهده می‌شود، امام از آبادگری و اصلاح سیستم اقتصادی جامعه محروم است، زیرا آن توانمندی اجتماعی را ندارد که در سیستم اقتصادی عمومی نقش آفرینی نمایند؛ لیکن در محدوده مسؤولیت فردی خویش آن چنان به کار و تلاش و سازندگی می‌پردازد، که از خویش الگوی پایدار به یادگار می‌نهد.
از سیره امام همام این نکته شفاف است، که امام به کار و تولید و تلاش همت گماشته بود. به گونه‌ای که در هنگام رحلت دارای شصت برده و غلام می‌باشد، که یک سوم آنها را وصیت به آزادی می‌نماید. [1] . همراه داشتن شصت برده که بمانند شصت کارگر می‌باشند، دلیل روشن بر کار و تلاش حضرت است. زیرا برده ها برای کار و خدمت گماشتن خریداری می‌شد. البته این آمار غیر تعداد فراوان برده دیگر است، که حضرت همراه داشتند. در بسیاری از موارد آنان را گروهی آزاد می‌کردند. چنان که در مورد حضرت آمده است در یک روز یازده برده از بزرگان خویش را آزاد نمود.

[2] . همچنین انفاق‌های فراوان حضرت، گواه روشن دیگری بر تلاش و سازندگی حضرت است. این انفاق ها نه تنها از اموال عمومی و بیت المال نبوده است و از اموالی که با اعجاز و کرامت حضرت پدید آمده باشد، نیز نبوده است؛ بلکه انفاق ها از دسترنج خود باقر العلوم علیه‌السلام بوده است. از زبان امام صادق علیه‌السلام این گونه نقل می‌شود که روزی بر پدرم در مدینه وارد شدم، حضرت هشت هزار دینار را در بین مستمندان تقسیم نمود. [3] .

هم چنین بذل و بخشش‌های حضرت به فرهنگ آفرینان و شعرای اهل بیت مانند کمیت اسدی و... که در بخش فرهنگی شرح آن آمده است، گواه دیگری بر کار و تلاش و سازندگی حضرت دارد. گرچه در برخی موارد از این صله ها سخن از اعجاز و کرامت درهم و دینارهاست. [4] لیکن اعجاز و کرامت تلاش‌های موردی امامان است که در صورتی که نیاز احساس شود به آن اعمال دست می‌زنند. این انفاق ها به صورت عادی از حاصل کار و تلاش و تولید سرچشمه می‌گرفته است. امام معصوم از اموال شخصی خود که دسترنج تلاش خویش می‌باشد، این ارزش ها را می‌آفرید. و در این صورت است که سیره آنان الگوپذیر برای دیگران می‌باشد. افزون بر اینها زندگی امام توأم با کار و تلاش و سازندگی است. به گونه‌ای که حضرت در روز گرم تابستان در باغستان و زمین‌های تولیدی خویش به همراه بردگان و کارگران خود، عرق ریزان در کار و تلاش است.

محمد بن منکدر می‌گوید، من گمان نمی‌کردم علی بن الحسین علیه‌السلام یادگاری همانند خودش یا افضل از خودش بجای نهد؛ تا هنگامی که محمد بن علی (علیهما السلام) را دیدم باورم آمد. روزی خواستم وی را موعظه کنم، لیکن وی مرا موعظه نمود. در یک روز گرم به اطراف شهر مدینه رفته بودم. محمد بن علی (علیهما السلام) را دیدم با دو غلام خویش عرق‌ریزان در گرما گرم روز مشغول کارند. نزدیک رفتم، گفتم بزرگی از بزرگان قریش در این لحظه با این حالت در طلب دنیاست! آن گاه گفتم اگر در این حال مرگ تو فرا رسد، چگونه پاسخ خواهی داد!

در گفتار محمد بن منکدر چند نکته برجسته است. نخست این که کار و تلاش را برای بزرگان و افراد با شخصیت عیب می‌پندارد. دو دیگر این که کار و تلاش را دنیاگرایی می‌بیند. نکته سوم این که وی می‌پندارد این کار و تلاش بر خلاف رضایت الهی است و به همین جهت آن را گناه می‌پندارد! که می‌پرسد اگر در این حال از دنیا رحلت کنی، چگونه پاسخگو خواهی بود!

پی نوشت ها:

[1] شرح شافیه ابی فراس، ص 589.
[2] بحار، ج 46، ص 302 .
[3] شرح شافیه، ص 589.
[4] اختصاص، ص 272.
منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

مال دنیا از موارد امتحان‌های الهی است. خدای سبحان انسان را از مال و منال دنیا بهره‌مند می‌سازد، تا وی را امتحان کند؛ آیا وابسته و دلباخته مال خویش می شود؛ به گونه‌ای که از انجام مسؤولیت‌های خویش باز ماند و یا در هزینه کردن مال مسؤولیت الهی خویش را در پیش می‌گیرد.
در زندگی امامان معصوم (علیهم السلام) این نکته به چشم می‌خورد که زندگی امامان همواره برخوردار از امکانات دنیایی بوده است. آنان افرادی تهی‌دست نبودند. لیکن از مال دنیا به بهترین شیوه برای آبادگری آخرت خویش بهره می‌بردند. در عین داشتن مال دنیا، هیچ گونه وابستگی به آن نداشتند. آنچه برای انسان خطر است، وابستگی است که انسان به دنیای خویش دارد. به گونه‌ای که وابستگی وی را از انجام وظایف باز دارد. وابستگی نگذارد از مال خود در راه خدا و یاری رساندن به نیازمندان بهره ببرد. نگذارد اموال خویش در راه سازندگی و آبادگی و ایجاد فرصت‌های شغلی برای دیگران به کار گیرد؛ بلکه هماره به فکر افزون طلبی و انباشته کردن سرمایه باشد که قرآن خطر تکاثر خواهی را این گونه گوش زد نمود، الهاکم التکاثر، [1] «فزون‌طلبی شما را از یاد خدا باز داشته است.» عترت از این نوع خطرها رهیده و الگوی شفاف برای دیگران است. باقر العلوم علیه‌السلام در عین حال که از اموال بهره‌مند است و ده ها کارگر و برده در باغ و زمین وی اشتغال به کار دارند، از مال دنیا برای آبادسازی آخرت خویش بهره می‌برد.
باقر العلوم علیه‌السلام در بخشش و انفاق بین عامه و خاصه شهرت داشت. کرم و سخاوت وی همه جا را فرا گرفته بود، ظاهر الجود فی الخاصه و العامة، مشهور الکرم فی الکافة [2] در یک روز هشت هزار دینار بین مستمندان توزیع می‌نماید. [3] .
اموال خویش را به سه قسم تقسیم نمود، یک سهم آن برای هزینه‌های منزل، یک سوم دیگر برای همسایگان و یک سوم باقی مانده را به مستمندان اختصاص می‌دهد [4] در یک روز یازده برده آزاد می‌سازد [5] و در هنگام رحلت وصیت می‌کند بیست برده از شصت برده حضرت آزاد باشند [6] . هماره به خصوص روزهای جمعه که صدقه پاداش بیشتری دارد، صدقه می‌داد [7] و نیز همواره به دوستان و شیعیان خویش هدیه و صله می‌داد. [8] سلیمان بن قرم می‌گوید حضرت پانصد درهم، هفتصد درهم و هزار درهم به ما هدیه و صله می‌داد. [9] سلمی یکی از کنیزان حضرت می‌گوید: اصحاب و یاران حضرت به نزد حضرت می آمدند. حضرت با بهترین طعام از آنان پذیرایی می‌کرد، و بهترین لباس ها را به آنان به

همراه دراهم هدیه می‌نمود. [10] .
حیان بن علی (در برخی نقل ها اسود بن کثیر) می‌گوید: من تنگ دست شدم هیچ کس از برادران دینی مرا یاری نکرد. به باقر العلوم علیه‌السلام شکوه نمودم. حضرت فرمود: آن که در هنگام گشاده‌دستی همراه، و در هنگام تهی‌دستی تو را رها کند، برادر نیست. آن گاه هفتصد درهم به من عطا نمود و فرمود اگر باز نیازمند شدی مراجعه کن، فاذا نفدت فاعلمنی. [11] . در هنگام تأمین نیازمند، طرف را به زیباترین لقب مانند بنده خدا، خدا برکت به تو عطا کند، برخورد می‌کرد. نیازمند را مسکین و فقیر لقب نمی‌داد و می‌فرمود به زیباترین لقب به آنان خطاب کنید، سموهم باحسن أسمائهم. [12] . این شیوه ی بهره‌گیری از اموال خدادادی و نعمت‌های دنیایی است. با این شیوه مال‌داری به مال‌اندوزی منجر نمی‌شود؛ بلکه مال‌داری سبب یاری‌رسانی به دیگران و تأمین زندگی نیازمندان می‌گردد. در این شرایط است که سرمایه دنیایی نه تنها عامل وابستگی نیست که نکوهیده شده است؛ بلکه بستر عبادت خدا را فراهم می‌سازد. بستر خودسازی انسان را فراهم می‌سازد. زیرا از موارد تزکیه و تطهیر نفس همین اقدام هایی است که در سیره امام به چشم می‌خورد. انفاق در راه خدا که گذشت از مال برای خداست، از بهترین بستر تزکیه و خود سازی است. این نکته عمیق و سازنده را قرآن مطرح می‌سازد. هنگامی که سخن از پرداخت صدقه است، می‌فرماید از مال آنها (مؤمنان) صدقه بگیر تا جان آنان را پاک گردانی، خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها، [13] انفاق در راه خدا یعنی گذشت از مال که بستر پاکی انسان را فراهم می‌سازد. این شیوه در زندگی عترت بسیار شفاف می‌درخشد که شب و روز، پنهان و آشکار نیازمندان را تأمین می‌نمودند. بخش عظیمی از مال خویش را در این راه ها بی‌منت و بی‌ریا صرف می‌نمودند، که این فضیلت نصیب باقر العلوم علیه‌السلام نیز همانند سایر افراد عترت شده است.

پی نوشت ها:
[1] تکاثر، 1.
[2] ارشاد، ج 2، ص 166.
[3] شرح شافیه ابی‌فراس، ص 589.
[4] فروع کافی، ج 4، ص 499.
[5] بحار، ج 46، ص 302.
[6] شرح شافیه، ص 589.
[7] اعلام الهدایه، ج 7، ص 30.
[8] همان.

[9] ارشاد، ج 2، ص 167.
[10] مطالب السؤول، ج 2، ص 105.
[11] ارشاد، ج 2، ص 166، مطالب السؤول، ج 2، ص 105.
[12] اعیان الشیعه، ج 1، ص 651، کشف الغمه، ج 2، ص 320، بحار، ج 46، ص 291.
[13] توبه، 103.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

تهدید شدن اهل مدین به عذاب الهی

می‌گویند از امام صادق علیه‌السلام مرویست که: چون هشام ملعون، حضرت امام باقر علیه‌السلام را به حبس فرستاد، به آن ملعون گفتند: «اهل زندان همه مرید امام باقر علیه‌السلام شده‌اند.» پس او دستور داد تا سریع حضرت را روانه‌ی مدینه کنند، و پیش از ما پیکی فرستاد که در شهرها که در سر راه است در میان مردم ندا کنند که: دو پسر جادوگر ابوتراب محمد بن علی و جعفر بن محمد که من ایشان را به شام طلبیده بودم به سوی ترسایان متمایل شده‌اند و دین آنها را اختیار کردند، پس هر کس که به ایشان چیزی بفروشد یا بر ایشان سلام کند یا با ایشان مصافحه کند خونش هدر است.

چون پیک به شهر مدین رسید، بعد از او وارد آن شهر شدیم، و اهل آن شهر درها را بر روی ما بستند و ما را دشنام دادند و ناسزا به علی بن ابیطالب علیهماالسلام گفتند، و هر چند همراهان ما اصرار می‌کردند، درب را نمی‌گشودند و آذوقه به ما نمی‌دادند. چون ما نزدیک دروازه رسیدیم، پدرم با ایشان به مدارا سخن گفت و فرمود: «از خدا بترسید، ما چنان نیستیم که به شما گفته‌اند، و اگر چنان باشیم، شما با یهود و نصارا معامله می‌کنید چرا از معامله‌ی با ما امتناع می‌کنید؟» آن بدبختان گفتند: «شما از یهود و نصارا بدترید، زیرا که آنها جزیه می‌دهند و شما جزیه نمی‌دهید.» هر چند پدرم ایشان را نصیحت کرد سودی نبخشید و گفتند: «در را بر روی شما نمی‌گشائیم تا شما و چهارپایانتان هلاک شوید.» حضرت چون اصرار اشرار را مشاهد کرد، پیاده شد گفت: «ای جعفر! تو از جای خود حرکت نکن.» سپس آن حضرت به کوهی که در آن نزدیکی بود و بر شهر مدین مشرف بود رفت و رو به جانب شهر کرد و انگشت بر گوشهای خود گذاشت و آیاتی که حق تعالی در قصه‌ی شعیب نازل کرده است و مشتمل بر مبعوث گردیدن شعیب بر اهل مدین و معذب گردیدن ایشان به نافرمانی اوست را بر ایشان خواند، تا آنجا که حق تعالی می‌فرماید: «بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین» [1] (یعنی: آنچه خداوند برای شما باقی گذارده برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید.) سپس فرمود: «به خدا سوگند ما بقیه خدا در زمین هستیم.» ناگهان حق تعالی باد سیاه تیره‌ای بر آنها برانگیخت که آن صدا را به گوش مرد و زن و کوچک و بزرگ آنها رساند، و آنها را وحشت عظیمی فراگرفت. پس بر بامهای خانه‌هایشان آمدند و به جانب حضرت باقر علیه‌السلام نظر کردند. مرد پیری از اهل مدین چون پدرم را بدان حالت مشاهده کرد، به صدای بلند در میان شهر ندا کرد که: «ای اهل مدین! از خدا بترسید، به درستی که این مرد در

موضعی ایستاده که شعیب در وقتی که قومش را نفرین کرد ایستاده بود، به خدای سوگند که اگر درب را بر روی او نگشائید، مثل آن عذاب بر شما نازل خواهد شد.»
پس آنها ترسیدند و درب را گشودند و ما را در منازلشان بردند و به ما طعام دادند، و ما در روز بعد از آنجا بیرون رفتیم.والی مدین آن قصه را به هشام نوشت و آن ملعون به او نوشت که آن پیرمرد را به قتل رساند. (به روایت دیگر: آن پیرمرد را طلبید و او پیش از رسیدن به هشام به رحمت الهی واصل شد.)
پس هشام به والی مدینه نوشت که پدرم را به زهر، به قتل برساند ولی پیش از آنکه این اراده به عمل بیاید، هشام به درک اسفل جحیم واصل شد. [2] .

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی هود آیه‌ی 86.
[2] جلاء العیون.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

اسود بن سعید می‌گوید: امام باقر فرمود: «ما حجت خدا و باب رحمت و زبان او می‌باشیم، و نیز وجه و چشم او در میان مخلوقات هستیم، و ما متولیان کارهای خدا در میان بندگان می‌باشیم.»
سپس فرمود: «بین ما و بین تمام نقاط زمین ترازی است، هر وقت در روی زمین مأمور به انجام کاری شویم، این تراز را گرفته و در هر نقطه از زمین، آنچه مأمور هستیم را انجام می‌دهیم.
چنانچه باد در تسخیر سلیمان بود همانگونه خداوند آن را مسخر محمد و آل او علیهم‌السلام نموده است. [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار ج 25.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

توسل پیدا کردن گرگ وحشی به امام باقر

محمد بن ابی‌مسلم می‌گوید: با ابی‌جعفر امام محمد باقر علیه‌السلام برای انجام کاری بیرون رفتیم. پس گرگی را دیدیم که از کوه پایین آمد. آن گرگ آمد و دستهایش را بلند کرد و به برآمدگی زین اسب حضرت نهاد و گردنش را بلند کرد. پس با آن حضرت صحبت نمود.
امام باقر علیه‌السلام به او فرمود: «برگرد، به تحقیق که دعا کردم.» سپس آن گرگ برگشت. عرض کردم: «ای سید و آقای من! قضیه چه بود؟» آن حضرت فرمود: «آن گرگ گفت: جفت من با سختی و مشقت می‌زاید و زائیدن بر او سخت می‌باشد، دعا کن تا خدای تعالی فرجی اعطاء فرماید و به ما فرزندی بدهد که شیعیان تو را آزار نکند؛ من هم گفتم: برو که دعا کردم.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] خلاصة الأخبار.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

تیراندازی شگفت انگیز امام باقر

می‌گویند از امام جعفر صادق علیه‌السلام مرویست که: سالی از سالها، هشام بن عبدالملک به حج آمد و در آن سال، من در خدمت پدرم به حج رفته بودم.
پس در مکه روزی در جمع مردم گفتم: «حمد می‌کنم خداوندی را که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به راستی و پیغمبری فرستاد و ما را به آن حضرت گرامی گرداند، پس ما برگزیدگان خدا بر خلق هستیم و پسندیدگان خدا از بندگان او، و خلیفه‌های خدا در زمین می‌باشیم.
پس سعادتمند کسی است که از ما پیروی کند و شقی و بدبخت کسی است که با ما مخالفت و دشمنی نماید.»
برادر هشام، این خبر را به او رساند و هشام مصلحت ندید که در مکه معترض ما شود. چون آن ملعون به دمشق رسید و ما به سوی مدینه برگشتیم، پیکی به سوی حاکم مدینه فرستاد تا پدرم و مرا به نزد او به دمشق بفرستد.
چون وارد دمشق شدیم سه روز به ما اجازه‌ی ملاقات نداد، و در روز چهارم ما را به مجلس خود خواند. چون داخل شدیم، او بر تخت پادشاهی خود نشسته و لشکر خود را مسلح در دو صف، در برابر خود قرار داده بود، و بزرگان قومش در حضور او به هدف، تیر می‌انداختند.
چون به خانه‌ی او داخل شدیم، پدرم در پیش می‌رفت و من از عقب او می‌رفتم. چون نزدیک آن ملعون رسیدیم به پدرم گفت: «با بزرگان قوم، تیر بینداز.» پدرم گفت: «من پیر شده‌ام و اکنون از من تیراندازی برنمی‌آید، اگر مرا معاف داری بهتر است.» او سوگند یاد کرد که: «به حق آن خداوندی که ما را به دین خود و پیغمبر خود عزیز گردانید، تو را از این کار معاف نمی‌دارم.»
پس به یکی از مشایخ بنی‌امیه اشاره کرد و گفت: «کمان و تیر خود را به او بده تا تیراندازی کند.» پس پدرم کمان را از آن مرد گرفت و یک تیر در زه کمان گذاشت و به قوت امامت کشید و بر میان نشانه زد. سپس یک تیر دیگر گرفت و در میان تیر اول زد بطوری که تیر اول را با پیکان به دو نیم کرد و در میان نشانه، محکم فرو رفت، و همینطور چند تیر پیاپی انداخت و هر تیر به وسط تیر قبلی می‌خورد و آن را به دو نیم می‌کرد.
هر تیری که حضرت می‌انداخت انگار که بر جگر هشام می‌نشست و رنگ شومش متغیر می‌شد، تا آنکه در تیر نهم بی‌تاب شد و گفت: «بسیار خوب تیرانداختی ای ابوجعفر، و تو در تیراندازی ماهرترین عرب و عجم هستی! چرا می‌گفتی که من قادر نیستم؟!»

پس از این کار بسیار پشیمان شد و تصمیم بر قتل پدرم گرفت. سر به زیر افکند و فکر می‌کرد و من و پدرم در برابر او ایستاده بودیم.
چون ایستادن ما به طول انجامید پدرم خشمگین شد. آن حضرت وقتی که بسیار خشمناک می‌شد، نظر به سوی آسمان می‌کرد و آثار غضب از پیشانی نورانیش ظاهر می‌شد.
چون هشام ملعون، آن حالت را در پدرم مشاهده نمود، از غضب آن حضرت ترسید و او را بر بالای تخت خود طلبید، و من نیز به دنبال او رفتم. چون نزدیک او رسیدیم، برخاست و پدر مرا دربرگرفت و در سمت راست خود نشاند، پس رو به سوی پدرم گرداند و گفت: «پیوسته باید که قبیله‌ی قریش بر عرب و عجم، افتخار کنند که در میان ایشان چون توئی هست، مرا خبر ده که تیراندازی را چه کسی به تو یاد داده است و در چه مدت آموخته‌ای؟»
پدرم فرمود: «می‌دانی که در میان اهل مدینه این صنعت شایع است، و من در جوانی، چند روزی مشغول این کار بودم، و از آن زمان تا به حال، آن را ترک کرده‌ام، چون شما اصرار کردید و سوگند دادید، امروز کمان به دست گرفتم.» هشام گفت: «مثل این کمان‌داری هرگز ندیده بودم، آیا جعفر در این امر مثل تو هست؟» حضرت فرمود: «ما اهل‌بیت رسالت، علم و کمال و اتمام دین را که حق تعالی در آیه‌ی «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» [1] به ما عطا کرده است از یکدیگر میراث می‌بریم، و هرگز زمین خالی نمی‌باشد از یکی از ما، که در او کامل باشد آنچه دیگران قاصرند.»
چون او این سخن را از پدرم شنید، بسیار غضبناک شد و روی نحسش سرخ شد و دیده‌ی راستش کج شد، و اینها علامت غضب آن ملعون بود، و ساعتی سر به زیر افکند و ساکت شد. [2] .

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی مائده آیه‌ی 3 «یعنی: امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم.».
[2] بحارالانوار ج 46.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

تقاضای انگور از خدا و اجابت دعا توسط ابر

از امام باقر علیه‌السلام درباره این آیه سؤال شد، در پاسخ فرمود: روحی است که خداوند انتخاب نمود و برگزید، آفریدش و به خود منتسب نمود و آن را بر جمیع ارواح برتری و فضیلت داد و از این روح برگزیده و برتر در آدم دمید.
لیث بن سعید نقل می‌کند که: در کوه ابوقبیس دعا می‌کردم که مردی را دیدم ایستاده و دعا می‌کند. در پایان دعا از خداوند طلب انگور کرد و گفت: خدایا من هم اکنون انگور می‌خواهم تا این تقاضا را کرد تکه ابری پیدا شد و بر سر وی سایه افکند و به او نزدیک شد. آن مرد دستش را به طرف ابر دراز کرد و خوشه‌ای از ابر گرفت و به زمین گذاشت، و برخاست یک بار دیگر دست دراز کرد و لباس‌هایی برگرفت و سپس نشست شروع به انگور خوردن نمود و در این زمان فصل انگور نبود و انگوری وجود نداشت، من جلو رفتم و دست دراز کردم و چند دانه انگور برداشتم او تبسمی کرد و گفت: چه می‌کنی؟ گفتم شریک تو در این انگور هستم. گفت: چگونه؟ گفتم: از آنجا که تو دعا می‌کردی و من آمین می‌گفتم پس دعا کننده و آمین گوینده هر دو شریک هستند. گفت: بنشین و بخور من از آن انگور خوردم. وقتی سیر شدیم باقی مانده آن انگور به هوا رفت. پس آن مرد برخاست و از روی مزاح به من گفت: در این لباس شریک هستی؟ گفتم: نه ای سرور من، به لباس نیازی ندارم، سپس به من گفت: روی برگردان تا من لباس بپوشم. من روی گردانیدم او یکی از آن دو جامه را ردا کرد و یکی را ازار و آنچه پوشیده بود را بیرون آورد و به هم پیچید و در دست گرفت و از کوه ابوقبیس پایین آمدیم. وقتی به نزدیک کوه صفا رسیدیم شخصی جلو آمد و او لباس‌های کهنه‌اش را به او داد، من از آن شخص پرسیدم، این کیست؟ گفت: این پسر رسول خدا امام محمد باقر علیه‌السلام است.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

تیراندازی امام باقر در دربار هشام

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: خداوند را کیفرهای روحی و جسمی باشد، در مقابل جزا دادن به بدکار مثل تنگ کردن معیشت، سستی در عبادت و کیفری بدتر از قساوت قلب نیست.
ابن‌طاووس در کتاب امان از کتاب دلائل محمد بن جریر بن رستم طبری امامی به سند خود از حضرت صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: سالی هشام بن عبدالملک به حج رفت و در همان سال پدرم نیز به حج رفت. تا آن جا که فرمود: پس چون هشام به شام رفت و ما به مدینه برگشتیم، قاصدی به حکومت مدینه فرستاد که من و پدرم را به شام فرستد؛ و ما را حرکت داد؛ چون به شهر دمشق رسیدیم، سه روز به ما اجازه ورود نداد. چون روز چهارم اجازه ورود داد و نزدش رفتیم، او را دیدم که بر تخت سلطنت نشسته و لشکریان و خواصش صف کشیده و در دو صف مسلح ایستاده‌اند. و نشانه‌ای روبروی خود نصب کرده و بزرگان قومش تیراندازی می‌کنند. هنگامی که پدرم از جلو و من از پشت سر ایشان، وارد شدیم، به پدرم گفت: ای ابومحمد! با بزرگان قوم خود به این هدف تیراندازی کن. پدرم فرمود: من پیر شده‌ام و موقع تیراندازی من گذشته است؛ چنان چه صلاح بدانی مرا معاف کن. هشام گفت: به حق آن که ما را به دین و پیامبر خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم عزیز کرده، معافت نمی‌کنم.
سپس به پیرمردی از بنی‌امیه اشاره کرد که کمان خود را به او بده. پدرم کمان را با تیری از او گرفت و تیر را در میان کمان گذاشته زه را کشید و تیر را درست به وسط هدف زد و در نشانه نصب کرد. سپس تیر دوم را در فاق تیر اول زد، به طوری که آن را تا پیکان به دو نیم کرد. سپس تا نه تیر پشت سر هم انداخت که هر یک فاق دیگری را می‌شکافت و در وسط آن جای می‌گرفت.
هشام در جای خود می‌لرزید و دیگر نتوانست خودداری کند؛ گفت:ای ابوجعفر نیکو تیر انداختی. تو از همه عرب و عجم بهتر نشانه‌گیری می‌کنی. تو گفتی من پیر شده‌ام و موقع تیراندازی من گذشته. هرگز چنین نیست. تا آن جا که گفت: از آن روزی که خوب و بد را تشخیص می‌دهم، تاکنون چنین تیراندازی ندیده‌ام، و گمان نمی‌کردم احدی روی زمین این گونه تیراندازی کند.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

تأثیر عدالت اجتماعی در غنای اقتصادی

امام باقر (ع) عدالت اجتماعی را از عوامل مهم دستیابی جامعه به تعادل اقتصادی می‌داند و می‌فرماید: به راستی میدان پر برکت عدل چقدر گسترده و فراگیر است! زمانی که فرمانروایان بر مردم به عدل فرمانروایی کنند، عموم مردم به غنای اقتصادی و آسایش دست می‌یابند [1] . در این نگرش، ریشه‌ی بسیاری از ناهنجاری‌های اقتصادی جوامع و علت پیدایش طبقات تهیدست و نیازمند، نبودن عدالت و برنامه‌های عادلانه در کار فرمانروایان دانسته شده است.

پی نوشت ها:

[1] ما اوسع العدل، ان الناس یستغنون اذا عدل علیهم. مستدرک 2 / 267.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

تقیه از جمله عناوین و برنامه‌هایی است که گاه مورد سوء استفاده و بد فهمی قرار می‌گیرد و علت آن هم، جدا ساختن تقیه از معنای واقعی و هدف اصلی آن است.
تقیه در حقیقت یک دستورالعمل سیاسی است که نوعی پنهانکاری به شمار می‌آید و اهداف زیر را دنبال می‌کند.
الف: حفظ نیروهای مؤمن از متلاشی شدن به دست ناصالحان.
ب: هدر نرفتن توان عناصر مؤمن در راه‌های کم ثمر و ذخیره‌سازی آن‌ها برای شرایط حساس و سرنوشت‌ساز.
ج: حفظ اسرار و خط مشی‌ها و برنامه‌ها از قرار گرفتن در اختیار دشمن.
د: جای دادن عناصر مؤمن در تشکیلات دشمن، به منظور بهره‌گیری از قدرت و امکانات خود دشمن علیه وی. این‌ها نکاتی است که از لابلای روایات تقیه به دست می‌آید، و با توجه به این نکات، اهمیت تقیه و نقش آن در حفظ نظام تفکر شیعی و جامعه‌ی شیعیان، دانسته می‌شود.
اگر اهداف سیاسی - اجتماعی تقیه مورد توجه واقع نشود، چه بسا اهتمام ائمه (ع) نسبت به رعایت آن از سوی شیعیان مورد ابهام قرار گیرد و نیز موارد تقیه از غیر تقیه بازشناسی نشود.
بنابراین، اگر امام باقر (ع) فرموده است:
تقیه از برنامه‌های دین من و پدران من است و کسی که به وظیفه‌ی تقیه عمل نمی‌کند ایمان ندارد [1] . حضرت در مقام ایجاد روح ترس، فریبکاری، دو چهرگی و مسؤولیت گریزی در مؤمنان نیست، بلکه یاران و پیروان خود را به تقیه‌ای فرا می‌خواند که مانند سپری در میدان حرکت و مبارزه، جان مؤمن را از تلف شدن، حفظ می‌کند و او را برای ادامه‌ی نبرد و تلاش یاری می‌دهد.
تقیه در مکتب اهل بیت، زمینه‌ی چشمپوشی از حق نیست، وسیله‌ی نجات برای پاسداری از حق است. امام باقر (ع) می‌فرماید: حق را بگو و افشا کن، هر چند به زیان شخص تو باشد. [2] . آن حضرت پیروان خود را به تقیه‌ای فرا می‌خواند که پیامبر (ص) و علی بن ابی‌طالب (ع) و حسن بن علی (ع) و حسین بن علی (ع) و امام سجاد (ع) داشته‌اند، تقیه‌ای که پیامبر (ص) را از رویارویی با مشرکان و تبلیغ دین بازنداشت، تقیه‌ای که علی بن ابی‌طالب را از حضور در میدان‌های جنگ و افشاگری به موقع علیه خط کفر و نفاق، منصرف نکرد و تقیه‌ای که حسین بن علی (ع) را از گام نهادن در مسیر شهادت دور نساخت. به تعبیر دیگر، تقیه یک استراتژی مبارزاتی در رویارویی با دشمن است، نه یک هدف. امام صادق (ع)

می‌فرماید: پدرم همواره این نکته را یادآور می‌شد که: هیچ چیز به اندازه‌ی تقیه، چشم مرا روشن نمی‌سازد؛ زیرا تقیه سپر مؤمن است [3] . سپر در میدان نبرد معنا می‌یابد. مؤمن همواره در نبرد با کفر و گمراهی است و در این طریق، تقیه را به کار می‌گیرد تا به بن‌بست نرسد، نیرویش را هدر ندهد و به مبارزه ادامه دهد، پس جا دارد که رهبر از تیزهوشی و موقعیت سنجی پیروان خود، چشمش روشن شود.
ابوبصیر از امام باقر (ع) روایت کرده است: هنگامی که حکومت در اختیار عناصر نادان و سبکسر قرار گرفت، در ظاهر با توده‌ی مردم و برنامه‌های حکومت همراه باشید، ولی در نهان و باطن به وظیفه‌ی واقعی خود عمل کنید [4] . اهدافی که برای تقیه در احادیث امام باقر (ع) معرفی شده عبارت است از:

پی نوشت ها:
[1] التقية من دينی و دين آبائی و لا ايمان لمن لا تقية له. بحار 75 / 431.
[2] ميزان الحكمة 2 / 468.
[3] ان أبی كان يقول: ما من شیء اقر لعين أبيک من التقية، ان التقية لجنة للمؤمن، بحار 75 / 412.
[4] عن ابی‌بصير قال: قال أبوجعفر (ع): خالطوهم بالبرانية و خالفوهم بالجوانية، اذا كانت الامرة صبيانية. بحار 75 / 436.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

تقیه به منظور حفظ جان نیروهای خودی

امام باقر (ع) در این زمینه فرموده است:
تقیه از آن رو قرار داده شده است که به وسیله‌ی آن خون‌ها از ریخته شدن مصون بماند. پس زمانی که تقیه از ایفای این مهم بر نیاید و قادر به جلوگیری از ریخته شدن خون بیگناهان نباشد، به کارگیری آن معنا ندارد [1] .

پی نوشت ها:
[1] انما جعلت التقیة لیحقن بها الدم، فاذا بلغ الدم فلیس تقیة. بحار 75 / 434 و 399.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

تقیه بمنظور حفظ بنیه اقتصادی نیروها

با توجه به این که حکومت‌های جائر امکانات جامعه را در اختیار خویشان و همفکران خود می‌نهند، و مخالفان سیاسی خود را در انزوای اقتصادی و چه بسا مورد هجوم و غارت قرار می‌دهند و شیعه به دلیل اعتقاد به امامت و ولایت، همواره رویاروی حکام ناصالح قرار داشته است. ائمه معصومین (ع) برای مصون داشتن جان و مال پیروان خود از دستبرد حکام و والیان ناشایست، به آنان رهنمودهای لازم را ارائه می‌کرده‌اند که برخی از آن‌ها بر پایه‌ی تقیه استوار بوده است. معمر بن یحیی می‌گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم: من گاهی (به اقتضای شغلم) از مردم اموالی را به امانت دریافت می‌دارم و چه بسا ناگزیر می‌شوم از راه یا دروازه‌ای عبور کنم که مالیات بگیران حکومت قرار دارند و من (برای مصون داشتن مال مردم از حیف و میل آنان) با سوگندی آن اموال را از چنگ ایشان می‌رهانم. امام باقر (ع) در تأیید شیوه‌ی او فرمود: دوست دارم من هم بتوانم اموال مسلمین را با خوردن قسمی، از خطرگاه‌ها به سلامت عبور دهم. این قانون کلی است که هر گاه مؤمن از ناحیه‌ی دشمن، بر خویش بیمناک باشد و موضوع مهم تلقی شود و ناگزیر گردد، حق دارد تقیه کند. [1] . در روایتی دیگر امام به زراره می‌فرماید:
هرگاه در برابر حکام جور و کارگزاران ایشان، ناگزیر شدی و برای رهایی یافتن از تعدی آنان، سوگندی کارساز بود، به هر چه می‌گویند سوگند بخور. [2] .

پی نوشت ها:
[1] قلت لأبی جعفر (ع): ان معی بضایع للناس و نحن نمربها علی هؤلاء العشار، فیحلفونا علیها، فنحلف لهم. قال: وددت انی اقدر أن اجیز اموال المسلمین کلها و احلف علیها. کلما خاف المؤمن علی نفسه فیه ضرورة فله فیه التقیة. بحار 75 / 410.
[2] ... یا زرارة! اذا خفت فاحلف علیهم بما شاؤوا... بحار 75 / 410.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

تقیه بمنظور اجرای برنامه‌های مهمتر

ابوبصیر می‌گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می‌فرمود: کسی که شیوه‌ی تقیه را نمی‌داند و به آن پایبند نیست، خیر و ارزشی در او نمی‌توان یافت (در نیکی تقیه همین بس که) یوسف صدیق (ع) (برای اجرای برنامه‌ها و تدبیر بایسته‌ی خود در مواجهه با برادرانش به ایشان) گفت: ای قافله! شما یغما گرید با این که آنان چیزی را ندزدیده بودند [1] . این سخن را هر چند خود یوسف (ع) نگفته باشد، ولی اصولا یوسف (ع) در این ماجرا تدابیری اندیشید که به ظاهر کسانی که دزدی نکرده بودند، در معرض این اتهام قرار گرفتند. امام باقر (ع) این نوع اعمال و گفتار را که ظاهر آن به گونه‌ای و باطن آن به شکل دیگری است، تقیه نامیده است.

پی نوشت ها:

[1] لا خیر فیمن لا تقیة له و لقد قال یوسف: «ایتها العیر انکم لسارقون» و ما سرقوا. بحار 75 / 407.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

تقیه بمنظور حفظ حرمت ارزش‌ها

در برخی شرایط، کنار نهادن تقیه موجب اهانت دشمن به مقدسات و بی‌حرمتی به ارزش‌های والا می‌شود، بی آن که اظهار عقیده ثمری بایسته داشته باشد. در چنین مواردی تقیه ضروری است. امام باقر (ع) می‌فرماید: در تورات این مطلب آمده است که خداوند به موسی (ع) فرمود: ای موسی! اسراری که به تو سپرده‌ام و در سینه داری، همچنان نهفته بدار و با دشمنان من که دشمنان تو نیز هستند، در ظاهر مدارا کن. با برملا ساختن اسرار من، فحش و دشنام ایشان را متوجه من نساز؛ زیرا اگر با عمل تو، آنان به من توهین کنند، تو شریک آنان در این جرم بشمار خواهی آمد [1] . یادآوری این نکته ضروری است که اصل تقیه نسخ کننده‌ی سایر احکام دین مانند وجوب جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و یا نقض کننده‌ی حرمت کذب و اتهام نیست، بلکه در کنار این دستورها، وسیله‌ای است برای پیشبرد اهداف عالی دین. بنابراین، هر گونه تفسیر و تعبیری که تقیه را وسیله‌ی فرار از مسؤولیت‌ها و گریز از تکالیف الهی معرفی کند، نادرست خواهد بود.

پی نوشت ها:

[1] فی التوراة مکتوب فیما ناجی الله عزوجل به موسی بن عمران (ع): یا موسی اکتم مکتوم سری فی سریرتک و اظهر فی علانیتک المداراة عنی لعدوی و عدوک من خلقی، و لا تستسب لی عندهم باظهار مکتوم سری فتشرک عدوک و عدوی فی سبی. بحار 75 / 438.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

وجود تفاوت در خط مشی سیاسی امامان (ع)، واقعیتی است که در روایات نیز بدان اشاره شده و مورد قبول قرار گرفته است.
شخصی به نام حمران نزد امام باقر (ع) آمده، می‌گوید: درباره‌ی عملکرد سیاسی علی بن ابی‌طالب و حسن بن علی (ع) و حسین بن علی (ع) و خروج و قیام آنان و مشکلاتی که در این مسیر تحمل کردند و تا مرز شهادت و کشته شدن پیش رفتند، نظر شما چیست؟ امام باقر (ع) در پاسخ وی فرمود: ای حمران! خداوند از قبل برنامه‌ی آنان را طرح‌ریزی کرده و به موقع، آن را عملی ساخت. پیامبر (ص) از طریق وحی، نسبت به برنامه‌ی الهی آگاه شده بود و اطلاعات خویش را در اختیار علی (ع) و حسن و حسین (ع) قرار داد. آنان نیز طبق وظیفه‌ی خویش و بر اساس رهنمود الهی، عمل نمودند. هر کس از خاندان ما - اهل بیت - شیوه‌ی سکوت و بردباری در پیش گرفت و به نبرد خونین علیه طاغوت‌ها نپرداخت، سکوت او نیز بر اساس علم و انجام وظیفه صورت گرفته است. [1] . در تجزیه و تحلیل این روایت، نخست باید دید که منظور حمران از این سؤال چه بوده است. آیا او صرفا درصدد شناخت فلسفه‌ی قیام ائمه بوده، یا نسبت به نهضت ائمه با توجه به این که این نهضت‌ها در ظاهر به پیروزی منتهی نشده، مشکلی داشته است، یا این که اصولا طرفدار نظریه‌ی قیام بوده و با طرح این سؤال می‌خواسته است شیوه‌ی سیاسی امام باقر (ع) را زیر سؤال ببرد، یا از علت آن آگاه شود؟ هر یک از این احتمال‌ها که درست باشد، به هر حال پاسخ امام راهگشاست و می‌تواند قانع کننده باشد، و آن این است که: امامان (ع) هیچ یک به اراده‌ی شخصی خود و بدون ملاک، تصمیم به قیام یا سکوت نگرفته‌اند. اگر علی (ع) در آغاز سکوت می‌کند، سپس به تشکیل حکومت می‌پردازد و با معاویه به نبرد بر می‌خیزد، اگر حسن بن علی (ع) نهضتش علیه معاویه به صلح می‌انجامد، اگر قیام حسین بن علی (ع) به شهادتی عظیم و بی‌سابقه منتهی می‌گردد و اگر امام سجاد (ع) به قیام علنی علیه طاغوت نمی‌پردازد، همه و همه به رهنمود خدا و پیامبر (ص) بوده و خود تصمیم نگرفته‌اند، و در نتیجه نه قیام آنان قابل خدشه است و نه سکوتشان.
در این حدیث، اصل وجود تفاوت در خط مشی سیاسی ائمه پذیرفته شده، اما علت این تفاوت، به مشیت و رهنمود خدا منتسب گشته؛ یعنی قیام ائمه به فرمان خدا و سکوتشان نیز به فرمان او بوده است، ولی این بیان نفی نمی‌کند که شرایط زمان و مقتضیات هر دوره، مستلزم اتخاذ خط مشی جدیدی بوده است؛ زیرا پاسخ اصولا به تناسب فهم و نیاز به کسی

که سؤال را مطرح کرده، داده شده و با این حال پاسخی مطابق واقع می‌باشد، هر چند برخی زوایای آن به فهم مخاطب وانهاده شده است، و آن این که امر و نهی الهی بر اساس مصالح واقعی و مطابق حکمت می‌باشد، پس آگاهی و کاردانی حکم می‌کند که با تغییر شرایط و مناسبات اجتماعی - سیاسی، خط مشی رهبران نیز متناسب با آن تغییر کند.

پی نوشت ها:
[1] عن أبی‌جعفر (ع) قال: قال له حمران: جعلت فداک ارأیت ما کان من أمر علی و الحسن والحسین (ع) و خروجهم و قیامهم بدین الله عزوجل و ما اصیبوا من قتل الطواغیت اياهم والظفر بهم حتی قتلوا و غلبوا؟ فقال ابوجعفر (ع) یا حمران! ان الله تبارک و تعالی (قد) کان قدر ذلک علیهم و قضاه و امضاه و حتمه ثم اجراه فبتقدم علم ذلک الیهم من رسول الله (ص) قام علی و الحسن و الحسین و بعلم صمت من صمت منا. اصول کافی 2 / 30.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

با توجه به این که پیامبران و امامان (ع) در مرحله‌ی نخست مردانی الهی و معنوی بوده و هدفشان رساندن خلق به خدا و تکامل بخشیدن به روح آدمیان و پیراستن زندگی ایشان از آلودگی‌ها و رذایل بوده است، و در مرحله‌ی بعد به منظور دستیابی به آن اهداف عالی به روابط اجتماعی و شرایط سیاسی جوامع بشری نظر داشته‌اند، می‌توان به روشنی دریافت که ایجاد تحول فکری در جوامع بشری از محورهای اصلی برنامه‌ی رهبران الهی است و تحولات سیاسی - اقتصادی - اجتماعی به دنبال آن صورت می‌گیرد، و اصولا تعرض آنان نسبت به امور سیاسی جامعه، بدان جهت صورت می‌گرفته است که نوع حکومت، شخصیت و عملکرد حاکم و قوانین و ضوابط وضع شده از سوی حاکمان، تأثیری عمیق در فکر و فرهنگ و ایمان و شخصیت افراد جامعه دارد.
امام علی (ع) می‌فرماید: هرگاه سلطان تغییر کند، زمان متحول می‌شود. [1] .
بنابراین هر گاه زمینه برای ایجاد تحول فرهنگی در جامعه وجود داشته است، نیازی به قیام و جنگ و درگیری نبوده؛ زیرا تحول فکری اساس بنیادین هر تحول مثبت اجتماعی است و با تصحیح افکار و اندیشه‌ها، بهنجار گشتن نظام سیاسی و اجتماعی امری حتمی و ناگزیر است.
از این رو، انبیا نخست به تبلیغ دین خود و تصحیح عقاید و اندیشه‌ی مردم می‌پرداخته‌اند، و تا زمانی که دشمن، راه تبلیغ را بر روی ایشان مسدود نمی‌کرده است، به نبرد و رویارویی نظامی دست نمی‌یازیده‌اند.
به هر حال، عصر امام باقر (ع) از یک سو سرآغاز راهیابی اندیشه‌های بیگانه و فلسفه‌های مادی به قلمرو مباحثات علمی و کلامی بود، و تنش‌های فکری به تزلزل پایه‌های عقیدتی مردم کمک می‌کرد، و از سوی دیگر، حاکمیت طولانی عناصر نالایق بر جهان اسلام، پایه‌های علمی و معنوی جامعه را سست و بی‌بنیاد کرده بود. هر روز قلمرو جغرافیایی جهان اسلام گسترش می‌یافت، بی آن که بر استحکام مبانی دینی و فقهی آن افزوده شود.
داعیه‌داران حکومت، به قدری متشکل و درگیر بودند که اقدام برای تسخیر پایگاه سیاسی، بر تنش‌های اجتماعی بیشتر می‌افزود و جامعه‌ی بی‌بنیاد و کم بینش را در ورطه‌ی فروپاشی قرار می‌داد.
جامعه‌ی اسلامی، پس از رسول خدا راه انحطاط را پیموده بود، ولی زمینه برای فعالیت علمی و ایجاد تحول فکری هموار می‌نمود. امام باقر (ع) به این هدف اصلی و بنیادین پرداخت و از اوضاع بی‌سامان حاکمان، در جهت

تسخیر پایگاه فرهنگی جامعه بر آمد؛ چه، با این حرکت و با در اختیار داشتن این پایگاه، هر طرح بایسته‌ای را می‌شد به فکر اندیشمندان و ذهن توده‌ها القا کرد، و تجهیزات فکری لازم را در اختیار مصلحان جوامع اسلامی، برای همیشه تدارک دید.

«تسخیر فضای فرهنگی جامعه» عمده‌ترین خط مشی سیاسی - اجتماعی امام باقر (ع) به شمار می‌رود. این برنامه به وسیله‌ی امام صادق (ع) به اوج خود رسید و نام و پیام و اندیشه‌ی امامیه را برای همیشه‌ی تاریخ در میان امت اسلامی زنده داشت. اگر کتاب‌های رجالی و تراجم اهل سنت، با صراحت هرچه بیشتر درباره‌ی شخصیت علمی و معنوی امام باقر و امام صادق (ع) به ستایش و تمجید پرداخته، آنان را یگانه‌ی عصر خویش و سرآمد فقهای اسلام شمرده‌اند، نتیجه‌ی آن خط مشی بایسته است.

تجلی امام باقر و امام صادق (ع) در میدان علم و معنویت، شخصیت ممتاز و بی‌بدیل ائمه (ع) و اهل بیت را در دفتر حقایق پایدار تاریخ اسلام، به ثبت رسانید، و نظر مصلحان حقیقت‌جو را به پیام‌های ارزشی آنان جلب نمود.

پی نوشت ها:

[1] قال علی (ع): اذا تغیر السلطان تغیر الزمان. بحار 75 / 358.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

تسخیر پایگاه فرهنگی جامعه، هرچند از مواضع و اهداف مهم امام باقر (ع) بود، ولی امام (ع) در این مسیر هرگز از تحکیم بنیادهای تفکر شیعی غفلت نداشت، بلکه با برنامه‌ای دقیق و حساب شده، به رهبری جریان تفکر امامیه و پیروان خط ولایت، اهتمام می‌ورزید.
پنهانی بودن این نوع برنامه‌ها، عامل مهمی است که بسیاری از آن‌ها در متون تاریخی ثبت نشده، ولی روایاتی در اختیار ماست که به روشنی پرده از وجود این تلاش‌ها بر می‌دارد.
این روایات هم در باب تقیه وارد شده است، و هم در زمینه کتمان سر.
ابوعبیده‌ی حذاء می‌گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می‌فرمود:
به خدا سوگند محبوبترین یاران و اصحاب در نظر من، کسانی هستند که پرهیزکاران و فقیه‌ترین آنانند و بیش از همه احادیث و سخنان ما را (از قرار گرفتن در اختیار دشمنانمان) حفظ می‌کنند و پنهان می‌دارد... [1] .
مگر نه این است که امام باقر (ع) در فضایی عام برای همه‌ی طبقات اجتماعی به تدریس و موعظه می‌پرداخته است، پس کتمان حدیث چه معنایی دارد؟!
آیا این گونه توصیه‌ها جز این است که از وجود نوعی درس‌ها و برنامه‌های خصوصی پنهانی خبر می‌دهد که به دلیل امنیتی در اختیار نامحرمان قرار نمی‌گرفته است.
توجه به حدیث محمد بن مسلم این نکته را روشنتر می‌سازد، که علت اصلی کتمان برخی از مطالب، دور داشتن عداوت و کینه‌ی حکام از حریم شیعه بوده است. محمد بن مسلم گوید: امام باقر (ع) می‌فرمود: بنده‌ای از بندگان خدا روز قیامت محشور می‌شود، در حالی که هرگز دستش به خون کسی آلوده نشده است، ولی چیزی همانند شیشه‌ی حجامتگران به او می‌دهند (که خون در آن جمع شده است) و به او می‌گویند: این سهم تو از خون فلان شخص است. آن شخص می‌گوید: پروردگارا تو خوب می‌دانی که من تا لحظه‌ی مرگ، خون کسی را نریخته‌ام.
به او گفته می‌شود: آری، تو از فلان شخص روایتی را شنیدی و آن را برای دیگران بازگو کردی تا سخن او به فرمانروای جبار رسید و در نتیجه کشته شد. این سهم تو از همان خون است. [2] .
در این حدیث امام (ع) هشدار داده است که رعایت نکردن شرط امانت و سر داری، و افشای احادیث امامیه نزد نااهلان، عواقب شوم دنیوی و اخروی به دنبال دارد.

پی نوشت ها:

[1] والله ان حب اصحابی الی اورعهم وافقهم و اکتمهم لحدیثنا... بحار 75 / 76.

[2] یحشر العبد یوم القیامة و ماندی دما فیدفع الیه شبه المحجمة أو فوق ذلک، فیقال له: هذا سهمک من دم فلان. فیقول یا رب انک لتعلم أنک قبضتنی و ما سفکت دما! فیقول: بلی، سمعت من فلان روایة کذا و کذا، فرویتها علیه، فنقلت حتی صارت الی فلان الجبار فقتله علیها، و هذا سهمک من دمه. بحار 75 / 85.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

جن در طواف کعبه و تبعیت از ولایت

ابوحمزه ثمالی حکایت نماید:
روزی از روزها در محضر شریف امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه بودم، آن حضرت برایم تعریف نمود: روزی در مناسک حج عمره، مشغول طواف کعبه إلهی بودم، چون طواف خود را انجام دادم در حجر اسماعیل نشسته و مشغول ذکر و دعا گردیدم.
ناگهان متوجه شدم، که یکی از جنیان از سمت صفا و مروه به سوی کعبه ی معظمه الهی در حرکت است، همین که به حجرالاسود رسید، مشغول طواف حرم گردید و هفت دور اطراف کعبه الهی طواف کرد. و سپس نزدیک مقام حضرت ابراهیم علیه السلام رفت و بر روی دو پا و قدم های خود ایستاد و دو رکعت نماز به جای آورد.
پس از آن، حضرت باقرالعلوم علیه السلام در ادامه فرمایشات خود افزود: این داستان هنگام ظهر واقع شد؛ و عده ای از مردم مانند عطاء و دوستانش که شاهد این جریان بودند، نزد من آمدند و اظهار داشتند: یا ابا جعفر! آیا این جن را دیدی؟! پاسخ دادم: بلی؛ و آنچه را هم که انجام داد مشاهده کردم. پس از آن به ایشان گفتم: اکنون نزد جن بروید و به او بگوئید: محمد بن علی علیهماالسلام پیام فرستاد بر این که در همین لحظات، بندگان خدا وارد می شوند؛ و این موقع، هنگام حضور و اجتماع آنها در این مکان مقدس است.
و چون مناسک و اعمال خود را انجام داده ای، می ترسم که مشکلی برایت پیش آید اگر ممکن است بلند شو و برو. بعد از آن جن سر بر زمین نهاد و سپس سر از سجده برداشت و بلند شد و ناگهان در هوا ناپدید گردید.[1] .

پی نوشت ها:
[1] مختصر بصائرالدرجات: باب اول، ص 15، بحارالانوار: ج 46، ص 250.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

جایگاه بلند دانش

امام باقر (ع) به پیروی از قرآن و رهنمود وحی، با ارجگذاری به علم و دانش و ترسیم جایگاه بلند و ارزشی آن، جامعه‌ی اسلامی را به کسب دانش و تحصیل شناخت دین و دیگر علوم مورد نیاز زندگی فرا خوانده است.
در قبال ادیانی که علم را شجره‌ی ممنوعه دانسته‌اند و در مواجهه با جریان‌های اجتماعی که مسلمانان را به تعبد خشک و انزوا طلبی و چله‌نشینی و ریاضت‌های بدنی به جای درایت عقلی و علمی دعوت کرده‌اند، امام باقر (ع) امت اسلامی را به سمت علم و معرفت راهنمایی کرده، می‌فرمود: دانشمندی که با دانش خود به جامعه سود رساند، از هفتاد هزار عابد، برتر است. [1] . به راستی، بیانی نیرومندتر از این سخن امام باقر (ع) در توصیف دانش و در تشویق جامعه‌ی ایمانی به کسب علم، در سایر ادیان و مکاتب نمی‌توان یافت. باید توجه داشت که این سخن از کسی صادر شده است که خود در اوج عبودیت و عبادت و بندگی حق قرار دارد. نه از کسی که به دلیل نا آشنایی با دین و عداوت با ارزش‌های دینی، به نفی عبادت و تکریم علم پرداخته است. امام (ع) با این بیان درصدد نفی ارزش عبادت نیست، بلکه می‌خواهد تا جامعه را از عبادت بی محتوا و عمل بدون علم و تعبد سطحی و بی‌اساس باز دارد، و آنان را به عبادت آگاهانه و بندگی واقعی در برابر خدا دعوت کند. امام (ع) در بیانی دیگر می‌فرماید: به خدا سوگند! مرگ یک عالم، برای ابلیس از مرگ هفتاد عابد، دوست داشتنی‌تر است. [2] .

پی نوشت ها:
[1] عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد. اصول کافی، ج 1، باب صفة العلم... حدیث 8.
[2] والله لموت عالم احب الی ابلیس من موت سبعین عابدا. تذکرة الخواص 304.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

امام باقر (ع) پیروان خویش را به سوی جامعه‌ی ایده آل و ارزشمندی رهبری می‌کرد که بر آن همیاری و همدردی و گذشت حاکم باشد. و در پاسخ شخصی که مدعی بود در محیط او شیعیان زیادی زندگی می‌کنند امام فرمود: آیا در محیط شما توانمندان به تهیدستان و نیازمندان توجه و رسیدگی دارند؟ آیا نیکان از خطای خطاکاران می‌گذرند؟ آیا آنان یکدیگر را یاری و مدد می‌رسانند؟ مرد گفت: خیر. امام فرمود: آنان شیعه نیستند، شیعه‌ی واقعی آنانند که از ویژگی‌های یاد شده برخوردار باشند. [1] .

پی نوشت ها:

[1] قال بعض اصحاب الامام الباقر (ع) له: جعلت فداک، ان الشیعة عندنا کثیرون، فقال: هل یعطف الغنی علی الفقیر؟ و یتجاوز المحسن عن المسیء؟ و یتواسون؟ قلت: لا، قال (ع): لیس هؤلاء الشیعة، الشیعة من یفعل هکذا، اصول کافی 2 / 173؛ بحار 74 / 313؛ المستدرک 2 / 59.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

از جمله عوامل جاذبه که در دوستیابی نقش آشکاری دارد، خوشرویی و خوش برخوردی با مردم است. و نقطه‌ی مقابل آن در دافعه آفرینی و دور ساختن مردم از انسان، عبوس بودن و گرفتگی چهره می‌باشد. امام باقر (ع) می‌فرماید: گشادگی چهره و شادابی سیما، وسیله‌ی مهمی برای جلب محبت و دوستی دیگران و تقرب به خداوند است، و چهره‌ی عبوس و گرفته، مایه‌ی بیزاری و نفرت دیگران و نیز دوری از خدا می‌باشد. [1] .
در روایتی دیگر امام باقر (ع) می‌فرماید: مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا مرا نصیحت و توصیه بفرمایید: رسول خدا به او سفارش‌هایی فرمود از جمله اینکه برادرت را با صورت باز و گشاده ملاقات کن. [2] . بدیهی است که منظور از برادر در این روایت همه‌ی برادران دینی و مؤمنان می‌باشند. و در حقیقت رهنمود پیامبر برای آن فرد، گشاده‌رویی در روابط اجتماعی و معاشرت‌ها بوده است.

پی نوشت ها:
[1] و قال (ع): البشر الحسن، و طلاقه الوجه، مکسبة للمحبة و قربة من الله. و عبوس الوجه و سوء البشر، مکسبة للمقت و بعد من الله. تحف العقول 341؛ مشکاة الانوار 456.
[2] عن ابی‌جعفر (ع) قال: اتی رسول الله (ص) رجل فقال: یا رسول الله اوصنی، فکان فیما اوصاه أن قال: الق أخاک بوجه منبسط، اصول کافی 2 / 103.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

جن حج کننده

می‌گویند: از امام باقر علیه‌السلام مرویست که: به حج عمره رفتم و در حجر اسماعیل نشسته بودم که از طرف صفا، جنی آمد و نزدیک شد. چشمم را به او دوختم، او مدتی طولانی توقف نمود سپس هفت بار خانه‌ی خدا را طواف کرد و بعد هنگام ظهر بود که پشت مقام، دو رکعت نماز خواند. عطا با عده‌ای که با او بودند نیز آن جن را دیدند. پس نزد من آمدند و گفتند: «ای اباجعفر! آیا این جن را دیدی؟»
گفتم: «او را دیدم و کارهایش را نیز مشاهده کردم.» سپس گفتم: «بروید و به او بگویید: محمد بن علی به تو می‌گوید: خدمه‌ی بیت، اینجا نیستند و بیت از آنها خالی است. تو اعمال را بجا آوردی و بهتر است کارهایت را تمام نموده قبل از آنکه آنها برسند، بروی.» بعد حضرت فرمود: «آن جن تلی از خاک درست کرد و بر روی آن رفت و از نظر غائب شد.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار ج 46.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

جابر بن یزید جعفی

وی می‌گوید: از امام باقر علیه‌السلام هفتاد هزار حدیث به خاطر دارم که از اسرار مکتومند و محال است یک کلمه از آن همه کلمات را به کسی بگویم.

منبع: تاریخ چهارده معصوم؛ محمد جواد مولوی نیا؛ مؤسسه انتشاراتی امام عصر (عج) چاپ دوم 1385.

جابر بن حیان

این مرد علاوه بر مراتب عالیه‌ی زهد و عبادت و فقه و کلام، از علمای مسلم شیمی است و مورخین او را از جمله‌ی بزرگترین دانشمندان علم شیمی دانسته‌اند و بزرگتر از آن است که وصفش در این مختصر بیابد.

منبع: تاریخ چهارده معصوم؛ محمد جواد مولوی نیا؛ مؤسسه انتشاراتی امام عصر (عج) چاپ دوم 1385.

جابر بن یزید جعفی

در کتاب بمراصد الاطلاع می‌نگارد: جعفی بضم جیم و سکون عین یکی از قریه‌های یمن بشمار می‌رود و در قاموس می‌گوید: جعفی نظیر کرسی نام رئیس قبیله‌ای از یمن است مؤلف.
در کتاب منهج المقال از عبدالحمید بن ابی بالعلاء روایت می‌کند که گفت: در آن موقعی که ولید کشته شد من داخل مسجد شدم، ناگاه دیدم همه اجتماع کرده‌اند، وقتی من نزد آن جمعیت رفتم دیدم جابر جعفی در حالی که عمامه‌ی خز قرمزی بر سر نهاده بود سخنرانی می‌کرد و می‌گفت: وصی اوصیاء و وارث علم انبیاء: محمد بن علی (یعنی امام محمد باقر علیه‌السلام) راجع به فلاق موضوع به من خبر داد. ولی مردم به وی گفتند: جابر مجنون شده.
نیز در کتاب سابق الذکر از جابر بن یزید جعفی روایت می‌کند که گفت: حضرت باقرالعلوم علیه‌السلام تعداد هفتاد هزار (70000) حدیث به من تعلیم داد که هرگز یکی از آن‌ها را (از برای شخصی نگفته‌ام) و هیچ گاه یکی از آن‌ها را برای احدی نخواهم گفت. جابر می‌گوید: به حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام گفتم: فدایت شوم شما آنقدر از اخبار و احادیث به من یاد دادی که من به وسیله‌ی تذکر و یادآوری شما دارای وقر و عظمتی می‌شوم و چیزی از آن‌ها را برای کسی نقل نمی‌کنم و چه بسا می‌شود که سینه‌ی من تنگی می‌کند و حالتی شبیه به جنون به من دست می‌دهد؟! حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: ای جابر! هر وقت یک چنین حالتی به تو دست می‌دهد می‌روی در جبانه [1] گودالی می‌کنی سر خود را در آن فرومی‌بری و می‌گوئی: محمد بن علی حدیث چنین و چنان برای من گفت.
نیز در کتاب منهج المقال از قول نجاشی می‌نگارد: جابر ابن یزید جعفی حضرت امام محمد باقر و حضرت صادق علیهماالسلام را ملاقات کرد و در زمان حضرت باقر در سنه‌ی (128) از دنیا رفت.

پی نوشت ها:
[1] جبانه به فتح جیم و باء مشدد یعنی صحراء - مؤلف.
منبع: ستارگان درخشان (جلد 7) (سرگذشت حضرت امام محمد باقر)؛ محمد جواد نجفی؛ کتابفروشی اسلامیه چاپ پنجم 1376 .

خاندان رسالت و اهل بیت نبوت، گنجینه داران دانش و ذخایر علوم الهی بوده‌اند. حرمتشان در میان امت اسلامی، نه فقط از جهت خویشاوندی با پیامبر اکرم (ص)، بلکه بر اساس ارزش‌های معنوی، اخلاقی و علمی آنان بوده و هست.
در بینش شیعه، ائمه معصومین (ع) معلمان واقعی امت اسلامی، پس از رسول خدا (ص) می‌باشند، و علوم و معارف ناب قرآنی را تنها در مکتب الهی آنان می‌توان جست.
کسانی که از ایشان روی برتافته‌اند، در میدان اعتقاد، یا به جبر گرویده، یا به تفویض رو آورده‌اند! و در میدان زهد و عبادت، یا به رهبانیت افتاده، یا واجبات و ضروریات را به گونه‌ای توجیه کرده‌اند! و در میدان سیاست، یا به ستایش حاکمان جائر نشسته، یا به نفی مطلق حکومت اسلامی و حاکمیت دینی معتقد شده‌اند! تنها در مکتب اهل بیت است که ژرفای پیام وحی با کلیت و جامعیتش مورد بررسی قرار گرفته، و به دور از هر گونه افراط و تفریط، تبیین شده است. نه جبر و نه تفویض، نه رهبانیت و نه دنیاگرایی و تکلیف گریزی، نه جمود اندیشی در مکتب و نه علمانیت و جدا ساختن دین از مظاهر زندگی اجتماعی، نه قیاس و نه انسداد باب اجتهاد.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

پیرایه‌ها و باورهای خرافی که گاه در محیطهای مذهبی رخ می‌نماید و به عنوان دین و باور دینی تلقی می‌شود، معمولا ناشی از بی‌اطلاعی توده‌ها از مبانی اصیل مکتبی است.

زمانی که ناآگاهان در مصدر قانونگذاری و یا اجرا قرار گیرند، چون از یک سو ناگزیرند کارها را سامان داده، پاسخی برای حل مشکلات و رخدادها بیابند، و از سوی دیگر آشنایی عمیق با روح دین ندارند، با صلاحدید و تشخیص بشری خویش یا بر اساس منافع مورد نظر خود، به وضع قوانین و ترویج اندیشه‌های غیردینی پرداخته، آن‌ها را به نام دین قلمداد می‌کنند.

این گونه بدعت‌ها به هر دو انگیزه، پس از رحلت رسول خدا (ص) در اسلام رخ نمود، و یکی از رسالت‌های عمده‌ی اهل بیت (ع) پیراستن پیرایه‌ها از دامان معرفت اسلامی و مبارزه با بدعت‌هایی بود که با انگیزه‌های مختلف صورت می‌گرفت.

علی (ع) به وجود این بدعت‌ها هشدار می‌داد و مردم را از پیروی آن‌ها نهی می‌کرد و می‌فرمود:

«ما احدثت بدعة الا ترک بها سنة، فاتقوا البدع والزموا المهیع». [1] . هیچ بدعتی گذاشته نشده، مگر آن که به وسیله‌ی آن سنت و روشی از پیامبر (ص) به فراموشی گراییده است، از بدعت‌ها بپرهیزید و به راه روشن و ندای رسای ارزش‌های اصیل دین پایبند باشید.

امام باقر (ع) در ارائه‌ی این مسؤولیت الهی به تبیین مبانی اصیل و سنت‌های محمدی (ص) پرداخته، نفی و طرد بدعت‌ها را در محدوده‌ی رسالت علمی و عملی خود قرار داده بود.

برای دور داشتن مردم و عالمان و قضات از بدعت در دین، گاه خود به استدلال می‌پرداخت و زمانی به روایات معصومان قبل از خود استشهاد می‌کرد و این خطبه را از علی بن ابی‌طالب (ع) یادآور می‌شد: «ایها الناس انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع، و احکام تبتدع، یخالف فیها کتاب الله، یقلد فیها رجال رجالا...» [2] .

هان ای مردم، سرآغاز شکلگیری فتنه‌ها و انحراف‌ها، هواها و هوس‌هایی است که مورد پیروی قرار می‌گیرد و احکامی است که در شریعت بدعت گذارده می‌شود. در این هواپرست‌ها و بدعتگذاری‌ها، با کتاب خدا مخالفت می‌شود و مردم (به جای تبعیت از وحی) از یکدیگر پیروی می‌کنند! امام باقر (ع) می‌فرمود: کسی که به فرمان انسان گنهکار گردن نهد دین ندارد. کسی که به بدعت و سخنان باطلی که به دروغ برخدا بسته شده گردن نهد و پایبند باشد، دین ندارد. کسی که چیزی از آیات الهی را انکار نماید،

بی‌بهره از دین است. [3] . در حقیقت این هر سه عنوان بر کسی که بدعتی را بپذیرد، منطبق شده و صدق می‌کند؛ زیرا بدعتگذار، معصیتکار و افترا زننده‌ی به خدا است و کسی که سخنان او را بپذیرد بی‌شک با حکم واقعی الهی که در قرآن و سنت یاد شده، مخالفت کرده است. امام باقر (ع) در تفسیر آیه‌ی «هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا...» می‌فرمود: این گروه که زیانکارترین مردمند و سعی و تلاش خویش را در زندگی دنیا به هدر داده و گم کرده‌اند و جاهلانه می‌پندارند که راه درستی را در پیش گرفته‌اند، نصارا، کشیشان، رهبانان و نیز آن دسته از مسلمانانند که در شبهات و هواهای نفسانی فرو رفته‌اند و گروه‌هایی چون خوارج و اهل بدعت، در زمره‌ی ایشان جای دارند. [4] . امام باقر (ع) در بیانی دیگر فرموده است: کسی که با گناه و ارتکاب کبائر، به مبارزه‌ی با خدا برخاسته و از خود جرأت نشان دهد، کافر است. کسی که روش و دینی غیر از دین خدا پی نهد، مشرک است. [5] . گرایش مردم به بدعت‌ها، دارای عوامل و انگیزه‌های متفاوتی است. گاه بدعت‌ها به منظور تحریف دین صورت می‌گیرد، و گاه ناشی از جهل به مبانی و معارف مکتب است، و زمانی هم معلول تعصب‌ها و رسوم غلط اجتماعی و یا محاسبه‌های شخصی است.
یکی از مسایلی که در عصر پیامبر اسلام (ص) مشروع بوده، ولی در عصر عمر بن الخطاب ممنوع و حرام اعلام گردید، متعه (ازدواج موقت) است. عمر بن خطاب بر اساس باورها و صلاح اندیشی شخصی خود، اعلام کرد: متعتان کانا علی عهد رسول الله (ص) انهی عنهما و اعاقب علیهما: متعة النساء و متعة الحج. [6] . دو تمتع در روزگار رسول خدا (ص) وجود داشت و جایز بود، ولی من آن دو را ممنوع کرده، کسانی را که مرتکب آن شوند مجازات می‌کنم. آن دو عبارتند از: متعه‌ی زنان و متعه‌ی حج. بی‌شک، عمر در صدور این حکم، از نظر خود دلایلی داشته است، ولی آیا دلایل او و قدرت فهم و تشخیص او می‌توانسته با حکم الهی و سنت پیامبر (ص) همسطح قرار گیرد، و آیا او چنین حقی را داشته یا خیر؟ موضوعی است که در کتب فقهی به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است. از نظر شیعه، این دستور مخالف قرآن و سنت پیامبر (ص) است، و بر فرض که شرایط خاص جامعه در مقطعی از زمان، سبب صدور چنین حکمی شده باشد، با تغییر شرایط، باز حکم اولی الهی جاری است. شیعه که خود را بر اساس منابع متقن دینی، موظف به تبعیت از علی (ع) و ائمه‌ی معصومین (ع) پس از رسول خدا (ص) می‌داند به پیروی از معصومین (ع) این حکم را مخالف مصالح جامعه‌ی اسلامی می‌شمارد.
در همان منبع حدیثی که سخن فوق از عمر بن خطاب نقل شده، این روایت نیز آمده است که علی (ع) فرمود: «لولا ما سبق من رأی عمر بن الخطاب لأمرت بالمتعة، ثم مازنی الاشقی» [7] . اگر نبود که عمر بن

خطاب ازدواج موقت را ممنوع ساخته است، من فرمان می‌دادم که ازدواج موقت صورت گیرد و جایز باشد؛ زیرا با تجویز ازدواج موقت، گرایش به زنا و فحشاء کاهش می‌یافت و جز انسان‌های شقی و دونمایه به زنا روی نمی‌آوردند [8] .
در این روایت، فلسفه‌ی جواز ازدواج موقت مطرح شده، با بیان آن، اندیشه و باور عمر و نیز حکم او به ممنوعیت ازدواج موقت، از اساس زیر سؤال رفته است، و چون عمر به عنوان خلیفه و حاکم مسلمانان چنین دستوری را داده است و مخالف رسمی علی (ع) در چنین مسأله‌ای، مشکلات بزرگتری را در آن عصر بحرانی برای جامعه‌ی اسلامی پدید می‌آورده، آن حضرت سخن خود را با بیانی که نقل شد به توده‌ها رسانده است. این گونه احکام که توسط شخص عمر بنیان نهاده شد، در نسل‌های بعد به عنوان سنت قطعی و احکام تلقی شد و استمرار یافت. چنان که در زمان امام باقر (ع) برخی از رهروان راه خلفا بر امام (ع) خرده می‌گرفتند که چرا فرمان عمر را قبول ندارد و مشروع نمی‌داند.
عبدالله معمر لیثی از جمله کسانی است که در این زمینه، با امام باقر (ع) به بحث نشسته است. او به امام باقر (ع) عرض کرد: شنیده‌ام شما در مورد ازدواج موقت (متعه) فتوا به جواز داده‌اید! امام فرمود: بلی، خداوند آن را جایز شمرده و سنت رسول خدا بر آن بوده و اصحاب پیامبر (ص) به آن عمل کرده‌اند. عبدالله معمر گفت: ولی عمر بن خطاب آن را ممنوع ساخته است! امام فرمود: بنابراین تو بر سخن رفیقت پایدار باش و من هم بر سخن و رأی رسول خدا استوار خواهم بود! (عبدالله که خود را در میدان بحث به بن‌بست رسیده یافت، سعی کرد تا با فلسفه بافی و استحسان‌های شخصی و تمسک به ذهنیت‌ها و تعصب‌های قومی راهی بجوید، از این رو) عبدالله گفت: آیا شما خشنود می‌شوی که ببینی شخصی با زنی از بستگان و خانواده‌ی شما چنین عملی را انجام دهد! امام فرمود: ای بی‌خرد! چرا سخن از زنان به میان می‌آوری (ما درباره‌ی حکم خدا سخن می‌گوییم) آن خدایی که ازدواج موقت را حلال ساخته از تو و از همه‌یکسانی که به تکلف و اجبار متعه را حرام شمرده‌اند، غیرتمندتر است. آن گاه امام (ع) برای این که به او بفهماند، شیوه‌ی شناخت حلال و حرام الهی، اتکا به ذوق و سلیقه و تعصب‌های شخصی نیست، فرمود: آیا تو دوست داری که زنی از خانواده‌ی تو به همسری مردی در آید که جولا و تهیدست است، و در جامعه جایگاهی بس پایین دارد. عبدالله معمر گفت: خیر. امام فرمود: چرا تو حلال خدا را حرام می‌شماری! (خداوند ازدواج با تهیدستان را ممنوع نکرده است). عبدالله گفت: من حلال خدا را حرام نمی‌دانم، بلکه معتقدم مرد جولا و بافنده‌ی تهیدست کفو و هم سطح ما نیست، از این رو خویشاوندی او را دوست ندارم. امام فرمود: ولی

برنامه‌ی خدا جز این است؛ زیرا خداوند، اعمال نیک همین مرد جولای تهیدست را می‌پذیرد، و حوران بهشتی را به ازدواج او در می‌آورد، اما تو از روی کبر و نخوت، از خویشاوندی با مؤمنی که شایسته‌ی همسری حوران بهشتی است ناخشنود و ناراحتی. عبدالله از سر تسلیم خندید و گفت: براستی که سینه‌های شما رویشگاه درختان تناور دانش است، میوه‌های درخت دانش از آن شما است و برگ‌های آن در اختیار مردم. [9]
. با این بیان، امام باقر (ع) به عبدالله معمر تفهیم کرد که: درستی و نادرستی احکام دین و حلال بودن و حرام بودن امور، با ذوق و سلیقه‌ی شخصی مردم و یا آداب و رسوم و تعصب‌های قومی قابل سنجش و محاسبه نیست.

پی نوشت ها:

[1] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 145.

[2] بحار 2 / 315.

[3] بحار 2 / 310.

[4] همان 2 / 298.

[5] محاسن 209؛ بحار 72 / 222.

[6] کنزالعمال 16 / 519، حدیث 45715.

[7] همان 16 / 522، حدیث 45728.

[8] این بیان به معنای پذیرش رأی عمر از سوی علی (ع) نیست، بلکه دقیقا ذیل روایت می‌رساند که علی (ع) فرمان عمر را باعث فساد جامعه و جواز متعه را مایه‌ی مصونیت جامعه از ابتلا به فحشا می‌دانسته است، ولی آن حضرت چون قدرت اجرایی برای لغو فرمان عمر نداشته، مطلب را با این بیان یاد کرده است - و ظاهرا این سخن در دوران حکومت عثمان صادر شده است -.

[9] کشف الغمة 2 / 362؛ بحار 46 / 356؛ اعیان الشیعة 1 / 653.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

محدثین و مورخین به نقل از امام جعفر علیه السلام آورده اند:
روزی هشام بن عبدالملک، پدرم امام محمد باقر علیه السلام را نزد خود احضار کرد.
و چون حضرت به مجلس هشام وارد شد، پس از مذاکراتی در مسائل مختلف، هشام ما را به همراه چند مأمور مرخص کرد. از مجلس هشام بن عبدالملک خارج و راهی منزل شدیم، در بین راه به میدان شهر برخوردیم که عده بسیاری در آن میدان تجمع کرده بودند، پدرم از مامورین هشام - که همراه ما بودند - سؤال نمود: این ها چه کسانی هستند؟ و برای چه این جا جمع شده اند؟ یکی از مأمورین گفت: این ها علماء و رهبانان یهود هستند، که سالی یک بار در همین مکان تجمع می کنند و پرسش و پاسخ دارند؛ و آن که در وسط جمعیت نشسته، از همه بزرگ تر و عالم تر می باشد. آن گاه پدرم حضرت باقرالعلوم علیه السلام صورت خود را پوشاند و در میان آن جمعیت نشست؛ و من هم نیز صورت خود را پوشاندم و کنار پدرم نشستم.
مأمورین نیز در اطراف ما شاهد کارهای ما بودند، در همین بین عالم یهودی از جایش بلند شد و نگاهی به اطراف انداخت و سپس به پدرم حضرت باقرالعلوم علیه السلام خطاب کرد و گفت: آیا تو از ما هستی، یا از امت مرحومه؟
پدرم اظهار داشت: از امت مرحومه هستم.
پرسید: از علماء هستی یا از جاهلان؟
پدرم فرمود: از جاهلان نیستم.
عالم یهودی مضطرب شد و گفت: سؤ الی دارم؟
امام فرمود: سؤ الت را مطرح کن، گفت: دلیل شما چیست که می گوئید: اهل بهشت می خورند و می آشامند بدون آن که مواد زائدی از آنها خارج گردد؟
فرمود: شاهد و دلیل آن، جنین در شکم و رحم مادر است، آنچه را تناول نماید جذب بدنش می شود و مواد زائدی خارج نمی شود.
عالم یهودی گفت: مگر نگفتی که من از علماء نیستم؟
پدرم فرمود: گفتم که من از جاهلان نیستم.
سپس آن عالم یهودی گفت: کدام ساعتی است که نه از ساعات شب محسوب می شود و نه از ساعات روز؟ فرمود: آن ساعت، بین طلوع فجر و طلوع خورشید است.
عالم یهودی اظهار داشت: سؤ ال دیگری باقیمانده است که بر جواب آن

قادر نخواهی بود؛ و آن این که کدام دو برادر دوقلو بودند که هم زمان به دنیا آمدند و همزمان هلاک شدند، در حالتی که یکی از آن دو، پنجاه سال و دیگری صد و پنجاه سال عمر داشت؟
پدرم فرمود: آن دو برادر دوقلو به نام عزیز و عزیر بودند، که در یک روز به دنیا آمدند؛ و چون عمر آنها به بیست و پنج سال رسید، عزیر سوار الاغی بود و از روستائی به نام أنطاکیه گذر کرد، در حالتی که تمامی درخت ها خشکیده و ساختمان ها خراب و اهالی آن در زمین مدفون بودند، گفت: خدایا! چگونه آن ها را زنده می نمائی؟ در همان لحظه خداوند جانش را گرفت و الاغ هم مرد و اجسادشان مدت یک صد سال در همان مکان ماند و سپس زنده شد و الاغ هم زنده شد و به منزل خود بازگشت ولی برادرش عزیز او را نمی شناخت و به عنوان میهمان او را به منزل راه داد و خاطره های برادرش را تعریف کرد و سپس افزود: بر این که او صد سال قبل از منزل بیرون رفت و برنگشت. سپس عزیر که جوانی بیست و پنج ساله بود خود را به برادرش عزیز که پیرمردی صد و بیست و پنج ساله بود معرفی کرد و با یکدیگر بیست پنج سال دیگر زندگی کرده و یکی در سن پنجاه سالگی و دیگری در سن صد و پنجاه سالگی وفات یافت.
عالم یهودی ناراحت و غضبناک شد و از جای خود برخاست و گفت: تا این شخص در میان شما باشد من با شماها سخن نمی گویم، مأمورین هشام این خبر را برای هشام گزارش دادند و هشام دستور داد که هر چه سریع تر ما را به سوی مدینه منوره حرکت دهند.[1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار: ج 46، ص 309 - 312، تفسیر علی بن ابراهیم: ج 1، ص 88.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

أبان بن تغلب و همچنین ابوبصیر - که هر دو از راویان حدیث و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهماالسلام بوده اند - حکایت کنند: طاووس یمانی با بعضی از دوستان خود مشغول طواف کعبه الهی بود، ناگهان متوجه شد که جلوتر از او نوجوانی خوش سیما نیز مشغول طواف کعبه الهی می باشد، و چون در چهره نورانیش خوب دقیق شد، او را شناخت، که آن نوجوان حضرت ابوجعفر، باقرالعلوم علیه السلام است. هنگامی که حضرت طواف خود را به پایان رساند و دو رکعت نماز طواف به جای آورد، در گوشه ای از صحن مطهر نشست و مردم یک به یک می آمدند و سؤالات خود را در حضور آن حضرت مطرح می کردند و جواب می گرفتند و می رفتند.
آن گاه طاووس یمانی به دوستان خود گفت: ما نزد این دانشمند برویم و از او سؤالی کنیم، شاید جواب آن را نداند. سپس طاووس یمانی به همراه دوستانش خدمت حضرت رسیدند و سلام کردند. بعد از آن طاووس گفت: ای ابوجعفر! آیا می دانی چه زمانی یک سوم جمعیت روی زمین هلاک و کشته شد؟ امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ای ابو عبدالرحمن! یک سوم نبود؛ بلکه یک چهارم جمعیت هلاک و نابود گردید. طاووس گفت: صحیح می فرمائی، حق با شما است، اکنون بفرما که چگونه چنان شد؟ حضرت فرمود: این جریان، آن زمانی اتفاق افتاد که تنها جمعیت روی زمین حضرت آدم، حواء، قابیل و هابیل بودند؛ و قابیل برادر خود را کشت، در حالی که هابیل در آن زمان یک چهارم جمعیت را تشکیل می داد. طاووس گفت: کدام یک از هابیل و قابیل پدر تمام مردم بود؟ حضرت فرمود: هیچ کدام؛ بلکه بعد از حضرت آدم علیه السلام، شیث پدر آدمیان بود. طاووس پرسید: چرا حضرت آدم علیه السلام را آدم نامیدند؟ فرمود: چون سرشت و خمیرمایه او را از خاک روی زمین برگرفتند. پرسید: چرا همسر حضرت آدم را حواء گفته اند؟
فرمود: چون او از دنده آدم علیه السلام آفریده شد. پرسید: چرا شیطان را ابلیس نامیده اند؟ فرمود: چون او از رحمت خداوند محروم و ناامید گشت. پرسید: چرا جن را به این نام گفته اند؟
فرمود: چون که آنها می توانند از دید انسانها مخفی و نامرئی گردند.
پرسید: اولین کسی که حیله بکار برد و دروغ گفت چه کسی بود؟
فرمود: شیطان بود، که به خداوند عز و جل گفت: من از آدم بهتر و برترم؛ چون که مرا از آتش و او را از گل آفریدی.
پرسید: آن گروهی که شهادت به حق دادند؛ ولی دروغ می گفتند، چه

کسانی بودند؟
فرمود: منافقین بودند، که در ظاهر شهادت به رسالت و نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله دادند؛ ولی در باطن دروغ می گفتند، چون عقیده و ایمان به خداوند نداشتند.
پرسید: آن رسولی را که خداوند برای هدایت انسان فرستاد؛ ولی خودش از جن و انسان نبود، که بود؟ فرمود: کلاغی بود، که برای تعلیم قابیل آمد تا او را هدایت کند که چگونه جسد برادرش هابیل را دفن نماید. پرسید: آن که قوم و تبار خود را راهنمائی و انذار کرد، و از زمره جن و إنس نبود، که بود؟
فرمود: مورچه ای بود که در مقابل لشکر عظیم حضرت سلیمان علیه السلام، به هم نوعان خود گفت: درون لانه هایتان بروید تا توسط لشکر سلیمان لگدمال نگردید.
طاووس یمانی گفت: آن چه حیوانی بود، که به دروغ مورد تهمت قرار گرفت؟
فرمود: گرگ بود، که برادران حضرت یوسف علیه السلام آن را متهم به قتل برادر خویش کردند.
طاووس در آخرین سؤال خود از امام محمد باقر صلی الله علیه و آله، پرسید: آن چیست که کم و زیاد می گردد؛ و آن دیگری چیست که زیاد می شود ولی کم نمی گردد؛ و آن چست که کم می شود ولی زیاد نمی گردد؟
حضرت باقرالعلوم علیه السلام همچنین در او جواب فرمود: آن که کم و زیاد می شود، ماه است؛ و آن که زیاد می شود ولی کم نمی گردد، آب دریا است؛ و آن که کم می شود ولی زیاد نمی گردد، عمر انسان است. [1] .

پی نوشت ها:
[1] احتجاج مرحوم طبرسی: ج 2، ص 180، ح 206، و ص 186، ح 210، بحارالا نوار: ج 46، ص 351، ح 4
داستان طولانی بود که در صفحات مختلف با عباراتی متفاوت نقل شده است که خلاصه ای از آن ترجمه شد.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

چه کسانی را و چگونه می‌بینند؟

از این روایات که نمونه‌های فراوان از زبان دیگر امامان نیز رسیده است؛ می‌توان گفت به حد تواتر و یقین می‌رسند، چند نکته مهم استفاده می‌شود:

1- در هنگام احتضار انسان محتضر چه مؤمن و چه منافق و کافر افرادی را چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) و در برخی روایات سایر امامان نیز اضافه شده‌اند، می‌بیند، و الائمة من ذریتهم. [1] .

2- انسان مؤمن و شیعه این افراد را به زیباترین چهره مشاهده می‌کنند. همان گونه که فرشته مرگ را به زیباترین چهره می‌بینند.

انسان منافق و تبهکار این صحنه‌ها را بدمنظرترین و ترسناک‌ترین چهره می‌بیند. از زبان علی علیه‌السلام این گونه روایت است که هر کس مرا دوست داشته باشد به همان گونه مرا در هنگام مرگ خواهد دید و هر کس با من کینه‌ورزی کند، به همان چهره بد مرا خواهد دید... و من ابغضنی وجدنی عند مماته بحیث یکره. [2] همانگونه که فرشتگان مرگ را به زشت ترین چهره و فظیع ترین منظره مشاهده می کنند... اتاهم بافظع المناظر و اقبح الوجوه.[3] .

3- دیدن فرشتگان و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امامان در هنگام مرگ با این چشم دنیایی نیست؛ زیرا در این صورت این دیدن بر اطرافیان محتضر نیز فراهم می‌شد. دیدن این افراد با چشم مثالی است. یعنی فرشتگان بر وی متمثل می‌شوند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امامان بر وی متمثل می شوند. همان گونه فرشته بر حضرت مریم متمثل شد، که تمثل برای حضرت مریم بود و اگر کسانی در اطراف وی بودند، این گونه نبود که آنان نیز فرشته را ببینند، فتمثل لها بشرا سویا. [4] .

4- مطلب دیگری از این نکته روشن می‌شود که در تمثل فرشتگان و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امامان محدودیت وجود ندارد. به خاطر ویژگی تمثل است که فرد در یک لحظه ممکن است در مکان‌های متعدد و بی‌شمار بر بالین انسان‌های فراوان متمثل شود. همانند آیینه‌ای که تصویرهای متعدد را هم‌زمان نمایان سازد.

پی نوشت ها:

[1] فروع کافی، ج 3، ص 128، بحار، ج 6، ص 196 ح 49.

[2] بحار، ج 6، ص 188، ج 25.
[3] همان، ص 190.
[4] مریم، 17.
منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

چشمهایی که نمی‌گریند

کل عین باکیة یوم القیمة غیر ثلاث: عین سهرت فی سبیل الله و عین فاضت من خشیه الله، و عین غضت عن محارم الله. [1] .
هر چشمی روز قیامت گریان است، جز سه چشم:
1- چشمی که در راه خدا شب را بیدار باشد،
2- چشمی که از ترس خدا گریان شود،
3- و چشمی که از محرمات الهی بسته شود.

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی ، ج 3 ص 127.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

چه کسی حاجی می‌شود

ابوبصیر که از اصحاب خاص باقر العلوم علیه‌السلام و نابینا نیز می‌باشد به همراه باقر العلوم علیه‌السلام به حج می‌رود. هنگامی که در صحرای عرفات همه حجاج جمع می‌شوند و صدای گریه و ضجه ی آنان بلند می‌شود، ابابصیر که صداهای فراوان حجاج را می‌شنید، با تعجب گفت چه مقدار حجاج زیاد هستند و چه مقدار ضجه و ناله می‌کنند! ما اکثر الحجیج و اعظم الضجیج. امام هنگامی که سخن ابوبصیر را شنید به وی روی کرد و فرمود، بل ما اکثر الضجیج و اقل الحجیج، چه مقدار ضجه‌کنندگان فراوان، ولی حجاج اندک‌اند. ابوبصیر آیا می‌خواهی صدق و راست بودن سخن ما را با چشم خود ببینی! آن گاه حضرت دستی به چشمان وی کشید و دعایی هم قرائت کرد، چشم حق بین ابوبصیر آشکار شد. امام به وی فرمود، حالا نگاه کن چه می‌بینی! ابوبصیر می‌گوید نگاه کردم دیدم بیشتر مردم به صورت میمون و خوک هستند و مؤمن در میان آنان بسیار اندک است، که همانند ستاره درخشان می‌درخشد! [1] .

پی نوشت ها:

[1] مناقب، ج 4، ص 200، بحار، ج 46، ص 261.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

چرا مرده را غسل جنابت می‌دهند

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: سعی کنید تا در زندگی، پارسا و راستگو و کوشا و امین باشید.
از سلیمان دیلمی از حضرت صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که: عبدالله بن قیس خدمت حضرت باقر علیه‌السلام مشرف شد و پرسید: چرا مرده را غسل جنابت می‌دهند؟ حضرت فرمود: به تو نخواهم گفت: تا آن جا که گفت: چون یک سال گذشت باز به حضور حضرت آمد و پرسید و باز همان جواب را شنید. عبدالله به یکی از اصحاب خود گفت: به نزد بعضی از شیعیان برو و با آنها دوست شو و اظهار دوستی با آنها و بیزاری از من بکن و مرا لعنت کن و در موسم حج بیا تا من خرج سفرت را بدهم و از آنها تقاضا کن که تو را خدمت حضرت باقر علیه‌السلام ببرند، هنگامی که وارد شدی بپرس؛ چرا مرده را غسل جنابت می‌دهند.
آن مرد نزد شیعیان رفت و تا هنگام حج با ایشان بود و از روی حقیقت دین و عقیده آنها را پذیرفت ولی به عبدالله اظهار نکرد تا مبادا از حج محروم شود، چون موسم حج شد نزد عبدالله آمد و خرج حج را گرفت و رفت؛ وقتی به مدینه رسید، رفقا گفتند: در منزل بمان تا برای ورود تو از حضرت باقر علیه‌السلام اجازه بگیریم. چون خدمت آن حضرت رسیدند، فرمود: رفیقتان کجا است؟ درباره او انصاف را رعایت نکردید؛ (که او را نیاورید)؛ گفتند: موافقت شما را نمی‌دانستیم؛ یکی از حاضران را به سراغ او فرستاد. هنگامی که وارد شد، فرمود: مرحبا عقیده امروز خود را نسبت به عقیده سابق چگونه می‌بینی؟ گفت: یا ابن رسول الله! قبلا در چیزی نبودم (یعنی روش سابق بر حق نبود) فرمود: راست گفتی. تا آن جا که فرمود: آن چه عبدالله بن قیس به تو گفته قبل از آن که سؤال کنی به تو خبر می‌دهم و اختیار را به تو می‌گذارم، می‌خواهی به او بگو می‌خواهی نگو. تا آن جا که فرمود: چون روح از بدن خارج شود، آن نطفه‌ای که بشر از آن خلق شده است از جسم بیرون می‌رود، از این جهت او را غسل جنابت می‌دهند.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

چه چیزی را می پرستی؟

عبدالله بن سنان از پدرش نقل می‌کند و می‌گوید: خدمت آقا امام باقر علیه‌السلام حضور داشتم که مردی از خوارج وارد شد و گفت: ای ابو جعفر! چه چیزی را می‌پرستی؟
حضرت فرمود: خدا را.
گفت: آیا دیده‌ای؟
حضرت فرمود: چشمها با مشاهده‌ی آشکار او را نمی‌بینند، و (بلکه) دلها با حقایق ایمان او را می‌بینند، با قیاس شناخته نمی‌شود، و با حواس درک نمی‌گردد، و بر مردم شبیه نمی‌شود، با نشانه وصف می‌گردد، و با علامات شناخته می‌شود، در حکمش ستم نمی‌نماید، این است خدایی که جز او معبودی نیست.
راوی گوید: مرد خارجی بیرون رفت در حالی که می‌گفت: خدای می‌داند که رسالتش را در کجا قرار دهد!
أحمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم، عن علی بن معبد، عن واصل، عن عبدالله بن سنان، عن أبیه، قال: حضرت أباجعفر محمد بن علی الباقر علیه‌السلام و دخل علیه رجل من الخوارج، فقال: یا أباجعفر! أی شیء تعبد؟
قال: الله.
قال: رأیته؟
قال: لم تره العیون بمشاهدة العیان، و رأته القلوب بحقائق الایمان، لا یعرف بالقیاس، و لا یدرک بالحواس، و لا یشبه بالناس، موصوف بالآیات، معروف بالعلامات، لا یجوز فی حکمه ذلک الله لا اله الا هو.
قال: فخرج الرجل و هو یقول: الله أعلم حیث یجعل رسالته.
أبی، عن علی، عن أبیه، عن علی بن معبد، عن عبدالله بن سنان، عن أبیه (مثله». [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: ج 4 ص 14 ح 1، عن الأمالی.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

چرا خدا آدم را بخاطر نسیان مواخذه کرد

جمیل بن دراج از یکی از یارانش، از امام باقر یا امام صادق علیهماالسلام نقل کرده و می‌گوید: از حضرت پرسیدم: چگونه خداوند حضرت آدم را به جهت نسیان مؤاخذه نموده؟ حضرت فرمود: او فراموش نکرد، چگونه فراموش کند حال آن که او یادش بود و ابلیس به او گفت: «خدا شما را از این درخت نهی نکرد جز برای این که (اگر از آن بخورید) فرشته خواهید شد یا جاودانه در بهشت خواهید ماند.».
علامه مجلسی رحمه الله گوید: نسیان در اینجا به معنی ترک است، چنان که در لغت نیز آمده است.
عن جمیل بن دراج، عن بعض أصحابنا، عن أحدهما قال: سألته کیف أخذ الله آدم بالنسیان؟ فقال: انه لم ینس و کیف ینسی و هو یذکره و یقول له ابلیس: (ما نها کما ربکما عن هذه الشجرة الا أن تکونا ملکین أو تکونا من الخالدین). [1] .
بیان: فالنسیان بمعنی الترک، کما ورد فی اللغة. [2] .

پی نوشت ها:
[1] الأعراف: 20.
[2] بحارالأنوار: ج 11 ص 187 ح 43، عن تفسیر العیاشی: ج 2 ص 9 و 10 ح 9.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

حاجیان انسان نما

ابوبصیر که یکی از اصحاب باوفای امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهماالسلام و نیز یکی از راویان حدیث می باشد، ضمن حکایتی گوید:
به همراه حضرت باقرالعلوم علیه السلام در مراسم حج بیت الله الحرام شرکت کردم، چون در جمع حجاج قرار گرفتیم، به آن حضرت عرضه داشتم: یابن رسول الله! امسال حاجی ها بسیار هستند و ضجه و شیون عظیمی بر پا است؟! حضرت فرمود: آری؛ ضجه و شیون بسیار می باشد، ولی حاجی بسیار اندک است؛ و سپس افزود: ای ابو بصیر! آیا دوست داری آنچه را گفتم ببینی تا بر ایمانت افزوده گردد؟ عرض کردم: بلی. پس از آن، خضرت دست مبارکش را بر صورت و چشم هایم کشید و دعائی را زمزمه نمود و سپس فرمود: ای ابوبصیر! اکنون خوب نگاه کن ببین چه می بینی. همین که چشم هایم را گشودم و دقت کردم بیشتر افراد را شبیه حیواناتی، چون خوک، میمون و... دیدم، ولی قیافه انسان در آن جمع بسیار کم و ناچیز بود، همانند ستارگانی درخشان در فضائی تاریک، گفتم: درست فرمودی، ای مولای من! حاجیان اندک و سر و صدا بسیار است. سپس امام باقر علیه السلام دعائی دیگر زمزمه و قرائت نمود و دیدگان من به حالت اول بازگشت، و پس از آن فرمود: ما بخیل نیستیم، لیکن می ترسیم فتنه ای در بین مردم واقع شود و آنان لطف و فضل خداوند را نسبت به ما نادیده بگیرند و ما را در مقابل خدای سبحان قرار دهند، با این که ما بندگان خدا هستیم و از عبادت و اطاعت او سرپیچی نمی کنیم و در تمام امور تسلیم محض او بوده و خواهیم بود.[1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار: ج 46، ص 261، ح 1
مشابه همین داستان به امام سجاد علیه السلام نیز نسبت داده شده است، که در صحرای منی و عرفات چنین جریانی واقع گردید.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

از تلاش‌های مهم و مستمر عترت، پافشاری بر باورهای حق می‌باشد. عترت بیشترین دفاع و تلاش را در جهت استقرار باورهای حق الهی شکل دادند. استقرار باورهای توحیدی و شناخت معاد و رویکرد مردم به بنیان‌های اعتقادی مانند امامت و رهبری، محورهای اصلی تلاش عترت را شکل می‌دهد. تلاش عترت در دفاع از رهبری جانشینان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ویژه جانشینی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بسیار حساس و برجسته و نمایان است. امامان معصوم از هیچ فرصتی در طرح امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام غفلت نکردند. در ظرفیت‌های مناسب هماره مسئله رهبری جامعه را به محوریت «علی علیه‌السلام» مطرح می‌ساختند. به این موضوع چه در زندگی اجتماعی و چه در زندگی شخصی اهتمام می‌ورزیدند. اصولا معرفی عترت و بازگویی فضایل عترت یکی از تلاش‌های محوری امامان در این عرصه می‌باشد. که شرح آن در همین نوشتار در بخش فرهنگی آمده است. در این فرصت به یک نمونه‌ی بارز از تلاش باقر العلوم علیه‌السلام در راستای حراست از باورهای حق اشاره می‌شود.

باقر العلوم علیه‌السلام همسری انتخاب نمودند و به وی بسیار علاقه‌مند بودند. با این که علاقه بسیار به وی داشتند همسرش را طلاق دادند! از این رویداد سخت اندوهناک شدند. وقتی اصحاب علت اندوه حضرت را جویا شدند، فرمودند به خاطر طلاق همسرم اندوهناک هستم. به وی عرض کردند شما که علاقه‌مند به همسرت بوده‌ای و از طلاق وی این گونه غمناک شده‌ای؛ چرا وی را طلاق دادید. حضرت در پاسخ فرمودند: در نزد همسرم سخن از علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام شد. وی از حضرت عیب‌جویی نمودند و من چون نخواستم قطعه‌ای از آتش در کنارم باشد، وی را طلاق دادم، انی ذکرت علیا علیه‌السلام فتنقصته فکرهت ان الصق جمرة من جمر جهنم بجلدی. [1] . امام وقتی مشاهده کردند همسرش ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را ندارد و از علی علیه‌السلام عیب‌جویی می‌نماید، با این که علاقه شدید هم به وی داشتند فورا طلاق دادند؛ حتی یک شب هم وی را تحمل ننمودند.

این کمال اهتمام به باورهای حق دینی است، که عیب‌جویی از علی علیه‌السلام پایانش آتش سوزان است و حضرت بی‌درنگ این آتش را از خویش دور می‌سازند. با این که آن مقدار علاقه‌مند بودند که بعد از طلاق بسیار اندوهناک شدند. این روش یعنی در دفاع از باورهای حق باید از افراد و هر چیز وابسته و مورد علاقه دست شست. تا عقیده و باور حق را

حراست نمود. این سیره می‌آموزد که ولایت و حق مداری عترت، تا چه مقدار اهتمام دارد و درهر شرایط به حراست و دفاع از آن باید اقدام نمود.

پی نوشت ها:

[1] فروع کافی، ج 6، ص 55.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

حسن خلق

از امام باقر (ع) روایت شده است:
به کسی که اخلاق نیک و روحیه‌ی رفق و مدارا، عطا شده باشد در حقیقت همه‌ی ارزش‌ها وآسایش‌ها به او عطا شده است و وضع او در دنیا و آخرت نیک خواهد بود. و آن کس که از اخلاق نیک و روحیه‌ی مدارا محروم باشد، این محرومیت راهی است به سوی هر بدی و بلا، مگر آن که چنین فردی به امداد الهی از بدی‌ها باز داشته شود. [1] .

پی نوشت ها:
[1] محمد بن علی بن الحسین: من اعطی الخلق و الرفق فقد أعطی الخیر کله و الراحة و حسن حاله فی دنیاه و آخرته، و من حرم الرفق و الخلق کان ذلک له سبیلا الی کل شر و بلیة الا من عصمه الله تعالی. حلیة الاولیاء 3 / 178؛ ملحقات الاحقاق 12 / 195.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

حقوق اجتماعی مؤمنان بر یکدیگر

امام باقر (ع): از جمله حقوق مؤمن بر عهده‌ی برادر مؤمنش این است که گرسنگی او را برطرف کند (نیازهای ضروری اقتصادی او را بر آورده سازد) و اندام او را بپوشاند (نیازهای ضروری وی را از نظر پوشاک برطرف کند) و گرفتاری‌ها و غم‌های او را بزداید و قرض‌ها و بدهکاری‌هایش را ادا کرده، و هنگامی که جان سپرده به خانواده و فرزندانش رسیدگی نماید. [1] .
آنچه امام باقر (ع) در این روایت بیان فرموده است، در حقیقت عالیترین روابط اجتماعی جامعه‌ی مؤمنان را ترسیم می‌کند و مسؤولیت عمومی را در اعضای جامعه پدید می‌آورد تا در میان آنان کسی گرسنه و فاقد امکانات ضروری باقی نماند. ولی افسوس که جوامع اسلامی فاصله‌ی عمیقی با چنین جامعه‌ی ایده‌آلی دارند که رهبران و معلمانشان به ایشان معرفی کرده‌اند!
امام باقر (ع) به پیروان و دوستان خود همیشه سفارش می‌فرمود:
اصحاب، یاران و دوستانتان را گرامی بدارید و به ایشان احترام بگذارید، با یکدیگر نامهربان و ترشرو نباشید، به هم زیان نزنید، حسد مورزید، از بخل بپرهزید. از بندگان خالص خدا باشید. [2] .

پی نوشت ها:
[1] عن أبی‌جعفر (ع) قال: من حق المؤمن علی أخیه المؤمن ان یشبع جرعته و یواری عورته و یفرج عنه کربته و یقضی دینه، فاذا مات خلفه فی اهله و ولده، اصول کافی 2 / 169.
[2] عن ابی عبدالله (ع): قال: کان أبوجعفر صلوات الله علیه یقول: عظموا اصحابکم و وقروهم و لا یتجهم بعضکم بعضا و لا تضاروا و لا تحاسدوا و ایاکم والبخل کونوا عبادالله المخلصین. اصول کافی 2 / 173.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

معاشرت و ارتباط اجتماعی با خویشاوندان، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. و در مکتب اهل بیت، تأکید فراوانی نسبت به آن شده است.
امام باقر (ع) می‌فرماید: رسول خدا (ص) فرموده است: آنان که از امت من حاضر و یا غایبند، و نیز همه‌ی آنان را که در صلب پدران و رحم مادرانند و تا قیامت خواهند آمد، همه و همه را سفارش می‌کنم به صله‌ی رحم و حفظ روابط خویشاوندی. هر چند حفظ این پیوند مستلزم پیمودن راهی یکساله باشد! زیرا حفظ پیوندهای خانوادگی و صله‌ی رحم از برنامه‌های دین است. [1] . امام باقر (ع) از ابوذر رضی الله عنه نقل کرده است: رسول خدا (ص) فرمود: دو طرف صراط در روز قیامت، خویشاوندی - رحم - و امانتداری است. پس کسی که از منطقه‌ی صله‌ی رحم و ادای امانت عبور کند و در آنجا مواجه با مشکل نشود، به بهشت راه می‌یابد و کسی که پیوندهای خویشاوندی را بریده و به امانت خیانت کرده است، هیچ عمل دیگری مایه‌ی نجات او نخواهد شد و صراط او را در اعماق آتش سرنگون خواهد کرد. [2] .

پی نوشت ها:
[1] عن أبی‌جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): اوصی الشاهد من امتی و الغائب منهم و من فی اصلاب الرجال و ارحام النساء الی یوم القیامة ان یصل الرحم و ان کانت منه علی مسیرة سنة، فان ذلک من الدین. اصول کافی 2 / 151.
[2] عن أبی‌جعفر (ع): قال: قال ابوذر رضی الله عنه: سمعت رسول الله (ص) یقول، حافتا الصراط یوم القیامة الرحم و الامانة، فاذا مر الوصول للرحم، المؤدی للامانة نفذ الی الجنة و اذا مر الخائن للامانة، القطوع للرحم لم ینفعه معهما عمل و تکفأ به الصراط فی النار، اصول کافی 2 / 152.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

از آنجا که خانواده نخستین جامعه‌ی طبیعی و کوچکترین گروهی است که از تعدد و تجمع آن، جوامع بزرگ شکل می‌گیرد، لازمه‌ی حرمت نهادن به نهاد جامعه، ارج نهادن به نظام خانواده است. تحکیم روابط اجتماعی نیازمند وجود پیوند صحیح و رابطه‌ی عاطفی و انسانی میان گروه‌های کوچکتر و خانواده‌هایی است که جامعه از آن تشکیل شده است.
توصیه‌های مکرر قرآن و پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) به احترام گذاری فرزندان نسبت به پدر و مادر و رعایت حقوق اعضای خانواده از سوی هر یک از ایشان، خود توصیه‌ای است در راستای حفظ سلامت کلیت جامعه‌ی بشری. امام باقر (ع) می‌فرماید: سه چیز است که خداوند به هیچ کس در آن سه رخصت نداده است (هیچ کس اجازه‌ی ترک آن را ندارد) 1- ادای امانت چه امانت دهنده نیک باشد یا فاجر. 2- وفای به پیمان چه فرد مقابل نیک باشد یا بدکار. 3- نیکی به پدر و مادر چه نیکوکار باشند و چه گنهکار! [1] .
و نیز امام باقر (ع) می‌فرماید: بدترین پدر کسی است که محبت و نیکی فراوان وی به فرزندش موجب افراط و زیاده‌روی شود و بدترین فرزندان کسی است که کوتاهی در حق پدر و مادر او را گرفتار خشم آنان - عقوق - کند. [2] .
امام باقر (ع) در بیان اهمیت رفتار فرزند با والدین می‌فرماید:
پدرم - زین‌العابدین - مردی را دید که فرزندش در کنار او بود و فرزند به دست پدر تکیه داشت. از آن روز تا پایان عمر، هرگز پدرم با آن فرزند بی‌ادب سخن نگفت و سخن نگفتن با او به خاطر ناراحتی و نارضایتی از آن کار خطایش بود. [3] .

پی نوشت ها:
[1] عن أبی‌جعفر (ع) قال: ثلا لم یجعل الله عزوجل لأحد فیهن رخصة: اداء الامانة الی البر و الفاجر، و الوفاء بالعهد للبر و الفاجر، و بر الوالدین برین کانا او فاجرین. کافی 2 / 162؛ بحار 74 / 56.
[2] الامام الباقر (ع): شر الآباء من دعاه البر الی الافراط، و شر الابناء من دعاه التقصیر الی العقوق. تاریخ یعقوبی 2 / 320.
[3] الامام الباقر (ع): ان أبی نظر الی رجل و معه ابنه یمشی و الابن متکیء علی ذراع الأب، قال: فما کلمه أبی مقتاله حتی فارق الدنیا. کافی 2 / 349؛ بحار 74 / 65.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

حریص همچون کرم ابریشم

مثل الحریص علی الدنیا مثل دودة القز، کلما ازدادت من القز علی نفسها لفا کان أبعد لها من الخروج حتی تموت غما. [1] .
شخص حریص به دنیا، مانند کرم ابریشم است که هر چند بیشتر ابریشم بر خود می‌پیچد راه بیرون شدنش دورتر و بسته‌تر می‌گردد، تا اینکه از غم و اندوه بمیرد.

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی ، ج 4 ص 4.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

حکم حضرت بین دو پرنده

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: بکوشید و سعی کنید که بهتر از آن چه میل دارید مردم درباره شما بگویند، شما درباره مردم بگوئید.
از محمد بن مسلم نقل شده که گفت: روزی خدمت حضرت باقر علیه‌السلام بودم که دو قمری نر و ماده بر دیوار نشستند و با هم صدا کردند. حضرت باقر علیه‌السلام ساعتی جواب آنها را داد و میان آنها حکم کردند. سپس پرواز کردند و هنگامی که بر دیوار نشستند، مدتی نر با ماده صدا کرد و برخاستند.
گفتم: فدایت شوم! قصه این مرغ چه بود؟ فرمود:ای ابن‌مسلم! هر مخلوقی از پرنده و چرنده و هر صاحب روحی نسبت به ما از فرزند آدم مطیع‌تر است. این قمری به جفت خود بدگمان شده بود؛ جفتش قسم خورد و گفت: به حکم محمد بن علی راضی هستم و به حکم من راضی شدند؛ و من به او خبر دادم که تو در این تهمت به او ستم کرده‌ای و او قول جفتش را تصدیق کرد.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

حضرت امام باقر در زندان

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: از کینه توزی بر کنار باشید، چون دشمن قلب را تباه و باعث قوت نفاق می‌شود.
و از ابوبکر حضرمی در حدیثی روایت شده که: هشام بن عبدالملک دستور داد: حضرت باقر علیه‌السلام را زندانی کنند؛ هنگامی که حضرت به زندان رفت، برای زندانیان صحبت می‌کرد و احدی از آنها نماند جز این که بسیار از او علم آموخت و به ایشان علاقمند شد. زندانبان به هشام گفت:ای امیرالمؤمنین! من می‌ترسم که اهل شام این مجلس و کرسی سلطنت را از تو بگیرند؛ و شرح حال آن حضرت را بیان کرد.
هشام دستور داد او را با اصحابش بر استر مرتب سوار کنند و به مدینه برسانند؛ و امر کرد که بازارها چیزی به ایشان نفروشند و ایشان را از نان و آب منع کرد. ابوبکر گفت: پس سه شب بدون آب و غذا رفتند تا به مدین رسیدند و در شهر را به روی آنها بستند. اصحاب حضرت اظهار گرسنگی و تشنگی کردند. آن حضرت بر کوهی که بالای سر شهر بود بالا رفت و با صدای بلند فرمود: ای اهل محلی که ساکنان آن ستمکارانند (اشاره به آیه قرآن که در مذمت بعضی محلها می‌فرماید: و اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها) من بقیة الله هستم که خداوند (در نقل سخن شعیب با اهل مدین) می‌فرماید:«اگر مؤمن باشید باقیمانده خدا برای شما بهتر است؛ و من حافظ و نگهبان شما نیستم، سوره هود؛ آیه 86« پس پیری سالخورده در میان آنها بود که گفت: ای قوم! به خدا! این دعوت شعیب پیامبر است، به خدا! اگر بازار را به روی این مرد نگشائید، از بالای سر و زیر قدم مأخوذ و معذب خواهید شد؛ این بار مرا اطاعت کنید و در آینده تکذیب کنید که من برای شما نصیحت‌گو هستم. پس شتافتند و بازار را به روی آن حضرت و یارانش گشودند.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

حجر بن زائد

از قبیله‌ی حمیر و از مردم حضر موت بود نام وی در صف صلحا و اخیار صحابه نوشته شده است

منبع: معصوم هفتم محمد بن علی الباقر؛ جواد فاضل؛ شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران .

حمران بن اعین

وی برادر زراره بن اعین بود.
امام صادق در حق او فرموده بود.
حمران بن اعین مؤمن لا یرتد والله ابدا
و باز هم فرمود:
حمران بن اعین و عبدالله بن ابی‌یعفور اما انها مومنان خالصان من شیعتنا
حمران و عبدالله را مؤمن خالص نامیده و فرمود که این دو نام در دفتر اصحاب الیمین نگاشته شده است.

منبع: معصوم هفتم محمد بن علی الباقر؛ جواد فاضل؛ شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران .

ابن حمران برادر زرارة بن اعین شیبانی است که مختصری از شرح حال او را قبل از از این نگاشتیم. در رجال کبیر از رجال کشی از حمران بن اعین روایت می‌کند که گفت: به حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه وآله عرض کردم: ما اقلنا، لو اجتمعنا علی شاة ما افنیناه؟! یعنی چرا ما گروه شیعیان این قدر قلیل و کم هستیم، اگر ما در اطراف گوسفندی اجتماع کنیم نمی‌توانیم آن را فانی کنیم و از بین ببریم؟! حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: آیا شما را خبر ندهم به یک موضوعی که تعجبش از این بیشتر باشد؟! گفتم: چرا. فرمود: مهاجرین و انصار همه رفتند، آنگاه به دست مبارک خود اشاره کرد و فرمود: مگر سه نفر (و منظور آن حضرت از آن سه نفر: سلمان و ابوذر و مقداد بود) چنان که از حضرت باقر آل محمد صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود: ارتد الناس الا ثلث نفر: سلمان و ابوذر و مقداد یعنی (بعد از پیامبر اکرم اسلام) مردم همه از دین برگشتند مگر سلمان و ابوذر و مقداد رحمهم‌الله. راوی گوید: به حضرت باقر عرض کردم: مقداد چگونه بود؟ فرمود: عمار دچار لغزش و تزلزلی شد ولی بعد از آن برگشت. آن گاه امام باقر فرمود: اگر بخواهی شخصی را بشناسی که (درباره‌ی دین خود) دچار شک و تردید نشده باشد مقداد است. از حمران بن اعین روایت شده که گفت: من به حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه وآله عرض کردم: من با خدا عهد کرده‌ام از مدینه خارج نشوم تا مرا از آن چه که پرسش می‌کنم آگاه نمائی. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: پرسش کن! گفتم: آیا من از شیعیان شما هستم؟ فرمود: آری تو در دنیا و آخرت از شیعیان ما به شمار می‌روی. نیز در کتاب سابق الذکر از حضرت صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود: حمران بن اعین یک نوع مؤمنی است که ابدا مرتد نشد و راجع به دینش دچار لغزش نگردید. نیز از آن بزرگوار روایت می‌کند که فرمود: من احدی را نیافتم که به قول من عمل کند و امر مرا اطاعت نماید و قدم جای قدم یارانم بگذارد مگر دو مرد که خدا آنان را رحمت کند: یکی عبدالله بن ابی یعفور و دیگری حمران بن اعین. آیا نه چنین است که آنان دو نفر مؤمن خاص و خالصند از شیعیان ما که نام ایشان نزد ما در آن کتاب اصحاب یمینی است که خدا آن را به حضرت محمد صلی الله علیه وآله عطا کرده است؟ علی بن یقطین روایت کرده که: حمران، زراره عبدالملک، بکر و عبدالرحمان که از فرزندان اعین به شمار می‌رفتند همه درباره‌ی دین خود مستقیم و پابرجا بودند. چهار نفر از آنان در زمان حضرت صادق علیه‌السلام از دنیا رفتند ولی زراره باقی ماند تا زمان حضرت رضا

علیه‌السلام را درک کرد.

منبع: ستارگان درخشان (جلد 7) (سرگذشت حضرت امام محمد باقر)؛ محمد جواد نجفی؛ کتابفروشی اسلامیه چاپ پنجم 1376 .

امام باقر (ع) با این که توجه به استغنای نفس و لزوم تلاش برای کسب معاش داشت و عملا در این راستا گام می‌نهاد، اما هرگز زندگی خود را وقف تأمین معاش نکرده بود، بلکه همت اصلی آن حضرت، حضور سازنده و مؤثر در جامعه بود.
این درست است که نباید برای تأمین زندگی، سربار دیگران بود، ولی این نکته را نیز باید در نظر داشت که هدف اصلی و عالی زندگی، دستیابی به رفاه و ثروت نیست و نباید در طریق تلاش‌های دنیوی، از ارزش‌های اصیل زندگی غافل بود.
امام باقر (ع) در روزگار خود، بزرگترین تأثیر علمی و عملی را برای جامعه‌ی خویش داشت.
حضور در مجامع علمی و تأسیس جلسات فرهنگی، یکی از بهترین و ارزنده‌ترین نوع حضور در جامعه و خدمت به اجتماع مسلمانان بوده و هست؛ زیرا هرگونه تکامل اجتماعی در ابعاد اخلاقی و معنوی و اقتصادی و... منوط به تکامل فکری و فرهنگی است.
برای تبیین نقش حیاتی امام باقر (ع) در جامعه‌ی اسلامی، یاد همین نکته کافی است که:
جمع عالمان بر این عقیده اتفاق دارند که فقیه‌ترین مردم در آغاز سلسله‌ی فقیهان شش نفرند و آن شش نفر از اصحاب و شاگردان امام باقر (ع) و امام صادق (ع) به شمار می‌آیند. [1] .
و سخن حسن بن علی الوشاء [2] که از معاصران امام رضا (ع) می‌باشد، خود گواهی روشن بر مدعای ماست که می‌گوید: نهصد شیخ و بزرگ راوی حدیث را در مسجد کوفه مشغول تدریس یافتم که همگی از امام صادق (ع) و امام باقر (ع) نقل حدیث می‌کردند. [3] .
محققان بر این عقیده‌اند که امام باقر (ع) و امام صادق (ع) در حقیقت بنیانگذار دانشگاه اهل البیت هستند که حدود شش هزار رساله علمی از فارغ التحصیلان آن به ثبت رسیده است.
اصول اربعمائه همان رساله‌های چهارصد گانه‌ای است که در میان محدثان شیعه به عنوان کتب اصول شناخته می‌شود و از جمله‌ی آن شش هزار رساله به شمار می‌آید، و چه بسا بیشتر محتویات کتب چهارگانه‌ی شیعه (کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار) از همین رساله‌های اربعمائه گرفته شده باشد. [4] .

پی نوشت ها:
[1] المناقب 2 / 295؛ ائمتنا 1 / 351.
[2] حسن بن علی الوشا از شخصیت‌های برجسته‌ی امامیه از اصحاب امام رضا (ع) می‌باشد که نجاشی درباره‌ی او گفته است «کان من وجوه هذه الطائفة» و «کان عینا من عیون هذه الطائفة». اعیان الشیعة 5 / 195.
[3] اعیان الشیعة 5 / 194.
[4] سیرة الائمة الاثنی عشر 2 / 202.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

تداوم بخشیدن به تلاش‌های فرهنگی و عقیدتی - سیاسی، به گونه‌ی سری و مخفیانه، خود نوعی تقیه به شمار می‌آید. با این فرق که تقیه، نقش سپر در میدان جنگ را داراست و بیشتر جنبه‌ی دفاعی دارد، ولی در حرکت تبلیغی - سیاسی سری، حالت هجومی و جنبه‌ی نفوذی، مشهود است. امام باقر (ع) با آن همه توصیه و سفارش به تقیه، دست از پرورش اندیشه‌ها در نهان، و ترویج مبانی تشیع و احیای امر امامت بر نداشت. و این در حقیقت همان جمع میان تقیه و ایفای مسؤولیت‌ها است.

در بینش سیاسی امام باقر (ع) حفظ اسرار در حرکت شیعی، از وظایف مهم همه‌ی کسانی است که امام را همراهی می‌کنند و سخنان، اندیشه‌ها و نظریات پنهانی او را در شرایط حاکمیت استبداد، دریافته‌اند. امام باقر (ع) در ضمن توصیه‌های خود به گروهی از شیعیان که عازم عراق بودند، فرمود: هوای یکدیگر را داشته باشید، توانمندانتان به ضعیفانتان یاری دهند. سر ما را بر ملا نسازید و امر ما را میان مردم منتشر نکنید... [1] . حرکت سری در تبلیغ حق، همیشه ناشی از حاکمیت استبداد نیست، بلکه گاه نامساعد بودن شرایط فرهنگی جامعه آماده نبودن افکار و اندیشه‌ها برای فهم و دریافت حق، رهبران را ناگزیر می‌سازد تا از بر ملا ساختن راه خویش برای همگان، اجتناب ورزند و پیروان خاص خود را به کتمان سر دعوت نمایند. چنان که امام باقر (ع) به یاران و پیروان خود می‌فرمود: اسرار ما را پنهان بدارید (و با افشای آن‌ها در جامعه‌ی ناآگاه، اعتراض، بدبینی) و هجوم مردم را بر دوش‌های ما تحمیل نکنید. [2] .

پی نوشت ها:

[1] ... لا تبثوا سرنا و لا تذیعوا أمرنا... بحار 75 / 76.

[2] اکتموا أسرارنا و لا تحملوا الناس علی اعناقنا... بحار 75 / 417.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

در مکتب شیعه و در بینش اهل بیت (ع)، مسأله‌ی ولایت، پس از اصل توحید و نبوت، از مهمترین اصول به شمار می‌آید و تضمین کننده‌ی حیات اسلام و اجرای قوانین الهی در جامعه‌ی اسلامی است، و نفی امامت و ولایت معصومین (ع) می‌تواند ایمان فرد را تا سر حد کفر و انکار سایر اصول تنزل دهد و آسیب‌پذیر سازد. و بیشترین تأکید گرایش شیعی و خط ولایت بر مسأله امامت است، ولی با همه ی تأکیدی که نسبت به اصل ولایت و امامت در بینش شیعه و تعالیم خاندان رسالت شده است، ائمه‌ی معصومین (ع) هرگز درصدد نبوده‌اند تا موضوع ولایت و امامت را وسیله‌ی رسیدن به حکومت و قدرت قرار دهند، بلکه آن را ضامن تداوم خط رسالت و هدایت دانسته‌اند، و حساسیتشان نسبت به مسأله‌ی امامت، نشأت یافته از حساسیت آنان نسبت به اصل اسلام و قرآن و توحید و رسالت پیامبر (ص) بوده است. هرگاه که اصل اسلام را در معرض خطر می‌دیده‌اند، برای حفظ اسلام و قرآن و توحید، از هیچ کوششی دریغ نکرده، هر موضع بایسته‌ای را اتخاذ می‌کرده‌اند، و چه بسا بنا به مصلحت کلی، از حق مسلم خود چشم می‌پوشیده‌اند؛ چنان که علی بن ابی‌طالب (ع) بیست و پنج سال از حق مسلم خود صرف نظر کرد، تا جامعه‌ی نوپای اسلام را از گزند اختلافات و نابسامانی و از هم پاشیده شدن مصون بدارد. جامعه دور از امامت و ولایت، هر چند جامعه‌ای کامل و بایسته نیست، اما زمانی که ملتی به اصل توحید و رسالت پیامبر اکرم (ص) و فروع دین و حشر و قیامت معتقد باشند، ملتی اسلامی است و باید آن را از هجوم کفار و بدخواهان اسلام دور نگاه داشت.
این از جمله خط مشی‌های سیاسی امام باقر (ع) بود.
آن حضرت چون از سویی پایه‌های اصولی جامعه‌ی اسلامی را در معرض تزلزل می‌دید، و از سوی دیگر، مرزهای مملکت اسلامی را مواجه با حملات بیگانگان و هجوم رومیان می‌دانست، بر اساس آنچه گفته شد، به حفظ اصل اسلام اهتمام ورزید و پیروان خود را از صرف نیرو در مباحث جنجالی و اختلاف برانگیز و تفرقه افکن، نهی فرمود، تا از این طریق جامعه، در برابر کفر جهانی، به صورت یکپارچه و متحد باقی بماند و قادر به دفع حملات دشمن باشد.
در این زمینه می‌فرمود: بر شما باد که از خصومت و درگیری عقیدتی بپرهیزید؛ زیرا چنین مشاجره‌هایی قلب را فاسد می‌کند و نفاق را به ارث می‌گذرد! [1] . امام (ع) در تعیین مصداق کسانی که در آیات الهی کنکاش مغرضانه کرده، خداوند آنان را ملامت نموده است می‌فرماید: آنان همان

کسانی هستند که در مباحث معرفتی به جدال و درگیری رو می‌آورند. [2] . در بیانی دیگر از آن حضرت روایت شده است که فرمود: با جدالگران و ستیزه‌جویان در مباحث عقیدتی، همنشین نشوید؛ زیرا اینان همان کسانی هستند که در آیات الهی به ناروا سؤال تراشی کرده و ایراد می‌گیرند. [3] . در روایتی دیگر، امام باقر (ع) اختلاف در امور دینی و درگیری بر سر مسایل مذهبی را در میان امت اسلام، مصداقی از عذاب و کیفر الهی دانسته، می‌فرماید:

مراد از «یلبسکم شیعا» اختلاف در دین و طعن و بدگویی هر گروه نسبت به گروه دیگر است، تا جایی که خون یکدیگر را می‌ریزند، و این آیه مربوط به اهل قبله و امت اسلامی است. [4] .

پی نوشت ها:

[1] ایاکم و الخصومة، فانها تفسد القلب و تورث النفاق. حلیة الاولیاء 3 / 184؛ کشف الغمة 2 / 341.

[2] «الذین یخوضون فی آیات الله» هم اصحاب الخصومات. کشف الغمة 2 / 342.

[3] لا تجالسوا اصحاب الخصومات فانهم الذین یخوضون فی آیات الله. طبقات ابن‌سعد 5 / 237.

[4] فی قوله تعالی: «او یلبسکم شیعا» و هو اختلاف فی الدین و طعن بعضکم علی بعض «و یذق بعضکم بأس بعض» و هو ان یقتل بعضکم بعضا و کل هذا فی اهل القبلة. نورالثقلین 1 / 724.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

حقيقت روح چيست

ابوبصير از امام باقر عليه‌السلام يا امام صادق عليه‌السلام نقل كرده و مى‌گويد: در مورد آيه شريفه: «و (اى رسول ما!) از تو در مورد حقيقت روح مى‌پرسند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است» پرسيدم؟
حضرت فرمود: (روح) همان است كه در چهارپايان و مردم است.
گفتم: آن چيست؟
حضرت فرمود: آن از عالم ملكوت و از (دست) قدرت (الهى) است.
عن أبى بصير، عن أحدهما عليه‌السلام قال: سألته عن قوله: (و يسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربى). [1] .
قال: التى فى الدواب و الناس.
قلت: و ما هى؟
قال: هى من الملكوت، من القدرة. [2] .

پى نوشت ها:
[1] الاسراء: 85.
[2] بحارالأنوار: ج 61 ص 42 ح 14، عن تفسير العياشى: ج 2 ص 317 ح 163.
منبع: پرسش‌هاى مردم و پاسخ‌هاى امام باقر؛ احمد قاضى زاهدى؛ حاذق چاپ دوم 1386.

حضرت روح چه کسی است؟

زراره گوید: از امام باقر علیه‌السلام درباره‌ی آیه‌ی شریفه: «و (ای رسول ما!) از تو در مورد حقیقت روح می‌پرسند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است» پرسیدم؟

حضرت فرمود: (روح) آفریده‌ای از آفریده شدگان خداوند است، و خداوند آنچه که می‌خواهد در آفریده‌ها افزایش می‌دهد.

عن زرارة قال: سألت أباجعفر علیه‌السلام عن قول الله: (یسألونک عن الروح قل الروح من أمر ربی). [1] .

قال: خلق من خلق الله، و الله یزید فی الخلق ما یشاء. [2] .

پی نوشت ها:

[1] الاسراء: 85.

[2] بحارالأنوار: ج 61 ص 42 ح 13، عن تفسیر العیاشی: ج 2 ص 316 ح 159.

منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

خدا را چگونه می توان دید

مرحوم سید محسن امین در کتاب شریف خود آورده است:
روزی شخص عرب بیابان نشینی به حضور مبارک امام محمد باقر علیه السلام شرف حضور یافت و عرضه داشت: آیا شما خدائی را که عبادت و ستایش می نمائی، تاکنون دیده ای؟!
حضرت باقرالعلوم علیه السلام در پاسخ او اظهار داشت: من هرگز چیزی را که نبینم، اطاعت و عبادت نمی کنم. عرب بیابان نشین گفت: چگونه او را دیده ای؟! حضرت فرمود: خدا را با چشم و دید ظاهری نمی توان دید؛ ولیکن می توان او را با چشم دل و نیروی درون مشاهده نمود، چون حقایق امور و اشیاء به وسیله فهم و شعور درونی درک و تحصیل می گردند. و سپس در ادامه فرمایشاتش افزود: خداوند سبحان با حواس ظاهری قابل حس و لمس نیست، او را نمی توان با مردم و دیگر موجودات مقایسه نمود؛ بلکه او به وسیله آیات و نشانه ها شناخته می گردد، همچنین او به وسیله علامات و حرکات جهان طبیعت، قابل وصف و درک می باشد.
او خدائی است که مانند و شریکی ندارد و قابل مقایسه با هیچ موجودی نیست.[1] .
حقیر گوید: برای خداشناسی به ترجمه و تفسیر آیة الکرسی و نیز سوره توحید مراجعه شود.
همچنین برای تشبیه نسبی و تقریب ذهن به اوایل فصل اول کتاب کشکول نفیس: ج 2 مراجعه شود که می توان این جهان را با کالبد جهان بدن انسان و نیز خداوند سبحان را در چند جهت با عقل و روح مقایسه نسبی کرد.

پی نوشت ها:
[1] أعیان الشیعة: ج 1، ص 651.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

خودآرائی برای همسر

یکی از راویان حدیث، به نام حسن بصری - که شغلش تولید روغن زیتون بود - گوید:
روزی به همراه یکی از دوستانم - که از اهالی بصره بود - به محضر مبارک امام محمد باقر علیه السلام شرف حضور یافتیم.
و هنگامی که وارد شدیم، حضرت را در اتاقی مرتب و مزین دیدیم، که لباسی تمیز و زیبا پوشیده است و خود را خوشبو و معطر گردانیده بود.
پس مسائلی چند از حضرتش سؤ ال کردیم و جواب یکایک آن ها را شنیدیم؛ و چون خواستیم از خدمت آن بزرگوار خارج شویم، فرمود: فردا نزد من بیائید.
و من اظهار داشتم: حتماً شرفیاب خواهیم شد.
بنابر این فردای آن روز به همراه دوستم به محضر امام علیه السلام وارد شدیم و حضرت را در اتاقی دیگر مشاهده کردیم، که روی حصیری نشسته است و پیراهنی ضخیم و خشن نیز بر تن مبارک دارد. پس از آن که در حضور ایشان نشستیم، روی مبارک خود را به سمت دوست من کرد و فرمود: ای برادر بصری! می خواهم موضوعی را برایت روشن سازم، تا از حالت شگفت و تحیر در آیی، دیروز که بر من وارد شدید و مرا با آن تشکیلات دیدید، آن اتاق همسرم بود و تمام وسائل و امکانات آن، مال وی بود که او آن ها را برای من مرتب و مزین ساخته بود؛ و من نیز در قبال آن آراستگی و زینت، لباس زیبا پوشیده و خود را برای همسرم آراسته و معطر گردانیده بودم. زیرا همان طوری که مرد علاقه دارد همسرش خود را فقط برای او بیاراید، مرد نیز باید خود را برای همسر بیاراید تا مبادا به نوعی دلباخته دیگری گردد.[1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار: ج 46، ص 293، ح 20، کافی: ج 6، ص 448.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

خوردن انگور و خرید بهترین مادر

مرحوم راوندی در کتاب خرایج و جرایح آورده است:
روزی یکی از دوستان امام محمد باقر علیه السلام، به نام ابن عکاشه أسدی در منزل آن حضرت وارد شد. ابن عکاشه گوید: چون بر آن حضرت وارد شدم، فرزندش ابوعبدالله، جعفر صادق علیه السلام را دیدم، که کنار پدر ایستاده است، پس از آن که نشستم مقداری انگور آوردند.
خواستم که تناول کنم، حضرت باقرالعلوم علیه السلام فرمود: پیرمردان و کودکان انگور را دانه دانه می خورند؛ لیکن تو دو تا دو تا میل کن، که این چنین مستحب است.
بعد از آن عرضه داشتم: یابن رسول الله! فرزندت جعفر هنگام تزویجش فرا رسیده است، چرا برنامه ازدواج او را فراهم نمی فرمائی؟!
حضرت فرمود: به همین زودی قافله کنیزفروشان وارد می شوند و با پول های درون این کیسه، جاریه ای مناسب برایش فراهم می کنیم.
چند روزی پس از آن، دوباره به حضور آن حضرت وارد شدم، که چند نفر دیگر نیز حضور داشتند، حضرت فرمود: ای ابن عکاشه! قافله کنیزفروشان از راه رسیده است، این کیسه را برگیر و جاریه ای مناسب برای فرزندم خریداری نما.
لذا نزد آن قافله آمدیم و جویای کنیزی شدیم؟
گفتند: آنچه داشتیم فروخته ایم؛ و در حال حاضر فقط دو کنیز مریض حال باقی مانده است.
گفتم: آن ها را ببینیم، پس از آن که آن ها را مشاهده کردیم، یکی از آن دو کنیز را برگزیدیم و قیمت آن را جویا شدیم؟
فروشنده گفت: قیمت آن هفتاد دینار تمام می باشد.
گفتم: من او را به آنچه که در داخل این کیسه موجود است، خریدارم، در این هنگام پیرمرد محاسن سفیدی - که همراه آن ها حضور داشت - گفت: مانعی ندارد.
و چون کیسه را گشودیم و پول ها را محاسبه نمودیم، مبلغ هفتاد دینار کامل در آن موجود بود، پس آن ها را پرداختیم و کنیز را تحویل گرفته و خدمت حضرت باقرالعلوم علیه السلام در حالتی که فرزندش جعفر علیه السلام نیز حضور داشت، آوردیم.
موقعی که کنیز در حضور امام باقر علیه السلام قرار گرفت، حضرت به او فرمود: نام تو چیست؟
کنیز گفت: حمیده.
حضرت فرمود: تو حمیده، در دنیا و محموده آخرت هستی.

و سپس اظهار داشت: برایم بگو که آیا باکره هستی یا ثیبه؟
گفت: بلی، باکره هستم.
فرمود: چگونه باکره هستی، و حال آن که کسی از چنگال و تجاوز کنیزفروشان سالم نمی ماند؟!
کنیز گفت: هرگاه رئیس آن ها نزد من می آمد، که با من نزدیکی و مجامعت کند، پیرمردی سفیدموی حاضر می شد و او را از نزدیکی با من جلوگیری و ممانعت می کرد؛ و این کار چندین مرتبه واقع شد ولی او هرگز توفیق نزدیکی با مرا نیافت.
سپس امام محمد باقر علیه السلام آن جاریه پاکدامن را تحویل فرزندش، حضرت ابوعبدالله، جعفر صادق علیه السلام داد و فرمود: او را تحویل بگیر، که همانا بهترین خلق خداوند متعال، در روی زمین، به نام موسی کاظم علیه السلام از او متولد خواهد شد.[1] .

پی نوشت ها:
[1] الخرائج والجرائح: ج 1، ص 197، بحارالا نوار: ج 48، ص 5، ح 5.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

زن به شوهرش گفت: مرد، مگر قرار نبود به مکه برویم و آن جا سکونت کنیم، تمام وسایل و اثاثیه را جمع کرده‌ام و آماده است، پس چرا این دست و آن دست می کنی.
- چند روزی صبر کن، کار واجبی دارم که حتماً باید انجامش بدهم.
- یعنی دوباره وسایل و اثاثیه را باز کنم و بسته بندی‌ها را به هم بزنم؟
- آری، چاره‌ای نیست.
- ولی تو که از من بیشتر برای سکونت در مکه لحظه شماری می‌کردی، پس چه شد، این کار واجبت چیست.
- ببین زن، همان‌طور که می‌دانی من به یکی از مردم این شهر مبلغی بدهکارم، مدت زیادی است که قرض گرفته‌ام، باید آنرا بپردازم یا نه؟
- آن مرد «مرجئی» [1] را می‌گویی، ولش کن، او که دین و ایمان درست و حسابی ندارد، تازه نیاز هم ندارد، چند روز دیرتر طوری نمی‌شود.
- زن، من به او مدیونم، چرا متوجه نیستی.
- آخر او که مذهب ساختگی دارد و امامان هم پیروان آن مذهب را لعن کرده‌اند، اگر نپردازی نیز گناهی نکرده‌ای.
ابوثمامه با خشم به زنش نگریست و گفت: از خودت فتوا می‌دهی؟ هیچ می‌دانی چه می‌گویی، برای یک نامسلمان آتش جهنم را بر خود هموار کنم؟
- پس چرا تا چند روز پیش به این فکر نیفتاده بودی.
- چند روزی پیش که برای بررسی اوضاع مسکن و شغل و... به مکه رفته بودم امام باقر را دیدم. به او گفتم که قصد سکونت در مکه را دارم، اما مقداری بدهی دارم و نظر او را در مورد این که بعدها بدهی آن مرد «مرجئی مذهب» را بپردازم پرسیدم.
- خب، امام چه گفت.
- برخیز و مقداری آب بیاور تا بگویم.
زن با عجله برخاست و از کوزه آب ریخت و برای شوهرش آورد، در مقابل او نشست و گفت: حتماً امام هم با نظر من موافق بود، نه؟
مرد آب را تا آخر سر کشید و دستی به ریش‌هایش که خیس شده بود کشید و گفت: اتفاقاً نه، او فرمود «به سوی طلبکارت بازگرد و قرضت را ادا کن، مصمم باش به گونه‌ای زندگی کنی که هنگام مرگ و ملاقات با خدا به کسی بدهکار نباشی» .
ابوثمامه به زنش نگاه کرد، دید که خیلی تعجب کرده و ادامه داد:
امام باقر علیه‌السلام حرفی زد که بیشتر به غیرتم برخورد.

- چه گفت.
- گفت «مؤمن هرگز خیانت نمی‌کند» .
- مگر می‌خواهیم خیانت کنیم.
- نپرداختن بدهی هم یک نوع خیانت است.
مرد برخاست و با کمک زنش وسایل را دوباره سرجایش چید و تصمیم گرفتند تا پرداخت بدهی‌شان آن‌جا بمانند. [2] .

پی نوشت ها:
[1] پیروان مذهب «مرجئه» که مذهبی باطل و ساختگی است و معتقدان به آن، فقط ادعای ایمان دارند و در عمل پایبند نیستند، در روایات معصومین نیز مورد لعن و نفرین قرار گرفته‌اند.
[2] علل‌الشرائع، ص 528.
منبع: حیات پاکان(داستانهایی از زندگی امام محمد باقر)؛ مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم 1385.

خوش گمانی به پروردگار

امام باقر (ع) از پیامبر اکرم (ص) این حدیث را نقل کرده است:
خداوند متعال فرموده است: آنان که به امید ثواب و پاداش من به اعمال نیک رو آورده‌اند باید به عمل خویش متکی نباشند، زیرا اگر آنان تمام تلاش خود را بکار گیرند و خویش را در مسیر عبادت به زحمت افکنند، باز هم به اوج بندگی راه نیافته و حق عبادت را بجای نخواهند آورد و تلاش و عمل آنان به آن اندازه نخواهد بود. که بهای نعمت‌های بهشتی و درجات عالی قرب الهی به حساب آید. بلی آنان باید (همپای اعمال نیک و انجام وظایف الهی خود) به رحمت من اعتماد داشته و به بخشش‌های من امیدوار باشند. آنان باید به من خوش گمان باشند و بر این خوش گمانی تکیه کنند. زیرا رحمت من، چنین افرادی را در بر می‌گیرد و آنان را به مرتبه‌ی رضوان نایل می‌سازد. و ایناننند که لباس مغفرت و عفو من بر اندامشان پوشیده می‌شود. همانا من خداوند رحمان و رحیم هستم و به این اوصاف خوانده شده‌ام. [1] . در روایت دیگری امام باقر (ع) می‌فرماید: در کتاب علی (ع) این نکته را یافتم که رسول خدا (ص) بر منبر فرمود: سوگند به خدای یگانه، خیر دنیا و آخرت هرگز به مؤمنی عطا نشده است مگر در قبال حسن ظن و خوش گمانی او به خداوند و امیدواری وی به لطف الهی. و نیز خوش رفتاری با مردم و اجتناب از غیبت مؤمنان. سوگند به خدای یگانه! خداوند هیچ مؤمنی را پس از توبه و استغفار، کیفر نمی‌کند مگر به خاطر بدگمانی وی به خداوند و بدرفتاری او با خلق و نیز غیبت اهل ایمان. سوگند به خدای یگانه! خداوند همان گونه با مؤمن برخورد خواهد کرد که او به خدا خوش گمان باشد، همانا خداوند کریم است و همه‌ی خوبی‌ها و ارزش‌ها در اختیار او است. خداوند حیا دارد که بنده‌ی مؤمنش به او خوش گمان و امیدوار باشد. و او گمان نیک او را باطل و پوچ سازد. بنابراین (ای مؤمنان) به خداوند خوش گمان و امیدوار باشید و رو به جانب او بدارید. [2] .

پی نوشت ها:
[1] عن ابی‌جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): قال الله تبارک و تعالی: لا یتکل العالمون علی اعمالهم التی یعلمونها لثوابی، فانهم لواجتهدوا و اتعبوا انفسهم فی عبادتی کانوا مقصرین غیر بالغین فی عبادتهم کنه عبادتی فیما یطلبون عندی من کرامتی و النعیم فی جناتی و رفیع الدرجات العلی فی جواری و لکن برحمتی فلیثقوا و فضلی فیرجوا و الی حسن الظن بی

فلیطمئنوا، فان رحمتی عند ذلک تدرکهم، و منی یبلغهم رضوانی، و مغفرتی تلبسهم عفوی، فانی انا الله الرحمن الرحیم و بذلک تسمیت. اصول کافی 2 / 71؛ بحار 70 / 389.

[2] عن ابی‌جعفر (ع) قال: وجدنا فی کتاب علی (ع) ان رسول الله (ص) قال - و هو علی منبره -: والذی لا اله الا هو ما اعطی مؤمن قط خیر الدنیا و الاخرة الا بحسن ظنه بالله و رجائه له و حسن خلقه و الکف عن اغتیاب المؤمنین والذی لا اله الا هو لا یعذب الله مؤمنا بعد التوبة و الاستغفار الا بسوء ظنه بالله و تقصیره من رجائه و سوء خلقه و اغتیابه للمؤمنین والذی لا اله الا هو لا یحسن ظن عبد مؤمن بالله الا کان الله عند ظن عبده المؤمن. لان الله کریم، بیده الخیرات یستحیی ان یکون عبده المؤمن قد احسن به الظن ثم یخلف ظنه و رجاءه، فأحسنوا بالله الظن و ارغبوا الیه. مشکاة الانوار 35؛ بحار 70 / 394؛ اصول کافی 2 / 72؛ عدة الداعی 106.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

خودشناسی (معرفت نفس)

شناخت و معرفت، زمینه و سرآغاز هر حرکت ارزشمند و ثمربخش است و در این میان موضوعاتی که باید مورد شناخت قرار گیرند نیز، برخی بر بعضی دیگر برتری دارند. در تعالیم امام باقر (ع) عالیترین و زیربنایی‌ترین موضوع، خودشناسی معرفی شده است. آن حضرت می‌فرماید: هیچ معرفتی - در شرافت و ارجمندی و ثمربخشی - به پای خودشناسی نمی‌رسد. [1] و به تعبیر دیگر برترین شناخت، شناخت خویش است.

پی نوشت ها:

[1] الباقر (ع):... و لا معرفة کمعرفتک بنفسک. تحف العقول 208؛ بحار 78 / 165.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

خرماهای تازه از درخت خشکیده

می‌گویند از امام صادق علیه‌السلام مرویست که: ابوجعفر امام باقر علیه‌السلام به سرزمینی رفت و در آنجا خیمه‌اش را برپا نمود.
سپس از خیمه خارج شد و زیر درخت خرمای خشکی رفت و حمد و ثنای خدا را به جای آورد و طوری سخن گفت که من مثل آن را نشنیده بودم.
سپس فرمود: «ای درخت خرما! از آنچه که خدا در تو قرار داده است به ما بخوران.»
پس از آن درخت، خرمای سرخ و زردی افتاد. پس حضرت از آن خورد و ابوامیه انصاری نیز با آن حضرت بود. حضرت فرمود: «ای ابو امیه! این آیت ما مانند آیت حضرت مریم است وقتی که درخت را حرکت داد و خرمای تازه برای او فرو ریخت.» [1] .
همچنین عبدالرحمن بن کثیر می‌گوید: همراه امام باقر علیه‌السلام در راه مدینه در منزلی، فرود آمدیم. در آنجا درخت خرمای خشکی بود، دیدم که امام محمد باقر علیه‌السلام زیر لب دعایی خواندند، در همان حال ناگهان خرمای بسیاری که سرخ و زرد بودند از آن درخت به وجود آمد و بر روی زمین ریخت و ما مشغول خوردن آنها شدیم. [2] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار ج 46.
[2] حدیقة الشیعه.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

خبرهای غیبی از مرگ پدر و برادر مرد خراسانی

می‌گویند: حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام به مردی از اهل خراسان که فردی شیعه و مؤمن بود فرمود: «پدرت چه حالی داشت؟»
او گفت: «حال او نیک بود.»
حضرت فرمود: «پدرت مرد.»
سپس فرمود: «برادرت در چه حالی است؟»
عرض کرد: «او صحیح و سالم بود.»
حضرت فرمود: «او همسایه‌ای داشت به نام صالح که در فلان روز فلان ساعت برادر تو را کشت.»
آن مرد به گریه افتاد و گفت: «انا لله و انا الیه راجعون بما اصبت.»
حضرت فرمود: «ساکت باش و غصه نداشته باش، به درستی که جای ایشان بهتر است.»
عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! در آن هنگام که پسری رنجور و مریض داشتم که به درد و مرض شدیدی دچار بود، از حال او هیچ سؤالی نکردی؟!»
حضرت فرمود: «پسرت صحت یافت و عمش، دخترش را به او تزویج نمود، و چون تو او را ملاقات کنی برایش پسری متولد شده باشد که نامش علی است و از شیعیان ما خواهد بود ولی پسرت شیعه ما نیست بلکه دشمن ما است.»
عرض کرد: «آیا چاره‌ای در این کار هست؟»
فرمود: «او دشمنی دارد و آن دشمن برای او کافی می‌باشد.»
سپس آن مرد برخاست و رفت. [1] .

پی نوشت ها:
[1] منتهی الآمال.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

خبر غیبی از مرگ راشد

ابوبصیر می‌گوید: امام باقر علیه‌السلام به مردی که اهل افریقیه بود فرمود: «حالت راشد چگونه است؟»
او عرض کرد: «وقتی که من از وطنم بیرون می‌آمدم او زنده و تندرست بود و به شما نیز سلام رساند.»
حضرت فرمود: «خداوند او را رحمت کند.»
عرض کرد: «مگر راشد مرد؟»
حضرت فرمود: «آری.»
عرض کرد: «کی این اتفاق افتاد؟»
حضرت فرمود: «دو روز بعد از بیرون آمدن تو.»
عرض کرد: «به خدا سوگند که مرضی نداشت.» حضرت فرمود: «مگر هر کسی که می‌میرد به سبب مرضی می‌میرد.» از آن حضرت پرسیده شد: «راشد کیست؟» حضرت فرمود: «از موالیان و محبان ما بود.» سپس فرمود: «هر گاه چنین دانستید که برای ما نیست چشمهائی که ناظر شما باشد و گوشهائی که بشنوند حرفهای شما را پس بد چیزی دانسته‌اید، به خدا سوگند که بر ما پوشیده نیست چیزی از اعمال شما! پس ما را جمیعا حاضر بدانید و خویشتن را عادت به خیر بدهید و از اهل خیر بوده و به آن معروف باشید، به درستی که من اولاد و شیعه‌ی خود را به این مطلب امر می‌کنم.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] منتهی الآمال.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

جابر جعفی روایت می‌کند که: ما در حدود پنجاه نفر، خدمت امام باقر علیه‌السلام نشسته بودیم که شخصی به نام کثیر النواء که از مغیره بود، وارد شد، پس سلام کرده و نشست.
سپس گفت: «مغیرة بن عمران نزد ما در کوفه است و گمان می‌کند که با شما فرشته‌ای است که برای شما کافر را از مؤمن و شیعیان را از دشمنان شما معرفی می‌کند.»
امام باقر علیه‌السلام فرمود: «شغل تو چیست؟»
گفت: «گندم می‌فروشم.»
حضرت فرمود: «دروغ می‌گویی.»
گفت: «گاهی اوقات جو نیز می‌فروشم.» حضرت فرمود: «اینطور که می‌گویی نیست، بلکه تو هسته‌ی خرما می‌فروشی.» کثیر تعجب کرد و پرسید: «این مطلب را چه کسی به شما گفته است؟» امام باقر علیه‌السلام فرمود: «آن فرشته‌ای که برای من شیعیانم را از دشمنانم می‌شناساند، او به من گفته است که تو دیوانه می‌شوی و سپس می‌میری.»
جابر می‌گوید: وقتی که خواستیم به کوفه بیاییم، با عده‌ای به دنبال کثیر رفتیم و از احوال او پرسیدیم. ما را به سوی پیرزنی راهنمایی کردند. او گفت: «سه روز قبل دیوانه شد و مرد.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار ج 6.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

خبر دادن از حکومت منصور دوانیقی

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: هر بنده‌ای از بندگان خدا روش گمراه کننده‌ای را بین مردم بنیان نهد، برای او گناهی همانند گناه کسانی است که مرتکب آن عمل شده‌اند بدون آن که از گناه عاملین آن کاسته شود. ابوبصیر نقل می‌کند: در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در محضر امام محمد باقر علیه‌السلام نشسته بودیم که داوود بن سلیمان به زیارت آن حضرت آمد و هنوز حکومت در دست بنی‌امیه بود. آن حضرت به داوود فرمود: چه مانعی هست که دوانیقی به دین ما نمی‌آید؟ گفت: به سبب عسرت، پریشانی و دلگیری، حضرت فرمود: به زودی پادشاهی شرق و غرب نصیب او می‌شود با مدتی طولانی و آن قدر دارای ثروت و اموال می‌شود که قبل از او کسی آن قدر نداشته است. سپس داوود برخاست و خبر را به دوانیقی داد. او با عجله آمد عذر خواهی کرد و گفت: بی‌توفیقی من از زیارت و ملازمت شما به دلیل آن است که حد خودم را نمی‌دانم که در خدمت شما بنشینم و این خبر را که داوود نقل می‌کند می‌خواهم که از شما بشنوم. حضرت فرمود: همانگونه است که شنیده‌ای دوانیقی گفت: چه موقع پادشاهی و حکومت به ما می‌رسد؟ با وجود شما؟ حضرت فرمود: فرزندان شما با حکومت بازی خواهند کرد همچنانکه کودکان با گوی. دوانیقی گفت: مدت حکومت ما بیشتر است یا بنی‌امیه؟ فرمود: از شما. دوانیقی متعجب و بسیار خوشحال شد، مدتی نگذشت که دولت بنی‌امیه از بین رفت و منقرض شد و دوانیقی حکومت را در دست گرفت.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

خبر دادن از فوت پدر و قتل برادر مرد خراسانی

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: در دل هیچ انسانی کبر وارد نمی‌شود، مگر آن که عقلش به همان اندازه ناقص می‌شود، خواه کم باشد یا زیاد.
ابوبصیر نقل می‌کند که: روزی در محضر امام محمد باقر علیه‌السلام بودم که مردی از خراسان به مجلس شریف امام آمد. حضرت از خراسانی سؤال کرد. پدرت چطور است؟ گفت: یابن رسول الله به سلامت بود. حضرت فرمود: خداوند او را بیامرزد، خراسانی گفت: یابن رسول الله پدرم فوت شده؟ حضرت فرمود: بلی، وقتی تو به جرجان رسیدی پدرت فوت شد. سپس حضرت سؤال کرد برادرت چطور است؟ گفت: یابن رسول الله، الحمدلله بسلامت بود. حضرت فرمود: او همسایه‌ای دارد به نام صالح که در روز شنبه برادر تو را به قتل رسانید و خراسانی وقتی این خبر را شنید گفت: انا لله و انا الیه راجعون و شروع به گریه کردن و بی‌تابی نمود. حضرت فرمود: غمگین مباش که منازل آنان در آخرت بهتر از منازل دنیای آنها می‌باشد و ایشان از دنیا حسرتی در دل ندارند. خراسانی گفت: یابن رسول الله هنگام آمدنم پسرم سخت مریض بود و من در کمال ضعف و ناتوانی و در نهایت پریشانی او را گذاشتم و آمدم حال او چطور است؟ حضرت فرمود: بیماری وی خوب شده و کاملا سالم است و عمویش دخترش را به او عقد او در آورده است و زمانی که تو برگردی خداوند به او پسری داده است به نام علی که از محبان و شیعیان ما می‌باشد اما پسرت از دشمنان ما می‌باشد. خراسانی گفت: یابن رسول الله اگر اجازه بدهی او را به قتل می‌رسانم. فرمود: احتیاجی نیست فلانی که از دوستان و معتقدان مخلص ما است او را به قتل خواهد رساند.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

خبر فوت در خواب

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: مسلمان با مسلمان برادر است. حق ندارد برادر برادرش را دشنام دهد و او را از حق خودش محروم کند و به او بدگمان باشد.
از ابوبصیر نقل شده که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرمود: مردی در چند میلی مدینه بود، در خواب دید که کسی به او گفت: برو به جنازه حضرت باقر علیه‌السلام نماز بخوان که فرشتگان او را در بقیع غسل می‌دهند. مرد آمد و دید آن حضرت وفات نموده است.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

خدا رحمتش کند

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: علم میوه بهشتی است و به هنگام ترس همدم انسان و در سفر دوست او و در تنهایی رفیق است.
نقل شده که آن حضرت به مردی آفریقایی فرمود: راشد در چه حال است؟ گفت: زنده و صالح بود که من آمدم و به شما سلام رساند.
حضرت فرمود: خدا رحمتش کند. مرد گفت: مگر مرده است؟ حضرت فرمود: آری، گفت: کی؟ حضرت فرمود: دو روز پس از خروج تو. و در این حدیث است که: همان گونه بود که حضرت فرموده بود.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

خصوصیات امام چیست؟

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: ای جابر! آیا کافی است که شخص تشیع را به خود نسبت دهد. همین که بگوید، خاندان نبوت را دوست دارد. به خدا سوگند شیعه ما نیست مگر کسی که از خدا بترسد و فرمان خدا را اطاعت کند.
از حلبی از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که گفت: جمعی خدمت حضرت باقر علیه‌السلام رسیده و گفتند: حد و خصوصیات امام چیست؟ فرمود: حد او بزرگ است، وقتی که بر او وارد می‌شوید، وی را احترام و تعظیم کنید، به آن چه می‌گوید، ایمان آورید و بر اوست که شما را راهنمایی کند و بر او صفتی است که وقتی بر او داخل شوید از هیبت و اجلال او نمی‌توانید زیاد به او نگاه کنید. چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین بود و امام بعد از او هم چنین است. گفتند: شیعیان خود را می‌شناسد؟ فرمود: آری همان ساعت که آنها را می‌بینند. گفتند: ما شیعه شمائیم؟ فرمود: آری همه شما.
گفتند: نشانه آن را بیان کن؛ فرمود: از نام خود و پدر و مادر و قبیله شما خبر می‌دهم، گفتند: خبر بده. حضرت خبر داد. گفتند: راست گفتی؛ و نیز از آن چه در نظر داشتید راجع به آیه «(مثل موجودات پاک مثل)نهال (پاک) است که ریشه‌اش ثابت و شاخه‌هایش به طرف آسمان است. (و در هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می‌دهد) سوره ابراهیم؛ آیه 24«سؤال کنید خبر می‌دهم: ما هر چه بخواهیم از علم به شیعیان خود می‌دهیم و مراد از درخت پاک ما هستیم. سپس فرمود: همین مقدار شما را قانع می‌کند؟ گفتند: به کمتر از این هم قانع می‌شدیم.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

خط مشی سیاسی امام باقر

بینش سیاسی و سیاست‌های کلی ائمه (ع) برگرفته از قرآن و معارف وحی است. رسول اکرم (ص) و ائمه‌ی معصومین (ع) در مبانی اصولی و دیدگاه‌های کلی و ملاک‌ها و معیارهای ارزشی، کمترین اختلاف و تمایزی با یکدیگر ندارند. پیام توحید باید در زمین و در میان همه‌ی ملت‌ها راه یابد. قوانین الهی باید بر تمامی جوامع حکمفرما شود. تبلیغ دین و تلاش برای اعتلای کلمة الله باید همواره استمرار یابد. پیشبرد اهداف دین باید متکی بر استدلال و منطق باشد. موانع گسترش حق، باید از میان برداشته شود. حکومت و رهبری دینی و دنیایی جامعه، به عنوان نیرومندترین ابزار اصلاح امت، باید در اختیار صالحان قرار گیرد. رویارویی و مبارزه با عناصر مفسد و حاکمان ستمگر، ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. عزت، قدرت و نیروی برتر علمی و عملی باید در اختیار جبهه‌ی ایمان باشد و..

این‌ها همه نقطه نظرهای مشترک معصومین (ع) در زمینه‌ی آرا و ایده‌های سیاسی - اجتماعی است. با این حال، مطالعه‌ی زندگی ایشان، این واقعیت را می‌نمایاند که خط مشی امامان (ع) در جریان‌های سیاسی و موضعگیری علیه حکام عصر خویش متفاوت بوده است.

این تفاوت از آن جهت است که شرایط زمان، نیازها، مشکلات، امکانات و ضرورت‌های اجتماعی و تاریخی همواره متغیر است. شیوه‌ای که در یک زمان ضروری است و کارآیی دارد، ممکن است در زمان دیگر بی‌تأثیر و چه بسا زیانبار باشد. وسیله‌ای که در یک دوره، مفید و کارساز است، چه بسا در عصر و شرایطی دیگر، لغو و بیهوده شناخته شود. امامان، با این که ایده‌ی واحد و بینشی یکسان نسبت به اهداف سیاسی داشته‌اند، ولی به خاطر اختلاف شرایط محیطی و زیستی خود و تفاوت نیازها و اولویت‌های معنوی و مادی جامعه، شیوه‌های متفاوتی را به کار گرفته‌اند.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

خلفای معاصر با امام باقر

خلفایی که در دوره‌ی زندگی امام باقر (ع) بر مسند حکومت تکیه زده‌اند، برخی قبل از دوران امامت آن حضرت، فرمان می‌رانده‌اند و بعضی پس از امامت وی. با توجه به این که امام باقر (ع) در صحنه‌ی کربلا حضور داشته و در سنین سه، چهارسالگی بوده است، [1] می‌توان گفت که خلفای معاصر آن حضرت تا قبل از امامت وی عبارتند از: معاویة بن ابی‌سفیان، یزید بن معاویه، معاویة بن یزید، مروان بن حکم بن ابی‌العاص، عبدالملک بن مروان. فساد و تزویر و جنایات معاویه و فرزند ناصالحش یزید، نیازی به یادآوری ندارد. از سوی دیگر امام باقر (ع) در دوران حکومت آن دو در دوران طفولیت به سر می‌برده است؛ چه حکومت ننگین یزید پس از معاویه بیش از سه سال و چند ماه ادامه نیافت و امام باقر (ع) در این مقطع حدود شش یا هفت سال از سن وی می‌گذشته است. معاویة بن یزید که هنگام مرگ پدر 22 سال داشت، تن به حکومت نداد و اصولا با روش پدر و جدش مخالف بود و اشتیاقی به حکمرانی و فرمانروایی نداشت و پس از مدتی اندک بدرود حیات گفت. [2] .

پی نوشت ها:

[1] طبقات ابن‌سعد 5 / 166؛ تذکرة الخواص 291.

[2] تاریخ طبری 4 / 384؛ مروج الذهب 3 / 72؛ کامل ابن‌اثیر 4 / 135.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

خدا از چه زمانی بوده است

نافع بن ازرق از امام باقر علیه‌السلام پرسید: مرا خبر ده که خدای متعال از چه زمانی بوده است؟ حضرت فرمود: وای بر تو! تو خبر ده مرا که از چه زمانی نبوده است تا من خبر دهم که از چه زمانی بوده است؟ پاک و منزه است خدایی که پیوسته بوده و همیشه باشد، یگانه و بی‌نیاز است و همتا و فرزندی نگیرد.
سأل نافع بن الأرزق أباجعفر علیه‌السلام قال: أخبرنی عن الله عزوجل متی کان؟
فقال له: ویلک! أخبرنی أنت متی لم یکن حتی اخبرک متی کان، سبحان من لم یزل و لا یزال فردا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار، ج 3 ص 284 ح 3، عن الاحتجاج.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

خدا پیش از خلق مخلوق میدانست یکتاست؟

فضیل گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: فدایت گردم؛ اگر صلاح بدانید به من یاد بدهید که آیا خدا پیش از آن که مخلوق را بیافریند می‌دانست که یکتاست؟ زیرا دوستان شما در این مورد اختلاف کرده، برخی گویند:: پیش از آن که مخلوقی را بیافریند عالم بود، برخی دیگر گویند: «می‌داند» به معنی «انجام می‌دهد» است، خدا امروز می‌داند که پیش از خلقت اشیاء یگانه بوده است، و اینها می‌گویند: اگر ثابت کنیم که او همیشه به یگانگی خود عالم بوده است در واقع در ازل با او چیز دیگری ثابت کرده‌ایم.
آقای من! اگر صلاح می‌دانید به من چیزی بیاموزید که از آن تجاوز نکنم.
حضرت نوشت: خداوند تبارک و تعالی همیشه عالم است.
علامه‌ی مجلسی رحمة الله در بیان این حدیث شریف می‌فرماید:
این که «می‌داند به معنی انجام می‌دهد است» یعنی: تعلق علم باری تعالی به چیزی موجب وجود آن چیز و تحقق آن است، اگر او همیشه عالم بوده، همیشه فاعل هم بوده و در ازل چیزی با او بوده است.
با این که: تعلق علم به چیزی کشف آن چیز را طلب می‌کند، و کشف آن چیز نوعی حاصل شدن آن را طلب می‌نماید، و هر چیزی که برای غیر باری تعالی حاصل شده و وجود داشته باشد مستند به او می‌شود. پس، از فعل او می‌شود.
بنابراین، در ازل چیزی را برای او ثابت کرده‌ایم.
پس حضرت در جواب این شبهه فرمودند: خداوند همیشه عالم است، ولی حضرت به بیان فساد این دلیل توجهی نفرمودند، و این یا به خاطر روشن بودن آن است، یا این که بیاموزد که سزاوار نیست در این مباحثی که مربوط به ذات و صفات باری تعالی است وارد شوند، زیرا که این مباحث از مباحثی است که فهم‌ها از درک آن کوتاه و گامها در آن متزلزل است.
باید دانست که از ضروریات مذهب این است که باری تعالی همیشه عالم به همه اشیاء - کلا و جزءا، بدون این که تغییری در علم او باشد - است، و در این مورد جمهور حکماء مخالف نموده و علم به جزئیات را از حضرت احدیت نفی نموده‌اند. فلاسفه‌ی قدیمی نیز در این مورد روشهای شگفت‌انگیزی دارند.
العطار، عن أبیه، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن سعید، عن القاسم بن محمد، عن عبد الصمد بن بشیر [1] ، عن فضیل بن سکرة [2] قال:
قلت لأبی جعفر علیه‌السلام: جعلت فداک؛ ان رأیت أن تعلمنی هل کان الله جل ذکره یعلم قبل أن یخلق الخلق أنه وحده؟ فقد اختلف موالیک،

فقال بعضهم: قد كان يعمل تبارک و تعالی أنه وحده قبل أن يخلق شيئا من خلقه، و قال بعضهم: انما معنی يعلم يفعل فهو اليوم يعلم أنه لا غيره قبل فعل الأشياء، فقالوا: ان أثبتنا أنه لم يزل عالما بأنه لا غيره فقد أثبتنا معه غيره فی أزليته، فان رأيت يا سيدی! أن تعلمنی ما لا أعدوه الی غيره.
فكتب: ما زال الله عالما تبارک و تعالی ذكره. [3] .
بيان: قوله عليه‌السلام: انما معنی «يعلم يفعل» أی: أن تعلق علمه تعالی بشیء يوجب وجود ذلک الشیء و تحققه، فلو كان لم يزل عالما كان لم يزل فاعلا فكان معه شیء فی الأزل.
أو تعلق العلم بشیء يستدعی انكشاف ذلک الشیء، و انكشاف الشیء يستدعی نحو حصول له، و كل حصول و وجود لغيره سبحانه مستند اليه فيكون من فعله، فيكون معه فی الأزل شیء من فعله. فأجاب عليه‌السلام بأنه لم يزل عالما، و لم يلتفت الی بيان فساد متمسک نافيه، اما لظهوره أو لتعليم أنه لا ينبغی الخوض فی تلک المسائل المتعلقة بذاته و صفاته تعالی، فانها مما تقصر عنه الأفهام و تزل فی الأقدام.
ثم اعلم! أن من ضروريات المذهب كونه تعالی عالما أزلا و أبدا بجميع الأشياء كلياتها و جزئياتها من غير تغير فی علمه تعالی، و خالف فی ذلک جمهور الحكماء فنفوا العلم بالجزييات عنه تعالی، و لقدماء الفلاسفة فی العلم مذاهب غريبة.

پی نوشت ها:
[1] العرامی العبدی، مولاهم كوفی، ثقة ثقة، روی عن أبی عبدالله عليه‌السلام، له كتاب: قاله النجاشی.
[2] بضم السين المهملة، و فتح الكاف المشددة، و الراء المهملة و الهاء، الأسدی الامامی، يظهر من بعض الروايات حسن حاله.
[3] بحارالأنوار، ج 4 ص 86 ح 24.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

دخالت بیجا و خواسته هرکس

مرحوم ثقة الا سلام کلینی در کتاب شریف کافی آورده است:
روزی بین امام محمد باقر علیه السلام و بین یکی از نوه های امام حسن مجتبی علیه السلام اختلافی واقع شد.
شخصی، به نام عبدالملک گوید: من اختلاف آن حضرت و پسر عمویش را شنیدم، جهت صلح و اصلاح خدمت امام باقر علیه السلام رفتم و چون خواستم در آن زمینه صحبت کنم، حضرت فرمود: آرام باش و در کار ما دخالت نکن.
جریان ما همانند آن شخص است که در بنی اسرائیل دارای دو دختر بود، یکی از آن ها را به عقد کشاورزی و دیگری را به عقد کوزه گری در آورد.
پس از آن که هر دوی آن ها به خانه شوهر رفتند، روزی پدر به دیدار دختر و داماد کشاورزش رفت و احوال آنان را جویا شد؟
دختر گفت: شوهرم زراعت کرده است و نیاز به آبیاری دارد، اگر خداوند باران بفرستد حال ما خوب است. سپس به منزل دیگر دختر و دامادش رفت و احوال آنها را پرسید؟ دختر گفت: شوهرم تعدای کوزه ساخته است و آن ها را بیرون گذاشته تا خشک شده و آماده کوره شوند، چنانچه باران نیاید حال ما خوب خواهد بود؛ پدر ضمن خداحافظی، دست به سوی آسمان بلند کرده و گفت: خدایا، تو خود به احوال هر دوی آن ها و همچنین به مصلحت ایشان آگاه تر می باشی. بعد از آن، حضرت فرمود: ما نیز چنین هستیم و چنین گوئیم.[1] .
همچنین تاریخ نویسان به نقل از سدیر صیرفی آورده اند، که گفته است: به زیارت کعبه الهی مشرف شده بودم، در آن جا امام محمد باقر علیه السلام را ملاقات کردم، حضرت دست مرا گرفت، و روی به جانب کعبه نمود و اظهار داشت: ای سدیر! مردم موظف شده اند که به زیارت این کعبه سنگی آمده و اطراف آن طواف نمایند؛ و آن گاه بایستی نزد ما اهل بیت رسالت آیند و ایمان و عقاید خود را بر ما عرضه دارند تا ما آن ها را راهنمائی و هدایت نمائیم.
سپس امام علیه السلام اشاره به سینه خویش نمود و فرمود: همانا ولایت ما از هر چیزی مهم تر و بلکه اساس و بنیان هر چیزی است. و پس از آن، افزود: ای سدیر! اگر آن دو نفر - ابوحنیفه و سفیان ثوری - نبودند و مردم را به گرد خود جمع نکرده و آن ها را به بی راهه منحرف نمی کردند؛ ما فرصت مناسبی در این سفر حج می یافتیم، که مردم را به حقایق دین و منافع دنیا و آخرتشان راهنمایی کنیم و نسبت به تمام امور مادی و معنوی آشنا و آگاهشان سازیم.[2] .

پی نوشت ها:

[1] فروع کافی: ج 8، ص 71، ح 45.

[2] اصول کافی: ج 1، ص 392، ح 3.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

دو سؤال درباره قیامت

مرحوم شیخ مفید و دیگر بزرگان به نقل از عبدالرحمن زهری آورده اند:
هشام بن عبدالملک در یکی از سال ها، جهت انجام مراسم حج و زیارت خانه خدا، وارد مسجدالحرام شد، در حالی که بر یکی از غلامانش - به نام سالم - تکیه زده بود.
امام محمد باقر علیه السلام در گوشه ای از مسجدالحرام نشسته و مشغول دعا و مناجات بود.
سالم به هشام گفت: ای امیرالمؤ منین! این شخص محمد بن علی بن الحسین علیهماالسلام است. هشام اظهار داشت: آیا این همان کسی است که اهالی عراق دلباخته و شیفته او هستند؟ سالم در پاسخ به هشام، گفت: آری. هشام گفت: به نزد او برو؛ و به او بگو که خلیفه، هشام گوید: مردم در روز قیامت - در آن مدتی که مشغول بررسی و محاسبه اعمال هستند - چه خوراکی دارند و چه می آشامند؟ پس هنگامی که غلام نزد امام باقر علیه السلام آمد و سؤال هشام را مطرح کرد، حضرت فرمود: هنگامی که مردم محشور می شوند، در صحرای محشر چشمه هائی است، که از آن می خورند و می آشامند تا وقتی که از حساب و بررسی اعمال فارغ آیند.
وقتی سالم، جواب حضرت را برای هشام بازگو کرد، هشام با شدت ناراحتی گفت: الله اکبر! و آن گاه دوباره سالم را فرستاد تا از حضرت باقرالعلوم علیه السلام سؤال کند: چه چیزی مردم را از خوردن و آشامیدن باز می دارد؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: آن هنگامی که خلافکاران در آتش دوزخ قرار گیرند، بیشتر اشتهاء پیدا می کنند و سپس خطاب به مؤمنین کرده و گویند: أفیضوا علینا منالماء أو مما رزقکم الله.[1] .
یعنی؛ یا مقداری آب و یا مقداری از آنچه که خداوند به شما روزی داده است، به ما هم عنایتی کنید. در این موقع هشام، با شنیدن جواب صریح و روشنگرانه امام علیه السلام ساکت شد و دیگر حرفی نزد.[2] .

پی نوشت ها:
[1] سوره ی اعراف: آیه 50.
[2] ارشاد شیخ مفید: ص 282، بحارالانوار: ج 46، ص 432، ح 14، احتجاج طبرسی: ج 2، ص 172، ش 202.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

دو محور خطر

فراخوانی به طهارت و تقوا از مسؤولیت‌های بنیانی رسالت پیامبران و امامان می‌باشد. جامعه‌ای که بر وحی الهی بنیان شده؛ جامعه‌ای است که بر اساس باورهای حق و اخلاق کریمه و رفتار پسندیده پایه‌گذاری شده است. این جامعه در ابعاد گوناگون اعتقادی و اخلاقی و رفتاری باید پاک و منزه از هر آلایندگی باشد. رهبران الهی در بعد باورها، باورهای حق توحیدی را شفاف و مبرهن برای مردم بازگو نمودند. در بخش اخلاق با گفتار و رفتار خویش جامعه را به اخلاق بلند و پسندیده وحیانی توجه دادند. در بعد رفتار نیز از هر گونه رفتارهای ناهنجار پرهیز می‌دهند. خطرها و مواضع آسیب را آشکار می‌سازند.
باقر العلوم علیه‌السلام دو محور خطر را که سایر خطرها به آن دو بازگشت دارند، هشدار می‌دهد. این دو محور خطر یکی خواسته‌های دنیایی در جهت دستیازی به مال و منال دنیا از راه‌های غیر مشروع، که فزون‌طلبی آن پایان‌ناپذیر است، می‌باشد. دیگری خواهش‌های نفسانی در جهت تأمین غرایز جنسی از راههای نکوهیده و ناپسند.
این دو، موضع گزش انسان‌ها می‌باشند. سعادت پاکدامنی افراد از این دو محور آسیب می‌بینند. انسان اگر این دو موضع را حراست نماید و بتواند خواهش‌های نفسانی خویش را در این دو محور کنترل کند، برترین عبادت را انجام داده است.
رهنمون باقر العلوم علیه‌السلام در این راستا این گونه است که می‌فرماید: هیچ عبادتی برتر از پاکی شکم و خواهش‌های نفسانی نیست، ما من عبادة افضل عندالله من عفة بطن و فرج. [1] این تعبیر در روایات فراوان از باقر العلوم علیه‌السلام و امامان دیگر و نیز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به چشم می‌خورد. چون موضع خطر حساس است؛ هشدار در این راستا فراوان است. انسان مؤمن همواره باید این دو محور را حراست و پاسداری کند، تا آسیب متوجه تقوا و طهارتش نشود.

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی، باب العفة، حدیث 8.
منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

با توجه به اینکه ولایت معانی مختلف دارد و توجیه‌گران و رهزنان اندیشه و ایمان مردم، گاهی از آن سوء استفاده کرده و می‌کنند. ائمه (ع) خود، معنای ولایت راه رسیدن به آن را کاملا روشن ساخته‌اند.
در احادیث به تفصیل بیان داشته‌اند که حقیقت ولایت هم شامل محبت است و هم شامل اطاعت و اما راه رسیدن به درجه‌ی اهل ولایت و برخورداری از نجات و سعادت، تنها گفتار ظاهری و ادعای محبت و پیروی نیست، بلکه تنها در پرتو عمل صحیح و شایسته است که مؤمن می‌تواند به ولایت واقعی دست یابد و خود را پیرو و دوست ائمه بداند.
امام باقر (ع) به جابر فرمود: ای جابر! آیا همین که کسی ادعا کند شیعه است و ما اهل بیت را دوست دارد، کافی است! به خدا سوگند، شیعه‌ی ما نیست مگر کسی که از مخالفت خدا بپرهیزد و او را اطاعت کند. ای جابر! شیعیان ما شناخته نمی‌شوند مگر به وسیله‌ی تواضع، خشوع، امانتداری، یاد هماره‌ی خداوند، روزه، نماز، نیکی به والیدن، رسیدگی به همسایگان تهیدست و... جابر می‌گوید: به امام عرض کردم: اگر به راستی شیعه باید چنین خصوصیاتی داشته باشد، اکنون کسی را با همه‌ی این اوصاف نمی‌شناسم! امام فرمود: هان ای جابر! مواظب باش که این روش‌های گوناگون (افکار نادرست رایج میان گروه‌های مردم)، راه تو را منحرف نسازد. این کافی نیست که کسی بگوید علی (ع) را دوست دارم و ولایتش را پذیرفته‌ام، ولی اهل عمل نباشد! چه این که پیامبر (ص) برتر از علی (ع) است و اگر کسی بگوید پیامبر (ص) را دوست دارم ولی از روش پیامبر (ص) پیروی نکند، این گونه محبت کمترین تأثیری به حال او ندارد! پس تقوای الهی داشته باشید و به آنچه خداوند امر کرده گردن نهید، میان خداوند و هیچ فردی، خویشاوندی نیست. محبوبترین بندگان نزد خداوند، باتقواترین و مطیع‌ترین آنان است... کسی که مطیع خدا باشد ولی ما است. و کسی که معصیت خدا کند، دشمن ما است، به ولایت راهی نیست جز از طریق عمل به ارزش‌های و بازداشتن خویش از زشتی‌ها. [1] .

پی نوشت ها:

[1] عن ابی‌جعفر (ع) قال: یا جابر! ایکتفی من ینتحل التشیع ان یقول بحبنا اهل البیت! فوالله ما شیعتنا الا من اتقی الله و اطاعه و ما کانوا یعرفون یا جابر الا بالتواضع و التخشع و الامانة و کثرة ذکر الله... و ما تنال ولایتنا الا بالعمل و الورع. اصول کافی 2 / 75.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

دعا و تسلیم در برابر خدا

تشویق به اصرار و پافشاری در دعا، در حقیقت برای این است که انسان ارتباط بیشتر و مداومتری با خدای خویش داشته باشد و این ارتباط مداوم، زمینه‌ی تکامل روحی، اخلاقی و عملی او را فراهم سازد و فرد، خدایی شود. نه اینکه در نتیجه‌ی اصرارهای فراوان، انسان خویش را از خداوند، طلبکار دانسته و در صورت عطا نشدن درخواست‌هایش، احساس یأس و نارضایی کند. امام باقر (ع) برای تذکر دادن این حقیقت به مؤمن، فرموده است: ما برای خواسته‌های خویش و آنچه دوست داریم، به درگاه خدا دعا می‌کنیم و از او می‌خواهیم ولی زمانی که خلاف انتظار و آرزوی ما چیزی رخ داد، با درخواست خداوند و انتخاب او مخالفت نمی‌کنیم. [1] . در این رهنمودها، درس‌های مهمی برای حفظ روحیه‌ی امید و ایمان و تداوم زندگی در آرامش روحی نهفته است که تحلیل و تفصیل آن‌ها در این مجال نگنجد. و همین اندازه یادآور می‌شویم که انسان معاصر در نتیجه‌ی دور شدن از ارزش‌های معنوی و رها کردن دعا و نیایش و اعتماد و دلبستگی به ساخته‌ها و یافته‌های بشری، دچار بحران روحی عمیق و سرخوردگی از زندگی شده است. نه از خویش راضی است و نه از خدای خویش! در حالی که سخنان امام باقر (ع) در آنچه آوردیم نخسه‌ای است کامل، برای درمان این مشکل بشری.

پی نوشت ها:

[1] الباقر (ع): ندعو الله فیما نحب، فاذا وقع الذی نکره لم نخالف الله عزوجل فیما احب. حلیة الاولیاء 3 / 187؛ احقاق الحق 12 / 194.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

در روایتی دیگر امام (ع) نشانه‌های مؤمن را چنین بیان داشته است:
همانا مؤمن واقعی کسی است که وقتی خشنود و سرخوش است، خوشحالی و شادابی و نشاط او را به گناه و باطل نکشاند، و هنگامی که ناراحت و غمگین و خشمناک است، این ناراحتی‌ها او را از سخن حق دور نسازد! مؤمن واقعی کسی است که به هنگام قدرت و اقتدار، به تعدی و تجاوز رو نیاورد و از دایره‌ی حق بیرون نرود! [1] .

پی نوشت ها:
[1] عن أبی‌جعفر (ع) قال: انما المؤمن الذی اذا رضی لم یدخله رضاه فی اثم و لا باطل، و اذا سخط لم یخرجه سخطه من قول الحق، والذی اذا قدر لم تخرجه قدرته الی التعدی الی ما لیس له بحق. اصول کافی 2 / 234.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

دو خصلت عالم

لایکون العبد عالما حتی لا یکون حاسدا لمن فوقه ولامحقرا لمن دونه. [1] .
هیچ بنده‌ای عالم نباشد تا اینکه به بالا دست خود حسد نبرد و زیردست خود را خوار نشمارد.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 294.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

دشنام گو، مبغوض خداست

ان الله یبغض الفاحش المتفحش. [1] .
خداوند، دشنام گوی بی‌آبرو را دشمن دارد.

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 296.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

دعا کردن در سحر

ان الله عزوجل یحب من عباده المؤمنین کل عبد دعاء فعلیکم بالدعاء فی السحر الی طلوع الشمس فانها ساعة تفتح فیها أبواب السماء، و تقسم فیها الأرزاق، و تقضی فیها الحوائج العظام. [1] .
همانا خداوند عزوجل از میان بندگان مؤمنش آن بنده‌ای را دوست دارد که بسیار دعا کند، پس بر شما باد دعا در هنگام سحر تا طلوع آفتاب، زیرا آن ساعتی است که درهای آسمان در آن هنگام بازگردد و روزیها در آن تقسیم گردد و حاجتهای بزرگ برآورده شود.

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی ، ج 4، ص 228.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

دعا برای دیگران

أوشک دعوة و أسرع اجابة دعاء المرء لأخیه بظهر الغیب.[1] . دعایی که بیشتر امید اجابت آن می‌رود و زودتر به اجابت می‌رسد، دعا برای برادر دینی است در پشت سر او.

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی، ج 4 ص 269.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

دورویی و دوزبانی

بئس العبد عبد یکون ذا وجهین و ذا لسانین، یطری أخاه شاهدا و یأکله غائبا، ان أعطی حسده و ان ابتلی خذله. [1] . بد بنده‌ای است آن بنده‌ای که دو رو و دو زبان باشد، در حضور برادرش او را ستایش کند، و در پشت سر، او را بخورد! اگر دارا شود بر او حسد برد و اگر گرفتار شود، دست از یاری او بردارد.

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی، ج 4، ص 43. این حدیث از امام حسن عسکری علیه‌السلام هم نقل شده است.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

دست نکشیدن از حق

زرارة بن اعین گوید: ابوجعفر امام باقر (ع) در تشییع جنازه‌ای از قریش حاضر شدند، من نیز در خدمتش بودم، عطاء بن ابی رباح از جمله حاضران بود، زنی در پشت جنازه ضجه می‌کشید و ناله می‌کرد، عطاء به آن زن گفت: ساکت شو و صدایت بلند نشود وگرنه من بر می‌گردم، زن ساکت نشده، عطا برگشت. من به امام باقر (ع) گفتم: عطاء برگشت. فرمود: چرا؟ گفتم: زن ساکت نشد او نیز برگشت. حضرت فرمود: به تشییع جنازه ادامه بده، ما اگر باطلی را با حق دیدیم و به خاطر باطل، دست از حق برکشیدیم حق مسلمان را ادا نکرده‌ایم.
چون نماز میت خوانده شد، ولی میت به امام عرض کرد: برگردید خدا شما را رحمت کند، که آمدن، شما را ناراحت می‌کند، امام برگشت، من به او گفتم: صاحب جنازه اجازه دادند برگردید، من هم با شما کار خصوصی دارم، فرمود: به راهت ادامه بده ما با اجازه او نیامده‌ایم تا با اجازه او برگردیم. بلکه از این عمل خواسته‌ایم به اجر و فضل خدا برسیم، انسان هر قدر پشت سر جنازه باشد همان قدر اجر می‌برد.[1] .
عطاء بن ابی رباح از آخوندهای درباری بود که بنی امیه بسیار تعظیمش می‌کردند، حتی در میان مردم جار می‌زدند: کسی جز عطاء حق فتوا دادن ندارد اگر او نباشد عبدالله بن ابی نجیح فتوا خواهد داد، عطاء یک چشم، پهن بینی، و بسیار سیاه رنگ بود چنانکه ابن جوزی در تاریخش گفته است (مرآت العقول) یعنی ظاهرش مثل باطنش چرکین و تنفر آور بود. این گونه ناکسان بودند که خانه‌های وحی را به صورت خرابه‌ها در آورده و مردم را از سعادت باز داشتند و با روسیاهی خدای خویش را ملاقات کردند.
این مطلب نیز قابل دقت است که منصور خلیفه ستمگر عباسی مالک بن انس را در مکه ملاقات کرد، و از او در بسیاری از مسائل سؤالهای و از فشاری که عامل مدینه به او وارد آورده بود، اعتذار نمود و گفت: کتابی بنویس که مردم را وادار به عمل به آن کنم، تا نظام واحد شریعتی به وجود آید و همه بر یک مفتی گرد آیند، ولی به شرط آن که از علی بن ابی طالب در آن کتاب چیزی نقل نکنی، مالک به شرط او عمل کرد و در «موطّأ» چیزی از علی (ع) نقل نکرد. (الامام الصادق و المذاهب الاربعه: ج 2 ص 555). در این کتاب که شامل هزار و هفتصد و بیست حدیث است، از عبدالله بن عمر صد و پنج حدیث، از ابن شهاب زهری صد و پانزده حدیث، از ابوهریره پنجاه حدیث، از عایشه چهل و هشت حدیث و از علی بن ابی طالب (ع) تنها پانزده حدیث نقل شده و از حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام حتی یک حدیث هم نقل نشده است.

پی نوشت ها:

[1] کافی: ج 3 ص 171 - 172.

منبع: فضائل و سیره فردی امام محمد باقر؛ سید علی قریشی؛ برگرفته از کتاب خاندان وحی

جابر بن یزید گفت: به نزد امام محمد باقر (علیه‌السلام) رفتم و از حاجت‌مندی خود شکایت کردم؛ فرمود: «ای جابر! درهمی ندارم تا به تو دهم» . مدتی نگذشته بود که کمیت شاعر، به نزد آن حضرت آمد و قصیده‌ای خواند و حضرت به غلام خود فرمود: «برو بدره‌ای بیاور و به کمیت بده» کمیت گفت: اگر اجازه بدهید قصیده‌ی دوم را هم بخوانم، او قصیده را خواند و حضرت به غلام خود فرمود: «برو و بدره‌ای برای کمیت بیاور» کمیت دوباره گفت: اگر اجازه بدهید قصیده‌ی سومی را هم برای شما بخوانم. او قصیده‌اش را خواند، دوباره حضرت به غلام خود فرمود: «برو و بدره‌ای برای کمیت بیاور» . کمیت بدره‌ها را قبول نکرد و گفت: سوگند به خدا! من به خاطر مال و فایده‌ی دنیوی، به مدح شما شعر نگفته‌ام، به جز این که خداوند بر من واجب کرده است برای ادا کردن حق، منظوری به جز این نداشتم، امام در حق کمیت، دعای خیر نمود و فرمودند: «ای غلام! بدره‌ها را به جای خود برگردان» . وقتی کمیت رفت، گفتم: فدایت شوم، به من فرمودید که درهمی ندارید تا به من دهید، ولی برای کمیت، بیشتر از هزار درهم دستور دادید. فرمودند: بلند شو و به اتاقی که غلام درهم‌ها را آورد، برو من وارد آن اتاق شدم و درهمی ندیدم و برگشتم. امام فرمود: «این معجزه و کرامتی است که بیان نکرده بودم» . دست مرا گرفت و دوباره به همان اتاق برد و پای مبارکشان را بر زمین زد، ناگهان چیزی مانند گردن شتر که از طلای خالص بود، ظاهر شد. به من فرمود: «ای جابر! این معجزه را به جز برادران با ایمان که به ایمان آن‌ها اعتقاد داری، فاش نکن. این چیزی است که خداوند به ما قدرت داده است؛ هر چه بخواهیم اتفاق بیفتد و زمین را با همه‌ی استواری به هر طرف که بخواهی، می‌توانیم بکشیم» . [1] .

پی نوشت ها:

[1] منتی الآمال، ج 2، ص 198.

منبع: سیره و زندگانی حضرت امام محمد باقر؛ لطیف راشدی-محمدرضا راشدی؛ لاهوتیان چاپ اول 1387.

درهم و دینار غیبی

جابر بن یزید می‌گوید: من نیازمند شدم به خدمت باقر العلوم علیه‌السلام رسیدم. نیاز خود را مطرح ساختم. امام فرمود در نزد ما چیزی نیست. در این هنگام کمیت اسدی (شاعر اهل بیت (ع) وارد شد و اجازه خواست در منزلت اهل بیت شعر بگوید، امام اجازه دادند. وی قصیده خود را خواند امام به خادم خویش فرمان داد، داخل اتاق شود و برای وی صله بیاورد. خادم یک کیسه درهم (10000 درهم) تقدیم کمیت می‌کند. کمیت از امام اجازه می‌خواهد قصیده دیگری را بخواند، امام اجازه می‌دهد، کیسه دوم درهم نصیب کمیت می‌شود، برای بار سوم کمیت اجازه سرودن شعر می‌طلبد، حضرت اجازه می‌دهد و کیسه سوم را نصیب خویش می‌سازد. در این هنگام کمیت اظهار می‌دارد من برای درهم و دینار شعر نگفتم و درهم ها را نمی‌پذیرد. امام به خادم خویش دستور می‌دهد کیسه ها را به داخل اتاق برگرداند، وی کیسه ها را بر می‌گرداند.
جابر می‌گوید، من در خویش احساس دل‌تنگی کردم که چگونه امام به من اظهار کرد درهم یافت نمی‌شود، در حالی که به کمیت سه نوبت درهم صله دادند! وقتی اظهار کردم حضرت فرمود، جابر وارد اتاق شوید وقتی وارد آن اتاق شدم، چیزی نیافتم. به نزد حضرت باز گشتم. حضرت فرمود ما چیزی از تو پنهان نساختیم.
آن گاه حضرت دست مرا گرفته به داخل اتاق برد، پای خویش را بر زمین زد، من دیدم چیزی همانند گردن شتر، طلا از زمین بیرون آمد. آن گاه به من فرمود جابر نگاه کن، این حقایق را ببین، لیکن هیچ فردی جز افراد مطمئن از برادران خویش را از این حادثه با خبر مساز و بدان که خدا به آن چه ما اراده کنیم ما را توانمند ساخته است و بدان زمام و اختیار زمین به دست ماست، ان الله اقدرنا علی ما نرید. [1] .

پی نوشت ها:

[1] اختصاص، ص 272، دلائل الامامه، ص 224.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

دیدن شخص از پشت دیوار و نجات او از زیر باران

عبدالله بن عطای مکی می‌گوید: من به دیدن امام باقر علیه‌السلام مشتاق شدم، پس به طرف مدینه حرکت کردم در شبی که داخل مدینه شدم هوا سرد بود و باران می‌بارید. من خیس شده و سرما خورده بودم. نصف شب به درب خانه‌ی آن حضرت رسیدم، با خود گفتم: «در این موقع شب، نباید مزاحم بشوم و در این امر مردد بودم که در دهلیز بخوابم تا روز شود و یا آنکه درب را بکوبم. با خود در این فکر بودم که آواز آن حضرت را شنیدم که به کنیزی می‌فرمود: «درب خانه را بر عبدالله بن عطا بگشا که خیس شده و سرما خورده است.» پس کنیز درب را گشود و من به خدمت آن حضرت مشرف شدم. [1] .

پی نوشت ها:

[1] کشف الغمه.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

دیوارها مانع دید امام نمی‌شود

ابوالصباح کنانی می‌گوید: روزی به درب خانه‌ی حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام رفته و درب را کوبیدم، کنیز خدمتکار آن حضرت که پستان برجسته‌ای داشت بر درب خانه آمد.
من دست خود را بر پستان او زدم و گفتم: «به آقای خود بگو که من بر درب خانه می‌باشم.» ناگهان صدای مبارک آن حضرت از داخل خانه بلند شد که: «مادرت برایت نباشد! داخل شو.»
پس به داخل خانه رفتم و گفتم: «به خدا سوگند که این حرکتم از روی هوسرانی نبود و من در این کار قصدی نداشتم مگر زیاد شدن یقینم.»
حضرت فرمود: «راست گفتی! اگر گمان می‌برید که این دیوارها مانع و حائل بر دیدگان ما می‌شود چنانکه بر دیدگان خودتان می‌شود پس بین ما و شما چه فرقی خواهد بود؟! پس بپرهیز از اینکه دیگر مثل این عمل را بجای بیاوری.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] منتهی الآمال.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

دستگیری دزدان واقعی و برگردان کیسه‌های زر

عاصم بن حمزه می‌گوید: در خدمت امام باقر علیه‌السلام بودم و با سلیمان بن خالد به جائی می‌رفتیم. دو شخص پیدا شدند، حضرت فرمود: «این دو دزد هستند.»
پس به غلامان امر فرمود که هر دو را نگاه داشتند و به سلیمان گفت: «به بالای این کوه برو، در آنجا غاری است و در آن غار دو کیسه زر سر به مهر شده وجود دارد، آنها را نزد من بیاور.»
سلیمان رفت و آن دو کیسه را آورد. چون به مدینه برگشتیم دیدیم حاکم جمعی را به جرم دزدی گرفته و مشغول شکنجه کردن آنها بود. امام باقر علیه‌السلام به حاکم فرمود: «دست از این مردم بردار.» صاحب یکی از آن کیسه‌ها حاضر بود پس مال او را تسلیم نمود و فرمود: «صاحب کیسه‌ی دوم بعد از سه روز دیگر خواهد آمد.» پس دست دزدان را بریدند. یکی از آن دزدان گفت: «الحمدلله که دست من در خدمت پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بریده شد و این ماجرا به قیامت نیفتاد.» و توبه نمود. حضرت امام باقر علیه‌السلام به او فرمود: «تو از اهل بهشت هستی و دست تو پیش از تو به بهشت رفت.» و آن مرد بعد از بیست سال به رحمت خدا رفت.
در روز سوم صاحب کیسه‌ی دیگر که فردی نصرانی بود آمد و حاکم او را به خدمت امام باقر علیه‌السلام فرستاد و او کیسه‌ی خود را سر به مهر دید.
آن حضرت به او گفت: «می‌خواهی به تو خبر بدهم که در این کیسه چیست؟!» او گفت: «خبر دهید.» حضرت فرمود: «دو هزار دینار در کیسه قرار دارد که هزار دینار آن مال تو و هزار دینار دیگر مال شخص دیگر به نام محمد بن عبدالرحمن است و آن مرد خیری می‌باشد و بسیار صدقه می‌دهد و بسیار نماز می‌خواند. در همین ساعت نیز به دنبال تو می‌رسد.»
آن مرد نصرانی چون این معجزات را از آن حضرت دید، گفت: «ایمان آوردم به آن خدائی که به غیر از او خدائی نیست و گواهی می‌دهم که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم رسول اوست و تو امام واجب الاطاعت هستی و فرمان‌برداری تو بر مردمان واجب است.»
سپس کیسه‌ی خود را برداشت و روانه‌ی منزل خود شد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] کشف الغمه.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

دستور به معرفت حقیقی ائمه

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: فرزندان بشر با صلاحیت اخلاقی پدران خود از خطر انحراف مصون می‌مانند.
ابوبصیر نقل می‌کند که: روزی امام محمد باقر علیه‌السلام از شخصی احوال راشد را پرسیدند. آن مرد گفت: راشد زنده، تندرست و شما را سلام می‌رساند. حضرت فرمود: خداوند او را رحمت کند، آن شخص گفت: یابن رسول الله مگر راشد فوت کرده است؟ فرمود: بلی و علت مردن او مرض و بیماری نیز نیست، ابوبصیر می‌گوید: گفتم: یابن رسول الله راشد چگونه آدمی بود؟ فرمود: او مردی از شیعیان و محبان و موالیان ما بود و اما شما نمی‌دانید و ما از دور و نزدیک می‌بینیم و به غیبت و حضور شما آگاهیم و مناجات و ادعیه و حکایات شما را می‌شنویم و چه حال بدی است برای شما اگر ما را اینگونه نمی‌شناسید. به خدا قسم هیچ چیز از افعال و اعمال شما بر ما مخفی و پوشیده نیست، پس شما باید ما را حاضر بدانید و نفس‌های خود را به خیر عادت دهید و از اهل خیر باشید و از اهل خیر شناخته شوید و به خیر معروف گردید. بدرستی که من و شما اولاد شیعیان را به اینها امر می‌کنم.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

دعوت به باطل

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: خدای متعال ایمان را بر چهار پایه قرار داده، بر صبر و یقین و عدالت و جهاد.
و از موسی به عبدالله بن حسن در حدیثی نقل می‌کند که: هنگامی که اسماعیل بن عبدالله بن جعفر و حضرت صادق علیه‌السلام را به بیعت با محمد بن عبدالله بن حسن دعوت کردند، و هر دو امتناع کردند، اسماعیل به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کرد: تو را به خدا! به یاد داری که روزی من در خدمت پدرت، محمد بن علی علیه‌السلام رسیدم، و دو حله زرد در برداشتم؛ پس مدتی در من نگریست و سپس گریه کرد. گفتم: چرا می‌گریی؟
فرمود: برای این که تو را در پیری می‌کشند و خونت هدر می‌رود و دو بز در خون تو با هم نمی‌جنگند (یعنی در خونخواهی تو خصومتی رخ نمی‌دهد و کسی به طلب خون تو بر نمی‌خیزد). گفتم: این واقعه چه وقت است؟ فرمود: وقتی که تو را به باطل دعوت کنند و نپذیری و هرگاه آن لوچ (چپ چشم) نامبارک قومش را که به آل حسن علیه‌السلام نسبت دارد، دیدی که بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته و مردم را به خود می‌خواند و نام عاریت بر خود نهاده (یعنی خود را امام می‌نامد) پس دیدار خویش را با فامیلت تازه کن و وصیت خود را بنویس که همان روز یا فردا کشته می‌شوی؟ حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: آری؛ تا آن جا که گفت: پس به خدا! قبل از عصر برادر زادگانش، پسران معاویة بن عبدالله بن جعفر بر او وارد شدند و پامالش کردند تا او را کشتند.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

دیوار معلق ماند

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: کسی که تنبلی را پیشه خود ساخت از پرداخت حقوق دیگران باز می‌ماند و اشخاص تنگ حوصله و دور از مدارا در برابر حق بی‌صبرند.

ابوصباح از حضرت باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: مادرم کنار دیواری نشسته بود، دیوار شکست و صدای شدیدی کرد. مادرم دست به جانب آن دراز کرد و گفت: نه به حق پیامبر صلی الله علیه و آله تو به خراب شدن مأذون نیستی؛ دیوار در هوا معلق ماند تا مادرم از زیر آن گذشت و پدرم صد دینار برای او صدقه داد.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

در گمراهی می‌میرد

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: امروز را غنیمت شمار، چه می‌دانی که فردا کار به دست کیست. از جمله آن چه جابر روایت کرده، و حدیثی از حضرت باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که حاصلش این است که: آن حضرت خبر داد که کثیر النوا (که از دشمنان آن حضرت و بتری مذهب بوده) به گمراهی می‌میرد، و چنان شد که حضرت فرموده بود و هم او بود که به حضرت گفت: من گندم فروشم و حضرت فرمود: دروغ گفتی: بلکه هسته خرما فروش هستی.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

دعا برای پرنده

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: کسی که جای بدنامی برود، هدف تهمت خواهد بود، هر که آماج تیر تهمت شد، چون کمان قامتش همیشه خم است.
و از آن چه جابر جعفی روایت کرده که گفت: با حضرت باقر علیه‌السلام در سفر حج هم کجاوه بودم، ناگاه یک قمری آمد و بر چوبه محمل او نشست و نغمه آغاز کرد. من خواستم او را بگیرم. حضرت فریاد زد: آرام ای جابر! که این قمری به ما اهل‌بیت پناه آورده است. گفتم: چه شکایتی دارد؟ فرمود: چنین اظهار می‌کند که سه سال است در این کوه تخم می‌گذارد و ماری می‌آید و جوجه‌های او را می‌خورد. از من تقاضا می‌کند که دعا کنم: خدا او را بکشد و من دعا کردم، خدا او را کشت.
رفتیم تا هنگام سحر فرا رسید، حضرت فرمود: ای جابر! پیاده شو؛ پیاده شدم و مهار شتر را گرفتم، آن حضرت پیاده شد و از راه منحرف شد و متوجه باغ ریگزاری شد و ریگها را از چپ و راست عقب کرد و گفت: خدایا! ما را سیراب و پاک کن؛ ناگاه سنگی چهار گوش سفید، پیدا شد، آن را کند، چشمه آب صافی پیدا شد، از آن وضو گرفتیم و خوردیم، سپس از آن جا کوچ کرده و هنگام صبح نزدیک مزرعه‌ها و نخل‌هایی رسیدیم؛ نزدیک نخل خشکی رفت و فرمود: ای نخل! از آن چه خدا در تو آفریده به ما اطعام کن. درخت نخل کج شد تا میوه‌هایش در دسترس ما قرار گرفت و از آنها خوردیم. یک اعرابی آن جا بود، گفت: تا امروز ساحری چنین ندیده بودم، فرمود: ای اعرابی به ما اهل‌بیت دروغ نبند؛ هیچ یک از ما ساحر و کاهن نیست، بلکه ما اسمی از اسمهای خدا را آموخته‌ایم؛ و خدا را به آن می‌خوانیم، مرادمان را می‌دهد و دعا می‌کنیم مستجاب می‌شود.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

دعا در حق کمیت

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: مؤمن کسی است که اگر خشنود شد، خشنودیش او را به گناه نیفکند و اگر به خشم افتاد از گفتن حق خارج نمی‌شود.
نقل شده که: حضرت باقر علیه‌السلام در حق کمیت دعا کرد، چون که دشمنان آل محمد می‌خواستند او را بگیرند و بکشند، کمیت متواری شده بود، در همه راهها گروهی را مأمور کرده بودند که اگر مخفیانه بیرون رفت، او را بگیرند و بکشند. هنگامی که کمیت در تاریکی شب بیرون آمد و خواست در راهی برود، شیری پیدا شد و مانع شد؛ خواست از راه دیگر برود، باز شیر جلوگیری کرد و گویا اشاره می‌کرد که همراه او برود. عاقبت شیر همراه کمیت رفت تا از شر دشمنان نجات یافت.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

دیوار مانعی برای ما نیست

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: بد برادری است آن برادر دینی که در روز توانگری اظهار دوستی کند و در روز تنگدستی از تو ببرد. حافظ رجب برسی در کتاب مشارق الانوار از میسر نقل می‌کند که گفت: بر در خانه حضرت باقر علیه‌السلام ایستادم، دختری پنج وجبی بیرون آمد؛ من دست بر سر او گذاشتم. حضرت از کنج خانه فریاد زد: داخل شو ای بی‌پدر؛ اگر دیوارها چشم ما را از دیدن شما منع می‌کرد، چنان که چشم شما را از دیدن ما منع می‌کند، ما و شما مساوی بودیم.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

دختران امام باقر

اول: زینب بنت محمد علیه‌السلام. این بانو با علی بن محمد از یک ام والد یعنی از یک کنیز زرخرید بوده‌اند.
دوم: ام‌سلمه بنت محمد علیه‌السلام. مادر این مخدره نیز ام‌ولده بود.
ابن شهر آشوب در کتاب مناقب خود راجع به فرزندان حضرت باقرالعلوم علیه‌السلام می‌نویسد: حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام دارای هفت فرزند بوده که پنج نفر از آنان پسر و دو نفر از ایشان دختر بودند. همه‌ی فرزندان آن بزرگوار به جز حضرت صادق علیه‌السلام قبل از حضرت باقر از دنیا رفتند. شیخ مفید در کتاب ارشاد می‌نگارد، جناب عبدالله بن محمد با حضرت صادق برادر ابو ینی یعنی از یک پدر و مادر بودند. عبدالله بن محمد مردی بود که بفضیلت و بزرگواری معروف و مشهور بود.روایت شده که عبدالله بن محمد نزد شخص از بنی امیه رفت. آن شخص نابکار در نظر داشت که وی را مسموم نماید. عبدالله بن محمد به او گفت: مرا نکش، مرا آزاد بگذار تا برای خدا یار و معین تو باشم و شفیع تو شوم؟ آن شخص بدبخت این سخن را نپذیرفت و آن امام‌زاده‌ی مظلوم را مسموم نمود. در کتاب روضات الجنات می‌نگارد: از جمله‌ی قبور اولاد امامان علیهم‌السلام قبر سید علی بن محمد الباقر علیه‌السلام است که خارج از بلده‌ی کاشان به امام‌زاده مشهد معروف و مشهور است. قبر امام‌زاده احمد را که فرزند علی بن محمد الباقر علیه‌السلام باشد در بلده‌ی اصفهان در محله‌ای که جاده‌ی خواجو است می‌نگارد. مورخین شرح حال مابقی فرزندان حضرت باقرالعلوم علیه‌السلام را ننوشته‌اند.
در کتاب عمدة الطالب می‌نگارد: علماء حسب و نسب عموما متفقند که از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام غیر از حضرت امام جعفر صادق فرزندی به جای نماند و کسی که خود را از غیر طریق امام صادق به حضرت باقرالعلوم نسبت دهد یقینا دروغ می‌گوید.
همچنان که از پسران حضرت امام حسین علیه‌السلام فززندی به جای نماند مگر از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام و نیز از حضرت علی‌بن موسی الرضا فرزندی به یادگار نماند جز حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام. و نیز از حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام غیر از حضرت مهدی موعود علیه‌السلام فرزندی به جای نماند.

منبع: ستارگان درخشان (جلد 7)؛ محمد جواد نجفی؛ کتابفروشی اسلامیه چاپ پنجم 1376.

دو نمونه از نهی از منکر امام باقر

ابوبصیر می‌گوید: در کوفه به یکی از بانوان، قرائت قرآن یاد می دادم، روزی در یک موردی با او شوخی کردم، پس از مدتی در مدینه به محضر امام باقر علیه‌السلام رسیدم، مرا سرزنش کرد و فرمود: «کسی که در جای خلوت گناه کند، خداوند نظر رحمتش را از او بر می‌گرداند، آن چه سخنی بود که به آن بانو گفتی؟!» از شدت شرم، سرافکنده شدم و توبه کردم، امام باقر علیه‌السلام به من فرمود: «مراقب باش که دیگر تکرار نکنی و با زنان نامحرم شوخی ننمایی». [1] . ابوصباح کنانی یکی از شاگردان برجسته‌ی امام باقر علیه‌السلام روزی به در خانه آن حضرت آمد، و در را زد، یکی از کنیزان خانه‌ی امام به پشت در آمد تا در را باز کند، ابوصباح با دست بر سینه برآمده‌ی او زد و گفت: «به مولایت بگو من هستم.» (به این ترتیب با نهادن دست بر سینه او گناه کرد). در همین هنگام امام باقر علیه‌السلام در میان خانه با صدای بلند فرمود:

ادخل لا ام لک: «ای مادر مرده! وارد خانه شو.»

ابوصباح وارد خانه شد و به امام عرض کرد: «قصد گناه نداشتم، بلکه می‌خواستم بر ایمانم در مورد شما «که آیا از پشت پرده‌ها اطلاع دارید یا نه؟» بیفزایم.» فرمود: «راست می‌گویی، اگر می‌پندارید که این دیوارها جلو دید ما را می‌گیرند، چنان که جلو دید شما را می‌گیرند، پس بین ما و شما چه فرق است، بپرهیز که بار دیگر چنین گناهی را مرتکب نشوی.» . [2]

[1] بحار، ج 46، ص 247.

[2] کشف الغمه، ج 2، ص 353.

منبع: نگاهی بر زندگی امام باقر؛ محمد محمدی اشتهاردی؛ مطهر چاپ دوم 1376.

دعوت به پایمردی در طریق حق

حمایت از راه حق، اندیشه‌ی حق و مکتب حق، بی تردید گاه مواجه با مشکلات بیرونی خواهد بود و زمانی رویارو با منافع شخصی انسان. حق‌جویی و حقگویی، گاه کینه و عداوت حق ستیزان را علیه انسان بر می‌انگیزد و زمانی باعث محرومیت وی از برخی مزایا و امیال می‌شود. امام باقر (ع) به پیروان خود هشدار می‌داد که مبادا به خاطر سختی‌های راه حق، از آن دست بردارند! و می‌فرمود: نفست را بر طریق حق و سخن حق، شکیبا و استوار بدار؛ زیرا کسی که چیزی از حق را (به خاطر مشکلات آن) انکار کند و از آن چشم بپوشد، دو چندان آن مشکلات و محرومیت‌ها را در طریق باطل خواهد چشید [1] . و می‌فرمود: پدرم هنگام وفاتش به من سفارش کرد... ای فرزندم! بر طریق حق و سخن حق شکیبا باش و صبر کن، هر چند تلخ و ناگوار باشد [2] .

پی نوشت ها:

[1] اصبر نفسک علی الحق فانه من منع شیئا فی حق اعطی فی الباطل مثلیه. تحف العقول 216؛ بحار 78 / 176.

[2] اوصانی ابی حین حضرته الوفاة... ای بنی! اصبر علی الحق و ان کان مرا. مشکاة الانوار 71 / 76؛ بحار 70 / 184.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

دمیدن در روح چگونه است

و نیز محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه‌السلام در مورد معنی کلام خدا که می‌فرماید: «و در او از روح خویش دمیدم» پرسیدم که آن دمیدن چگونه بوده است؟

حضرت فرمود: روح مانند باد، متحرک است، و این که گوهر اشیاء روح نامیده شده، زیرا نامش از ریح (باد) مشتق شده است، و چرا بر لفظ روح بیان کرده است؟

چون روح همجنس با ریح است، و چرا (خدای متعال) به خودش نسبت داده است؟ چون او را بر بقیه‌ی روحها برگزیده و ممتاز ساخته است، چنان که از میان خانه‌ها، یک خانه برگزیده و فرموده: خانه‌ی من، و نسبت به پیامبری از میان همه‌ی پیامبران فرموده: خلیل من، و مانند اینها، و همه‌ی اینها آفریده شده و ساخته و پرداخته و پدید آمده‌ی اوست، آنها را پرورش داده و امور آنها را تدبیر نموده است. غیر واحد من أصحابنا، عن الأسدی، عن البرمکی، عن الحسین بن الحسن، عن بکر، عن القاسم بن عروة، عن عبدالحمید الطائی، عن محمد بن مسلم قال: سألت أباجعفر علیه‌السلام عن قول الله عزوجل: (و نفخت فیه من روحی) [1] کیف هذا النفخ؟ فقال: ان الروح متحرک کالریح، و انما سمی روحا، لأنه اشتق اسمه من الریح، و انما أخرجه علی لفظة الروح، لأن الروح مجانس للریح، و انما أضافه الی نفسه، لأنه اصطفاه علی سائر الأرواح، کما اصطفی بیتا من البیوت فقال: بیتی، و قال الرسول من الرسل: خلیلی، و أشباه ذلک، و کل ذلک مخلوق مصنوع محدث مربوب مدبر. [2] .

پی نوشت ها:

[1] الحجر: 29.

[2] بحارالأنوار: ج 4 ص 11 ح 3، و ج 61 ص 28 ح 1، عن معانی الأخبار: ص 17.

منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

چهار پنج نفر جمع شدیم و به راه افتادیم. در طول راه به یکی از همراهان گفتم «بهتر است چیزی برایش بخریم و ببریم، دست خالی رفتن خوب نیست» . او نیز به بقیه‌ی دوستان گفت و توافق کردیم مقداری میوه از بازار بخریم. تا خانه‌ی آن استاد بزرگ راه زیادی نمانده بود. هنگامی که به در خانه‌اش رسیدیم خدمتکار داشت از خانه بیرون می‌آمد. گفتم: آقا تشریف دارند؟
- بله.
- برو بگو عده‌ای از دوستان برای عیادت فرزندتان آمده‌اند.
خدمتکار به داخل برگشت و پس از چند لحظه ما را به حضور امام باقر علیه‌السلام راهنمایی کرد. با دیدن امام سلام کردیم و او نیز با خوش رویی پاسخ گفت. وقتی حال بیمارش را پرسیدیم غم و اندوه بیشتری بر چهره‌اش نشست. آرام و قرار نداشت و بسیار بی‌تاب بود. حق هم داشت، ما که پدر بودیم می‌فهمیدیم او در حالی است، مریضی فرزند برای پدر خیلی سخت است، مخصوصاً مرضی که علاج ناپذیر باشد. پدر و مادر حاضرند بیشترین سختی‌ها را تحمل کنند، ولی حتی خاری به پای فرزندشان فرو نرود. با دیدن چنین وضعی فقط چند دقیقه نشستیم و صلاح ندانستیم بیشتر از آن مزاحم امام شویم. با اشاره‌ی من دوستان هم برخاستند و پس از آرزوی سلامتی و بهبودی برای فرزند امام خداحافظی کردیم و بیرون آمدیم. در راه یکی از دوستان گفت «دیدید امام چقدر ناراحت بود؟» . آن یکی گفت «آری، اگر این کودک طوری شود او چه می‌کند!» . سر کوچه از همدیگر خداحافظی کردیم و هر کس راه خانه‌اش را در پیش گرفت.
آن شب تا دیر وقت بیدار بودم و در رختخواب از این پهلو به آن پهلو می‌غلتیدم، به فکر آن کودک مریض بودم تا سرانجام خوابم برد. روز بعد از کوچه می‌گذشتم که صدای زاری و شیون عده‌ای از زنان توجهم را جلب کرد. صدا از خانه‌ی امام بود. سراسیمه خود را به آن جا رساندم. در خانه باز بود و وارد شدم. خدمتکار امام را که دیدم پرسیدم: خدا بد ندهد، چه شده؟ چشم هایش پر از اشک شد و گفت: مریض فوت کرد.
- انا لله و انا الیه راجعون، امام کجاست.
- در اتاقش نشسته است و مهمان دارد شما هم اگر می‌خواهید تسلیت بگویید می‌توانید بروید و امام را ببینید. با دیدن امام دست در گردنش انداختم و تسلیت گفتم و از خدا برایش صبر طلبیدم، اما وقتی دیدم چهره‌اش برخلاف دیروز آرام است و اثری از پریشانی دیروز در او دیده

نمی‌شود بسیار تعجب کردم، گفتم:ای امام بزرگوار، دیروز که فرزندتان مریض بود خیلی بی تاب و نگران بودید، امام اکنون که در گذشته و به رحمت خدا رفته، انتظار داشتیم حالتان از دیروز هم بدتر باشد، ولی شما را با رویی گشاده می‌بینیم، حکمتش چیست.

- ما نیز مثل هر پدری دوست داریم عزیزانمان سالم و بدون درد باشند، اما زمانی که امر خداوند سر رسید و تقدیر خدا قطعی شد خواست خدا را می‌پذیریم و در برابر اراده و مشیت الهی تسلیم و راضی هستیم. در راه با خود می‌اندیشیدیم انسان چقدر باید دریا دل باشد تا در اوج عواطف انسانی روحیه‌ای مطیع در برابر حکم خداوند داشته باشد، اگر چنین مسأله‌ای برای من اتفاق افتاده بود تا چند روز حال خود را درک نمی‌کردم، اما او قلبی داشت که با وجود اندوه فراوان همچون دریایی آرام و پر ابهت بود، در دلم به این مکتب انسان ساز و پیشوای آن آفرین گفتم. [1] .

پی نوشت ها:

[1] کافی، ج 3، ص 226.

منبع: حیات پاکان(داستانهایی از زندگی امام محمد باقر)؛ مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم 1385.

اظهار این عقیده که پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) راه معرفت و عبادت خدایند سخنی گزاف و مبالغه‌آمیز نیست و با عقیده‌ی توحیدی منافات ندارد؛ زیرا خداوند خود خواسته است که انبیا پیام او را به خلق برسانند، و خود خواسته است تا اوصیای پیامبر، به هدایت و رهبری خلق بپردازند و آنان را به آیات الهی توجه دهند و قرآن را به ایشان تعلیم داده، قوانین شریعت را بر ایشان تشریح کنند. خداوند همچنان که بادها را وسیله‌ی حرکت ابرها، و ابرها را وسیله‌ی ریزش باران و باران را وسیله‌ی رویش گیاهان و جوشش چشمه‌ها و سیراب گشتن تشنگان قرار داده است، انبیا و اوصیای معصوم را مایه‌ی هدایت و تکامل انسان‌ها و واسطه‌ی میان خویش و بندگان قرار داده است. و همچنان که عوامل طبیعی، واسطه‌ی فیض و رحمت الهی بر خلقند؛ رهبران الهی (پیامبر و اوصیای او) نیز واسطه‌ی هدایت مردم و رسیدن فیض عظیم الهی به انسان‌هایند.

امام صادق (ع) به این حقیقت تصریح کرده و فرموده است: خداوند امتناع دارد از این که امور جهان از طریقی، جز طریق عوامل و اسباب جریان یابد. از این رو برای هر چیزی، سبب خاصی قرار داده است و برای هر سببی، شرحی تعیین کرده و برای هر شرح، علمی مقرر داشته و برای هر علم، راهی روشنگر معین نموده است. خدا را کسی خواهد شناخت که این راه روشنگر را بشناسد و به خدا ره نخواهد برد، کسی که به راه صحیح شناخت ره نبرد. این راه گویا و روشنگر، رسول اکرم (ص) و ما امامان معصوم هستیم. [1] .

امام باقر (ع) در ترسیم این واقعیت فرموده است:

کسی که رهبر الهی نداشته باشد، مانند گوسفندی است که از گله و شبان خود جدا گشته و تمام روز را به حیرت و سرگردانی از این سو به آن سو رود. چون شب فرا رسد، گله را با شبان مشاهده کند و به آن‌ها ملحق شود و تا صبح در خوابگاه آن‌ها بیارمد، اما همین که صبح گردید، از آن شبان و گله نیز احساس غربت و ناآشنایی کرده و جدا شود و باز سرگردان بماند، هر شبانی که او را ببیند، او را به جمع خود خواند، ولی او بیمناک و ترسان از هر شبان بگریزد تا به دام گرگ گرفتار شود. به خدا سوگند! کسی که از امت اسلام، بدون رهبری آشکار و عادل به سر برد گمگشته و گمراه است و اگر بر این حال بمیرد، بر کفر و نفاق مرده است. (و اما مراد

از امام، امام عادل الهی است و نه هر پیشوایی) همانا پیشوایان جور و

پیروان ایشان، از دین خدا بر کنارند، خود گمراهند و مردم را نیز گمراه کنند!... [2] .

پی نوشت ها:

[1] عن ابی عبدالله (ع) انه قال: ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسباب؛ فجعل لکل شیء سببا، و جعل لکل سبب شرحا، جعل لکل شرح علما، و جعل لکل علم بابا ناطقا، عرفه من عرفه و جهله من جهله، ذاک رسول الله (ص) و نحن. اصول کافی، ج 1، کتاب الحجة، باب معرفة الامام، حدیث 7.

[2] کل من دان الله عزوجل... و لا امام له من الله... مثله کمثل شاة ضلت عن راعیها و قطیعها فهجمت ذاهبة و جائیة یومها؛ فلما جنها اللیل بصرت بقطیع غنم مع راعیها فحنت الیها و اغترت بها... والله یا محمد! من اصبح من هذه الامة لا امام له من الله عزوجل ظاهر عادل اصبح ضالا تائها... اصول کافی ج 1، کتاب الحجة، باب معرفة الامام، حدیث 9.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

رابطه علم امام با لزوم اطاعت از او

یکی از دلایل قرآنی علم امام، فرمان خداوند به اطاعت از اولی‌الامر است. و اولی‌الامر به دلایل عقلی و نقلی، نمی‌تواند بر شاهان و فرمانروایان معمولی منطبق گردد. زیرا به گواهی تاریخ، بیشتر فرمانروایان انسان‌هایی فاسد و دنیاخواه و ضد دین بوده‌اند و عقلا محال است که خداوند، اطاعت آنان را بر مؤمنان واجب ساخته باشد. روایاتی بسیار در این زمینه وارد شده است که مراد از اولی‌الامر امامان معصومین و اوصیای پیامبر (ص) می‌باشند. زیرا در اینان ملاک‌هایی وجود دارد که شایسته‌ی اطاعت و پیروی می‌باشند، این ملاک‌ها هم در بعد عبادت و عمل و اخلاق مطرحند و هم در بعد علم و معرفت به خدا و قوانین شریعت و آنچه برای هدایت بشر لازم است.
امام باقر (ع) در روایتی دقیقا به این استدلال تصریح کرده است که اصولا میان وجوب اطاعت و علم گسترده‌ی صاحبان امر ملازمه وجود دارد. زیرا از نظر عقل قابل پذیرش نیست که خداوند بر بندگان خود اطاعت بی چون و چرای فردی را واجب کرده باشد که آن فرد خود گرفتار جهل و حیرت باشد و همه‌ی بایسته را نداند. بیان امام باقر (ع) چنین است: به خدا سوگند! امکان ندارد که عالم (کسی که خداوند اطاعت از او را واجب ساخته است) گرفتار جهل باشد، برخی مسایل را بداند و برخی را نداند، خداوند برتر و توانمندتر و با کرامت‌تر از این است که اطاعت از فردی را بر مردم لازم گرداند ولی علوم آسمان و زمین را از او دریغ کند و پنهان دارد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] سمعت اباجعفر (ع) یقول: لا والله لا یکون عالم جاهلا ابدا، عالما بشیء و جاهلا بشیء ثم قال: الله اجل و اعز و اکرم من ان یفرض طاعة عبد یحجب عنه علم سمائه و ارضه ثم قال: لا یحجب ذلک عنه. اصول کافی 1 / 262.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

چنانکه در فصل‌های گذشته یادآور شدیم، شناخت و معرفت، زمینه‌ای برای حضور در میدان عمل و سازندگی و تکامل است.
دانشی که به عمل در نیامیزد، ابزاری بی‌خاصیت و چراغی است که در تنهایی می‌سوزد!
اکنون، سخن در این است که اگر عمل تجلی گاه علم است و از عمل می‌توان به درستی دانش پی برد، میدان‌های عمل کدام است؟
در یک نگرش، می‌توان سه میدان عمده، برای عمل در نظر گرفت.
1- رابطه‌ی انسان با خدا.
2- مسؤولیت انسان درباره‌ی خویش.
3- روابط انسان با مردم و جامعه.
امام باقر (ع) در این سه زمینه، درس‌ها و رهنمودهای فراوان دارد که به گوشه‌ای از آن ذخایر ارزشمند، خواهیم پرداخت.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

راه تقرب به پروردگار

امام باقر (ع) می‌فرماید:
هنگامی که پیامبر اکرم (ص) به معراج و سیر آسمانی برده شد به پروردگار خویش عرض کرد:
پروردگارا! مؤمنان نزد تو چگونه هستند؟
خداوند فرمود: ای محمد... انجام واجبات و تکالیف ضروری، محبوبترین چیزی است که بندگان به وسیله‌ی آن خود را به من نزدیک می‌کنند و پس از آن نوافل و اعمال مستحبی موجب می‌شود که من ایشان را دوست بدارم. و هر گاه بنده‌ای را دوست بدارم گوش و چشم و زبان و دست او می‌شوم (یعنی اعضای او الهی می‌شوند و جز در راه خدا نمی‌روند و آنچه را که دریافت کنند با بینش و بصیرت الهی خویش، حقیقت و ژرفای آن را تشخیص می‌دهند) این گروه از بندگان اگر دعا کنند، اجابت می‌کنم و اگر درخواست کنند به ایشان عطا خواهم کرد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] الباقر (ع): لما اسری بالنبی صلی الله علیه و آله قال: یا رب ما حال المؤمن عندک؟ قال: یا محمد... ما یتقرب الی عبد من عبادی بشیء احب الی مما افترضت علیه و انه لیتقرب الی بالنافلة حتی احبه فاذا احببته کنت اذا سمعه الذی یسمع به، و بصره الذی یبصر به، و لسانه الذی ینطق به، و یده الذی یبطش بها، ان دعانی اجبته، و ان سألنی اعطیته. اصول کافی 2 / 352.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

راه غلبه بر خشم

امام باقر (ع) برای پیروز شدن انسان بر خشم خویش و فرو نشاندن توفان ویرانگر غضب، با توجه به خصلت‌های روانی انسان رهنمودهایی داده و فرموده است.
انسان گرفتار غضب می‌شود و چه بسا آرام نشود تا داخل آتش شود (یعنی غضب بر او چیره شده و دست به اعمالی می‌زند که جهنمی می‌شود) پس هر گاه فردی نسبت به گروهی خشمگین شد، در صورتی که آن فرد ایستاده است، به سرعت موقعیت خویش را تغییر داده و بر زمین بنشیند، زیرا این کار هجوم شیطان را از او دور می‌سازد (و او تسلط بر خویش پیدا می‌کند) و هر فردی که بر خویشاوندان و یکی از نزدیکان خانواده‌اش خشمگین شد، کسی که مورد خشم قرار گرفته است به فرد خشمگین نزدیک شده و او را نوازش دهد، زیرا نزدیکان رحمی با این شیوه آرامش می‌یابند. [1] . امام (ع) در روایتی دیگر می‌فرماید: خشم و غضب، شراره‌ای شیطانی است که در قلب فرزند آدم زبانه می‌کشد و هنگامی که کسی خشمگین می‌شود، چشمانش سرخ و رگ‌های گردنش متورم می‌گردد و شیطان در وجودش راه می‌یابد. پس هر گاه بیم آن یافتید که خشم بر شما چیره شود بر زمین نشینید، زیرا فشار و هجوم شیطان با این شیوه، کاسته می‌شود. [2] .

پی نوشت ها:
[1] ذکر الغضب عند ابی‌جعفر (ع) فقال: ان الرجل لیغضب فما یرضی ابدا حتی یدخل النار، فایما رجل غضب علی قوم و هو قائم فلیجلس من فوره ذلک فانه سیذهب عنه رجز الشیطان، و ایما رجل غضب علی ذی رحم فلیدن منه فلیمسه، فان الرحم اذا مست سکنت. اصول کافی 2 / 302.
[2] عن أبی‌جعفر (ع): ان هذا الغضب جمرة من الشیطان توقد فی قلب ابن‌آدم و ان احدکم اذا غضب احمرت عیناه و انتفخت اوداجه و دخل الشیطان فیه، فاذا خاف احدکم ذلک من نفسه فلیلزم الارض، فان رجز الشیطان لیذهب عنه عند ذلک. اصول کافی 2 / 304.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

رفق و مدارا با مردم

انسان در زندگی اجتماعی با روحیه‌ها و سلیقه‌ها و گرایش‌های مختلف مردم روبرو است و چنانچه بخواهد با همه‌ی سلیقه‌ها و گرایش‌هایی که با وی هماهنگی ندارند، به مقابله و انکار بپردازد، صحنه‌ی زندگی بر او تنگ خواهد شد و منزوی خواهد گردید. از این رو لازمه‌ی حضور در جامعه و حتی اصلاح مفاسد مردم، نیازمند رعایت نرمش و تحمل برخی حرکت‌های جاهلانه و مغرضانه‌ی آنان است. امام باقر (ع) می‌فرماید: جبرئیل نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت تو را درود می‌فرستد و می‌گوید: با بندگان من مدارا کن. [1] . یکی از زمینه‌های مدارا با مردم این است که آنچه از حد درک و استعداد آنان برتر است با ایشان در میان گذاشته نشود، زیرا در میان گذاشتن حقایق والا با کسانی که طاقت و ظرفیت آن را ندارند، موجب ستیزه‌جویی آنان با ارزش‌ها می‌شود. امام باقر (ع) می‌فرماید:

در تورات - در بخش مناجات‌های خدا با موسی (ع) - چنین آمده است: ای موسی، سر مرا در سینه‌ات پنهان دار و در برخورد با مردم، و در روبرویی با دشمنان من و دشمنان خودت، مدارا پیشه کن. و رفتاری نداشته باش که بر ملا ساختن اسرار من، بدگویی و ناسزاگویی آنان را متوجه من سازی - زیرا اگر چنین کنی در حقیقت تو نیز در ناسزاگویی همراه آنان خواهی بود. [2] . در سخنی دیگر امام می‌فرماید: خداوند عزوجل رفیق است (رفق و مدارا با خلق دارد) و رفق را دوست دارد و پاداشی که در برابر رفق و مدارا می‌دهد در برابر جبر و ستیز (هر چند برای خیر باشد) نمی‌دهد. [3] .

بنابراین پیگیری یک هدف ارزشمند - مثلا امر به معروف و نهی از منکر - اگر همراه با رفق و ملایمت و نرمش باشد نزد خداوند محبوبتر از موردی است که همراه با غلظت و خشونت صورت گیرد و چه بسا سر آن، تأثیری باشد که رفق و مدارا در کارآیی عمل و برنامه بر جای می‌گذارد. چنان که آن حضرت در روایتی دیگر به این نکته اشاره کرده است:

رسول خدا فرمود: همانا، رفق، رأفت و نرمش همراه هیچ چیزی نخواهد بود مگر این که بر وزانت و زیبایی و جاذبه‌ی آن می‌افزاید و از هیچ عملی جدا نخواهد بود مگر این که موجب عیب و نقص آن عمل می‌گردد. [4] .

در روایتی دیگر نیز از رسول خدا (ص) چنین نقل فرموده است:

اگر رفق (ملایمت و نرمش با دیگران) مخلوقی مجسم بود، دیده می‌شد که هیچ آفریده‌ای از آفریده‌های خداوند به زیبایی و نیکویی آن نیست. [5] .

پی نوشت ها:

[1] سمعت أباجعفر (ع) یقول: جاء جبرئیل الی النبی (ص) فقال: یا محمد! ربک یقرئک السلام و یقول لک: دار خلقی. اصول کافی 2 / 116.

[2] عن أبی‌جعفر (ع) قال: فی التوراة مکتوب - فیما ناجی الله عزوجل موسی بن عمران (ع) - یا موسی اکتم مکتوم سری فی سریرتک و أظهر فی علانیتک المداراة عنی لعدوی و عدوک من خلقی و لا تستسب لی عندهم باظهار مکتوم سری فتشرک عدوک و عدوی فی سبی. اصول کافی 2 / 117.

[3] عن أبی‌جعفر (ع) قال: ان الله عزوجل رفیق یحب الرفق و یعطی علی الرفق مالا یعطی علی العنف. اصول کافی 2 / 119.

[4] عن أبی‌جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): ان الرفق لم یوضع علی شیء الا زانه و لا نزع من شیء الا شانه. اصول کافی 2 / 119.

[5] عن أبی‌جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص) لو کان الرفق خلقا یری ما کان مما خلق الله شیء احسن منه. اصول کافی 2 / 120.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

روش برخورد با طیف‌های مختلف

پرهیز از معاشرت با عناصر ناسالم و ناصالح جامعه، همیشه به معنای بی‌اعتنایی و اظهار خصومت و بی مهری نسبت به آنان نیست، چه این که گاهی اتخاذ چنین شیوه‌ای در برابر آنان میسر نیست (مثل مواردی که کاری از کارهای اجتماعی به دست آنان سپرده شده و مؤمن ناگزیر از مراجعه‌ی به ایشان است) و گاهی موجب پیامدهای ناگوار می‌شود. بنابراین باید موارد و زمینه‌ها را نخست بررسی کرد و سپس در هر مورد عکس‌العملی شایسته از خود نشان داد.

امام باقر (ع) به زاویه‌ای از این مسأله اشاره کرده و فرموده است:

با منافقان - انسان‌های دو چهره، زبانباز که آنچه می‌گویند سحطی است و در قلب به آن پایبند نیستند - صرفا با زبان و گفتارت، دوستی و سازش کن و محبت خالص و بی شائبه‌ات را برای مؤمنان قرار ده. و اگر شخصی از یهود - که ناسازگارترین عناصر با مسلمانانند - همنشین تو گردید، آداب همنشینی را درباره‌ی او خوب بجا آور! [1] .

پی نوشت ها:

[1] قال (ع): صانع المنافق بلسانک. و أخلص مودتک للمؤمن. و ان جالسک یهودی فأحسن مجالسته. تحف العقول 335.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

راستگویی و ادای امانت

علیکم بالورع و الاجتهاد و صدق الحدیث و أداء الأمانة الی من ائتمنکم علیها برا کان أو فاجرا، فلو أن قاتل علی بن أبی‌طالب علیه‌السلام ائتمننی علی أمانة لأدیتها الیه.[1] .

بر شما باد پارسایی و کوشش و راستگویی و پرداخت امانت به کسی که شما را امین بر آن دانسته، نیک باشد یابد. و اگر قاتل علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به من امانتی سپرد، هر آینه آن را به او بر خواهم گرداند.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 299.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

ریشه گناه، نشناختن خداست

ما عرف الله من عصاه.[1] . خدا را نشناخته آنکه نافرمانی‌اش کند.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 294.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

روا شدن حاجت پرنده و جوشیدن چشمه

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: قمار ممنوع در اسلام شامل بازی شطرنج و نرد و سایر اقسام قمار است.
جابر ابن‌جعفی نقل می‌کند که: وقتی در سفر حج همراه امام محمد باقر علیه‌السلام و هم کجاوه حضرت بودم، ناگهان یک قمری روی چوب کجاوه نشست و آواز خواند من دست دراز کردم که آن را بگیرم حضرت فرمود: ای جابر دست نگه‌دار و معترض مشو که او به ما پناه آورده است و به ما نیازی دارد. گفتم: یابن رسول الله حاجت او چیست؟ فرمود: از ماری شکایت دارد و می‌گوید هر گاه فرزندان من می‌خواهند پرواز کنند می‌آید و آنها را طعمه خود می‌سازد، من برای آن مار دعا کردم و حاجت آن پرنده روا شد و بعد از آن به راه خود ادامه دادیم و شب راه می‌رفتیم وقتی نزدیک سحر شد به امر آن حضرت پیاده شدم و افسار آن شتر را گرفتم و حضرت نیز از شتر نزول فرمودند و از راه بیرون رفته و به طرف صحرا رفتند من نیز پشت سر حضرت می‌رفتم تا اینکه به زمین ریگزاری رسیدیم. حضرت با دست مبارک ریگ‌ها را به چپ و راست می‌ریخت و می‌گفت: خدایا ما را با آب زلال و پاکیزه‌ای سیراب کن، ناگهان دیدم سنگ مربع شکل سفیدی نمایان شد و حضرت آن سنگ را برداشت و آب زلال و خوشگواری ظاهر گردید سپس وضو گرفتیم و آب نوشیدیم و بقدر احتیاج از آن آب برداشتیم و از آنجا به طرف راه آمدیم وقتی صبح فجر طلوع کرد در اطراف نخلستانی توقف کردیم، حضرت به نزدیک درخت خرمایی رسید که خشک شده بود. حضرت فرمود: ای درخت نخل ما را اطعام کن از آنچه خداوند در تو خلق کرده است. ناگهان دیدم که آن درخت نخل خشک سبز و بارور گردید و شاخه‌های خود را به طرف ما آویزان کرد و ما آن قدر که میل داشتیم از آنها خوردیم در آنجا یک اعرابی حاضر بود وقتی این معجزه را از امام باقر علیه‌السلام دید گفت: در تمام عمر چنین ساحری ندیده‌ام. حضرت فرمود: ای اعرابی ما را تکذیب نکن که ما اهل‌بیت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستیم و احدی از ما ساحر و کاهن نمی‌باشد و امثال آنچه مشاهده کردی اثری اسمای الهی و علوم حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد و ما امنای خدا هستیم آنچه می‌خواهیم عطا می‌کند و به آنچه دعا می‌کنیم اجابت می‌فرماید.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

روح او را برگردانید

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: فروتنی آن است که به هنگام ملاقات اشخاص آغاز به سلام کنی و جدال را ترک کنی، اگر چه حق با تو باشد.

شیخ ابوعلی حسن بن محمد بن حسن طوسی در کتاب امالی از محمد بن سلیمان از پدرش نقل می‌کند که گفت: مردی از اهل شام خدمت حضرت باقر علیه‌السلام رفت و آمد می‌کرد؛ تا آن جا که گفت: طولی نکشید که مرد شامی مریض شد و مرض او شدت یافت، چون حالش وخیم شد، ولی خود (متصدی امور خود) را خواند و گفت: وقتی که من مردم و جامه روی من کشیدی، برو و از حضرت باقر علیه‌السلام خواهش کن که بر جنازه من نماز بخواند و بگو که خودش چنین وصیتی کرده است. چون نیمه شب شد، گمان کردند که او مرده و پارچه‌ای به رویش کشیدند.

هنگام صبح ولی او به مسجد رفت و حضرت باقر علیه‌السلام بعد از نماز به حال تورک (روی یک ران) نشست و به عادت همیشه مشغول تعقیب شد؛ آن مرد رفت و گفت: یا اباجعفر! فلان مرد شامی از دنیا رفته و از شما تقاضا کرده که بر جنازه‌اش نماز بخوانید. حضرت فرمود: چنین نیست، سرزمین شام سرد و حجاز گرم است و گوشت اهالی اینجا سخت است. برو و در کار او عجله نکن تا من بیایم. آن گاه حضرت به منزل مرد شامی رفت و وارد شد و او را صدا زد، مرد جواب داد. حضرت او را نشانید؛ مقداری قاووت خواست و به او خورانید. سپس به اطرافیانش فرمود: با غذای سرد دل او را جلا دهید و سینه‌اش را خنک کنید و برگشت. طولی نکشید که مرد شامی سالم شد و خدمت حضرت رسیده و گفت: گواهی می‌دهم که تو حجت خدا بر مردم هستی و واسطه میان خدا و بندگانی که به وسیله تو به خدا می‌رسند؛ و هر که غیر از راه شما برود؛ ناامید و هلاک گردد و بسیار از راه به دور افتد. حضرت فرمود: چه چیزی در نظر تو جلوه کرد؟ گفت: شهادت می‌دهم که روح خویش را با چشم خود دیدم و چیزی جان مرا باز نیافت جز این که به گوش خود شنیدم و خواب هم نبودم که کسی می‌گفت: روح او را برگردانید که محمد بن علی از ما خواسته است.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

روزنه‌ای در اطاق

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: طعم زهد در دنیا را با کم کردن آرزوها در کام خود شیرین کن. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی در کتاب اعلام الوری از ابوعروة نقل می‌کند که گفت: با ابوبصیر وارد منزل حضرت باقر علیه‌السلام و حضرت صادق علیه‌السلام شدیم. ابوبصیر که نابینا بود، به من گفت: آن روزنه‌ای که نزدیک اطاق است می‌بینی؟ گفتم: آری، تو از کجا فهمیدی؟ گفت: حضرت باقر علیه‌السلام آن را به من نشان داد و به معجزه آن حضرت آن را دیدم.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

ریگ در گوشم فرو رفت

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: این خیلی بد است که انسان به چیزی دیگران را نکوهش کند که خودش نمی‌تواند آن بدی را ترک کند.
حسین بن بسطام، و برادرش ابوعتاب در کتاب طب الائمه علیهم‌السلام از سدیر نقل می‌کنند که گفت: ریگی برداشتم و با آن گوش خود را خاراندم، ریگ در گوشم فرو رفت و هر چه تلاش کردم، بیرون نیامد. اطباء هم نتوانستند آن را از گوشم خارج کنند. پس به حج رفتم و حضرت باقر علیه‌السلام را ملاقات کرده و درد خود را به او گفتم: به حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: دست او را بگیر و در روشنایی ببر و در گوش او نگاه کن. آن حضرت گوشم را نگاه کرد و گفت: چیزی نمی‌بینم. پدرش فرمود: نزدیک بیا. چون به نزدیک حضرت رفتم، عرض کرد: خدایا! چنان که ریگ را داخل گوش کردی، بدون رنج و زحمت بیرون آور؛ به من فرمود: سه مرتبه این جمله را بگو. چون سه مرتبه گفتم، فرمود: انگشت خود را داخل گوش کن؛ داخل کردم و با همان انگشتی که داخل کرده بودم، بیرون آوردم. الحمدلله رب العالمین.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

رسیدگی به محرومان

درباره‌ی امام باقر (ع) گفته‌اند: هرگز شنیده نشد که نیازمندی نیازش را به آن حضرت اظهار داشت و با پاسخ منفی، مواجه شده باشد. امام باقر (ع) همواره توصیه می‌کرد که وقتی نیازمندان به شما رو می‌آورند و یا شما می‌خواهید آنان را صدا بزنید، بهترین نام‌ها و عناوین را درباره‌ی آنان به کار گیرید [1] (و با عناوین و اوصاف زشت و بی‌ارزش و با بی‌احترامی با ایشان برخورد نکنید). امام صادق (ع) می‌فرماید: پدرم با این که از نظر امکانات مالی، نسبت به سایر خویشاوندان، در سطح پایینتری قرار داشت و مخارج زندگی وی، سنگین‌تر از بقیه بود، هر جمعه به نیازمندان انفاق می‌کرد و می‌فرمود: انفاق در روز جمعه، دارای ارجی فزونتر است، چنان که روز جمعه، خود بر سایر روزها برتری دارد [2] . و نیز این سخن را هم امام صادق (ع) فرموده است: در یکی از روزها به حضور پدرم رسیدم در حالی که میان نیازمندان مدینه، هشت هزار دینار، تقسیم کرده و یازده برده را آزاد ساخته بود. [3] .

پی نوشت ها:

[1] کان علیه‌السلام لا یسمع من داره یا سائل بورک فیک، و یا سائل خذ هذا، و کان علیه‌السلام یقول: سموهم باحسن اسمائهم. احقاق الحق 12 / 189.

[2] عن ابی عبدالله (ع): کان ابی اقل اهل بیته مالا و اعظمهم مؤونة و کان یتصدق کل جمعة بدینار و کان یقول الصدقة یوم الجمعة تضاعف کفضل یوم الجمعة علی غیره من الایام. بحار 46 / 295؛ الانوار البهیة 122؛ اعیان الشیعة 1 / 653.

[3] روی عن ابی عبدالله (ع) قال: دخلت علی ابی یوما و هو یتصدق علی فقراء اهل المدینة بثمانیة آلاف دینار، و اعتق اهل بیت بلغوا احد عشر مملوکا... بحار 46 / 302.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

زاهد نمایان و تنگ نظرانی که عبادت و تقوا را در انزوا و کسالت و جمود می‌بینند و با ترک شؤون زندگی و رفتارهای اجتماعی درصدد راهیابی به مقامات معنوی هستند! واقعیات حیات را نادیده گرفته و به جای پیروی از تمامیت وحی، تشخیص‌های نادرستشان را، ملاک حق می‌شمرند، تشکیل زندگی خانوادگی را مانع وصول به حق پنداشته و رعایت حقوق و نیازهای طبیعی و واقعی همسران را در خور دنیاگرایان می‌دانند! و در جهت ضدیت با فطرت و طبیعت و نظام هستی بر می‌خیزند، اما در مکتب اهل بیت (ع) و زندگی امام باقر (ع) اثری از این گونه حرکت‌ها نیست، بلکه هر حقیقتی در جای خود مورد توجه قرار گرفته است. از آن جمله نیازهای روحی همسران است که معولا در نگاه انسان‌های سطحی مورد غفلت و بی‌مهری قرار می‌گیرد، ولی در زندگی امامان (ع) به عنوان یک واقعیت مورد توجه بوده است.
گروهی از مردم به حضور امام باقر (ع) رسیدند، در حالی که امام خضاب کرده بود. [1]
تازه واردان، از علت خضاب کردن آن حضرت، جویا شدند.
امام علیه‌السلام فرمود: چون زنان از آراستگی شوهر خویش شادمان می‌شوند، من برای همسرانم خضاب کرده و خود را آراسته‌ام. [2] .

پی نوشت ها:
[1] خضاب، نوعی آراستن موها یا پوست بدن با تغییر دادن رنگ آن به وسیله‌ی حنا یا سایر داروهای رنگی است.
[2] عن ابی‌الحسن (ع) قال: دخل قوم علی ابی‌جعفر (ع) فرأوه مختضبا فسألوه فقال: انی رجل احب النساء فأنا اتصبغ لهن. بحار 46 / 298.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

ائمه (ع) به تناسب شرایط زمانی و مسؤولیت‌های اجتماعی خود، زندگی می‌کرده‌اند.
در حالات علی (ع) دیده شده است که آن حضرت در دوران حکومت و فرمانروایی خویش، کفش‌هایش را خود وصله می‌زد و از ساده‌ترین و کم بهاترین جامه‌ها استفاده می‌کرد، ولی آن حضرت شیوه‌ی زندگی خود را برای همگان تجویز نمی‌نمود و می‌فرمود: من چون حاکم جامعه هستم، وظیفه‌ی خاصی دارم و باید در حد پایین‌ترین طبقات جامعه زندگی کنم تا آنان با مشاهده‌ی وضع من، در خود احساس آرامش و رضایت کنند. اما سایر امامان، از آنجا که مسؤولیت حکومت را بر عهده نداشته‌اند و در شرایط اجتماعی ویژه‌ای زندگی می‌کرده‌اند، که چه بسا استفاده از لباس‌های کم بها و وصله‌دار موجب تضعیف موقعیت اجتماعی آنان و توهین به شیعه می‌شد، و بازتاب منفی داشته است، بر اساس وظیفه، آداب صحیح اجتماعی را رعایت کرده، به جمال و زی شرافتمندانه در جامعه اهتمام می‌ورزیده‌اند.
امام باقر (ع) حتی در مورد چگونگی اصلاح محاسن خویش به مرد پیرایشگر رهنمود می‌دهد. [1] و در انتخاب لباس برای خویش، عزت و شرافت و زی شایسته را در نظر دارد! چنان که گاه لباس فاخر و تهیه شده از خز می‌پوشید. [2] و برای لباس رنگ‌های جذاب و پر نشاط انتخاب می‌کند. [3] . امام باقر (ع) از این که در اندام او آثار رخوت و کسالت و پژمردگی ظاهر باشد، متنفر بود.
حکم بن عتیبه می‌گوید: امام باقر (ع) را دیدم که حنا بر ناخن‌ها نهاده است.
امام به من فرمود: نظرت درباره‌ی این کار چیست؟ عرض کردم: درباره‌ی کار شما چه می‌توانم بگویم (شما خود آگاهتر هستید و جز کار بایسته انجام نمی‌دهید)، ولی در آداب و رسوم اجتماعی ما، جوانان ناخن‌هایشان را با حنا می‌آرایند!
امام فرمود: ای حکم! وقتی که انسان تنظیف می‌کند و با دارو، موهای زاید بدن را می‌زداید، دارو بر ناخن‌ها اثر گذاشته و رنگ آن را شبیه ناخن مردگان می‌سازد. رنگ آن را با حنا می‌توان تغییر داد. [4] . این احادیث در مجموع می‌رساند که امام باقر (ع) به چگونگی وضع لباس و زی خویش در جامعه توجه داشته، بی‌قیدی و بد منظری و بی مبالاتی را نمی‌پسندیده است.

پی نوشت ها:
[1] عن محمد بن مسلم، قال: رأیت اباجعفر (ع) والحجام یأخذ من لحیته فقال: دورها. بحار 46 / 299.
[2] قال: رأیت علی ابی‌جعفر محمد بن علی (ع) جبة خز و مطرف خز. طبقات ابن‌سعد 5 / 321؛ سیر اعلام النبلاء 4 / 407.
[3] عن مالک بن اعین، قال دخلت علی ابی‌جعفر (ع) و علیه ملحفة حمراء شدیدة الحمرة. بحار 46 / 292.
[4] رأیت اباجعفر (ع) و قد اخذ الحناء و جعله علی اظافیره فقال: یا حکم! ما تقول فی هذا؟ فقلت: ما عسیت ان اقول فیه و انت تفعله، و ان عندنا یفعله الشبان، فقال: یا حکم ان الأظافیر اذا اصابتها النورة غیرتها حتی تشبه اظافیر الموتی، فغیرها بالحناء. کافی 6 / 509؛ بحار 46 / 299.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

چنان که تاریخ به خاطر دارد، حکامی که به انگیزه‌ی قدرت طلبی و پادشاهی بر جوامع اسلامی مسلط گردیدند، هر چند به خود عنوان «امیرالمؤمنین» می‌دادند، ولی در پایبندی به احکام دین همت نداشتند و عناصر بی تعهد را بر جان و مال مردم مسلط می‌کردند.
میان ائمه و این حاکمان، همواره درگیری آشکار یا پنهان وجود داشته است. این در متن تفکر شیعه نهفته است که همسازی با جباران و پذیرش ولایت ناصالحان، با دین و دینداری سازگار نیست، اما به هر حال حکام از آنجا که جریان‌های عمده‌ی جامعه را در دست دارند و دست کم برای حفظ موقعیت و فرمانروایی خویش، ناگزیر به مبارزه با دشمنان خارجی اسلام می‌باشند، گاه در این راستا از تدبیر فرومانده و به جانب ائمه (ع) دست نیاز دراز می‌کرده‌اند.
در چنین شرایطی ائمه برای حفظ عزت اسلام - و نه حمایت از حاکمیت جور - از نمودن راه و گشودن گره‌ها دریغ نداشته‌اند.
چنان که علی بن ابی‌طالب (ع)، برغم اعتراض به اصل خلافت خلفا، در مسایل حساسی که سرنوشت اسلام و مسلمانان در میان بود، دخالت کرده و مورد مشاوره قرار می‌گرفت. از آن جمله مشاوره‌ی عمر بن خطاب با آن حضرت درباره‌ی جنگ با امپراتوری ایران می‌باشد. امام او را تشویق کرد و رهنمود داد که خود وی همراه سپاهیانش به راه نیفتد؛ زیرا به هر حال او عنوان خلیفه‌ی مسلمین را دارا است، و خالی شدن مرکز حکومت از فرمانروا، خطرات سیاسی - نظامی به دنبال دارد. [1] . امام باقر (ع) نیز در ادامه‌ی همین سیاست علوی، در شرایط حساس از ارائه رهنمود به حکام برای رویارویی با دشمنان اسلام دریغ نداشت. کمال الدین دمیری در کتاب حیاة الحیوان و مقریزی در کتاب شذرات العقود از کسائی نقل کرده‌اند که روزی در مجلس هارون الرشید سخن از اولین نقود اسلامی به میان آمد، در آن مجلس تاریخچه‌ی نخستین سکه‌هایی که بر آن‌ها شعارهای اسلامی نقش بسته چنین مطرح شد: در آغاز، کاغذ از جانب رومیان به مملکت اسلامی وارد می‌شد، در آن روزگار بیشتر مردم مصر نصرانی بودند و همکیش پادشاه روم به حساب می‌آمدند. از این رو، بر حاشیه‌ی کاغذهایشان با خط رومی این کلمات: (پدر، پسر و روح القدس) نقش بسته بود. این نوع کاغذها در جامعه‌ی اسلامی از آغاز تا عصر عبدالملک مروان رواج داشت تا این که عبدالملک از کسی که زبان رومی می‌دانست، خواست تا آن کلمات را برای او ترجمه کند. پس از ترجمه‌ی کلمات، عبدالملک بر آشفت و گفت: این شایسته نیست که در

سرزمین اسلام، شعار نصرانیت به وسیله‌ی این اوراق در حد وسیعی منتشر شود. از این رو، به عبدالعزیز مروان که برادر او و نماینده و کارگزار وی در مصر بود، دستور داد تا این حاشیه‌ها را از بین ببرد و دستور دهد تا سازندگان کاغذ بر حاشیه‌ی کاغذها آیاتی از قرآن بنویسند. دستور از میان بردن حاشیه‌های رومی به سایر کارگزاران حکومت در سایر شهرها نیز ابلاغ گردید. کاغذها با حاشیه‌های جدید با گذشت زمان رواج یافت و به سرزمین روم نیز رسید. پادشاه روم از این برنامه ناخشنود شد و به عبدالملک نامه نوشت و از او خواست تا حاشیه‌های رومی را دوباره به کار گیرد و رواج دهد.
نامه را همراه با هدایا به سوی عبدالملک گسیل داشت، اما عبدالملک نامه و هدایا را پس فرستاد، این کار دو مرتبه‌ی دیگر با هدایای بیشتر صورت گرفت. در مرتبه‌ی آخر، پادشاه روم تهدید کرد که اگر حاشیه‌ها به صورت نخست باز نگردد، بر روی سکه‌ها، دشنام به پیامبر اسلام را نقش خواهد زد. در این عصر، سکه‌های رایج میان مسلمانان، سکه‌های رومی بود. و اگر پادشاه روم تهدید خود را عملی می‌ساخت، ضربه‌ای سیاسی بر حکومت اسلامی وارد می‌شد و مقدسات مردم مورد اهانت قرار می‌گرفت.
عبدالملک خود را مواجه با مشکلی بزرگ یافت، برای مشورت و یافتن راه حل به شخصی به نام روح بن زنباع روی آورد. ولی او در پاسخ گفت: ای عبدالملک! تو خودت خوب می‌دانی که چه کسی راه حل مشکل تو را می‌داند، اما بعمد آن را مطرح نمی‌کنی. عبدالملک: او چه کسی است؟!
روح بن زنباع: او جز باقرالعلوم (ع) - از خدان پیامبر اکرم (ص) - فرد دیگری نمی‌تواند باشد و تو ناگزیر هستی که از او کمک بگیری.
عبدالملک: آری تو درست می‌گویی. ولی....
عبدالملک به والی خود در مدینه دستور داد تا نزد امام باقر رفته و امکانات سفر را در اختیار وی قرار دهد و آن حضرت را برای سفر به سوی شام تجهیز کند. والی مدینه، چنین کرد و امام رهسپار شام گردید. عبدالملک به استقبال آن حضرت رفت. خیر مقدم گفت و مشکل سیاسی خود را مطرح ساخت و کمک طلبید. امام باقر (ع) فرمود: کار را دشوار نگیر. نظر من این است که هم اکنون از اهل فن بخواهی تا برایت درهم و دینارهای فراوانی را بسازند که بر یک طرف آن شعار توحید و بر طرف دیگر محمد رسول الله نقش زنند و در مدار آن نام شهری که سکه در آن زده شده و تاریخ ساخت آن نوشته شود. سپس در زمینه‌ی برخی خصوصیات دیگر سکه‌ها، رهنمودهایی داد تا تقلب و دخل و تصرف در آن‌ها به آسانی میسر نباشد. و به عبدالملک فرمود: از مردم بخواه تا از این پس با این سکه‌ها معاملات خود را انجام دهند و مبادلات اقتصادی را با سکه‌های رومی ممنوع و دارای مجازات اعلام کن. در ظرف چند ماه، رهنمودهای امام باقر (ع)

بخوبی عملی گردید و سکه‌های اسلام در روابط اقتصادی به کار گرفته شد. آن گاه عبدالملک به پادشاه روم نوشت، اگر می‌خواهی تهدیدهایت را عملی کن! پادشاه روم که از رواج سکه‌های اسلامی مطلع شده بود، عملی ساختن تهدیدهای خود را بی‌ثمر یافت و از آن صرف نظر کرد. [2] .

پی نوشت ها:

[1] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 146.

[2] رک: سیرة الائمة الاثنی عشر 2 / 221-223؛ ائمتنا 1 / 386.

در مورد نخستین سکه‌های اسلامی آرای دیگری نیز موجود است، برخی نخستین سکه‌ها را سکه‌های معروف به «بغلی» می‌دانند که در عصر حکومت... عمر بن خطاب به وسیله‌ی رأس البغل ساخته شده است، ولی صحت این نظریه منافاتی با روایت فوق ندارد؛ چه این که ممکن است با وجود سکه‌های بغلی، سکه‌های رومی هم تا عصر عبدالملک رواج داشته و از این عصر به بعد سکه‌های رومی از دور معاملات در بلاد اسلامی کنار رفته است. و نیز در مورد همزمانی امام باقر (ع) با حکومت عبدالملک که در سال 86 ه به پایان رسیده پرسش‌هایی مطرح است؛ زیرا امامت باقرالعلوم (ع) در سال 95 ه بوده است، ولی این ابهام هم قابل رفع است، چون لازم نیست مشاوره‌ی یاد شده در زمان امامت باقرالعلوم (ع) و در سنین بالا صورت گرفته باشد. علم و شایستگی‌های ائمه قبل از امامت و در طول عمر برای آنان ثابت بوده است.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

راه نیافتن تغییر در ذات خداوند

از امام باقر (ع) در تفسیر و معنای آیه‌ی: «و من یحلل علیه غضبی فقد هوی» [1] سؤال شد، که غضب خدا به چه گونه است؟
امام باقر (ع) فرمود: غضب خداوند همان کیفری است که به خطا کاران و منحرفان روا می‌دارد. و کسی که گمان کند (غضب خداوند همانند غضب آدمیان نتیجه‌ی تحت تأثیر قرار گرفتن و تغییر روحیه و تحریک قوای درونی است و) غضب تغییری در خدا به وجود می‌آورد، به کفر گراییده است. [2]
.

پی نوشت ها:
[1] طه / 81.
[2] توحید صدوق 168؛ ارشاد مفید 163؛ الفصول المهمة 214.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

زراره گوید: از امام باقر علیه‌السلام پرسیدم: آیا از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد وضعیت کودکانی که می‌میرند، سؤال شده (که خداوند با آنها چگونه رفتار می‌فرماید)؟
حضرت فرمود: آری، سوال شد، و فرمود: خداوند به آنچه کودکان (اگر زنده می‌ماندند) انجام می‌دادند، داناتر است.
سپس فرمود: ای زراره! آیا می‌دانی منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این فرمایش که: «خداوند به آنچه کودکان (اگر زنده می‌ماندند) انجام می‌دادند داناتر است»؛ چیست؟
عرض کردم: نه. فرمود: در مورد آنها مشیت خداوند هر چه اقتضا کند آن می‌شود، چون روز قیامت فرا رسد کودکان آورده می‌شوند و پیری که عمر زیادی در دنیا نموده و از زیادی سن، عقلش را از دست داده و خردی ندارد، و کسی را که زمان فترت دو پیامبر از دنیا رفته، و دیوانه، و ابلهی که قوه‌ی خرد و عقل ندارد، همه‌ی اینها را می‌آورند، و هر کدام بر خدای متعال دلیلی می‌آورد، خداوند متعال فرشته‌ای از فرشتگان را به سوی آنها می‌فرستد و او آتشی می‌افروزد و به آنها می‌گوید: پروردگار شما دستور داده که شما خودتان را در آن بیاندازید، هر کدام به آتش برود آتش بر او سرد و سلامت می‌شود، و هر کس که عصیان و نافرمانی کند به دوزخ برده می‌شود.
أبی، عن سعد، عن أحمد بن محمد، عن أبیه، عن حماد، عن حریز، عن زرارة، قال: سألت أباجعفر علیه‌السلام: هل سئل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن الأطفال؟
فقال: قد سئل، فقال: الله أعلم بما کانوا عاملین.
ثم قال: یا زرارة! هل تدری ما قوله: «الله أعلم بما کانوا عاملین»؟
قلت: لا. قال: لله عزوجل فیهم المشیة؛ انه اذا کان یوم القیامة اتی بالأطفال، و الشیخ الکبیر الذی قد أدرک السن و لم یعقل من الکبر و الخرف، و الذی مات فی الفترة بین النبیین، و المجنون، و الأبله الذی لا یعقل فکل واحد یحتج علی الله عزوجل، فیبعث الله تعالی الیهم ملکا من الملائکة و یؤجج نارا فیقول: ان ربکم یأمرکم أن تثبوا فیها، فمن وثب فیها کانت علیه بردا و سلاما، و من عصاه سیق الی النار.
و رواه فی «الکافی» عن علی،عن أبیه، عن حماد (مثله) [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالأنوار، ج 5 ص 290 ح 3، عن معانی الأخبار.

منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

روز هلاک شدن یک چهارم مردم

ابوبصیر گوید: امام باقر علیه‌السلام در حرم نشسته بودند و دور ایشان گروهی از دوستانش حلقه زده بودند، در این هنگام طاووس یمانی با گروهی وارد مسجد شد و گفت: صاحب این حلقه کیست؟

گفته شد: محمد (الباقر) بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام است.

گفت: من هم او را می‌خواهم، آمد در مقابل حضرت ایستاد و سلام کرد و نشست و گفت: آیا اجازه پرسش می‌فرمایید؟

امام باقر علیه‌السلام: فرمود: اجازه دادیم، بپرس.

گفت: به من خبر بده کدام روز بود که یک سوم مردم هلاک شد؟

حضرت فرمود: اشتباه پنداشتی ای شیخ! می‌خواستی بگویی: یک چهارم مردم؟! و آن روزی بود که هابیل کشته شد، مردم 0در آن زمان) چهار نفر بودند: قابیل، هابیل، آدم و حوا علیهم‌السلام، پس یک چهارم آنها هلاک شد.

گفت: شما راست گفتی و من اشتباه کردم، پس کدام یک پدر مردم بودند، قاتل یا مقتول؟

حضرت فرمود: هیچ کدام از آنها، پدر مردم شیث بن آدم علیه‌السلام بود.

علامه مجلسی رحمه الله می‌فرماید: شاید مراد از مردم، مردمی که در آن زمان موجود بودند، باشد.

بالاسناد عن الصدوق، عن ابن المتوکل، عن الأسدی، عن النخعی، عن النوفلی، عن علی بن سالم، عن أبیه، عن أبی‌بصیر قال: کان أبوجعفر الباقر - علیه الصلاة و السلام - جالسا فی الحرم و حوله عصابة من أولیائه، اذ أقبل طاووس الیمانی فی جماعة، فقال: من صاحب الحلقة؟

قیل: محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی‌طالب - علیهم الصلاة و السلام -. قال: ایاه أردت، فوقف بحیاله و سلم و جلس ثم قال: أتأذن لی فی السؤال؟ فقال الباقر علیه‌السلام: قد أذناک، فسل.

قال: أخبرنی بیوم هلک ثلث الناس.

فقال: وهمت یا شیخ! أردت أن تقول ربع الناس و ذلک یوم قتل هابیل، کانوا أربعة: قابیل و هابیل و آدم و حواء علیهماالسلام فهلک ربعهم.

فقال: أصبتا و وهمت أنا، فأیهما کان الأب للناس، القاتل أو المقتول؟

قال: لا واحد منهما، بل أبوهم شیث بن آدم علیه‌السلام.

بیان: لعل المراد من الناس الموجودون فی ذلک الزمان. [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالأنوار، ج 11 ص 241 ح 32، عن قصص الأنبياء.

منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

زائیدن گرگ باوفا

مرحوم شیخ مفید رحمة الله علیه به نقل از محمد بن مسلم - که یکی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهماالسلام و از راویان حدیث است - حکایت کند:

روزی به همراه حضرت ابوجعفر، امام محمد باقر علیه السلام از شهر مدینه طیبه به سوی مکه معظمه حرکت کردیم؛ من سوار الاغ بودم و حضرت بر قاطری سوار بود.

در بین راه، ناگهان گرگی از بالای کوهی نمایان شد و کم کم جلو آمد تا نزدیک ما رسید و حضرت متوقف شد.

گرگ نزدیک تر آمد و سپس دست های خود را بلند کرده و بر زین قاطر نهاد و سر خود را تا نزدیک گوش امام باقر علیه السلام بلند کرد و حضرت نیز سر خود را فرود آورد؛ و گرگ لحظاتی در گوش حضرت سخنانی را مطرح و نجوا کرد.

آن گاه امام علیه السلام گرگ را مخاطب قرار داد و فرمود: برو، مشکل تو را حل کردم.

پس از آن، گرگ با سرعت برگشت و از آنجا دور شد.

من از مشاهده چنین صحنه ای در حیرت و تعجب قرار گرفته و به امام محمد باقر علیه السلام عرضه داشتم: یا بن رسول الله! چیز بسیار عجیبی را دیدم، جریان چه بود؟!

حضرت فرمود: گرگ به من گفت: ای پسر رسول خدا! جفت - همسر - من در این کوه می باشد؛ و باردار است و هم اکنون درد زائیدن بر او بسیار سخت شده است.

از خداوند متعال بخواه تا زائیدن را بر آن آسان و ساده گرداند.

و همچنین از خدا درخواست نما، تا نسل مرا بر هیچ یک از دوستان و شیعیان تو مسلط نگرداند.

و در نهایت، من به آن گرگ گفتم: خواسته ات را انجام دادم، و حاجتش برآورده شد.[1] .

پی نوشت ها:

[1] اختصاص شیخ مفید: ص 300.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

زندگی پس از مرگ

این مطلب آشکار است و اکثریت جامعه بشری به زندگی پس از مرگ باور دارند. زندگی انسان را منحصر در این دنیا نمی‌دانند. انبیاء الهی بدون استثنا بر این باور پایه‌ای پافشاری نموده و تلاش نمودند خصوصیات عالم پس از مرگ و نیز صحنه‌های قیامت و پس از قیامت را بر جامعه انسانی شفاف سازند. البته تعدادی ملحد نیز هماره ممکن است در میان جامعه باشند که به طور کلی خدا و معاد و سایر باورهای اعتقادی را منکر باشند؛ که اینان قابل توجه نیستند. اینان همانند شب‌پره هایی می‌مانند که در فضای نورانی آفتاب، آن را انکار می‌کنند. اصل باور معاد و زندگی آخرت باور اکثریت جامعه است که کتاب‌های آسمانی به آن پای می‌فشارند. و خصوصیات لحظه‌های مرگ و پس از آن را توضیح و تفسیر می‌نمایند.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

نیت و تصمیم جوهر رفتار انسان را شکل می‌دهد. هر رفتاری مشتمل بر اسکلت و روح می‌باشد. اسکلت رفتار انسان همان نمایی است که در بیرون وجود انسان مشاهده می‌شود. لیکن جوهر و حقیقت رفتار بازگشت به نیت دورنی وی دارد. در آثار دینی ارزش و اعتبار رفتار به نیت و تصمیم که حقیقت رفتار است، بازگشت دارد؛ انما الاعمال بالنیات. [1] . «اعمال و رفتار انسان را نیت ساماندهی می‌کند.» نیة المؤمن خیر من عمله. [2] «نیت و تصمیم انسان مؤمن بهتر از رفتارش می‌باشد.» پیام این روایات این می‌تواند باشد که حقیقت و جوهر رفتار انسان را نیت وی شکل می‌دهد. با توجه به این نکته تصمیم بر هر کار نقش محوری در وجود شخص پدیدار می‌سازد. نیت تأثیرگذار در تمام وجود انسان می‌گردد. شادابی و نشاط و پژمردگی و افسردگی را نیت پدیدار می‌سازد. انجام کار و باز ایستادن از کار را نیت کارساز است. خواب و بیداری انسان را نیز نیت نقش آفرینی می‌نماید. باقر العلوم علیه‌السلام نقش محوری نیت و عزم انسان را این گونه بیان می‌کند: بنده خدا هنگامی که می‌خواهد بخوابد برای بیدار شدن، هر لحظه‌ای که اراده کند، همان هنگام خدای سبحان فرشتگان خویش را مأمور می‌سازد تا بیدارش کنند، عن ابی‌جعفر علیه‌السلام ما نوی عبد أن یقوم أیة ساعة نوی فعلم الله ذلک منه الا و کل به ملکین یحرکانه تلک الساعة. [3] «هیچ بنده‌ای نیت نمی‌کند که در وقت معین از خواب بیدار شود مگر این که خدای سبحان دو فرشته را مأمور می‌سازد تا در همان لحظه‌ای که نیت کرده وی را حرکت دهند و از خواب بیدارش کنند». در رهنمون‌های دیگر عترت این نکته اضافه شده که انسانی که تصمیم دارد در فلان لحظه بیدار شود آخرین آیه سوره کهف را در هنگام خواب قرائت کند. از زبان امام صادق علیه‌السلام این گونه رسیده است که هیچ بنده‌ای نیست که آخرین آیه سوره کهف را هنگام خوابیدن قرائت کند، مگر این که درهمان هنگام که نیت نموده است بیدار خواهد شد، ما من عبد یقرء آخر الکهف الا تیقظ فی الساعة التی یرید. [4] اما در رهنمود باقر العلوم علیه‌السلام این نکته وجود ندارد، بلکه محور سخن نیت انسان است، که انسان نیت کند که در فلان لحظه بیدار شود، بیدار خواهد شد.

البته این نکته نیز نباید پنهان باشد که این ویژگی برای نیت هر انسان نیست. بلکه این ویژگی نیت انسان‌های پاک و مصمم که بر اندیشه‌های خویش کاملا اشراف دارند و از آشفتگی‌ها بدور هستند، می‌باشد. نه هر انسان پریشان و سست و بی‌اراده. و شاید تعبیر به «عبد» در روایت هم

به همین نکته اشاره باشد که فردی عبد و بنده شایسته خداست که نیت وی این گونه کارساز می‌تواند باشد. که نیت انسان شایسته و بنده خاص خدا همانند زنگ بیداری وی می‌باشد، که هر لحظه که نیت نموده باشد، همان لحظه بیدار خواهد شد.

پی نوشت ها:

[1] وسائل، ج 1، ص 35.

[2] همان.

[3] وسائل، ج 5، ص 279.

[4] نور الثقلین، ج 3، ص 316.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

زندگی در حد کفاف

امام باقر (ع) از رسول خدا (ص) نقل کرده است:
خداوند فرموده است: از جمله اولیا و بندگان محبوب من که مورد غبطه و حسرت دیگران قرار می‌گیرند، کسی است که از نظر امکانات و دارایی و مظاهر زندگی سبکبار است. بهره‌ای ژرف از نماز دارد و عبادت پروردگارش را در نهان به خوبی انجام می‌دهد، در میان مردم ناشناخته زندگی می‌کند و روزیش به اندازه‌ی کفاف او است و بر این حد میانه‌ی اقتصادی صبر می‌کند و در میدان تمنیات و آرزوهای دنیوی زاهدانه حرکت می‌کند. میراثش اندک و گریه کنندگان بر او نیز کمند! [1] . (یعنی؛ مال و فرزندان زیادی از خود بر جای نگذاشته است تا گریه‌کنندگان زیادی داشته باشد).

پی نوشت ها:
[1] سمعت أباجعفر (ع) یقول: قال رسول الله (ص): قال الله عزوجل: ان من اغبط اولیائی عندی رجلا خفیف الحال، ذا حظ من صلاة، احسن عبادة ربه بالغیب، و کان غامضا فی الناس، جعل رزقه کفافا، فصبر علیه، عجلت منیته فقل تراثه و قلت بواکیه. اصول کافی 2 / 140.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

زیبایی حلم با علم

ما شیب شیء بشیء أحسن من حلم بعلم. [1] .
هیچ چیزی با چیزی نیامیزد که بهتر از حلم با علم باشد.

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 292.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

قطب راوندی از ابوغیینه روایت کرده، که گفت: من در خدمت امام محمد باقر (علیه‌السلام) بودم. مردی به نزد ایشان آمد و گفت: «من اهل شام هستم و دوست دار شما و با دشمنان شما دشمن هستم. پدری داشتم که بنی امیه را دوست می‌داشت و مردی ثروتمند و توانمند بود، به جز من فرزند دیگری نداشت و در شهر رمله خانه‌ای داشت که در آن بوستانی بود، و در آن جا خلوت می‌کرد. وقتی که از دنیا رفت؛ هر چه به دنبال مال و ثروت، گشتم، پیدا نکردم و هیچ شکی ندارم که به خاطر دوستی من با شما، آن مال را از من مخفی کرده است» .
امام محمد باقر (علیه‌السلام) فرمودند: «دوست داری پدرت را دوباره ببینی و از او سوال کنی که آن مال را در کجا گذاشته است» . گفت: «بله؛ سوگند به خدا که به این مال، محتاج هستم» .
حضرت نامه‌ای نوشت و با نام شریف خاتم مزین کرد و به آن مرد فرمود: این نامه را به بقیع ببر و در وسط قبرستان بایست و با صدای بلند بگو: «یا درجان» شخصی نزد تو حاضر می‌شود که عمامه بر سر دارد، این نامه را به او بده و بگو: من فرستاده‌ی علی بن الحسین (علیه‌السلام) هستم و از او هر چه می‌خواهی بپرس» . مرد شامی آن نامه را گرفت و رفت. من فردای آن روز به نزد امام محمد باقر (علیه‌السلام) رفتم تا آن مرد را ببینم که به منزل ایشان می‌آید. مرد شامی به آن حضرت گفت: خدا بهتر می‌داند که علم خویش را کجا قرار دهد، شب گذشته به قبرستان رفتم و آنچه فرمان دادید، انجام دادم. و آن مرد را با همان نشانه که بیان کردید دیدم، به من گفت: جایی نرو، تا پدرت را حاضر کنم. رفت و با مردی سیاه چهره آمد و گفت: این پدر توست. گفتم: این پدر من نیست؛ گفت: همان است ولی به دلیل شراره‌های آتش و دخان جحیم و عذاب الیم، به این شکل درآمده است. پرسیدم، تو پدر من هستی؟ گفت: بله، پرسیدم چرا این طور شده‌ای؟ گفت: ای فرزندم! من به بنی‌امیه ایمان داشتم و آن‌ها را بر اهل‌بیت بعد از پیامبر (صلی الله علیه و اله)، ترجیح می‌دادم، به این دلیل خداوند تعالی، مرا به این عذاب و عاقبت بد مبتلا کرد؛ چون تو دوست دار اهل‌بیت بودی، من با تو دشمنی می‌کردم و به این خاطر، تو را از ارث محروم کردم و حالا به خاطر این طرز فکر، خیلی ناراحت و پشیمان هستم، ای فرزندم! به بوستانم برو و زیر فلان درخت زیتون را گود کن و آن مال را که صد هزار درهم است بردار و از آن پول، 50 هزار درهم را به حضرت محمد بن علی (علیه‌السلام) تقدیم کن و 50 هزار درهم دیگر را برای خود بردار. مرد شامی به امام (علیه‌السلام) گفت: اگر اجازه بدهید برای آوردن

آن مال بروم و اموالی را که حق شماست، بیاورم» . ابوغیینه می‌گوید: «یک سال بعد از این ماجرا از حضرت سوال کردم، آن مرد شامی چه کرد؟ حضرت فرمود: «او اموال مرا آورد و 50 هزار درهم خود را زمین در ناحیه‌ی خیبر خریدم و مال خریدم و مقداری از آن را صرف حاجت مندان اهل‌بیت خود کردم» . [1] .

پی نوشت ها:

[1] منتهی الآمال، ج 2، ص 192.

منبع: سیره و زندگانی حضرت امام محمد باقر؛ لطیف راشدی-محمدرضا راشدی؛ لاهوتیان چاپ اول 1387.

زنده کردن درازگوش مرده

مفضل بن عمر می‌گوید: میان مکه و مدینه در خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام بودم. به قافله‌ای رسیدیم، در میان آن قافله مردی بود که درازگوشش مرده بود و متاعش بر زمین مانده و می‌گریست. چون نظر او بر امام باقر علیه‌السلام افتاد به جزع درآمد و گفت: «ای رسول خدا! نه بار برداری دارم و نه قوت رفتاری و می‌ترسم که رفیقان بروند و من در میان این صحرا تنها بمانم.»

امام باقر علیه‌السلام دست به دعا برداشت، پس در همین موقع درازگوش آن مرد زنده شد و او بسیار خوشحال شده و از آن سرگردانی خلاص شد. [1] .

پی نوشت ها:

[1] حديقة الشيعه.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

زنده کردن مرده‌ای که محب امام باقر بود

می‌گویند: جوانی از اهل شام هر روز به خدمت امام باقر علیه‌السلام می‌آمد و در محضر آن حضرت بسیار می‌نشست و می‌گفت: «مرا محبت و دوستی شما به اینجا می‌آورد.»
بعد از آن چند روزی نیامد، پس روزی کسی خبر آورد که آن جوان شامی بیمار شده بود و وی امروز وفات کرد و وصیت نموده که شما بروید و نماز به جای بیاورید.
امام باقر علیه‌السلام فرمود: «چون او را شستند و بر سریر قرارش دادند به من خبر بدهید.»
پس چون خبر آوردند، آن حضرت برخواست و وضو گرفت و دو رکعت نماز به جای آورد. سپس ردای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به دوش افکند و روانه شد تا به مکانی که آن جوان را بر سریر خوابانده بودند رسید. امام باقر علیه‌السلام فرمود: «ای فلان بن فلان!» آن جوان زنده شده و گفت: «لبیک ای فرزند رسول خدا!» و نشست و شربت سویق درخواست کرد. امام باقر علیه‌السلام جرعه‌ای از آنچه خواسته بود را به او داد و فرمود: «احوال خود را بگو.»
او گفت: «شک ندارم که روح مرا قبض کرده بودند و من مرده بودم، الحال آوازی شنیدم که از آن خوش‌تر هرگز به گوش من نرسیده بود. هاتفی گفت: روح این جوان را به تن وی بازگردانید که محمد بن علی او را از ما درخواست کرده است.»
و او بعد از آن، مدتها در دنیا زندگی کرد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] حدیقة الشیعه.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

زنده شدن جوان شامی

امام باقر علیه‌السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حدیث کرده که فرموده است: اسلام دین محکم و قوی خداوند است، راه مستقیم آن را با مدارا بپیمائید و تند روی ننمائید.
سپس در ذیل حدیث، رفتار تند مردم افراط کار را به مسافری تشبیه کرده که در پیمودن راه، زیاد روی نموده و به مرکب سواری خود بیش از حد فشار آورده است و در نتیجه مرکبش از کار افتاده و خودش از پیمودن راه باز مانده و سرانجام به منزل مقصود نرسیده است.
جوانی شامی هر روز خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام می‌رسید و خیلی می‌نشست و می‌گفت: محبت شما مرا به آنجا می‌کشاند و بعد از آن چند روز نیامد. شخصی خبر آورد که آن جوان شامی بیمار بود و امروز فوت نمود و وصیت کرد که شما بر او نماز بخوانید. حضرت فرمود: وقتی او را غسل دادید و در تابوت گذاشتید مرا خبر کنید، بعد از ساعتی حضرت را خبر کردند، حضرت برخاست و وضو گرفت و دو رکعت نماز به جای آورد و سپس ردای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را به دوش افکند و حرکت کرد و ما در خدمتش بودیم تا به آنجایی رسیدیم که جوان را بر تابوت خوابانیده بودند. امام محمد باقر علیه‌السلام به آن جوان فرمود: ای فلان بن فلان، جوان گفت: لبیک یابن رسول الله و برخاست و نشست و شربت سویق طلبید. حضرت جرعه‌ای از آنچه تقاضا کرده بود به او داد و به جوان فرمود: احوال خودت را بگو. جوان گفت: شکی ندارم که روح مرا قبض کردند و جزو مردگان شدم هم اکنون صدایی شنیدم که از آن خوش‌تر هرگز به گوش من نرسیده بود که هاتفی می‌گفت: روح این جوان را به تن وی برگردانید که محمد بن علی علیه‌اسلام از ما درخواست کرده است و بعد از آن مدتها در دنیا زندگی کرد.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

زنده شدن حیوان

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: اگر جوان شیعه‌ای را نزد من بیاورند که تفقه در دین نمی‌کند، او را به مجازات دردناکی کیفر خواهم کرد.
مفضل ابن عمر نقل می‌کند که در خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام بودم که در بین مکه و مدینه به قافه‌ای رسیدیم و در آن میان مردی بود که الاغش مرده و متاع و اموال او بر زمین مانده بود و داشت گریه می‌کرد و وقتی نگاهش به حضرت افتاد جزع کرد و گفت: یابن رسول الله نه بار برداری کردم و نه قوت حرکت، می‌ترسم دوستان من بروند و تنها در این صحرا بمانم. حضرت دست به دعا برداشت هنوز دعایش تمام نشده بود که الاغ آن مرد زنده شد و باعث خوشحالی فراوان آن مرد گردید.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

زرارة بن امين

از قبیله‌ی «شیبان» بود. اهل کوفه بود.
محضر امام باقر و امام صادق و امام کاظم را ادراک کرده بود. امام ابوعبدالله جعفر بن محمد علیهماالسلام این زراره و ابوبصیر و محمد بن مسلم و یزید ابن معاویه را «حفاظ الدین» می‌نامد.
می‌فرماید که این جمع احادیث پدرم را زنده می‌داشتند و بر اسرار ما امانت می‌ورزیدند. ابناء ابی علی حلال الله و حرامه و هم السابقون البنا فی الدنیا و السابقون البنا فی الاخره. آن چنان که در دنیا به سوی ما سبقت جستند در آخرت نیز به سوی ما سبقت خواهند جست.
و فرمود که این قوم از همه مردم برای ما محبوب‌ترند. و زراره از «اعلام اربعه» شمرده شده است. زراره مردی سفید چهره و خوش هیکل و خوش مشرب بود. مردی دانشمند بود. در صنعت جدل و قوانین استدلال استاد بود. در عصر کسی نمی‌توانست با وی احتجاج کند. علمای کلام از طایفه‌ی امامیه عموما از معلومات کلامی وی استفاضه کردند. گر چه کثرت عبادت و اذکار به وی مجال نمی‌داد در رشته‌ی «تکلم» به مطالعات بیشتری بپردازد ولی معهذا در این رشته بی‌نظیر بود. و در سال صد و پنجاهم هجری بدرود زندگی گفت. وی به هنگام مرگ هفتاد سال داشت.

منبع: معصوم هفتم محمد بن علی الباقر؛ جواد فاضل؛ شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران .

ابن ابوداود در کتاب رجال خود راجع به زراره می‌نگارد:
وی از حضرت امام محمد باقر و حضرت صادق و حضرت موسی ابن جعفر علیهم‌السلام روایت می‌کرد. زراره (بضم زاء) راستگوترین و با فضیلت‌ترین اهل زمان خود به شمار می‌رفت.
حضرت صادق علیه‌السلام درباره‌ی زراره می‌فرماید: اگر زراره نبود من گمان می‌کردم که اخبار و احادیث پدرم از بین می‌رفت.
نیز از صادق آل محمد صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود: هیچ کسی مثل زراره، ابوبصیر که لیث مرادی باشد محمد بن مسلم و برید بن معاویه‌ی عجلی اخبار و احادیث پدرم (حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام) را احیاء نکرد. اگر این گروه نمی‌بودند هیچ کسی از مردم احکام خدا را استنباط نمی‌کرد. این گروه حافظین دین و امین‌های پدرم هستند برحلال و حرم خدا. ایشان همان افرادی هستند که در دنیا و آخرت به سوی ما خانواده سبقت خواهند گرفت.
نیز حضرت صادق علیه‌السلام درباره‌ی آنان می‌فرماید: محبوبترین افراد زنده و مرده نزد من چهارنفرند: 1- برید (بضم باء و فتح راء) ابن معاویه‌ی عجلی 2- زرارة بن اعین 3- محمد بن مسلم 4- احول (که نام او محمد بن علی بن نعمان کوفی است).
در کتاب رجال از جمیل بن دراج روایت می‌کند که گفت: از حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه وآله شنیدم می‌فرمود: اوتاد زمین و مردان برجسته‌ی مذهبی چهار نفرند: 1- محمد بن مسلم 2- برید بن معاویه‌ی عجلی 3- ابوبصیر که نام او لیث بختری مرادی است 4- زرارة بن اعین.
محدث قمی در کتاب فوائد رضویه راجع به زراره می‌نویسد: وی مردی وسیم و جسیم و سفیدرنگ و در جدال و مخاصمه‌ی با دشمنان بوسیله‌ی علم کلام ممتاز بود، هیچ کس این قدرت را نداشت که وی را در مناظره مغلوب نماید ولی کثرت عبادت او را از علم کلام بازداشته بود. متکلمین شیعه از شاگردان وی به شمار می‌رفتند. زراره مدت هفتاد سال عمر کرد و در سنه‌ی (150) هجری از دنیا رفت.

منبع: ستارگان درخشان (جلد 7) (سرگذشت حضرت امام محمد باقر)؛ محمد جواد نجفی؛ کتابفروشی اسلامیه چاپ پنجم 1376 .

از آنجا که ائمه‌ی معصومین (ع) در متن زندگی اجتماعی حضور داشته‌اند و مسؤولیت هدایت و انذار جامعه‌ی اسلامی را پس از رسول خدا (ص) متعهد بوده‌اند، ناگزیر با مسایل مختلف جامعه‌ی خویش روبرو بوده، ضرورة نمی‌توانسته‌اند در برابر جریان‌های سیاسی بی تفاوت و بی‌موضع باشند؛ زیرا مسایل سیاسی یک جامعه، پیوند تنگاتنگ با سایر شؤون آن دارد. اصلاح اخلاق، اندیشه، عقاید، روابط خانوادگی و اجتماعی، مناسبات اقتصادی و... در یک محیط ناسالم سیاسی، که استبداد و جهل بر آن سایه افکنده باشد، به جایی نخواهد رسید، و نتیجه‌ی بایسته را به دنبال نخواهد داشت.
اگر خداوند، موسی و برادرش هارون را در نخستین مأموریت و رسالتشان به سوی فرعون (فرد شاخص نظام سیاسی مصر در آن روزگار) می‌فرستد، یکی از اهداف مهم این مأموریت، اصلاح مجموعه و نظام اجتماعی از طریق اصلاح حاکمان و نظام سیاسی است.
اگر پیامبران الهی در محیطهای بزرگ که از سیستم حکومتی برخوردار بوده‌اند، در نخستین گام‌های تبلیغی با ممانعت و ضدیت رهبران سیاسی جامعه مواجه می‌شده‌اند، دلیلش پیوستگی میان شؤون مختلف مادی، معنوی، اعتقادی و سیاسی جوامع بشری است.
از این رو، امامان شیعه (ع) هر چند در صدد اصلاح معنویات و تکامل بخشیدن به بینش توحیدی و دینی مردم بوده‌اند ولی بر اساس تفکیک ناپذیری شؤون مختلف جامعه از یکدیگر، نمی‌توانسته‌اند نسبت به امور سیاسی بی نظر، و از آن چه می‌گذرد اطلاع نداشته باشند و در قبال کجروی‌ها، استبدادها و انحراف‌های سیاسی، اخلاقی و دینی حاکمان موضع نگیرند! زندگی امام باقر (ع) نیز از این قاعده‌ی کلی مستثنی نبوده است و شواهد گوناگون تاریخی و روایی بر این مطلب گواهی می‌دهد.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

زمان هلاک شدن یک سوم مردم

طاووس یمانی از امام باقر علیه‌السلام پرسید: در چه زمانی یک سوم مردم هلاک شدند؟
حضرت فرمود: ای ابو عبدالرحمان! هرگز یک سوم مردم هلاک نشد، ای شیخ! می‌خواهی بگویی: کی یک چهارم مردم هلاک شد؟ و آن روزی بود که قابیل هابیل را کشت، (مردم در آن زمان) چهار نفر بودند: آدم، حواء، هابیل و قابیل، که یک چهارم آن کشته شود.
عرض کردم: کدامیک از آنها پدر مردم بودند؟ آیا قاتل یا مقتول؟
حضرت فرمود: هیچ کدام، پدر مردم شیث بود.
پرسید: آن کدام چیز است در قرآن که کم آن حلال و زیاد آن حرام است؟
حضرت فرمود: نهر و چشمه‌ی طالوت است «که اگر کسی به اندازه‌ی کفی از آن می‌خورد حلال بود». پرسید: آن کدام نماز است که بدون وضوء است؟ و کدام روزه است که مانعی از خوردن و آشامیدن نیست؟ فرمود: صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، و روزه‌ی صمت که قرآن می‌فرماید: «(حضرت مریم گفت:) من برای خدای رحمان روزه (سکوت) نذر کرده‌ام (که حرف نزنم)». پرسید: آن کدام چیز است که زیاد و کم می‌شود؟
فرمود: ماه است.
پرسید: آن کدام چیز است که زیاد می‌شود ولی کم نمی‌شود؟
فرمود: دریا است.
پرسید: آن کدام است که کم می‌شود ولی زیاد نمی‌شود؟
فرمود: عمر است.
پرسید: آن کدام پرنده است که فقط یک مرتبه پریده نه قبل از آن و نه بعد از آن هرگز نپریده است؟ فرمود: طور سیناء است که خداوند می‌فرماید: «و (نیز به خاطر بیاور) هنگامی که کوه را همچون سایبانی بر فراز آنها بلند کردیم». پرسید: آن کدام گروه است که گواهی بر حق دادند در حالی که دروغ می‌گفتند؟ فرمود: منافقان بودند هنگامی که گفتند: «شهادت و گواهی می‌دهیم که تو رسول خدا هستی».
سأل طاووس الیمانی الباقر علیه‌السلام: متی هلک ثلث الناس؟ فقال علیه‌السلام: یا أبا عبدالرحمان! لم یمت ثلث الناس قط، یا شیخ أردت أن تقول: متی هلک ربع الناس؟ و ذلک یوم قتل قابیل هابیل، کانوا أربعة: آدم، و حواء، و هابیل، و قابیل، فهلک ربعهم.
قال: فأیهما کان أبا الناس؟ القاتل أو المقتول؟
قال: لا واحد منهما، أبوهم شیث.

و سأله عن شیء قلیله حلال و کثیره حرام فی القرآن؟
قال: نهر طالوت (الا من اغترف غرفة بیده).
و عن صلاة مفروضة بغیر وضوء، و صوم لا یحجز عن أکل و شرب؟
فقال علیه‌السلام: الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم، و الصوم قوله تعالی: (انی نذرت للرحمان صوما). [1] .
و عن شیء یزید و ینقص؟
فقال علیه‌السلام: القمر.
و عن شیء یزید و لا ینقص؟
فقال علیه‌السلام: البحر.
و عن شیء ینقص و لا یزید؟
فقال: العمر.
و عن طائر طار مرة و لم یطر قبلها و لا بعدها؟
قال علیه‌السلام: طور سیناء، قوله تعالی: (و اذ نتقنا الجبل [2] فوقهم کأنه ظلة) [3] .
و عن قوم شهدوا بالحق و هم کاذبون؟
قال علیه‌السلام: المنافقون حین قالوا: (نشهد انک لرسول الله) [4] [5] .

پی نوشت ها:
[1] مریم: 26.
[2] أی قلعناه و رفعناه فوق رؤوسهم، النتق: النفض الشدید.
[3] الأعراف: 171.
[4] المنافقون: 1.
[5] بحارالأنوار: ج 10 ص 156، عن مناقب ابن شهر آشوب: ج 2 ص 288.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

ژرفای دانش

اگر ارزش و قیمت انسان به مقدار اندیشه و دانش وی باشد، پس آن کسی که از دانش برتر بهره‌ور است، از ارزش والاتر بهره‌مند خواهد بود. دانشی که عترت از آن بهره‌ورند دو ویژگی مهم دارد. یکی گستردگی و ژرفای آن است. دانش عترت از ژرفا و عمق وصف ناشدنی و از گستره بی‌پایان بهره‌مند است. دیگری زلالیت و شفافیت آن است. در آگاهی و دانش عترت هیچ گونه غبار و ابهام راه ندارد. زیرا دانش آنان دانش مدرسه‌ای و متداول نیست. دانش آنان لدنی و مستقیم از پیشگاه خدای عالم و آگاه است. به همین خاطر زلال و بی‌غبار است.
باقر العلوم علیه‌السلام در ژرفای دانش آن مقدار گسترده و عمیق است که لقب زیبای باقر العلوم یعنی شکوفا کننده دانش زیبنده حضرت قرار می‌گیرد. باقر العلوم از دانش خویش این گونه پرده بر می‌دارد. نحن خزان علم الله و ورثة وحی الله حملة کتاب الله [1] ، «ما خزینه‌های دانش خدا، و وارثان وحی خدا و حاملان کتاب خدا هستیم.» نحن معدن النبوة و نحن موضع الرسالة، [2] ، «ما معدن نبوت و پیامبری و محل رسالت می‌باشیم.» می‌فرماید: لکن الله جل ثناؤه اختصنا من مکنون سره و خالص علمه [3] «خدای بلند مرتبه از زلال‌ترین دانش خویش و اسرار پنهانی خویش ما را (فقط ما را) بهره‌مند ساخته است.» ژرفای دانش بی‌کران باقر العلوم علیه‌السلام تا آن حد است که فرمود من کسی را نمی یابم که ظرفیت تحمل دانش مرا داشته باشد؛ تا دانش خود را در اختیار وی گذارم. فرمود اگر فرد توان‌مندی می‌یافتم، تمام معارف و احکام و شرایع دین را از صفت «صمد» خدای سبحان بازگو می‌کردم، لو وجدت لعلمی حملة لنشرت التوحید و الاسلام و الدین و الشرایع من الصمد و کیف لی و لم یجد جدی امیرالمؤمنین حملة لعلمه [4] «اگر فرد توان‌مندی می‌یافتم تمام توحید و اسلام و دین و فروعات شرایع را از «صمد» تفسیر می‌نمودم، لیکن افسوس امیرالمؤمنین جد من نیز کسی را نیافت تا دانش خویش را در اختیار وی نهد». همان دانش که هنگامی که اندکی از آن را در اختیار جابر جعفی قرار داد، جابر آن را بر نمی‌تابید و به حضرت عرض کرد، علم و دانش در سینه‌ام موج می‌زند، چگونه و به چه کسی بازگو کنم! [5] .

پی نوشت ها:
[1] مناقب، ج 4، ص 223.
[2] فرائد السمطین ، ص 253، حدیث 523.

[3] بحار، ج 46، ص 307.
[4] التوحید، ص 93، بحار، ج 3، ص 225، القطرة، ج 1، ص 196.
[5] رجال کشی، ص 194.
منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

سه محور بالندگی

در سخنی گوهربار، باقر العلوم علیه‌السلام می‌فرماید: بالندگی و کمال در سه محور است. نخست فهم دین؛ دیگر صبر و پایداری؛ سوم مدیریت، الکمال کل الکمال التفقه فی الدین و الصبر علی النائبة و تقدیر المعیشة. [1] .

به نظر می‌رسد از این سه مورد محور پایه‌ای همان محور نخست باشد که دو محور دیگر بازگشت به آن می‌نمایند؛ یعنی فهم صحیح دین محور اصلی بالندگی اندیشه و رفتار است که دو مورد دیگر را نیز تأمین می‌نماید. در هر صورت، سه محور را به صورت فشرده می‌توان تحلیل نمود.

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی، باب صفة العلم و فضله، حدیث 4.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

سه خصلت نیکو

ثلاثة من مکارم الدنیا و الآخرة: أن تعفو عمن ظلمک، و تصل من قطعک، و تحلم اذا جهل علیک.[1] .

سه چیز از مکارم دنیا و آخرت است:

1- گذشت کنی از کسی که به تو ستم کرده است،

2- بپیوندی به کسی که از تو بریده است،

3- و بردباری ورزی در وقتی که با تو به نادانی برخورد شود.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 293.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

سه پاداش

من صدق لسانه زکا عمله، و من حسنت نیته زید فی رزقه، و من حسن بره بأهله زید فی عمره. [1] . هر که زبانش راست است کردارش پاک است، و هر که نیتش خیر است روزی‌اش فزون‌تر است، و هر که با خانواده خود خوش رفتار است عمرش بسیار است.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 295.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

سرنگونان جهنمی

فی قول الله عزوجل «فکبکبوا فیها هم و الغاون» قال: هم قوم وصفوا عدلا بألسنتهم ثم خالفوه الی غیره. [1] .

درباره آیه شریفه «فکبکبوا فیها هم و الغاون» [2] ؛ یعنی: «اینها و گمراهان در دوزخ سرنگون گردند.»، فرمود: ایشان گروهی باشند که عدالت را به زبان بستایند، اما در عمل با آن مخالفت ورزند!

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی ، ج 1 ص 60.

[2] سوره شعراء، آیه 94.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

سلام خدا

سلام؛ یعنی سلامتی و درود خدا. سلام؛ یعنی رحمت و برکت. سلام از واژه‌های زیبایی است که هم ساختار و هم معنای آن دل و جان را صفا می‌بخشد. سلام اسم ذات پاک خداست که خود را به این نام ستایش نمود، السلام المؤمن المهیمن. [1] .
سلام؛ یعنی پاکی و برکت که منشأ همه اینها خداست. خدا منشأ عافیت و سلامتی و برکت است. اللهم انت السلام و منک السلام و لک السلام و الیک یرجع السلام، [2] «خدایا تو سلام هستی و سلام از توست و برای توست، و بازگشت سلام نیز بر توست.» سلام آغازین سخن هر مسلمان در این سرا و نیز تحیت و خوش آمد مؤمن به مؤمن دیگر، در آن سرا می‌باشد، تحیتهم فیها سلام. [3] .
هنگام رحلت در آغازین ملاقات مؤمن با خدا، دل‌نشین‌ترین کلام سلام است، تحیتهم یوم یلقونه سلام و اعدلهم اجرا کریما [4] سلام همان پیام سبز خدا به همه مؤمنان ثابت قدم، سلام علیکم بما صبرتم [5] ، و سلام همان درود سبز خدا بر پویندگان راه حق، و السلام علی من اتبع الهدی. [6] و سلام همان درود بی‌پایان خدا بر همه‌ی پیامبران در ستایش از انجام رسالت بزرگ، سلام علی المرسلین [7] . و خلاصه سلام همان پیام و درود خدا بر انسان‌های برگزیده خویش. امامان معصوم، همان هایی که آنان را از میان همگان گلچین نموده و برگزیده است. سلام علی عباده الذین اصطفی. [8] و سلام بر محمد بن علی باقر علم النبیین که مصداق بارز برگزیده‌ی خداست. و پیشوا و پیشرو همگان. باقر العلوم علیه‌السلام را خدای سبحان این گونه هماره سلام و درود می‌رساند. به لحاظ اهمیت سلام به چند نکته دیگر در پاورقی اشاره می‌شود. [9] .

پی نوشت ها:

[1] حشر، 23.
[2] وسائل، ج 5، ص 257.
[3] یونس، 10.
[4] احزاب، 44.
[5] رعد، 24.
[6] طه، 47.
[7] صافات، 181.
[8] نمل، 59.

[9] چند نکته:

اهمیت سلام

سلام نشان فروتنی و تواضع و از نشانه‌های انسان مؤمن است. مؤمن در برخورد با دیگری پیش از هر کلام آغازین سخنش سلام می‌باشد. بر سلام کردن در برخوردهای اجتماعی تأکید فراوان شده است؛ یعنی افراد پیش از آغاز سخن نخست سلام کنند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آنگونه به آن پافشاری داشت که حتی در برخورد با کودکان از همگان در اظهار سلام پیشی می‌گرفت. خمس لا أدعهن... و التسلیم علی الصبیان لتکون سنة من بعدی. (وسائل، ج 8، ص 441) در مورد ثواب سلام این گونه رهنمون رسیده است، که برای سلام هفتاد حسنه منظور شده است. که 69 حسنه آن از سلام کننده و یک حسنه، از آن کسی است که جواب سلام را می‌دهد: السلام سبعون حسنة تسعة و تسعون للمبتدی و واحدة للراد. (بحار، ج 73 ص 11).

آداب سلام

در آداب سلام تأکید شده تلاش شود انسان بر دیگران سبقت بگیرد. پیش از این که طرف مقابل به وی سلام کند وی مبادرت به سلام کند، تا به سنت نیک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفتار نموده باشد. و نیز مناسب است افراد کوچک‌تر به بزرگترها سلام کنند. دو گروه که با یکدیگر برخورد می‌کنند، گروه کم به گروه زیاد سلام کند، و نیز فرد عابر بر فرد نشسته سلام کند. (وسائل، ج 8، ص 449) سواره بر پیاده سلام کند. الراکب احق بالسلام، (بحار، ج 73، ص 12) کسی که بر دیگران وارد می‌شود بر کسانی که بر آنها وارد شده سلام کند. (وسائل، ج 8، ص 449). ایستاده بر نشسته سلام کند، و القائم علی القاعد. (اصول کافی، باب من یجب ان یبدأ بالسلام، حدیث 4) آنان که مرکب برتر دارند بر آنان که مرکب ضعیف‌تر دارند سلام کنند، که سلام نشان تواضع است و مرکب برتر زمینه تبختر و تکبر را فراهم می‌سازد. برای این که از این خطر در امان باشد صاحب مرکب برتر بر راکب مرکب ضعیف‌تر سلام کند. این حقیقت در روایت این گونه تبیین شده، سواره بر پیاده سلام کند. اسب سوار بر قاطر سوار سلام کند و قاطر سوار بر الاغ سوار سلام کند. (اصول کافی، باب من یجب یبدأ بالسلام، حدیث 2 وسائل، ج 8، ص 449 و 450).

در این موارد نباید سلام کرد:

در رعایت آداب سلام با همه فضیلتی که دارد در مواردی از سلام نمودن پرهیز داده شده است. از باقر العلوم علیه‌السلام این گونه روایت است، که بر افرادی که نام برده می‌شوند نباید سلام کرد: یهودیان، مسیحیان، مجوسیان ، بت‌پرستان، میگساران، افرادی که شطرنج و نردبازی می‌کنند،

مجسمه سازان (بحار، ج 73، ص 8) کسی که به مادرش بدزبانی می‌کند، (بحار، ج 73، ص 9) افرادی که موسیقی و غنا حرام و ساز حرام گوش می‌دهند، (وسائل، ج 8، ص 454) سلام کردن مرد بر زن جوان، (وسائل، ج 8، ص 452) مردان زن نما، شاعرانی که شعر باطل می‌سرایند، رباخواران، کسی که در حال دستشویی (توالت) است. کسی که در حمام است. و کسی که آشکارا گناه می‌کند. کسی که در حال نماز است و نیز کسی که در حال رفتن به نماز جمعه است و کسی که در دنبال جنازه حرکت می‌کند. (روضة الواعظین، ص 458، اصول کافی، باب التسلیم، حدیث 11، وسائل، ج 8، ص 446، بحار، ج 73، ص 9، خصال، ج 1، ص 331).

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

سلام رسول الله

باقر العلوم علیه‌السلام این افتخار نصیبش می‌شود که مشمول سلام ویژه و برکات خاصه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرار می‌گیرد. که سلام که نام خداست، سلام که برکت و پیام سبز خداست، از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر روح و جان پاک باقر العلوم علیه‌السلام روانه می‌شود. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به جابر بن عبدالله این گونه بشارت می‌دارد: جابر تو آن مقدار عمر خواهی نمود که فرزندی از تبار مرا که همنام من است و شکل و شمایلش همانند من است ملاقات خواهی نمود. هنگامی که وی را زیارت نمودی سلام مرا به وی ابلاغ نما. فاذا لقیته فأقرئه منی السلام [1] .

پی نوشت ها:

[1] فروع کافی، باب مولد ابی‌جعفر علیه‌السلام، حدیث 2، ارشاد، ج 2، ص 159، فصول المهمه، ج 2، ص 882 ، مطالب السؤول، ج 2، ص 106، تاریخ ابن عساکر، ج 54، ص 276، مختصر تاریخ دمشق، ج 23، ص 78.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

سیب بهشتی

جابر بن یزید روایت کرد؛ گفت: در خدمت امام محمدباقر (علیه‌السلام) از شهر خارج شدیم، وقتی به کربلا مشرف شدیم، به من فرمودند:ای جابر! این زمین برای ما و شیعیان ما بوستانی است از بوستان‌های بهشت و برای دشمنان ما، حفره‌ای است از حفره‌های جهنم، بعد از مدتی به من رو کرد و فرمود: «ای جابر! آیا چیزی می‌خوری؟ گفتم: بله، آقای من، دست مبارکشان را در میان سنگ‌ها داخل کردند و سیبی برایم بیرون آوردند. هرگز سیبی به آن خوشبویی ندیده بودم و اصلا با میوه‌های دنیایی شباهت نداشت، متوجه شدم، از میوه‌های بهشت است؛ از آن خوردم و به برکت و فضیلت آن، تا چهار روز برای خوردن غذا، گرسنه نشدم» . [1] .

پی نوشت ها:

[1] منتهی الآمال، ج 2، ص 200.

منبع: سیره و زندگانی حضرت امام محمد باقر؛ لطیف راشدی-محمدرضا راشدی؛ لاهوتیان چاپ اول 1387.

سختی درک کار اهل‌بیت

ابو ربیع شامی می‌گوید: نزد امام باقر علیه‌السلام نشسته بودم که آن حضرت برخاست و سرش را بلند کرد و فرمود: «ای ابو ربیع! شیعیان حدیثی را با زبانشان می‌جوند ولی کنه آن را درک نمی‌کنند.» پرسیدم: «آن حدیث چیست؟» حضرت فرمود: «فرمایش علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است که فرمود: «به راستی که کار ما سخت و مشکل است و جز فرشته مقرب و پیامبر مرسل و بنده‌ای که خدا قلبش را با ایمان امتحان کرده باشد کسی دیگر نمی‌تواند آن را تحمل کند.» ای ابو ربیع! می‌دانی که گاهی فرشته است ولی مقرب نیست، پس فقط فرشته‌ای که مقرب باشد می‌تواند تحمل می‌کند و شاید مؤمنی باشد که امتحان نشده باشد، فقط مؤمنی که خدا قلبش را با ایمان امتحان کرده باشد می‌تواند آن را تحمل کند. [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار ج 2.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

سبز شدن و میوه دادن درخت خشک

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: اسلام آئین محکم و استوار الهی است، با مدارا در آن وارد شوید و بندگان خدا را در عبادت خداوند مجبور ننمائید.
عبدالرحمن ابن‌کثر نقل می‌کند در راهی در خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام بودیم در مسیر پای درختی خشک شده توقف کردیم، حضرت اذکاری را بر لبهای مبارکشان جاری کردند بلافاصله درخت خشک شده پر از خرماهای سرخ و زرد شد و از آن درخت خرما می‌ریخت و ما می‌خوردیم تا اینکه همگی سیر شدیم.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

سؤال شیعیان در مورد حق امام بر مردم

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: هیچ نکبت و حادثه نامطلوبی دامن‌گیر آدمی نمی‌شود مگر به سبب گناه.
امام صادق علیه‌السلام فرمودند: روزی گروهی از مردم خدمت پدر بزرگوارم امام محمد باقر علیه‌السلام آمدند و از ایشان سؤال کردند: یابن رسول الله حق امام و راه خدمتگزاری به او چیست؟ فرمود: حق امام آن است که وقتی به مجلسی بیایند تعظیم، تکریم، توقیر و نهایت ادب را نسبت به او به جای آورند و هر چه بگوید از او اطاعت کنند و آنچه بر امام واجب است آن است که شما را هدایت کند و از گمراهی و اضلال به قوام و شریعت مستقیم فرا خواند و از خصوصیات امام آن است که هیچ یک از شما را قدرت آن نباشد که به خاطر هیبت و اجلالی که دارد اختصاصات بشره‌اش را بفهمید، به سبب اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله این چنین بوده و امام نیز همین گونه است. سپس آن جماعت عرض کردند. یابن رسول الله، امام شیعیان و دوستان خود را می‌شناسد؟ حضرت فرمود: بلی شما از شیعیان من هستید: عرض کردند: یابن رسول الله بر صدق این مسئله علامتی و نشانه‌ای می‌خواهیم. حضرت فرمود: می‌خواهید خبر بدهم از نام‌های شما و نام پدران و مادران و قبیله شما؟ گفتند: بلی یابن رسول الله، حضرت نام یکک آنها و پدران و مادران و قبیله‌اشان را ذکر فرمودند. گفتند: یابن رسول الله درست فرمودید. حضرت فرمود: می‌خواهید خبر دهم به شما که برای چه نزد من آمده‌اید؟ گفتند: بلی یابن رسول الله. فرمود: آمده‌اید سؤال کنید که منظور از این آیه چیست که شجره اصلها ثابت و فرعها فی السماء؟ گفتند: درست است یابن رسول الله. حضرت فرمود: آن شجره ما اهل‌بیت رسالت هستیم و ما به هر کدام از شیعیان خود که صلاح باشد علم و حکمت عطا می‌کنیم. بعد از آن حضرت فرمود: ای جماعت به این نشانه‌ها و علامت‌ها قانع هستید یا اینکه برای شما علامت‌های دیگری بیان کنم؟ گفتند: یابن رسول الله قانع شدیم و خداوند متعال را به خاطر این دیدار سپاسگزاریم.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

سرانجام خروج بر هشام

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: کسی که از درون خود پند پذیری ندارد، نصیحت دیگران برایش سودمند نخواهد بود.
در صحیفه سجادیه که سندش مشهورتر از آن است که ذکر شود؛ از یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام در حدیثی نقل می‌کند که گفت: عمویم، حضرت باقر علیه‌السلام به پدرم اشاره کرد و دستور داد که خروج نکند، و سرانجام کارش را به او گوشزد نمود که اگر خروج کند و از مدینه بیرون رود چه می‌شود.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

سیب بهشتی

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: در میان تمام آن چه خدای عزو جل خلق فرموده، از بنده با ایمان و مؤمنش هیچ آفریده‌ای گرامی‌تر نیست.
و به سند خود از جابر بن یزید روایت کرده در حدیثی که گفت: در خدمت حضرت باقر علیه‌السلام بودم، پس چون حضرت به کربلا مشرف شد، فرمود: ای جابر! این زمین برای ما و شیعیانمان بوستانی از بوستان‌های بهشت است و سیب خوشبویی برای من بیرون آورد که هرگز بوی خوشی مانند آن استشمام نکرده بودم. پس دانستم که آن سیب از میوه‌های بهشت است. پس از آن خوردم و تا چهل روز از غذا خوردن و دفع مدفوع مرا حفظ کرد و محتاج نشدم.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

عمرو بن دینار و عبدالله بن عبید می‌گویند: ما هرگز به ملاقات امام باقر (ع) نرفتیم، مگر این که به وسیله‌ی هدایا و پوشاک و امکانات مالی، از ما استقبال و پذیرایی کرده، می‌فرمود: این‌ها را از قبل برای شما تدارک دیده بودم. [1] .
ظاهرا منظور امام از بیان جمله‌ی اخیر این بوده است که دوستان و میهمانانشان احساس شرم و نگرانی نکنند و گمان نبرند که با دریافت آن هدایا و امکانات، بر زندگی شخصی امام باقر (ع) کم و کاستی را تحمیل کرده‌اند. سلمی یکی از خدمتکاران خانه‌ی امام باقر (ع) است. او می‌گوید: برخی از دوستان و آشنایان امام باقر (ع) به میهمانی آن حضرت می‌آمدند و از نزد وی بیرون نمی‌شدند، مگر این که بهترین غذاها را تناول کرده و چه بسا گاهی لباس و پول از آن گرامی دریافت می‌کردند. سلمی می‌گوید: گاهی من با امام در این باره سخن می‌گفتم که خرج خانواده‌ی شما، خود سنگین است و از نظر درآمد وضع متوسطی دارید (بهتر این است که در پذیرایی از دوستان و مهمانان با احتیاط بیشتری رفتار کنید!) اما امام می‌فرمود: ای سلمی! نیکی دنیا، رسیدگی به برادران و دوستان و آشنایان است، و گاهی حضرت پانصد تا هزار درهم هدیه می‌داد. [2] .
اسود بن کثیر می‌گوید: تهیدست شدم و دوستانم به من رسیدگی نکردند. نزد امام باقر (ع) رفتم و از نیازمندی خود و جفای برادران شکوه کردم؛ آن حضرت فرمود:
بد برادری است آن برادری که به هنگام ثروت و توانمندی، حالت را بپرسد و تو را در نظر داشته باشد، ولی زمانی که تهیدست و نیازمند شد، از تو ببرد و به سراغت نیاید! سپس امام به خدمتکارش دستور داد تا هفتصد درهم نزد من گذارد، و فرمود: این مقدار را خرج کن و هر گاه تمام شد و نیاز داشتی باز مرا از حال خود با خبر ساز. [3] .

پی نوشت ها:
[1] قال عمرو بن دینار و عبدالله بن عبید بن عمیر، ما لقینا اباجعفر محمد بن علی (ع) الا و حمل الینا النفقة و الصلة و الکسوة، و یقول: هذه معدة لکم قبل ان تلقونی. بحار 46 / 287؛ کشف الغمة 2 / 334.
[2] قالت سلمی - مولاة ابی‌جعفر (ع) - کان یدخل علیه اصحابه، فلا یخرجون من عنده حتی یطعمهم الطعام الطیب، و یکسوهم الثیاب الحسنة، و یهب لهم الدنانیر، فاقول له فی ذلک لیقل منه فیقول: یا سلمی ما حسنة

الدنیا الا صلة الاخوان و المعارف و کان یصل بالخمسمأة... الفصول المهمة 197.

[3] و قال الاسود بن کثیر: سکوت الی ابی‌جعفر (ع) الحاجة و جفاء الاخوان فقال: بئس الأخ أخ یرعاک غنیا و یقطعک فقیرا ثم امر غلامه فاخرج کیسا فیه سبعمأة درهم فقال: استنفق هذا فاذا فرغت فأعلمنی. ارشاد 2 / 164؛ روضة الواعظین 1 / 204؛ کشف الغمة 2 / 321؛ الفصول المهمة 215؛ نور الابصار 50؛ الانوار البهیة 122.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

سعادت جامعه با حکومت رهبران الهی

امام باقر (ع) در بیان تأثیر حکومت‌ها و حاکمیت‌ها در سعادت و شقاوت ملت‌ها می‌فرماید:
خداوند فرموده است: هر ملتی که در قلمرو اسلام، به ولایت و رهبری و حاکمیت پیشوای ستمگر و غیرالهی، گردن نهند، بی شک مورد عذاب و مجازات قرار خواهند گرفت؛ هر چند آن ملت در رفتار فردی خویش نیک و پرهیزکار باشند. هر ملتی که در قلمرو اسلام به حاکمیت امام عادل و پیشوای الهی تن دهند، قطعا مورد عفو و رحمت قرار خواهند گرفت؛ هرچند در رفتار خویش خطاها و گناهانی داشته باشند [1] . پیام واقعی این حدیث، تشویق مردم به انتخاب رهبری الهی برای جامعه است، نه باز نمودن راه توجیه برای گناهکاران! آنچه امام در این حدیث بیان داشته است، نظر به واقعیت‌هایی دارد که با اندکی تأمل در تاریخ ملت‌ها قابل درک است؛ زیرا حکومت‌ها نقش عمده‌ای در صلاح و فساد ملت‌ها دارند. رهبری و حکومت صحیح، جامعه‌ی فاسد را در نهایت به سوی صلاح و ایمان سوق می‌دهد، و رهبری فاسد و غیر الهی، جامعه‌ی سالم و ایمانی را در نهایت، به سوی گناه و انحطاط می‌کشاند و در معرض عذاب الهی می‌نهد.
امام باقر (ع) در همین زمینه فرموده است: صلاح و عزت و سلامت دین و مؤمنان به این است که (حاکم جامعه‌ی اسلامی و امانتدار بیت‌المال و منابع اقتصادی مسلمانان، مؤمن و متعهد باشد و) اموال جامعه به کسی سپرده شود که حقوق را رعایت کرده و در مصارف بایسته آن را به مصرف رساند، و فساد دین و اهل دیانت از آنجا پدید می‌آید که منابع مالی و اقتصادی جامعه در اختیار کسی قرار گیرد که به عدل و حق رفتار نکرده آن را در مصارف لازم به کار نگیرد [2] . در این روایت سه موضوع در ارتباط با هم مورد توجه قرار گرفته است:
1- حاکمیت (به عنوان اختیاردار منابع اقتصادی) 2- اقتصاد 3- دین و فرهنگ.
امام (ع) در، بیان از سویی، به نقش اساسی اقتصاد و چگونگی صرف منابع مالی، در عزت و ذلت جامعه و اعتلا و افول فرهنگ دینی مردم اشاره کرده است، و از سوی دیگر، نقش متولیان جامعه و حاکمان و فرمانروایان را در نحوه‌ی به کارگیری و مصرف اموال ملی یادآور شده، موضوع اخیر را محور اصلی صلاح و فساد دین و اهل دیانت دانسته است.

پی نوشت ها:

[1] قال الله عزوجل: لا عذبن كل رعية فى الاسلام دانت بولاية كل امام جائر ليس من الله، و ان كانت الرعية فى أعمالها برة تقية، و لا عفون عن كل رعية فى الاسلام دانت بولاية كل امام عادل من الله، و ان كانت الرعية فى أعمالها ظالمة مسيئة. بحار 27 / 193.
[2] ان من صلاح الدين و صلاح أهل الدين... ان تصر الاموال الى من يؤدى فيها الحقوق و يصطنع فيها المعروف، و ان من فساد الدين و فساد اهل الدين ان تصر الاموال الى من لا يؤدى فيها الحق و لا يصطنع فيها المعروف. مشكاة الانوار 466.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاريخ اسلام؛ آستان قدس رضوى چاپ دوم 1375.

سفارش به عمر بن عبدالعزیز درباره عدل

امام باقر (ع) از هر فرصت مناسب برای اصلاح فرمانروایان و رفتار آنان با امت اسلامی بهره‌ی لازم را می‌گرفت و از ارشاد و موعظه‌ی آنان در جهت منافع اسلام و مردم رویگردان نبود. البته معمولا شرارت و هواپرستی حکام مانع از پیدایش چنین فرصت‌هایی بود. در میان خلفای معاصر آن حضرت، عمر بن عبدالعزیز در رعایت برخی اصول انسانی و پندشنوی، بهتر می‌نمود. هر چند او نیز در نهایت، حق ولایت معصومین (ع) را غصب کرده بود، ولی کینه و عداوتی که پیشینیان و پسینیانش نسبت به علویان داشتند، نداشت. این روحیه، زمینه را برای امام باقر (ع) مساعد می‌کرد تا آن حضرت به منظور امر به معروف و نهی از منکر، به او هشدار دهد و تذکرهای لازم را ارائه کند. در سفری که عمر بن عبدالعزیز به مدینه داشت، به او خبر دادند که محمد بن علی؛ یعنی امام باقر (ع) آمده است تا او را ملاقات کند.

عمر بن عبدالعزیز برای ملاقات آن حضرت اظهار آمادگی کرد.

امام باقر (ع) به مجلس وی وارد شد. پس از گفتگوهایی، چون شرایط موعظه مهیا گشت رو به عمر بن عبدالعزیز کرد و فرمود: ای عمر! دنیا بازاری از بازارها است که گروهی با سود و منفعت از آن خارج می‌شوند و گروهی دیگر با زیان و خسارت آن را ترک می‌گویند. [1] . گروهی از مردم که اکنون سرای دنیا را ترک گفته‌اند، روزگاری چون ما و در شرایط ما بودند، ولی مغرور دنیا شدند، تا این که مرگ بر سر آنان سایه افکند، در حالی دنیا را ترک گفتند که ملامت می‌شدند؛ زیرا از آن چه دوست می‌داشتند، برای آخرت خویش ذخیره نساختند و از آنچه نگران و منزجر بودند خود را مصونیت نبخشیدند. دستاوردها، ثروت و ذخایر آنان را دیگران میان خود تقسیم کردند، بی آن که یادی از گردآورنده‌ی آن بکنند و وی را بستایند! (آری این گروه) به سوی خداوندی رهسپار شدند که عذر و بهانه تراشی‌های ایشان را نمی‌پذیرد. اکنون - به خدا سوگند - سزاوار است که ما در رفتار پیشینیان بیندیشیم، ارزش‌هایی را که انجام داده و ما به حال آنان غبطه می‌خوریم و آرزو می‌کنیم ای کاش ما هم مانند آن‌ها بودیم، در برنامه‌ی زندگی خود جای داده و بدان‌ها عمل کنیم. و کارهایی را که آنان انجام داده و ما آن‌ها را ضد ارزش و مایه‌ی گرفتاری ایشان می‌شناسیم، از برنامه‌ی زندگی خود حذف کرده و از آن اجتناب ورزیم. [2] . در بخش دیگری از سفارش‌ها، امام باقر (ع) می‌فرماید: پس تو (ای عمر بن عبدالعزیز که اکنون حاکم بر مردمی) خدا را در نظر بگیر و تقوا داشته باش! دو چیز را در قلبت بگنجان! ببین، هنگام ملاقات پروردگار، دوست

داری چه چیزی همراه تو باشد، همان را برای آخرتت، پیش فرست. و ببین، از همراه داشتن چه چیزی در پیشگاه خداوند، ناخشنود خواهی بود، سعی کن آن چیزها را پیش نفرستی و به جای آن ذخایری ارزشمند تدارک ببینی. در پی کالایی نباش که قبل از تو دیگران آن را به دست آوردند، اما بهره‌ای از آن نبردند و سودی از آن ندیدند! گمان نکن آنچه برای دیگران کسادی می‌آورد، برای تو رواج پدید آرد! ای عمر بن عبدالعزیز! تقوای الهی داشته باش (از مخالفت با دستورهای خداوند، خویش را دور بدار). درها را بر روی مردم باز نگه دار و حجاب‌ها و موانع را از پیش پای مردم بردار تا به راحتی با تو تماس بگیرند. ستمدیدگان را یاری ده و حقوق ضایع شده را به صاحبانش بازگردان. سپس امام باقر (ع) چنین ادامه داد: هر کس از سه ویژگی برخوردار باشد، ایمانش به خداوند کامل خواهد بود. عمر بن عبدالعزیز تا این عبارت را شنید دو زانو نشست و گفت آن ویژگی‌ها کدامند؟ امام فرمود: آری ای عمر! آن ویژگی‌ها عبارتند از این که: هرگاه انسان از زندگی راضی و سرخوش بود، شادمانی‌ها او را به مسیر باطل نکشاند. و هنگامی که خشمگین گردید، خشم او را از مسیر حق بیرون نسازد. و هنگامی که قدرتی در اختیار گرفت، به حقوق دیگران دست درازی نکند. این سخنان، آن چنان عمر بن عبدالعزیز را تحت تأثیر قرار داد که تصمیم گرفت حق غصب شده‌ی اهل بیت؛ یعنی فدک را دوباره به ایشان بازگرداند، همان جا دوات و کاغذ طلبید و فرمان استرداد فدک را به اهل بیت، صادر کرد. [3] . در روایت دیگری چنین آمده است: عمر بن عبدالعزیز از امام باقر (ع) خواست تا او را به ارزش‌ها توصیه و سفارش کند. امام فرمود: سفارش من به تو این است که فرزندان و کودکان جامعه‌ی اسلامی را فرزندان خودت بدانی، میانسالانشان را برادران خویش به حساب آوری و پیران و کهنسالانشان را پدر خویش بشماری. پس با فرزندت مهربان باش و با برادرت رابطه‌ی مودت را پاس بدار و با پدرت به نیکی و شایستگی رفتار کن. چون به کار شایسته‌ای اقدام کردی بر آن پایدار بمان و آن را ادامه ده. [4] .

پی نوشت ها:

[1] یا عمر! انما الدنیا سوق من الاسواق، منها خرج قوم بما ینفعهم و منها خرجوا بما یضرهم. بحار 46 / 326.

[2] ... و کم من قوم قد غرتهم بمثل الذی اصبحنا فیه، حتی اتاهم الموت فاستوعبوا، فخرجوا من الدنیا ملومین لمالم یأخذوا لما احبوا من الآخرة عدة، و لا مما کرهوا جنة، قسم ما جمعوا من لا یحمدهم، و صاروا الی من لا یعذرهم، فنحن والله محقوقون، أن ننظر الی تلک الاعمال التی کنا نغبطهم

بها، فنوافقهم فیها، و ننظر الی تلک الاعمال التی کنا نتخوف علیهم منها، فنکف عنها. بحار 46 / 326.
[3] فاتق الله و اجعل فی قلبک اثنتین، تنظر الذی تحب ان یکون معک اذا قدمت علی ربک فقدمه بین یدیک، و تنظر الذی تکرهه ان یکون معک اذا قدمت علی ربک فابتغ به البدل، و لا تذهبن الی سلعة قد بارت علی من کان قبلک، ترجو ان تجوز عنک، و اتق الله یا عمر و افتح الأبواب، و سهل الحجاب، و انصر المظلوم و رد المظالم، ثم قال: ثلاث من کن فیه استکمل الایمان بالله، فجثا عمر علی رکبیته و قال: ایه یا اهل بیت النبوة فقال: نعم یا عمر، من اذا رضی لم یدخله رضاه فی الباطل، و اذا غضب لم یخرجه غضبه من الحق، و من اذا قدر لم یتناول ما لیس له فدعا عمر بدواة و قرطاس و کتب: بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما رد عمر بن عبدالعزیز ظلامة محمد بن علی (ع)، فدک. خصال، باب الثلاثة 118.
[4] اوصیک ان تتخذ صغیر المسلمین ولدا، و اوسطهم اخا، و کبیرهم ابا، فارحم ولدک، وصل اخاک، و بر اباک، و اذا صنعت معروفا فربه (ادمه) ائمتنا 1 / 360؛ المدخل الی موسوعة العتبات المقدسة 202.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

سلیمان بن عبدالملک

پس از مرگ خلیفه ولید بن عبدالملک در سال 96 ه؛ برادرش سلیمان بن عبدالملک بر جای او نشست.
سلیمان نیز مانند پیشینیانش، در اولین سخنرانی خود برای مردم، سخن از حاکمیت خدا و رضایت به حکم الهی به میان آورد، [1] ولی در عمل، همان شیوه‌ی تجملی، اسراف و استبداد خلفای اموی را پی گرفت، و کارگزاران دوران ولید را بر پست‌های خود باقی گذاشت [2] .
در روزگار حکومت او، تجمل به گونه‌ای گسترده‌تر به دربار راه یافت، و هر طیف و طبقه‌ای با جامه‌ی مخصوص به حضور او می‌رسیدند. سلیمان، در پرخوری و شکمبارگی کم نظیر بود [3] گرگی را می‌مانست که پس از روزگاری گرسنگی به طعمه‌ای دست یافته باشد. تنها اندیشه‌ای که در سر او نبود، اندیشه‌ی مردم و اسلام و قرآن بود و خود اقرار می‌کرد: غذای خوب خوردیم و لباس نرم پوشیدیم و مرکب رهوار سوار شدیم، لذتی برای من نمانده، مگر دوستی که میان من و او تکلف نباشد. [4] .
سلیمان، هر چند در مقایسه با ولید و یزید، فرصت نیافت تا جباریت خود را آن گونه که آنان به کار گرفتند، به کار گیرد، اما جوانی و قدرت، جز عجب و غفلت نمی‌زاید؛ چنان که خود روزی در آینه نگریست و از شکوه شاهی خود به شگفت آمد و گفت: محمد (ص) پیامبر بود... و عبدالملک سیاستمدار و ولید جبار و من پادشاهی جوانم! [5] . در این جا سلیمان به جباریت برادرش ولید اعتراف می‌کند.!

شیعه در عصر سلیمان بن عبدالملک

در عصر وی امر امامت پنهان بود و شرایط اجازه نمی‌داد که شیعه، با امام خود - باقرالعلوم (ع) - ارتباط علنی داشته باشد و صریحا اعتقاد خود را به امامت آن حضرت اظهار نماید؛ بلکه پیروان خاندان نبوت و معتقدان به ولایت و وصایت علی بن ابی‌طالب، در این دوران به شدت تحت فشار بودند [6] .

سلیمان بن عبدالملک در نگاه امام باقر

با توجه به کوتاهی دوران خلافت سلیمان که مورخان آن را دو سال و اندی دانسته‌اند، [7] مطلب زیادی درباره‌ی او در کتاب‌های تاریخی ثبت نشده است. اما نقلی تاریخی درباره‌ی مکاتبه‌ی عمر بن عبدالعزیز با امام باقر (ع) وجود دارد که در آن یادی از سلیمان بن عبدالملک شده و امام باقر (ع) نظر خود را درباره‌ی سلیمان به صراحت بیان داشته است.
یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: عمر بن عبدالعزیز به امام باقر (ع) نامه‌ای نوشت تا او را بیازماید (از میزان علم و مقام معنوی او باخبر

شود). امام باقر (ع) در پاسخ او، نکات هشدار دهنده و پندآموزی را یادآور شد و وی را از فرجام بدرفتاری و پیامدهای قدرت و شاهی بیم داد.
(با توجه به این که عمر بن عبدالعزیز قبلا در دستگاه سلیمان نقش مشاورت را دارا بود و بر روابط و مکاتبات دربار اشراف داشت، به یاد آورد که میان سلیمان و امام باقر (ع) نیز مکاتبه‌ای صورت گرفته و چنان که به خاطر می‌آورد، پاسخ امام به سلیمان با پاسخی که امام به نامه‌ی وی داده، متفاوت است، از این رو) دستور داد تا پاسخ امام باقر (ع) به سلیمان بن عبدالملک را از لابلای اسناد بیرون کشیده، نزد او آوردند. نامه را آوردند و او دید که امام باقر در پاسخ سلیمان سخنی از هشدارها به میان نیاورده، بلکه سلیمان را مورد مدح قرار داده است! عمر بن عبدالعزیز به کارگزار خود در مدینه نوشت: محمد بن علی را احضار کن و از ایشان بپرس که چرا در پاسخ سلیمان او را مدح و ستایش کرده، ولی در پاسخ به نامه من (عمر بن عبدالعزیز) سخن از عدل و احسان به میان آورده است! کارگزار، به دستور وی امام باقر (ع) را احضار کرد و مطلب را با امام در میان گذاشت. امام باقر (ع) فرمود: سلیمان فردی جبار و زورگو بود و من ناگزیر بودم در نامه‌ی خود با او، همان گونه سخن بگویم که مردم ناچارند با جباران سخن بگویند، ولی آن گونه که پیدا است، سرور تو (عمر بن عبدالعزیز) می‌خواهد به شیوه‌ای غیر از شیوه‌ی جباران رفتار کند و اقدام‌هایی در جهت کاستن ظلم و جباریت برداشته است، بدین جهت با او به گونه‌ای سخن گفتم که مناسب وضع اوست. [8] .

پی نوشت ها:
[1] مروج الذهب 3 / 174.
[2] همان.
[3] مروج الذهب 3 / 175؛ تاریخ یعقوبی 2 / 299.
[4] مروج الذهب 3 / 176.
[5] تاریخ الخلفاء 226.
[6] اثبات الوصیة 153.
[7] حیاة الحیوان 1 / 100-97.
[8] تاریخ یعقوبی 2 / 305.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

سوالی درباره توحید

جابر بن یزید گوید: از امام باقر علیه‌السلام سؤالی در مورد توحید پرسیدم؟ حضرت فرمود: خداوند - که با اسامی مبارکش منزه از نقائص است که به وسیله‌ی آنها خوانده می‌شود، و در کنه والای خود متعال و بلند مرتبه است - بی‌همتایی است که یگانگی با توحید کرده در مقام والای یگانگی، پس از آن بر مخلوقش اجرا و معرفی کرده است [2] ، پس او یگانه، بی‌نیاز، پاک و مبارک است، همه چیز او را عبادت می‌کند، و او از هر چیزی بی‌نیاز است، و بر هر چیزی دانش او احاطه دارد.
عن جابر بن یزید، قال: سألت أباجعفر علیه‌السلام عن شیء من التوحید. فقال: ان الله تبارکت أسماؤه التی یدعا بها، و تعالی فی علو کنهه، واحد توحد بالتوحید فی علو توحیده (توحده)، ثم أجراه علی خلقه، فهو واحد صمد قدوس، یعبده کل شی، و یصمد الیه کل شیء، و وسع کل شیء علما. [1]
.

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: ج 3 ص 220 ح 10، عن التوحید.
[2] علامه‌ی بزرگوار مجلسی رحمة الله در بیان این بخش از حدیث شریف گوید: این سخن دو جور معنا می‌شود:
نخست این که: یعنی در ازل کسی نبود که او را به یگانگی وصف کند، باری تعالی خودش را به یگانگی توصیف فرمود، چرا که متفرد در وجود و متوحد در یگانگی خویش بود، آنگاه مخلوقات را آفرید و خویشتن را به آنان معرفی فرمود، و دستور داد که او را به یگانگی شناخته و عبادت کنند.
دوم این که، توحد و یگانه توصیف کردن او با غیر او شبیه نیست، او (باری تعالی) متفرد در توحید و یگانگی است.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

سوال از روح آدم و عیسی علیهماالسلام

ابوجعفر اصم گوید: از امام باقر علیه‌السلام در مورد روحی که در آدم و عیسی علیهماالسلام بود پرسیدم که چگونه بود؟
حضرت فرمود: دو روح آفریده شده بودند که خداوند آن دو را برگزید و اختیار فرمود؛ روح آدم و روح عیسی علیهماالسلام.
ابن المتوکل، عن علی، عن أبیه، عن ابن أبی‌عمیر، عن ابن اذینة، عن أبی جعفر الأصم قال: سألت أباجعفر علیه‌السلام عن الروح التی فی آدم و التی فی عیسی ما هما؟
قال: روحان مخلوقان اختارهما و اصطفاهما روح آدم و روح عیسی صلوات الله علیهما. [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار، ج 4 ص 13 ح 9، عن التوحید.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

سوال از دمیدن روح خدا در انسان

باز محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه‌السلام در مورد آیه‌ی شریفه که: «و در او از روح خود دمیدم، همگی برای او سجده کنید» پرسیدم.
حضرت فرمود: روحی است که خداوند متعال آن را آفرید، پس جزئی از آن را در آدم علیه‌السلام پدید آورد.
عن محمد بن مسلم، عن أبی‌جعفر علیه‌السلام أیضا قال: سألته عن قول الله: (و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین). [1] .
قال: روح خلقها الله فنفخ فی آدم منها. [2] .

پی نوشت ها:
[1] الحجر: 29.
[2] بحارالأنوار: ج 4 ص 13 ح 12، عن تفسیر العیاشیی.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

سوال از بوجود آورنده آسمان و زمین

سدیر گوید: حمران از امام باقر علیه‌السلام در مورد معنی آیه شریفه‌ی «بوجود آورنده و هستی بخش آسمانها و زمین است» پرسید.
حضرت فرمود: خداوند اشیاء را بدون این که مثالی داشته باشند بوجود آورد، و زمین و آسمانها را آفرید در حالی که پیش از آن، زمینها و آسمانهایی نبود، آیا فرمایش خداوند را که می‌فرماید: «عرش با عظمت او بر آب قرار داشت» نشنیده‌ای؟
عن سدیر قال: سأل حمران أباجعفر علیه‌السلام عن قول الله تبارک و تعالی: (بدیع السماوات و الأرض). [1] .
قال علیه‌السلام: ان الله ابتدع الأشیاء کلها علی غیر مثال کان، و ابتدع السماوات و الأرض و لم یکن قبلهن سماوات و لا أرضون، أما تسمع لقوله تعالی: (کان عرشه علی الماء) [2] .
العیاشی: عن حمران (مثله) [3] .

پی نوشت ها:
[1] البقرة: 117، الأنعام، 101.
[2] هود: 7.
[3] بحارالأنوار: ج 57 ص 85 ح 68، عن البصائر.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

سوال از آفرینش مجدد انسان و مخلوقات

جابر بن یزید گوید: از امام باقر علیه‌السلام در مورد فرمایش خداوند متعال که می‌فرماید: «آیا در اول بار که آفرینش را از نیستی صرف به هستی در آوردیم هیچ درماندیم؟ بلکه این منکران هستند که از خلقت نو در شک و ریبند» پرسیدم.

حضرت فرمود: ای جابر! تأویل این آیه‌ی شریفه چنین است: خداوند متعال چون این آفریدگان و این عالم را (در روز قیامت) فانی می‌نماید، و اهل بهشت را در بهشت و اهل دوزخ را در دوزخ ساکن می‌کند، جهانی غیر از این جهان را از نو می‌آفریند، و از نو جهانی بدون این که نیازی به نر و ماده باشد بنا می‌کند که او را به یگانگی پرستش می‌کنند، برای آنها زمینی غیر از این زمین می‌آفریند تا روی آن زندگی کنند، و آسمانی غیر از این آسمان تا بر آنها سایه افکند.

شاید به نظر تو می‌رسد که خدای متعال فقط این یک جهان را آفریده است! یا فکر می‌کنی که خدای جز شما بشری نیافریده است.

آری، به خدا سوگند؛ تحقیقا خداوند تبارک و تعالی هزاران هزار جهان و هزاران هزار آدم آفریده، و تو در آخر این عوالم و جهانها و آن آدمیان واقع شده‌ای.

عن جابر بن یزید قال: سألت أباجعفر علیه‌السلام عن قول الله عزوجل: (أفعیینا بالخلق الأول بل هم فی لبس من خلق جدید) [1] .

فقال: یا جابر! تأویل ذلک؛ ان الله عزوجل اذا أفنی هذا الخلق و هذا العالم و سکن (و أسکن) أهل الجنة الجنة، و أهل النار النار، جدد الله عزوجل عالما غیر هذا العالم و جدد عالما من غیر فحولة و لا اناث یعبدونه و یوحدونه و یخلق لهم أرضا غیر هذا الأرض تحملهم، و سماء غیر هذه السماء تظلهم.

لعلک تری أن الله عزوجل انما خلق هذا العالم الواحد! أو تری أن الله عزوجل لم یخلق بشرا غیرکم؟

بلی و الله، لقد خلق الله تبارک و تعالی ألف ألف عالم، و ألف ألف آدم، و أنت فی آخر تلک العوالم و اولئک الآدمیین. [2] .

پی نوشت ها:

[1] ق: 15.

[2] بحارالأنوار: ج 57 ص 321، التوحید: ص 200، الخصال: ص 180.

منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

شهامت و خطاب به کودکی معصوم

طبق آنچه که تاریخ نویسان و راویان حدیث نقل کرده اند:
امام محمد باقر علیه السلام، در صحنه کربلا حضور داشت و برخی سن آن حضرت را در آن هنگام چهار ساله [1] و عده ای هم دو سال [2] گفته اند و هنگامی که حضرت به همراه دیگر اسیران کربلاء وارد مجلس یزید ملعون شد؛ و پرخاشگری هایی را از یزید در مقابل پدرش امام سجاد علیه السلام مشاهده کرد. و چون امام سجاد، زین العابدین علیه السلام در مقابل سخنان زشت و ناپسند یزید ساکت نبود و جواب می داد، یزید با اطرافیان خود مشورت کرد و آنها پیشنهاد قتل حضرت را دادند. به همین جهت حضرت باقرالعلوم علیه السلام در همان سنین کودکی، پس از مشاهده چنین صحنه ای لب به سخن گشود و خطاب به یزید کرد و فرمود:
ای یزید! پیشنهاد و نظریه اطرافیان تو بر خلاف نظریه ی اطرافیان فرعون می باشد، چون که آن ها در مقابل حرکت و سخن حضرت موسی و هارون علیهماالسلام، گفتند: ای فرعون! دانشمندان و جادوگران را جمع کن تا موسی و هارون را محکوم نمایند. ولیکن اطرافیان تو پیشنهاد قتل و کشتار ما را می دهند.
یزید ضمن تعجب از سخنوری و استدلال این کودک خردسال، سؤ ال کرد: علت و سبب این دو نظریه مخالف در چیست؟! حضرت باقرالعلوم علیه السلام با کمال شهامت فرمود: آن ها رشید و هوشیار بودند؛ ولی این ها بی فکر و عقب افتاده اند. و سپس افزود: پیامبران و فرزندانشان را کسی نمی کشد، مگر آن که زنازاده باشد. پس از آن یزید سرافکنده شد و ساکت ماند؛ و دیگر هیچ عکس العملی از خود نشان نداد.[3] .

پی نوشت ها:
[1] معالی السبطین، ج 3، ص 23.
[2] حدیقة الشیعة، ج 2، ص 161.
[3] حدیقة الشیعة: ج 2، ص 161.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

شرمساری دشمن در کنار کعبه

ابوحمزه ثمالی حکایت کند: در سالی که امام محمد باقر علیه السلام جهت زیارت خانه خدا وارد مکه معظمه شده بود، پس از طواف کعبه الهی، در گوشه ای از حرم الهی نشست و مردم بسیاری جهت پرسش مسائل خود اطراف حضرت اجتماع کرده بودند.
در همان سال هشام بن عبدالملک نیز به همراه برخی از اطرافیان خود، که از آن جمله نافع - غلام عمر بن خطاب - بود، وارد مسجدالحرام شدند.
نافع با دیدن امام علیه السلام، از هشام بن عبدالملک پرسید: این شخص کیست که مردم این چنین اطراف او گرد آمده اند؟ هشام گفت: او ابو جعفر، محمد بن علی است. نافع گفت: نزد او می روم و سؤ الی از او می نمایم، که جواب آن را فقط پیامبر و یا وصی او می داند؛ و هشام موافقت کرد.
پس نافع نزدیک آمد و در جمع افراد نشست و سپس گفت: من تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانده ام؛ و تمام معارف و احکام حلال و حرام را می شناسم.
اکنون آمده ام تا مسائلی را سؤال کنم که جواب آن تنها نزد پیامبر، یا وصی او، یا پسر پیامبر خواهد بود. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آنچه می خواهی سؤال کن.
نافع گفت: بین حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله چه مقدار زمان فاصله بوده است؟ حضرت فرمود: جواب آن را طبق عقیده شما پاسخ گویم، یا طبق نظر خودم بیان کنم؟ نافع گفت: هر دو جواب را بفرما. امام علیه السلام فرمود: بنابر نظریه ما اهل بیت رسالت، فاصله آن به مقدار پانصد سال؛ ولی بنابر نظریه شما ششصد سال فاصله بود.
نافع گفت: یاابن رسول الله! سؤالی دیگر مطرح نمایم؟ حضرت فرمود: آنچه می خواهی مطرح کن. گفت: خداوند متعال از چه وقت بوده است؟
امام محمد باقر علیه السلام فرمود: بگو چه وقت نبوده است، تا پاسخ تو را بیان کنم؛ و سپس افزود: منزه است خداوندی، که قبل از هر چیزی بوده و بعد از هر چیزی خواهد بود، نه شریکی دارد و نه فرزندی، او تنها و بی مانند است.
سپس نافع نزد هشام آمد و گفت: به راستی او عالم ترین مردم و همانا او فرزند رسول خدا است.[1] .

پی نوشت ها:
[1] احتجاج طبرسی: ج 2، ص 178، ش 205.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

شرایط و حدود سفره

ابولبید بحرانی گوید:
روزی در مکه معظمه حضور امام محمد باقر علیه السلام نشسته بودم، که شخصی وارد شد و عرض کرد: ای محمد بن علی! تو آن کسی هستی که برای هر چیزی حد و شرایطی می دانی، و نیز برای هر کاری مقرراتی را وضع فرموده ای؟
حضرت فرمود: بلی، من می گویم، برای هر چیزی خواه کوچک و حقیر باشد یا بزرگ و عظیم، خداوند حکیم برای آن شرایط و حدودی را تعیین کرده است.
و هر کسی از آن تجاوز کند، از حد و مرز خدای بزرگ بیرون رفته و کفران کرده است.
آن شخص سؤال کرد: سفره غذا که کنار آن می نشنیم، دارای چه حدود و شرایطی است؟
امام علیه السلام فرمود: حد و مرز سفره غذا آن است که چون خواستی شروع نمائی، به نام خدا شروع کنی، و چون سفره را جمع کنند، شکرش را به جا آوری، و آنچه از غذاها اطراف آن ریخته باشد، جمع کنی و تناول نمائی.
آن شخص عرض کرد: حدود ظرف آب چیست؟
فرمود: این که اگر لبه ظرف آب شکسته باشد، از آن آب نیاشامی؛ چون که آن قسمت، محل تجمع میکروب ها است.
و چون خواستی ظرف آب را بر دهان بگذاری و بیاشامی، اول نام خدای مهربان را بر زبان جاری نما، و پس از آن که آب را آشامیدی، شکر و سپاس خدا را انجام ده.
و همچنین سعی نمائی آب را یک نفس و یک دفعه نیاشامی، بلکه سه دفعه؛ و با سه نفس آب را بیاشام، که این گونه گواراتر و سودمندتر خواهد بود.[1] .

پی نوشت ها:
[1] ناسخ التواریخ: ج 5، ص 100، 101.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

شفاف کردن رفتار

گاهی انسان در موقعیتی قرار می‌گیرد؛ از لباس و یا مرکب و مسکنی استفاده می‌کند که برای دیگران قابل تحمل نیست. چه بسا آن رفتار کاری غیر مشروع نباشد، لیکن کسی که این رفتار را مشاهده می‌کند. چون علت رفتار برای وی مبهم است. پندار غلط در ذهن وی نفوذ می‌کند و چه بسا نسبت به آن فرد بدبین می‌شود.
این گونه موارد برای رهبران دینی و امامان نیز پیش آمد می‌نموده است. در عین حال که آنان اندیشه زلال و رفتاری شفاف و بی‌آلایش داشتند، گاهی اتفاق می‌افتاده که برخی رفتار آنان را، بینندگان بر نتابند؛ و نوعی دو گانگی برداشت کنند. آیا به نظر شما امامان در این گونه موارد چه اقدامی انجام می‌دادند؟ برای فراهم آوردن پاسخ این سؤال به یک نمونه از رفتار باقر العلوم علیه‌السلام نگر می‌افکنیم. حسن زیات به همراه رفیقش به خدمت حضرت رسیدند. در حالی که حضرت در اتاقی آراسته و مزین بود و لباس‌ها و سر و روی حضرت نیز کاملا آراسته و مرتب بود. آنان سؤالاتی داشتند مطرح نموده و پاسخ گرفتند. لیکن مثل این که حال و اوضاع امام برای آنان سؤالی پنهانی فراهم ساخت که فرصت طرح آن نبود. و نیز فرصت برای شبهه‌زدایی هم مناسب نبود. به همین خاطر هنگام خداحافظی حضرت به حسن زیات فرمودند به همراه رفیق خود فردا به منزل من بیایید. وی نیز پذیرفت. فردا که به حضور امام شرفیاب شدند وی را در اتاقی بی‌آلایش با یک فرش حصیری دیدند. و نیز مشاهده کردند که حضرت لباس خشن پوشیده است. آنگاه امام با آنان سخن گفتند و فرمود دیروز که مرا با آن وضع مشاهده کردید، آن اتاق از آن همسر جدید من بود و تمام آنچه در آنجا بود هم از آن همسرم می‌باشد. و چون همسرم خویش را برای من آراسته بود، من نیز خود را برای وی آراسته بودم. زندگی معمولی من این است که مشاهده می‌کنید. در ذهن شما چیزی خطور نکند. آنگاه رفیق حسن زیات گفت به خدا سوگند به قلب من چیز دیگری خطور کرد. لیکن اکنون که این وضع را مشاهده کردم و این توضیحات را شنیدم به طور کلی ذهن من پاک شد و فهمیدم که شما حق می‌گویی، علمت ان الحق فیما قلت. [1] . نکته آموزنده این رفتار این است، که امام گرچه رفتارش پاک و منزه از گناه است و از نعمت‌های خدا بهره‌وری حلال نموده است؛ لیکن چون رفتارش برای طرف سؤال‌انگیز بوده و در آن هنگام فرصت شبهه‌زدایی فراهم نبوده است، امام آنان را در فرصت مناسب فراخوانده و رفتار خویش را توضیح داده و شبهه را از ذهن آنان می‌زداید. این رفتار امام یعنی انسان باید در رفتارهای فردی و

اجتماعی به گونه‌ای شفاف باشد. و اگر احیانا رفتار شبهه‌انگیزی از وی سر می‌زند باید در فرصت مناسب رفتار خویش را شفاف سازد و شبهه‌زدایی نماید. رفتار و روش مبهم در پیش نگیرد که باعث ایجاد پندار و سؤال برای مخاطبان و دیگران شود. این رفتار از یک جهت دیگر نیز مسؤولیت آفرین است؛ که فرد باید رفتار دو گانه خویش را شفاف سازد، نه این که بر این پندار باشد که من به وظیفه خود عمل کرده‌ام، دیگران می‌خواهند بدبین بشوند یا بدبین نشوند! این رفتار می‌آموزد که فرد زمینه بدبینی دیگران را نباید فراهم آورد.

پی نوشت ها:

[1] فروع کافی، ج 6، ص 448.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

شناخت، ملاک ارزش عمل

امام باقر (ع) به عنوان مفسر قرآن و بیانگر حقایق وحی، اعلام داشته است:

هیچ عملی - در پیشگاه خداوند - پذیرفته نیست، مگر عملی که بر اساس شناخت و معرفت صورت گرفته باشد و حقیقت شناخت در میدان عمل تجلی می‌یابد. [1] .

پی نوشت ها:

[1] لا یقبل عمل الا بمعرفة. تحف العقول 215.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

شناخت، معیار منزلت انسان

امام صادق (ع) از پدر گرامی خویش چنین نقل کرده است:
ای فرزندم! منزلت و جایگاه ارزشی شیعیان را بر اساس میزان روایت و معرفت آنان بشناس، زیرا معرفت عبارت است از فهم و درک روایات (و آن چه به عنوان رهنمودهای دین تلقی می‌شود). و در پرتو درک عمیق روایت‌ها است که مؤمن تا عالیترین درجات ایمان، اوج می‌گیرد و بالا می‌رود. من در کتاب ویژه علی (ع) نگریستم و در آن چنین یافتم: همانا ارزش هر انسانی به اندازه‌ی معرفت و شناخت او است، خداوند مردمان را بر اساس عقلی که در دنیا به ایشان عطا کرده است، محاسبه می‌کند. [1] .

پی نوشت ها:
[1] الامام الصادق (ع) عن الباقر (ع): یا بنی‌اعرف منازل الشیعة علی قدر روایتهم و معرفتهم، فان المعرفة هی الدرایة للروایة، و بالدرایات للروایات یعلو المؤمن الی اقصی درجات الایمان، انی نظرت الی کتاب لعلی (ع) فوجدت فی الکتاب: ان قیمة کل امریء و قدره معرفته. ان الله - تبارک و تعالی - یحاسب الناس علی قدر ما اتاهم من العقول فی دار الدنیا. معانی الاخبار 1 / 2.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

شناخت عمیق دین، اوج کمال و تعالی

بی‌شک هر دانشی که در خدمت بهزیستی مادی و معنوی انسان قرار گیرد، ارزشمند است و کمال به حساب می‌آید، ولی در این میان، شناخت عمیق دین و حقایق وحی از مرتبه‌ی عالی‌تر و ارزش اصیل‌تری برخوردار است؛ زیرا این شناخت است که به زندگی انسان و تلاش‌های او جهت صحیح می‌بخشد. امام باقر (ع) فرموده است:

عالیترین مرتبه‌ی کمال در سه چیز است: 1- درک و شناخت عمیق دین 2- صبر بر دشواری‌ها 3- حرکت سنجیده و حساب شده در اداره‌ی امور زندگی. [1] .

پی نوشت ها:

[1] الکمال کل الکمال: التفقه فی الدین و الصبر علی النائبة و تقدیر المعیشة. اصول کافی ج 1، کتاب فضل العلم، حدیث 4.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

بخش مهمی از معارف و درس‌های امام باقر (ع) در زمینه‌ی شناخت خداوند و صفات او است، که بخشی از آن‌ها را در گذشته تحت عنوان «تبیین معارف اصولی دین» یادآور شدیم.
در این جا نیز به عنوان نمونه از روایتی یاد می‌کنیم که امام باقر (ع) شرط بندگی و عبادت انسان به درگاه خداوند را، معرفت و شناخت وی دانسته است. امام باقر (ع) به ابوحمزه فرمود: کسی می‌تواند به حق، عبادت خداوند را به جا آورد که به او معرفت داشته باشد و خدا را به درستی و شایستگی بشناسد، و اما کسی که شناخت درستی درباره‌ی ذات مقدس او نداشته باشد، خدا را همانند این مردم عوام و گمراه (بی‌محتوا و سطحی) عبادت خواهد کرد! [1] .
از آن حضرت سؤال شد که چه مقدار از شناخت خداوند، ضروری است به طوری که به کمتر از آن نمی‌توان اکتفا کرد؟ فرمود: کمترین و ضروریترین مرحله‌ی شناخت خداوند این است که بدانی: هیچ چیز همانند او نیست و هیچ موجودی به او شباهت ندارد، و دارای علم، شنوایی و بینایی ازلی است. [2] . امام باقر (ع) با این که در توصیف پروردگار و بیان صفات و ویژگی‌های او، سخنان استدلالی و درس‌های فراوان دارد، اما اهل ایمان را از تفکر و مناظره در دو میدان نهی کرده است:
1- نهی از تفکر در ذات خداوند
امام (ع) در این باره می‌فرمود: از تفکر در ذات خدا بپرهیزید و درباره‌ی آن نیندیشید ولی هرگاه خواستید که به عظمت او پی ببرید، آفریده‌های عظیم او را مورد مطالعه قرار دهید. [3] .
2- نهی از مباحثه‌های بیحاصل و دشمنی‌زا. امام (ع) در این زمینه می‌فرمود: از خصومت‌ها و ستیزه‌جویی‌ها (در مباحث اعتقادی و دینی) بپرهیز؛ زیرا این گونه مناظره‌ها، شک آفرین و مایه‌ی نابودی عمل و خرد شدن شخصیت فرد است. چه بسا در چنین مناظره‌هایی، فرد سخنی بر زبان آورد که هرگز مورد آمرزش قرار نگیرد. در گذشته، مردمانی وجود داشتند که دانش‌های بایسته و مورد نیاز خود را رها کرده و به جستجوی مطالبی پرداختند که نیازی بدان نداشتند و از پرداختن به آن‌ها نهی شده بودند، تا آنجا که رشته‌ی تحقیق آن‌ها به ذات خدا رسید و سرگردان و متحیر شدند، آن چنان که هر گاه کسی یکی از آنان را از پیش رو صدا می‌زد، برای پاسخ دادن، به پشت سرش رو می‌گردانید و هر گاه از پشت سر او را صدا می‌زد، به پیش روی خود توجه می‌نمود! [4] . منظور امام (ع) از بیان اخیر این است که وقتی اساس تحقیق و موضوع آن نادرست

باشد و از شیوه‌های ستیزه‌جویانه و غلط استفاده شود، کار مناظره و تحقیق، جز حیرت و تناقض‌گویی حاصلی ندارد، تا آن جا که فرد، بدیهی‌ترین امور را نادیده گرفته، یا از درک آن عاجز می‌شود.

پی نوشت ها:

[1] انما یعبد الله من یعرف الله، فاما من لا یعرف الله فانما یعبده هکذا ضلالا... همان، کتاب الحجة، باب معرفة الامام، حدیث 1.

[2] سئل ابوجعفر (ع) عن الذی لا یجتزء بدون ذلک من معرفة الخالق؟ فقال: لیس کمثله شیء لم یزل عالما سمیعا بصیرا. اصول کافی، ج 1، کتاب التوحید، باب ادنی المعرفة، حدیث 2.

[3] ایاکم و التفکر فی الله و لکن اذا اردتم ان تنظرا الی عظمته فانظروا الی عظیم خلقه. اصول کافی، ج 1، کتاب التوحید، باب النهی عن الکلام فی الکیفیة، حدیث 7.

[4] ایاک و الخصومات فانها تورث الشک و تحبط العمل و تردی صاحبها و عسی ان یتکلم بالشیء فلا یغفر له، انه کان فیما مضی قوم ترکوا علم ما وکلوا به و طلبوا علم ما کفوه حتی انتهی کلامهم الی الله فتحیروا حتی ان کان الرجل لیدعی من بین یدیه فیجیب من خلفه و یدعی من خلفه فیجیب من بین یدیه. اصول کافی ج 1، کتاب التوحید، باب النهی عن الکیفیة، حدیث 4.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

در روایات معصومین (ع) پس از معرفت خداوند، مهمترین مسأله‌ای که طرح گردیده، مسأله‌ی شناخت رهبر و امام است؛ زیرا اصولا آشنایی دقیق خلق با پیام وحی و حتی معرفت صحیح آنان نسبت به خداوند، از طریق رهبران الهی صورت می‌گیرد. اگر انبیا و رهبران الهی نبودند، آدمیان به سوی خدا ره نمی‌بردند و هدایت نمی‌شدند. خداوند، انبیا و امامان را رهبر، معلم و مربی انسان‌ها قرار داده است، تا مردمان را به سوی معارف الهی و شریعت آسمانی دعوت کرده و حجت خدا بر خلق باشند. از این رو است که در قرآن سه فرمان به ترتیب یاد شده است:
1- لزوم اطاعت از خدا.
2- وجوب اطاعت از پیامبر (ص).
3- ضرورت اطاعت از اولی الامر [1] (یعنی رهبران الهی و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام).
امام باقر (ع) در حدیثی می‌فرماید: به وسیله‌ی ما، خداوند مورد پرستش قرار می‌گیرد و به توسط ما، معرفت خداوند حاصل می‌شود و از طریق ما، توحید و اندیشه‌ی یگانگی خدا تبیین شده است و محمد (ص) واسطه میان خلق و خدا است. [2] . آن چه امام باقر (ع) در این حدیث، درباره‌ی نقش پیامبر (ص) و ائمه (ع) بیان داشته، چیزی جز نقش معلمی و هدایتگری نیست؛ زیرا دانشجو در پرتو درس‌های معلم است که به معرفت و کمال دست می‌یابد، و طفل در نتیجه‌ی مراقبت‌ها و هشدارهای مربی است که به رشد و تعالی می‌رسد. بنابراین، اگر شناخت خداوند و عبادت او، مهمترین موضوع معرفتی است، پس راه تحصیل این شناخت نیز به همان اندازه اهمیت دارد؛ زیرا اگر راه شناخت، غلط باشد، سالک هرگز به مقصد نخواهد رسید و انسان آن گونه که باید خدا را نخواهد شناخت. زمانی که راه شناخت، راهی بی‌خطر و مصون از کجی و انحراف نباشد، انسان در معرفت خدا یا گرفتار تجسیم می‌شود و یا در دام تشبیه می‌افتد. یا قایل به جبر می‌شود و یا اختیار مطلق را می‌پذیرد و...! چنان که دور افتادگان از مسیر ولایت اهل بیت، به دلیل سود نبردن از درس‌ها و معارف آنان، گرفتار چنین مشکلاتی شدند. پیامبر (ص) و امام راه معرفت خدا می‌باشند، و به این دلیل، شناخت آن‌ها و پیروی از ایشان پس از معرفت و عبادت خدا، مهمترین و سرنوشت سازترین موضوع علمی و عملی است.
امام باقر (ع) می‌فرماید: همانا رسول اکرم (ص) دری است که نمی‌توان به خدا رسید، مگر از طریق آن. رسول اکرم (ص) راه خدا است؛ راهی که هر کس آن را بپیماید به خداوند می‌رسد، و همچنین پس از رسول اکرم

(ص)، امیرمؤمنان و یکایک ائمه (ع) همین نقش را دارایند. [3] .

پی نوشت ها:

[1] اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم. نساء / 59.

[2] بنا عبدالله و بنا عرف الله و بنا وحد الله تبارک و تعالی و محمد حجاب الله تبارک و تعالی. اصول کافی، ج 1، کتاب التوحید، باب النوادر، حدیث 10.

[3] ... فان رسول الله (ص) باب الله الذی لا یؤتی الا منه و سبیله الذی من سلکه وصل الی الله عزوجل و کذلک کان امیرالمؤمنین من بعده و جری للائمة واحدا بعد واحد... اصول کافی، ج 1، کتاب الحجة، باب ان الائمة ارکان الارض، حدیث 3.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

شناخت و عقیده، مستلزم عمل

تا این مرحله به بخشی از شناخت‌های ضروری و عقاید بایسته که امام باقر (ع) بدان‌ها تصریح فرموده، اشاره شد. اکنون فصل دیگری گشوده می‌شود که عبارت است از ارتباط علم با عمل یا تلازم میان عقیده و عمل. بسیارند کسانی که از دانش فراوان برخوردارند و بایدها و نبایدها را خوب می‌شناسند و به بسیاری از عقاید ضروری، آگاهند. اما دانش آنان فقط وسیله‌ی تفاخر بر دیگران یا ابزار سرگرمی ایشان است و در زندگی عملی و اجتماعی آنان، ظهور و بروزی ندارد.
چنین دانشی، از دیدگاه امام باقر (ع) ارجمند نیست و آن همه ستایش‌ها که از علم و معرفت شده است، شامل آن نمی‌شود. از این رو در سفارش‌های مفصل خویش به جابر می‌فرماید:
خطرات و شروری را که برایت رخ می‌دهد به وسیله‌ی دانشی که در اختیار داری، از خود دور ساز و علم خویش را به وسیله‌ی عمل خالص و پاکیزه، به کار گیر. [1] .
و می‌فرماید: کسانی که به توصیف و تشریح و ستایش عدالت می‌پردازند ولی خود خلاف عدالت عمل می‌کنند. در روز قیامت، بیشتر از همه‌ی مردم در حسرت و ندامتند و این سخن خداوند است که «ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله» [2] یعنی: آنگاه هر نفسی به خود آید و فریاد واحسرتا بر آرد و گوید ای وای بر من که جانب امر خدا را فرو گذاشتم و حق بندگی بجا نیاوردم.

پی نوشت ها:
[1] عن ابی‌جعفر (ع):... و ادفع عن نفسک حاضر الشر بحاضر العلم، و استعمل حاضر العلم بخالص العمل. تحف العقول 326.
[2] عن الباقر (ع): اشد الناس حسرة یوم القیامة الذین وصفوا العدل ثم خالفوه و هو قول الله عزوجل «ان تقول...» بحار 2 / 30.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

شیوه دوستیابی

یکی از مسایل مهم اجتماعی، شناخت شیوه‌ی دوستیابی و برقرار ساختن روابط صحیح اجتماعی با مردم است. امام باقر (ع) می‌فرماید: هیچ چیز به اندازه‌ی احسان و خدمت و نیکی به برادران (ایمانی و اجتماعی) در ایجاد الفت و جاذبه مؤثر نیست. [1] . یعنی بالاترین کشش‌ها و جاذبه‌ها در خدمت نیکی کردن، نهفته است و کسانی که شیفته‌ی انس با دیگران و جلب محبت و اطمینان ایشانند باید از راه احسان به آنان وارد شوند. در روایتی دیگر چنین آمده است: در دنیا هیچ چیز به اندازه‌ی احسان و نیکوکاری به برادران (برادران دینی و اجتماعی)، به مدد و یاری انسان نمی‌آید. [2] . یعنی این نیکی به مردم است که در حساسترین لحظات، بازتاب آن شامل خود انسان می‌شود و آنگاه که نیاز و گرفتاری پدید می‌آید، همان احسان دیدگان به یاری وی می‌آیند.

پی نوشت ها:

[1] الامام الباقر (ع): لیس شیء ممیل الاخوان الیک مثل الاحسان الیهم. ائمتنا 1 / 366 به نقل از: المشرع الروی 37.

[2] الامام الباقر (ع): لیس فی الدنیا شیء اعون من الاحسان الی الاخوان. اسعاف الراغبین (در حاشیه‌ی نور الابصار) 253؛ ملحقات الاحقاق 12 / 186.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

شوخی بدون فحش

ان الله عزوجل یحب الملاعب فی الجماعة بلا رفث. [1] .
همانا خداوند عزوجل آن کسی را که در میان جماعت به شوخی بدون فحش بپردازد، دوست می‌دارد.

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی ، ج 4 ص 486.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

شب قدر کدام شب است

در فضیلت لیلة القدر سخن بسیار است و در این نکته که لیلة القدر کدامین شب از شب‌های ماه رمضان است، سؤالی است که جواب آن آسان نیست. زیرا بر عموم مردم شب قدر نامشخص است. تنها همین مقدار معلوم است که شب قدر در میان شب های ماه رمضان است. گرچه ممکن است پیروان راستین عترت به آن درجه‌ای از منزلت بار یابند که بتوانند شب قدر را تشخیص دهند. لیکن در این راستا نکته دیگری نیز معلوم است و آن این که شب قدر بر عترت آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم پوشیده نیست.

عترت آگاه به این حقیقت می‌باشد و می‌داند شب قدر کدام شب است. زیرا آن شب که شب فرود فرشتگان بر عترت است بر آنان پوشیده نمی‌تواند باشد. چگونه ممکن است شب قدر که در آن شب امام همام محل آمد و رفت فرشتگان است، بر وی پوشیده باشد؟! شب قدر شب فرود آمدن فرشتگان و بلند مرتبه‌ترین فرشته که فرشته دانش باشد، می‌باشد، تنزل الملائکه و الروح فیها [1] این نزول فرشتگان به امام معصوم در هر زمان می‌باشد. فرشتگان که معارف و دانش و مقدرات یک سال را در اختیار دارند، بر امام معصوم در هر زمان نازل می‌شوند و آنان را از دانش‌های غیبی بهره‌مند می‌سازند. اینک باقر العلوم علیه‌السلام از این حقیقت این گونه پرده بر می‌دارد و این موضوع را این گونه شفاف می‌سازد، می‌فرماید: شب قدر بر ما پوشیده نیست. در آن شب فرشتگان بر ما نازل می‌شوند و به گرد ما طواف می‌دهند. یا ابا الهذیل انه لا یخفی علینا لیلة القدر ان الملائکة یطیفون بنا فیها [2] چه فضیلتی برتر از این که فرد جایگاه رفت و آمد فرشتگان است. چه فضیلتی برتر از این که «روح» زعیم و برترین فرشته ی دانش بر وی نازل شود. آن هم نه تنها فرشتگان در برابر آنان متواضع باشند، بلکه به دور آنان طواف دهند! این چه مقام و منزلتی است که عترت بدان بار یافته است، که قبله گاه فرشتگان قرار می‌گیرند. و این چه فضیلت برتر است که نصیب عترت می‌شود؟! [3] .

پی نوشت ها:

[1] قدر، 4.

[2] کشف الغمه، ج 2، ص 352، المحجة البیضاء، ج 4، ص 248.

[3] برای مؤلف کشف الغمه، جناب محقق اربلی، همین فضیلت بس که چنین روایتی را در فضیلت اهل بیت نگاشته. اگر کشف الغمه

نداشت جز همین یک روایت را در فضیلت، اهل بیت (علیهم السلام) برای بالندگی و سعادت وی کفایت می‌نمود.
منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

شناخت شیعیان و بخشش از علم الهی به آنان

می‌گویند امام صادق علیه‌السلام فرمود: گروهی از مردم بر پدرم وارد شدند و پرسیدند: «حق امام چیست؟» پدرم فرمود: «حقش بزرگ است! وقتی که بر او وارد شدید، باید او را بزرگ بدارید و احترام کنید، و به آنچه می‌آورد، ایمان بیاورید.
و بر اوست که شما را هدایت کند و در او خصلتی است که هر وقت به خدمتش رسیدید از جلال و شکوهی که دارد، هیچ کس نمی‌تواند با چشم پر به او نگاه کند، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این گونه بود و باید امام هم این گونه باشد.» آنان پرسیدند: «آیا امام، شیعیانش را می‌شناسد؟!» فرمود: «آری، همان وقت که می‌بیند.»
پرسیدند: «آیا ما شیعه‌ی شما هستیم؟» فرمود: «آری! همه‌ی شما شیعه ی ما هستید.»
گفتند: «دلیل شما چیست؟» فرمود: «نشانه‌اش این است که می‌توانم نامهای خودتان، پدرانتان و قبیله‌هایتان را بگویم.» گفتند: «پس ما را مطلع ساز.» امام باقر علیه‌السلام نیز نامهای خودشان، پدرانشان و قبیله‌هایشان را گفت و همه تصدیق کردند.
سپس فرمود: «از آنچه قصد دارید سؤال کنید! من پاسخ می‌دهم و آن فرمایش خداوند متعال است که می‌فرماید: «کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء» [1] .
ما آن شجره‌ای هستیم که اصل و ریشه‌اش استوار و شاخه‌هایش در آسمان است. و از علم خود هر چه بخواهیم به شیعیانمان می‌بخشیم. سپس فرمود: «آیا این مقدار شما را قانع نمود؟» گفتند: «کمتر از این هم ما را قانع می‌کرد و کافی بود.» [2] .

پی نوشت ها:
[1] سوره‌ی ابراهیم آیه‌ی 24 «یعنی: خداوند کلمه‌ی طیبه را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه‌ی آن ثابت، و شاخه‌ی آن در آسمان است.».
[2] بحارالانوار ج 46.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

شکایت کبوتر از مار و جوشیدن آب از زمین

جابر جعفی می‌گوید: با امام باقر علیه‌السلام به حج رفتیم و من همراه او در محمل بودم. یک کبوتر صحرایی آمد و اطراف محمل آن حضرت نشست و شروع به سروصدا کرد.
من رفتم تا آن را بگیرم که ناگهان حضرت صدا زد: «ای جابر! این کار را انجام نده، او به ما اهل‌بیت پناه آورده است.»
پرسیدم: «از چه چیزی به شما شکایت می‌کند؟»
حضرت فرمود: «می‌گوید سه سال است در این کوه تخم می‌گذارد ولی ماری می‌آید و تخمهایش را می‌خورد. از من خواست که دعا کنم تا خدا آن مار را بکشد، من هم دعا کردم و خدا آن را کشت.» بعد رفتیم تا اینکه وقت سحر شد. امام باقر علیه‌السلام به من فرمود: «پیاده شو ای جابر!»
پس من پیاده شدم و افسار شتر را گرفتم. آن حضرت نیز پیاده شد و از راهی که می‌رفت، متمایل گردید و به سوی یک تپه‌ی شنی رفت.
شنها را کنار زد در حالی که می‌گفت: «خدایا! ما را سیراب و پاک گردان.»
در این حال، سنگی بلند و سفید پدید آمد، حضرت آن را برداشت، ناگهان چشمه‌ی صافی جوشید. پس وضو گرفتیم و از آن چشمه نیز آشامیدیم.
سپس به راه خود ادامه دادیم. وقتی که صبح شد، نه آبادی بود و نه درختی. حضرت به طرف درخت خشکی رفت و نزدیک شد و فرمود: «ای نخل! ما را از آنچه خدا در تو قرار داده است سیر گردان.»
به خدا قسم! دیدم که درخت، خم شد تا اینکه ما از میوه‌اش چیدیم و خوردیم.
عرب بادیه‌نشینی در آنجا بود، وقتی که این صحنه را دید گفت: «ساحری مانند تو ندیده‌ام.»
امام باقر علیه‌السلام فرمود: «ای عرب! ما اهل‌بیت پیامبر را تکذیب نکن؛ چون نه ساحر هستیم و نه کاهن، بلکه نامهایی را به ما آموخته‌اند که اگر با آنها خدا را بخوانیم، هر چه بخواهیم به ما داده می‌شود و اگر دعا کنیم اجابت می‌گردد.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار ج 46.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

شناخت بلاد و شهرها و معرفی برهوت

عطیه می‌گوید: با امام محمد باقر علیه‌السلام در مسجد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم که عربی شترسوار از دور پیدا شد. مرکب خود را عقال کرد و وارد مسجد شد و به طرف چپ و راست نگاه می‌کرد، مثل شخصی که حیرت‌زده باشد یا عقل از سر او پریده باشد.
حضرت او را صدا زد. عرب متوجه شد و خدمت حضرت آمد، حضرت پرسید: «از کجا می‌آئی؟»
عرض کرد: «از آخر زمین.»
حضرت فرمود: «زمین وسعتش بیشتر است از این، بگو از کدام مکان می‌آئی؟»
باز گفت: «از آخر دنیا و پشت سر ما چیزی نیست، من از احقاف می‌آیم.»
حضرت فرمود: «از کدام احقاف.»
عرض کرد: «از احقاف عاد.»
حضرت فرمود: «در راه از کدام مکان عبور کردی؟»
عرض کرد: «از چین عبور کردم.»
حضرت پرسید: «عبور کردی از چین؟»
عرض کرد: «آری.»
حضرت همی می‌فرمود عبور کردی از چین و عرب در جواب می‌گفت آری. تا اینکه فرمود: «عبور کردی به درخت دقان.» چون حضرت این گفته را فرمود، عرب خود را به پاهای ایشان انداخت و عرض کرد: «به خدا قسم ندیدم کسی مثل شما بلاد و شهرها را بشناسد، مگر شما آنجا تشریف برده‌اید؟!» حضرت فرمودند: «نه و لیکن نزد ما کتابی است معلوم. ای عرب! در پشت سر شما یک وادی است که گفته می‌شود برهوت می‌باشد که مسکن بوم و هام است و در آنجا ارواح مشرکین تا روز قیامت، عذاب می‌شوند.» [1] .

پی نوشت ها:
[1] مدینة المعاجز.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

شوخی با نامحرم در خلوت

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: بشاشت و گشاده رویی در برخوردهای اجتماعی، مایه جلب محبت مردم و قرب به خداوند است. ابوبصیر نقل می‌کند که: در کوفه به زنی قرآن می‌آموختم و در خلوت با او مزاحی کردم. وقتی به خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام رسیدم خشمناک به من نگاه کرد و فرمود: کسی که در خلوت گناه کند و از خداوند متعال باکی نداشته باشد خداوند نیز باکی ندارد که او را چگونه و به چه نوعی هلاک کند. ای ابوبصیر به آن زن چه گفتی؟ من از شرم روی خود را پوشاندم و گفتم توبه کردم.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

شفا یافتن مردی که به برص مبتلا بود

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: بد آدمی است آن کسی است که در خویشتن میلی را بپرورد که در راه رسیدن به آن دچار ذلت و خواری شود.
نقل شده است که روزی آن مرد که الاغش را حضرت زنده کرده بود خدمت امام آمد، حضرت فرمود: چه چیزی باعث شد که در این چند روز نزد ما نیامدی؟ گفت: در فرق سرم بیماری برص ظاهر شده و تمام موهایم سفید شده به همین جهت توفیق ملاقات شما را پیدا نکردم. حضرت فرمود: هم اکنون برای چه کاری آمده‌ای؟ گفت: به امید شفا نزد شما آمده‌ام و از این بیماری خیلی هراسناک هستم. حضرت دست مبارکش را بر سر او کشید و فرمود: آئینه‌ای به او بدهید. آئینه به او دادند نگاه کرد دید تمام موهای سرش که سفید شده بود سیاه شده و به رنگ اصلی خودش در آمده، لذا بسیار خوشحال شد و تشکر کرد و رفت.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

زراره از امام باقر علیه‌السلام سؤال می‌کند دین حنیف چیست؟ حضرت فرمود: فطرت است، فطرتی که خداوند در نهاد تمام افراد بشر آفریده است. خداوند انسان را با فطرت معرفت خویش خلق کرده است. ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: پدر بزرگوارم امام محمد باقر علیه‌السلام با زید بن الحسن در حال صحبت بودند. زید ابن‌حسن می‌گفت: من به میراث رسالت و امامت سزاوارترم زیرا من پسر حسن بن علی هستم و تو پسر علی ابن‌الحسین، نسب من به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک‌تر از شماست لذا درع و دراعه و شمشیر حضرت رسالت را به من تسلیم کن در غیر این صورت تشخیص این موضوع در حضور قاضی انجام خواهد شد و عمویم زید بن علی بن الحسین وقتی این سخنان را شنید بسیار خشمناک و ناراحت شد و گفت: جواب برادرم محمد بن علی با من است به آنچه ادعا می‌کنی. سپس زید بن الحسن عمویم را نزد قاضی برد. قاضی به عمویم گفت: یابن الجثیه، وقتی عمویم از او این سخن را شنید گفت: بد خصومتی و مجادله ناخوشی است که در آن ذکر امهات می‌گذرد (نام مادران برده می‌شود) سوگند به خدا و رسول او که بعد از این تا زنده هستم به هیچ وجه با تو صحبت نخواهم کرد و به عنوان اعتراض از آن مجلس برخاست و چون نگاهش به پدرم افتاد گفت: ای برادر قسم یاد کردم که بعد از این با زید بن الحسن سخن نگویم و با او ترک مخاصمه نمایم. گفت:ای برادر، من از جواب او عاجز نیستم اگر تو قسم یاد نمودی من از آنچه کرده‌ای آزرده خاطر نیستم. وقتی عمویم این سخن را شنید غنیمت دانست و زید بن الحسن گفت: اختلاف من با محمد بن علی است و با برادرش هیچ اختلافی ندارم بعد از آن شخصی را نزد پدرم فرستاد و گفت: شما به ناچار باید با من نزد قاضی وقت بیایی. سپس زید بن الحسن به ناچار در خانه پدرم آمد و برای آمدن پدرم نزد قاضی اصرار زیادی کرد. وقتی پدرم نگاهش به زید افتاد فرمود: ای زید تو دختری داری که شش ماهه است ولادت او را پنهان نگه داشته‌ای اگر او به سخن در آید و شهادت دهد که من بر حق و سزاوار به امامتم از ادعای خود دست برمی‌داری؟ گفت: بلی، قسم یاد می‌کنم که اگر دخترم به سخن درآید و بر حقانیت شما شهادت دهد من از ادعای خود دست برمی‌دارم سپس کودک را آوردند حضرت به کودک فرمود: ای سکینه به فرمان الهی سخن بگو و به آنچه می‌دانی حق است شهادت بده، سکینه برخاست و رو به یزید بن حسن نمود و گفت: ای زید تو ظالم هستی و محمد بن علی علیه‌السلام مظلوم و اولی و أحق است اگر شر

خود را از او کم نکنی و ترک ادعای بیهوده خود ننمایی به زودی اجل رشته حیات تو را قطع خواهد کرد. زید از اثر سخن سکینه بسیار متأثر و منفعل شد و گفت: ادعای خود را ترک نمودم و پدر بزرگوارم دست زید را گرفت و فرمود: ای زید اگر این سنگ که روی آن نشسته‌ای به سخن درآید و بر حقیقت من و بطلان ادعای تو شهادت دهد قبول می‌کنی؟ گفت: بلی پدرم به آن سنگ اشاره نمود و فرمود به فرمان الهی سخن بگو، سنگ به حرکت در آمد به طوری که زید نتوانست روی سنگ آرام بنشیند و بعد به سخن آمد و گفت: ای زید تو در این ادعا ظالم هستی و حق با محمد بن علی است و اگر تو از این ادعا دست برنداری به زودی کشته خواهی شد. زید از شنیدن سخن سنگ بی‌هوش شد و بعد از ساعتی به هوش آمد و گفت: ادعایی ندارم و از آنچه گفته بودم پشیمان شدم. پدرم باز دست زید را گرفت و اشاره به درختی نمود و فرمود: ای زید اگر آن درخت حرکت کند و نزد تو بیاید و بر حقانیت من شهادت دهد از ادعای خود دست برمی‌داری؟ زید گفت: بلی.

پدرم به آن درخت اشاره فرمود: درخت به اذن الهی جلو آمد و روی سر زید سایه افکند و گفت: ای زید تو بر محمد بن علی علیه‌السلام ظلم می‌کنی و اگر ادعای بیهوده خود را ترک نکنی به زودی کشته می‌شوی زید پس از شنیدن سخن درخت رعب و وحشت زیادی بر او غلبه کرد و قسم‌های زیاد و شدیدی یاد کرد و گفت: دیگر به هیچ وجه معترض امام محمد باقر علیه‌السلام نشود و همان روز زید عازم دمشق شد و در آن زمان عبدالملک بن مروان والی شام بود و زید به مجلس عبدالملک بن مروان رفت. او از زید پرسید که از کجا می‌آیی؟ و چه خبر داری؟ گفت: ای ملک از مدینه می‌آیم و تو را خبر می‌دهم به ساحر و کذابی که دفع آن به تو واجب است و سخن گفتن سکینه و سنگ و درخت را برای ملک نقل کرد و گفت: در این زمان مانند این ساحر را هیچ کس ندیده و نشنیده است. عبدالملک بن مروان به والی مدینه نوشت که به محض اینکه نامه من به دست تو رسید محمد بن علی را باز داشت و نزد من بفرست و بعد از ارسال نامه عبدالملک به زید بن الحسن گفت: اگر من تو را به قتل محمد بن علی رخصت بدهم او را به قتل می‌رسانی گفت: بلی، بلافاصله او را به قتل می‌رسانم. اما وقتی نامه عبدالملک به والی مدینه رسید در جواب نوشت که مرا قدرت مخالفت با امام محمد باقر علیه‌السلام نیست و لیکن مصلحت دولت شما را در آن می‌بینم و از روی اخلاص به عرض می‌رسانم آن کسی را که شما دستور باز داشت و فرستادن او را داده‌اید یقین بدانید که امروز در روی زمین از او عابدتر و متقی‌تر نیست و همیشه در محراب عبادت نشسته و او را با اهل دنیا الفتی نیست و وقتی شروع به تلاوت کلام الله می‌نماید و حوش و طیور بر صدای خوش او که صدای داود

است انس می‌گیرند و علمای زمان در هر مسئله‌ای که دچار مشکل می‌شوند به او روی می‌آورند او در همه حال دل به درگاه الهی بسته و در جمیع احوال در مکان صدق نشسته و از کمال حیا چشم بر روی کسی نگشاید و از نهایت حلم با کسی خشم نمی‌گیرد از آنجا که کمال دولت‌خواهی من با امیرالمؤمنین است آزار این چنین شخصی را صلاح دولت شما نمی‌بینم و وقتی جواب نامه والی مدینه به عبدالملک بن مروان در شام رسید آن را خواند و خیلی خوشحال شد و فهمید که آنچه والی مدینه نوشته از روی خیرخواهی و به مصلحت اوست بعد از آن زید بن الحسن نیز نامه والی مدینه را خواند گفت: محمد بن علی او را از مال دنیا از خود راضی کرده است. عبدالملک مروان گفت: آنچه می‌گویی بر من معلوم نیست اگر چیزی غیر از این‌ها می‌دانی بگو. گفت: بلی می‌دانم سلاح و شمشیر و زره و خاتم و عصا و سایر وسایل... پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد محمد بن علی است از او طلب کن اگر ارسال نکرد بهانه‌ای بهتر از این برای قتلش پیدا نمی‌کنی. پس عبدالملک نامه دیگری به والی مدینه نوشت که هزار درهم خدمت محمد بن علی ببر و از طرف من سلام برسان و آنچه از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد اوست طلب کن و برای من بفرست وقتی نامه عبدالملک به والی مدینه رسید به خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام آمد و آنچه عبدالملک نوشته بود عمل کرد و هزار درهم نزد پدرم آورد و حضرت سه روز مهلت درخواست کرد و بعد از آن شمشیر و درعی و خاتمی با چند چیز دیگر برای والی مدینه فرستاد و والی مدینه برای عبدالملک ارسال کرد و عبدالملک از ارسال آنها خیلی خوشحال شد و زید بن الحسن را احضار کرده و آن وسائل را به او نشان داد او گفت: والله که از اسباب رسول الله چیزی برای تو نفرستاده است وقتی عبدالملک این سخن را شنید خیلی خشمناک شد و نامه‌ای به پدرم نوشت که مال مرا گرفتی و آنچه خواسته بودم نفرستادی؟ در جواب مرقوم فرمود: آنچه نزد من بود ارسال کردم می‌خواهی قبول کن می‌خواهی قبول نکن. سپس عبدالملک پدرم را تصدیق کرد و اهل شام را دعوت کرد و با نشان دادن آن وسائل به آنها تفاخر می‌کرد و وقتی از آن مجلس برخاست دستور داد زید بن الحسن را زنجیر کردند و گفت: نمی‌خواهم خون یکی از اولاد ابوطالب به دست من ریخته شود و الا تو را به بدترین صورت به قتل می‌رسانیدم و زید را دست بسته به مدینه فرستاد و نامه‌ای به پدرم نوشت با این مضمون که پسر عمویتان را خدمت شما فرستادم تا او را خوب ادب نمایید شاید که از کارهای قبیح و حرفهای شرم‌آور دست بردارد و هنگامی که زید را به نزد پدر بزرگوارم آوردند. پدرم فرمود: ای وای بر تو ای زید بسیار اعمال ناپسندیده از تو ظاهر شده و ابواب ناخشنودی به روی خود گشودی و هم

اکنون آنچه از سکینه و سنگ و درخت شنیدی. به زودی تحقق میابد و قابض ارواح به سوی تو خواهد شتافت و سپس دستور داد غل و زنجیر از دست و پای زید بن الحسن باز کردند و به حال خودش گذاشتند و چند روزی گذشت مرضی دردناک بر زید بن الحسن عارض شد به طوری که هذیان می‌گفت و در همین بیماری بود که شربت وفات و جرعه ممات را چشید.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

شک به گرفتار امام

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: از گنجهای گرانبهاست این چهار چیز: پوشیدن نیاز از دیگران و صدقه را پنهان دادن و درد را از غیر اهلش پنهان نمودن و گرفتاری را پنهان داشتن.
از زراره در حدیثی روایت می‌کند که حضرت امام باقر علیه‌السلام صحیفه فرائض (که در آن احکام ارث بود) را برای من خواند و فرمود:ای زرارة به خدا! آن چه گفتم حق است، و گفتار پیامبر است که او فرموده و علی علیه‌السلام به خط خود نوشته است. زرارة گفت: شیطان در سینه من وسوسه کرد که: او از کجا می‌داند که گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خط علی علیه‌السلام است؟ پس قبل از این که حرفی بزنم، فرمود: ای زرارة شک به خود راه نده و شیطان را از خود دور کن؛ به خدا! تو شک کردی؛ من چگونه نمی‌دانم که این املای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خط علی علیه‌السلام است در صورتی که آن را پدرم از جدم علی علیه‌السلام نقل کرده است. گفتم: آری فدایت شوم، جای تعجب و سؤال نیست.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

شفای بیماری

و از علی بن معبد نقل می‌کند که بدون ذکر ناقل گفت: حبابه والبیه به حضور حضرت باقر علیه‌السلام وارد شد، حضرت به او فرمود: ای حبابه! چرا دیر به اینجا آمدی؟ گفت: چون در فرق سرم پیسی پیدا شده و من خیلی نگران هستم.
حضرت فرمود: آن را به من نشان بده؛ حبابه گفت: پس نزدیک حضرت رفتم، ایشان دست بر فرق سرم گذاشت و فرمود: آئینه‌ای بیاورید، وقتی در آئینه نگاه کردم، پیسی من برطرف شده و موی سرم سیاه شده بود. خیلی خوشحال شدم آن حضرت هم از خشنودی من شاد شد.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

شاخه درخت و اخبار شهرها

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: دو رکعت نمازی که شخص ازدواج کرده می‌خواند برتر از هفتاد رکعت که آدم تنها و مجرد بخواند.
و به سند خود از اعلا ابن‌محرز روایت کرده که گفت: حضرت باقر علیه‌السلام را مشاهده کردم که به دست او عرجونه یعنی شاخه درخت (یا عصای) نازکی بود که حضرت اخبار شهرها را از او سؤال می‌کرد و آن شاخه جواب داده و خبر می‌داد که: در فلان شهر آب زیاد؛ و در ارمینیه (قسمتی از ناحیه شمال) زلزله واقع شده است. پس از آن دیدم که حضرت چوب را شکسته و دور انداخت و چون دوباره جمع شده و به حالت اول خود برگشت.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

شاخه ای از عصای موسی

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: ثواب کسی که زبانش را حفظ می‌کند مانند کسی است که به جهت سلامتی خود صدقه داده است. و به سند خود از حکیم بن اسد روایت کرده که گفت: حضرت باقر علیه‌السلام را ملاقات نموده، در دست حضرت عصایی دیدم که به سنگ می‌زد و از آن سنگ آب می‌جوشید. عرض کردم: یابن رسول الله! این چیست؟ فرمود: شاخه‌ای از عصای موسی علیه‌السلام است که از آن تعجب می‌کردند.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

شکیبایی و بردباری در روابط اجتماعی
شرط اصلی حضور سازنده و مفید در جامعه، برخورداری فرد از صبر و شکیبایی است. این ویژگی به عالیترین شکل آن در زندگی امام باقر (ع) مشهود است.
برای نمایاندن این ویژگی ارزشمند در زندگی آن حضرت نقل این حدیث کافی است که:
مردی غیر مسلمان (نصرانی) در یکی از روزها با امام باقر (ع) روبرو شد. آن مرد به دلیلی نامشخص نسبت به آن حضرت، کینه داشت، از این رو دهان به بدگویی گشود و با تغییر اندکی در اسم امام باقر (ع) گفت: تو بقر (گاو) هستی! امام بدون این که خشمناک شود و عکس‌العمل شدیدی نشان دهد، با آرامش خاصی فرمود: من باقرم. مرد نصرانی که از سخن قبل به مقصود نرسیده بود و احساس می‌کرد نتوانسته است امام را به خشم وا دارد، گفت:
تو فرزند زنی آشپز هستی! امام فرمود: این حرفه‌ی او بوده است (و ننگ و عاری برای او نخواهد بود) مرد نصرانی، پا فراتر نهاد و با گستاخی هر چه تمامتر گفت: تو فرزند زنی سیاه چرده و زنگی و... هستی! امام (ع) فرمود: اگر تو راست می‌گویی و مادرم آن گونه که تو توصیف می‌کنی بوده است، پس از خداوند می‌خواهم او را بیامرزد، و اگر ادعاهای تو دروغ و بی‌اساس است، از خداوند می‌خواهم که تو را بیامرزد!
در این لحظه، مرد نصرانی که شاهد حلم و بردباری اعجاب‌انگیز امام باقر (ع) بود و مشاهده کرد که این شخصیت اصیل و پرنفوذ، علیرغم پایگاه عظیم اجتماعی و علمی خود که صدها شاگرد از درس او بهره می‌گیرند و در میان قریش و بنی‌هاشم از ارج و منزلت و حمایت برخوردار است، به جای عکس العمل منفی و مقابله‌ی به مثل در برابر بد زبانی‌های او، چون کوه صبر و شکیبایی، آرام و مطمئن ایستاده و با او سخن می‌گوید، ناگهان در دادگاه وجدان خویش، خود را محکوم و شکست خورده یافت، و بی تأمل از گفته‌های خود معذرت خواهی کرد و اسلام آورد. [1] . ارزش و اهمیت این گونه شکیبایی و بردباری، چه بسا برای بسیاری از انسان‌ها،نامفهوم باشد، ولی کسانی چون خواجه نصیرالدین طوسی که از یک سو افضل عالمان عصر خویش در علوم عقلی و نقلی شناخته شده، و از سوی دیگر منصب وزارت را در دستگاه حکومت به وی واگذار کرده‌اند، در اوج موقعیت علمی و اجتماعی، به امام خویش اقتدا کرده و در مقابل بدگویان به صبری شگفت نایل می‌شود. شخصی به او خطاب می‌کند: ای

سگ، و ای سگ زاده!
اما او در پاسخ می‌گوید: این سخن تو درست نیست؛ زیرا سگ بر چهار دست و پار راه می‌رود و من چنین نیستم، سگ چنگال دارد، شعور ندارد، نمی‌اندیشد، ولی من چنین نیستم و... [2] .
به راستی چنین شکیبایی و تحملی را جز در پیروان مکتب اهل بیت نمی‌توان پیدا کرد.

پی نوشت ها:
[1] قال له نصرانی: انت بقر؟ قال: انا باقر، قال: انت ابن‌الطباخة؟ قال: ذاک حرفتها، قال: انت ابن‌السود الزنجیة البذیة، قال: ان کنت صدقت غفر الله لها، و ان کنت کذبت غفر الله لک، قال: فاسلم النصرانی. مناقب ابن‌شهر آشوب 4 / 207؛ بحار 46 / 289؛ نورالابصار، مازندرانی 51؛ اعیان الشیعة 1 / 653.
[2] رک: الانوار البهیة 123.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

برای شناخت صحیح شخصیت سیاسی - اجتماعی امام باقر (ع) و تبیین شیوه‌های عملی آن حضرت، قبل از هر چیز باید شرایط سیاسی - اجتماعی عصر آن امام را مورد بررسی قرار داد؛ زیرا هر موضعگیری و هر سخن، با ظرف زمانی و شرایط خاص آن باید مورد توجه قرار گیرد، تا داوری درباره‌ی آن به درستی صورت پذیرد. برای این منظور، به ترسیم جو کلی حاکمیت‌ها در آغاز شکل‌گیری خلافت، سپس به تشریح و تفصیل برخی از زمینه‌های مورد نیاز می‌پردازیم.

از سقیفه تا حکومت بنی‌امیه

دستیابی فرزندان ابوسفیان به جایگاه خلافت و رسیدن بنی‌امیه به حکومت، یکی از تلخترین پیامدهای ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده [1] است. شاید این سخن در نظر کسانی که معاویه را خال المؤمنین! می‌دانند حمل بر تعصب و شیعیگیری شود، ولی خوشبختانه گذشت زمان و رشد آگاهی و اصلاح طلبی در جهان اسلام، برخی از دانشمندان و روشنفکران اهل سنت را بر آن داشته، تا به صراحت اعلام کنند تیره‌بختی جهان اسلام از زمانی آغاز شد که خلافت انتخابی، به وسیله‌ی معاویه، به سلطنت موروثی تغییر یافت و معاویه برای فرزندش یزید، از مردم بیعت گرفت [2] .

این سخن، حق است، اما تمام سخن و گویای همه‌ی حقیقت نیست؛ زیرا فقط این عمل معاویه، جهان اسلام را به دست حکومت‌های مستبد و خودکامه و بی‌لیاقت نسپرد، بلکه طغیان او علیه علی بن ابی‌طالب (ع) که حکومت مرکزی را در اختیار داشت خود سرآغاز طغیان‌های پیاپی و مکرر در صحنه‌ی سیاسی جوامع اسلامی شد، طغیان‌هایی که نه برای امر به معروف و نهی از منکر، بلکه صرفا برای تسخیر پایگاه قدرت و خوشگذرانی و زورگویی بود.

تزویرهایی که معاویه در طریق سیاست به کار بست، قرآن‌هایی که بر نیزه کرد، پیمان‌هایی که با حسن بن علی (ع) منعقد ساخت و همه را نادیده گرفت و روش‌هایی که در خریدن نیروهای سرشناس به کار برد، همه و همه الگویی شد برای حکومت‌های پس از او، تا عالمان را یا با پول و پست و مقام بخرند و یا تحقیر کنند و بی‌ارج سازند و از جهل و حماقت توده‌ها در استثمار آنان بهره جویند و... شیوه‌هایی که معاویه به کار گرفت، از او چهره‌ای موفق در صحنه‌ی سیاست ساخت و در مقابل او علی بن ابی‌طالب (ع) که هرگز حاضر نشد برای تحقق عدل، جور را به استخدام در آورد، و حیله و تزویر با مسلمانان را وسیله‌ی کسب قدرت قرار دهد، فاقد زیرکی و سیاست معرفی شد. تا آن جا که گفتند:

معاویه از علی (ع) هوشمندتر و سیاستمدارتر است! و امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ آنان با سینه‌ای گران فرمود: به خدا سوگند، معاویه از من زیرکتر نیست، ولی او پیمان شکنی و خیانت می‌کند، و از این طریق اهدافش را پی می‌گیرد. اگر من از بی وفایی و پیمان شکنی بیزار نبودم، می‌دیدید که زیرکترین مردمم، ولی چه باید کرد که در بینش من حیله و فریب مردم، گناه و نافرمانی خدا است... [3] . زندگی سیاسی معاویه، در حقیقت پیش نویس برنامه‌ای است که ماکیاول قرن‌ها بعد به حاکمان دیکته کرد و به آنان گفت: معاویه، فرزند ابوسفیان، نخستین حلقه‌ی خط انحراف در امر حکومت و خلافت نیست، او برگزیده‌ی عثمان است، خلیفه‌ای که آن قدر به حیف و میل بیت‌المال پرداخت و بستگانش را در رأس امور قرار داد و بر مردم مسلط ساخت که بر او شوریدند. عثمان نه تنها زندگیش، منشأ خیر برای امت اسلامی نبود، بلکه جامه‌ی خونینش نیز دستاویز مکر سیاستبازان قرار گرفت و آغاز جنگی دیگر شد!

اگر این خط را با انصاف و تحقیق دنبال کنیم خواهیم دید که رشته‌ی این نابسامانی‌ها به سقیفه باز می‌گردد. آن روز که ماجرای عظیم غدیرخم به فراموشی سپرده شد و فریاد «حسبنا کتاب الله» میان مردم و عترت جدایی افکند و حدیث ثقلین در غبار فراموشی نهفته گشت! آن روز بنای حکومت اسلامی آفت خیز شد و رو به انحطاط گذاشت!

اگر خانه‌ی علی (ع) به وسیله‌ی حامیان خلافت ابوبکر، مورد هجوم قرار گرفت، [4] این سرآغاز بیعتی است اجباری، که معاویه از مردم برای فرزندش یزید می‌گیرد، [5] و الگویی می‌شود برای حکومت‌های بعد، که به صرف دست یافتن به حکومت، آن را به هیچ قیمتی رها نکنند و فرزندانشان را به ولیتعهدی خود بگمارند! اگر گرامی‌ترین عضو خانواده‌ی پیامبر - فاطمه‌ی زهرا (س) - در مسیر دستیابی حاکمان به حکومت، مورد خشم و بی‌احترامی شدید قرار می‌گیرد، این سرآغازی است برای تبعید رفتن ابوذر، صحابی پیامبر (ص) به وسیله‌ی عثمان [6] و شهادت حجر بن عدی به وسیله‌ی معاویه [7] و شهادت حسین بن علی (ع) و... مطالعه‌ی ماجرای سقیفه می‌نمایاند که حاضران در آن جمع، به ملاک‌های اصیل علمی و شایستگی‌های عملی رهبر آینده‌ی خود نمی‌اندیشیدند، بلکه سخن این بود که امر خلافت و رهبری عرب در دست انصار باشد یا مهاجران! [8] . ملاک‌های جاهلی، همچنان به شکل دیگری مطرح است. هرچند عمر در برابر مردم چنین می‌گوید که: هیچ کس در میان شما چون ابوبکر نیست که مردم خود را وقف او کنند [9] . یعنی ابوبکر از آن جهت انتخاب شد که محور وحدت مردم بود، ولی این موضوع در یک گفتگوی خصوصی میان عمر و ابن‌عباس به گونه‌ای دیگر مطرح می‌شود:

عمر از ابن‌عباس می‌پرسد: چرا قریش از خاندان شما (خلافت علی (ع)

پس از رحلت پیامبر (ص)) جانبداری نکردند؟! ابن‌عباس می‌گوید: نمی‌دانم. عمر می‌گوید: ولی من می‌دانم؛ قریش مایل نیستند که اجازه بدهند نبوت و خلافت در خاندان شما جمع شود، زیرا شما بدین وسیله احساس غرور و شادمانی می‌کردید! [10] . از این بیان روشن می‌شود که در اعماق این جریان‌های سیاسی، تصفیه حساب‌های قبیله‌ای و گروهی، جای داشته است.
زمانی که بنیاد حکومت بر این انگیزه‌ها استوار باشد، منتهی شدن کار خلافت به حاکمیت کسانی که مدینه را مورد تجاوز قرار داده و جان و مال و ناموس و اهل آن را بر سربازان خود مباح شمردند، [11] امری دور از انتظار نیست! در این روند سیاسی، کسانی می‌توانستند در شهرها و استان‌های مختلف به ولایت و امارت برسند که کمترین مایه از تعهد و انسان دوستی و شرافت در جانشان نباشد، و این چنین است که مردانی چون اشعث بن قیس کندی که یک روز رهبری مرتدان را بر عهده داشت، فرمانروای تام الاختیار یکی از سرزمین‌های اسلامی می‌شود. [12] .
بنابراین، در یک نگرش دقیق تاریخی می‌توان سقیفه را پیش درآمد حاکمیت بنی‌امیه دانست، خطی که از اسلام ناب فاصله گرفت و هر چه استمرار یافت، انحراف آن بزرگتر و بزرگتر شد. تا به عصری مقارن امامت باقرالعلوم (ع) رسید. بدیهی است که در این فاصله، جامعه‌ی اسلامی در نتیجه‌ی فساد و ناشایستگی اکثر حکومت‌ها، راه انحطاط را پیموده بود، چه در زمینه‌ی فرهنگی و دینی، چه در بعد مسایل سیاسی. با این بیان، اگر تنگناهای سیاسی در آغاز امر خلافت، علی بن ابی‌طالب (ع) را به سکوت و انزوای سیاسی وا می‌دارد، می‌توان از این تنگناهای رو به ازدیاد، تا اندازه‌ای به شرایط و تنگناهای سیاسی جامعه، در عصری که مقارن زندگی امام باقر (ع) بود، پی برد.
بنی‌امیه، بر مسند جباریت
عامترین ویژگی حکومت امویان، استبداد، جباریت و بی‌اعتنایی به مردم و مکتب است.
شخصی در برابر عبدالملک مروان خلیفه‌ی اموی قرار گرفت و به او گفت: با تو سخنی دارم آیا امان می‌دهی که با گفتن آن مرا مجازات نکنی؟
عبدالملک گفت: هر چه در دل داری بگو، در امان هستی.
مرد گفت: این تاج و تخت و حکومت که در دست تو است آیا به فرمان خدا و رسول او در اختیار تو قرار گرفته است؟! عبدالملک گفت: خیر.
آیا مردم تو را انتخاب کرده‌اند و به حکومت تو تن داده‌اند؟!
پاسخ داد: خیر.
آیا تو بر گردن مردم بیعتی داشته‌ای و آنان ناگزیرند که به آن بیعت وفادار باشند؟!

پاسخ داد: نه.
آیا اهل شورا و نمایندگان مردم تو را برگزیده‌اند!
عبدالملک باز هم گفت: نه.
مرد گفت: مگر نه این است که تو اکنون سرنوشت مردم را در دست داری و ذخایر اقتصادی آنان را در اختیار گرفته‌ای؟
عبدالملک گفت: آری، همین گونه است.
مرد گفت: اگر هیچ دلیل شرعی و قانونی و عرفی برای حاکمیت تو نیست، پس چرا نام خود را فرمانروای مؤمنان (امیرالمؤمنین) نهاده‌ای؟!
عبدالملک از این سخن بر آشفت و به او گفت: از سرزمین من بیرون شو و گرنه مستحق مرگ هستی!
مرد در حالی که عزم بیرون رفتن داشت گفت:
این جواب، جواب اهل عدل و انصاف نیست. [13] .

پی نوشت ها:

[1] سقیفه بنی‌ساعده سایبانی بود که پس از رحلت رسول خدا (ص) عده‌ای زیر آن گرد آمدند تا برای امت اسلام تعیین تکلیف کنند و در آن جا با ابوبکر به عنوان نخستین خلیفه بیعت کردند. معجم البلدان 3 / 228.

[2] رویارویی مسلک‌ها و جنبش‌های سیاسی، علی السمان، ترجمه‌ی حمید نوحی، ص 166.

[3] والله ما معاویة بأدهی منی، و لکنه یغدر و یفجر، و لولا کراهیة الغدر لکنت من أدهی الناس، و لکن کل غدرة فجرة و کل فجرة کفرة... نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 191.

[4] الامامة و السیاسة 1 / 12؛ انساب الاشراف 1 / 585؛ تاریخ یعقوبی 2 / 126؛ تاریخ طبری 1 / 1818؛ العقد الفرید 5 / 13؛ المختصر فی اخبار البشر 1 / 156.

[5] رک: مروج الذهب 3 / 27 به بعد.

[6] طبقات ابن‌سعد 3 / 246؛ انساب الاشراف 5 / 48.

[7] انساب الاشراف 4 الف، 224؛ تاریخ طبری 2 / 140؛ اغانی 17 / 92.

[8] سیره‌ی ابن‌هشام 4 / 306.

[9] انساب الاشراف از 583 به بعد؛ رک: تشیع در مسیر تاریخ 60.

[10] تاریخ طبری 1 / 2769؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید 9 و 12 / 54 - 53.

[11] تاریخ طبری 4 / 370؛ کامل ابن‌اثیر 4 / 111.

[12] تاریخ طبری 1 / 2418.

[13] بحار 46 / 335.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

شرایط سیاسی، از بیان امام باقر

منهال می‌گوید: در مجلس امام باقر (ع) حضور داشتم که مردی وارد شد و سلام کرد.
امام باقر (ع) سلامش را پاسخ گفت.
مرد تازه وارد، با امام احوالپرسی کرد و گفت: حالتان چطور است؟
امام باقر (ع) که گویی سینه‌اش از مشکلات زمان سنگین شده بود به او فرمود:
آیا براستی تاکنون در نیافته‌اید که بر ما چه می‌گذرد! مثل ما در میان امت، مثل بنی‌اسرائیل است، که طاغی زمان، پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده می‌گذاشت.
هان! اینان - والیان و حاکمان - فرزندان ما را می‌کشند و زنانمان را باقی می‌گذارند!
عرب می‌پندارند که بر غیر عرب شرافت و برتری دارد. و وقتی غیر عرب از علت این پندار می‌پرسد این‌ها می‌گویند: چون محمد - رسول خدا (ص) - از ماست و او از نژاد عرب است، پس عرب بر دیگران شرافت دارد.
- مردم هم قبول می‌کنند! -
در این میان قریش می‌پندارد که بر سایر طوایف و قبایل عرب برتری دارد! و وقتی از علتش می‌پرسی، می‌گویند: چون محمد (ص) از قریش بوده است. - و دیگران هم تصدیق می‌کنند - اگر براستی این منطق درست باشد و فضیلت عرب و قریش بر دیگران به خاطر این باشد که پیامبر اسلام از میان ایشان برخاسته است، پس ما خاندان نبوت و ما اهل بیت رسالت، باید بر همه‌ی مردم شرافت و برتری داشته باشیم و هیچ کس به پایه‌ی ما نرسد.
چون سخن امام بدین جا رسید، آن مرد گفت:
به خدا سوگند، من شما خاندان را دوست دارم.
امام فرمود: پس بر تن خویش لباسی از بلا و ناگواری‌ها بپوشان. به خدا سوگند، رنج‌ها و ناگواری‌ها شتابانتر از سیل دره‌ها، به سوی ما و شیعیان ما پیش می‌تازد! نخست مشکلات به ما می‌رسد و سپس به شما، چنان که اگر آسایشی در پیش باشد نخست در مورد ما خواهد بود و سپس برای شما [1] . این بیان، شدت اندوه و نگرانی امام و وجود تنگناهای سخت سیاسی و اجتماعی آن عصر را می‌رساند.
امام با این که خود فضیلت عرب بر غیر عرب را یک پندار واهی می‌شمرد، و بر اساس منطق قرآن، تقوا را ملاک کرامت هر انسان می‌داند، ولی از آن جا که مخالفان اهل بیت، با تکیه بر ظهور پیامبر (ص) از میان عرب، در

صدد برتری‌جویی بر سایر ملت‌ها بودند، امام از همین باورشان سود جسته و علیه ایشان احتجاج کرده، آنان را در محکمه‌ی خرد به محاکمه کشانده است که چگونه با تمسک به همنژادی با پیامبر (ص) بر جهان فخر می‌فروشند، در حالی که نزدیکترین اعضای خاندان پیامبر (ص) را مورد سختترین آزارها قرار می‌دهند.

پی نوشت ها:

[1] کنت جالسا مع محمد بن علی الباقر (ع) اذ جاءه رجل فسلم علیه فرد علیه‌السلام، قال الرجل: کیف انتم؟ فقال له محمد: أو ما آن لکم أن تعلموا کیف نحن، انما مثلنا فی هذه الامة مثل بنی‌اسرائیل، کان یذبح ابناؤهم و تستحیا نساؤهم، ألا و ان هولاء یذبحون ابناءنا و یستحیون نساءنا، زعمت العرب ان لهم فضلا علی العجم، فقالت العجم: و بما ذلک؟ قالوا کان محمد منا عربیا، قالوا لهم: صدقتم، و زعمت قریش ان لها فضلا علی غیرها من العرب، فقالت لهم العرب من غیرهم: و بما ذاک؟ قالوا: کان محمد قرشیا. قالوا لهم: صدقتم، فان کان القوم صدقوا فلنا فضل علی الناس لانا ذریة محمد، و اهل بیته خاصة و عترته، لا یشرکنا فی ذلک غیرنا، فقال له الرجل: والله انی لاحبکم اهل البیت. قال: فاتخذ للبلاء جلبابا، فوالله انه لأسرع الینا و الی شیعتنا من السیل فی الوادی و بنایبد و البلاء ثم بکم، بنایبد و الرخاء ثم بکم، امالی شیخ طوسی 95؛ بحار 46 / 360.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

شناخت پروردگار

زراره گوید: از امام باقر علیه‌السلام در مورد فرمایش خداوند متعال که می‌فرماید: «و (ای رسول ما! بیاد آر هنگامی را که پروردگار تو از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه‌ی آنها را برگرفت، و آنها را بر خود گواه ساخت؛ (و فرمود:) آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، گواهی می‌دهیم» پرسیدم؟ حضرت فرمود: بر شناخت معرفت استوار ماندند و رفت (و قیامت) را فراموش نمودند، و به زودی روزی بیاد خواهند آورد، و اگر جز این بود کسی نمی‌دانست که آفریدگار و روزی دهنده‌ی او کیست.

أبی، عن سعد، عن محمد بن عیسی، عن الحسن بن فضال، عن ابن بکیر، عن زرارة، قال: سألت أباجعفر علیه‌السلام عن قول الله عزوجل: (و اذ أخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و أشهدهم علی أنفسهم ألست بربکم قالوا بلی [شهدنا] [1] .

قال: ثبتت المعرفة و نسوا الوقت [2] و سیذکرونه یوما، و لولا ذلک لم یدر أحد من خالقه و لا من رازقه. [3] .

پی نوشت ها:

[1] الأعراف: 172.

[2] فی نسخة: الموقف.

[3] بحارالأنوار: ج 5 ص 243 ح 32، عن علل الشرائع.

منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

صبر و پایداری

زندگی انسان چه در بعد فردی و چه در بعد اجتماعی توأم با رنج‌ها و ناهمواری‌هاست. خدای سبحان از زندگی انسان این گونه تعبیر می‌کند، لقد خلقنا الانسان فی کبد. [1] «انسان را در سختی و رنج آفریده‌ایم.» رنج و ناگواری همراه زندگی مادی این سویی است.
با ناگواری‌ها چگونه می‌توان برخورد نمود. اگر در برابر ناهمواری فرد یا جامعه خود را ببازد، در واقع میدان را برای رقیب خویش خالی نموده است. آنچه باعث ظفرمندی و سربلندی در زندگی است، پایداری در برابر ناگواری می‌باشد. آزمون‌های روزمره و نیز آزمون‌های سالانه که هر سال یک نوبت یا دو نوبت گریبان انسان را می‌گیرد، أ و لا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین. [2] «آیا آنان متوجه نیتسند، که در هر سال یک مرتبه یا دو مرتبه آزمون می‌شوند.» آیه نگرش به آزمون‌های مهم سالانه است.
باید پایداری و تحمل باشد که در برابر ناملایمات سر بلند بیرون آید. پایداری پایه بالندگی و پویایی در زندگی فردی و اجتماعی است. صبر و پایداری را دین به فرد و جامعه می‌آموزد. دین این گونه پیام رسانی می‌کند: الصابرین فی البأسا و الضراء [3] «ثابت‌قدمان از سختی‌ها و کمبودها و در بهبوهه رنج و سختی و جنگ.» و نیز می‌فرماید: یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا [4] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید ثابت قدم باشید و با هم پایداری کنید و با یکدیگر رابطه و مراوده داشته باشید.» پیام این آموزه‌ها پایداری در برابر سختی‌هاست.

پی نوشت ها:
[1] بلد، 4.
[2] توبه، 126.
[3] بقره، 177.
[4] آل عمران، 200.
منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

صداقت و ادای امانت

عمرو بن ابی‌المقدام می‌گوید: نخستین بار که به حضور امام باقر (ع) رسیدم - تا از خدمتش کسب دانش کنم - امام به من فرمود: راستی و راستگویی را فرا گیرید، قبل از اینکه حدیث بیاموزید. [1] . امام باقر (ع): امانت را به صاحب آن باز گردانید هر چند او کشنده‌ی فرزند انبیاء باشد. [2] . امام (ع) در این عبارت، اهمیت و ضرورت امانتداری را در این قالب بیان کرده است که حتی اگر کسانی چون بنی‌امیه که قاتل فرزندان رسول خدایند چیزی را به امانت نزد شما نهادند، در آن خیانت نکنید، تا چه رسد به انسان‌های مؤمن و صالح.

پی نوشت ها:

[1] عن عمرو بن أبی‌المقدام قال: قال لی أبوجعفر (ع) فی اول دخلة دخلت علیه: تعلموا الصدق قبل الحدیث. اصول کافی 2 / 104.

[2] الباقر (ع): ادوا الامانة ولوا الی قتلة اولاد الأنبیاء. ملحقات الاحقاق 12 / 201.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

صمیمیت و محبت با دوستان

یکی از دوستان امام باقر (ع) به نام ابی‌عبیده می‌گوید:
در سفر، رفیق و همراه امام باقر (ع) بودم. در طول سفر همیشه نخست من سوار بر مرکب می‌شدم و سپس آن حضرت بر مرکب خویش سوار می‌شد. (و این نهایت احترام و رعایت حرمت بود). زمانی که بر مرکب می‌نشستیم و در کنار یکدیگر قرار می‌گرفتیم، آن چنان با من گرم می‌گرفت و از حالم جویا می‌شد که گویی لحظاتی قبل در کنار هم نبوده‌ایم و دوستی را پس از روزگار دوری جسته است. به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! شما در معاشرت و لطف و محبت به همراهان و رفیقان به گونه‌ای رفتار می‌کنید که از دیگران سراغ ندارم، و به راستی اگر دیگران دست کم در اولین برخورد و مواجهه، چنین برخورد خوشی با دوستانشان داشته باشند؛ ارزنده و قابل تقدیر خواهد بود. امام باقر (ع) فرمود: آیا نمی‌دانی که مصافحه (نهادن دست محبت در دست دوستان و مؤمنان) چه ارزشی دارد؟ مؤمنان هرگاه با یکدیگر مصافحه کنند و دست دوستی بفشارند، گناهانشان همانند برگ‌های درخت فرو می‌ریزد و در منظر لطف خدایند تا از یکدیگر جدا شوند. [1] .

پی نوشت ها:
[1] عن ابی‌عبیدة قال: کنت زمیل ابی‌جعفر (ع) و کنت ابدا بالرکوب ثم یرکب هو، فاذا استوینا سلم و ساءل مساءلة رجل لا عهد له بصاحبه و صافح، قال: و کان اذا نزل نزل قبلی فاذا استویت انا و هو علی الأرض سلم و ساءل مساءلة من لا عهد له بصاحبه، فقلت: یا ابن‌رسول الله انک لتفعل شیئا ما یفعله من قبلنا، و ان فعل مرة لکثیر، فقال: اما علمت ما فی المصافحة، ان المؤمنین یلتقیان فیصافح احدهما صاحبه فما تزال الذنوب تتحات عنهما کما یتحات الورق عن الشجر والله ینظر الیهما حتی یفترقان.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

ضرورت تداوم مبارزه با شرک و ستم

لزوم مبارزه علیه کفر، شرک و ستم، از جمله محورهای مهم بینش سیاسی قرآن است که بر اساس آن، خط مشی‌ها و مواضع عملی در میدان مسایل سیاسی جامعه، اتخاذ می‌شود، و امام باقر (ع) بر این محورها تکیه داشت. مردی از شیعیان، در مورد جنگ‌های علی بن ابی‌طالب (ع) از امام باقر سؤال‌هایی مطرح کرد (و چنان که از پاسخ بر می‌آید، آن مرد در صدد شناخت فلسفه‌ی آن جنگ‌ها و دلیل ضرورت و مشروعیت آن بود). امام باقر (ع) در پاسخ وی فرمود: خداوند، پیامبرش محمد (ص) را همراه با پنج شمشیر مبعوث کرد. (به تعبیر دیگر خداوند زمانی که پیام رسالت را به پیامبر اکرم (ص) داد و وی را مسؤول رساندن ارزش‌های الهی به خلق فرمود، برای هموار ساختن راه و از میان برداشتن موانع این ارزش‌ها، پنج فرمان مبارزه به او داد). سه شمشیر از آن پنج شمشیر، هماره کشیده و در اهتزاز است و هرگز نباید در نیام رود، مگر آن که دشمن دست از ستیز با اسلام و ارزش‌های اسلامی بردارد و شعله‌های این نبرد فروکش کند و جنگ، بار بر زمین نهد. البته جنگ میان ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها (جنگ میان خط انبیا و جبهه‌ی کفر و شرک و ستم) فروکش نخواهد کرد، مگر آن روز که خورشید از نهانگاه مغرب طلوع کند (و قائم آل محمد (ص) ظاهر گردد) تنها در آن روز، بشریت روی صلاح و امنیت را خواهد دید. و تنها کسانی سود خواهند برد که دارای پیشینه‌ی ایمانی و ارزش‌های عملی‌اند. شمشیر چهارم، هماره مترصد فرصت است تا به گام لزوم به اهتزاز در آید. شمشیر پنجم در نیام است. کشیدنش با دیگران و فرمانش با ما است. اما آن سه شمشیر آخته، عبارتند از:

1- شمشیر علیه مشرکان عرب (آنان که ظالمانه‌ترین روش‌ها را علیه دین و مؤمنان به کار گرفتند، و هرگز دست از ستیز و توطئه برنداشتند و جایی برای صلح و مسالمت باقی نگذاشته‌اند، تا آن جا که) خداوند درباره‌ی آنان فرمود: «فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم و اقعدوالهم کل مرصد»... [1] . دومین شمشیر آخته بر کافرانی است که به یکی از کتب آسمانی ایمان دارند، ولی ارزش‌های الهی را حرمت نمی‌نهند و به دین حق نمی‌گروند. خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: «قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله»... [2] اینان اگر در سرزمین مسلمانان ساکن باشند، یا باید ایمان بیاورند، یا جزیه بدهند وگرنه محکوم به مرگند... (این حکم به معنای واداشتن کافران به ایمان جبری نیست، بلکه راه دوم؛ یعنی دریافت جزیه و مالیات از ایشان ایمان جبری را نفی می‌کند و اصل این حکم، حکمی است رایج و معقول

که تمامی حکومت‌ها درباره‌ی شهروندان خود معمول می‌دارند و در قابل آن، خدمات رفاهی اجتماعی را به ایشان عرضه می‌کنند. و چون کافران این گونه مالیات‌ها را از طریق زکات یا خمس نمی‌پردازند، تحت عنوان جزیه این مهم را ایفا می‌نمایند. و تن ندادن به این حکم در حقیقت اعلام ناهمسازی و جنگ با حکومت می‌باشند.) سومین شمشیر متوجه مشرکان غیر عرب است... شمشیر چهارم که باید هماره آماده و مترصد نگه داشته شود، شمشیر علیه ستمکاران، متجاوزان، فسادانگیزان و نیز اهل تأویل است. (اهل تأویل آنانند که با توجیه آیات و احکام الهی، حقایق دین را تحریف می‌کنند.) اما شمشیر در نیام، شمشیر قصاص است که خداوند می‌فرماید: «النفس بالنفس والعین بالعین» تقاضای قصاص با بازماندگان مقتول و حکمش با ما است. [3] .

پی نوشت ها:

[1] توبه / 5.

[2] توبه / 29.

[3] تحف العقول، من کلام الباقر (ع) فی احکام السیوف. فروع کافی، کتاب الجهاد 5 / 10.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

طعام از سنگ

روایت شده از ابومحمد سفیان از پدرش که از عمش شنیده که گفت: قیس بن ربیع روایت کرده، در خدمت امام محمد باقر (علیه‌السلام) بودم و به عنوان میهمان دعوت شدم، در منزل ایشان، چیزی به جز خشت ندیدم. وقت نماز عشاء رسید، آن حضرت به نماز ایستاد و من به او اقتدا کردم. بعد از نماز، دست مبارکشان را به طرف خشت بردند و مندیلی سنگین از آن بیرون آوردند و مائده‌ای پهن شد که هر طعام سرد و گرمی در آن بود.
حضرت امام محمد باقر (علیه‌السلام) فرمودند: «این غذایی است که حق تعالی، برای اولیاء خود مهیا کرده است» . من و ایشان از آن مائده خوردیم و بعد مائده در آن خشت برگشت، شک کردم و کنجکاوی بر من غلبه کرد. وقتی حضرت برای حاجتی بیرون رفتند؛ من آن خشت را زیر و رو کردم و آن را چیزی جز یک خشت کوچک ندیدم.
حضرت آمدند و منظور و فکر مرا دانستند. دو مرتبه از آن خشت، قدح‌ها، کوزه‌ها و سبدهایی که پر از آب بود، بیرون آوردند. از آن‌ها نوشیدیم و بعد، آن‌ها را به جای خود برگرداند. حضرت به من فرمودند: «مثل تو با من، مثل یهود است که گاهی به مسیح (علیه‌السلام) ایمان نمی‌آوردند، آنگاه به خشت فرمان می‌داد تا صحبت کند و خشت تکلم می‌کرد» .

منبع: سیره و زندگانی حضرت امام محمد باقر؛ لطیف راشدی-محمدرضا راشدی؛ لاهوتیان چاپ اول 1387.

ظرفیت‌ها

معارفی که ارزانی عترت می‌شود دارای مراتب و مراحل است. عترت نیز به تناسب درک و ظرفیت مخاطب خویش معارف و باورها در اختیار دیگران می‌گذارند. این گونه نیست که با هر کس هر گونه سخن و معرفتی را در میان گذارند. همان گونه که در مورد پیامبران آمده که به مقدار درک مخاطبان خویش سخن می‌گویند، انا معاشر الانبیاء امرنا ان نتکلم الناس علی قدر عقولهم. [1] عترت نیز در سخن گفتن با مخاطبان خویش ظرفیت افراد را در نظر می‌گیرند، آنگاه سخن می‌گویند. به طور قطع ظرفیت‌ها با یکدیگر متفاوتند. مردم در درک و فهم یکسان نیستند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: قلب‌ها، ظرفیت‌ها می‌باشند و برترین آنها وسیع‌ترین آنهاست، ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها. [2] . باقر العلوم علیه‌السلام در این راستا می‌فرماید: سخن ما مراتب دارد. هر کس ظرفیت تحمل هر سخن از سخنان ما را ندارد. برخی باید ظرفیت به مقدار ظرفیت پیامبر و فرشتگان داشته باشند، تا معارف ما را بر تابند، یا جابر ان حدیثنا صعب مستعصب امرد ذکوان وعر اجرد لایحتمله و الله الا نبی مرسل او ملک مقرب او مؤمن ممتحن، «سخن ما سخت‌تر از سخت است. در عین حال بی‌پرده و شفاف است. سخنان ما را سه گروه بر می‌تابند: پیامبران مرسل، فرشتگان مقرب درگاه خدا و مؤمنان آزمون یافته».
آنگاه فرمود اگر سخنی از ما شنیدید و ظرفیت درک آن را داشتید، خدا را به این نعمت سپاس گزار باشید. و اگر ظرفیت آن را نداشتید مراقب باشید انکار نکنید، علم آن را به ما واگذار نمایید، فردوه الینا اهل البیت. [3] . همچنین می‌فرماید: ظرفیت‌های مؤمنان با هم متفاوتند، ان المؤمنین علی منازل. [4] آنگاه در ادامه می‌فرماید کسی که توان مرحله اول را دارد، نمی‌توان انتظار کشش مرحله دوم را از وی داشت و کسی که توان مرحله دوم را دارد، نمی‌توان انتظار کشش مرحله سوم را داشت.... این روش می‌آموزد که وقتی ظرفیت‌ها متفاوت هستند و هنگامی که معارف مشتمل بر مراحل و مراتب می‌باشند، صاحب سخن و نیز صاحب قلم همواره درک و فهم و سطح مخاطب خویش را باید در نظر بگیرد. و در سطح آن سخن گوید. در غیر این صورت نه رعایت ارزش مخاطب را نموده و نه ارزش معارف را پاس داشته است؛ که امام صادق علیه‌السلام فرمود حکمت و معرفت را اگر به غیر اهلش بسپاری به حکمت ستم نموده‌ای و اگر از اهلش دریغ کنی به آنان ستم روا داشته‌ای، فلا تمنعوها اهلها فتظلموهم. [5] .

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی، کتاب العقل و الجهل، حدیث 15.
[2] نهج‌البلاغه، حکمت 147، ص 387.
[3] رجال کشی، ص 194.
[4] اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب آخر منه، حدیث 3.
[5] اصول کافی، باب بذل العلم، حدیث 4.
منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

علم، سلاحی کارآمد

امام باقر (ع) در ادامه‌ی سفارش‌های ارزنده‌ی خویش به پیروان خود، برای تشویق آنان به تحصیل علم، به توان و کارآیی دانش در میدان مقابله با دشمنان اشاره فرموده و تصریح کرده است:
علم سلاحی است علیه دشمنان [1] . و در ادامه‌ی همین سخنان، امام (ع) یادآور شده است که امامان (ع) و رهبران الهی بر اساس همین معیار ارزنده، بر دیگران رفعت یافته و پیشوای مردم قرار گرفته‌اند. [2] .

پی نوشت ها:
[1] ... و سلاح عند الاعداء. ائمتنا 1 / 363.
[2] یرفع الله به قوما فیجعلهم فی الخیر سادة. همان.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

عمل، راه تقرب به خداوند

امام باقر (ع) به فردی از شیعیان فرمود:
این پیام مرا به شیعیان ما برسان که: به آنچه نزد خداوند است نایل نخواهند شد و دست نخواهند یافت، مگر به وسیله‌ی عمل. و نیز این پیام را به آنان برسان که بیشترین حسرت را در قیامت، کسی دارد که عدالت را بستاید ولی خود بر خلاف آن عمل نماید. [1] .

پی نوشت ها:
[1] عن ابی‌جعفر (ع) انه قال لخیثمة: ابلغ شیعتنا انه لا ینال ما عندالله الا بالعمل و ابلغ شیعتنا ان اعظم الناس حسرة یوم القیامة من وصف عدلا ثم خالفه الی غیره. بحار 2 / 29.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

عمل، راهگشای دانش فزونتر

امام باقر (ع) در بیان اهمیت عمل به دانسته‌ها و نقش آن در تکامل علمی انسان می‌فرماید:
کسی که به دانش خود عمل کند و دانسته‌هایش را بکار بندد، خداوند به او حقایق و اسرار نهفته‌ی جدیدی را خواهد آموخت. [1] .

پی نوشت ها:
[1] قال الباقر (ع): من عمل بما یعلم علمه الله مالم یعلم. بحار 78 / 189.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

عمل، نیازمند استمرار و مداومت

امام باقر (ع) می‌فرماید:
محبوبترین عمل نزد خداوند، عمل نیکی است که انسان بر آن مداومت داشته باشد هر چند خود عمل اندک و کوچک باشد. [1] . در بیانی دیگر فرموده است: باقی ماندن بر عمل و پایدار ماندن بر آن، مهمتر و دشوارتر از خود عمل است. [2] .

پی نوشت ها:
[1] عن الباقر (ع): احب الاعمال الی الله عزوجل ما داوم العبد علیه، و ان قل. و سائل 1 / 70.
[2] عن ابی‌جعفر (ع): الابقاء علی العمل، اشد من العمل. کافی 2 / 296.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

عمل، شرط ایمان و نشانه آن

امام باقر (ع) درباره‌ی تلازم عمل با ایمان که خود متکی به معرفت دینی است می‌فرماید:
ایمان متکی بر دو اصل است 1- اقرار و اعتراف به مبانی دین. 2- عمل بر طبق معارف دینی و عقیده‌ی خویش. ولی اسلام (به معنای صرف تسلیم) به این است که فرد، به حقایق دینی در لفظ اقرار کند ولی در عمل بدان پایبند نباشد. [1] . بنابراین، کسی که اهل عمل به ارزش‌های دینی نباشد، اهل ایمان نیست. هر چند در معارف دینی، دانشمند و صاحب نظر باشد.

پی نوشت ها:
[1] قال الباقر (ع): الایمان اقرار و عمل و الاسلام اقرار بلا عمل. بحار 78 / 177.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

عالمان درباری، دور از رحمت الهی

یکی از بزرگترین مشکلات جوامع بشری، پیوستن دانشمندان به دربار قدرت‌های جبار، برای کسب دنیا، بوده است. اگر دانشمندان جامعه به کمک و تأیید حاکمان نالایق و ستمگر نروند، آنان قادر به ادامه‌ی جور نخواهند بود.
جهان اسلام نیز از نخستین اعصار، گرفتار حاکمان خودکامه‌ای بوده است که عالمان دنیا طلب، با گرد آمدن اطراف ایشان، اعمال ناشایست آنان را توجیه و تأیید می‌کرده‌اند.
قاری قرآن، عنوانی است برای کسانی که با قرآن آشنایی داشته و در میان مردم به عنوان عناصری دانا و موجه شناخته می‌شده‌اند. و برخی از آنان برای رسیدن به آرزوهای مادی خود، به دربار سلاطین و حاکمان ناصالح نزدیک می‌شده‌اند. امام صادق (ع) از پدر خویش - امام باقر (ع) - درباره‌ی این گروه نقل فرموده است: کسی که به حضور پیشوای ستمگری راه یابد و برای کسب منافع ناپایدار دنیا، برای او به قرائت قرآن بپردازد، با هر حرفی که قرائت کند، ده مرتبه مورد لعن و نفرین قرار گیرد و با هر حرف، شنونده نیز مورد نفرین خواهد بود و از رحمت حق دور خواهد شد. [1] . بدیهی است که منظور از قرائت قرآن، در این حدیث، آن قرائتی است که جنبه‌ی تأیید و توجیه حکومت ستمگر را داشته باشد و نه جنبه‌ی تهدید و توبیخ و امر به معروف و نهی از منکر!
در روایتی دیگر، امام باقر (ع) می‌فرماید:
قاریان قرآن (عالم دین) بر سه دسته‌اند: 1- کسانی که قرآن را دستمایه‌ی کسب و درآمد قرار داده‌اند و با آن فرمانروایان را می‌دوشند و بر مردم فخر می‌فروشند. 2- کسانی که الفاظ قرآن را حفظ کرده ولی مفاهیم عالی آن را ضایع ساخته و آن را به گونه‌ای زشت و ناروا در چشم مردم جلوه داده‌اند - خداوند نسل این دو گروه را براندازد. 3- کسانی که قرآن را قرائت کنند و دردهای روح و قلبشان را با آن درمان کنند، شب‌هایشان را به عبادت بیدار مانند و روزهایشان را به تشنگی و روزه سر کنند، و نمازشان را با قرآن به پا دارند و با قرآن از بستر جدا شوند، اینانند که خداوند بلاها را از ایشان دور و دشمنانشان را نابود گرداند و باران رحمت را بر ایشان فرو فرستد. [2] .

پی نوشت ها:
[1] الصادق (ع) عن ابیه (ع): من دخل علی امام جائر فقرأ علیه القرآن

یرید بذلک عرضا من عرض الدنیا لعن القاری بکل حرف عشر لعنات و لعن المستمع بکل حرف لعنة. مشکاة الانوار 354.

[2] الباقر (ع): قراء القرآن ثلاثة: رجل قرأ القرآن، فاتخذه بضاعة، و استدر به الملوک، و استطال به علی الناس، و رجل قرأ القرآن، فحفظ حروفه وضیع حدوده و اقامه مقام القدح - فلا کثر الله هولاء من حملة القرآن - و رجل قرأ القرآن، فوضع دواء القرآن علی داء قلبه، فسهر لیله و... اولئک ینزل الله عزوجل الغیث علیهم من سمائه. اعلام الدین 101.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

عفو و گذشت، رمز زندگی با مردم

آنچه در زمینه‌ی امر به معروف و نهی از منکر آمد، مربوط به ارزش‌های دینی و اصول اخلاقی است است که باید بر جامعه حاکم باشد و چشم پوشی از آن‌ها، به منزله‌ی چشم پوشی از دین و اخلاق و فضیلت‌های انسانی است.
و اما در مسایل شخصی و مناسبات فردی، عفو و گذشت وسیله‌ای است مهم برای همزیستی مسالمت‌آمیز با مردم. امام باقر (ع) می‌فرماید: اصلاح وضع زندگی و روابط اجتماعی مردم بر دو اصل عمده متکی است، اصل فطانت و اصل گذشت. به این گونه که اگر این عوامل را که مایه‌ی صلاح و سلامت روابط اجتماعی است با پیمانه‌ای محاسبه کنیم، دو سوم این پیمانه، فطانت (زیرکی و نکته‌سنجی) می‌باشد و یک سوم آن گذشت (نادیده گرفتن برخی از لغزش‌های مردم درباره‌ی خویش) است. [1] .

پی نوشت ها:
[1] الامام الباقر (ع):اصلاح شأن جمیع التعایش و التعاشر ملأ مکیال ثلثاه فطنة، و ثلثه تغافل. تحف العقول 264؛ بحار 74 / 167؛ ملحقات الاحقاق 12 / 197؛ به نقل از البیان و التبیان 1 / 107؛ انوار البهیة 123.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

عالی‌ترین نمود مودت اجتماعی

در تعالیم ائمه‌ی معصومین (ع) نه تنها تحکیم پایه‌های روابط اجتماعی خواسته شده است بلکه آنان در صدد ژرفا بخشیدن به این الفت‌ها و محبت‌ها تا اعماق جان و دل مؤمنان می‌باشند.
نه تنها به مؤمنان تعلیم می‌دهند که: مؤمن برادر مؤمن است، نه او را ناسزا می‌گوید و نه محرومش می‌کند و نه به وی بدگمان می‌شود، [1] و نه تنها آنان را تشویق می‌کنند که: ثروتمندانشان به تهیدستانشان رسیدگی کرده و قدرتمندانشان از ضعیفانشان دستگیری کنند و در تشییع جنازه‌ی رفتگانشان شرکت جویند و به ملاقات یکدیگر بروند و... [2] .
بلکه به ایشان رهنمود داده‌اند که در اعماق قلب خویش و حتی در روابط خود با خدا، از دعا برای مؤمنان و خیر اندیشی و خیرخواهی برای آنان غافل نباشند. امام باقر (ع) در ترغیب مؤمنان به تعهد و دلسوزی در قبال یکدیگر می‌فرماید: هیچ دعایی به اندازه‌ی دعای انسان برای کسی که غایب است (نزد انسان حضور ندارد) زود به اجابت نمی‌رسد [3] . در روایت دیگر امام چنین فرموده است: سریع‌ترین دعاها در بر آورده شدن، دعای برادر مؤمنی برای برادر خویش و در غیاب وی است، نخستین دعاها را برای برادر خود می‌کند، فرشته‌ای مأمور خواهد بود که بگوید: آمین و برای خود تو دو چندان آن باد! [4] .

پی نوشت ها:
[1] قال الباقر (ع): ان المؤمن اخ المؤمن لا یشتمه و لا یحرمه و لا یسیىء به الظن. تحف العقول 340.
[2] قال الباقر (ع).. ابلغ من تری من موالینا السلام و اوصهم بتقوی الله العظیم و ان یعود غنیهم علی فقیرهم و قویهم علی ضعیفهم و ان یشهد حیهم جنازة میتهم و ان یتلاقوا فی بیوتهم.. اصول کافی 2 / 175.
[3] الامام الباقر (ع): لیس شیء اسرع اجابة من دعوة غائب لغائب. بحار 93 / 390.
[4] الامام الباقر (ع): اسرع الدعاء نجحا للاجابة دعاء الأخ لأخیه بظهر الغیب یبدء بالدعاء لأخیه فیقول له ملک موکل به: آمین و لک مثلاه. کافی 2 / 507؛ بحار 76 / 60.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

عقل، بهترین مخلوق الهی

لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له: أقبل فأقبل. ثم قال له أدبر فأدبر ثم قال: و عزتی و جلالی ما خلقت خلقا هو أحب الی منک و لا أکملتک الا فیمن أحب، أما انی ایاک آمر و ایاک أنهی و ایاک أعاقب و ایاک أثیب. [1] .
چون خداوند، عقل را آفرید از او بازپرسی کرد، به او گفت: پیش آی! پیش آمد. گفت: بازگرد. بازگشت. فرمود: به عزت و جلالم سوگند، مخلوقی را که از تو به پیشم محبوب‌تر باشد نیافریدم. و تو را تنها به کسانی که دوستشان دارم به طور کامل دادم. همانا امر و نهی و کیفر و پاداشم متوجه توست.

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی، جلد 1، ص 10.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

عالمان دوزخی

من طلب العلم ليباهی به العلماء أو يماری به السفهاء أو يصرف به وجوه الناس اليه فليتبوأ مقعده من النار ان الرئاسة لا تصلح الا لأهلها. [1] .

هر که علم و دانش را جويد برای آنکه بر علما ببالد يا با سفها بستيزد يا مردم را متوجه خود کند، بايد آتش دوزخ را جای نشستن خود گيرد؛ همانا رياست جز برای اهلش شايسته نيست.

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی ، ج 1 ص 59.

منبع: سيره و سخن پيشوايان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

عذاب زودرس سه خصلت

ثلاث خصال لا یموت صاحبهن أبدا حتی یری و بالهن: ألبغی، و قطیعة الرحم و الیمین الکاذبة یبارز الله بها. [1] .
سه خصلت است که صاحبشان نمیرد تا نتیجه بدشان را ببیند:
1- ستمکاری، 2- از خویشان بریدن، 3- و سوگند دروغ که نبرد با خداست.

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 294.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

عبادت

چگونگی عبادت هر شخص وابسته به شناخت وی از معبود دارد. هر مقدار شناخت از معبود عمیق‌تر و زلال‌تر باشد، عبادت نیز با عظمت‌تر و شفاف‌تر خواهد بود. و هر مقدار شناخت برتر باشد عبادت و پرستش نیز از کیفیت برتر بهره‌مند خواهد شد. شناخت امامان از خدا، شناخت برتر است. به همین خاطر عبادت آنان تجارت نیست. همان گونه که از ترس عقوبت هم نیست. بلکه چون از عظمت خدا شناخت دارند و خدا را شایسته عبادت می‌دانند عبادت می‌کنند، که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود، وجدتک اهلا للعبادة [1] .
باقر العلوم علیه‌السلام چون شناخت صحیح دارد و چون به اوصاف جمالیه و جلالیه خدا به خوبی آگاه است؛ خدای خالق، رازق، رؤوف و مهربان را شایسته عبادت می‌داند. خدای همه جا حاضر، به همه چیز ناظر را می‌پرستد. خدا را می‌بیند و عبادت می‌کند. خدای غایب را خطاب نمی‌کند، ایاک نعبد، خدایی که با قلب و روحش احساس می‌کند، به وی خطاب می‌کند: ایاک نعبد، که باقر العلوم علیه‌السلام خود به این حقیقت اعتراف نمود که من خدایی را که نبینم عبادت نمی‌کنم، ما کنت لاعبد شیئا لم أره [2] . هنگامی که شناخت از خدا این گونه باشد، عبادت نیز به شکل دیگر خواهد بود. زیرا که عبادت برخاسته از شناخت است. این شناخت برتر باقر العلوم علیه‌السلام است که خدای حاضر و ناظر را می‌پرستد. این گونه شناخت چه نوع عبادت را در پی خواهد داشت؟ به گوشه هایی از عبادت حضرت اشاره می‌شود.

پی نوشت ها:
[1] بحار، ج 41، ص 14.
[2] تاریخ ابن عساکر، ج 54، ص 282، مختصر تاریخ دمشق، ج 23، ص 80.
منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: پیروان اسلام در پرتو معرفت واقعی و درک حقایق علمی روایات، می‌توانند به عالی‌ترین مدارج ایمان نائل شوند.
ابوعینیه نقل می‌کند که روزی در محضر امام محمد باقر علیه‌السلام بودم که مردی شامی خدمت حضرت آمد و گفت: یابن رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد خداوند متعال با محبت به خاندان شما بر من منت نهاده و از تمامی مخالفان و دشمنان شما تبری جسته‌ام و هم اکنون به آستان مقدس شما پناه آورده‌ام و آن اینکه پدری داشتم که ثروتمند و توانگر بود و به بنی‌امیه محبت داشت و من تنها فرزند او هستم، او در رمله ساکن بود و باغی با انواع درخت و میوه‌های گوناگون داشت و پول و اموال خود را پنهان می‌کرد و چون محبت و علاقه من به اهل‌بیت را می‌دانست به خاطر عداوتی که با من داشت برای من هیچگونه وصیتی نکرد و اموال خود را نیز از من مخفی نمود. امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: دوست داری پدرت را به تو نشان دهم تا از او محل پول‌ها و اموال را سؤال کنی؟ جوان شامی گفت: یابن رسول الله بسیار فقیر و محتاجم آرزو دارم که حاجتم را بر آورده سازی، حضرت نامه‌ای نوشت و مهر زد و به جوان شامی داد و فرمود: این نامه را به قبرستان بقیع ببر و در بین قبرها بایست و با صدای بلند بگو یا ذرجان! شخصی حاضر خواهد شد نامه را به او بده و بگو که من فرستاده محمد بن علی بن الحسینم و آنچه که به دنبال آن هستی از او سؤال کن. سپس مرد شامی نامه را از حضرت گرفت و به قبرستان بقیع رفت. ابوعینیه نقل می‌کند صبح روز بعد خدمت امام رفتم تا ببینم وضعیت آن جوان شامی چه شده است؟ دیدم آن جوان قبل از من به محضر امام آمده و منتظر اجازه ورود است و لحظه‌ای بعد خادم حضرت بیرون آمد و اجازه ورود داد سپس من با آن جوان شامی خدمت حضرت رسیدیم. جوان شامی گفت: یابن رسول الله من به بقیع رفتم و آن چه امر فرمودید عمل کردم. شخصی حاضر شد و گفت: چه حاجتی داری؟ نامه را به او دادم گفت: مرحبا به فرستاده محبت خدا، وقتی نامه را خواند گفت: ساعتی در همین جا باش تا برگردم، او رفت و بعد از ساعتی با مرد سیاهی که بسیار کریه المنظر و ریسمانی بر گردن و زبانش از دهان بیرون آمده و پیراهن سیاهی بر تن داشت، برگشت و گفت: این پدر تو است که شعله‌های آتش جهنم و دود آن رنگ او را تغییر داده است. سؤال کردم، ای پدر این چه حالی است که تو داری؟ گفت: دوستی بنی‌امیه و دشمنی اهل‌البیت پیامبر مرا به این روزگار در آورده است، ای فرزند خوشا به حال تو که بینا بودی

و به خاطر محبت اهل‌بیت رستگار شدی. ای فرزندم به باغ برو، من زیر آن درخت زیتون صد و پنجاه هزار دینار دفن کرده‌ام، پنجاه هزار دینار آن را خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام ببر که نذر آن حضرت است و بقیه مال توست. یابن رسول الله هم اکنون از شما اجازه می‌خواهم که بروم و آن دینارها را پیدا کنم. حضرت اجازه فرمودند. ابوعینیه نقل می‌کند از این ماجرا مدتی گذشت. روزی خدمت امام باقر علیه‌السلام رسیدم و عرض کردم یابن رسول الله کار آن جوان شامی به کجا رسید؟ حضرت فرمود: سه روز قبل آن جوان آمد و پنجاه هزار دینار را آورد.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

عاقبت اولاد بنی عباس

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: خدا بدش می‌آید که مردم از یکدیگر سؤال کنند و دست نزد این و آن دراز کنند. ولی هر چه بیشتر از خدا سؤال کنند، خشنودتر است.
محمد بن مسعود عیاسی در تفسیر خود از ابولبید مخزومی نقل می‌کند که حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: دوازده نفر از اولاد عباس سلطنت می‌کنند؛ و چهار نفر آخر آنها کشته می‌شوند؛ یکی از آنها به درد گلو مبتلا می‌گردد و خفه می‌شود، و اینها گروهی هستند که عمرشان کوتاه، و مدتشان کم و باطنشان پست و پلید است. یکی از آنها بسیار فاسق است که هادی و ناطق و غاوی لقب دارد.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

عبدالله بن شریک

از شاگردان پرهیزگار و عارف امام علیه‌السلام بود و کنیه‌اش ابوالمحجل است. امام باقر علیه‌السلام درباره‌ی وی می‌گفت:
گویا عبدالله را می‌بینم که عمامه‌ی سیاه بر سر دارد و گوشه‌های عمامه‌اش را از دو سو بر سینه‌اش آویخته و در کنار قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده است و به صدای وی تکبیر و تهلیل می‌گوید و این ذکر مقدس را تکرار می‌کند.

منبع: تاریخ چهارده معصوم؛ محمد جواد مولوی نیا؛ مؤسسه انتشاراتی امام عصر (عج) چاپ دوم 1385.

عبدالله بن ابی‌یعفور

امام صادق علیه‌السلام از اطاعت و ایمان ابن ابی‌یعفور بسیار خرسند بود و می‌فرمود:
نیافتم فردی را که سفارش مرا بپذیرد و امرم را اطاعت کند غیر از ابن ابی‌یعفور.

منبع: تاریخ چهارده معصوم؛ محمد جواد مولوی نیا؛ مؤسسه انتشاراتی امام عصر (عج) چاپ دوم 1385.

عبدالله بن شریک

کنیه‌ی ابن عبدالله: ابوالمحجل بود. در کتاب منهج المقال از باقر آل محمد صلی الله علیه وآله روایت می‌کند که فرمود: گویا: من عبدالله بن شریک عامری را می‌بینم که عمامه‌ی سیاه بسر نهاده و دو طرف آن در میان دو کتف او آویزان است و در جلو روی قائم ما اهل بیت (یعنی حضرت مهدی منتظر علیه‌السلام) از شکاف کوه بالا می‌رود. نگارنده گوید: این حدیث شریف به موضوع رجعت حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین اشاره می‌کند که همه‌ی آنان را در زمان ظهور حضرت بقیةالله مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف به این جهان مراجعت می‌نمایند و ما با خواست خدای توانا به طور اختصار قسمتی از جریان رجعت پیامبر اکرم و آل اطهر آن حضرت و شیعیان آنان را در خاتمه این کتاب از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم.

منبع: ستارگان درخشان (جلد 7) (سرگذشت حضرت امام محمد باقر)؛ محمد جواد نجفی؛ کتابفروشی اسلامیه چاپ پنجم 1376 .

عبدالله بن ابی یعفور

در کتاب رجال از صادق آل محمد صلی الله علیه وآله روایت می‌کند که فرمود: من کسی را نیافتم که وصیت مرا قبول و امر مرا اطاعت کند مگر عبدالله بن ابی یعفور.
نیز در کتاب سابق الذکر از زید بن ابی اسامه روایت می‌کند که گفت: من برای وداع نزد حضرت صادق علیه‌السلام رفتم، آن بزرگوار به من فرمود: ای زید! شما را با مردم چکار که ایشان را به پدرم (حضرت باقر علیه‌السلام) نسبت می‌دهید!؟ به خدا قسم من احدی را نیافتم که امر مرا اطاعت نماید و به قول من عمل کند مگر یک مرد که خدا او را رحمت کند و او عبدالله ابن ابی یعفور است، زیرا من به وی امر می‌کنم و سفارش می‌نمایم و او امر مرا متابعت و قول مرا عمل می‌کند. محدث قمی در کتاب کناو القاب راجع به ابن ابی یعفور می‌نگارد: روایت شده: در زمان عبدالله بن ابی یعفور (اختلافی پیش آمد) که لازم شد وی درباره‌ی آن شهادت دهد، لذا نزد ابویوسف (که قاضی آن زمان بود) رفت و شهادت داد. ابویوسف گفت: یابن ابی یعفور! تو خطائی نکرده‌ای که آن را به رخ تو بکشم، تو همسایه‌ی من هستی و من تو را راستگو شناخته‌ام، من می‌دانم که تو قائم‌اللیل (یعنی نماز شب خوان) هستی فقط برای یک خصلت است که من شهادت تو را قبول نمی‌کنم. عبدالله بن ابی یعفور گفت: چه خصلتی؟! ابویوسف گفت: آن این است که تو به مذهب ترفض (یعنی شیعه) مایل هستی. ابن ابی یعفور پس از شنیدن این سخن به قدری گریه کرد که اشک چشمش بریش مبارکش جاری شد و گفت: ای ابویوسف! تو مرا به گروهی نسبت دادی که می‌ترسم من از ایشان نباشم. وفات ابن ابی یعفور در زمان امامت حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه وآله واقع شد.

منبع: ستارگان درخشان (جلد 7) (سرگذشت حضرت امام محمد باقر)؛ محمد جواد نجفی؛ کتابفروشی اسلامیه چاپ پنجم 1376 .

عدم تحمیل ایده‌های خویش بر همسران

ایده‌های انسان بر دو گونه‌اند:
1- ایده‌های اصولی و غیرقابل چشمپوشی؛ مانند پایبندی به اصول دین و واجبات و محرمات شرعی و نیز رعایت اصول اخلاق انسانی و... که انسان نسبت به چنین ایده‌هایی نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد، چه در مورد همسر و چه دیگران.
امر به معروف و نهی از منکر شامل چنین زمینه‌هایی است و همه‌ی مردم در قلمرو مکتب وظیفه دارند که در مرحله‌ی نخست، اعضای خانواده‌ی خویش را به این ارزش‌ها دعوت کرده و از ضد ارزش‌ها باز دارند و در مرحله‌ی بعد همه‌ی افراد جامعه را امر به معروف و نهی از منکر نمایند.
2- ایده‌های فردی در مورد مسایل مختلفی که فراتر از حد وظایف ضروری است؛ مانند رعایت مستحبات و ترک مکروهات، و یا چشمپوشی از مباحات به منظور هدف و آرمانی خاص و ارزشمند. اهل تقوا و زهد، علاوه بر انجام وظایف واجب و ضروری، بسیاری از لذت‌های دنیوی را ترک می‌کنند و حتی از تجمل‌های مجاز و مباح نیز اجتناب می‌ورزند.
گاه موقعیت اجتماعی و سنی یک فرد، مستلزم رعایت مسایلی است که رعایت آن‌ها بر دیگران و حتی همسران وی لازم نیست. در چنین مواردی، معمول انسان‌ها سعی می‌کنند تا ایده‌های خود و شیوه‌ی زندگی خویش را بر دیگران و همسر و فرزندشان تحمیل کنند و شرایط و روحیات ایشان را در نظر نگیرند. در زندگی امام باقر (ع) نه تنها چنین نقطه ضعف‌هایی دیده نمی‌شود، بلکه خلاف آن قابل مشاهده است. حسن زیات بصری می‌گوید: من به همراه یکی از دوستانم به منزل امام باقر (ع) رفته، بر او وارد شدیم. بر خلاف تصور خویش، آن حضرت را در اتاقی مفروش، آراسته و زینت شده یافتم و بر دوش وی پارچه‌ای به رنگ گل‌های سرخ مشاهده کردیم. محاسن را قدری کوتاه کرده و بر چشمان سرمه کشیده بود. (باید توجه داشت که در آن عصر و محیط سرمه کشیدن مردان رایج بوده است).
ما مسایل خود را با آن حضرت در میان گذاشتیم و سؤالهمایمان را پرسیدیم و از جا برخاستیم. هنگام خارج شدن از منزل، امام به من فرمود: همراه با دوستت، فردا هم نزد من بیاید.
گفتم بسیار خوب، خواهیم آمد. چون فردا شد، با همان دوستم به خانه‌ی امام رفتیم، ولی این بار به اتاقی وارد شدیم که در آن، جز یک حصیر، هیچ امکاناتی نبود و امام پیراهنی خشن بر تن داشت. در این هنگام امام به رفیق من رو کرد و فرمود: ای برادر بصری! اتاقی که دیشب مشاهده

کردی و در آنجا نزد من آمدی از همسرم بود که تازه با او ازدواج کرده‌ام و در واقع آن اتاق، اتاق او بود و لوازم آن نیز، لوازم و امکاناتی است که او آورده است. او خودش را برای من آراسته بود و من نیز می‌بایست عکس‌العمل مناسبی داشته باشم و خودم را برای او بیارایم و بی تفاوت نباشم. امیدوارم از آنچه دیشب مشاهده کردی، به قلب گمان بد راه نداده باشی.
رفیق من در پاسخ امام گفت: به خدا قسم، بدگمان شده بودم، ولی اکنون خداوند آن بد گمانی را از قلبم زدود و حقیقت را دریافتم. [1] . آنچه از این حدیث استفاده می‌شود، این است که امام از همسرش انتظار ندارد که چون او بر حصیر بنشیند و لباس خشن بر تن کند. امام با این که در قلمرو اعمال فردی خود، از تحمل پرهیز دارد، ولی در زندگی خانوادگی و حتی اجتماعی، عواطف و نیازهای روحی همسر و نیز شرایط و مقتضیات زمان را در نظر دارد و تجمل حلال را ممنوع نمی‌شمارد و در مواردی لازم هم می‌داند.
حکم بن عتیبه می‌گوید: بر امام باقر (ع) وارد شدم در حالی که اتاقش آراسته و لباسش رنگین بود، من همچنان به اتاق و لباس آن حضرت خیره شده بودم و نگاه می‌کردم. امام که آثار شگفتی را در من مشاهده کرده بود، فرمود: ای حکم نظرت درباره‌ی آنچه می‌بینی چیست؟
عرض کردم: درباره‌ی عمل شما چگونه می‌توانم داوری کنم (شما امام هستید و جز کار بایسته انجام نمی‌دهید)، ولی در محیط ما، جوانان کم سن و سال چنین می‌پوشند، نه بزرگسالان!
امام فرمود: ای حکم، چه کسی زینت‌های الهی و خدادادی را ممنوع ساخته است! (پوشیدن این لباس زیبا و شیک، حرمت شرعی ندارد) ولی خوب است بدانی که این اتاق، از آن همسر من است و تازه با او ازدواج کرده‌ام و تو می‌دانی که اتاق ویژه‌ی خود من چگونه اتاقی است. [2] .

پی نوشت ها:
[1] دخلت علی ابی‌جعفر (ع) انا و صاحب لی فاذا هو فی بیت منجد، و علیه ملحفة وردیة، و قد حف لحیته و اکتحل، فسألنا عن مسائل، فلما قمنا، قال لی: یا حسن! قلت: لبیک قال: اذا کان غدا فأتنی أنت و صاحبک، فقلت: نعم جعلت فداک، فلما کان من الغد دخلت علیه و اذا هو فی بیت لیس فیه الا حصیر و اذا علیه قمیص غلیظ، ثم اقبل علی صاحبی، فقال: یا اخا البصرة! انک دخلت علی امس و انا فی بیت المرأة و کان امس یومها، و البیت بیتها، و المتاع متاعها، فتزینت لی، علی ان اتزین لها کما تزینت لی، فلا یدخل قلبِک شیء، فقال له صاحبی: جعلت فداک قد کان و الله دخل

فی قلبی، فأما الآن فقد والله اذهب الله ما کان، و علمت ان الحق فیما قلت. بحار 46 / 293.
[2] دخلت علی ابی‌جعفر (ع) و هو فی بیت منجد و علیه قمیص رطب و ملحفة مصبوغة قد أثر الصبغ علی عاتقه، فجعلت انظر الی البیت و انظر فی هیئته فقال لی: یا حکم و ما تقول فی هذا؟ فقلت: ما عسیت ان اقول و أنا أراه علیک، فأما عندنا فانما یفعله الشاب المرهق، فقال: یا حکم من حرم زینة الله التی اخرج لعباده؟ فأما هذا البیت الذی تری فهو بیت المرأة، و انا قریب العهد بالعرس، و بیتی البیت الذی تعرف. الکافی 6 / 446؛ بحار 46 / 292.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

فرمانروایی خلیفه سلیمان بن عبدالملک دیری نپایید و پس از دو تا سه سال حکومت، بیمار شد و جان سپرد. پس از او، عمر بن عبدالعزیز در سال 99 ه به خلافت رسید. [1] .
عمر بن عبدالعزیز امیرزاده‌ای بود که در دستگاه خلافت مروانیان، از دوران جوانی برخی از کارهای آنان را بر عهده داشت و گوشه‌ای از بار ایشان را بر دوش می‌کشید. از آن جمله اینکه در عصر خلافت ولید والی مدینه بود و این پست را از سال 86 ه تا 98 ه در اختیار داشت، [2] در حالی که سن وی در آغاز تصدی این پست از 25 سال نمی‌گذشت. [3] .
وی در میان خلفای اموی، خط مشی‌ها و سیاست‌های ویژه‌ای داشت که او را از دیگران ممتاز می‌ساخت. آن گونه که دیگران، خودسر، مستبد، ستم پیشه و دشمن خاندان علی (ع) بودند او نبود، بلکه در دوران خلافتش، گام‌های مثبتی در کاستن از فشارها سیاسی - اجتماعی نسبت به شیعه و آل علی (ع) برداشت. مورخان در شرح حال او نوشته‌اند که وی حتی قبل از رسیدن به خلافت، فردی متین و دور از فساد بود، هر چند در تجمل و آسایش و رفاه زیاده‌روی می‌کرد. [4] .
عمر بن عبدالعزیز و خاندان علی:
تبعیض‌های ناروای اقتصادی و سیاسی که از سوی خلفای قبل و بعد از عمر بن عبدالعزیز نسبت به بنی‌هاشم و خاندان علی (ع) روا گردید، در روزگار خلافت او تا حدی وجود نداشت؛ زیرا او بر خلاف دیگران، از بیت المال و بودجه‌ی عمومی همان گونه که به سایر طوایف و قبایل و طبقات، در خور نیاز و سهمشان می‌پرداخت، به خاندان علی (ع) نیز که سال‌ها در محاصره‌ی اقتصادی خلفا بودند، سهمی اختصاص داد.
عبدالله، فرزند محمد، فرزند عقیل بن ابی‌طالب می‌گوید:
نخستین مالی که عمر بن عبدالعزیز میان مردم تقسیم کرد، همان مالی بود که به سوی ما اهل بیت فرستاد، زنان را به مقدار سهم مردان و کودکان را به اندازه‌ی سهم معمولی زنان عطا کرد. در جریان این تقسیم سه هزار دینار به خاندان ما رسید. علاوه بر این، عمر بن عبدالعزیز طی نامه‌ای به ما نوید داد که اگر بر حکومت باقی بمانم، همه‌ی حقوق پایمال شده‌ی اهل بیت را به ایشان باز گردانم. [5] .
مسأله‌ی تقسیم مال میان اهل بیت نباید صرفا به عنوان یک مساعده‌ی مالی یا مسأله‌ی اقتصادی تلقی شود؛ زیرا اصولا از زمان معاویه به بعد، و حتی از زمان خلافت ابوبکر، یکی از محورهای اساسی سیاست‌های دستگاه خلافت علیه اهل بیت که مدعیان خلافت حقه بودند، اعمال

فشارهای اقتصادی و ضعیف نگاه داشتن بنیه‌ی مالی آنان بود؛ چه در نتیجه‌ی ضعف اقتصادی، امکان تجهیز و تدارک جریان‌های ضد استبداد و مدافع ولایت به شدت کاهش می‌یافت!
بازگشت فدک به فرزندان فاطمه :
عمر بن عبدالعزیز در راستای خدمات خود به اهل بیت و رفع تبعیض‌ها و ستم‌های اقتصادی از ایشان، اقدام قاطعانه و مهم دیگری نیز دارد که عبارت است از بازگرداندن فدک به فرزندان فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام.
مطالعه در منابع تاریخی و روایی می‌رساند که گرایش عمر بن عبدالعزیز به واگذاری فدک و قرار دادن آن در اختیار بنی‌فاطمه به سرعت و ناگهانی صورت نگرفته، بلکه او در این گرایش، حرکتی تدریجی داشته که ضمن سه مرحله صورت پذیرفته است:
1- در مرحله‌ی نخست عمر بن عبدالعزیز به این فکر افتاد که فدک مال شخصی خلیفه نیست و کسی که بر منصب خلافت تکیه زده، نمی‌تواند آن را در مالکیت شخصی خود یا افراد خاصی در آورد. سیوطی در کتاب تاریخ خود می‌نویسد: زمانی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، مروانیان را فرا خواند و به ایشان گفت: رسول خدا (ص) فدک را در اختیار داشت و از در آمد آن در مواردی که لازم می‌دید انفاق می‌فرمود و فرزندان کوچک و بی پشتوانه‌ی بنی‌هاشم را با آن اداره می‌کرد و بیوه‌گانشان را همسر می‌داد. فاطمه (س) از پیامبر خواست که فدک را به او واگذار کند، ولی پیامبر درخواست او را نپذیرفت. [6] در زمان ابوبکر و عمر نیز فدک در ملک شخص خاصی نبود (و از منابع در آمد عمومی به شمار می‌آمد)، ولی مروان آن را از بهره‌وری عام خارج ساخت و به خویش یا خویشاوندانش اختصاص داد! اندیشه‌ی من این است که اگر پیامبر (ص)، دخترش فاطمه را از فدک محروم ساخته است، پس من که فرزند پیامبر نیستم، البته سهم و حقی در فدک نداشته و نخواهم داشت! اکنون من شما را گواه می‌گیرم که فدک را از تملک شخصی در آورده، به همان صورتی باز می‌گردانم که در عصر رسول خدا (ص) بوده است. [7] .
2- در مرحله‌ی دوم، عمر بن عبدالعزیز سعی کرده است تا هر چه بیشتر بنی‌هاشم و خاندان علی (ع) را از درآمد فدک بهره‌مند سازد، گرچه آن را به کلی به ایشان واگذار نکرده است.
در نقل این موضوع چنین آمده است: در ذهن عمر بن عبدالعزیز نسبت به فدک و مالک واقعی آن تردید حاصل شد. از این رو به کارگزار خویش در مدینه نوشت: شش هزار دینار کنار بگذارد و از محصول فدک چهار هزار دینار بر آن بیفزای. سپس آن را در میان فرزندان فاطمه علیهاسلام که از بنی‌هاشم می‌باشند تقسیم کن! زیرا فدک از املاکی است که صرفا در اختیار رسول خدا (ص) بوده، و سرزمینی است که با جنگ و لشکرکشی به

چنگ نیامده تا در آمد آن صرف عموم جامه بشود. [8] .
3- مرحله‌ی سوم، جایی است که عمر بن عبدالعزیز از شام به مدینه سفر کرده و در آن‌جا از همه‌ی مردم دعوت نموده است که برای هرگونه دادخواهی نزد او آیند.
در پی این دعوت عام، امام باقر (ع) نزد او رفته، به نصیحت و موعظه‌ی وی می‌پردازد تا آنجا که می‌فرماید: با مظلومان به انصاف رفتار کن و ظالمان را بر جای خود بنشان. سه چیز در هر فرد باشد ایمانش به خدا کامل است: کسی که به هنگام سرخوشی و شادمانی به راه باطل کشیده نشود، کسی که خشم و غضب، او را از حق باز ندارد و کسی که هنگام قدرت، به آنچه از او نیست دست دراز نکند!
اینجا بود که عمر بن عبدالعزیز تحت تأثیر هشدارها و موعظه‌های امام باقر (ع) قرار گرفت و دستور داد: کاغذ و دوات آوردند و نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم، این سندی است که بر اساس آن عمر بن عبدالعزیز، حق ضایع شده‌ی فدک را به محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب بازگردانده است. [9] . این مقاطع سه گانه بیانگر این است که یا واقعا عمر بن عبدالعزیز نخست درصدد وانهادن فدک به اهل بیت نبوده، تدریجا به این سو متمایل گشته است. یا این که او برای آماده ساختن امویان و هموار ساختن راه واگذاری فدک، نخست آن را از مالکیت اشراف اموی بیرون کشیده، سپس سهم بیشتری از آن به خاندان علی (ع) اختصاص داده، و در مرحله‌ی نهایی مقصود خود را عملی ساخته است.
ناخشنودی بنی‌امیه از روش عمر بن عبدالعزیز :
با توجه به این که بنی‌امیه در پرتو خلافت، بیشترین بهره را از امکانات عمومی جامعه می‌بردند و هر یک بر سرزمینی مسلط شده و به دلخواه، مردم را استثمار کرده و ثروت عمومی را غارت می‌کردند، بدیهی است که عملکرد عمر بن عبدالعزیز در همان حد، باز هم بر ایشان سخت و ناگوار بود. امام باقر (ع) در این باره فرموده است: زمانی که عمر بن عبدالعزیز به حکومت دست یافت، بخشش‌های بسیار و هدایای گرانی به خاندان علی (ع) روا داشت. روزی برادرش نزد او آمد و گفت: بنی‌امیه به شدت از روش تو ناخشنودند؛ زیرا فرزندان فاطمه را بر آنان مقدم داشته‌ای! عمر بن عبدالعزیز در پاسخ وی گفت: اگر من بنی‌فاطمه را بر بنی‌امیه مقدم می‌دارم و برتری می‌بخشم - و در این مسیر از طعن و نقد دیگران باکی ندارم - به خاطر این است که رسول خدا (ص) هماره می‌فرمود: همانا فاطمه بخشی از وجود من است، آنچه او را شادمان کند، مرا مسرور خواهد ساخت و آنچه او را ناراحت کند، مرا غمگین خواهد کرد. بنابراین، من با برتری دادن بنی‌فاطمه و اکرام ایشان درصدد مسرور ساختن رسول خدایم و از ناخشنود ساختن او گریزانم [10] .

برانداختن رسم دشنام به علی:
از جمله حرکت‌های مهم و مثبت عمر بن عبدالعزیز برانداختن رسم دشنام به علی بن ابی‌طالب (ع) می‌باشد؛ زیرا از زمان معاویه، و به ویژه پس از تلاش او برای منزوی ساختن حسن بن علی (ع) از صحنه‌ی سیاسی، یکی از روش‌های تبلیغی معاویه علیه آل علی و پیروان و شیعیان خط امامت، ترویج سب علی و لعن او، میان مردم بود. تا آنجا که سخنگویان دولتی و خطیب‌های وابسته به دربار، در مراسم عمومی، کلام خود را با ناسزاگویی به علی بن ابی‌طالب (ع) آغاز می‌کردند، ولی عمر بن عبدالعزیز این رسم خائنانه‌ی معاویه را متروک ساخت. [11] .
مسعودی در کتاب تاریخ خود می‌نویسد:
عمر بن عبدالعزیز در سخنرانی‌های خود، لعن علی (ع) را ترک کرد و به جای آن این آیه از قرآن را می‌خواند: «ربنا اغفرلنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا، ربنا انک غفور رحیم» [12] پروردگارا، ما و برادران ما را که در راه ایمان بر ما پیشی گرفته‌اند، مورد بخشایش و غفران قرار ده! و در قلب‌های ما کمترین کینه و دشمنی نسبت به اهل ایمان باقی نگذار، پروردگارا، به راستی که بسیار بخشایشگر و مهربانی [13] .
عمر بن عبدالعزیز در نظر ائمه :
با آنچه تاکنون درباره‌ی شخصیت سیاسی و رفتاری عمر بن عبدالعزیز آوردیم، باید دید که موضع امام باقر (ع) و اصولا ائمه در قبال حکومت وی و روش او چه بوده است.
روایتی از امام سجاد (ع) در اختیار داریم که بر اساس آن، می‌توان به نظر امام سجاد (ع) درباره‌ی عمر بن عبدالعزیز پی برد.
عبدالله بن عطای تمیمی گوید: همراه با علی بن الحسین (ع) در مسجد بودم که عمر بن عبدالعزیز از آنجا عبور کرد، در حالی که گیره‌ها و بندهای کفشش از نقره بود. او در آن دوره، جوانی بسیار خوش منظر بود. نگاه امام سجاد به وی افتاد و به من فرمود: ای عبدالله بن عطا، آیا این فرد شیک پوش خوشگذران را می‌بینی! همو سرانجام به خلافت خواهد رسید و بر مردم حکم خواهد راند. عبدالله بن عطا می‌گوید از امام پرسیدم: آیا این جوان فاسق به خلافت می‌رسد؟ امام فرمود: آری؛ ولی او در مسند حکومت دیری نمی‌پاید و مرگ او زود فرا می‌رسد. و هنگامی که بمیرد آسمانیان نفرینش می‌کنند و زمینیان برایش غمگینند و طلب غفران می‌نمایند. [14] . روایت دیگری در این زمینه از امام باقر (ع) نقل شده است. ابوبصیر می‌گوید: در مسجد با امام باقر (ع) بودم. عمر بن عبدالعزیز در حالی که لباس‌هایی تیره رنگ بر تن داشت و بر خدمتکارش تکیه داده بود وارد شد. امام باقر (ع) فرمود: این جوان روزی به

فرمانروایی خواهد رسید و روشی عادلانه از خود آشکار خواهد ساخت، چهار سال زندگی می‌کند [15] و سپس مرگش فرا می‌رسد، زمینیان بر او می‌گریند و آسمانیان نفرینش می‌کنند.
ابوبصیر گوید: من و دیگرانی که این سخن را شنیدند به شگفت آمده و گفتیم: مگر شما هم اکنون نگفتید که عدل و انصاف پیشه خواهد ساخت!
امام باقر (ع) فرمود: چرا گفتم، ولی او به هر حال بر جایگاهی که از آن ما و شایسته‌ی ماست تکیه می‌زند، در حالی که هرگز حقی ندارد. بلی، او در جایگاهی که غصب می‌کند به اظهار عدل می‌پردازد! [16] .
در بیانی دیگر چنین آمده است: امام باقر (ع) در مدینه بود (و بی آن که خبر مرگ عمر بن عبدالعزیز به مدینه رسیده باشد) فرمود: امشب مردی چشم از جهان فرو بست که فرشتگان نفرینش می‌کنند و زمینیان بر او می‌گریند. [17] . از مجموع این احادیث استفاده می‌شود که هر چند عمر بن عبدالعزیز در شیوه‌ی حکومت برای احیای عدل تلاش می‌کرده و نسبت به اهل بیت، ستم‌های پیشینیانش را نداشته است، اما به هر حال، چون حق خلافت را از اهلش (یعنی ائمه علیهم‌السلام) دریغ داشته، جرمی بزرگ مرتکب شده است. همین جرم باعث شد که خط خلافت پس از اندکی، دوباره به نفع ستمگران مورد سوء استفاده‌ی زورگویان اموی و عباسی قرار گیرد. از این جا روشن می‌شود که تنها ایده‌ها و آرمان‌ها و رفتار مقطعی فرد نباید ملاک داوری مطلق نسبت به او قرار گیرد، بلکه باید ایده‌ها و آرمان‌های ارزشی بر اساس و اصلی صحیح استوار باشد. به تعبیر دیگر، در پیش گرفتن سیاست نیکی و بخشش و انصاف در صورتی ارزش حتمی و مطلق بشمار خواهد آمد که بر اساسی مشروع و بنیانی صحیح استوار باشد؛ زیرا سیاست عدل اگر بر بنیاد نامشروع و غیر الهی متکی باشد، دیر یا زود مغلوب خواهد شد و پایان خواهد پذیرفت و آثار بایسته‌ای بر جای نخواهد نهاد. از این مطالب نیز استفاده می‌شود که ائمه (ع) و از جمله امام باقر (ع) هرچند در تنگنای زمان و سیاست‌های جبارانه‌ی حاکمان، ناگزیر به ظاهر دست از سیاست و نبرد علنی با حاکمان غاصب برداشته، به تصحیح اندیشه و فرهنگ جامعه پرداخته‌اند، اما در نهان و در باورهای خود، حکومت الهی و شایستگی امامان برای حاکمیت بر سرنوشت جامعه‌ی اسلامی را همچنان تعقیب می‌کرده‌اند، و آن را اصیل می‌شمرده‌اند.
عمر بن عبدالعزیز در نظر شیعیان عصر وی :
به رغم هرج و مرج فکری و سیاسی که در عصر خلفا بر اندیشه‌ی دورماندگان از خط ولایت و امامت حاکم بود، شیعه به برکت رهنمودها و معارف اهل بیت، با بینشی عمیق به مسایل سیاسی می‌نگریست.
خلافت عمر بن عبدالعزیز هر چند همراه با جور و استبداد پیشینیانش نبود و

دوره‌ی حکومت او برای آل علی و شیعه، فرصت مغتنمی به شمار می‌آمد، اما این آسایش نسبی و مقطعی هرگز سبب نمی‌شد که شیعه از اصول خود غافل شود و به صرف مشاهده‌ی گوشه‌هایی از عدل و انصاف، چشم از مبانی زیر بنایی فرو بندد؛ زیرا او می‌داند که هر گاه اساس و بنیان حکومت مشروع نباشد و بر محور حق بچرخد، خط مشی‌های مقطعی آزادمنشان، دیری نمی‌پاید و دولت مستعجل است. برای نمایاندن این روشن بینی شیعه در عصر حکومت عمر بن عبدالعزیز به روایتی اشاره می‌کنیم: عمر بن عبدالعزیز به کارگزار خویش در خراسان نوشت که گروهی از عالمان آن سرزمین را به سوی او رهسپار کند، تا از آنان درباره‌ی روش کارگزاران حکومتی استفسار نماید و نقدها و نیازهایشان را بداند.
حاکم خراسان، عالمان را گرد آورد و پیام را به ایشان ابلاغ کرد.
عالمان گفتند که حرکت یک گروه مقدور نیست، ولی می‌توان به نمایندگی از طرف همه‌ی عالمان، یک نفر را برگزید و آن فرد دیدگاه‌های مختلف را به خلیفه ابلاغ کند.
حاکم خراسان این نظر را پذیرفت و یک نفر را به نمایندگی از جمع عالمان نزد عمر بن عبدالعزیز فرستاد. نماینده‌ی عالمان خراسان چون به مجلس او وارد شد سلام کرد و نشست، سپس درخواست کرد که مجلس از اغیار خالی شود تا او سخنانش را با خلیفه در میان گذارد.
خلیفه گفت: بودن دیگران چه مانعی دارد! یا تو آنچه می‌خواهی بگویی راست است، بنابراین همه تو را تصدیق می‌کنند، یا دروغ است و تو را تکذیب خواهند کرد! عالم خراسانی گفت: پیشنهاد من نه به خاطر خودم، بلکه برای رعایت حال تو است. بیم آن دارم که میان من و تو سخنانی رد و بدل شود که خوش نداشته باشی و اگر آن سخنان در برابر جمع باشد برایت بد تمام می‌شود. عمر بن عبدالعزیز پذیرفت، و از حاضران مجلس خواست تا او را با عالم خراسانی تنها گذارند. عالم خراسانی به سوی خلیفه رو کرد و گفت:
برایم بازگو کن که این پست و مقام و این جایگاه خلافت بر اساس چه ملاکی در اختیار تو قرار گرفته است؟
عمر بن عبدالعزیز، مدت زیادی ساکت ماند!
عالم گفت: آیا بنا نداری پاسخ بدهی!
عمر گفت: خیر؛ زیرا اگر بگویم از جانب خدا و رسول او نص و مجوزی برایم صادر شده است سخنی نادرست خواهد بود، و اگر بگویم مردم به خلافت من رأی داده و همنظر شده‌اند، ممکن است بگویی ما شرقی‌ها و خراسانی‌ها اصلا از این مطلب خبر نداشته و در این زمینه رأی نداده‌ایم، و اگر بگویم حکومت را به ارث برده‌ام این سؤال مطرح خواهد شد که چرا

از میان همه‌ی فرزندان پدرت تو وارث این مقام باشی؟!
عالم خراسانی گفت: خدای را سپاس که اعتراف کردی و اذعان داشتی که حق خلافت از آن غیر تو است. اکنون اجازه می‌دهی به سرزمینم باز گردم؟
عمر گفت: به خدا سوگند تو باید هنوز مرا موعظه کنی!
عالم گفت: بسیار خوب! پاسخ تو در برابر پرسش قبل من چیست؟
عمر گفت: من دیدم که پیشینیانم بر مردم ظلم و جور کردند و ذخایر و ثروت عمومی مسلمان‌ها را به خود اختصاص دادند؛ و در خود دیدم که شیوه‌ی آنان را نمی‌پسندم و اگر به حکومت دست یابم چون آنان نخواهم بود. از این رو، زمام حکومت را به دست گرفتم.
عالم گفت: حال اگر تو خلیفه نمی‌شدی و دیگری بر جای تو می‌نشست و شیوه‌ی پیشینیانش را ادامه می‌داد آیا تو مسؤؤل جرم‌های او بودی؟
عمر گفت: خیر.
عالم گفت: پس تو راحت دیگران را با بلا و ناراحتی خودت خریده‌ای.
عمر گفت: هنوز موعظه کن.
عالم از جای برخاست تا بیرون رود و در این حال رو به عمر بن عبدالعزیز کرد و گفت: به خدا سوگند، نسل‌های نخست ما به وسیله‌ی پیشینیان شما هلاک شدند و نسل‌های میانی ما به وسیله‌ی خلفای معاصرشان به هلاکت رسیدند، و نسل‌های بعدی ما نیز به وسیله‌ی آخرینان دودمان شما هلاک خواهند شد.
از خداوند علیه شما دودمان بنی‌امیه یاری می‌طلبیم خداوند ما را کفایت می‌کند که نیکو وکیلی است. [18] .
هرچند در متن این روایت مشخص نشده است که مرام این عالم چیست، ولی از محتوای گفتگوی او دانسته می‌شود که هدفش این است که به عمر بن عبدالعزیز بفهماند حق خلافت از آن مردان الهی و ائمه‌ی طاهرین (ع) است؛ زیرا اگر از این نکته چشم بپوشیم، بدیهی است که به هر حال حاکم عادل بهتر از حکومت ظلم است و اگر کسی بتواند باید در راه ایجاد عدل کوتاهی نکند. بلی، عدل را باید از طریق عدل به دست آورد نه از طریق جور و غضب!

پی نوشت ها:
[1] تاریخ الخلفاء 231.
[2] تاریخ الخلفاء 229.
[3] طبقات ابن‌سعد 5 / 244.
[4] تاریخ الخلفاء 229.

[5] طبقات ابن‌سعد 5 / 289.
[6] با توجه به این که در مراحل بعد، عمر بن عبدالعزیز، فدک را به فرزندان فاطمه برگردانید معلوم می‌شود که در این مرحله هنوز به اطلاعات کافی دست نیافته بوده، یا فعلا برای متقاعد ساختن مروانیان و برداشتن گام اول با فکر و عقیده‌ی مورد قبول خود آنان با ایشان سخن گفته است.
[7] تاریخ الخلفاء 232.
[8] امالی شیخ طوسی 167؛ بحار 46 / 335.
[9] مناقب 4 / 208-207.
[10] عن جعفر، عن ابیه (ع)، قال: لما ولی عمر بن عبدالعزیز اعطانا عطایا عظیمة، قال: فدخل علیه اخوه فقال له: ان بنی‌امیة لا ترضی منک بان تفضل بنی‌فاطمة علیهم، فقال: افضلهم لانی سمعت حتی لا ابالی ألا أسمع او لا أسمع، ان رسول الله (ص) کان یقول: انما فاطمة شجنة منی یسرنی ما اسرها، و یسؤونی ما أساءها فأنا ابتغی سرور رسول الله (ص) و اتقی مساءته. بحار 46 / 320.
[11] اثبات الوصیة 154.
[12] حشر / 10.
[13] مروج الذهب 3 / 184.
[14] عن عبدالله بن عطا التمیمی، قال: کنت مع علی بن الحسین (ع) فی المسجد، فمر عمر بن عبدالعزیز علیه شراکا فضة و کان من احسن الناس و هو شاب فنظر الیه علی بن الحسین (ع) فقال: یا عبدالله بن عطا أتری هذا المترف؟ انه لن یموت حتی یلی الناس، قال: قلت: هذا الفاسق؟ قال: نعم فلا یلبث فیهم الا یسیرا حتی یموت، فاذا هو مات لعنه اهل السماء، و استغفر له اهل الارض. بحار 46 / 327.
[15] لازم به یادآوری است که مورخان مدت خلافت عمر بن عبدالعزیز را حدود سی ماه دانسته‌اند؛ بنابراین، یا راوی حدیث در نقل زمان گرفتار فراموشی شده است، یا منظور از چهار سال، مدت خلافت وی نیست، بلکه منظور امام این بوده است که جوان از هم اکنون تا پایان عمرش بیش از چهار سال باقی نمانده است و در همین فاصله به حکومت دست خواهد یافت، بنابراین اگر سال درگذشت عمر بن عبدالعزیز 101 ه باشد می‌توان حدس زد که امام باقر (ع) در سال 97 یا 98 ه وی را در مدینه دیده و این بیان را افاده کرده است.
[16] کنت مع الباقر (ع) فی المسجد اذ دخل عمر بن عبدالعزیز متوکیا علی موالی له؛ فقال (ع): لیلین هذا الغلام فیظهر العدل و یعیش اربع سنین ثم یموت فیبکی علیه اهل الارض، و تلعنه اهل السماء لانه جلس مجلسا و لا حق له فیه، ثم ملک و اظهر العدل و جهره. الخرائج و الجرائح 1

/ 279، مشارق انوار اليقين 91؛ اثبات الهداة 5 / 293.
[17] اثبات الوصية 154.
[18] بحار 46 / 336،به نقل از اعلام الدين ديلمى.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاريخ اسلام؛ آستان قدس رضوى چاپ دوم 1375.

عدم امکان مشاهده حسی خدا

مردی از خوارج به امام باقر (ع) گفت: چه چیز را می‌پرستی؟
امام فرمود: خداوند متعال را می‌پرستم؟
مرد پرسید: آیا او را دیده‌ای؟ امام فرمود: چشم‌ها با مشاهده‌ی حسی او را ندیده‌اند، ولی قلب‌ها به حقیقت ایمان خدا را یافته‌اند. خدا را به وسیله‌ی مقایسه نمی‌توان شناخت و با حواس نمی‌توان درک کرد و شباهتی با آدمیان ندارد. خداوند به وسیله‌ی نشانه‌ها و آیاتش، توصیف شده و با آن‌ها شناسایی می‌شود، در حکم و داوریش هرگز ستم نمی‌کند، این همان خدایی است که جز او معبودی نیست. مرد از نزد حضرت بیرون آمد در حالی که پاسخی مورد نظرش را دریافت کرده و قانع شده بود و می‌گفت: خداوند بهتر دانسته است که رسالتش را در کدام خاندان قرار دهد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] الاحتجاج 321.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

علم ازلی خداوند به حقایق و امور

یکی از شاگردان امام باقر (ع) به وی می‌گوید: اگر صلاح می‌دانید به من تعلیم دهید که آیا خداوند، قبل از خلق موجودات، به یگانگی خود عالم بوده است یا خیر؟ زیرا برخی معتقدند که عالم بوده و بعضی می‌گویند که اگر معتقد شویم خداوند علم ازلی به یگانگی خود داشته، مستلزم این است که غیر از خدا چیز دیگری را هم ازلی بدانیم.
امام باقر (ع) در پاسخ این سؤال نوشت: خداوند بزرگ همواره عالم بوده و دارای علم ازلی است. [1] . از سؤال فوق استفاده می‌شود که مباحث کلامی، در این عصر به گونه‌ای خزنده در اندیشه‌ی مسلمان‌ها راه یافته است؛ چه، ردپای این گونه ریزنگری‌ها را در میان یونانیان مانند ارسطو و افلاطون می‌توان یافت. اما پاسخ امام باقر (ع) در این بیان بسیار کوتاه و قاطع است و این اجمال یا بدان خاطر است که شخص سؤال کننده از ظرفیت بیشتری برخوردار نبوده است و یا امام (ع) با کوتاه کردن سخن به آن فرد فهمانده‌اند که طرح چنین مباحثی، بیش از آن که مشکلی را بزداید، بر حیرت و سرگردانی می‌افزاید و اعتقاد به همین نکته کافی است که خداوند از ازل عالم بوده است. البته این مباحث با گذشت زمان گسترش بیشتری پیدا کرد و شبهات و اختلاف آرا تا بدان جا پیش رفت، که مسلک‌های متعارض کلامی به صورت جدی در بستر جامعه‌ی اسلامی رخ نمودند و سال‌های متمادی بخش عظیمی از فکر و ذهن محافل علمی در نقد و بررسی چنین کنکاش‌هایی صرف گردید و به هدر رفت. و چه بسا در چنین زمینه‌ای امام باقر (ع) به زیاد فرمود: از خصومت و درگیری بپرهیز! زیرا این گونه درگیری‌ها پدید آورنده‌ی شک است و عمل را تباه می‌کند و افراد درگیر را منحط می‌سازد... در گذشته کسانی بودند که علوم بایسته را کنار نهاده و در طلب دانش‌هایی بر آمدند که نمی‌بایست، تا آن جا که سخنشان به خدا و مباحث الهی انجامید و متحیر و سرگردان ماندند. [2] .
این‌ها نمونه‌هایی بود از مباحث اعتقادی که امام باقر (ع) در راستای رسالت علمی و الهی خود ارائه داشته و در پرتو آن شبهات فکری رسوخ یافته در اندیشه را زدوده است.

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی، کتاب التوحید، باب صفات الذات، حدیث 6.
[2] همان، باب النهی عن الکلام فی الکیفیة، حدیث 4.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

علت گواهی خداوند بر معبود بودن خودش

جابر گوید: از امام باقر علیه‌السلام در مورد آیه‌ی شریفه‌ی «خداوند گواهی می‌دهد که معبودی جز ذات اقدس او نیست، و فرشتگان و صاحبان دانش نیز (بر این مطلب) گواهی می‌دهند، در حالی که (خداوند در تمام عالم) قیام به عدالت دارد؛ معبودی جز او نیست که هم توانا و هم حکیم است» پرسیدم.
حضرت امام باقر علیه‌السلام فرمود: «خداوند گواهی می‌دهد که معبودی جز ذات اقدس او نیست»، زیرا خداوند متعال برای (یکتایی) خودش گواهی و شهادت می‌دهد، چنان که خودش می‌فرماید. و اما این که می‌فرماید: «و فرشتگان»، زیرا همانا فرشتگان را گرامی داشت به وسیله‌ی تسلیم شدن در پیشگاه پروردگارشان، و آنان تصدیق کردند و گواهی دادند، چنان که خودش گواهی داد.
و اما فرمایش خداوند که: «و صاحبان علم و دانش نیز (بر این مطلب) گواهی می‌دهند، در حالی که (خداوند در تمام عالم) قیام به عدالت دارد»، زیرا که صاحبان علم و دانش همان پیغمبران و اوصیاء هستند، و آنها قیام کنندگان به قسط هستند، و معنی قسط در ظاهر همان عدل و داد است، و عدل در باطن همان امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است.
عن جابر قال: سألت أبا جعفر علیه‌السلام عن هذه الآیة: (شهد الله أنه لا اله الا هو و الملائکة و أولو العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم). [1] .
قال أبوجعفر علیه‌السلام: ((شهد الله أنه لا اله الا هو) فان الله تبارک و تعای یشهد بها لنفسه و هو کمال قال. فأما قوله: (و الملائکة) فانه أکرم الملائکة بالتسلیم لربهم، و صدقوا و شهدوا کما شهد لنفسه.
و أما قوله: (و أولوا العلم قائما بالقسط) فان اولی العلم الأنبیاء و الأوصیاء، و هم قیام بالقسط، و القسط هو العدل فی الظاهر، و العدل فی الباطن أمیرالمؤمنین علیه‌السلام [2] .

پی نوشت ها:
[1] آل عمران: 18.
[2] بحارالأنوار: ج 23 ص 204 ح 51، عن تفسیر العیاشی: ج 1 ص 165 - 166 ح 18.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

علت نفرین حضرت نوح

سدیر گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: نظر شما در مورد حضرت نوح علیه‌السلام که بر قوم خود نفرین کرد و گفت: «پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار - چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگانت را گمراه می‌کنند و فرزندی جز بدکار و کافر به وجود نمی‌آورند» چیست؟ حضرت فرمود: او می‌دانست که از میان آنها فرزندی نجیب و شایسته‌ای (که ایمان بیاورد) متولد نخواهد شد. عرض کردم: چگونه این مطلب را دانست؟
فرمود: خدای بر او وحی نمود که: «جز همین عده‌ای که ایمان آورده‌اند دیگر ابدا هیچ کس از قومت ایمان نخواهد آورد»، در اینجا بود که حضرت نوح علیه‌السلام بر آنها چنین نفرین نمود.
ابن الولید، عن الصفار، عن ابن عیسی، عن محمد بن اسماعیل، عن حنان بن سدیر، عن أبیه قال: قلت لأبی جعفر علیه‌السلام: أرأیت نوحا علیه‌السلام حین دعا علی قومه فقال: (رب لا تذر علی الأرض من الکافرین دیارا - انک ان تذرهم یضلوا عبادک و لا یلدوا الا فاجرا کفارا) [1] .
قال علیه‌السلام:: علم أنه لا ینجب من بینهم أحد.
قال: قلت: و کیف علم ذلک؟
قال: أوحی الله الیه: (أنه لن یؤمن من قومک الا من قد آمن) [2] ، فعند هذا دعا علیهم بهذا الدعاء. [3] .

پی نوشت ها:
[1] نوح: 26 و 27.
[2] هود: 36.
[3] بحارالأنوار: ج 5 ص 283 ح 2، عن العلل.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

غير خدا را تكيه گاه نگيريد

لا تتخذوا من دون الله وليجة فلا تكونوا مؤمنين فان كل سبب و نسب و قرابة و وليجة و بدعة و شبهة منقطع الا ما أثبته القرآن. [1] . غير خدا را براى خود تكيه گاه و محرم راز مگيريد كه در آن صورت مؤمن نيستيد، زيرا هر وسيله و پيوند و خويشى و محرم راز و هرگونه بدعت و شبهتى، نزد خدا، بريده و بى‌اثر است جز آنچه را كه قرآن، اثبات كرده است [و آن هم ايمان و عمل صالح است].

پى نوشت ها:

[1] اصول كافى، ج 1 ص 76. مقايسه شود با آيه شريفه 16، سوره توبه.

منبع: سيره و سخن پيشوايان؛ محمد على كوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

غضب و خشم خدا چیست

یکی از اصحاب ما گوید: عمرو بن عبید خدمت امام باقر علیه‌السلام شرفیاب شد و عرض کرد: قربانت گردم؛ خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «و هر کس مستوجب خشم من گردید، همانا خوار و هلاک خواهد شد» این غضب و خشم چیست؟ حضرت فرمود: ای عمرو! این غضب همان عذاب است، همانا مخلوق به خاطر چیزی که او را به وحشت می‌اندازد و او را از حالی که داشته دگرگونش می‌کند، خشمگین می‌شود. پس اگر کسی گمان کند که خشم و خشنودی خداوند را دگرگون می‌کند و او را از این صفت زایل می‌گرداند در واقع او را با صفات مخلوقین توصیف نموده است.

روی بعض أصحابنا: أن عمرو بن عبید دخل علی الباقر علیه‌السلام فقال له: جعلت فداک: قال الله عزوجل: (و من یحلل علیه غضبی فقد هوی) [1] ما ذلک الغضب؟

قال: العذاب یا عمرو! انما یغضب المخلوق الذی یأتیه الشیء فیستفزه و یغیره عن الحال التی هو بها الی غیرها، فمن زعم أن الله یغیره الغضب و الرضا و یزول عنه من هذا فقد وصفه بصفة المخلوق. [2] .

پی نوشت ها:

[1] طه: 81.

[2] بحارالأنوار، ج 4 ص 67 ح 9، عن الاحتجاج.

منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

این نکته نیز نباید از نگرها دور باشد، که منظور از تفقه یعنی فقیه شدن؛ تنها این نیست که کسی توان استنباط مسائل دینی را از منابع فراهم نموده باشد. زیرا فقاهت همان گونه که تکیه بر دانش دینی دارد، محور پایه‌ای دیگر آن را باور ژرف اعتقادی شکل می‌دهد. فهم عمیق و صحیح دین یک لایه‌ی فقاهت است. لایه دیگر آن باور و پیوند قلبی است.
باقر العلوم علیه‌السلام در سخن دیگر فقیه را تفسیر می‌کند. فقیه آن کسی است که نسبت به دنیا بی‌علاقه و نسبت به آخرت علاقه‌مند و به سنت پیامبر رفتار کند، ان الفقیه حق الفقیه الزاهد فی الدنیا، الراغب فی الاخرة المتمسک بسنة النبی صلی الله علیه و آله و سلم. [1] .
فقاهت پیوند تنگاتنگ با باور و اعتقاد دارد. همان نکته که در روایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده است، که فقیه آن کسی است که نه فقط دین را بشناسد، بلکه دین را باور کند.
فردی به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسید از وی خواست قرآن به وی بیاموزد. حضرت سوره زلزال را به وی می‌آموخت، هنگامی که به این آیه رسید، فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره، [2] «هر کس به مقدار ذره کار خیری انجام دهد در آخرت خواهد دید، و هر کس به مقدار ذره کار بد انجام دهد خواهد دید.» آن شخص گفت برای من همین کافی است، جلسه را ترک کرد، هنگامی که داشت می‌رفت. حضرت فرمودند: این شخص فقیه شد و رفت، انصرف الرجل و هو فقیه. [3] پیوند عمیق قلبی و باور دین است که شخص را فقیه می‌کند.

پی نوشت ها:
[1] کافی، کتاب فضل العلم، باب الاخذ بالسنه و الشواهد، حدیث 8.
[2] زلزال، 7.
[3] بحار، ج 89، ص 107.
منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

امام باقر (ع): کسی که خشم و غضب خویش را فرو نشاند با اینکه می‌تواند انتقام گیرد و کینه‌اش را عملی سازد، خداوند قلبش را از ایمان پر می‌کند. [1] .
امام باقر (ع) در توصیه‌های خود به یکی از یاران خویش می‌فرماید:
اگر سخن تو را تکذیب کردند، سعی کن به خشم کشیده نشوی، اگر تو را مدح و ستایش کردند، خوشحال نشو و اگر تو را مذمت کردند، نگران مباش و بیتابی نکن، با خودت بیندیش! اگر ایرادی که به تو گرفته‌اند در تو هست، پس بدان که تو با خشمگین شدنت نزد خدا سقوط خواهی کرد، بیش از آنچه با این عیب می‌ترسی از چشم مردم بیفتی و سقوط کنی. و اگر مشاهده کردی که آن عیب در تو نیست پس (بدگویی بدگویان و صبر و تحمل تو سبب می‌شود که خداوند به تو پاداش دهد و) این ثوابی است که بی زحمت به چنگ آورده‌ای. اگر همه‌ی مردم دیارت علیه تو یک صدا شدند و گفتند تو آدم بدی هستی، سعی کن سخن آنان تو را غمگین نسازد و اگر یک صدا گفتند تو فرد صالح و شایسته‌ای هستی باز هم از سخن آنان شادمان مباش... [2] .
امام باقر (ع) در بیانی کوتاه اما پر محتوا نیز فرموده است: هیچ قدرت و توانی (در کارآیی و اصالت و اهمیت) به پای آن نیرویی که جلو غضب را سد می‌کند نمی‌رسد. [3] .
از این عبارت کوتاه دو نکته‌ی مهم استفاده می‌شود. نخست این که غضب در درون انسان بحران و جوششی فوق‌العاده به وجود می‌آورد که سایر قوا و غرایز انسان را در آن لحظه تحت الشعاع قرار می‌دهد. و نکته‌ی دیگر این است که برای سد کردن چنین بحران و آشوبی که در درون انسان به هنگام غضب حاصل می‌شود قدرت و کنترلی بس عظیم لازم است. و چه بسا افرادی که در برابر شهوت و تمایلات نفسانی مقاومت کنند اما از فرو نشاندن غضب ناتوان باشند.

پی نوشت ها:
[1] قال محمد بن علی بن الحسین (ع): من کظم غیظا یقدر علی امضائه حشا الله قلبه ایمانا. بهجة المجالس و انس المجالس 372.
[2] الامام الباقر (ع): فی وصیته لأحد اصحابه:... و ان مدحت فلا تفرح، و ان ذممت فلا تجزع، و فکر فیما قیل فیک فان عرفت من نفسک ما قیل فیک فسقوطک من عین الله عزوجل عند غضبک من الحق اعظم علیک

مصیبة مما خفت من سقوطک من اعین الناس، و ان کنت علی خلاف ما قیل فیک فثواب اکتسبته من غیر أن تتعب بذلک، و لو اجتمع علیک اهل مصرک و قالوا انک رجل سوء لم یحزنک ذلک و لو قالوا انک رجل صالح لم یسرک ذلک و لکن اعرض نفسک علی کتاب الله. سیرة الائمة الاثنی عشر 227.

[3] الباقر (ع):... و لا قوة کرد الغضب. همان 228.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

فضیلت عالم بر عابد

عالم ینتفع بعلمه أفضل من سبعین ألف عابد.[1] .
دانشمندی که از علمش استفاده شود، از هفتاد هزار عابد بهتر است.

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 294.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

فرشتگان

در زیارت جامعه کبیره خطاب به عترت این گونه سخن می‌گوییم: السلام علیکم یا اهل بیت النبوه و موضع الرسالة و مختلف الملائکة و مهبط الوحی [1] «درود خدا بر شما اهل بیت پیامبر، جایگاه رسالت و پیام‌رسانی و محل رفت و آمد فرشتگان و جایگاه نزول وحی».
عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مهبط وحی و جایگاه آمد و رفت فرشتگان می‌باشد. فرشتگان الهی هماره بر آنان فرود می‌آیند و آنان را با معارف و اندیشه‌های وحیانی آشنا می‌کنند. آنان را از گذشته و آینده اطلاع‌رسانی می‌نمایند. عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تجلی‌گاه فرشتگان علم و دانش به ویژه جبرئیل امین می‌باشند.
گرچه با رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وحی رسالی به پایان پذیرفت؛ لیکن وحی معارف و اطلاع رسانی از گذشته و آینده هستی هیچ گاه پایان‌پذیر نیست. هماره انسان‌های برگزیده خدا بر روی زمین هستند که محور دانش‌های غیبی می‌باشند. به همین خاطر فاطمه (س) که از زمره عترت می‌باشد، «محدثه» و هم سخن فرشتگان است. به همین خاطر امامان معصوم کعبه آمال فرشتگان هستند. فرشتگان برگزیده‌ی الهی بر آنان نازل می‌شوند و به دور آنان طواف می‌دهند و بر این طواف خویش افتخار می‌کنند. توجه کنید:

پی نوشت ها:
[1] الفقیه، ج 2، ص 270.
منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

فرود آمدن انگور و لباس از آسمان

در «مدینه المعاجز از ثاقب المناقب» از لیث بن سعد روایت کرده: در کوه ابوقیس مشغول به دعا بودم و مردی را دیدم که دعا می‌کرد و در دعای خود می‌گفت: «بار خدایا! انگور می‌خواهم به من روی فرما» . بعد ابری آمد و بر او سایه انداخت و بر سرش نزدیک شد، آن مرد دست بلند کرد و از ابر، یک سبد انگور بیرون آورد و در کنارش گذاشت؛ دوباره دست به دعا برداشت و عرض کرد: «بار خدایا! برهنه‌ام مرا بپوشان» . دو مرتبه آن ابر به او نزدیک شد، از آن چیز درهم پیچیده‌ای بیرون آورد که دو لباس بود. نشست و از انگورها خورد (آن زمان فصل انگور نبود). من به او نزدیک شدم و دست به سبد دراز کردم و چند دانه برداشتم؛ آن‌گاه به من فرمود: «چه کار می‌کنی؟» گفتم: من در این انگور شریک هستم. فرمود: «چه طور؟» گفتم: تو دعا کردی و من آمین گفتم، دعا کننده و آمین‌گو، هردو شریک هستند. فرمود: «بنشین و بخور» . وقتی به اندازه‌ی کافی خوردیم؛ سبد به جای خود برگشت. او دو لباس را به من داد، گفتم: من به لباس احتیاج ندارم. فرمود: رو برگردان تا من لباس بپوشم؛ یکی از آن لباس‌ها را [ازار] و دیگری را [ردا] کرد. لباسی را که قبلا بر تن داشت به دست گرفت و به راه افتادیم بعد از مدتی که به صفا نزدیک شدیم، جماعتی به استقبالش آمدند؛ او آن لباس را که در دست داشت، به کسی داد. من از کسی سوال کردم که او کیست؟ گفت: فرزند رسول‌خدا (صلی الله علیه و اله)، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین (علیه‌السلام) است.

منبع: سیره و زندگانی حضرت امام محمد باقر؛ لطیف راشدی-محمدرضا راشدی؛ لاهوتیان چاپ اول 1387.

عبدالله بن ولید سمّان می‌گوید: امام باقر علیه‌السلام از من پرسید: «ای عبدالله! درباره علی و موسی و عیسی علیهم‌السلام چه می‌گویی؟»
گفتم: «درباره‌ی آنان چه می‌توانم بگویم؟!»
حضرت فرمود: «به خدا سوگند علی علیه‌السلام از آن دو اعلم بود.»
سپس فرمود: «مگر شما نمی‌گویید آنچه را که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دارد علی علیه‌السلام هم دارد؟»
گفتم: «آری، ولی مردم انکار می‌کنند.»
حضرت فرمود: «با این فرمایش خداوند به موسی علیه‌السلام با آنان مباحثه کن که می‌فرماید: «و کتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة» [1] .در این آیه خداوند به ما فهمانده است که همه چیز را برای او ننوشته است. و به عیسی علیه‌السلام فرموده است: «ولابین لکم بعض الذی تختلفون فیه» [2] .و اینجا هم به ما فهمانده که تمام چیزها را برای عیسی علیه‌السلام بیان نکرده است.
و به محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «و جئنا بک شهیدا علی هؤلاء و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء.» [3] .
و درباره‌ی آیه‌ی: «قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب.» [4] فرمود: به خدا سوگند! ما را قصد کرده است و علی نخستین ما و افضل ما و بهترین ما بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. آن علمی که خداوند برای آدم فرستاده است به همان حال نزد ماست و از میان ما، عالمی از دنیا نمی‌رود مگر اینکه کسی را که علم او را بداند، جانشین خویش بگذارد و علم همین طور به ارث می‌رسد.» [5] .
می‌گویند از امام محمد باقر علیه‌السلام مرویست که: «خداوند عالمیان را وصف نمی‌توان نمود و حال آنکه در قرآن فرموده است: «و ما قدروا الله حق قدره.» [6] (یعنی: آنها خدا را درست نشناختند.)
و به درستی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را هم وصف نمی‌توان نمود و حال آنکه خداوند او را به قاب قوسین برد و طاعت او را در زمین مثل طاعت خود گرداند و امور دین را به او واگذار فرمود. ما اهل‌بیت را وصف نمی‌توان نمود که کار ما کار او است و سخن ما سخن او است و علم ما محیط به تمام اشیاء است.» پس ای غافل هوشیار و ای بصیر دین‌دار! از این بزرگتر معجزه نیست. که هم چنان که خدا را وصف و بیان نمی‌توان کرد همچنین ایشان را نیز وصف و بیان نمی‌توان کرد. پس همه کس عاجز است از وصف و بیان و اوصاف و احوال ایشان و نیز بدانکه از این بزرگتر معجزه‌ای نیست که ایشان به همه‌ی اشیاء محیط هستند، چه

آسمان باشد و چه زمین و چه عرش باشد و چه کرسی و چه مشرق باشد و چه مغرب و چه دریا باشد و چه صحرا و از اینجا است که فرموده‌اند که: همه‌ی دنیا در نزد امام علیه‌السلام مثل پره‌ی گردو است.» [7] .

پی نوشت ها:

[1] سوره اعراف آیه‌ی 145 «یعنی: و در الواح از هر موضوعی برای موعظه و تحقیق هر چیزی، برای او نوشتیم.».

[2] سوره زخرف آیه 63 «یعنی: آمده‌ام تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید روشن کنم.».

[3] سوره‌ی نحل آیه‌ی 89 «یعنی: تو را گواه بر آنان قرار می‌دهیم و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است.».

[4] سوره‌ی رعد آیه 43 «یعنی: بگو کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما گواه باشند.».

[5] بحارالانوار ج 26.

[6] انعام 91 - حج 74 - زمر 67.

[7] عین الحیاة - خلاصة الأخبار.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

فرزندان حضرت باقرالعلوم

شیخ مفید در کتاب ارشاد می‌نگارد: حضرت باقر آل محمد صلی الله علیه وآله دارای هفت فرزند بود که پنج نفر آنان پسر و دو نفر از ایشان دختر بودند.

منبع: ستارگان درخشان (جلد 7)؛ محمد جواد نجفی؛ کتابفروشی اسلامیه چاپ پنجم 1376.

فضیل بن یسار

امام صادق علیه‌السلام وی را از مخبتین می‌نامید و هر وقت فضیل به حضورش شرفیاب می‌شد، می‌فرمود:
هر کس می‌خواهد چهره‌یی بهشتی را ببیند، به چهره‌ی فضیل بنگرد.

منبع: تاریخ چهارده معصوم؛ محمد جواد مولوی نیا؛ مؤسسه انتشاراتی امام عصر (عج) چاپ دوم 1385.

فضیل بن یسار

هر وقت حضرت صادق علیه‌السلام به فضیل (بضم فاء و فتح ضاد) ابن یسار نگاه می‌کرد که متوجه آن بزرگوار شده بود می‌فرمود: به افراد با خضوع و خشوع مژده‌ی بهشت دهید. نیز حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرمود: فضیل از یاران پدر من است و من آن مردی را که یاران پدرم را دوست بدارد دوست می‌دارم. ابراهیم بن عبدالله روایت می‌کند که: هر وقت حضرت صادق علیه‌السلام می‌دید فضیل بن یسار می‌آید می‌فرمود: به افراد متواضع بشارت بهشت بدهید! کسی که بخواهد یک نفر مرد از اهل بهشت را ببیند به فضیل بن یسار نظر کند!! آن کسی که بدن فضیل بن یسار را غسل می‌داد می‌گوید: در آن موقعی که من جسد فضیل را غسل می‌دادم می‌دیدم که دست او بر دست من سبقت می‌گیرد و عورت خود را می‌پوشاند! وقتی این مطلب را به عرض صادق آل محمد صلی الله علیه وآله رساندم فرمود: خدا فضیل بن یسار را رحمت کند که از ما خانواده است.

منبع: ستارگان درخشان (جلد 7) (سرگذشت حضرت امام محمد باقر)؛ محمد جواد نجفی؛ کتابفروشی اسلامیه چاپ پنجم 1376 .

فطرتی که انسان بر آن آفریده شد

زراره گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: خداوند حال شما را بهبود گرداند! فرمایش خدای متعال که در قرآن می‌فرماید: «فطرتی که خداوند، انسانها را بر آن آفریده است» [یعنی چه؟]

فرمود: (خداوند) آنها را (در عالم ذر و روز) پیمان بر توحید و شناخت خودش که پروردگار آنهاست، آفرید. عرض کردم: آیا خدای را به پروردگاری خطاب کردند؟

راوی گوید: حضرت سر مبارکش را تکان داد، سپس فرمود: اگر چنین نبود نمی‌دانستند پروردگار و روزی دهنده‌ی آنها کیست.

بسم الله الرحمن الرحیم

عن زرارة قال: قلت لأبی جعفر علیه‌السلام: أصلحک الله! قول الله عزوجل فی کتابه: (فطرة الله التی فطر الناس علیها) [1] .

قال: فطرهم علی التوحید عند المیثاق علی معرفته أنه ربهم.

قلت: و خاطبوه؟

قال: فطأطأ رأسه، ثم قال: لولا ذلک لم یعلموا من ربهم و لا من رازقهم. [2] .

پی نوشت ها:

[1] الروم: 30.

[2] بحار الأنوار: ج 3 ص 278 ج 10، عن التوحید.

منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

فطرت انسانها

زراره گوید: از امام باقر علیه‌السلام در مورد کلام خدا که: «فطرتی که خداوند انسانها را بر آن آفریده است» پرسیدم؟
حضرت فرمود: آنها را بر شناخت خود آفرید که او پروردگار آنها است، و اگر چنین نبود، هنگامی که از آنها می‌پرسیدند پروردگار و رازق شما کیست، نمی‌دانستند.
عن زرارة، قال: سألت أباجعفر علیه‌السلام عن قول الله عزوجل: (فطرة الله التی فطر الناس علیها) [1] .
قال: فطرهم علی معرفته أنه ربهم، و لولا ذلک لم یعلموا - اذا سئلوا - من ربهم و لا من رازقهم. [2] .

پی نوشت ها:
[1] الروم: 30.
[2] بحارالأنوار، ج 3 ص 279 ح 13، عن المحاسن.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

فاصله بین نبوت عیسی و محمد(ص)

ابوالربیع گوید: در محضر امام باقر علیه‌السلام به حج رفتم در همان سالی که هشام بن عبدالملک در آن سال به حج آمده بود، و نافع بن ازرق - غلام عمر بن الخطاب - نیز به همراه هشام به حج آمده بود، حضرت با جمعی از مردم که دورش حلقه زده بودند در کنار رکن خانه‌ی خدا بودند، چون نافع چشمش به امام باقر علیه‌السلام افتاد رو به هشام کرد. گفت: ای امیرالمؤمنین!!! این شخص کیست که مردم این گونه دور او ایستاده و در اطراف او فشار می‌آورند؟ هشام گفت: این پیامبر اهل کوفه است، این محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب - صلوات الله علیهم اجمعین - است.
نافع گفت: هر آینه نزد او می‌روم و از مسائلی از او می‌پرسم که جز پیامبر یا وصی پیامبر یا فرزند وصی پیامبر نتواند پاسخ دهد. هشام گفت: نزد او برو و بپرس، شاید که او را خجل و شرمنده‌اش سازی! نافع آمد و در کنار مردم ایستاد و رو به امام باقر علیه‌السلام نمود و گفت: ای محمد بن علی! من تورات و انجیل و زبور و قرآن را خوانده‌ام، و بر حلال و حرام آنها آشنایی دارم، اینک نزد تو آمده‌ام و از تو مسائلی می‌پرسم که کسی جز پیامبر یا وصی پیامبر یا فرزند وصی پیامبر نمی‌تواند پاسخگو باشد.
امام باقر علیه‌السلام سر مبارک خود را بالا گرفت و فرمود: بپرس.
نافع گفت: به من خبر بده، میان نبوت حضرت عیسی علیه‌السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم چند سال فاصله بود؟
حضرت فرمود: آیا طبق نظر و عقیده‌ی خودم بگویم یا برطبق نظر تو؟
نافع گفت: بنا بر هر دو نظر و عقیده خبر بده.
حضرت فرمود: اما بنا به نظر و عقیده‌ی من پانصد سال بوده، و بنا به قول و عقیده‌ی تو ششصد سال. نافع گفت: پس معنی فرمایش خداوند متعال که می‌فرماید: «(ای رسول ما!) از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس، که، آیا ما جز خدای یکتای مهربان، معبودانی هم برای عبادت مردم قرار دادیم؟» چیست؟ حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم این مطلب را از چه کسی پرسید؛ در صورتی که میان نبوت او و حضرت عیسی پانصد سال فاصله بود؟
راوی گوید: حضرت این آیه‌ی شریفه را تلاوت فرمود: «پاک و منزه است خدایی که بنده‌ی خود (حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم) را در یک شب از مسجدالحرام به مسجد
الأقصی - که پیرامونش را به (قدوم خاصان خود) مبارک و پر نعمت ساخته‌ایم - برد تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم». از جمله آیاتی

که خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم موقع سیر به بیت المقدس نشان داد این بود که اولین و آخرین پیامبران و رسولان را نزد او محشور کرد، آنگاه به جبرئیل امر فرمود تا، دو تا دو تا (جفت جفت) اذان و اقامه بگوید، سپس در اقامه گفت: «حی علی خیر العمل»، آنگاه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم جلو آمد و با آنها نماز خواند، پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: «(ای رسول ما!) از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس، که: آیا ما جز خدای یکتای مهربان معبودانی هم برای عبادت مردم قرار دادیم؟» (هنگامی که) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (از نماز فارغ شد) به آنها فرمود: بر چه چیزی شهادت می‌دهید؟ و چه کسی را عبادت می‌کنید؟ گفتند: ما شهادت می‌دهیم که معبودی جز خدای یگانه نیست و او شریکی ندارد، و (گواهی می‌دهیم که) تو پیامبر خدا هستی، (از طرف خداوند، روی این مطلب) از ما پیمان و عهد گرفته شده است.
نافع گفت: راست گفتی ای فرزند رسول خدا! ای ابوجعفر! به خدا؛ شما وصی‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان او در تورات هستید، و اسامی شما در انجیل و زبور و قرآن ثبت شده است، و شما از دیگران به امر (ولایت و حکومت) سزاوارتر و بر حق هستید.
عن الثمالی، و أبی منصور، عن أبی الربیع قال: حججنا مع أبی‌جعفر علیه‌السلام فی السنة التی کان حج فیها هشام بن عبدالملک، و کان معه نافع مولی عمر بن الخطاب فنظر نافع الی أبی‌جعفر علیه‌السلام فی رکن البیت و قد اجتمع علیه الناس، فقال نافع: یا أمیرالمؤمنین!! من هذا الذی قد تداک علیه الناس؟
فقال: هذا نبی أهل الکوفة! هذا محمد بن علی.
فقال: لآتینه فلأسألنه عن مسائل لا یجیبنی فیها الا نبی أو وصی نبی أو ابن نبی.
قال: فاذهب الیه و اسأله، لعلک تخجله. فجاء نافع حتی اتکأ علی الناس ثم أشرف علی أبی‌جعفر علیه‌السلام فقال: یا محمد بن علی! انی قرأت التوراة و الانجیل و الزبور و الفرقان، و قد عرفت حلالها و حرامها قد جئت أسألک عن مسائل لا یجیب فیها الا نبی، أو وصی نبی، أو ابن نبی. فرفع أبوجعفر علیه‌السلام رأسه فقال: سل عما بدا لک.
فقال: أخبرنی کم بین عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم من سنة؟
فقال: اخبرک بقولی أو بقولک؟
قال: أخبرنی بالقولین جمیعا.
قال: أما فی قولی فخمسمائة سنة، و أما فی قولک فستمائة سنة.
قال: فِأخبرنی عن قول الله عزوجل: (و اسأل من أرسلنا ِ من قبلک من

رسلنا أجعلنا من دون الرحمن آلهة يعبدون) [1] من الذى سأل محمد صلى الله علیه و آله و سلم و کان بینه و بین عیسی خمسمائة سنة؟
قال: فتلا أبوجعفر علیه‌السلام هذه الآیة: (سبحان الذى أسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الأقصى الذى بارکنا حوله لنریه من آیاتنا) [2] فکان من الآیات التى أراها الله تبارک و تعالی محمدا صلی الله علیه و آله و سلم حیث أسرى به الی البیت المقدس أن حشر الله عز ذکره الأولین و الآخرین من النبیین و المرسلین.
ثم أمر جبرئیل علیه‌السلام فأذن شفعا و أقام شفعا، و قال فی أذانه: «حی علی خیر العمل»، ثم تقدم محمد صلی الله علیه و آله و سلم فصلی بالقوم، فلما انصرف قال لهم: علی ما تشهدون؟ و ما کنتم تعبدون؟
قالوا: نشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له، و انک رسول الله، اخذت علی ذلک مواثیقنا و عهودنا.
فقال نافع: صدقت یا أباجعفر!
بیان: قال الجزرى: تداککتم علی، أى ازدحمتم، و أصل الدک: الکسر.

پی نوشت ها:
[1] الزخرف: 45.
[2] الاسراء: 1.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

برخی افراد گرد شخصیت‌های اجتماعی می‌آیند تا منافع گروهی و شخصی خویش را به مصالح عمومی و واقعیت‌ها برتری دهند. این افراد در صدد بهره‌وری از نام و عنوان دیگران می‌باشند. این روش به صورت یک جریان عمومی است که همواره در پیرامون شخصیت‌های اجتماعی در جریان می‌باشد. پی‌آمد این نوع بهره‌وری‌ها افزون بر ناهنجاری‌های اجتماعی، مخدوش نمودن چهره‌های برجسته اجتماعی می‌باشد.
افراد زیرک و فرزانه زمینه این گونه سوء بهره‌وری را از بین می‌برند. با هوشیاری و تصمیم به موقع این گونه افراد را رسوا نموده و از کردار زشت آنان بی‌زاری می‌جویند و از وابستگی آنان نسبت به خویشتن ابراز انزجار می‌کنند. بعد از فتح مکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گروه هایی را برای تبلیغ اسلام و دعوت به مسلمان شدن مردم، به اطراف اعزام می‌نمود. یکی از این گروه‌ها با مسؤولیت «خالد بن ولید» برای تبلیغ قبیله «بنی جذمیه» به اطراف مکه اعزام شدند. اینها مأموریت داشتند فقط مردم را به اسلام دعوت کنند. دستور جنگ و قتال با هیچ کس نداشتند. خالد که کینه این قبیله را از زمان جاهلیت به دل داشت، هنگامی که به قبیله وارد شد همه را مسلح و آماده دفاع دید. به آنان ابلاغ کرد که مکه سقوط کرده و همه مردم مسلمان شده‌اند. سلاح‌های خویش را زمین گذاشته تسلیم شوید. در این میان شخصی به نام «جحدم» احساس توطئه نمود. گفت من تسلیم نمی‌شوم، زیرا فرمانده اینان خالد است. اگر تسلیم شویم کشته می‌شویم! لیکن سران قبیله به هشدار وی توجه نکردند پیشنهاد خالد را پذیرفتند و تسلیم شدند. خالد دستور داد دستان آنان را بستند آنگاه تعدادی از آنان را کشت و تعدادی را آزاد ساخت! هنگامی که خبر این جنایت به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسید حضرت سخت ناراحت شدند و برای جبران جنایات خالد دو اقدام بزرگ نمودند. نخست این که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را اعزام نمود، تا تمام خسارات و خون بهای کشته شده‌های آنان را پرداخت نموده و از آنان دلجویی نماید. دو دیگر این که، خالد این رفتار جنایت بار خویش را به نام اسلام و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تمام کرده بود. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در ملأ عمومی با تشریفات خاص رو به قبله ایستاد، سه بار با صدای رسا از رفتار خالد اعلان بیزاری نمود، اللهم انی ابرأ الیک مما صنع خالد بن الولید ثلاث مرات. [1] .
نمونه همین رفتار از برخی افراد که خود را وابسته به اهل بیت (ع) دانسته و خود را شیعه و پیرو باقرالعلوم علیه‌السلام معرفی می‌نمودند صورت

گرفت. این گروه که «غلات» نام گرفتند با رفتار نکوهیده خویش خود را وابسته به باقر العلوم علیه‌السلام جلوه دادند. امام باقر علیه‌السلام برای این که از سوء بهره‌وری غلات جلوگیری کند، آنان را رسوا ساخت و از رفتار آنان ابراز بیزاری نمود. امام در حضور دیگران سران «غلات» را لعن و نفرین نمودند و فریاد برآورد که مغیرة بن سعید همانند بلعم باعورا است، قال مثله مثل بلعم. [2] بنان التبان ان بنانا لعنة الله یکذب علی ابی علیه‌السلام اشهد ان ابی علی بن الحسین کان عبدا صالحا. [3] «بنان که لعنت خدا بر وی باد بر پدرم دروغ می‌بست، من گواهی می‌دهم که پدرم علی بن الحسین (علیهما السلام) بنده شایسته خدا بود». جبهه‌گیری امام و قاطعیت حضرت در برابر غلات باعث رسوایی آنان شد. و دروغ‌هایی که مطرح می‌ساختند آشکار گشت. این رفتار باعث می‌شود افراد فرصت طلب نتوانند از موقعیت‌های اجتماعی دیگران سوء بهره‌وری نمایند و چهره آنان را آسیب برسانند. این رفتار حضرت قاطعیت در تصمیم را بر همگان می‌آموزد. افراد با موقعیت‌های اجتماعی نباید با ملاحظه کاری و رو در بایستی زمینه ناهنجاری‌های دیگران را فراهم سازند.

پی نوشت ها:

[1] سیره ابن هشام، ج 5، ص 96.

[2] رجال کشی، ص 227.

[3] بحار، ج 25، ص 297.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

ان القرآن واحد نزل من عند واحد. باقر العلوم علیه‌السلام.
«قرآن یک حقیقت است که از نزد یک خدا فرود آمده است». یکی از موضوعات مورد گفتگوی مفسران و فقهای مسلمان، موضوع قرائت‌های متفاوت از قرآن کریم است. که آیا قرائت‌های گوناگون، مانند قرائت قراء سبع، [1] در قرآن جایز است یا خیر؟ این موضوع از صدر اسلام حتی پیش از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در میان مردم مسلمان مطرح بوده است. و در مراکز علمی یکی از موضوعات بحث‌انگیز به شمار می‌رود. در این موضوع تفاوت دیدگاه‌های فراوان میان علمای اهل سنت و نیز علمای شیعه وجود دارد. یکی از محورهای مهم علوم قرآنی بوده، به همین خاطر وارد شدن به آن، مناسب با سیره‌نگاری نمی‌باشد. لیکن نتیجه یک تحقیق علوم قرآنی را می‌توان به صورت فشرده خدمت خوانندگان محترم تقدیم نمود. آن نتیجه این است که قرائت قرآن به قرائت‌های گوناگون حتی به قرائت قراء هفت‌گانه صحیح نمی‌باشد. روایاتی که دلالت دارند قرآن بر هفت حرف نازل شده است، نه از جهت سند معتبرند؛ از لحاظ محتوا نیز هیچ گونه ارتباطی به قرائت قراء هفت‌گانه ندارند. این قرائت‌ها به هیچ وجه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه (ع) مطرح نبوده‌اند. چون قرآن ملفوظ و مقرو یک بار بیشتر نازل نشده است. یک بار نزول و تلفظ یک اعراب و یک نوع قرائت بیشتر متحمل نمی‌تواند باشد. به همین خاطر یک قرائت بیشتر از قرآن صحیح نیست. در مثل آیه مالک یوم الدین [2] تنها مالک یوم الدین قرائت صحیح است؛ ملک یوم الدین صحیح نیست. در مثل آیه حتی یطهُرن [3] تنها یطهُرن صحیح است؛ یطّهَرن صحیح نیست و.... قرائت‌های گوناگون نوعی تحریف به شمار می‌آیند. به همین خاطر احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و نیز امامان معصوم (ع) در برابر این تفاوت قرائت‌ها قد برافراشته‌اند و مردم را به همان قرائت صحیح و عمومی قرآن رهنمون شده‌اند. فرمودند که قرآن را همان گونه که عموم مردم می‌خوانند قرائت کنید، اقرأ کما یقرأ الناس. [4] عموم مردم بر یک قرائت قرآن را می‌خوانند. قرائت‌های گوناگون را عموم مردم آشنایی ندارند. و اینک باقر العلوم علیه‌السلام همین نکته مهم عرشی را این گونه مطرح می‌سازد که قرآن یکی است، یک قرائت بیش ندارد که از جانب یک خدا نازل شده است، ان القرآن واحد نزل من عند واحد ولکن الاختلاف یجیء من قبل الرواة. [5] «قرآن یک چیز است و از جانب یک خدا نازل شده است. تفاوت ها و اختلاف‌ها از ناحیه روات پدید آمده است.» این نوع احادیث

حراست از همین حقیقت است که اختلاف‌ها را نکوهش می‌نماید و خاستگاه اختلاف‌ها را خارج از حقیقت قرآن می‌داند. و مردم را به یک قرائت که همان قرائت صحیح قرآن است فرا می‌خواند. البته این موضوع بحث‌انگیز، باید در جای خودش به صورت گسترده مورد پژوهش قرار گیرد و بر انبوه سؤال‌های پیرامون آن پاسخ صحیح فراهم شود که علاقه‌مندان می‌توانند به موضوع پژوهشی در علوم قرآن مراجعه نمایند. [6] . این موارد برخی اندک از آموزه‌های عرشی بسیار باقر العلوم علیه‌السلام بود که مطرح شدند. امید آن که مورد توجه علاقه‌مندان عترت قرار گرفته باشد.

پی نوشت ها:

[1] نام قراء هفت‌گانه عبارتند از: عبدالله بن عامر، عبدالله بن کثیر، عاصم بن بهدله، زبان بن العلاء، حمزة بن حبیب، نافع بن عبدالرحمن، علی بن حمزه کسائی.

[2] حمد، 4.

[3] بقره، 222.

[4] اصول کافی، کتاب فضل القرآن، باب النوادر، حدیث 23.

[5] همان، حدیث 12.

[6] پژوهشی در علوم قرآن، بخش قرائت متواتر در قرآن، ص 108.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

قلب در منابع دینی به معنای عضو مادی بدن که با انبساط و انقباض خود، خون را در بدن به گردش در می‌آورد نیست. بلکه حقیقتی است که ادراک می‌کند، مسؤولیت می‌پذیرد، سنگین و سخت می‌شود، رقت و نرمش می‌یابد، حق‌ناپذیر می‌گردد و یا شیفته‌ی حقیقت می‌باشد و...
قلب به این معنا، با نوعی وحدت با نفس و جان آدمی دارد و یا بخش مهمی از آن است، بنابراین شناخت حالات و ویژگی‌های قلب در حقیقت شناخت نفس می‌باشد و انسان را در طریق خودشناسی و خودسازی یاری می‌دهد. از این رو در پی احادیث خودشناسی به نقل روایتی از امام باقر (ع) در زمینه‌ی تحولات قلب و حالات آن می‌پردازیم. حمران بن اعین به حضور امام باقر (ع) رسید و از آن حضرت سؤال‌هایی داشت که مطرح کرد و پاسخ گرفت و خواست که از جا برخیزد و محفل را ترک کند، اما دوباره سؤالی به ذهنش آمد و به امام باقر (ع) گفت: - خداوند پایدارتان بدارد و ما را هماره از وجود شما بهره‌مند سازد - این چه سری دارد که ما وقتی نزد شما می‌آییم، در فاصله‌ای که نزد شماییم قلبمان رقت یافته و روحمان از دنیا غافل می‌شود و نسبت به دارایی‌ها و توامندی‌های مردم بی‌اعتنا می‌شویم، ولی پس از اینکه از مجلس شما را ترک می‌کنیم و با مردم و تاجران روبرو می‌شویم و همراه می‌گردیم، محبت دنیا را در خویش احساس می‌کنیم و دنیا دوست می‌شویم! امام باقر (ع) فرمود: بلی این قلب است که گاهی سخت می‌شود و گاهی نرم. سپس امام باقر (ع) افزود: یاران پیامبر (ص) به آن حضرت عرض کردند: ای رسول خدا! ما بر خویش نگرانیم که مبادا گرفتار نفاق شویم! پیامبر فرمود: علت این نگرانی چیست؟ اصحاب گفتند: ما وقتی نزد شما هستیم و شما ما را به ارزش‌ها تذکر می‌دهید و متمایل می‌سازید در وجود خود بیم از گناه را احساس می‌کنیم و دنیا را از یاد می‌بریم و چنان زاهد می‌شویم که گویی آخرت و بهشت و آتش را آشکارا می‌بینیم. اما همین که از نزد شما بیرون می‌شویم و به خانه‌ها گام می‌نهیم و فرزندانمان را می‌بوییم و همسر و خاندانمان را می‌بینیم، در معرض تحول قرار گرفته و آن روحیه‌ی عالی را از دست می‌دهیم تا آنجا که گویی ما چنان حالت معنوی را نداشته‌ایم! آیا شما بر ما بیمناک نیستی که این حالت ما نفاق باشد؟
پیامبر (ص) در پاسخ آن‌ها فرمود: هرگز چنین نیست! این‌ها وساوس و خط آفرینی‌های شیطان است که شما را متمایل به دنیا می‌سازد، بخدا سوگند اگر بر همان حالت زهد و بیداری که یاد کردید،باقی بمانید، ملائکه‌ی آسمان با شما مصافحه می‌کنند (دست در دست شما می‌گذارند) و شما

قادر خواهید بود که بر آب گام نهاده و بر سطح آن قدم بردارید... همانا مؤمن در معرض فتنه است و زمانی که فریفته‌ی شیطان می‌شود، استغفار می‌کند. آیا نشنیده‌ای سخن خداوند را که می‌فرماید: «ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین» [1] و «استغفروا ربکم ثم توبوا الیه» [2] یعنی؛ همانا خداوند بسیار توبه‌کنندگان و نیز پاکان و جویندگان پاکی را دوست دارد، و طلب بخشش کنید از پروردگارتان و به سوی او باز گردید و رو آورید. [3] .

پی نوشت ها:

[1] بقره / 222.

[2] هود / 3.

[3] اصول کافی 2 / 423 و 424.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

قلب و انواع آن

قلب - به معنای آن حقیقتی که مرکز معارف و ادراک آدمی است و نه آن عضو مادی بدن که با انبساط و انقباض خود خون را در بدن به گردش وا می‌دارد. در انسان‌ها دارای تفاوت و گوناگونی است. و یکی از جنبه‌های خودشناسی، شناخت حالات روحی و خصلت‌های قلب می‌باشد.
امام باقر (ع) می‌فرماید: قلب‌ها بر چهار گونه‌اند:
1- قلبی که در آن نفاق و ایمان به هم آمیخته است.
2- قلب واژگون.
3- قلب مهر شده و مسدود.
4- قلب نورانی و درخشان.
اما قلب مهر شده - که در آن حق راه نمی‌یابد - قلب منافق است. و قلب نورانی، قلب مؤمن است. و قلب واژگون، قلب مشرک است. و قلب دارای ایمان و نفاق، قلب گروهی بود که در طائف می‌زیستند اگر بر نفاق مردند هلاک شده و اگر بر ایمان جان سپردند نجات یافته‌اند. [1] .
امام (ع) درباره‌ی قلبی که در آن ایمان و نفاق با هم وجود دارد، اشاره به مصداقی در محیط آن عصر کرده است ولی از توضیح آن حضرت استفاده می‌شود که این گروه دارای این مشخصه بوده‌اند که گاهی در میدان ایمان حضور می‌یافته‌اند و زمانی تحت وساوس درونی و بیرونی گرفتار نفاق در دین می‌شده‌اند و سعادت و شقاوت آنان بدان بستگی داشته است که در کدام حال از ایمان یا نفاق مرگشان سر رسیده باشد. و چنانچه دقت شود، حال بسیاری از مردم این گونه است یعنی در قلبشان ایمان و نفاق به گونه‌ای آمیخته با یکدیگر وجود دارد.

پی نوشت ها:
[1] الباقر (ع): القلوب اربعة: قلب فیه نفاق و ایمان، و قلب منکوس، و قلب مطبوع، و قلب ازهر و.. اصول کافی 2 / 422.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

قساوت قلب

امام باقر (ع): خداوند برای گنهکاران، عقوبت‌ها و کیفرهایی قرار داده است که برخی مربوط به قلب و بعضی مربوط به جسم آنان می‌باشد، از آن جمله: تنگدستی و مشکلات و ناهنجاری‌های زندگی (مربوط به جسم) و سستی در عبادت (مربوط به روح) می‌باشد. و البته در میان این کیفرها، هیچ کیفری سخت‌تر و بزرگتر از قساوت قلب نیست. [1] .

پی نوشت ها:

[1] الامام الباقر (ع): ان الله عقوبات فی القلوب و الابدان: ضنک فی المعیشة، و وهن فی العبادة، و ما ضرب عبد بعقوبة اعظم من قسوة القلب. بحار 78 / 164؛ تحف العقول 340.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

امام باقر (ع) در پرهیز دادن مردم از طمع ورزی می‌فرماید:
هیچ ذلتی، همانند ذلت طمع (خوارکننده) نیست. [1] . و نیز می‌فرماید: از آنچه در دست مردم است اظهار یأس و ناامیدی کن (و خود را بی‌رغبت به آن نشان بده) زیرا این روش، همان بی نیازی و غنای واقعی است و بپرهیز از طمع ورزی زیرا طمع فقری است حاضر و آشکار. [2] . امام باقر (ع) در زمینه‌ی قناعت می‌فرماید: اجتناب کن از این که چشم به بالاتر از خود بدوزی (و با حسرت به امکانات افراد توانمندتر از خود نگاه کنی)! کافی است که به رهنمودهای خداوند نسبت به پیامبر (ص) توجه کنی که فرمود: «و لا تعجبک اموالهم و لا اولادهم». [3] .
«و لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیاة الدنیا». [4] .
یعنی: کثرت اموال و فرزندان کافران تو را به تعجب وا ندارد. و به بهره‌وری‌های کافران، خیره مشو زیرا این بهره‌وری‌ها محدود به زندگی دنیا است. سپس امام باقر (ع) افزود: هرگاه در دلت، حسرت امکانات دیگران راه یافت، شیوه‌ی زندگی پیامبر (ص) را بیاد آور، زیرا غذای آن حضرت، نان فراهم آمده از جو و شیرینی وی خرما و وسیله‌ی روشنایی او در شب‌ها، شاخه‌های نخل بود، آن هم اگر فراهم می‌شد! [5] (یعنی حتی این امکانات با همه‌ی سادگی، همیشه در اختیار پیامبر (ص) نبود).
در روایتی دیگر امام (ع) می‌فرماید: رسول خدا (ص) فرموده است: کسی که می‌خواهد غنیترین و بی نیازترین مردم باشد پس باید اعتماد و اتکایش به الطاف و عنایات الهی فزونتر از دارایی‌ها و امکانات مردم باشد. [6] .
یعنی باید به جای چشم داشتن به کمک‌های مردم و بهره‌ور شدن از دارایی‌های آنان، چشم به ذخایر الهی داشته باشد و از درگاه خدا، بی‌نیازی بجوید.

پی نوشت ها:
[1] الامام الباقر (ع): لاذل کذل الطمع. بحار 78 / 165؛ سیرة الائمة الاثنی عشر 228.
[2] الامام الباقر (ع): اظهر الیأس مما فی ایدی الناس فان ذلک هو الغنی، و ایاک و الطمع فانه الفقر الحاضر. مشکاة الانوار 472.
[3] توبه / 56.
[4] طه / 131.
[5] قال ابوجعفر (ع): ایاک ان تطمح بصرک الی من هو فوقک، فکفی بما

قال الله عزوجل لنبیه (ص): «و لا تعجبک اموالهم و اولادهم» و قال: «لا تمدن...» فان دخلک من ذلک شیء فاذکر عیش رسول الله (ص) فانما کان قوته الشعیر و حلواه التمر و وقوده السعف اذا وجده. اصول کافی 2 / 138.

[6] عن ابی‌جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): من اراد ان یکون اغنی الناس فلیکن بما فی یدالله اوثق منه بما فی ید غیره. اصول کافی 2 / 139.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

جابر جعفی گوید: امام باقر (ع) به من فرمود:
ای جابر! من در غم و اندوهم و قلبم نگران و پریشان است! عرض کردم: اندوه و نگرانیتان برای چیست؟ امام فرمود: ای جابر! کسی که دین خالص و ناب الهی در قلبش راه یافته باشد از غیر خدا روی تافته و قلبش تنها متوجه خداوند است. (یعنی غم من، غم دنیا نیست). مگر دنیا چیست و چه می‌تواند باشد! آیا دنیا جز همین مرکبی است که بر آن سوار می‌شوی، یا لباسی است که می‌پوشی و یا همسری است که به او رسیده‌ای! ای جابر! مؤمنان دل به بقای دنیا نبسته‌اند و خود را از قرار گرفتن در آستانه‌ی آخرت، ایمن نمی‌پندارند. فتنه‌ها و نیرنگ‌های دنیا، گوششان را از شنیدن ذکر خدا کر نکرده، و جلوه‌های زندگی دنیا، چشمشان را از دیدن نور الهی، کور نساخته است. از این‌رو، پاداش نیکان را دریافت کرده و به رستگاری رسیده‌اند. همانا تقوا پیشگان، از همه‌ی مردم دنیا کم خرجترند و در خدمت به دیگران از همه پیشتازتر و کوشاتر. اگر ارزش‌های الهی را از یاد ببری، آنان تو را به یاد می‌آورند، و اگر به یاد خدا باشی تو را در این راستا، یاری می‌دهند، زبانشان هماره گویای حقوق الهی است و تمامی وجودشان، برپا دارنده‌ی فرمان‌های خدا است. با محبت حق، از هر محبتی چشم پوشیده‌اند و با قلبشان به خدا و محبت او چشم دوخته‌اند. در راستای اطاعت فرمانروای هستی، با دنیا بیگانه‌اند. (و برای دنیا به مخالفت با مالک و فرمانروای جهان بر نمی‌خیزند). می‌دانند که زندگی دنیا، یکی از مراحل حیات مستمر آنان است، بدین جهت دنیا را چونان منزلی در گذرگاه می‌بینند که لختی بر آن فرود آمده و ناگزیر باید از آن خارج شوند. اهل تقوا، دنیا را همانند ثروتی می‌دانند که در خواب به چنگ آمده است، و به گاه بیداری، از آن ثروت، هیچ اثری نباشد! پس بکوش! تا قوانین و ارزش‌هایی که خداوند در پرتو دین در اختیارت نهاده، نگهبان باشی! [1] .

پی نوشت ها:
[1] عن جابر - یعنی الجعفی - قال: قال لی محمد بن علی: یا جابر! انی لمحزن و انی لمشتغل القلب. قلت: ولم حزنک و شغل قلبک؟ قال: یا جابر! انه من دخل قلبه صافی خالص دین الله شغله عما سواه. یا جابر! ما الدنیا و ما عسی ان تکون، هل هو الا مرکب رکبته او ثوب لبسته او امرئة اصبتها، یا جابر! ان المؤمنین لم یطمئنوا الی الدنیا لبقاء فیها، و لم یأمنوا قدوم الاخرة علیهم، و لم یصمهم عن ذکر الله ما سمعوا بآذانهم من الفتنة،

و لم یعمهم عن نور الله ما رأوا بآعینهم من الزینة، ففازوا بثوب الأبرار. ان أهل التقوی ایسر اهل الدنیا مؤونة و اکثرهم لک معونة. ان نسیت ذکروک، و ان ذکرت اعانوک، قوالین بحق الله، قوامین بأمر الله، قطعوا محبتهم بمحبة الله عزوجل؛ و نظروا الی الله عزوجل و الی محبته بقلوبهم، و توحشوا من الدنیا لطاعة ملیکهم، و علموا ان ذلک منظور الیهم من شأنهم، فانزل الدنیا بمنزل نزلت به و ارتحلت عنه، او کمال اصبته فی منامک، فاستیقظت و لیس معک منه شیء، و احفظ الله تعالی ما استرعاک من دینه و حکمته. حلیة الاولیاء 3 / 182؛ مطالب السؤول 80؛ احقاق الحق 12 / 172.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

کلید بدبختی و شرارت ها

مرحوم کلینی و دیگر بزرگان آورده اند:
روزی حضرت ابو جعفر، امام محمد باقر علیه السلام جهت زیارت خانه خدا وارد مسجدالحرام گردید، در هنگام زیارت و طواف حرم الهی، عده ای از قریش - که در گوشه ای نشسته بودند - چون نگاهشان به حضرت افتاد، به یکدیگر گفتند: این کیست که با این کیفیت عبادت می نماید؟
شخصی به آن ها گفت: او محمد بن علی علیهماالسلام امام و پیشوای مردم عراق است.
یکی از آنان گفت: یک نفر را به نزد او بفرستیم تا از او مسئله ای پرسش نماید.
پس جوانی از آن میان داوطلب شد، و همین که نزد حضرت رسید، خطاب به ایشان گفت: بزرگ ترین گناه کدام است؟ امام علیه السلام فرمود: نوشیدن شراب (خمر). جوان بازگشت، و جواب حضرت را برای دوستان خود بیان کرد. دوستان به او گفتند: نزد او باز گرد، و همین سؤ ال را دو مرتبه مطرح نما. بنابر این، جوان به خدمت امام علیه السلام رسید، و همان سؤ ال را تکرار کرد، که بزرگ ترین گناه چیست؟ حضرت فرمود: مگر نگفتم نوشیدن خمر و شراب بزرگ ترین گناه است؛ و سپس افزود: شراب عقل اراده انسان را ضعیف و بلکه نابود می کند؛ و پس از آن که عقل زایل گشت، شخص مرتکب اعمالی چون زنا، دزدی، آدم کشی، شرک به خدا و... می شود. و خلاصله آن که نوشیدن شراب، کلید تمام بدبختی ها و شرارت ها است؛ و مفاسد آن از هر گناهی بالاتر می باشد، همانطور که درخت انگور سعی می کند از هر درختی بلندتر باشد و بالاتر رود.[1] .

پی نوشت ها:
[1] فروع کافی: ج 6، ص 429، ح 3، بحارالانوار: ج 46، ص 358، ح 12، وسائل الشیعة: ج 25، ص 316، ح 10.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

کشاورزی و کار افتخار است

امام جعفر صادق علیه السلام حکایت فرموده است:
محمد بن منکدر[1] معتقد بود که پس از حضرت سجاد، امام زین العابدین علیه السلام کسی در فضل و علم و عبادت، هم ردیف آن حضرت نخواهد بود.
تا آن که روزی از روزها، در یکی از باغستان های اطراف شهر مدینه، حضرت باقرالعلوم علیه السلام را مشاهده کرد که مشغول کارگری و کشاورزی است. با خود گفت: باید او را نصیحت کنم تا خود را در این کهولت سن و سنگینی بدن به زحمت نیندازد، پس در حالی که امام محمد باقر علیه السلام در اثر خستگی بر دو غلام خود تکیه زده بود محمد بن منکدر جلو آمد. و چون نزدیک امام علیه السلام رسید، سلام کرد و حضرت با حالتی گرفته و ناراحتی، جواب سلام او را داد. سپس محمد بن منکدر حضرت را مخاطب قرار داد و اظهار داشت: یا بن رسول الله! خداوند امور تو را اصلاح نماید، شما در این کهولت سن؛ و با این که یکی از بزرگان قریش هستی، در این گرمای سخت، در طلب و تحصیل دنیا می باشی؟! اگر در چنین حالتی مرگ فرا رسد چه خواهی کرد؟
و در پیشگاه خداوند چه جوابی داری؟ امام باقر علیه السلام خود را از آن دو غلام کنار گرفت و آزاد روی پای خود ایستاد و سپس فرمود: به خدا سوگند، چنانچه در این حالت، مرگ سراغ من آید در بهترین حالت ها خواهم بود؛ چون که مشغول طاعت خدا هستم و می خواهم خود را از افرادی همانند تو بی نیاز گردانم و سربار جامعه نباشم؛ زیرا هر که سربار جامعه باشد، گناه و معصیت خدای تعالی را کرده است. امام جعفر صادق علیه السلام افزود: در این هنگام محمد بن منکدر اظهار داشت: خداوند تو را مورد رحمت خویش قرار دهد، خواستم تو را نصیحتی نمایم؛ ولیکن تو مرا ارشاد و نصیحت نمودی.[2] .

پی نوشت ها:
[1] محمد بن منکدر از سران صوفیه بود که تنها اوقات خود را به عبادت و بطالت می گذراند و اهل کار و تلاش نبود و خود را نیازمند دیگران و سربار جامعه قرار می داد.
[2] أعیان الشیعة: ج 1، ص 652.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

کدام برادر؟

اسماعیل کوله بار سفر را بسته بود و برای دیدنش از شهر و دیار خود به راه افتاده بود. سختی راه و ترس از راهزنان را به جان خریده بود تا او را ببیند. از زمانی که با او خداحافظی کرده بود حدود یک سال می‌گذشت، اما از عشقش به او کاسته نشده بود، واقعاً عاشقش بود، اما بنا به جهاتی مجبور بود بیشتر بماند و کمتر مسافرت کند.
یک ساعت به اذان مغرب مانده بود که او به مدینه رسید، پاهای خسته‌اش را به زور به دنبال خود می‌کشید، کوله بار سنگینی که روی چوب دستی بسته بود به دوش خود می‌کشید تاب و توان او را ربوده بود، اما ناگهان شوق دیدار امام قدرتش را بیشتر و خستگی را از تنش دور کرد، گویی روح تازه‌ای در تن او دمیده بودند. به محلی که امام باقر حضور داشت رسید. چوپ دستی‌اش را به زمین انداخت و مثل طفلی که مدت‌ها از مادر دور مانده باشد خود را در آغوش امام رها کرد. سر و صورت امام را غرق بوسه کرد. از شدت خوشحالی زبانش بند آمده بود. طولی نگذشت که صحبت‌ها گل کرد و از هر دری برای هم سخن گفتند. اسماعیل از اوضاع شهر و دیارش برای امام گفت، از مردم خوب و مهربانی که آنجا زندگی می‌کردند، از آداب و رفتارشان... از کسب و کارشان... و این که برادرانه با هم می‌زیستند. امام صبر کرد تا خوب حرف هایش را بزند و صحبتش تمام شود، سپس فرمود: اسماعیل، آیا در میان مردمی که زندگی می‌کردی اگر کسی «عبا» ی اضافه‌ای داشت آن را به برادر نیازمندش که عبا نداشت می‌بخشید، آیا کاری می‌کرد که برادر مؤمنش از فقر بیرون آید.
- نه.
- اگر فردی پیراهن اضافی داشت آن را به نیازمند هدیه می‌کرد؟
- خیر، چنین نبود.
امام باقر علیه‌السلام آه کشید و با ناراحتی دستش را به زانوی خود زد و فرمود: آنان برادر نیستند.
- ولی با هم خیلی خوب و مهربان هستند و هرگز آزارشان به هم نمی‌رسد.
امام گفت: می‌دانی اسماعیل، مهم ترین اعمال سه چیز است؛ در همه حال به یاد خدا بودن،رعایت انصاف درباره‌ی مردم، و کمک کردن در مسائل زندگی و نیازهای مالی به برادر مؤمن.
اسماعیل پس از شنیدن این جملات از امام، گفت: اگر این گونه بود آن جا دست کمی از بهشت نداشت و هر دو برخاستند تا وضو بگیرند و نمازشان را در اول وقت بخوانند. [1] .

پی نوشت ها:

[1] ارشاد مفید، ج 2، ص 167.

منبع: حیات پاکان(داستانهایی از زندگی امام محمد باقر)؛ مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم 1385.

کنترل زبان و گفتار

امام باقر (ع) می‌فرماید: ابوذر - که رحمت خدا بر او باد - هماره این سخن را یادآور می‌شد:
ای جوینده‌ی دانش و آگاهی! این زبان کلید خوبی است، بر زبانت مهر بزن چنان که بر دارایی‌ها و طلا و نقره‌ات مهر می‌زنی (و آن‌ها را در مکانی محفوظ نگاه می‌داری). [1] .
امام (ع) در حدیثی دیگر فرموده است: رسول خدا می‌فرماید: خدای رحمت کند و مورد لطف خویش قرار دهد آن مؤمنی را که نگاهدار زبانش از هر شری باشد، زیرا حفظ زبان صدقه‌ای است از سوی انسان برای خویش (یعنی او را از بلاها نگاه می‌دارد). سپس امام باقر فرمود: هیچ کس از گناهان در امان نیست مگر این که زبانش را در دهان حبس کند و مخزون نماید. [2] .

پی نوشت ها:
[1] سمعت أباجعفر (ع) یقول: کان ابوذر - رحمه الله - یقول: یا مبتغی العلم ان هذا اللسان مفتاح خیر و مفتاح شر، فاختم علی لسانک کما تختم علی ذهبک و ورقک. اصول کافی 2 / 114.
[2] الباقر (ع)... فان رسول الله (ص) قال: رحم الله مؤمنا امسک لسانه من کل شرفان ذلک صدقة منه علی نفسه ثم قال (ع): لا یسلم أحد من الذنوب حتی یخزن لسانه. تحف العقول 342، حدیث 54.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

کمال جامع انسانی

ألکمال کل الکمال: ألتفقه فی الدین و الصبر علی النائبة و تقدیر المعیشة. [1] .

همه کمال در سه چیز است: 1- فهم عمیق در دین، 2- صبر بر مصیبت و ناگواری،3- و اندازه‌گیری خرج زندگانی.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 292.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384. ألکمال کل الکمال: ألتفقه فی الدین و الصبر علی النائبة و تقدیر المعیشة. [1] .

همه کمال در سه چیز است: 1- فهم عمیق در دین، 2- صبر بر مصیبت و ناگواری،3- و اندازه‌گیری خرج زندگانی.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 292.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

کثیرالذکر

ابن قداح از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: پدرم (امام باقر) کثیرالذکر بود، خدا را بسیار یاد می‌کرد، من در خدمت او راه می‌رفتم می‌دیدم که خدا را ذکر می‌کند. با او به طعام خوردن می‌نشستم، می‌دیدم که زبانش به ذکر خدا گویاست. با مردم سخن می‌گفت و این کار او را از ذکر خدا مشغول نمی‌کرد. من مرتب می‌دیدم که زبانش به سقف دهانش چسبیده و می‌گوید: «لا اله الا الله» او در خانه، ما را جمع می‌کرد و می‌فرمود تا طلوع خورشید خدا را ذکر کنیم، هر که قرائت قرآن می‌توانست امر به قرائت قرآن می‌کرد و هر که نمی توانست امر به ذکر خدا می‌فرمود.[1] .

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی: ج 2 ص 449 ضمن حدیث.

منبع: فضائل و سیره فردی امام محمد باقر؛ سید علی قریشی؛ برگرفته از کتاب خاندان وحی

کیسه های طلا و ایمان آوردن مرد نصرانی

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: انس مطبوع و لذت بخش مردان با ایمان در سه چیز است، بهره‌مندی از زنان و شرکت در بزم دوستان و برادران و خلوت کردن با خداوند در نماز شب.
عاصم ابن‌حمزه نقل می‌کند: که من و سلیمان ابن‌خالد در خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام به جایی می‌رفتیم که دچار دو نفر شدیم. حضرت فرمود: این دو نفر دزد هستند و به غلامان خود دستور داد تا هر دو را نگه داشتند و به سلیمان فرمود: از این کوه بالا برو در آنجا غاری هست و در آن دو کیسه سربسته و مهر شده است آنها را بیاور. سلیمان رفت و آن دو کیسه طلا را آورد وقتی به مدینه برگشتیم باخبر شدیم حاکم گروهی را بازداشت و شکنجه نموده است. حضرت به حاکم گفت: از این جماعت دست بردار و صاحب یکی از کیسه‌های طلا آنجا حاضر بود و حضرت کیسه طلا را به او داد و فرمود صاحب کیسه دیگر سه روز بعد خواهد آمد، سپس دست دزد را قطع کردند. یکی از آنها گفت: خدای را شکر که دست من در خدمت پسر رسول خدا بریده شد و مجازات ما به روز قیامت نیفتاد و توبه نمود. حضرت فرمود: تو اهل بهشت هستی و دست تو زودتر از تو به بهشت رفت (و آن مرد بعد از بیست سال به رحمت ایزدی واصل شد) روز سوم صاحب کیسه دیگر طلا آمد و حاکم او را نزد امام محمد باقر علیه‌السلام فرستاد و او کیسه خود را سر بسته و مهر شده دید. حضرت فرمود: می‌خواهی که بگویم در این کیسه چیست؟ گفت: بفرمایید، فرمود: دو هزار دینار در این کیسه هست هزار دینار از توست و هزار دینار مال محمد بن عبدالرحمن است و او مرد خیرخواهی است و بسیار نماز می‌خواند و صدقه زیاد می‌دهد و همین الان او هم می‌آید، آن مرد نصرانی بود که وقتی این معجزه را از حضرت دید گفت: ایمان آوردم به آن خدایی که غیر از او خدایی نیست و گواهی می‌دهم که محمد بن عبدالله رسول اوست و شما امام واجب الاطاعه و اطاعت شما بر تمامی مردم واجب و لازم است و بعد از آن کیسه طلای خود را برداشت و رفت.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

کسی آن جا نبود

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: دانشمندی که از معلومات خود بهره بگیرد، از هفتاد هزار عابد برتر و بالاتر است.
و از ابوبصیر در حدیثی طولانی که از علی بن دراج نقل کرده؛ روایت می‌کند که: ابوبصیر می‌گفت: علی بن دراج هنگام مرگ این حدیث را برای من گفت؛ من هم آن را مخفی داشتم و برای کسی نقل نکردم تا به مدینه رسیدم؛ و بر حضرت باقر علیه‌السلام وارد شدم.
چون حضرت باقر علیه‌السلام مرا دید فرمود: علی مرد؟ گفتم: آری. فرمود: خدا رحمتش کند، چنین و چنان برای تو حدیث کرد؟ و هر چه که علی بن من گفته بود، همه را بیان نمود. گفتم: به خدا! آن وقتی که این حدیث را برای من گفت کسی آن جا نبود. و من هم تاکنون برای احدی نقل نکرده‌ام، شما از کجا دانستید؟ حضرت با دست مبارک ران مرا فشرد و فرمود: الان ساکت باش.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

کار و تلاش در اوج زهد و تقوا

انسان‌های کم ظرفیت و کوته‌اندیش، گمان می‌کنند که لازمه‌ی زهد و تقوا، این است که خرقه‌ای پشمینه بر دوش افکنده و زاویه‌ی خلوتی را انتخاب کنند و روی از خلق بگردانند تا به خدا نزدیک شوند!

اینان گمان می‌کنند که تلاش برای تأمین معاش و کسب روزی، مخالف زهد و توکل است، و وظیفه‌ی انسان فقط ذکر گفتن و پرداختن به نماز و روزه می‌باشد و روزی از هر جا که باشد می‌رسد! ولی برنامه‌ی امامان (ع)، و از جمله امام باقر (ع) غیر از این بوده است. آنان، در اوج زهد و تقوا و در نهایت عبادت و بندگی خدا، اهل کار و تلاش بوده‌اند، و از این که دیگران روزی آن‌ها را تأمین کنند و خرج زندگی ایشان را بپردازند، به شدت بیزار بوده‌اند.

محمد بن منکدر یکی از زهاد معروف عصر امام باقر (ع) است که همانند طاووس یمانی و ابراهیم بن ادهم و عده‌ای دیگر، دارای گرایش‌های صوفیانه بوده است. او خود نقل می‌کند:

در یکی از روزهای گرم تابستان، از مدینه به سمت یکی از نواحی آن، خارج شدم، ناگاه در آن هوای گرم، محمد بن علی (ع) را ملاقات کردم که با بدنی فربه و با کمک دو نفر از خدمتکارانش مشغول کار و رسیدگی به امور زندگی است. با خود گفتم: بزرگی از بزرگان قریش، در چنین ساعت گرم و طاقت فرسا و با چنین وضعیت جسمی، به فکر دنیا است! به خدا سوگند، باید پیش رفته و او را موعظه کنم. به آن حضرت نزدیک شدم و سلام کردم. او نفس زنان و عرق ریزان، سلامم را پاسخ گفت. فرصت را غنیمت شمرده، به او گفتم: خداوند، کارهایت را سامان دهد! چرا بزرگی چون شما در چنین شرایطی به فکر دنیا و طلب مال باشد! به راستی اگر مرگ در چنین حالتی به سراغ شما بیاید، چه خواهید کرد! امام باقر (ع)، دست از دست خدمتکاران برگرفت و ایستاد و فرمود:

به خدا سوگند! اگر در چنین حالتی مرگ به سراغم آید، به حق در حالت اطاعت از خداوند، به سراغم آمده است. این تلاش من خود اطاعت از خدا است؛ زیرا با همین کارها است که خود را از تو و دیگر مردم بی نیاز می‌سازم (تا دست حاجت و تمنا به کسی دراز نکنم).

من زمانی از خدا بیمناک هستم که هنگام معصیت و نافرمانی خدا، مرگم فرا رسد!

محمد بن منکدر می‌گوید: پس از شنیدن این سخنان، به آن حضرت عرض کردم: خدای رحمتت کند، من می‌خواستم شما را موعظه کنم، اما شما مرا راهنمایی کردید. [1] .

پی نوشت ها:
[1] رأیت الباقر (ع) و هو متکیء علی غلامین اسودین. فسلمت علیه فرد علی علی بهر و قد تصبب عرقا فقلت: اصلحک الله لوجاءک الموت و انت علی هذه الحال فی طلب الدنیا، فخلی الغلامین من یده و تساند و قال: لو جاءنی و انا فی طاعة من طاعات الله اکف بها نفسی عنک و عن الناس، و انما کنت اخاف الله لوجاءنی و انا علی معصیة من معصای الله، فقلت: رحمک الله اردت ان اعظک فوعظتنی. ارشاد مفید 2 / 159؛ مناقب 4 / 201؛ کشف الغمة 2 / 330؛ الفصول المهمة 213؛ بحار 46 / 287.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

کمترین حد شناخت انسان درباره خدا

از امام باقر (ع) درباره‌ی کمترین حد شناخت خدا، که همگان موظفند بدان حد از شناخت رسیده باشند، سؤال شد. امام فرمود: کمترین حد معرفت به خداوند، این است که: هیچ چیز مثل و همانند او نمی‌باشد. همواره عالم، شنوا و بینا بوده و این صفات برای او ازلی است. [1] .

پی نوشت ها:

[1] همان، باب ادنی المعرفة، حدیث 2.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

کسانی که تنها خدا را به زبان میپرستند

فضیل و زراره از امام باقر علیه‌السلام در مورد آیه‌ی شریفه که می‌فرماید: «از میان مردم کسی است که خدا را تنها با زبان و به ظاهر می‌پرستد نه از باطن و حقیقت، از این رو، هرگاه (دنیا به او رو کند و نفع و) خیری به او برسد حالت اطمینان پیدا می کند؛ و اگر مصیبتی برای امتحان به او برسد، دگرگون می‌شود (و به کفر رو می‌آورد) چنین کسی هم در دنیا و هم در آخرت زیانکار است» نقل می‌کنند، زراره گوید: در مورد معنی این آیه‌ی شریفه از امام باقر علیه‌السلام سؤال کردم. حضرت فرمود: اینها کسانی بودند که خدای را می‌پرستیدند، و عبادت آنچه را که جز خدا پرستش می‌شد رها کردند، ولی در مورد حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه از طرف خداوند آورده است تردید کردند، پس آنها با تردید اسلام را به زبان جاری کرده و گواهی به یگانگی خداوند و پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دادند، و به قرآن اقرار کردند ولی در عین حال در مورد حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه آورده است در تردید بودند، گر چه در مورد خداوند تردید نداشتند.
خداوند متعال می‌فرماید: «از میان مردم کسی است که خدا را تنها با زبان می‌پرستد» یعنی با تردید در حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه از جانب خداوند آورده است «پس اگر خیری بر او برسد» یعنی عافیتی در جان و مال و فرزندان خود یافتند «حالت اطمینان پیدا می‌کند» و خشنود می‌گردند، «و اگر مصیبتی برای امتحان به او برسد» (یعنی) بلایی در جسم و مال آنها پیدا شد فال بده زده و دوست ندارند تا بر پیامبر اقرار نمایند، و بر توقف و تردید و شک بازمی‌گردند، و در پی دشمنی با خداوند و پیامبر او می‌شوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه آورده است را منکر می‌گردند.
علی، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن ابن أذینة، عن الفضیل و زرارة عن أبی‌جعفر علیه‌السلام فی قول الله عزوجل: (و من الناس من یعبد الله علی حرف فان أصابه خیر أطمأن به و ان أصابته فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا و الآخرة). [1] .
قال زرارة: سألت عنها أباجعفر علیه‌السلام.
فقال: هؤلاء قوم عبدوا الله و خلعوا عبادة من یعبد من دون الله و شکوا فی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ما جاء به، فتکلموا بالاسلام و شهدوا أن لا اله الا الله، و أن محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أقروا بالقرآن، و هم فی ذلک شاکون فی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ما جاء به و لیسوا شکاکا فی الله.

قال الله عزوجل: (و من الناس من يعبد الله على حرف) يعنى على شك فى محمد و ما جاء به صلى الله عليه و آله و سلم، (فان أصابه خير) يعنى عافية فى نفسه و ماله و ولده (اطمأن به) و رضى به (و ان أصابته فتنة) بلاء فى جسده أو ماله تطير و كره المقام على الاقرار بالنبى فرجع الى الوقوف و الشک، فنصب العداوة لله و لرسوله و الجحود بالنبى صلى الله عليه و آله و سلم و ما جاء به. [2] .

پی نوشت ها:

[1] الحج: 11.

[2] بحارالأنوار، ج 22 ص 132 ح 113، عن اصول الكافى: ج 2 ص 413.

منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضى زاهدى؛ حاذق چاپ دوم 1386.

کمترین درجات نصب و دشمنی

ثمالی گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: کمترین درجات نصب و دشمنی کدام است؟
حضرت فرمود: این که شخصی چیزی (عقیده‌ای) نوظهور آورد، و بعد بر اساس آن، دوستی و یا دشمنی کند.
عن الثمالی، قال: قلت لأبی جعفر علیه‌السلام: ما أدنی النصب؟
فقال: أن یبتدع الرجل شیئا فیحب علیه و یبغض علیه. [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: ج 2 ص 304 ح 44، عن ثواب الأعمال.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

کسی که دانش بیاموزد و فراموش کند

ابن‌طریف گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: نظر شما در مورد کسی که از شما دانش بیاموزد و بعد فراموش کند؛ چیست؟
حضرت فرمود: دلیل و برهانی بر علیه او نیست، دلیل و برهان بر کسی است که از ما حدیثی را بشنود، بعد انکار نماید، یا حدیثی از ما به او برسد، او ایمان نیاورد و به آن کافر شود، ولی نسیان و فراموشی از شما برداشته شده است.
سعد، عن ابن عیسی و ابن أبی الخطاب و غیرهما، عن البزنطی، عن هشام بن سالم، عن ابن طریف قال: قلت لأبی جعفر علیه‌السلام: ما تقول فیمن أخذ عنکم علما فنسیه؟
قال: لا حجة علیه، انما الحجة علی من سمع منا حدیثا فأنکره أو بلغه فلم یؤمن به و کفر، فأما النسیان فهو موضوع عنکم. [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار، ج 25 ص 356، عن مختصر بصائر الدرجات: ص 93.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

نکته دیگر که از این روایات و روایات دیگر باقر العلوم علیه‌السلام بهره می‌توان گرفت، این که افراد بعد از مرگ در عالم برزخ به دو گروه و یا بر اساس برخی روایات دیگر به سه گروه تقسیم می‌شوند. در برخی روایات سخن از تقسیم‌بندی به دو گروه است. مانند مؤمن و کافر، مؤمن در باغی از باغ‌های بهشتی قرار می‌گیرد. و کافر و تبهکار در گودالی از آتش قرار می‌گیرد، القبر اما روضة من ریاض الجنة و اما حفرة من حفر النیران. [1] . لیکن در جمع‌بندی روایات می‌توان گفت تقسیم‌بندی به سه گروه انجام می‌گیرد؛ مؤمن خالص، کافر خالص، افراد مشوب به حق و باطل. از دو گروه اول سؤال جواب در عالم برزخ انجام می‌گیرد. امر گروه سوم به قیامت واگذار می‌شود. امام باقر علیه‌السلام: انما یسال فی قبره من محض الایمان و الکفر محضا و أما سوی ذلک فیلهی عنه. [2] امام صادق علیه‌السلام: لا یسأل فی القبر الا من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا و الاخرون یلهون عنهم. [3] «امام باقر علیه‌السلام در قبر از ایمان خالص و کفر خالص سؤال می‌شود، دیگران رها می‌شوند.» «امام صادق علیه‌السلام در قبر از ایمان خالص و کفر خالص سؤال می‌شود و سایر مردم رها می‌شوند». [4] . از امیرالمؤمنین نیز این گونه روایت است، مرگ برای برخی بشارت به نعمت‌های جاوید است و برای برخی مژده به عذاب ابدی است و برای گروه سوم حزن و هول و هراس است، که نمی‌دانند به کدام گروه ملحق خواهند شد. گروه اول دوستان ما هستند، گروه دوم دشمنان ما، گروه سوم مؤمن تبهکاری که به خویشتن ستم کرده است. این نیز ممکن است در نهایت با شفاعت ما نجات یابد. لکن یخرجه من النار بشفاعتنا. [5] البته گروه دیگری مانند مستضعفین در اعتقاد و... از زمره گروه سوم می‌باشند. [6] .

پی نوشت ها:

[1] بحار، ج 6، ص 275.

[2] فروع کافی، ج 3، ص 235، بحار، ج 6، ص 260.

[3] همان.

[4] بحار، ج 6، ص 235، ح 52.

[5] معانی الاخبار، ص 288، ح 2.

[6] شفاعت در عالم برزخ؟

در این روایت سخن از نجات گروه سوم به شفاعت عترت می‌باشد. این

نکته با برخی روایاتی که مفهوم آنها این است که در عالم برزخ شفاعت نیست، ناسازگاری ندارد. زیرا مفاد این روایت این نیست که در عالم برزخ از شفاعت بهره‌مند می‌شود. بلکه ممکن است منظور این باشد که در قیامت در پایان کار به برکت شفاعت شافعین مانند عترت، به بهشت برود. بنابراین، این نکته ناسازگاری با روایاتی ندارد که می‌فرمایند در برزخ شفاعت نیست، امام صادق علیه‌السلام: من بر شیعیان خود از عالم برزخ بیم دارم. بعد از برزخ ممکن است آنان را نجات دهیم، و الله ما اخاف علیکم الا البرزخ، فاما اذا صار الامر الینا فنحن اولی بکم. (بحار، ج 6، ص 214).
عن الصادق علیه‌السلام البرزخ القبر و هو الثواب و العقاب بین الدنیا و الاخرة، (بحار، ج 6، ص 218) «برزخ از هنگام مرگ تا قیامت است».
امام صادق علیه‌السلام در قیامت ممکن است به برکت شفاعت پیامبر یا جانشینان پیامبر همه شیعیان به بهشت بروند، لیکن بر شما از برزخ هراسناک هستم، ولکنی و الله اتخوف علیکم فی البرزخ. (فروغ کافی، ج 3، ص 342، بحار، ج 6، ص 267.) معنای این گروه از روایات این است که در عالم برزخ شفاعت نیست.
منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

گریه و تضرع به درگاه خدا

از امام باقر (ع) روایت شده است:
هیچ چشمی از خشیت و ابهت الهی نگرید مگر اینکه خداوند، صورت آن گریه کننده را بر آتش حرام سازد! و چنانچه قطره‌های اشک بر گونه‌هایش جاری شود، به صورتش، درماندگی و ذلت نقش نخواهد بست. هر چیز نزد خداوند، پاداشی خاص دارد جز گریه و قطره‌های اشک از بیم خدا (که پاداش آن نامحدود است). همانا خداوند به وسیله‌ی این قطره‌ها، دریاهایی از گناه را می‌پوشاند و محو می‌سازد. [1] . لازم به یادآوری است که آنچه در حدیث فوق یاد شده است منافاتی با ارزش عمل و تلاش و علم و جهاد و... ندارد. زیرا گریه‌ای که در روایت تا بدین پایه مهم معرفی شده، گریه‌ی از خشیت و ابهت خدا است. و کسی که گرفتار منجلاب فساد و تباهی باشد به مقام خشیت راه نمی‌یابد. چه اینکه تا معرفت به مقام پروردگار نباشد و نور محبت و شوق بندگی و لذت عبادت در انسان پدید نیاید به مقام خشیت راه پیدا نمی‌کند و اگر این نور در قلب پیدا شد، چنین کسی رویگردان از علم و عمل و تلاش و جهاد در راه خدا نخواهد بود.

پی نوشت ها:
[1] الباقر (ع): ما اغرو رقت عین بمائها من خشیة الله تعالی الا حرم الله وجه صاحبها علی النار فان سالت علی الخدین دموعه لم یرهق وجهه قترو لاذلة، و ما من شیء الا و له جزاء الا الدمعة فان الله تعالی یکفر ب‌ها بحورا من الخطایا. احقاق الحق 12 / 187؛ فصول المهمة 194؛ مطالب السؤول 80.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

گناه فتوا دهنده بی‌دانش

من أفتى الناس بغير علم و لا هدى لعنته ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب و لحقه وزر من عمل بفتياه. [1] . هر که بدون علم و هدایت به مردم فتوا دهد، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب او را لعنت کنند و گناه آنکه به فتوایش عمل کند دامنگیرش شود.

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی، ج 1 ص 52.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

گفتگوی الیاس نبی با امام باقر

می‌گویند از امام صادق علیه‌السلام مرویست که: پدرم امام باقر علیه‌السلام در مکه مشغول طواف کعبه بود، در این هنگام ناگهان مرد نقابداری دیده شد که طواف امام باقر علیه‌السلام را قطع کرد و آن حضرت را بسوی محل صفا آورد. مرا نیز دعوت کرد، پس سه تائی به صفا رفتیم.
نقابدار به من گفت: «خوش آمدی ای پسر پیغمبر!»
سپس دستش را بر سرم نهاد و گفت: «خیر و برکت خدا بر تو باد ای امین خدا بعد از پدرانش.»
سپس آن مرد نقابدار به پدرم گفت: «ای اباجعفر! می‌خواهی تو به من خبر بدهی یا من به تو خبر بدهم؟ می‌خواهی تو از من بپرسی یا من از تو بپرسم؟ می‌خواهی تو مرا تصدیق کنی یا من تو را تصدیق کنم؟» امام باقر علیه‌السلام فرمود: «همه‌ی اینها را می‌خواهم و برای همه نیز آمادگی دارم.» او گفت: «بنابراین مبادا زبانت در پاسخ به سؤال من، غیر از آن چه در قلبت می‌باشد به من بگوید.» امام باقر علیه‌السلام فرمود: «چنین کاری را کسی می‌کند که در دلش دو علم مختلف و متضاد باشد و خداوند از علمی که در آن دوگانگی وجود دارد امتناع دارد.» او گفت: «سؤال من از همین جا آغاز می‌گردد که به قسمتی از آن پاسخ دادی، اکنون بفرمایید چه کسی به علمی که در آن اختلاف نیست آگاه است؟»
امام باقر علیه‌السلام فرمود: «تمام این علم در نزد خداست، ولی آنچه برای بندگان است نزد اوصیاء می‌باشد.»
در این هنگام مرد نقابدار، نقاب خود را باز کرد و گفت: «من برای همین منظور اینجا آمده‌ام و در جستجوی این علم هستم.»
سپس گفت: «اوصیاء، آن علم بی‌اختلاف را چگونه می‌دانند و بدست می‌آورند؟»
امام باقر علیه‌السلام فرمود: «همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانست و تحصیل می‌کرد (از راه وحی)، با این فرق که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنچه را می‌دید اوصیا نمی‌دیدند، زیرا او پیغمبر بود.»
تا اینکه امام باقر علیه‌السلام به او فرمود: «دلم می‌خواست با چشمت مهدی این امت را می‌دیدی، در حالی که فرشتگان، روحهای کافرانی که از دنیا رفته‌اند را با شمشیر آل داوود علیه‌السلام، بین زمین و آسمان، عذاب می‌کنند، و همچنین ارواح کافران که در این دنیا هستند را به آنها ملحق می‌نمایند.»

در این هنگام مرد نقابدار شمشیری بیرون آورد و گفت: «این شمشیر از همان شمشیرها است.» امام باقر علیه‌السلام فرمود: «بلی! سوگند به کسی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برای هدایت انسانها برگزید، چنین است.»

در این هنگام آن نقابدار، نقاب خود را کاملا کنار زد و گفت: «من الیاس هستم، سؤالات من به خاطر بی‌اطلاعی خودم نبود، بلکه می‌خواستم این گفتگو موجب قوت قلب اصحاب تو بشود.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] کافی.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

گفتن لا اله الا الله انسان را بهشتی میکند؟

مردی خدمت امام باقر علیه‌السلام شرفیاب شد و از حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که: «کسی که «لا اله الا الله» گوید، وارد بهشت می‌شود» پرسید؟
حضرت فرمود: حدیث راست و درست است.
آن مرد برگشت و رفت، چون بیرون رفت حضرت امر فرمود که بازگردانند، سپس فرمود: ای مرد! همانا برای «لا اله الا الله» لوازم و شرایطی است، آگاه باش! به راستی من از شروط آن هستم.
نروی أن رجلا أتی أباجعفر علیه‌السلام فسأله عن الحدیث الذی روی عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: من قال: «لا اله الا الله» دخل الجنة.
فقال أبوجعفر علیه‌السلام: الخبر حق.
فولی الرجل مدبرا، فلما خرج أمر برده، ثم قال: یا هذا! ان للا اله الا الله شروطا، الا و انی من شروطها. [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: ج 3 ص 13 ح 28، عن فقه الرضا علیه‌السلام.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

لحظه مرگ

از لحظه مرگ لحظه «احتضار» نام می‌برند. و آن هنگامی است که فرد در حال ارتحال از این زندگی و در حال جان دادن است. یک پا در این دنیا و پای دیگر را در سرای دیگر نهاده است. از این لحظه باقر العلوم علیه‌السلام این گونه خبر می‌دهد: هنگام مرگ شما مؤمنان، که جانتان به گلو می‌رسد، فرشته مرگ در نزد محتضر، حاضر می‌شود و به وی می‌گوید: آنچه از دنیا آرزو داشتی از کف نهاده شده است؛ و آنچه آرزو از جهان دیگر داری، اکنون در پیش روی توست. در پیش روی تو پیشینیان راستگو، مانند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی و ابراهیم (علیهما السلام) قرار دارند. [1] . در حدیث دیگر که از دو امام باقر و صادق (علیهما السلام) رسیده است: هیچ روحی از جسد مؤمن جدا نمی‌شود مگر این که در آن لحظه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی و حسن و حسین (علیهم السلام) را می‌بیند و خوشحال می‌شود [2] . همچنین فرد می‌گوید: به باقر العلوم علیه‌السلام عرض کردم به من حدیث رسیده است که علی علیه‌السلام فرموده است، هر کس مرا دشمن دارد و به آن دشمنی بمیرد، در لحظه مرگ مرا خواهد دید. و هر کس مرا دوست بدارد و بر دوستی من بمیرد در هنگام مرگ مرا خواهد دید. باقر العلوم علیه‌السلام فرمودند آری رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را نیز می‌بیند که در سمت راست وی قرار دارد، نعم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالیمین. [3] .
همچنین از حضرت این گونه روایت است، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر بالین یکی از انصار هنگام مرگش حاضر شدند و به فرشته مرگ (عزرائیل) فرمودند، با این مؤمن و رفیق من مدارا کن. فرشته در پاسخ گفت، مژده می‌دهم که من بر هر مؤمن، مهربان خواهم بود، فانی بکل مؤمن رفیق شفیق. [4] . از زبان باقر العلوم علیه‌السلام این گونه روایت است که انسان‌های مؤمن به چشم روشنی‌ها و نعمت‌ها در هنگام مرگ مژده داده می‌شوند افراد تبهکار به خزی و رسوایی‌ها بشارت داده می‌شوند. [5] . در حدیث دیگری می‌فرماید: هنگامی که مرگ مؤمن (شیعه) فرا می‌رسد، فرشته مرگ به وی می‌گوید آنچه آرزو داری به تو داده می‌شود و آنچه از آن در هراسی، در امنیت می‌باشی. آنگاه دری بسوی جایگاهش در بهشت گشوده می‌شود و به آن جایگاه نگاه می‌کند. و نیز همراهان خود را (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی و حسن و حسین (علیهم السلام) در اطراف خویش مشاهده می‌کند. و این معنای آیه مبارکه است: الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة

الدنیا و الاخرة. [6] «آنان که ایمان آوردند و هماره تقوا پیشه ساخته‌اند، برای آنان در دنیا و آخرت مژده است». از باقر العلوم علیه‌السلام در مورد نشانه‌های لحظه‌های مرگ مؤمن این گونه نیز روایت شده است. نشانه‌های مؤمن هنگام احتضار این است که صورت وی روشن و سفید می‌شود، پیشانی وی عرق می‌کند و همانند اشک از چشمانش جاری می‌گردد. [7] . و نیز از حضرت این گونه حدیث نقل است که هنگامی که مؤمن در قبر خویش قرار می گیرد اولین هدیه، که به وی ارزانی می‌شود، مژده بهشت است، ان اول حبائک الجنة. [8] .

پی نوشت ها:

[1] بحار، ج 6، ص 190، ح 6.

[2] همان، ص 191، ح 37.

[3] فروع کافی، ج 3،ص 132.

[4] همان، ص 136.

[5] بحار، ج 6، ص، 188 ح 26.

[6] تفسیر عیاشی، ج 2، ص 134، بحار، ج 6، ص 177.

[7] فروع کافی، ج 3، ص 134.

[8] وسائل، ج 2، ص 820.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

لزوم دقت در گزینش معلم

هرچند تحصیل دانش ارزشمند است، ولی از آن جا که شخصیت اخلاقی و معنوی معلم در روح دانشجو تأثیر می‌گذارد، امام باقر (ع) سفارش فرموده است که در انتخاب معلم باید دقت کرد؛ زیرا علم غذای روح است و اگر این غذا ناسالم باشد یا به شکل نادرستی تهیه شده باشد، روح را بیمار می‌کند. در محضر امام باقر (ع) این آیه از قرآن مطرح شد:
«فلینظر الانسان الی طعامه» [1] . یعنی: انسان باید به غذای خویش با دقت و تأمل بنگرد و بیندیشد. شخصی از آن حضرت پرسید: منظور از غذا چیست؟ امام فرمود: منظور از غذا، همان علمی است که می‌آموزد و باید انسان توجه کند که آن را از چه کسی فرا می‌گیرد! [2] .

پی نوشت ها:
[1] عبس. 24.
[2] عن ابی‌جعفر (ع): فی قوله عزوجل «فلینظر الانسان الی طعامه» قال: قلت: ما طعامه؟ قال علمه الذی یأخذه، عمن یأخذه؟ اصول کافی 2 / 63، کتاب فضل العلم، باب النوادر، حدیث 8.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

لزوم دقت در انتخاب دانشجو

این تنها وظیفه‌ی دانشجو و متعلم نیست که در انتخاب استاد ملاک‌های اخلاقی و معنوی را در نظر بگیرد، بلکه در نگاه امام باقر (ع)، معلم نیز موظف است که در انتخاب متعلم دقت کرده و فردی را امانتدار دانش خود قرار دهد که از ایمان و پاکی برخوردار است و علم را در خدمت خیانت و شرارت به کار نمی‌گیرد. آن حضرت در این باره می‌فرمود: خداوند رحمت کند کسی را که علم را زنده کند. از آن حضرت سؤال شد که زنده ساختن علم به چیست؟ فرمود: به این است که، علم را با اهل دین و پرهیزکاری در میان بگذارد و با آنان مذاکره کند. [1] .

پی نوشت ها:

[1] سمعت اباجعفر (ع) یقول: رحم الله عبدا احیا العلم قال: قلت: و ما احیاؤه؟ قال: ان یذاکر به اهل الدین و اهل الورع. باب سؤال العالم و تذاکره، حدیث 7.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

لزوم شکر به درگاه خداوند

امام باقر (ع) می‌فرماید:
الطاف و نعمت‌های متزاید الهی، قطع نمی‌شود مگر زمانی که بندگان از شکرگزاری در برابر نعمت‌های حق روی گردانند و سپاس او بجا نیاورند. [1] .
امام باقر (ع) می‌فرماید:
رسول خدا شبی را در خانه‌ی عایشه به سر برد (و آن حضرت شب‌ها بر نماز و راز و نیاز مداومت داشت) عایشه به آن حضرت عرض کرد: ای رسول خدا! چرا خویش را در مسیر عبادت و راز و نیاز با پروردگار تا این حد به زحمت می‌افکنی با اینکه خداوند در قرآن تضمین کرده است که غفران و بخشایش او شامل شما گردد؟ رسول خدا (ص) فرمود: ای عایشه آیا شایسته نیست که من بنده‌ای شکور و سپاسگزار باشم! [2] . از روایتی دیگر استفاده می‌شود اگر انسان توفیق عبادت و بندگی و اطاعت پروردگار را پیدا کرد، این توفیق، خود نعمتی است بزرگ و شایان شکرگزاری به درگاه خدا. امام باقر (ع) در این زمینه می‌فرماید: خدای را حمد و سپاس که مرا تا به این مرحله رسانده است در حالی که او را به اندازه‌ی یک چشم بر هم زدن معصیت نکرده‌ام. [3] .

پی نوشت ها:
[1] الامام الباقر (ع): لا ینقطع المزید من الله حتی ینقطع الشکر من العباد. مشکاة الانوار 86؛ میزان الحکمة 5 / 144.
[2] عن ابی‌جعفر (ع) قال: کان رسول الله عند عائشة لیلتها، فقالت یا رسول الله لم تتعب نفسک و قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تأخر؟ فقال: یا عائشة الا اکون عبدا شکورا... اصول کافی 2 / 95.
[3] الباقر (ع): الحمد لله رب العالمین الذی بلغنی هذا المبلغ و لم اعص الله طرفة عین. بحار 12 / 8.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

لیث بن بختری

وی همان ابوبصیر معروف است که از سرشناسان اصحاب امام صادق علیه‌السلام به حساب می‌آید. از آنجایی که وی نابینا بود، ابوبصیرش گفته‌اند و کنیه‌اش ابومحمد می‌باشد. در میان اصحاب امام صادق علیه‌السلام دو مرد یکی ابوبصیر و دیگری عبدالله بن محمد اسدی از دو چشم نابینا بوده‌اند. ابوبصیر، لیث بن بختری مرادی از صحابه‌ی نامی امام باقر علیه‌السلام شمرده می‌شود.

منبع: تاریخ چهارده معصوم؛ محمد جواد مولوی نیا؛ مؤسسه انتشاراتی امام عصر (عج) چاپ دوم 1385.

محمد بن مسلم بن رباح ثقفی

محمد بن مسلم مردی ثروتمند و عالیقدر بود.
شیخ کشی از عبدالله بن ابی یعفور روایت می‌کند که گفت من به حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه وآله گفتم: من همه وقت نمی‌توانم به حضور شما مشرف شوم، گاهی می‌شود که مسئله‌ای از من پرسش می‌کنند و من از جواب آن عاجز می‌شوم (وظیفه‌ی من چیست؟)
حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: چرا مسائل دینی را از محمد بن مسلم که نزد پدرم وجیه و صاحب مقام بود پرسش نمی‌کنی!
قاضی نورالله در کتاب مجالس المؤمنین از شیخ کشی روایت می‌کند که گروه امامیه اجماعا محمد بن مسلم را تصدیق نموده‌اند و راجع به دانشمندی او متفقند.
زراره نقل می‌کند که محمد بن مسلم و ابوکریبه نزد شریک رفتند تا درباره‌ی یک موضوعی شهادت دهند.
شریک به ایشان گفت: شما فاطمیان و جعفریان هستید (یعنی شما از دوستان فاطمه‌ی زهراء و امام جعفر صادق علیهماالسلام هستید).
وقتی محمد بن مسلم و ابوکریبه این مقاله را شنیدند گریان شدند.
شریک گفت: چرا گریه می‌کنید؟!
گفتند: تو ما را به گروهی نسبت دادی که معلوم نیست ایشان بعلت نقصانی که در وجود ما هست راضی باشند ما از شیعیان آنان باشیم و چنان چه تفضل کنند و بر ما منت نهاده ما را به بندگی بپذیرند منتی بر سر ما گذاشته‌اند. شریک لبخندی زد و گواهی ایشان را نپذیرفت.
نگارنده گوید: محدث قمی در کتاب تحفة الاحباب می‌نگارد: این شریک همان کسی است که مهدی عباسی او را به انجام دادن یکی از سه موضوع مجبور نمود:
1- یا قضاوت کوفه را قبول کند.
2- یا مربی و مؤدب فرزندان وی شود.
3- یا این که یک مرتبه از غذای مهدی عباسی بخورد.
شریک خوردن طعام وی را انتخاب کرد و یک مرتبه از غذای هادی عباسی خورد.
آن لقمه‌ی حرام به قدری در وجود شریک مؤثر واقع شد که مقام قضاوت کوفه و پرورش و تأدیب فرزندان مهدی عباسی را نیز پذیرفت. شریک همچنان مشغول شغل خود بود تا آن موقعی که هادی او را از کار بر کنار کرد.
از محمد بن مسلم روایت شده که گفت: من تعداد سی هزار (30000)

حدیث از حضرت باقر آل محمد و تعداد شانزده (16000) هزار حدیث از حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه وآله اخذ نمودم. محمد بن مسلم رحمه‌الله در سال (150) هجری از دنیا رفت.

منبع: ستارگان درخشان (جلد 7) (سرگذشت حضرت امام محمد باقر)؛ محمد جواد نجفی؛ کتابفروشی اسلامیه چاپ پنجم 1376 .

ابوبصیر می‌گوید: امام باقر (ع) در مسجدالحرام نشسته بود و گروه زیادی از دوستدارانش بر گرد او حلقه زده بودند. در این هنگام طاووس یمانی به همراه گروهی به من نزدیک شد و پرسید: آن مردم در اطراف چه کسی حلقه زده‌اند؟
گفتم: محمد بن علی بن الحسین (باقرالعلوم علیه‌السلام) است که نشسته و مردم دور او گرد آمده‌اند. طاووس یمانی گفت: من نیز به او کار داشتم. آنگاه پیش رفت، سلام کرد و نشست و گفت: آیا اجازه می‌دهید مطالبی را از شما بپرسم؟ امام باقر (ع) فرمود: آری بپرس! [1] . طاووس یمانی سؤال‌هایش را مطرح کرد و امام (ع) به او پاسخ بایسته را ارائه داد.
ابوحمزه‌ی ثمالی نیز می‌گوید: در مسجد رسول خدا نشسته بودم که مردی پیش آمد، سلام کرد و گفت: تو کیستی؟ به او گفتم: مردی از اهل کوفه‌ام. چه می‌خواهی و در جستجوی چه هستی؟
مرد گفت: آیا ابوجعفر، محمد بن علی (ع) را می‌شناسی؟ گفتم: بلی، به آن گرامی چه کار و حاجتی داری؟ گفت: چهل مسأله آماده کرده‌ام تا از وی سؤال کنم و آن چه حق بود بپذیرم.
ابوحمزه می‌گوید: از آن مرد پرسیدم: آیا تو فرق بین حق و باطل را می‌دانی؟
مرد گفت: آری... در این هنگام امام باقر (ع) وارد شد در حالی که گروهی از اهل خراسان و مردم دیگر در اطراف وی بودند و مسایل حج را از آن حضرت می‌پرسیدند.
آن مرد نیز نزدیک امام نشست و مطالب خود را با آن حضرت در میان گذاشت و جواب لازم را دریافت داشت. [2] . این نمونه‌ها و موارد دیگر، به روشنی می‌نمایاند که امام باقر (ع) چگونه مورد رجوع مردم بوده و به نیازهای مختلف آنان رسیدگی می‌کرده است.

پی نوشت ها:
[1] کان ابوجعفر الباقر (ع) جالسا فی الحرم و حوله عصابة من اولیائه، اذ اقبل طاووس الیمانی فی جماعة، فقال: من صاحب الحلقة؟ قیل: محمد بن علی... قال: ایاه اردت، فوقف علیه و سلم و جلس ثم قال: اتأذن لی فی السؤال؟ فقال الباقر (ع) قد اذناک فسل قال... بحار 46 / 355.
[2] عن ابی‌حمزة الثمالی قال: کنت جالسا فی مسجد رسول الله (ص) اذ اقبل رجل فسلم فقال من انت یا عبدالله... بحار 46 / 357.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

محبت و عاطفه نسبت به فرزندان و اعضای خانواده در اوج رعایت ارزش‌های دینی و الهی، چیزی است که تنها در مکتب اهل بیت به صحیحترین شکل آن دیده می‌شود. کسانی که از مکتب اهل بیت (ع) دور مانده‌اند، چه آنان که اصولا پایبند به دین نیستند و چه آنان که دین را از طریق غیر اهل بیت دریافت کرده‌اند، در ایجاد تعادل میان عواطف و ارزش‌ها گرفتار افراط و تفریط شده‌اند.
گروهی آنچنان دلبسته به فرزند و زندگی هستند که همه‌ی قوانین و ارزش‌های دینی و اجتماعی را فدای آن می‌کنند، و دسته‌ای آنچنان گرفتار جمود و جهالت شده‌اند که گمان کرده‌اند، توحید و محبت به خدا مستلزم بی‌عاطفگی و بی‌مهری نسبت به غیر خدا است. این گروه دوستی و محبت زن و فرزند را عار می‌دانند و در مرگ عزیزانشان، حتی از قطره‌ای اشک دریغ دارند، ولی در کتب امام باقر (ع) خبری از این افراط و تفریطها نیست. گروهی نزد امام باقر (ع) شرفیاب شدند و به خانه‌ی آن حضرت وارد گشتند. اتفاقا یکی از فرزندان خردسال امام باقر (ع) مریض بود و آنان آثار غم و اندوه فراوانی را در آن حضرت مشاهده کردند. امام باقر از مریضی فرزند به گونه‌ای نگران و ناراحت بود که آرامش نداشت. آن گروه با مشاهده‌ی این وضع با خود گفتند که اگر این کودک طوری بشود (بمیرد) ممکن است امام باقر (ع) چنان ناراحت و غمگین شود و از خود عکس‌العمل‌هایی نشان دهد که ما از ایشان انتظار نداشته باشیم. در همین اندیشه بودند که ناگهان صدای شیون شنیده شد و دانستند که کودک جان سپرده و اطرافیان بر او می‌گریند، اما همچنان از وضع امام باقر (ع) بیخبر بودند که ایشان با صورتی گشاده بر آنان وارد شد، بر خلاف آنچه قبلا از آن حضرت مشاهده کرده بودند.
میهمانان گفتند: وقتی که ما وارد شدیم و حال مضطرب شما را دیدیم، ما نیز نگران وضع و حال شما شدیم! امام (ع) فرمود: ما دوست داریم که عزیزانمان سالم و بی‌رنج و درد باشند، ولی زمانی که امر الهی سر رسید و تقدیر خداوندی محقق شد، خواست خداوند را می‌پذیریم و در برابر مشیت او تسلیم و راضی هستیم. [1] .
این بیان، می‌نمایاند که برخورداری از روحیه‌ی رضا و تسلیم به معنای کنار نهادن عواطف و احساس‌های طبیعی نیست، بلکه عواطف در جای خود باید ابراز شود و در اوج ابراز عواطف انسانی، روحیه‌ی رضا و تسلیم در برابر حکم الهی را نیز باید حفظ کرد.

پی نوشت ها:
[1] کان قوم اتوا اباجعفر (ع) فوافقوا صبیا له مریضا، فرأوا منه اهتماما و غما و جعل لا یقر، قال فقالوا: والله لئن اصابه شیء انا لنتخوف ان نری منه ما نکره، قال: فما لبثوا ان سمعوا الصیاح علیه فاذا هو قد خرج علیهم منبسط الوجه فی غیر الحال التی کان علیها فقالوا له: جعلنا الله فداک لقد کنا نخاف مما نری منک ان لو وقع ان نری منک ما یغمنا فقال لهم: انا لنحب ان نعافی فیمن نحب فاذا جاء امر الله سلمنا فیما یحب عیون الأخبار، ابن‌قتیبة 3 / 66؛ بحار 11 / 86.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

موضعگیری علیه حاکمان ستمگر

از جمله رهنمودهای سیاسی امام باقر (ع) به شیعیان خود، جبهه‌گیری علیه حاکمان ستمگر و ساکت نبودن در برابر ظلم‌ها و تجاوزهای آنان است. امام باقر (ع) می‌فرماید: کسی که به جانب سلطان ستمگری حرکت کند تا او را به تقوای الهی فرمان داده، وی را از عواقب شوم ظلم بترساند و موعظه نماید، از پاداشی همانند پاداش تمامی جن و انس، و از عملی همانند عمل ایشان برخوردار خواهد بود. [1] . امام باقر (ع) در نکوهش پیشوایان ستم پیشه و پیروان و حامیان آنان می‌فرماید: همانا پیشوایان ظلم و پیروان ایشان، از دین الهی عزل شده و بر کنارند. [2] . یعنی هیچ حاکم جائری نمی‌تواند مدعی دینداری باشد و نمی‌تواند با اتکا بر مسند خلافت دینی، بندگان خدا را مورد ستم قرار دهد. و مردم باید فریب ادعاها و اظهار دین و دینداری او را نخورند و گمان نکنند که طغیان علیه او، طغیان علیه دین خواهد بود. خداوند در قرآن فرموده است: هنگامی (فرا رسد) که پیشوایان از پیروان خود بیزاری جویند و عذاب را در برابر خود مجسم یابند و دستشان از هر وسیله‌ای برای نجات و رهایی کوتاه باشد. [3] . امام باقر (ع) در تفسیر این آیه و بیان مصداق این پیشوایان و پیروان می‌فرماید: به خدا سوگند! این پیشوایان همان رهبران ستمگرند که در روز قیامت و لحظه‌ی مشاهده‌ی عذاب الهی، از پیروان و حامیان خود دوری و بیزاری می‌جویند. [4] . امام باقر (ع) به این گونه رهنمودها و هشدارها، در حقیقت به امت اسلامی نمایانده است که اگر به قرآن و پیام وحی ایمان دارند، باید بدانند که پیروی از ظالمان و حمایت از ایشان، هم کیفر اخروی دارد و هم از سوی همین پیشوایان ستمگر مورد بی‌مهری و خیانت قرار خواهند گرفت.

پی نوشت ها:

[1] من مشی الی سلطان جائر فامره بتقوی الله و خوفه و وعظه، کان له مثل اجر الثقلین من الجن و الانس و مثل اعمالهم. بحار 75 / 375؛ وسائل الشیعة 11 / 406.

[2] ... ان ائمة الجور و اتباعهم لمعزولون عن دین الله. اصول کافی 1 / 184.

[3] اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا ورأوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب. بقره / 167.

[4] هم والله ائمة الظلمة و اشیاعهم. بحار 1 / 374.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

منع استفاده از ظلم، برای اقامه حق

تجویز استفاده از روش‌های قهرآمیز برای مبارزه‌ی با ظلم، به معنای استفاده از هر وسیله در طریق هدف نیست! بلکه امام باقر (ع) در کنار پیشنهاد جهاد و حرکت‌های قهرآمیز برای نبرد با ستمگران و فاسدان، به این نکته تصریح کرده است که باید در این راستا، هم هدف را متعالی و الهی قرار داد، و هم از وسیله و روش عادلانه استفاده کرد. به تعبیر دیگر، در بینش سیاسی امام باقر (ع) هدف وسیله را توجیه نمی‌کند.
آن حضرت می‌فرماید:
علیه ظالمان و مفسدان، با دل و جان بستیزید، ولی با این وسیله در صدد سلطه‌جویی بر دیگران، یا دستیابی به مال و مکنت نباشید! و برای رسیدن به پیروزی، روش‌های ظالمانه را به کار نگیرید [1] .

پی نوشت ها:
[1] ... فجاهدوهم بابدانکم و ابغضوهم بقلوبکم غیر طالبین سلطانا و لا باغین مالا و لا مریدین بظلم ظفرا. (مدرک سابق).
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

منع شیعیان، از تقرب به سلطان

در تاریخ شیعه چهره‌هایی چون علی بن یقطین دیده می‌شوند که به اشاره‌ی امامان و با اجازه‌ی ایشان در دستگاه حکام ناصالح وارد شده و مقرب آنان واقع گردیده‌اند.
اما هدف از این برنامه‌ی محدود و استثنایی نفوذ دادن عناصر مؤمن در نظام فاسد برای پیشگیری از برخی ستم‌ها نسبت به مؤمنان واقعی بوده است، ولی افراد معمولی حتی از برقرار کردن روابط اقتصادی با سلاطین و حکام منع می‌شده‌اند.
یکی از شیعیان به نام عبدالغفار بن قاسم می‌گوید: به امام باقر (ع) گفتم: ای آقای من! نظرتان در نزدیک شدن من به سلطان و رفت و آمد به دربار چیست؟ امام فرمود: من این کار را به صلاح تو نمی‌بینم و برای تو جایز نیست. گفتم: من گاهی به شام می‌رود و بر ابراهیم بن ولید وارد می‌شوم! امام فرمود: ای عبدالغفار! رفت و آمد تو نزد سلطان، سه پیامد منفی دارد: محبت دنیا در دلت راه می‌یابد، مرگ را فراموش می‌کنی، نسبت به آن چه خدا تو را قسمت کرده ناراضی می‌شوی! عرض کردم: ای فرزند رسول خدا (ص)! من عیالوارم، و هدفم از رفتن به آنجا انجام تجارت و کسب منفعت است. آیا این هم روا نیست؟
امام فرمود: ای بنده‌ی خدا! من در صدد آن نیستم که تو را به ترک دنیا دعوت کنم، بلکه همین قدر می‌خواهم که گناهان را ترک کنی. ترک دنیا فضیلت است، اما ترک گناه فریضه و واجب است، و تو در شرایطی هستی که به انجام واجبات نیازمندتری تا کسب فضایل.
سخن که بدینجا انجامید، آن مرد اظهار را ارادت کرد و سپاس گزارد و گفت:
ای فرزند رسول خدا! پدر و مادر به فدایت، دانش صحیح را، جز از شما نمی‌توان دریافت. [1] .
ابوبصیر می‌گوید از امام باقر (ع) درباره‌ی اشتغال به کار در امور حکومتی و استخدام در کارهای ایشان سؤال کردم. امام باقر (ع) فرمود: هرگز به خدمت آنان در نیایید، حتی به اندازه‌ی یک مرتبه فرو بردن قلم در مرکب! زیر هیچ کس به خدمت ایشان در نمی‌آید و از مزایای مادی آنان بهره‌ای نمی‌گیرد، مگر این که به همان اندازه به دین او لطمه می‌زنند. [2] . این گونه روایات می‌رساند که تا چه حد آن حضرت نسبت به حاکمان ناشایست عصر خود خصومت و ناهمسازی داشته، وجود آنان را برای دین مضر می‌دانسته است. محمد بن مسلم گوید: نزد امام باقر (ع) بر آستانه‌ی در خانه‌ی آن حضرت - در مدینه - نشسته بودم. نگاه امام متوجه مردم شد که

گروه گروه در حرکت بودند. امام از بعضی حاضران پرسید: آیا در مدینه اتفاق تازه‌ای رخ داده است؟
به آن حضرت عرض شد: والی جدیدی برای مدینه انتخاب شده است و مردم نزد او می‌روند تا تبریک بگویند. امام (ع) فرمود: آری مردم برای تبریک به فرمانروا به حرکت آمده‌اند، ولی خانه‌ی والی، دری از درهای آتش است [3] (یا اقدام به این گونه تبریک گفتن‌ها خود دری از درهای دوزخ می‌باشد). امام باقر (ع) در نهی پیروان خویش از همکاری با جباران می‌فرمود: ناقه‌ی صالح را یک نفر پی کرد و کشت، ولی چون توده‌ی مردم بدان عمل راضی بودند، عذاب نسبت به همگان نازل شد. پس هر گاه امام عادل ظاهر گشت و به حکومت رسید، کسانی که راضی به حکم او باشند و حکومت را در راستای عدل کمک نمایند، دوست و یاور او بشمار می آیند و زمانی که پیشوا و حاکم جائز به قدرت رسید، کسانی که راضی به حکم او باشند و او را در مسیر جور و ستمش یاری دهند، ولی، دوست و یاور او به شمار خواهند آمد. [4] .

پی نوشت ها:
[1] عن عبدالغفار بن القاسم، عن الباقر (ع) قال: قلت له: یا سیدی ما تقول فی الدخول علی السلطان؟ قال: لا أری لک ذلک. قلت: انی ربما سافرت الی الشام فأدخل علی ابراهیم بن الولید. قال: یا عبدالغفار ان دخولک علی السلطان یدعو الی ثلاثة اشیاء: محبة الدنیا، و نسیان الموت، و قلة الرضا بما قسم الله. قلت: یا ابن‌رسول الله فانی ذو عیلة و اتجر الی ذلک المکان لجر المنفعة، فما تری فی ذلک؟ قال: یا عبدالله انی لست آمرک بترک الدنیا بل آمرک بترک الذنوب، فترک الدنیا فضیلة، و ترک الذنوب فریضة، و انت الی اقامة الفریضة احوج منک الی اکتساب الفضیلة. قال: فقبلت یده و رجله، و قلت: بأبی انت و امی یا ابن‌رسول الله ما نجد العلم الصحیح الا عندکم. بحار 75 / 377.
[2] سألت اباجعفر (ع) عن اعمالهم فقال لی: یا أبامحمد! لا و لا مدة قلم، ان احدهم لا یصیب من دنیاهم شیئا الا اصابوا من دینه مثله. فروع کافی 5 / 106.
[3] عن محمد بن مسلم قال: کنت قاعدا عند ابی‌جعفر (ع) علی باب داره بالمدینة، فنظر الی الناس یمرون افواجا. فقال لبعض من عنده: حدث بالمدینة امر؟ فقال: جعلت فداک ولی المدینة وال فغدا الناس یهنئونه، فقال: ان الرجل لیغدی علیه بالامر تهنأبه و انه لباب من ابواب النار. فروع کافی 5 / 107.
[4] ...و انما عقر الناقة رجل واحد، فلما رضوا اصابهم العذاب. فاذا ظهر

امام عادل فمن رضی بحکمه و اعانه علی عدله فهو ولیه، و اذا ظهر امام جور فمن رضی بحکمه و أعانه علی جوره فهو ولیه. بحار 75 / 377.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

مبارزه با انحراف های فکری

بحران فکری و فرهنگی، یکی از مهمترین مشکلاتی است که پس از رحلت رسول اسلام (ص) برای جامعه‌ی آن عصر، رخ نمود. جریان‌ها و ملاحظات سیاسی، دست جامعه را از دامان عترت کوتاه ساخت و از میان دو یادگار پیامبر (ص) تنها قرآن، منبع و مرجع شناخت احکام و عقاید بشمار آمد.
قرآن از نظر ماهیت و محتوای خود، کمبودی نداشت؛ زیرا به تصریح وحی:
«و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء». [1] . ای پیامبر! قرآن را بر تو فرو فرستادیم، به گونه‌ای که بیانگر حکم و قانون هر چیز باشد. امام علی (ع) فرموده است: «و اعلموا انه لیس علی احد بعد القرآن من فاقة و لا لاحد قبل القرآن من غنی...» [2] . هان! بدانید که با داشتن قرآن (فهم و تدبر در حقایق آن) هیچ کس را نیازی باقی نخواهد ماند و بدون قرآن، هیچ کس به غنا و بی‌نیازی نخواهد رسید. این بیان‌ها، نشانگر کمال قرآن و کفایت آن برای هدایت و راهیابی انسان‌ها به معارف الهی و وظایف شرعی است، اما پذیرش و فهم این حقیقت بدان معنا نیست که قرآن، معلم و مفسری ویژه و ژرف‌نگر لازم نداشته باشد. شواهد تاریخی و عینیت‌های جامعه پس از رحلت رسول خدا (ص) خود دلیلی روشن بر نیاز امت اسلامی به معلم و مربی الهی است.
پیدایش ارتدادها و اندیشه‌هایی چون اندیشه‌ی خوارج، بحران‌های فکری و عقیدتی و بدعت‌ها و تفسیر به رأی‌ها و نحله‌های متباین و چه بسا متضاد کلامی، همه و همه گواه نارسانی دانش توده‌ها برای فهم معارف قرآن و استنباط احکام و عقیده از آن است.
علی (ع) که هم اکنون سخنش را در زمینه‌ی غنا و کمال قرآن آوردیم، در بیانی دیگر پرده از این راز برداشته و گوشه‌ای دیگر از حقیقت را تبیین کرده است.
آن حضرت پس از فراخواندن مردم به پیروی از نگاهبانان راستین، نسبت به کجروی‌ها و بدعت‌های راهیافته‌ی میان مردم، هشدار داده است.
«قد خاضوا بحار الفتن، و اخذوا بالبدع دون السنن، و ارز المؤمنون، و نطق الضالون المکذبون، نحن الشعار و الاصحاب، و الخزنة والابواب و لا تؤتی البیوت الامن ابواب‌ها، فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقا، فیهم کرائم القرآن، و هم کنوز الرحمن، ان نطقوا صدقوا، و ان صمتوا لم یسبقوا...» [3] . ... مردمان به دریای فتنه‌ها و آشوب‌ها فرو شده‌اند، بدعت‌ها را گرفته و سنت‌های راستین پیامبر (ص) را رها کرده‌اند، مؤمنان منزوی گشته و گمراهان دروغپرداز به سخن آمده‌اند. ما (اهل بیت) هستیم که بر قامت دین، جامه‌ای آراسته و برای پیامبر، اصحابی شایسته‌ایم. ما

خزانه‌داران (اسرار و معارف الهی) و درهای علم و عملیم [4] به هر خانه‌ای باید از درهای آن وارد شد، و آنان که از راهی دیگر به خانه در آیند، دزد خوانده می‌شوند، ارزش‌ها و کرامت‌های یاد شده در قرآن بر اهل بیت منطبق است و در سیمای آنان متجلی است. آنان گنجینه‌های خدایند، اگر لب به سخن گشایند، راست گویند و اگر در زمینه‌ای سکوت کنند، کسی به حق بر آنان پیشی نگیرد.

علی (ع) در این بیان تنها راه حل زدایش انحراف‌ها را، پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام در فهم معارف قرآن و دین دانسته است.

بر این اساس، جامعه‌ی متکی به ظواهر قرآن، چون از شیوه‌ها و ملاک‌های صحیحی برای استنباط احکام و معارف قرآن برخوردار نبود، در حقیقت از محتوا و پیام اهداف قرآن نیز دور گشت.

اکنون امام باقر (ع) در زمانی که افزون بر نیم قرن از رحلت رسول اکرم (ص) گذشته و تنش‌های فکری و عقیدتی، شدت بیشتری یافته است، مجال می‌یابد تا با تشکیل حوزه‌ی عظیم درسی به تصحیح اندیشه‌ها بپردازد.

پی نوشت ها:

[1] النحل / 89.

[2] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 175.

[3] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 153.

[4] این سخن علی (ع) اشاره‌ای دارد به بیان پیامبر (ص) که فرمود: «أنا مدینة العلم و علی بابها، فمن اراد المدینة فلیأتها من بابها».

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

خوارج گرچه پس از جنگ نهروان به شدت تضعیف شدند، ولی با گذشت زمان به تجدید قوا پرداخته و هوادارانی یافته و بعدها به شورش‌ها و حرکت‌های اجتماعی دامن زدند.
یکی از میدان‌های رویارویی امام باقر (ع) با اندیشه‌های منحرف، موضعگیری‌ها و روشنگری‌های آن حضرت در رویارویی با عقاید و مشی خوارج بود.
امام باقر (ع) در برخی از تعالیم خود می‌فرمود: به این گروه مارقه [1] باید گفت: چرا از علی (ع) جدا شدید، با این که شما مدت‌ها سر در فرمان او داشتید و در رکابش جنگیدید و نصرت و یاری وی زمینه‌ی تقرب شما را به خداوند، فراهم می‌آورد.
آن‌ها خواهند گفت: امیرالمؤمنین (ع) در دین خدا حکم کرده است (یعنی در جنگ با معاویه حکمیت را پذیرفته است در حالی که نمی‌بایست شرعا حکمیت را بپذیرد). به آنان باید گفت: خداوند در شریعت پیامبر حکمیت را پذیرفته و آن را به دو مرد از بندگانش وانهاده است. آنجا که فرموده: «فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما». [2] . هرگاه میان زن و شوهر اختلافی رخ نمود که احتمال دارد به جدایی منتهی شود، به انگیزه‌ی ایجاد سازش و همدلی میان آن‌ها، یک مرد از جانب شوهر و یک مرد از جانب زن به عنوان حکم فرستاده شوند تا اگر بنای اصلاح باشد، خدا آنان را توفیق عطا کند. از سوی دیگر، رسول خدا (ص) در جریان بنی‌قریظه برای حکمیت، سعد بن معاذ را برگزید و او به آن چه مورد امضا و پذیرش خداوند بود، حکم کرد. به خوارج باید گفت: آیا شما نمی‌دانید که وقتی امیرالمؤمنین (ع) حکمیت را پذیرفت به افرادی که حکمیت بر عهده‌ی آنان نهاده شده بود فرمان داد تا بر اساس قرآن حکم کنند و از حکم خداوند فراتر نروند و شرط کرد که اگر حکم آنان خلاف قرآن باشد، آن را نخواهد پذیرفت؟ زمانی که کار حکمیت علیه علی (ع) تمام شد، برخی به آن حضرت گفتند: کسی را برخود حکم ساختی که علیه تو حکم کرد! امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ گفت: من به حکمیت کتاب خدا تن دادم، نه به حکمیت یک فرد تا نظر شخصی خودش را اعمال کند. اکنون باید به خوارج گفت که در کجای این حکمیت، انحراف از حکم قرآن دیده می‌شود! با این که آن حضرت بصراحت اعلام کرد که: حکم مخالفت قرآن را رد می‌کند. [3] .
در روایتی دیگر آمده است: فردی از خوارج مدعی بود که علی (ع) در جنگ نهروان به خاطر کشتن خوارج، گرفتار ظلم شده است. وی می‌گفت

اگر بدانم که در پهنه‌ی زمین کسی هست که برای من ظالم نبودن علی (ع) را ثابت کند به سویش خواهم شتافت. به او گفتند که از میان فرزندان علی (ع) شخصی چون ابوجعفر، محمد بن علی می‌تواند تو را پاسخ دهد.
وی که از سردمداران خوارج بود، گروهی از بزرگان یارانش را گرد آورد و به حضور امام باقر (ع) رسید. به امام باقر (ع) گفته شد اینان برای مناظره آمده‌اند. حضرت فرمود اکنون باز گردند و فردا بیایند. فردای آن روز، امام باقر (ع) فرزندان مهاجر و انصار را گرد آورد و گروه خوارج نیز حضور یافتند. امام باقر (ع) با حمد و ستایش خداوند، سخن آغاز کرد و پس از شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر اکرم (ص) فرمود: سپاس خدای را که با اعطای نبوت به پیامبر اکرم، ما خاندان را کرامت بخشید و ولایت خویش را به ما اختصاص داد. ای فرزندان مهاجر و انصار! در میان شما هر کس فضیلتی از امیرالمؤمنین علی (ع) می‌داند، بر جای ایستد و آن را باز گوید.
حاضران هر یک ایستادند و در فضیلت علی (ع) سخن‌ها ایراد کردند.
با این زمینه و فضایی که امام باقر (ع) پدید آورد آن مرد که بزرگ خوارج آن محفل بشمار می‌آمد، از جای برخاست و گفت: من فضایل و ارزش‌های علی (ع) را بیش از این جمع آگاهم و روایت‌های فزونتری را می‌دانم، ولی این‌ها مربوط به زمانی است که علی (ع) هنوز حکمیت را نپذیرفته، با پذیرش حکمیت کافر نشده بود. سخن در فضایل علی (ع) به حدیث خیبر رسید، آنجا که پیامبر (ص) فرمود: «لا عطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله، کرارا غیر فرار، لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه».
فردا، پرچم را به فردی خواهم سپرد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند. بر دشمن هماره می‌تازد و هرگز از میدان نبرد نمی‌گریزد، او از رزم باز نمی‌گردد مگر با پیروزی و فتح خیبر. در این هنگام امام باقر (ع) رو به جانب آن مرد کرد و فرمود:
درباره‌ی این حدیث چه می‌گویی؟ خارجی گفت: این حدیث حق است و شکی هم در آن نیست، ولی کفر پس از این مرحله پدید آمد. امام باقر (ع) فرمود: آیا آن روز که خداوند علی را دوست می‌داشت، می‌دانست که او در آینده اهل نهروان را خواهد کشت یا نمی‌دانست؟
مرد گفت: اگر بگویم خدا نمی‌دانست، کافر شده‌ام، پس ناگزیر باید اقرار کنم که خداوند می‌دانسته است. امام باقر (ع) فرمود: آیا محبت خدا به علی (ع) از آن جهت بوده که وی در خط اطاعت خدا حرکت می‌کرده یا به خاطر عصیان و نافرمانی بوده است! مرد گفت: بدیهی است که دوستی خداوند نسبت به امیرالمؤمنین علی (ع) از جهت اطاعت و بندگی وی بوده است نه عصیان و نافرمانی. (در نتیجه محبت خداوندبه علی (ع) بیانگر این

است که علی (ع) تا پایان عمر در راه اطاعت خدا گام نهاده و هرگز از مسیر رضای او بیرون نرفته است و آنچه کرده وظیفه‌ی الهی او بوده است). سخن که به اینجا رسید، امام باقر (ع) رو به آن مرد کرده و فرمود: اکنون تو در میدان مناظره مغلوب شدی، از جای برخیز و مجلس را ترک کن. مرد از جای برخاست و آیه‌ای از قرآن را که بیانگر آشکار گشتن حق برای او بود زمزمه می‌کرد و اظهار داشت: «الله اعلم حیث یجعل رسالته» [4] .

پی نوشت ها:

[1] «مارقه» به گروه خوارج اطلاق شده است؛ زیرا آنان از زیر بار بیعت خود با علی (ع) خارج شدند، و علی (ع) در خطبه‌ی شقشقیه به این جهت درباره‌ی ایشان گفت: «و مرقت اخری». نهج‌البلاغه، خطبه‌ی 3.

[2] نساء / 35.

[3] احتجاج طبرسی 2 / 324.

[4] الکافی 8 / 349؛ بحار 21 / 26.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

مبارزه با توهمات قدریه و جبریه

از جمله مسایل بحث‌انگیز معارف اسلامی که از دیر زمان، ذهن اندیشه‌وران و حتی عامیان را به پرسش‌های مختلف بر می‌انگیخته، مسأله جبر و اختیار است.
در قرآن که محور تعالیم اسلامی است از یک سو حاکمیت مطلق الهی بر تمامی ابعاد و زوایای هستی به انسان یادآوری شده است، و از سوی دیگر اعمال و موضعگیری آدمیان در صحنه‌ی زندگی و در میدان کفر و ایمان، عمل خود آنان بشمار آمده است.
در برخی آیات می‌خوانیم: «ما شاء الله لا قوة الا بالله». [1] . خواست، خواست خدا است و نیرویی جز به اتکای خدا وجود ندارد. «و ما تشاؤون الا ان یشاء الله...» [2] . شما چیزی را نمی‌خواهید مگر این که خداوند بخواهد. «تضل بها من تشاء و تهدی بها من تشاء». [3] . خداوند آن کس را که بخواهد به وسیله‌ی آیات قرآن گمراه می‌سازد و هر آن کس را که بخواهد هدایت می‌کند. و از سوی دیگر در بعضی از آیات می‌خوانیم:
«و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم...» [4] . هر ناگواری که به شما برسد، نتیجه‌ی دستاوردهای خود شما است. «و لتجزی کل نفس بما کسبت و هم لا یظلمون». [5] . هر فردی به وسیله‌ی آن چه خود کسب کرده و انجام داده است مجازات می‌شود و آدمیان مورد ستم واقع نخواهند شد. «و لا تزر وازرة وزر اخری». [6] . در نظام داوری حق، هیچ کس سنگینی بار دیگری را بر دوش نمی‌کشد. هر یک از این دو دسته آیات، بیانگر بعدی از معرفت جامع دینی است، و نظر به تبین حقیقتی خاص دارد و در صورتی که جایگاه هر یک از این آیات شناخته نشود، مثلا یک دسته مورد توجه قرار گیرد و دسته‌ی دیگر نادیده انگاشته شده، یا توجیه و تأویل شود، معرفت دینی به انحراف می‌گراید، چنان که در صدر اسلام، دورماندگان از مکتب اهل بیت (ع) به دلیل عدم آشنایی کامل با منطق وحی و عدم تسلط بر مجموعه‌ی آیات قرآن و ناآگاهی از شیوه‌ی جمع میان پیام‌های آن، گرفتار افراط و تفریط شدند، گروهی به جبر گراییدند و دسته‌ای به تفویض کامل! این جریان‌های فکری هر چند در عصر امام صادق (ع) اوج بیشتری یافت، ولی خیزش‌های آن در عصر امام باقر (ع) نمایان شد. امام باقر (ع) در رد نظریه‌ی جبر مطلق و اختیار مطلق می‌فرمود: لطف و رحمت الهی به خلق، بیش از آن است که آنان را به انجام گناهان مجبور سازد، و سپس ایشان را به خاطر کارهایی که به اجبار انجام داده‌اند عذاب کند! از سوی دیگر خداوند قاهرتر و نیرومندتر از آن است که چیزی را اراده کند و تحقق نیابد. از آن حضرت سؤال شد که مگر

میان جبر و اختیار، جایگاه سومی وجود دارد؟ امام باقر (ع) فرمود: آری میان جبر و اختیار مجالسی گسترده‌تر از فضای آسمان‌ها و زمین هست. [7] . راوی حدیث همانند این بیان را به امام صادق (ع) نیز نسبت داده است.

پی نوشت ها:

[1] کهف / 39.

[2] انسان / 76؛ تکویر / 81.

[3] اعراف / 155.

[4] شوری / 30.

[5] جاثیه / 22.

[6] انعام / 164؛ اسراء / 15؛ زمر / 39؛ فاطر / 18.

[7] عن ابی‌جعفر و ابی عبدالله (ع) قالا: ان الله ارحم بخلقه من ان یجبر خلقه علی الذنوب ثم یعذبهم علیها و الله اعز من ان یرید امرا فلا یکون، قال: فسئلا (ع) هل بین الجبر والقدر منزلة ثالثة؟ قالا: نعم اوسع مما بین السماء و الارض. اصول کافی 1 / باب الجبر و القدر، حدیث 9.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

موضع گیری علیه دروغپردازان

ضعف فرهنگ جامعه، همواره دو نتیجه‌ی تلخ را به همراه دارد: افراط یا تفریط! این دو آفت در حکومت امویان و مروانیان، جامعه را بشدت رنج می‌داد.
برخی از مردم تحت تأثیر محیط و شگردهای تبلیغی دستگاه حکومتی، از خاندان رسالت تا آنجا فاصله گرفتند که به ایشان توهین کرده و ناسزا می‌گفتند. و در مقابل، گروه دیگری از مردم به انگیزه‌ی موضعگیری علیه حکومت و یا انگیزه‌های دیگر، در تعظیم جایگاه اهل بیت (ع)،تا بدان جا افراط می‌کردند که ائمه‌ی معصومین (ع) ناگزیر با آنان به مواجهه و مبارزه می‌پرداختند.
با توجه به امکانات محدودی که در اختیار امامان (ع) قرار داشت، آنان برای ارتباط با شیعیان و تبیین مواضع حق برای ایشان، دشواری‌های مهمی داشتند و عناصر فرصت طلب از این خلأ در جهت منافع شخصی خود سود جسته، شیفتگان خاندان رسالت را با روایات ساختگی و دروغ به انحراف می‌کشاندند. در روایتی از امام صادق (ع) هفت تن به عنوان عناصر فرصت طلب و دروغپرداز معرفی شده‌اند:
1- مغیرة بن سعید 2- بیان 3- صائد 4- حمزة بن عماره‌ی بربری 5- حارث شامی 6- عبدالله بن عمرو بن حارث 7- ابوالخطاب. [1] . در روایتی دیگر از امام ابوالحسن الرضا (ع) آمده است: «بیان»، بر علی بن الحسین (ع) دروغ می‌بست و خداوند حرارت آهن را به او چشانید و کشته شد. مغیرة بن سعید بر امام باقر (ع) دروغ می‌بست، او نیز کشته شد و به کیفر رسید و... [2] .
هشام بن حکم از امام صادق (ع) نقل کرده است:
مغیرة بن سعید از روی عمد و غرض‌ورزی بر پدرم (امام باقر علیه‌السلام) دروغ می‌بست. یاران مغیرة در جمع اصحاب امام باقر (ع) می‌آمدند و نوشته‌ها و روایات را از ایشان می‌گرفتند و به مغیره می‌رساندند، و او در لابلای آن نوشته‌ها مطالب کفرآمیز و باطل را می‌افزود و به امام باقر (ع) نسبت می‌داد و آنان را امر می‌کرد تا آن مطالب را به عنوان آرای امام در میان شیعه رواج دهند. پس آن چه از مطالب آمیخته به غلو در روایات امام باقر دیده شود، افزوده‌های مغیرة بن سعید است. [3] . امام باقر (ع) از وجود چنین عناصر ناسالمی، کاملا آگاهی داشت و در هر فرصت به افشای چهره‌ی آنان و انکار بافته‌های ایشان می‌پرداخت.
وی درباره‌ی مغیرة می‌فرمود: آیا می‌دانید مغیرة مانند کیست؟ مغیره مانند بلعم است که خداوند در حق وی فرمود: «الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ

منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین» [4] ما آیات خود را به او عطا کردیم ولی او به عصیان گرایید و پیرو شیطان گشت و در زمره‌ی گمراهان جهان قرار گرفت. [5] . از این روایت استفاده می‌شود که مغیرة در آغاز گمراه نبوده، بلکه در جمع شیعه جایگاهی ارزشمند داشته، ولی در مراحل بعد گرفتار کجروی و غلو شده و فرقه‌ی مغیریه را بنیان نهاده است. مغیرة بن سعید، درباره‌ی خداوند قائل به تجسیم بود و سخنان غلوآمیز درباره‌ی علی (ع) می‌گفت. [6] . درباره‌ی او گفته‌اند که بعد از وفات امام باقر (ع)، مدعی امامت شد و بعدها ادعای نبوت نیز کرد. [7] . «بیان» از دیگر چهره‌های افراطگر و غالی است. درباره‌ی وی گفته‌اند که به الوهیت علی بن ابی‌طالب (ع) و حسن بن علی (ع) و حسین بن علی (ع) و محمد بن حنفیه و سپس ابوهاشم (فرزند محمد بن حنفیه) قائل بوده، و خود را مصداق آیه‌ی «هذا بیان للناس» می‌دانسته است. [8] . او تا بدان جا به انحراف گراییده که برای خویش مدعی نبوت و رسالت نیز شده است. [9] . امام باقر (ع) درباره‌ی او فرمود: «خداوند لعنت کند بیان تبان [10] را زیرا وی بر پدرم (علی بن الحسین، زین‌العابدین علیه‌السلام) دروغ می‌بست. من شهادت می‌دهم که پدرم (علی بن الحسین) بنده‌ی صالح خدا بود. [11] . در روایتی دیگر از امام باقر (ع) این سخن نقل شده است: خداوندا! من از مغیرة بن سعید و بیان به درگاه تو تبری می‌جویم. [12] . حمزة بن عماره‌ی بربری، از دیگر منحرفانی است که تحت لوای اعتقاد به امامت علی (ع) و ائمه، به تحریف اندیشه‌ها پرداخته است. او از اهل مدینه بود و محمد بن حنفیه را تا مرتبه‌ی الوهیت بالا برد، و گروهی از مردم مدینه و کوفه پیرو او شدند. امام باقر (ع) از او تبری جسته و وی را لعنت کرده است. [13] . ابومنصور عجلی، افراطگر و منحرف دیگری است که در عصر امام باقر (ع) با افکار غلوآمیز و آرای ساختگی خود، پیروانی برای خویش گرد آورد که با نام «منصوریه» یا «کسفیه» [14] شهرت یافتند. امام باقر (ع) ابومنصور را به طور رسمی طرد نمود، ولی وی پس از وفات آن حضرت مدعی شد که امامت از امام باقر (ع) به وی منتقل شده است [15] . غالیان و افترازنندگان به ائمه، خطوط مختلفی را دنبال می‌کرده‌اند.

برخی از آنان در پی انگیزه‌های سیاسی، تلاش می‌کرده‌اند تا امام باقر (ع) را مهدی موعود معرفی کنند. ولی امام باقر (ع) در رد آنان می‌فرمود: گمان می‌کنند که من مهدی موعودم، ولی من به پایان عمر خویش نزدیکترم تا به آنچه ایشان مدعی هستند و مردم را به آن می‌خوانند. [16] .

گروهی دیگر از این گروه‌ها، راه تندروی و غلو را در امر ولایت و مقام ائمه در پیش گرفته بودند که امام باقر در رد ایشان می‌فرمود:

ای گروه شیعیان! خط میانه باشید تا تندروان از تندروی خویش نادم شوند و به شما اقتدا نمایند، و جویندگان راه و حقیقت به شما ملحق گردند.
فردی از انصار به امام عرض کرد: تندروان و غالیان چه کسانی هستند؟ امام فرمود: غالی و تندرو آن کسانی هستند که به ما اوصاف و عناوین و مقاماتی را نسبت می‌دهند که خودمان آن اوصاف را برای خویش قایل نشده‌ایم. آنان از ما نیستند و ما هم از ایشان نیستیم... سپس آن حضرت چنین ادامه داد: به خدا سوگند، ما از سوی خدا برائت و آزادی مطلق به همراه نداریم، و میان ما و خدا خویشاوندی نیست، و بر خداوند حجت و دلیلی در ترک تکلیف و وظایف نخواهیم داشت. ما به خداوند تقرب نمی‌جوییم، مگر به وسیله‌ی اطاعت و بندگی او. پس هر یک از شما که مطیع خداوند باشد، ولایت و محبت ما به حال او ثمربخش است، و کسی که اهل معصیت باشد، ولایت ما سودی به حالش نخواهد داشت. هان، دور باشید از گول زدن خویش و گول خوردن به وسیله‌ی غالیان! [17] .

پی نوشت ها:
[1] اختیار معرفة الرجال، جزء 4 / 302، حدیث 543.
[2] همان، حدیث / 544.
[3] اختیار معرفة الرجال، جزء 3 / 225، حدیث 402.
[4] اعراف / 175.
[5] تفسیر العیاشی 2 / 42؛ اختیار معرفة الرجال 228، حدیث 406؛ بحار 46 / 322.
[6] تاریخ طبری 5 / 456؛ الکامل فی التاریخ 4 / 207-209.
[7] الفصل فی الملل و الأهواء و النحل 2 / 13-14.
[8] تاریخ طبری 5 / 457؛ الکامل فی التاریخ 4 / 209.
[9] فرق الشیعة 34.
[10] «تبان» به معنای علاف و کاه فروش است.
[11] اختیار معرفة الرجال 301.
[12] طبقات ابن‌سعد 5 / 237.
[13] فرق الشیعة 27-28.
[14] «کسفیه» نامیده شدند، چون می‌گفتند: «ان علیا هو الکسف الساقط من السماء».
[15] فرق الشیعة 38؛ الفصل فی الملل والاهواء و النحل 2 / 14.
[16] سیر اعلام النبلاء 4 / 407؛ تاریخ ابن‌عساکر 15 / 357.
[17] اصول کافی 2 / 75.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

معنای «یدالله» و انتساب «روح» بخدا

در تفسیر آیه‌ی «یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی» [1] از امام باقر (ع) سؤال شد، منظور از «دست» که خداوند به خویش نسبت داده، چیست؟
امام فرمود: «ید» در کلام عرب به معنای قوت و عظمت است. خداوند می‌فرماید: «والسماء بنیناها بأید»؛ [2] یعنی آسمان را با قدرت و نیرو بر افراشتیم؛ چه، در آیه‌ی «و ایدهم بروح منه» روح، نیز به معنای قوت و نیروی امداگر است.. [3] . در تفسیر این کلام الهی که می‌فرماید: «در آدم، از روح خود دمیدم» امام (ع) همین بیان را آوره که مراد از «روح»، قدرت است. [4] . و در بیانی دیگر امام فرموده است: مراد از «روح خدا» روحی است که او انتخاب کرده و برگزیده و آفریده است و آن را به خود نسبت داده و بر تمامی ارواح برتری بخشیده است [5] . پیام این دو بیان، به یک حقیقت مشترک باز می‌گردد، و آن این است که «روح خدا» به معنای چیزی که از وجود خدا جدا شده باشد نیست؛ زیرا خداوند جزء ندارد.

پی نوشت ها:
[1] ص / 75.
[2] ذاریات / 47.
[3] سیرة الائمة الاثنی عشر 2 / 213، و نظیر آن در تفسیر برهان 4 / 64.
[4] توحید صدوق / 172.
[5] همان 170.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

رمز بقای دین در واقع‌بینی و سازگاری آن با نیازها و شرایط گوناگونی است که در طول زندگی نسل‌ها، یکی پس از دیگری رخ می‌نماید.
شریعت و مکتب، آن گاه می‌تواند در بستر تاریخ تداوم یابد، که قادر به حل معضلات اجتماعی و پاسخگو به پرسش‌های عقیدتی و عملی مردم باشد.
مبانی عقیدتی، همواره ثابت و غیر متغیرند و نیازمند دقت و تلاش برای فهم هر چه عمیقتر آن، اما برنامه‌های عملی و قوانین دستوری دین، با این که متکی بر ملاک‌های واقعی است، ولی از آن جا که موضوعات خارجی و مسایل مستحدث در زندگی جوامع، همواره متحول و متغیر است. شناخت حکم هر حادثه نیازمند اجتهاد و استنباط می‌باشد. استنباط احکام و نسبت دادن آن‌ها به خدا و شریعت، کاری است سنگین و خطر آفرین؛ زیرا همان گونه که حیات دین در صحنه‌ی زندگی انسان‌ها، مبتنی بر اجتهاد می‌باشد، از سوی دیگر، اجتهاد نادرست و نسبت دادن احکام منحط و غیرواقعی به شریعت، خود مایه‌ی زوال و نابودی دین خواهد بود.
نقش اجتهاد و مجتهدان در جامعه‌ی دینی، همانند نقش طبابت و پزشکان در جامعه‌ی بشری است. اگر طبیبان راه درستی را در مداوای بیماری‌ها در پیش گیرند، عمل آنان شفابخش و سازنده است، ولی اگر راه نادرست و داروهای نامناسبی را تجویز نمایند، نه تنها بیماران بهبود نیافته که چه بسا بیماری آنان شدت می‌یابد.
فقیهان و مجتهدان نیز در صدد پاسخگویی به مسایل جدید و مورد ابتلای جامعه‌ی خویشند، و چنانچه در این کار از ملاک‌ها و شیوه‌های غلط پیروی کنند، چهره‌ی دین را مخدوش و نظام عملی آن را معیوب ساخته‌اند. پس از رحلت رسول خدا (ص)، یکی از نیازهای مبرم جامعه‌ی اسلامی، اجتهاد و شناخت احکام بر اساس قرآن و سنت رسول الله (ص) بود.
ما در مطالب قبل یادآور شدیم که پیامبر اسلام (ص) با پیش‌بینی این امر و معرفی علی (ع) به عنوان مبین احکام و مفسر قرآن، در جهت رفع نیازهای آینده‌ی جهان اسلام، گام اساسی را برداشت، ولی آنان که علی (ع) را نخست از میدان سیاست و به دنبال آن از مرجعیت دینی و فکری منزوی ساختند، در میدان عمل با بن بست‌ها مواجه شده و دست به کار اجتهاد شدند، اما اجتهادی که با روح دین سازگار نبود و شرایط لازم را در بر نداشت.
به کارگیری قیاس و استحسان و فهم شخصی در استنباط احکام، از جمله مشکلاتی بود که در امر اجتهاد رخ نمود، و ائمه‌ی معصومین (ع) را به عنوان عالمان واقعی دین و وارثان علم پیامبر (ص)، واداشت تا جامعه‌ی

علمی را به رهیافتن انحراف در فهم احکام هشدار دهند.
بر این اساس، یکی از محورهای عمده‌ی تعلیمات ائمه (ع)، به ویژه امام باقر (ع) و امام صادق (ع)، زدایش قیاس و استحسان از محیط فقاهت و اجتهاد بود.
امام باقر (ع) در این زمینه می‌فرمود: «ان السنة لا تقاس، و کیف تقاس السنة و الحائض تقضی الصیام و لا تقضی الصلوة». [1] . سنت و احکام شرعی از طریق قیاس قابل شناخت نیست، چگونه می‌توان قیاس را ملاک قرار داد، با این که زن حایض پس از دوران حیض می‌بایست روزه را قضا کند، ولی قضای نماز بر او واجب نیست. در سخنی دیگر به زراره سفارش فرموده است:
«یا زرارة ایاک و اصحاب القیاس فی الدین، فانهم ترکوا علم ما وکلوا به و تکلفوا ماقد کفوه، یتأولون الأخبار و یکذبون علی الله عزوجل...». [2] .
ای زراره! از کسانی که در کار دین به قیاس پرداخته‌اند، دوری گزین؛ زیرا آنان از قلمرو تکلیف خود تجاوز کرده‌اند، آن چه را می‌بایست فرا گیرند، کنار نهاده و به چیزی پرداخته‌اند که به آن‌ها وانهاده نشده است، روایات را به ذوق خود تجزیه و تحلیل کرده و تأویل می‌کنند و بر خدا دروغ می‌بندند.
و نیز امام باقر (ع) می‌فرمود: «ادنی الشرک ان یبتدع الرجل رأیا فیحب علیه و یبغض علیه» [3] .
کمترین مرتبه‌ی شرک این است که شخص نظریه‌ای را از پیش خود (و بدون حجت شرعی) بنیان نهد و همان نظر را ملاک حب و بغض و داوری‌ها قرار دهد. محمد بن طیار از اصحاب امام باقر (ع) گوید: قال لی ابوجعفر (ع): تخاصم الناس؟ قلت: نعم. قال: و لا یسألونک عن شیء، الا قلت فیه شیئا؟ قلت: نعم، قال: فأین باب الرد اذا؟ [4] . امام باقر (ع) به من فرمود: آیا تو با مردم به بحث می‌پردازی؟ گفتم: بلی. امام (ع) فرمود: آیا هر چه از تو می‌پرسند، تو به هر حال پاسخی در قبال آن ارائه می‌کنی؟ گفتم: بلی. امام (ع) فرمود: پس در چه زمینه سکوت کرده و علم و دانش واقعی آن را به اهلش (اهل بیت علیهم‌السلام) ارجاع می‌دهی! در این بیان، امام (ع) به محمد بن طیار یادآور شده است که هیچ فردی جز معصومین (ع) نباید خود را در مرحله‌ای فرض کند که می‌تواند به اتکای رأی و اندیشه‌ی خود همه‌ی پرسش‌ها را پاسخ دهد، و آن جا که نتوانست به تمثیل و تشبیه و قیاس متکی گردد! بلکه همواره در مسایل مورد ابتلا، زمینه‌های پیچیده و مبهمی وجود دارد که علم آن صرفا در اختیار مفسران واقعی قرآن و اهل بیت رسالت است و باید به آنان رجوع کرد.

پی نوشت ها:

[1] المحاسن، باب المقائیس و الرأی 214؛ بحار 2 / 308.
[2] بحار 2 / 309.
[3] همان 2 / 304.
[4] همان 2 / 304.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

معنای پرستیدن خاص و خالص خدا

زراره گوید: از امام باقر علیه‌السلام در مورد فرمایش خدای متعال که می‌فرماید: «خاص و خالص و بی هیچ شائبه‌ی شرک، خدا را بپرستید» پرسیدم، و این که حنیفیه چیست؟ حضرت فرمود: آن همان فطرت و سرشتی است که خداوند مردم را بر آن آفرید، و برای آفریده‌ی خدا دگرگونی و تبدیلی نیست. فرمود: خداوند آنها را بر شناخت آفرید. زراره گوید: و از معنی فرمایش خدا که می‌فرماید: «و ای رسول ما! بیاد آر هنگامی را که پروردگار تو از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت» پرسیدم؟
حضرت فرمود: خداوند از کمر حضرت آدم فرزندانی را که تا روز قیامت متولد می‌شوند مانند ذره بیرون آورد پس خود را به آنها شناسانید و احسان خود را به آنها نشان داد، و اگر غیر از این بود، کسی پروردگار خود را نمی‌شناخت. حضرت فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: هر مولودی بر اساس فطرت و سرشت - یعنی بر شناخت و معرفت - متولد می‌شود، یعنی شناخت این که خدای متعال آفریدگار اوست، فرمایش خدا در قرآن نیز این است که می‌فرماید: «و اگر از آنها بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده، هر آینه می‌گویند: خدا».
عن زرارة عن أبی جعفر علیه‌السلام قال: سألته عن قول الله عزوجل: (حنفاء لله غیر مشرکین به) [1] و عن الحنیفیة.
فقال: هی الفطرة التی فطر الناس علیها، لا تبدیل لخلق الله.
قال: فطرهم الله علی المعرفة. قال زرارة، و سألته عن قول الله: (و اذ أخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم). [2] الآیة. قال: أخرج من ظهر آدم ذریته الی یوم القیامة فخرجوا کالذر، فعرفهم و أراهم صنعه. و لولا ذلک لم یعرف أحد ربه. و قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: کل مولود یولد علی الفطرة - یعنی علی المعرفة - بأن الله عزوجل و خالقه، فذلک قوله: (و لئن سألتهم من خلق السماوات و الأرض لیقولن الله) [3] [4] .

پی نوشت ها:
[1] الحج: 31.
[2] الأعراف: 172.
[3] بحارالأنوار: ج 3 ص 279 ح 11، عن التوحید.
[4] الزمر: 38.

منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

معنی « و در او از روح خویش دمیدم»

محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه‌السلام در مورد فرمایش خدای متعال که می‌فرماید: «و در او از روح خویش دمیدم» پرسیدم؟
حضرت فرمود: روحی است که خداوند اختیار فرموده و برگزیده و آفریده و بر ذات خویش نسبت داده است، و آن را بر همه‌ی روحها برتری داده، پس امر فرمود که وارد کالبد آدم علیه‌السلام شود پس جزئی از آن در آدم علیه‌السلام دمیده شود.
أبی، عن علی، عن أبیه، عن ابن أبی‌عمیر، عن ابن اذینة، عن محمد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر علیه‌السلام عن قول الله عزوجل: (و نفخت فیه من روحی). [1] .
قال: روح اختاره الله و اصطفاه و خلقه و أضافه الی نفسه، و فضله علی جمیع الأرواح الامر فنفخ منه فی آدم علیه‌السلام.
حمزة العلوی، عن علی، عن أبیه (مثله) [2] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: ج 4 ص 11 ح 2، عن معانی الأخبار.
[2] بحارالأنوار: ج 4 ص 11 ح 2، عن معانی الأخبار.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

معنای «و روحی (شایسته) از طرف او بود»

حمران بن اعین گوید: از امام باقر علیه‌السلام در مورد فرمایش خداوند که می‌فرماید: «و روحی (شایسته) از طرف او بود» پرسیدم.
حضرت فرمود: روح آفریده شده است، خداوند آن را به حکمت خویش در آدم و عیسی علیهماالسلام آفریده است.
حمران بن أعین قال: سألت أباجعفر علیه‌السلام عن قول الله عزوجل: (و روح منه). [1] .
قال: هی مخلوقة خلقها الله بحکمته فی آدم و فی عیسی علیهماالسلام. [2] .

پی نوشت ها:
[1] النساء: 171.
[2] بحارالأنوار: ج 4 ص 12 ج 4، عن الاحتجاج.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

معنای نشان دادن ملکوت به ابراهیم

جابر گوید: از امام باقر علیه‌السلام در مورد معنی فرمایش خداوند متعال که می‌فرماید: «و همچنین ما به ابراهیم ملکوت و باطن آسمانها و زمین را نشان و ارائه دادیم» سؤال کردم.
جابر گوید: من سرم را به پایین انداخته بودم، حضرت دست مبارک خود را بالا گرفت، سپس رو به من کرد و فرمود: سر خود را بالا بگیر، من سرم را بلند کردم، و به سقف اتاق نگاه کردم که ناگاه شکافته شد تا این که چشم من به نوری درخشان که چشم مرا خیره می‌کرد، افتاد. حضرت فرمود: حضرت ابراهیم علیه‌السلام ملکوت آسمانها و زمین را این گونه دید. حضرت به من فرمود: سر خود را پایین انداز، من سرم را پایین انداختم. آنگاه به من فرمود: سر خود را بلند کن، سر خود را بلند کردم دیدم سقف اتاق به همان حال اولش است.
جابر گوید: سپس حضرت دست مرا گرفت و برخاست و مرا از اتاقی که بودیم به اتاق دیگری برد، حضرت لباسهای خود را عوض کرد و لباس دیگری پوشید، سپس به من فرمود: چشم خودت را ببند، من چشمانم را بستم، و به من فرمود: چشمت را باز نکن، ساعتی گذشت فرمود: می‌دانی در کجا هستی؟
عرض کردم: نه، قربانت گردم.
فرمود: تو در تاریکی که ذوالقرنین آن را پیمود، قرار گرفته‌ای.
عرض کردم: قربانت گردم؛ آیا اجازه می‌فرمایید تا چشمم را باز کنم؟
حضرت فرمود: باز کن، ولی چیزی نمی‌بینی.
چشمم را باز کردم، من در مکان تاریخی بودم که حتی جلو پای خودم را هم نمی‌دیدم، آنگاه مقداری حرکت کرد و ایستاد و به من فرمود: آیا می‌دانی کجا هستی؟
عرض کردم: نه. فرمود: در کنار چشمه‌ی حیات ایستاده‌ای، چشمه‌ای که حضرت خضر از آن نوشید. و از آن عالم خارج شدیم و به عالم دیگری رفتیم و در آنجا هیئتی مثل عالم خودمان از جهت بناء و مسکن‌ها و اهل آن دیدیم، سپس به عالم سومی مانند عالم اول و دوم رفتیم تا این که به پنج عالم وارد شدیم. جابر گوید: پس از آن، حضرت فرمود: این ملکوت زمین بود که حضرت ابراهیم علیه‌السلام همه‌ی اینها را ندید، بلکه او ملکوت آسمانها را دید که دوازده عالم بود، و هر عالمی مثل هیئتی بود که دیدی، هر امامی که از ما از دنیا برود در یکی از این عوالم ساکن می‌شود، تا این که آخرین آنها حضرت قائم علیه‌السلام است که در عالمی که ما ساکن هستیم، ساکن می‌شود.

جابر گوید: سپس حضرت رو به من کرد و فرمود: چشم خود را ببند، من چشمم را بستم، حضرت دست مرا گرفت ناگاه دیدم در همان اتاقی که بیرون رفته بودیم هستیم، حضرت لباسهای خود را در آورد و لباس اولی را پوشید و بر آن اتاقی که بودیم برگشتیم، عرض کردم: فدایت گردم؛ چقدر از روز گذشته است؟ حضرت فرمود: سه ساعت. علامه مجلسی رحمة الله: در بیان این حدیث شریف می‌فرماید:

«این که حضرت ابراهیم آنها را ندیده بود» یعنی همه‌ی آن عوالم را ندیده بود، یا این که در موقعی که بر قوم خود احتجاج می‌کرد ندیده بود، و پس از آن دیده بود، و گویا در قرائت ائمه علیهم‌السلام «الأرض» با نصب بوده است.

عن جابر، عن أبی جعفر علیه‌السلام قال: سألته عن قول الله عزوجل: (و کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات و الأرض). [1] .

قال: فکنت مطرقا الی الأرض فرفع یده الی فوق، ثم قال لی: ارفع رأسک، فرفعت رأسی فنظرت الی السقف قد انفجر حتی خلص بصری الی نور ساطع حار بصری دونه.

قال: ثم قال لی: رأی ابراهیم ملکوت السماوات و الأرض هکذا.

قال لی: أطرق، فأطرقت.

ثم قال (لی): ارفع رأسک، فرفعت رأسی، فاذا السقف علی حاله.

قال: ثم أخذ بیدی و قام و أخرجنی من البیت الذی کنت فیه و أدخلنی بیتا آخر، فخلع ثیابه التی کانت علیه و لبس ثیابا غیرها.

ثم قال لی: غض بصرک، فغضضت بصری، و قال لی: لا تفتح عینک، فلبثت ساعة، ثم قال لی: أتدری أین أنت؟

قلت: لا، جعلت فداک.

فقال لی: فی الظلمة التی سلکها ذوالقرنین.

فقلت له: جعلت فداک؛ أتأذن لی أن أفتح عینی؟ قال: لی: افتح، فانک لا تری شیئا.

ففتحت عینی فاذا أنا فی ظلمة لا أبصر فیها موقع قدمی، ثم سار قلیلا و وقف. فقال لی: هل تدری أین أنت؟

قلت: لا. قال: أنت واقف علی عین الحیاة التی شرب منها الخضر، و خرجنا من ذلک العالم الی عالم آخر فسکلکنا فیه فرأینا کهیئة عالمنا فی بنائه و مساکنه و أهله، ثم خرجنا الی عالم ثالث کهیئة الأول و الثانی، حتی وردنا خمسة عوالم.

قال: ثم قال: هذه ملکوت الأرض و لم یرها ابراهیم، و انما رأی ملکوت السماوات، و هی اثنا عشر عالما کل کهیئة ما رأیت، کلما مضی منا امام سکن أحد هذه العوالم، حتی یکون آخرهم القائم فی عالمنا الذی نحن ساکنوه.

قال: ثم قال لی: غض بصرک، فغضضت بصری، ثم أخذ بیدی فاذا نحن فی البیت الذی خرجنا منه، فنزع تلک الثیاب و لبس الثیاب التی کانت علیه، و عدنا الی مجلسنا، فقلت: جعلت فداک؛ کم مضی من نهار؟
قال: ثلاث ساعات.
بیان: «و لم یرها ابرهیم» أی کلها، أو فی وقت الاحتجاج علی قومه و رآها بعدا، و کان فی قرائتهم علیهم‌السلام: «و الأرض» بالنصب. [2] .

پی نوشت ها:
[1] الأنعام: 75.
[2] بحارالأنوار، ج 57 ص 327 ح 7.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

معنای محدث و رسول و نبی

احول گوید: از زراره شنیدم که از امام باقر علیه‌السلام می‌پرسید: مرا از معنای رسول و نبی و محدث آگاه فرما.
امام باقر علیه‌السلام فرمود: رسول؛ کسی است که جبرئیل رودروی او می‌آید و او می‌بیند و با او سخن می‌گوید. و نبی؛ کسی است که در خواب می‌بیند آن طوری که حضرت ابراهیم علیه‌السلام دید، و آن طوری که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آمدن وحی، از اسباب و علایم نبوت را می‌دید، تا این که جبرئیل از جانب خدای با رسالت نزد او آمد.
هنگامی که اسباب نبوت برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مهیا شد و رسالت نیز از نزد خدا بر او آمد، جبرئیل نزد او آمد و رودررو با او سخن می‌گفت، و برخی از انبیا اسباب نبوت برایش فراهم آمده بود و بدون این که در بیداری ببیند و در خواب می‌دید که روح (القدس) نزد آنها می‌آمد و با او سخن می‌گفت.
و محدث؛ کسی است که به او خبر داده می‌شود و او صدا را می‌شنود ولی نه در بیداری مشاهده می‌کند و نه در خواب می‌بیند.
علامه مجلسی رحمه‌الله در بیان این دو حدیث شریف می‌فرماید: علما و دانشمندان در فرق میان رسول و نبی اختلاف‌نظر دارند، البته گروهی می‌گویند که: فرقی میان آن دو نیست، و گروهی که قائل به فرق هستند:
برخی گویند: رسول کسی است که علاوه بر معجزه؛ کتاب آسمانی نیز باید به او نازل شود، ولی نبی کسی است که کتاب آسمانی بر او نازل نشده و بر کتاب پیغمبر پیش از خود، دعوت می‌کند. برخی دیگر گویند: پیغمبری که دارای معجزه و کتاب است و با آمدن او شریعت پیشین نسخ می‌شد این رسول است، و کسی که دارای این صفات نباشد او نبی است. بعضی دیگر گویند: کسی که فرشته به صورت آشکار نزد او بیاید و او را امر به دعوت مردم نماید، او رسول است، و کسی که چنین نباشد، بلکه در خواب فرشته را ببیند او نبی است، و این قول رازی و دیگران است. روشن است که طبق اخبار، غیر از قول اخیر همه‌ی اقوال باطل‌اند، چرا که در روایات تعداد پیغمبران و کتابها آمده، و جز پنج نفر از آنان، ناسخ شرع نبودند، پس اعتماد فقط به این روایت است که با اخبار زیادی از «کافی» تأیید شده است.
علی بن حسان، عن ابن بکیر، عن زرارة قال: سألت أباجعفر علیه‌السلام من الرسول؟
من النبی؟ من المحدث؟

فقال: الرسول؛ الذی یأتیه جبرئیل فیکلمه قبلا فیراه کما یری أحدکم صاحبه الذی یکلمه، فهذا الرسول.
و النبی؛ الذی یؤتی فی النوم نحو رؤیا ابراهیم علیه‌السلام و نحو ما کان یأخذ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من السبات اذا أتاه جبرئیل فی النوم، فهکذا النبی، و منهم من تجمع له الرسالة و النبوة، فکان رسول الله رسولا نبیا یأتیه جبرئیل قبلا فیکلمه و یراه و یأتیه فی النوم.
و أما المحدث؛ فهو الذی یسمع کلام الملک فیحدثه من غیر أن یراه و من غیر أن یأتیه فی النوم.
ابن أبی الخطاب، عن البزنطی، عن حماد بن عثمان، عن زرارة (مثله).
بیان: قال الجوهری: السبات: النوم و أصله الراحة. [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار: ج 18 ص 270 ح 6، عن المختصر: ص 125، عن بصائر الدرجات: ص 109.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

روزی امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه در جمع عده ای از دوستان و اصحاب خود فرمود:
من در حیرت و تعجب هستم از کسانی که ولایت ما را پذیرفته اند و امامت و خلافت ما را قبول کرده اند و معتقد هستند که دستورات ما در تمام امور واجب و همانند دستورات الهی لازم الا جراء می باشد؛ ولی در مرحله عمل سست و ضعیف هستند.
و عقیده آن ها نسبت به عمل - در همه جوانب معنوی و مادی - ضعیف است و حقوق ما را رعایت نمی کنند و کردار و اعمال خویش را توجیه می نمایند. و فکر می کنند که ما از زندگی و از افکار و عقائد آن ها بی اطلاع می باشیم. آیا چنین افرادی گمان برده اند که خداوند، طاعت عده ای از بندگانش را بر دیگران واجب و لازم گردانیده است؟! و این عده نسبت به حوادث و رخ دادهای آسمان و زمین بی اطلاع و ناآگاه هستند؛ و فکر می کنند که خداوند سبحان علوم و دانش خود را نسبت به ایشان دریغ و مضایقه نموده است. و ایشان بر این عقیده هستند که ما اهل بیت از آن بی اطلاع هستیم!!
در این هنگام، یکی از افراد حاضر در مجلس به نام حمران، گفت: یا بن رسول الله! آیا آنچه امیرالمؤمنین علی و نیز دو فرزندش حسن و حسین علیهم السلام انجام دادند و آنچه که بر سرشان آمد، همه آن ها اراده و خواست خداوند متعال بود؟!
امام محمد باقر علیه السلام در پاسخ او اظهار داشت: چنانچه آن ها از خداوند متعال درخواست می نمودند، دعایشان مستجاب می گردید و خداوند ظلم طاغوتیان را برطرف می ساخت عمر و حکومت ظالمان پایان می یافت.
ولیکن آنچه ظلم و ستم بر آن ها وارد شد، نه به جهت گناه و معصیت ایشان بود بلکه به جهت مصالح و حکمت های دیگری بود - که انسان های عادی از درک آن ناآگاه و عاجزند -.
و ما - اهل بیت عصمت و طهارت و بلکه همه افراد - باید تابع مصالح و مقدرات الهی باشیم.[1] .
پی نوشت ها:
[1] الخراج و الجرایح: ج 2، ص 870، ح 87.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

ملکوت آسمان ها و طبقات زمین

جابر بن یزید جعفی حکایت کند:
روزی به محضر شریف حضرت باقرالعلوم علیه السلام شرفیاب شدم و پیرامون آیه قرآن:
و کذلک نری إبراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین [1] .
از حضرت سؤال کردم که چگونه خداوند متعال، ملکوت آسمان ها را به حضرت ابراهیم علیه السلام نشان داد؟ حضرت باقرالعلوم علیه السلام پس از لحظه ای سکوت، دست مبارک خود را بلند نمود و فرمود: ای جابر! بالا را نگاه کن، همین که نگاه کردم متوجه شدم که سقف اطاق شکاف برداشت و نوری شگرف، زمام چشمم را به خود خیره ساخت. سپس امام علیه السلام فرمود: حضرت ابراهیم ملکوت آسمان و زمین را این چنین مشاهده نمود. و بعد از آن، دستور فرمود: سر خود را پائین بینداز؛ و پس از گذشت لحظه ای دوباره فرمود: سرت را بلند کن. و چون سرم را بلند کردم، دیدم که سقف به حالت اول خود بازگشته و اثری از شکاف نبود. بعد از آن، حضرت دست مرا گرفت و از آن اتاق به اتاقی دیگر برد و لباس هائی را که به تن داشت در آورد و لباسی دیگر پوشید و فرمود: چشم های خود را ببند. هنگامی که چشم هایم را بستم، ساعتی بعد از آن فرمود: می دانی اکنون کجا هستیم؟ عرضه داشتم: خیر. فرمود: در آن ظلمت و طبقه ای از زمین هستیم، که ذوالقرنین در آن راه یافته بود. عرض کردم: اجازه می فرمائی چشم هایم را بگشایم؟ فرمود: بلی، چشم هایت را باز کن ولی چیزی را نخواهی دید، وقتی چشم هایم را باز کردم، ظلمت و تاریکی عجیبی همه جا را فرا گرفته بود، به حدی که حتی جلوی پای خودم را هم نمی دیدم.
سپس دست مرا گرفت؛ و چون مقداری راه رفتیم فرمود: اکنون می دانی کجا هستی؟ گفتم: نمی دانم. فرمود: هم اینک بر سر چشمه آب حیات هستی، که حضرت خضر علیه السلام از آن نوشید. و پس از آن، از آنجا حرکت کردیم و به طبقه ای دیگر راه یافتیم، که همانند سرزمین و جایگاه زندگی ما انسان ها بود؛ و سپس از آن جا به طبقه دیگری قدم نهادیم که همانند طبقه قبلی تاریک و ظلمانی بود تا آن که پنج طبقه از طبقات زمین را گردش کردیم.
آن گاه حضرت باقرالعلوم علیه السلام فرمود: ای جابر! این ملکوت زمین بود، که تو دیدی؛ و حضرت ابراهیم علیه السلام آن ها را ندیده بود، بلکه او تنها ملکوت آسمان ها را - که دوازده طبقه می باشد - مشاهده کرد.
بعد از آن فرمود: هر یک از ما اهل بیت عصمت و طهارت - صلوات الله

علیهم - این عوالم و طبقات را پیموده و می پیمائیم تا آن که آخرین و دوازدهمین امام بر حق ظهور نماید.
و پس از آن اظهار داشت: حال چشم های خود را ببندد؛ و بعد دست مرا گرفت و حرکت کردیم، که پس از لحظه ای کوتاه خود را در همان منزل و اتاق دیدم.
و حضرت لباس های خود را عوض کرد و همان لباس قبلی خود را که اول پوشیده بود، بر تن مبارک خود کرد؛ و سپس در همان جای اول آمدیم و نشستیم.[2] .

پی نوشت ها:
[1] سوره انعام: آیه 75.
[2] اختصاص شیخ مفید: ص 322، مناقب ابن شهر آشوب: ج 3، ص 326، بحارالانوار: ج 46، ص 268.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

مرگ شامی و حیاتی دوباره

یکی از اهالی شام که به امام محمد باقر علیه السلام بسیار علاقه مند بود و هر چند وقت یک بار به ملاقات و زیارت آن حضرت می آمد، در یکی از زیارت هایش پس از گذشت چند روزی در شهر مدینه منوره مریض شد و در بستر بیماری و در شرف مرگ قرار گرفت، به یکی از دوستان خود گفت:

همین که من از دنیا رفتم، به حضرت ابو جعفر محمد بن علی، باقرالعلوم صلوات الله علیه بگو تا بر جنازه ام نماز بخواند و در مراسم تدفین من نیز شرکت نماید.

وقتی که آن مرد شامی وفات یافت و دوستش نزد امام محمد باقر علیه السلام آمد و به حضرت گفت که فلانی مرده و توصیه کرده است تا شما بر جنازه اش نماز بخوانی و در مراسم دفن او شرکت فرمائی. دحضرت فرمود: شام سردسیر است و حجاز گرم سیر، در دفن او عجله و شتاب نکنید تا من بیایم. و سپس به سمت منزل مرد شامی حرکت کرد و چون وارد منزل او گردید در کنار بسترش نشست؛ و بعد از گذشت لحظه ای، دعائی را زمزمه نمود؛ و سپس او را با نام صدا کرد.

در این هنگام، مرد شامی در حالی که پارچه ای سفید، رویش انداخته بودند، حرکتی کرد و پاسخ حضرت را داد. بعد از آن، حضرت او را نشانید و دستور داد تا شربتی مخصوص، برایش تهیه کردند و به او خورانید. و چون به طور کامل بهبود یافت، خطاب به حضرت کرد و اظهار داشت: «أشهد أنک حجة الله علی خلقه...» یعنی؛ شهادت می دهم که تو حجت خداوند بر خلق جهانی و مردم آن چه بخواهند باید در همه امور، به شماها رجوع نمایند و هر که به غیر شما مراجعه کند، همانا او گمراه گشته است.

پس از آن، امام باقر علیه السلام فرمود: اکنون پیش آمد و جریان بازگشت خود را برای این افراد بازگو کن؟ گفت: هنگامی که روح از بدن من پرواز کرد، مابین زمین و آسمان ندائی رسید، که روح او را به کالبدش بازگردانید، چون که محمد بن علی علیهماالسلام درخواست حیات دوباره او را کرده است.[1] .

پی نوشت ها:

[1] اثبات الهداة: ج 3، ص 46، ح 21.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

مرحوم کلینی در کتاب شریف خود به نقل از امام صادق علیه السلام آورده است، که آن حضرت حکایت نمود:
در آن روزهائی که پدرم حضرت امام محمد باقر علیه السلام مریض احوال و در بستر بود، روزی مرا به نزد خویش فرا خواند و اظهار داشت:
ای پسرم! عده ای از مردم قریش را دعوت نما تا امروز در این جا گرد هم حضور یابند و من ضمن توصیه هائی، آن ها را بر مطالبی شاهد و گواه قرار دهم.
بنابر این، طبق دستور پدرم، چند نفر از قریش را دعوت کردم و ایشان را به منزل آوردم، همین که همگی به محضر پدرم آمده و در کنار بسترش گرد آمدیم، به من خطاب نمود و فرمود:
ای جعفر! هنگامی که من وفات یافتم و از این دنیا رحلت کردم، خودت مرا غسل می دهی و کفن می کنی و سپس بر من نماز می خوانی.
و پس از آن که مرا به خاک سپردی، قبر مرا بیش از چهار انگشت (حدود 10 سانتیمتر) از زمین بلندتر مگردان؛ و در پایان نیز مقداری آب روی خاکهای قبرم بپاش.
حضرت صادق آل محمد علیهم السلام افزود: چون وصایا و سفارشات پدرم پایان یافت و جمعیت از منزل خارج شدند، به پدرم گفتم: ای پدرجان! نیازی به حضور این افراد نبود و چنانچه مرا به تنهائی وصیت می فرمودی به آن عمل می کردم.
پدرم در پاسخ اظهار نمود: خواستم آن افراد را شاهد و گواه قرار دهم تا بعد از من درباره امامت تو منازعه و مشاجره ای نداشته باشند.[1] .
همچنین آن حضرت حکایت فرماید:
پدرم حضرت باقرالعلوم علیه السلام به من وصیت نمود تا جسد مطهرش را در سه نوع پارچه بپوشانم و کفن کنم، یکی از آن ها، رداء و پارچه ای بود که پدرم روزهای جمعه آن را روی دوش خود می انداخت و در آن نماز می خواند؛ و اما دو پارچه دیگری را پدرم آنها را معرفی نمود.[2] .
و نیز حکایت فرماید:
در آن شب آخری که پدرم سلام الله علیه، به شهادت رسید و به درجات أعلی علیین عروج نمود، لحظاتی قبل از رحلتش نزدیک وی رفتم، دیدم مشغول مناجات و راز و نیاز به درگاه خداوند متعال می باشد؛ و چون مناجات و زمزمه اش پایان یافت به من فرمود:
ای فرزندم! امشب وعده الهی فرا می رسد و من لحظاتی دیگر به سوی او خواهم رفت، و امشب همان شبی است که جدم، رسول خدا صلی الله

علیه و آله رحلت نمود.[3] .
مرحوم إربلی و ابن شهرآشوب و دیگر بزرگان و مورخین گفته اند:
امام محمد باقر علیه السلام در اثر زهر و سمی که ابراهیم بن ولید به دستور هشام بن عبدالملک ملعون به آن حضرت خورانیده بود، به شهادت رسید.
و پس از انجام غسل و کفن و اقامه نماز بر جنازه مطهرش، توسط فرزندش امام جعفر صادق علیه السلام، در قبرستان بقیع، در جوار مرقد شریف عمویش، امام حسن مجتبی و پدرش، امام زین العابدین علیهماالسلام، به خاک سپرده شد.[4] .

پی نوشت ها:
[1] کافی: ج 3، ص 166، بحارالا نوار: ج 46، ص 214، ح 9.
[2] بحارالا نوار: ج 46، ص 220، ح 24، تهذیب شیخ طوسی: ج 1، ص 293، کافی: ج 3، ص 144.
[3] بصائرالدرجات: جزء 10، باب 9، ح 7، بحارالانوار: ج 46، ص 213، ح 6.
[4] بحارالا نوار: ج 46، ص 216، ح 15 - 19، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب: ج 3، ص 340، مصباح کفعمی: ص 521، کشف الغمة: ج 2، ص 322.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

راه درازی را طی کرده بود، اما سرانجام رسید. با نشانه‌ای که در دست داشت به سراغ او رفت و در زد. خدمتکار در را باز کرد. گفت: به اربابت بگو که فلانی آمده و چند دقیقه‌ای قصد مزاحمت دارد. خدمتکار به داخل خانه رفت و پس از چند لحظه در آستانه‌ی در ظاهر شد و گفت: آقا می‌گوید بعداً بیا، الآن وقت ندارد. مرد خسته بود و کلافه، به خدمتکار گفت: برو بگو ابوحمزه آمده و کار بسیار مهمی دارد. خدمتکار دوباره رفت و پیام او را به آقایش رساند، پس از چند لحظه آمد و گفت: آقا می‌گوید الآن کار دارم، بگو فردا بیاید. مرد عرب دست هایش را از شدت ناراحتی به هم کوبید و رفت. گره کارش به دست او باز می‌شد و به هر ترتیبی باید تا فردا صبر می‌کرد. سنگریزه‌های وسط را با پایش پرتاب می‌کرد و به این شکل عقده و عصبانیتش را خالی می‌کرد.
شب شد و او تصمیم گرفت شب را در کنار مسجد زیر سایه بانی که از برگ‌های درخت خرما درست شده بود بگذارند. گرمای هوا از یک سو و پشه‌های سمج را سوی دیگر دیوانه‌اش کرده بودند و با هر بدبختی بود آن شب را به صبح رساند. دوباره به راه افتاد و به خانه‌ی همان شخص رسید، در زد و طبق معمول خدمتکار در را باز کرد، با تمسخر گفت: آقا وقت دارند؟!
خدمتکار گفت: آقا دارند صبحانه می‌خورند و یک ساعتی طول می‌کشد، همین جا پشت در بمان تا صدایت کنم (این را گفت و در را بست). مرد عرب که بسیار عصبانی شده بود زیر لب چند فحش به خودش داد و روی تخته سنگی که در کنار در بود نشست. یک ساعت تمام شد. برخاست و در زد. خوشبختانه این بار اجازه‌ی ورود پیدا کرده بود. وارد شد و بدون سلام و علیک بر سر آن آقا فریاد زد: مرد حسابی، تو مسلمانی، اصلاً تو آدمی؟
- آقا، درست صحبت کن، این چه طرز حرف زدن است.
- از دیروز بعد از ظهر مرا معطل کرده‌ای، حال می‌گویی درست حرف بزنم.
- خب بد موقع آمدی، حال چه کار داری.
- کارم فعلاً بماند، هیچ می‌دانی از دیروز تا این لحظه مورد لعنت خدا بودی؟
مرد در حالی که قاه قاه می‌خندید گفت: چرا، چون تو از دستم عصبانی هستی؟
- نه، چون چیزی را که من می‌دانم اگر تو هم می‌دانستی این گونه برخورد نمی‌کردی.

- بگو بدانم که چه می‌دانی.
- مگر نشنیده‌ای که امام باقر علیه‌السلام فرموده «هر مسلمانی که چهره‌اش را از مسلمان دیگر پنهان کند و به نیازش پاسخ ندهد تا زمان ملاقات مورد لعنت خدا خواهد بود» .
مرد که خنده بر لبش خشک شده بود پرسید: از چه کسی شنیده‌ای.
- از خود امام، وقتی امام این حرف را می‌زد من آن جا حضور داشتم، حتی پرسیدم که اگر این ملاقات هر چند روز طول بکشد و امام فرمود «آری» .
او می‌دانست ابوحمزه دروغ نمی‌گوید و از یاران امام باقر علیه‌السلام است، شرمنده شد و گفت: به خدا قسم نمی‌دانستم، برادر، حلالم کن، من از تو معذرت می‌خواهم، حال در خدمتم و تا کار تو را سر و سامان ندهم دست به کار دیگری نمی‌زنم. کار انجام شد و موقع خداحافظی آن دو همدیگر را در آغوش گرفتند. مرد به ابوحمزه گفت: برادر، خدمت امام که رسیدی سلام مرا به او برسان. [1] .

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی، ج 2، ص 365.

منبع: حیات پاکان(داستانهایی از زندگی امام محمد باقر)؛ مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم 1385.

مدیریت

مدیریت کارآمد جامعه محور دیگر بالندگی و پویندگی جامعه است. جامعه‌ای که از رهبری و مدیریت صحیح و مدبر و آگاه بهره‌مند باشد، تدبیر صحیح تمام چرخ های اجتماعی و بالندگی را به گردش می‌آورد. مدیریت صحیح نقشی همانند تنظیم ارگانیک قطعات یک موتور اتومبیل است که اگر چینش آنها به حساب باشد گردش و تحرک آن ممکن خواهد بود. لیکن اگر مدیریت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی از مدیریت صحیح و دور اندیش و عاقبت اندیشی بهره‌مند نباشد؛ جامعه پویا و استوار ساماندهی نمی‌شود. این سه محور بالندگی است که باقر العلوم علیه‌السلام در این گفتار کوتاه به آنان رهنمون می‌سازد.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

پیچیده‌ترین حوزه‌های بشری، حوزه فرهنگ و اندیشه می‌باشد. زیرا که بر این حوزه هیچ گونه حصار و مرزبانی مشاهده نمی‌شود. هر شخص صاحب اندیشه فرآورده های اندیشه‌ای خود را به عنوان دست آورد مثمر عرضه می‌دارد و تأسف‌بارتر از آن، این که بسیاری که از اندیشه و فرهنگ بهره‌ای ندارند پندارهای خویش را با عنوان اندیشه بارور، عرضه می‌دارند! اینان بر اندیشه فرهنگ جامعه انسانی از هر جانب می‌تازند. به همین خاطر هجوم پندارها و مرام‌های بی‌پایه هماره اندیشه‌های صحیح را تهدید می‌نماید. بر این اساس اندیشه‌های صحیح چه بسا در میان انبوه پندارهای باطل پنهان می‌شوند، که تشخیص و ساماندهی آنها از عهده‌ی همه بر نمی‌آید. لایه‌های پایین جامعه به ویژه نسل نوپا بیش از دیگران در خطر این هجوم‌ها قرار دارند.
نکته حایز اهمیت در این راستا این است که باید برای حوزه اندیشه و فرهنگ مرزبانی باشد تا از ورود پندارها و بافته‌های باطل به حوزه‌ی اندیشه جلوگیری نماید. با مرزبانی فرهیختگان اندیشمند است که حوزه‌ی فرهنگ و اندیشه از خرافات دست و پاگیر و پندارها و گرایش‌های بیهوده پالایش می‌شود و اندیشه‌های زلال شکوفا می‌گردد. نسل نوپای جامعه به لحاظ زمینه و آمادگی که در رنگ‌پذیری دارد، بیشتر از دیگران در معرض خطر مرام‌ها و مسلک‌های بی‌پایه می‌باشد. به همین خاطر عترت این هشدار را به همگان داده است که اندیشه‌های نسل نوپای خویش را پیش از این که مسلک‌های باطل به کژراهگی بکشانند دریابند، بادروا احداثکم بالحدیث. [1] . اینک باقر العلوم علیه‌السلام این آموزه عرشی را شکوفا می‌سازد که انسان باید مراقب فرهنگ و اندیشه خویش باشد. اجازه ندهد از هر منبع و هر مرامی غذای روحی و فرهنگی وارد حوزه اندیشه وی شود. در تفسیر آیه کریمه که می‌فرماید انسان باید به طعام و غذای خویش نگر افکند، تا از پاکی و سلامتی آن مطمئن شود، فلینظر الانسان الی طعامه. [2] ؛ باقر العلوم علیه‌السلام می‌فرماید: انسان باید طعام روحش را (دانش) مراقب باشد که از کدام منبع می‌گیرد، قال علمه الذی عمن یأخذه. [3] . بر اساس رهنمود باقر العلوم علیه‌السلام باید برای حوزه فرهنگ و اندیشه مراقب و مرزبان باشد. تا هر مرام و مسلک نتواند پندارهای خویش را وارد حوزه اندیشه جامعه نماید و جامعه را در خطر انحراف و آلودگی قرار دهد. بهترین معیار در این راستا آموزه‌های وحیانی قرآن و عترت است که دیگر موارد باید به آنها عرضه شود اگر با معیارهای وحیانی هم‌خوانی باشد قابل پذیرش بوده، در غیر این صورت مردود خواهد

بود.
البته این سخن به معنای محدود نمودن آزادی‌های اجتماعی و اندیشه‌ای نیست. بلکه در حقیقت ساماندهی و ضابطه‌مند نمودن فرایند حوزه‌ی فرهنگ و اندیشه است که میان این دو تفاوت بسیار است.

پی نوشت ها:

[1] وسائل، ج 15، ص 196.

[2] عبس، 24.

[3] وسائل، ج 18، ص 44.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

ممنوعیت سوء استفاده از دانش

دانش، قدرت و توانایی است و چه بسا دانشمندان وسوسه شوند تا به اتکای قدرت علمی خود بر جامعه فخر فروخته و یا بر آنان سلطه پیدا کنند. امام باقر (ع) در تخطئه‌ی چنین ایده و روشی، فرموده است: کسی که به تحصیل دانش روی آورد، بدان انگیزه که در پرتو علم خویش بر اهل دانش فخر فروشد، یا با سست اندیشان ساده‌لوح به جدل و ستیز پردازد، یا مردم را متوجه و شیفته‌ی خود سازد، جایش در آتش است، همانا ریاست، تنها شایسته‌ی صالحان می‌باشد. [1] . یعنی کسی که با انگیزه‌های نادرست به دانش دست یافته باشد، هر چند از عهده‌ی کاری بر آید، از نظر روحی شایسته‌ی تصدی امور و ریاست نیست.

پی نوشت ها:

[1] من طلب العلم لیباهی به العلماء او یماری به السفهاء او یصرف به وجوه الناس الیه، فلیتبوء مقعده من النار، ان الرئاسة لا تصلح الا لاهلها. اصول کافی 1 / 47؛ باب المستأکل بعلمه و المباهی به، حدیث 6.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

مقاومت در برابر گناه

امام باقر (ع): صبر و شکیبایی بر دو گونه است: بردباری و تحمل هنگام بلاها و ناگواری‌ها که این گونه صبر، البته نیک و ارزنده است، اما صبر برتر، عبارت است از: مقاومت در برابر گناهان و پایمردی در مبارزه علیه شهوت‌ها و هوس‌ها. [1] . در حدیث دیگری آن حضرت می‌فرماید:
این پیام الهی است که: ای فرزند آدم از آنچه بر تو حرام و ممنوع ساختم، دوری گزین تا در شمار پرهیزگارترین و پاکدامن‌ترین مردم قرار گیری. [2] . و در سخنی دیگر فرموده است: همانا مهمترین عبادت و بندگی به درگاه خدا، ورع و ترک گناهان است. [3] .

پی نوشت ها:
[1] الامام الباقر (ع): الصبر صبران، صبر علی البلاء حسن جمیل و افضل الصبر من الصابرین، الورع عن المحارم. مشکاة الانوار 70.
[2] قال (ع): یقول الله: ابن‌ادم: اجتنب ما حرمت علیک تکن من أورع الناس. تحف العقول، حدیث 41؛ اصول کافی 2 / 77.
[3] قال ابوجعفر (ع): ان اشد العبادة الورع. اصول کافی 2 / 77.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

مؤمن، هماره به یاد خدا

در ضمن سخنانی که امام باقر (ع) به جابر فرموده است در وصف مؤمنان واقعی و غفلت نورزیدن آنان از یاد پروردگار چنین آمده است:
ای جابر! مؤمنان هرگز دل به بقای در دنیا نبسته و خویش را ایمن از حضور در صحنه‌ی قیامت نمی‌دانند. ای جابر! آخرت، خانه‌ی قرار و آرامش و جاودانگی است. و دنیا خانه‌ی ناپایداری و فنا! ولی دنیازدگان، گرفتار غفلتند و چنین می‌نماید که تنها مؤمنان، دارای درک عمیق و اهل فکر و عبرتند. اینانند که نواها و پیام‌های دنیایی گوششان را از شنیدن یاد خدا کر نمی‌سازد و جلوه‌ها و زینت‌های دنیا، چشمانشان را بر یاد خدا کور نمی‌گرداند... [1] . در حدیثی دیگر امام (ع) می‌فرماید: در کتاب تورات قبل از اینکه تحریف شود، چنین نوشته شده بود که موسی (ع) از پروردگارش پرسید: پروردگارا! آیا تو به من نزدیک هستی تا نجواگونه و با نوای آهسته با تو راز و نیاز کنم، یا اینکه از من دور هستی تا با فریاد تو را بخوانم؟ خداوند به او وحی کرد: ای موسی! من همدم و همنشین کسی هستم که به یاد من است. [2] .

پی نوشت ها:
[1] قال الباقر (ع): یا جابر ان المؤمنین لم یطمئنوا الی الدنیا ببقائهم فیها و لم یأمنوا قدومهم الاخرة، یا جابر! الآخرة دار قرار، و الدنیا دار فناء و زوال، و لکن اهل الدنیا اهل غفلة و کان المؤمنین هم الفقهاء اهل فکرة و عبرة لم یصمهم عن ذکر الله ما سمعوا بآذانهم، و لم یعمهم عن ذکر الله ما رأوا من الزینة... بحار 73 / 36.
[2] عن ابی‌جعفر (ع) قال: مکتوب فی التوراة التی لم تغیر ان موسی (ع) سأل ربه فقال: یا رب اقریب انت منی فأناجیک ام بعید فأنادیک. فاوحی الله عزوجل الیه: یا موسی انا جلیس من ذکرنی... اصول کافی 2 / 496.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

مؤمنان، اعضای یک پیکر

امام باقر (ع):... انسان مؤمن در پرتو برادر مؤمن احساس آرامش می‌کند، چنان که کبوتر با مشاهده‌ی همنوع خویش چنین احساسی دارد.
همانا مؤمنان در ایثار و ترحم و ملاطفت و عطوفت نسبت به یکدیگر همانند یک پیکرند، هرگاه عضوی از این پیکر در رنج و شکوه باشد، سایر اعضای آن آرام نخواهند داشت.
سپس امام باقر فرمود: به خدا سوگند، کسی مؤمن واقعی نخواهد بود مگر زمانی که نسبت به دیگر مؤمنان این چنین احساس یگانگی و همدردی داشته باشد. [1] .

پی نوشت ها:
[1] الباقر (ع):... و ان المؤمن لیستریح الی أخیه المؤمن، کما یستریح الطیر الی شکله. و ان المؤمنین فی ایثارهم و تراحمهم و تعاطفهم، کمثل الجسد اذا اشتکی تداعی سائره بالسهر. ثم قال: والله لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یکون کذلک. اعلام الدین 440.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

مؤمنان، برادران واقعی

امام باقر (ع) می‌فرماید:
مؤمن برادر مؤمن است، آن هم برادری از هر جهت، هم از ناحیه‌ی پدر و هم از جانب مادر، زیرا خداوند عزوجل مؤمنان را از سرشت بهشت آفریده و نسیم بهشت در کالبد آنان دمیده است و به همین جهت آن‌ها از ناحیه‌ی پدر و مادر برادرند. [1] . منظور امام (ع) بیان استحکام برادری مؤمنان و گسستنی نبودن پیوند و محبت آنان است.

پی نوشت ها:
[1] عن أبی‌جعفر (ع): المؤمن أخو المؤمن لأبیه و امه لان الله عزوجل خلق المؤمنین من طینة الجنان و أجری فی صورهم من ریح الجنة، فلذلک هم اخوة لأب و ام. اصول کافی 2 / 167.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

مسؤولیت در برابر جامعه

انسان مؤمن نمی‌تواند در برابر نیازهای جامعه و مشکلات دیگر مؤمنان بی‌تفاوت باشد.
ابوحمزه می‌گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم: چه می‌فرمایید درباره‌ی مسلمانی که به دیدن مسلمان دیگر می‌رود و او در منزل است، از او اجازه‌ی ورود می‌خواهد ولی اجازه نمی‌دهد و حتی از خانه سر بیرون نمی‌آورد؟ امام فرمود: ای ابوحمزه، هر مسلمانی که به نیاز مسلمان دیگر پاسخ ندهد و چهره از او پنهان بدارد، مورد لعنت خدا خواهد بود، تا زمانی که آن دو یکدیگر را ملاقات کنند (یعنی مسلمان خواهان ملاقات به درخواست خود برسد). ابوحمزه می‌گوید به امام عرض کردم: به راستی در لعنت خدا خواهد بود تا زمانی که ملاقات صورت پذیرد! (هر چند این ملاقات خیلی دیر انجام پذیرد یا اصلا صورت نگیرد!). امام فرمود: بلی ای ابوحمزه! [1] .

پی نوشت ها:
[1] عن أبی‌حمزة، عن أبی‌جعفر (ع) قال: قلت له: جعلت فداک ما تقول فی مسلم اتی مسلما زائرا (او طالب حاجة) و هو فی منزله، فاستأذن علیه فلم یأذن له و لم یخرج الیه؟ قال: یا أباحمزة أیما مسلم اتی مسلما زائرا او طالب حاجة و هو فی منزله فاستأذن له و لم یخرج الیه لم یزل فی لعنة ا لله حتی یلتقیا فقلت: جعلت فداک، فی لعنة الله حتی یلتقیا؟ قال: نعم یا أباحمزة. اصول کافی 2 / 365.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

در فصل‌های قبل سخن از اهمیت مودت اجتماعی به میان آمد. ولی در روابط اجتماعی مؤمنان، دوستی‌ها و معاشرت‌ها دارای ملاک ارزشی و انگیزه‌ی الهی است. زیرا اصولا انسان با گام نهادن در دایره‌ی ایمان، تمام تلاش‌ها و حرکت‌هایش، باید رنگ خدایی داشته باشد.
امام باقر (ع) می‌فرماید: رسول خدا فرمود: دوستی مؤمن نسبت به مؤمن دیگر برای خدا، از بزرگترین شعبه‌های ایمان است. هان! کسی که دوستی‌هایش در راه خدا و دشمنی‌هایش در راه خدا و بذل و بخشش‌هایش در راه خدا و دریغ داشتن‌هایش در راستای رضای خدا باشد از انسان‌های برگزیده‌ی خدا خواهد بود. [1] .در حدیث دیگر امام باقر (ع) می‌فرماید:
هرگاه خواستی بدانی که آیا در وجود تو خیر و ارزشی هست به قلب خویش نگاه کن، پس اگر قلبت اهل طاعت خدا را دوست داشت و اهل گناه و معصیت پروردگار را دشمن دارد، خیر و ارزش در نهاد تو هست و خداوند تو را دوست می‌دارد ولی اگر اهل اطاعت خدا را دشمن دارد و اهل معصیت را دوست می‌دارد، خیری در تو نیست و خداوند تو را دشمن خواهد داشت، انسان با کسی است که او را دوست دارد [2] (یعنی انسان در خیر و شر ملحق به دوستان خود است).

پی نوشت ها:
[1] عن أبی‌جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): ود المؤمن للمؤمن فی الله من اعظم شعب الایمان، ألاومن احب فی الله و ابغض فی الله و اعطی فی الله و منع فی الله فهو من اصفیاء الله. اصول کافی 2 / 125.
[2] عن أبی‌جعفر (ع) قال: اذا اردت ان تعلم ان فیک خیرا فانظر الی قلبک، فان کان یحب اهل طاعة الله و یبغض اهل معصیته ففیک خیر و الله یحبک. و ان کان یبغض أهل طاعة الله و یحب أهل معصیته فلیس فیک خیر و الله یبغضک، والمرء مع من احب. اصول کافی 2 / 126.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

امام باقر (ع) همپای تشویق مؤمنان به برقرار کردن روابط صمیمانه و عاطفی و خدماتی با سایر اعضای جامعه‌ی اسلامی، به خطرها و آفت‌های آن نیز هشدار داده و ایشان را از روابط و معاشرت‌هایی که موجب انحراف و فساد می‌شود منع کرده است. آن حضرت در این باره می‌فرماید: در راستای حق گام بنه و از بیهودگی‌ها کناره بگیر. از دشمنت اجتناب کن (و با نزدیک شدن به وی خود را در معرض آسیب‌های او قرار مده). از دوستان متفرقه بر حذر باش (و به آنان اطمینان نکن) مگر دوستی که امین و خدا ترس باشد. با فاجر و گناه پیشه مصاحبت و رفاقت و همراهی نکن. و او را بر اسرار خویش آگاه مگردان. در کارهایت با کسانی مشورت کن که خشیت و بیم خدا دارند. [1] . امام باقر (ع) در رهنمودی دیگر می‌فرماید: با ثروتمندان همنشینی و مجالست نکن، زیرا انسان قبل از این که با سرمایه داران و توانمندان همنشین شود (از وضع خویش خشنود است) و نعمت‌های خدا را در حق خویش درک می‌کند و ارج می‌نهد، اما وقتی با افراد مرفه و ثروتمند نشست، بینش او عوض می‌شود و در همان برخورد و نشست اول، قبل از این که مجلس را ترک بگوید چنین تصور می‌کند که خدا هیچ نعمتی به او نداده است. [2] .

پی نوشت ها:

[1] قال علیه‌السلام: قم بالحق و اعتزل مالا یعنیک، و تجنب عدوک، و احذر صدیقک من الأقوام، الا الامین من خشی الله، و لا تصحب الفاجر، و لا تطلعه علی سرک، و استشر فی امرک الذین یخشون الله. تحف العقول 336.

[2] قال الباقر (ع): لا تجالس الاغنیاء فان العبد یجالسهم و هو یری ان الله علیه نعمة فما یقوم حتی یری انه لیس لله علیه نعمة. مشکاة الانوار 88.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

مزد معلم و متعلم

ان الذی یعلم العلم منکم له أجر مثل أجر المتعلم و له الفضل علیه، فتعلموا العلم من حملة العلم و علموه اخوانکم کما علمکموه العلماء. [1] . آنکه از شما به دیگری علم آموزد مزد او به مقدار مزد دانشجوست و از او هم بیشتر. از دانشمندان دانش فرا گیرید و آن را به برادران دینی خود بیاموزید، چنان که دانشمندان به شما آموختند.

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی ، ج 1 ص 43.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

مطلوب خدا

ما من شیء أفضل عندالله عزوجل من أن یسأل و یطلب مما عنده. [1] .
چیزی نزد خداوند عزوجل بهتر از این نیست که از او درخواست شود و از آنچه نزد اوست خواسته شود.

پی نوشت ها:

[1] اصول کافی، ج 4، ص 210.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

ابوحمزه گوید: سعد بن عبدالله که از اولاد عبدالعزیز بن مروان بود و امام او را سعد الخیر می‌نامید محضر امام باقر (ع) آمد، و مانند زنان رقیق القلب اشک می‌ریخت. امام فرمود: یا سعد! چرا گریه می‌کنی؟! عرض کرد چرا گریه نکنم حال آنکه از خانواده بنی امیه هستم و خدا آنها را در قرآن شجره ملعونه نامیده است. امام فرمود: تو از آنها نیستی، تو اموی هستی از ما اهل بیت. آیا نشنیده‌ای قول خدا را که از ابراهیم (ع) نقل می‌کند، فرمود: «فمن تَبعنی فانه منّی» ابراهیم:39. [1] .
برید بن معاویه عجلی گوید: محضر ابی جعفر (ع) بودم، مردی که از خراسان آمده بود داخل منزل آن حضرت گردید، او پاهای خود را نشان داد که در اثر پیاده رفتن چاک چاک شده بود، گفت: من از خراسان آمدم به خدا قسم مرا از خراسان و از راه دور به اینجا نیاورده مگر محبت شما اهل بیت. امام (ع) فرمود: «والله لو اَحبّنا حجر حشره الله معنا و هل الدّین الاالحّب»[2] .
به خدا قسم اگر سنگی هم ما را دوست بدارد، خدا آن را با ما محشور خواهد فرمود، آیا دین جز محبت چیز دیگری است؟ یعنی دین در محبت خلاصه می‌شود.

پی نوشت ها:
[1] اختصاص: ص 85.
[2] سفینة البحار: ج 1 ص 204 (ح ب ب).
منبع: فضائل و سیره فردی امام محمد باقر؛ سید علی قریشی؛ برگرفته از کتاب خاندان وحی

حکم بن عتیبه گوید: در محضر ابوجعفر (ع) بودیم، مجلس پر از جمعیت بود، در این بین پیر مردی عصا به دست وارد شد، و در کنار در ایستاد و گفت: «السلام علیک یا بن رسول الله و رحمة الله و برکاته» امام جواب داد: «و علیک السلام و رحمةالله و برکاته» بعد رو کرد به دیگران و گفت: «السلام علیکم»، اهل مجلس به او جواب سلام دادند.
آنگاه خطاب به امام (ع) عرض کرد: یابن رسول الله (ص)! مرا به نزد خود بخوان، به خدا سوگند من شما را دوست می‌دارم، دوستان شما را نیز دوست می‌دارم، به خدا شما را و دوستان شما را به طمع دنیا دوست نمی‌دارم.
من دشمن شما را دشمن می‌دارم و از او بیزاری می‌کنم، به خدا قسم من دشمن شما را به خاطر جنایتی که بر من کرده دشمن نمی‌دارم بلکه چون دشمن شماست دشمنش می‌دارم.
به خدا قسم من حلال شما را حلال و حرام شما را حرام می‌دانم و منتظر فرج شما هستم، آیا برای من امید نجات داری خدا مرا فدای تو گرداند؟
امام صلوات الله علیه فرمود: «الی الی» نزدیک بیا، نزدیک بیا تا او را در کنار خویش نشانید، بعد فرمود:
ایها الشیخ! مردی پیش پدرم علی بن الحسین (ع) آمد و از او نظیر سؤال تو سؤال کرد، پدرم فرمود: «إن تَمُتْ تَرِدْ علی رسول اللّهِ (ص) و علی علی و الحسنِ و الحسینِ و علی بن الحسینِ...» اگر بمیری (به پاداش این محبت) به محضر رسول الله و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین علیهم السلام وارد می‌شود، قلبت آرام، دلت شاد، چشمت روشن می‌شود و با کرام کاتبین با روح و ریحان استقبال می‌شوی، وقتی که روح به حلقومت برسد، امام به حالق خویش اشاره فرمود، - این چنین پاداش می‌بینی.
و اگر زنده ماندی خواهی دید چیزی را که خدا با آن چشمت را روشن فرماید، در آخرت در درجات عالی بهشت با ما خواهی بود.
شیخ گفت: چه فرمودی؟ امام فرمود: می‌گویم: که در قیامت در بهشت اعلی با ما خواهی بود، پیرمرد گفت: الله اکبر! یا ابا جعفر! اگر من بمیرم بر رسول خدا و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین وارد می‌شوم؟! و چشمم روشن و قلبم شاد و دلم آرام می‌شود؟! و با روح و ریحان و کرام الکاتبین استقبال می‌شوم؟! و اگر زنده بمانم چیزی را خواهم دید که خدا چشم مرا با آن روشن فرماید؟! و با شما در سنام اعلی خواهم بود؟!!
آنگاه نفس نفس می‌زد، اشک می‌ریخت تا به زمین افتاد. حاضران نیز با

دیدن حال او شروع به گریه کردند و نفس نفس می‌زدند، امام صلوات الله علیه با انگشت مبارک خود اشک چشم او را پاک می‌کرد.
آنگاه پیرمرد سر برداشت و به امام گفت: یابن رسول الله، خدا مرا فدای تو گرداند، دستت را به من بده، دست اما را بوسید و بر چشم و صورت خویش مالید، بعد پیراهن خویش بالا زد و دست امام را بر شکم و سینه خویش گذاشت.
سپس برخاست و گفت: السلام علیکم و از مجلس بیرون رفت، امام صلوات الله علیه از پشت به او نگاه می‌کرد و فرمود: هر که می‌خواهد به مردی از اهل بهشت نگاه کند، به این مرد نگاه کند.[1] . حکم بن عتیبه گوید: من مجلسی و واقعه‌ای نظیر آن هرگز ندیده‌ام.

پی نوشت ها:
[1] روضه کافی: ص 76 حدیث 30، بحار: ج 46 ص 362 از کافی.
منبع: فضائل و سیره فردی امام محمد باقر؛ سید علی قریشی؛ برگرفته از کتاب خاندان وحی

ماجرای خرید کنیز

می‌گویند: ابن‌عکاشه‌ی اسدی بر امام باقر علیه‌السلام وارد شد و امام صادق علیه‌السلام نیز حضور داشت، مقداری انگور آورد و حضرت فرمود: «بعضی از مردم انگور را دانه دانه می‌خورند.»
و برخی هم به گمان اینکه سیر نخواهند شد، سه تا سه تا یا چهار تا چهار تا می‌خورند، ولی شما اگر دو تا دو تا بخورید بهتر است.
عکاشه به حضرت فرمود: «چرا برای حضرت صادق علیه‌السلام زن نمی‌گیری در حالی که جوان است و وقت ازدواجش رسیده است.» در مقابل امام باقر علیه‌السلام، کیسه‌ی زر مهر شده‌ای قرار داشت. حضرت فرمود: «به زودی برده‌فروشی از بربر می‌آید و در منزل میمون فرود می‌آید. پس با همین کیسه از او یک کنیز بخر.» راوی می‌گوید: وقت موعود رسید و نزد امام باقر علیه‌السلام رفتم، فرمود: «آیا خبر ندهم شما را از آن برده‌فروشی که قبلا به شما گفته بودم! اکنون او آمده است. برو و با این پول از او یک کنیز بخر.» ما نزد برده‌فروش رفتیم. او به ما گفت: «همه کنیزهایم را فروخته‌ام مگر دو تا که آنها مریض هستند و یکی بهتر از دیگری است.»
گفتیم: «آنها را به ما نشان بده.»
او نیز آنها را به ما نشان داد.
گفتیم: «آن کنیز بهتر را چند می‌فروشی؟»
گفت: «به هفتاد دینار.»
گفتیم: «آن را به این کیسه می‌خریم، هر چه باشد.»
نزد آن برده‌فروش، پیرمردی ریش سفید بود. او گفت: «مهر را بردارید و آن را وزن نمایید.»
برده‌فروش گفت: «باز نکنید، اگر یک ذره هم کم باشد نمی‌فروشم.»
پیرمرد گفت: «آن را وزن کنید.»
باز کردیم و وزن نمودیم. متوجه شدیم که به اندازه‌ی هفتاد دینار بود نه زیاد و نه کم.
پس کنیز را تحویل گرفتیم و خدمت امام باقر علیه‌السلام آوردیم و جریان را به حضرت گفتیم. امام باقر علیه‌السلام خدا را حمد و ثنا کرد و رو به کنیز نمود و فرمود: «اسمت چیست؟»
کنیز گفت: «حمیده.»
حضرت فرمود: «تو حمیده‌ی دنیا و محموده‌ی آخرت هستی. آیا تو دختر باکره هستی یا نه؟»
او گفت: «من دختر باکره هستم.»

حضرت فرمود: «در دست برده‌فروش، چگونه باکره مانده‌ای؟»
گفت: «او هر وقت قصد داشت نزدیک من بیاید، ناگاه پیرمردی ریش سفید می‌آمد و مانع می‌شد.» حضرت فرمود: «ای جعفر! این کنیز مال تو است آن را بگیر.» و این همان کسی بود که امام کاظم علیه‌السلام را به دنیا آورد.» [1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار ج 48.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

امام باقر علیه‌السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حدیث کرده است که فرموده است: صبح کن و روزت را بگذران که یا عالم باشی یا علم آموز، و بپرهیز از این که عمرت در لذائذ غفلت‌زا و کام جوئیهای زیان بخش سپری گردد.
جابر ابن‌زید نقل می‌کند که از امام محمد باقر علیه‌السلام سؤال کردم که یابن رسول الله منظور از ملکوت آسمان و زمین که به حضرت ابراهیم فرمودند چیست؟ که خداوند متعال در قرآن مجید ذکر فرموده است که کذالک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض. دیدم حضرت دستهای مبارک را به طرف آسمان بلند کرد و به من فرمود: نگاه کن چه می‌بینی؟ من نوری را دیدم که از دست مبارک آن حضرت به آسمان متصل شده بود به گونه‌ای که چشم‌ها خیره می‌شد. سپس فرمود: ابراهیم ملکوت آسمان و زمین را این چنین دید و بعد دست مرا گرفت و به درون خانه برد و لباس خود را عوض نمود و به من فرمود که: چشم‌هایت را ببند. چشم‌هایم را بستم، بعد از لحظه‌ای فرمود که: آیا می‌دانی که هم اکنون کجا هستی؟ عرض کردم: خیر، فرمود: الان در آن ظلمتی هستی که اسکندر ذوالقرنین را در آن گذار افتاده بود، عرض کردم: اجازه می‌دهید چشمانم را باز کنم؟ فرمود: باز کن، اما چیزی طلب نکنی. وقتی چشم‌هایم را باز کردم در تاریکی محض بودم به طوری که جلوی پاهایم را نمی‌دیدم سپس اندکی جلو رفتیم فرمود: میدانی الان کجا هستی؟ گفتم: خیر فرمود: بر سرچشمه خضر علیه‌السلام که از آن آب زندگانی خورده بود به همین صورت مرا از عالمی به عالم دیگر برد تا به آخر دنیا رسیدیم، فرمود: ملکوت آسمانها و زمین‌ها را ابراهیم دید این چنین بود که تو دیدی، دوازده عالم است و هر امامی که از ما بگذرد در یکی از این عالم‌ها ساکن می‌شود تا اینکه قائم آل محمد علیه‌السلام ظهور کند. سپس به من فرمود: چشم‌هایت را ببند و من اطاعت کردم و مجددا فرمود: چشم‌هایت را باز کن وقتی، چشم‌هایم را باز کردم خودم را در خانه آن حضرت دیدم، حضرت دوباره لباس اولش را پوشید و به مجلس اول آمد وقتی بررسی کردم دیدم این سیرها تماما در سه ساعت انجام شده بود.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

مباحثه راهب مسیحی و ایمان آوردن او

امام باقر علیه‌السلام در وصیت خود به جابر فرمود: با میراندن خوی مذموم طمع، بقاء عز و شرف را طلب کن. عبدالملک بن مروان به حاکم مدینه نامه‌ای نوشت که امام محمد باقر علیه‌السلام را نزد من بفرست، امام محمد باقر علیه‌السلام امام جعفر صادق علیه‌السلام را که در آن زمان کودک بود همراه برداشته و عازم شام شدند در بین راه به مدین شعیب رسیدند و در آنجا دیری [1] بسیار بزرگ را ملاحظه نمودند و دیدند که جمعیتی فراوان به طرف دیر در حرکتند و به دیدن راهبی می‌روند که سالی یک بار بیرون می‌آمد و مردم مسائل و مشکلات خود را از وی سؤال می‌کردند. امام باقر علیه‌السلام نیز همراه آن جماعت به دیر تشریف بردند. در آن دیر گروهی را مشاهده فرمودند که لباس‌های پشمی و ضخیم پوشیده و پیری بر بلندی نشسته و ابروهایش روی چشمانش افتاده است وقتی نگاه آن پیر به حضرت افتاد سؤال کرد آشنا هستی یا بیگانه؟ حضرت فرمود: از شما نیستم. سؤال کرد از امت مرحومه‌ای؟ فرمود از جاهلان نیستم. پیر گفت: من از تو چیزی بپرسم یا تو از من سؤال می‌کنی؟ حضرت فرمود: اختیار با توست. پیر گفت: میان ما و شما اتفاق نظر است که در بهشت درختی هست که آن را درخت طوبی می‌گوییم ما می‌گوییم اصل آن در سرای دیگر و در جهان آخرت است و شما می‌گویید اصل آن در خانه محمد است و در هیچ خانه و بقعه‌ای نیست که شاخه‌ای از آن درخت نباشد اکنون بگو که نظیر آن در دنیا چیست؟ حضرت فرمود: نظیر آن کتابهای الهی است که هر چه از آن فرا می‌گیرند کم نمی‌شود و هر چه در تفسیر و تأویل و ظاهر و باطن آن سخن می‌گویند و از حقایق و دقایق آن بیان می‌کنند همچنان به حال خود باقی است. راهب و جمعیت حاضر تحسین نمودند. باز راهب گفت: ما و شما می‌گوییم اهل بهشت از طعام و شراب‌های بهشت خواهند خورد و آنها بول و غایط ندارند نظیر آن در دنیا چیست؟ حضرت فرمود: همین طور است یعنی طفلی که در شکم مادر است هر چه مادر می‌خورد کودک نیز از آن بهره‌ای می‌برد در حالی که دارای بول و غایط نمی‌باشد. راهب گفت: راست گفتی، اکنون بگو کلید بهشت از نقره است یا از طلا؟ حضرت فرمود: از هیچکدام، کلید بهشت زبان مؤمن است که به توحید الهی گویا گردید و با ذکر آن به حرکت در می‌آید و در بهشت به وسیله آن باز می‌شود. راهب گفت: راست گفتی. مسئله‌ای دیگر می‌پرسم که در جوابش خواهی ماند. حضرت فرمود: اگر جواب صواب بشنوی به دین ما در می‌آیی؟ گفت: آری، پس بر این موضوع عهد کردند. راهب گفت: به من بگو آن دو برادری که در یک شب به دنیا

آمدند و در یک روز از دنیا رفتند و یکی از آنها دویست سال عمر داشت و دیگری صد سال چه کسانی بودند؟ حضرت فرمود: آن دو برادر عزیز و عزیر بودند پسران شرحیا که در یک شب متولد شدند و در یک روز نیز از دنیا رفتند و خداوند متعال عزیر را به نبوت برگزید و بعد از پنجاه سال که با هم زندگی کردند روزی عزیر به روستایی گذر کرد که خراب شده بود و اهالی آنجا هلاک شده بودند و در آنجا باغی بود که انگورها و انجیرهایش رسیده بود و عزیر در سایه درختی به استراحت مشغول شد و مقداری از آن میوه خورد و مقداری انگور و شیره و میوه در سبدی گذاشت و کوزه شیره را در چنگی که با خودش داشت کرد و بعد خوابید و چون عزیر عادت داشت که در اکثر اوقات در مسائل قضا و قدر و جبر و اختیار و حشر و نشر فکر می‌کرد و در آن وقت به فکر زنده شدن اهل روستا و حشر و نشر آنها افتاده بود. خداوند متعال او را قبض روح نمود و جسدش را از چشم مردم پوشیده نگه داشت و گوشت انبیاء و اوصیاء خداوند بر جانوران حرام است و شراب و اطعامش را همچنان که بود تازه نگه داشت و مرکبش را هلاک ساخت و بعد از چندین سال به دستور و تلاش یکی از پادشاهان آن زمان آن روستا مجددا آباد شد و بعد از صد سال که عزیر خوابیده بود مجددا به اذن پروردگار روح به بدنش برگشت و به فرشته‌ای امر شد که از او سؤال کند که چه مدت است خوابیده‌ای و چه مدت در این مکان توقف کرده‌ای؟ عزیر اول فکر کرد که آفتاب غروب کرده است گفت: یک روز و وقتی دقت کرد آفتاب را دید گفت: بخشی از روز، فرشته به او گفت: تو صد سال در اینجا بوده‌ای و در خواب بودی، اگر باور نداری به طرف استخوان‌های پوسیده مرکب خود نگاه کن. سپس استخوان‌های مرکب به هم متصل شده و رگ و پی به هم رسانیدند و الاغش زنده شد. گفت: الله اعلم. ان الله علی کل شیء قدیر یعنی فهمیدم که خداوند بر انجام هر کاری قادر است. بعد سوار مرکب خود شد و به وطن خود برگشت و پنجاه سال دیگر با برادرش زندگی کرد و بعد هر دو در یک روز به رحمت الهی واصل شدند. وقتی سخنان امام محمد باقر علیه‌السلام به اینجا رسید راهب پیر بی‌هوش شد و افتاد و حضرت به محل اقامت خود آمد و بعد از ساعتی گروهی خدمت حضرت آمدند و گفتند: راهب پیر ما با شما کار دارد. حضرت فرمود: من با شیخ شما کاری ندارم و اگر او کار دارد بگو نزد ما بیاید. آنها برگشتند و راهب پیر را نزد حضرت آوردند. شیخ از حضرت پرسید آیا تو محمدی؟ حضرت فرمود: که دخترزاده اویم. گفت: نام مادرت چیست؟ حضرت فرمود: فاطمه.

راهب سؤال کرد نام پدرت چیست؟ فرمود: علی راهب گفت: پسر ایشان هستی؟ فرمود: بلی.

سؤال کرد: پسر شبیری یا بشر؟ فرمود: پسر شبیرم.

راهب گفت: شهادت می‌دهم که خدا یکی است و جد تو محمد رسول خداست و تو وصی اویی، سپس همراهانش نیز مسلمان شدند و هر کسی هم که در آن دیر بود مسلمان شد. بعد از آن حضرت به دمشق رفتند و وقتی به در خانه عبدالملک رسیدند، عبدالملک از تخت پایین آمد و از حضرت استقبال نمود و به حضرت تعظیم و تکریم نمود و بعد چند مسئله و مشکل که برای او پیش آمده بود از حضرت سؤال کرد و پاسخ خود را شنید و بعد گفت: برای من مسئله مشکل دیگری هست که علما آن را نمی‌دانند به من بفرمایید اگر امتی امام خود را که طاعت وی بر آنها واجب است به قتل برسانند خداوند متعال چه عبرتی به آنها نشان خواهد داد. حضرت فرمود: اگر چنین اتفاقی بیفتد مردم هر سنگی از روی زمین بردارند در زیر آن خون تازه مشاهده خواهند کرد. عبدالملک گفت: درست است وقتی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را کشتند مقابل در منزل پدرم سنگی بزرگ بود وقتی آن را برداشتند در زیر آن خون تازه دیدم که می‌جوشید و در باغ من نیز حوضی بود و در کنار آن حوض سنگهای سفید بود و در روز قتل حسین بن علی علیه‌السلام دیدم که از آن سنگها خون می‌جوشد. بعد از آن امام محمد باقر علیه‌السلام یک هفته در دمشق بود عبدالملک به حضرت عرض کرد نزد ما می‌مانی تا برای شما عزت و حرمت باشد یا به مدینه مراجعت می‌نمایید؟ حضرت فرمود: در نزد جدم ماندن برایم بهتر است سپس امام محمد باقر علیه‌السلام و فرزند گرامیش امام صادق علیه‌السلام به مدینه مراجعت نمودند. اما عبدالملک به علت دشمنی و بد ذاتی که داشت قبل از حرکت حضرت به طرف مدینه گروهی را فرستاده بود که روستا به روستا و منزل به منزل حاکم و عامل وی را خبر دهند که دستور دهند که در مسیر هیچگونه خوردنی و آشامیدنی به امام ندهند و نفروشند تا از تشنگی و گرسنگی از بین بروند وقتی حضرت موقع برگشت به آن دیر رسیدند و آن راهب پیر مسلمان شده و اصحابش از آمدن حضرت خبردار شدند با اینکه به آنها سفارش کرده بودند و آنها در دیر را بر روی دیگران بسته بودند، راهب و اصحابش بیرون آمدند و حضرت را به دیر بردند و ضیافتی عالی برگزار کردند و غذاها و نوشیدنی‌های زیادی آوردند و از حضرت عذرخواهی کردند وقتی والی محل خبر را شنید راهب را دستگیر و دست‌هایش را زنجیر نموده و به دمشق فرستاد که چرا خلاف فرمان خلیفه عمل کرده‌ای؟ امام جعفر صادق علیه‌السلام از این قضیه آزرده و غمناک شد و گفت: این شیخ به خاطر دوستی ما چه بر سرش خواهد آمد؟ پدر بزرگوارش امام محمد باقر علیه‌السلام فرمودند: نگران نباش فرزندم، شیخ در دو منزلی این دیر به رحمت ایزدی خواد رفت و به او از عبدالملک رنجی نخواهد رسید. بالاخره امام باقر علیه‌السلام و فرزند عزیزش امام صادق علیه‌السلام با مشقت

فراوان به مدینه رسیدند. بازگوی ماجرای ازدواج خوله حنفیه با حضرت علی از زبان جابر بن عبدالله انصاری امام باقر علیه‌السلام فرموده است: که در قیامت بازخواست خداوند از مردم به مقدار عقلی است که در دنیا به آنان داده است.
امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل فرموده‌اند: روزی در مجلس پدر بزرگوارم بودم که گروهی از شیعیان و محبان به مجلس آن حضرت می‌آمدند و جابر ابنزید نیز با آنها بود. آنها گفتند: یابن رسول الله آیا پدر شما علی بن ابی‌طالب به خلافت اولی و دومی راضی بودند؟ پدرم فرمودند که: امیرالمؤمنین علیه‌السلام راضی نبودند و حاشا که راضی بوده باشند، آنها گفتند: اگر به خلافت آنها راضی نبوده‌اند پس چرا خوله حنفیه را که از اسیران آنها بود قبول کردند و امام محمد باقر علیه‌السلام به جابر بن یزید اشاره نمود. و فرمودند:
ای جابر برخیز و جابر ابن عبدالله انصاری را به اینجا بیاور که او از اصحاب سید اخبار و ابرار است و در زمان خلافت آنها حاضر بوده است و از همه چیز اطلاع دارد و حقیقت وضعیت خوله حنفیه را خوب می‌داند و برای رفع توهم شما بیان کند. سپس جابر بن یزید به خانه جابر ابن عبدالله انصاری رفت وقتی به در خانه‌اش رسید و در زد. جابر ابن عبدالله انصاری از درون خانه صدا زد و گفت: ای جابر ابن یزید صبر کن الان می‌آیم، جابر ابنزید می‌گوید وقتی این سخن جابر ابن عبدالله انصاری را از پشت در شنیدم بسیار متعجب شدم و با خود گفتم او از کجا می‌دانست که من جابر بن یزیدم والله که وقتی بیرون بیاید از او سؤال می‌کنم و هنگامی که نگاهش به جابر ابن عبدالله انصاری افتاد، گفت:ای جابر تو درون خانه بودی و من در زدم از کجا فهمیدی که من جابر ابنزیدم. گفت: دیروز نزد مولایم امام محمد باقر علیه‌السلام بودم به من خبر داد که فردا گروهی نزد من می‌آیند و از خوله حنفیه سؤال خواهند کرد از بین آنها جابر ابنزید برای تحقیق مسئله نزد تو خواهد آمد باید نزد من بیایی و آنها را از حقیقت مسئله آگاه نمایی. من منتظر تو بودم و هنگامی که در زدی دانستم که تو هستی، سپس به اتفاق به خدمت حضرت آمدند و ادای احترام نمودند. هنگامی که حضرت جابر را دید به آنها فرمود: برخیزید و از این شیخ قصه خوله حنفیه را سؤال کنید تا آنچه را دیده و شنیده به شما بگوید. سؤال کردند:ای جابر به ما بگو که آیا امیرالمؤمنین علیه‌السلام راضی بود به خلافت آنهایی که بر او سبقت گرفتند و بر مسند خلافت نشستند یا نه؟ جابر گفت: نه والله راضی نبود. گفتند: پس چرا از آنچه ایشان اسیر گرفته بودند خوله حنفیه را قبول نمود؟ جابر ابن عبدالله انصاری گفت: آه، آه، می‌ترسیدم بمیرم و حقیقت این قصه مخفی بماند چون هدف شما تحقیق در مورد این حکایت است از من بشنوید، در آن هنگامی که اسیران را به مسجد رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم آوردند، خوله حنفیه در میان اسیران بود وقتی کثرت جمعیت را در مقابل ابوبکر دید به طرف مرقد مطهر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و گفت: السلام علیک و علی اهل‌بیتک یا رسول الله، نزد تو از این ظالمان شکایت می‌کنم و از اعمال این مفسدان به تو پناه می‌برم ما را به خیانت اسیر کردند ما به وحدانیت الهی و نبوت تو معترفیم و بعد رو به ابوبکر و اصحاب او کرد و گفت: ای مردم به چه علت ما را اسیر کردید حال آن که ما اشهد ان لااله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله می‌گوییم.
ابوبکر گفت: شما منع زکات کرده‌اید.
خوله گفت: غلط کرده هر که چنین گفته و حقیقت این نیست که تو گمان کرده‌ای. ما گفتیم در زمان رسول الله از اغنیای ما زکات می‌گرفتند و به فقراء ما می‌دادند شما نیز همین کار را بکنید از ما قبول نکردید و به ما ظلم کردید و زنان مسلمانان را به دست نامحرمان انداختید و به فرض اینکه مردان منع زکات کرده باشند زنان چه گناهی دارند که هر کدام از آنها را مردی نامحرم اسیر کرده است خدا و رسول او و از این قوم و کارهای زشت آنها بیزار است. خوله این سخنان را گفت و در گوشه‌ای از مسجد نشست و وقتی حضار سخنان خوله را شنیدند همگی منفعل شدند و ابوبکر دید که کار به فضیحت انجامیده و در میان مردم به علت این کار و امر شنیع رسوا می‌شود. سخنی دیگر به میان آورد و گفت:ای قوم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قائده اینگونه بود که هر کس از اصحاب بر سر اسیری جامه می‌انداخت اگر کسی بر آن جامه چیزی زیاد می‌کرد آن اسیر به او تعلق داشت شما نیز چنین کنید. سپس دو نفر برخاستند و جامه بر خوله انداختند به قصد آن که او را به زنی اختیار کنند.
خوله گفت: نه به خدا قسم هرگز این خیال تحقق نخواهد یافت و این فکر محال از قوه به فعل در نیاید و هیچکس مالک من نخواهد شد مگر آن کسی که خبر بدهد از آنچه هنگام ولادت من اتفاق افتاده است و بگوید من هنگام تولد چه چیزی تکلم کرده‌ام.
ابوبکر گفت:ای دختر چرا از این جماعت به فزع آمده‌ای؟ هرگز مانند این جماعت را ندیده‌ای؟ چرا سخنان بی‌حاصل می‌گویی؟ خوله گفت: به خدا و رسول او قسم من در این سخنم صادقم، در این هنگام علی علیه‌السلام وارد مسجد شد و این گفتگو را ملاحظه نمود و فرمود: ای قوم صبر کنید تا از حال این زن سؤال کنیم. بعد به خوله فرمود: ای زن چرا فزع می‌کنی؟ خوله گفت: آنها قصد تملک من را دارند و من منتظر آن کسی هستم که از قصه ولادت من آگاه باشد. حضرت فرمودند: ای خوله زمانی که تو در شکم مادر بودی و درد زایمان بر مادر تو غالب شد دعا کرد و گفت: خدایا مرا از درد ولادت این فرزند سلامتی کرامت فرما و دعای او مستجاب شد

و تو متولد شدی و به محض ولادت گفتی: لا اله الا الله محمدا رسول الله، بعد از آن گفتی آیا زود باشد که مرا به نکاح خود در آورد و او را از من فرزندی باشد و آن جماعتی که آنجا بودند از این سخنان تو متعجب شدند و آنچه از تو شنیدند بر تخته‌ای از مس نوشتند و مادرت آن را در آنجا که متولد شدی دفن کرد زمانی که آثار موت بر او ظاهر شد تو را به محافظت از آن لوح وصیت کرد و هنگامی که تو را اسیر گرفتند تو تلاش کردی که آن لوح را برداری، موقع بیرون آمدن از خانه خودت را به آن رساندی و الان آن لوح را بر بازوی راست خود بسته‌ای، بیرون آور که منم صاحب آن فرزند مبارک و نام او محمد خواهد بود. جابر می‌گوید در این موقع خوله رو به قبله نشست و گفت: اللهم انت المفضل المنان اوزعنی ان اشکر نعمتک التی علی و لم تطعها و...
سپس تخته مس را از بازوی خود بیرون آورد و پیش ابوبکر انداخت و ابوبکر به عثمان داد و آنچه امیرالمؤمنین فرموده بود بدون کم و زیاد مشاهده کرد. گروهی از پیروی ابوبکر برگشتند و بعضی نیز گفتند: سحر است و اکثرا گفتند: درست فرمود، رسول خدا، انا مدینة العلم و علی بابها. بعد از آن ابوبکر به امیرالمؤمنین گفت: ای علی این دختر از آن توست، امیرالمؤمنین علیه‌السلام خوله را به اسماء بنت عمیس سپرد و اسماء در آن زمان زن ابوبکر بود و بعد از یک ماه برادر خوله نزد امیرالمؤمنین آمد و نزد حضرت وکیل شد و سپس امیرالمؤمنین خوله را به عقد خود درآورد. وقتی که سخنان جابر ابن عبدالله انصاری تمام شد جابر بن یزید و همراهانش به طرف جابر ابن عبدالله انصاری آمدند و گفتند: خداوند متعال تو را از آتش دوزخ برهاند و به نعیم مقیم برساند همچنانکه ما را از تو عذاب شک نجات دادی و کام ما را با حلاوت یقین شیرین کردی.

پی نوشت ها:

[1] صومعه - عبادتگاه اهل کتاب.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

مشاهده چهره واقعی اشخاص

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: بدترین پدران، کسانی هستند که در اعمال محبت نسبت به فرزند زیاده روی و افراط نمایند.
ابوبصیر روایت می‌کند که، روزی من خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام عرض کردم: من شیعه شما و ضعیف و نابینا هستم بهشت را برای من ضمانت بفرمایید. حضرت فرمود: چنین است سپس فرمود: می‌خواهی علامت امامت را به تو نشان دهم؟ گفتم: علامت امامت چیست؟ فرمود: اینکه مردم را به صورت واقعی خود ببینی. گفتم: آری دوست دارم ببینم. سپس حضرت دست مبارک بر چشمان من گذاشت هر چه در آن کشتی بود دیدم به من فرمود: ای ابوبصیر نگاه کن چه می‌بینی؟ گفتم: به خدا قسم به جز سگ و خوک چیزی نمی‌بینم، پس به حضرت عرض کردم که اینها چرا مسخ شده‌اند؟ حضرت فرمود: اگر حجاب از مردم بردارند شیعه ما مخالفان خود را به این صورت می‌بیند بعد فرمود:ای ابوبصیر اگر می‌خواهی تو را به همین حال واگذارم. عرض کردم: نمی‌خواهم این خلق را ببینم مرا به حال اول برگردانید که بهشت من را عوض نیست. سپس حضرت دست مبارک بر چشمان من گذاشت همانگونه شد که بودم.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

مستخدمینی از جن

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: آخرین حد کمال و رشد نیروی خرد را سه نشانه است، توجه کامل و آشنایی «فهم دین» به دین و شکیبایی در برابر ناگواریها و حساب و اندازه نگهداشتن در خرج و زندگی.
و از سدیر صیرفی نقل شده که: حضرت باقر علیه‌السلام راجع به کارهایی که در مدینه داشت به من سفارش کرد. (ظاهرا حضرت در مکه بوده‌اند) هنگامی که بیرون رفتم و در دره روحا(جایی بین مکه و مدینه است) بر شتر خویش سوار بودم و می‌رفتم، مردی را دیدم که از دور با جامه خود اشاره می‌کند؛ به طرف او رفتم؛ گمان کردم تشنه است، ظرف آبی به او دادم، گفت: من آب نمی‌خواهم و نامه‌ای به من داد که گل آن هنوز خیس بود (گلی مثل لاک بر در نامه می‌زده‌اند و آن را مهر می‌کرده‌اند که کسی آن را باز نکند.)
وقتی به مهر نامه نگاه کردم، مهر حضرت باقر علیه‌السلام را دیدم، به او گفتم: چه موقع نزد صاحب این نامه بودی؟ گفت: همین الان نامه را خواندم، دستورهای دیگری در آن بود. سپس نگاه کردم، کسی را ندیدم. هنگامی که حضرت باقر علیه‌السلام را ملاقات کردم، به ایشان گفتم: فدایت شوم! مردی نامه‌ای که گل آن تر بود؛ برای من آورد. فرمود:ای سدیر! ما مستخدمینی از جن داریم که هر وقت کار سریعی داریم، آنها را می‌فرستیم.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

ملاقات فقیه بصری با امام باقر

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: شیعه ما نیست مگر کسی که پرهیزگار و مطیع خدا باشد و جز سخن نیک نگوید.
از ابوحمزه ثمالی نقل می‌کند که گفت: در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم که مردی آمد و گفت: حضرت ابوجعفر: محمد بن علی را می‌شناسی؟ گفتم: آری؛ با ایشان چه کاری داری؟ گفت: چهل مسأله مهیا کرده‌ام که از ایشان بپرسم. هنوز سخنش تمام نشده بود که حضرت باقر علیه‌السلام وارد شد و عده‌ای از خراسان و غیره اطرافش بودند و از مناسک و اعمال حج می‌پرسیدند. حضرت رفت و در مجلس خود نشست. آن مرد هم نزدیک حضرت نشست. حضرت به او فرمود: تو کیستی؟ گفت: من قتادة بن دعامه بصری هست. فرمود: تویی فقیه اهل بصره؟ گفت: آری. فرمود: وای بر تو ای قتاده! خداوند عده‌ای از خلق خود را آفریده و آنها را حجت بر بندگانش قرار داده و آنها ارکان او در زمین هستند و قائم به امر اویند در عملش، قبل از آفرینش آنها را برگزید و چون سایه و شبح در طرف راست عرش او بودند. پس قتاده مدتی سکوت کرد، سپس گفت: خدا تو را شایسته دارد! به خدا من در مقابل فقها و در برابر ابن‌عباس بسیار نشسته‌ام و در جلوی هیچ یک مضطرب نشدم، چنان که در حضور شما مضطرب شدم!! فرمود: وای بر تو می‌دانی کجایی؟ در برابر خانه‌هایی نشسته‌ای که خداوند اجازه داده افراشته شود، و در آن جا نام او برده شود، که در آن جا مردانی تجارت و کسی از یاد خدا و نماز گذاشتن و زکاة دادن غافلشان نمی‌کند، هر صبح و عصر تسبیح او می‌گویند. (اشاره به آیه 36 و 37 سوره نور است) پس تو آن جایی؛ و مائیم آن خانه‌ها و آن مردان. قتاده گفت: به خدا راست گفتی، فدایت شوم! به خدا! آن خانه‌ها (که در آیه نام برده) خانه سنگ و گل نیست. آن گاه قتاده گفت: حکم پنیر را بیان فرما. حضرت خندید و فرمود: مسأله‌های تو همه به همین برگشت!؟ گفت: فراموشم شد؛ فرمود: مانعی ندارد. «تا آخر حدیث»

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

مریضی حضرت امام باقر

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: اندازه محبت دوستت را نسبت به خود با علاقه قلبی خودت نسبت به او به دست بیاور.
و از سدیر نقل می‌کند که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: پدرم سخت مریض شد به طوری که خیلی ترسیدیم، یکی از کسانش شروع به گریه کرد، حضرت به او نگاه کرد و فرمود: من از این مرض نخواهم مرد، دو نفر آمدند و به من خبر دادند که از این مرض نمی‌میرم.
پس پدرم خوب شد و مدتی زندگی کرد. و وقتی در حال صحت بود و هیچ ملالی نداشت فرمود: پسرم! آن دو نفر که در حال مریضی آمدند، اکنون دوباره آمده و به من خبر دادند که در فلان روز خواهم مرد. و در همان روز از دنیا رفت.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

مهمان امام باقر شدم

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: مردم حضرشان در قیامت بستگی به نیتهای خیر و شرشان دارد. و صاحب کتاب مناقب فاطمه علیهاالسلام و اولاد طاهرینش به سند خود از اعمش از قیس بن ربیع روایت کرده که گفت: در خدمت حضرت باقر علیه‌السلام مهمان شدم و در منزل آن حضرت جز خشتی نبود. پس چون هنگام عشاء فرا رسید، حضرت برخاسته و به نماز ایستاد. من نیز با آن حضرت نماز خواندم. پس از آن دست مبارک به آن خشت زد. چراغی تابناک و سفره غذایی که هر غذای سرد و گرمی در آن بود از او بیرون آورد.
پس به من فرمود: بخور! این چیزی است که خدای تعالی برای اولیای خود مهیا فرموده! پس حضرت میل فرموده، من نیز خوردم و آن طعام در آن خشت بلند گشت و من در شک و شبهه فرو رفتم تا زمانی که حضرت برای حاجتی بیرون رفت.
من آمده و خشت را زیر و رو کردم. دیدم خشت کوچکی است. آن حضرت داخل شده و به آن چه در خاطر من بود آگاه شد. پس از آن خشت قدحها و کوزه‌ها و ظرفهای سفالین که آب در آنها بود، بیرون آورد و حضرت از آنها آشامید و من هم آشامیدم. سپس به جای خود بازگردانید. پس از آن امر فرمود که خشت سخن گوید و آن خشت با حضرت سخن گفت.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

من محمد بن علی بن حسینم

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: اظهار چیزی پیش از آن که پایدار شود مایه تباهی است.
علی بن محمد مالکی در کتاب فصول المهمة از بعضی اهل علم و خبر نقل می‌کند که گفت: بین مکه و مدینه بودم، پیرمردی را دیدم که در بیابان گاهی ظاهر و گاهی پنهان می‌شود، تا آن جا که گفت: پیرمرد فرمود: من محمد بن علی بن حسین هستم. پس رو برگرداندم و او را ندیدم و نمی‌دانم در زمین فرو شد و یا به آسمان بالا رفت.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

محمد بن مسلم

از ثقفی‌های کوفی بود.
مردی دانشمند و ثروتمند و عالی‌مقام بود امام صادق به عبدالله بن ابی‌یعقور فرمود:
- چرا مسائل دین را از محمد بن مسلم نمی‌پرسید. مگر نمی‌دانید که این مرد آنچه می‌داند از ئپدرم محمد باقر شنیده است. حماد بن عثمان معتقد است که طایفه‌ی امیه مانند محمد بن مسلم فقیهی به خود ندیده است.

منبع: معصوم هفتم محمد بن علی الباقر؛ جواد فاضل؛ شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران .

معروف بن خور بود

به طوری که از کلمه «خور بود» پیداست این معروف مردی ایرانی نژاد بود اما توانست در سایه‌ی روشنائی فکر و نور ایمان خود در صف اعلای اصحاب امام بایستد.
فضل بن شادان راوی صادق و زاهد می‌گوید: - محمد بن ابی‌عمیر را در نماز دیدم.
هنگامی که به سجده می‌رفت ذکر سجودش به طول می‌انجامید. تا آنجا که حیرت کردم او در جوابم گفت سجده‌ی جمیل بن دراج از سجده‌ی من طولانی‌تر است اما خود جمیل می‌گوید هر کس «معروف بن خور را» در حال سجده ببیند. آن همه خضوع و حالت و خلوص را تماشا کند. سجده‌ی ما را شگفت انگیز نخواهد شمرد.امام صادق این فضیل را از «مخبتین» می‌نامد.

منبع: معصوم هفتم محمد بن علی الباقر؛ جواد فاضل؛ شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران .

نجات نسل دو پرنده و تسلیم نخل خشکیده

جابر بن یزید جعفی حکایت کند:
در یکی از سال ها، به همراه حضرت باقرالعلوم علیه السلام رهسپار مکه معظمه شدم.
در بین راه، دو پرنده به سمت ما آمدند و بالای کجاوه امام محمد باقر علیه السلام نشستند و مشغول سر و صدا شدند، من خواستم آن ها را بگیرم تا همراه خود داشته باشم، ناگهان حضرت با صدای بلند، فرمود: ای جابر! آرام باش و پرندگان را به حال خود واگذار، آن ها به ما اهل بیت عصمت و طهارت پناه آورده اند. عرضه داشتم: مولای من! مشکل و ناراحتی آن ها چیست، که این چنین به شما پناهنده شده اند؟! حضرت فرمود: آن ها مدت سه سال است که در این حوالی لانه دارند و هرگاه تخم می گذارند تا جوجه شود، ماری در اطراف آن ها هست که می آید و جوجه های آن ها را می خورد. اکنون پرندگان به ما پناهنده شده تا از خداوند بخواهم که آن مار را به هلاکت رساند؛ و من نیز در حق آن مار نفرین کردم و به هلاکت رسید؛ و پرندگان در امان قرار گرفتند.
جابر گوید: سپس به راه خود ادامه دادیم تا نزدیک سحر و اذان صبح به بیابانی رسیدیم؛ و من پیاده شدم و افسار شتر حضرت را گرفتم؛ و چون حضرت فرود آمد، در گوشه ای خم شد و مقداری از شن ها را کنار زد و در حال کنار زدن شن ها، چنین دعائی را بر لب های خود زمزمه می نمود: خداوندا! ما را سیراب و تطهیر و پاک گردان.
ناگهان سنگ سفیدی نمایان شد و امام علیه السلام آن سنگ را کنار زد و چشمه ای زلال و گوارا آشکار گردید، و از آن آب آشامیدم و نیز برای نماز وضو گرفتیم.
و بعد از خواندن نماز، سوار شدیم و به راه خود ادامه دادیم تا آن که صبحگاهان به روستائی رسیدیم، که نخلستانی کنار آن روستا بود، در آن جا فرود آمدیم؛ و حضرت کنار نخل خرمائی - که از مدتها قبل خشک شده بود - آمد و خطاب به آن کرد و اظهار داشت: ای درخت خرما! از آنچه خداوند متعال در درون شاخه های تو قرار داده است، ما را بهره مند ساز.
جابر افزود: ناگهان دیدم درخت خرما، سرسبز و پربار شد و خود را در مقابل امام علیه السلام خم کرد؛ و ما به راحتی از ثمره آن می چیدیم و می خوردیم.
در همین اثنا، یک مرد عرب بیابان نشین که در آن حوالی بود، وقتی این معجزه را مشاهده کرد، به حضرت خطاب کرد و گفت: سحر و جادو کردید؟!

امام علیه السلام در پاسخ، به آن عرب خطاب نمود و به آرامی اظهار داشت:
ای مرد! به ما نسبت ناروا مده، چون که ما از اهل بیت رسالت هستیم؛ و هیچ کدام از ما ساحر و جادوگر نبوده و نیستیم، بلکه خداوند متعال از اسامی مقدسه خود کلماتی را به ما آموخته است که هر موقع هر چه را بخواهیم و اراده کنیم، به وسیله آن کلمات، خداوند متعال را می خوانیم و تقاضا میکنیم، آن گاه دعای ما به لطف او مستجاب خواهد شد.[1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار: ج، ص 248 و 38، به نقل از خرائج مرحوم راوندی.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

نفرین در جایگاه حضرت شعیب

امام جعفر صادق علیه السلام در ادامه داستان قبل فرمود:
چون عالم یهود رفت، اجتماع یهودیان پراکنده شد، و ما نیز به سوی مدینه طیبه حرکت نمودیم.
در این میان هشام بن عبدالملک نامه ای توسط مأمورین حکومتی برای شهرها و روستاهای بین راه فرستاد مبنی بر این که محمد باقر و پسرش جعفر، دروغ گو و مخالف اسلام می باشند و کار آن ها ایجاد تفرفه و عداوت بین اهالی و گروه ها است، کسی آن ها را به منزل خود راه ندهد؛ و هرگونه معاشرت و معامله با آنان ممنوع می باشد.
و از جمله شهرهای بین راه، شهر مداین بود، که قبل از ورود ما به آن جا، نامه هشام لعین به دست فرمان دار مداین رسیده بود و مردم را از هر گونه ارتباط با ما منع کرده بود.
پس همین که نزدیک این شهر رسیدیم، دروازه ها را به روی ما بستند و آنچه پدرم ایشان را موعظه نمود تأثیری نداشت و بلکه شروع به فحاشی و ناسزاگوئی کردند، در نهایت چون تبلیغات سوء بسیار بود با جسارت تمام گفتند: باید از گرسنگی و تشنگی بمیرید.
به ناچار پدرم بالای کوهی که مشرف بر شهر مداین بود رفت و دست خود را در گوش نهاد و با صدای بلند سخنانی را که حضرت شعیب علیه السلام برای نصیحت قوم خود خوانده بود تلاوت کرد. بعد از آن باد سیاهی به وزیدن گرفت و تمام مردان و زنان به همراه فرزندانشان بر بالای بام خانه هایشان رفتند. در بین آن ها پیرمردی کهن سال بود، که چون چشمش بر پدرم افتاد و صدای او را شنید، فریاد کشید: ای مردم! از خدا بترسید، این شخص در همان جائی ایستاده است که حضرت شعیب ایستاده و بر قوم خود نفرین کرد و به عذاب الهی گرفتار شدند، چنانچه دروازه ها را باز نکنید و به آن ها بی احترامی نمائید، عذاب نازل می شود.
مردم بسیار وحشت زده و متزلزل گشته و دروازه ها را گشودند و ما را با عزت و احترام وارد شهر کردند. و چون خبر این جریان، نیز به هشام ملعون رسید، دستور داد تا آن پیرمرد مؤمن را دست گیر و اعدام نمایند و پس از آن که ما از شهر مداین خارج و به سوی مدینه طیبه حرکت کردیم، مأمورین دستور هشام را نسبت به آن پیرمرد اجرا کردند.
بعد از آن هشام نامه ای برای استاندار مدینه فرستاد مبنی بر این که هر چه زودتر پدرم حضرت باقرالعلوم علیه السلام را مسموم و به قتل برساند، و چون هشام به هلاکت رسید و به درک واصل گشت، به قتل پدرم موفق نشد.[1] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالا نوار: ج 46، ص 311 - 313.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

نصیحت به عمر بن عبدالعزیز و بازگشت فدک

یکی از راویان حدیث، به نام هشام بن معاذ حکایت کند:
روزی عمر بن عبدالعزیز وارد شهر مقدس مدینه گردید و من در خدمت او بودم که یکی از غلامانش، به نام مزاحم و گفت: حضرت ابو جعفر، محمد بن علی علیه السلام می خواهد وارد شود. عمر بن عبدالعزیز گفت: اجازه دهید وارد گردد.
همین که امام باقر علیه السلام وارد شد، عمر مشغول گریه بود، حضرت فرمود: تو را چه شده است که گریه می کنی؟ وسپس افزود: ای عمر بن عبدالعزیز! دنیا نوعی از بازار کسب و تجارت است، عده ای در آن سود می برند و عده ای از آن خارج می گردند در حالی که زیانکار و خسارت دیده اند. و عده ای دیگر وقتی از این دنیا بروند پشیمان و نادم خواهند بود که چرا برای آخرت خود توشه ای برنگرفته اند. سوگند به خداوند متعال، ما اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله، صاحبان حق هستیم و کلیه اعمال و کردار بندگان بایستی از برابر دیدگان ما بگذرد.
ای عمر بن عبدالعزیز! تقوای الهی پیشه کن و در درون خود پیرامون دو چیز بیندیش:
اول آن که دقت کن چه چیزهائی را دوست داری که همراه تو باشد تا در پیشگاه خداوند سعادتمند باشی. دوم آن که متوجه باش، از چه چیزهائی ناراحت هستی و تو را ناپسند آید، که همانا در پیشگاه خداوند تو را سرافکنده می گرداند و مانع عبور تو از صراط خواهد شد.
ای عمر بن عبدالعزیز! درب ها را به روی مردم و مراجعین خود بگشای و مانع ها را برطرف نما و سعی کن که همیشه یار و یاور مظلومان و طرد کننده ظالمان و متجاوزان باشی؛ و سپس افزود: هر که دارای سه خصلت باشد، ایمانش کامل است. عمر با شنیدن این سخن، دو زانو نشست و گفت: یا بن رسول الله! آن سه چیز را بیان فرما؟ همانا شما اهل بیت نبوت هستید. حضرت فرمود: اول آن که هنگام شادمانی و خوشحالی گناه و معصیتی مرتکب نشود، دوم آن که هنگام غضب و ناراحتی حق را فراموش نکند؛ و سوم آن که هنگام دست یافتن به امور و اموال دنیا آنچه حلال و مباح او نیست تصرف نکند. راوی گوید: چون سخن به این جا رسید، عمر بن عبدالعزیز دستور داد تا قلم و کاغذ آوردند و سپس حواله انتقال فدک را - که خلفاء قبل از او غصب کرده بودند - تحویل امام محمد باقر علیه السلام داد.[1] .

پی نوشت ها:
[1] خصال شیخ صدوق: ج 1، ص 104، ح 64.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

گرایش به دنیا منشأ بسیاری از آلودگی‌های انسان را فراهم می‌سازد. در برابر گرایش زهد است. انسان پاک، از گرایش به دنیا منزه است. این سخن بدین معنا نیست که انسان زاهد از مال و منال دنیایی محروم است. زیرا محرومیت نوعی خطر به حساب می‌آید. بلکه منظور از زهد این است که در عین حال که از دنیا بهره‌مند است به آن علاقه‌مند و وابسته نباشد. امامان معصوم که در زهد بر همگان سبقت گرفته‌اند از امکانات دنیا فراوان بهره داشتند.

با این توضیح این نکته نیز شفاف می‌گردد که فرد زاهد در عین بی‌علاقگی به دنیا، ممکن است هم از امکانات بهره‌ور باشد، در عین حال فردی شاداب و پرطراوات است. این گونه نیست که زاهد باید فردی منزوی، ژولیده و پژمرده باشد. این حالت‌ها و ژست‌ها بیشتر به زهد فروش شباهت دارد، نه به زهد گرایی. فرد زاهد، فردی شاداب و پر تحرک است. دنیا برای وی وابستگی نمی‌آورد. اگر تمام دنیا هم در اختیارش باشد اندکی به آن گرایش نمی‌کند.

بر این اساس بهره‌مند بودند از دنیا و بهره‌وری از نعمت‌های الهی و حفظ شادابی در زندگی، با زهد هیچ گاه بیگانه نمی‌باشد؛ تا کسی این گونه پندارد که بهره‌وری از دنیا با زهد گرایی ناسازگار است! این دو کاملا با هم همساز هستند. در زندگی معصومان که زاهدترین افراد به دنیا بودند، این همسازی مشاهده می‌شود. مشاهده می‌شود که در عین بهره‌وری از امکانات دنیایی زاهدترین هستند. فرش آنان ابریشم باشد یا حصیر برای آنان یکسان است. در خانه گلین بی‌آلایش باشند، یا در اتاق مزین عروس یکنواخت خواهد بود. در سفره رنگارنگ یا نان جوین همسان خواهد بود. که آنان به این آب و رنگ‌ها دل نمی‌بندند. به همین خاطر در زندگی باقر العلوم علیه‌السلام همسازی این دو مشاهده می‌شود. امام بدون هیچ وابستگی و علاقه‌مندی به زخارف دنیا در عین حال که فرش زیر پای وی حصیر است، انما کا یفرش فی مجلسه حصیرا. [1] . اتاق حجله‌اش مزین است. در عین حال که زاهد و عابد و عاکف و صائم است، با نشاط و پر تلاش است. تلاش می‌کند نشاط ظاهری خویش را نمایان سازد. خویشتن را در منزل و بیرون کاملا آراسته می‌سازد. در برابر همسر خویش هم اتاق مزین دارد و هم خویشتن را می‌آراید. به چند نمونه توجه کنید. حکم بن عتیبه می‌گوید به حضور باقر العلوم علیه‌السلام رسیدم؛ در حالی که در اتاق مزین و با لباس‌های رنگارنگ به سر می‌برد. شروع کردم به در و دیوار اتاق و شکل و شمایل حضرت نگاه افکنم! هنگامی که امام نگاه‌های مرا

مشاهده کرد، فرمود دیدگاهت در این باره چیست. من گفتم من که تو را در این وضع می‌بینم نمی‌توان چیزی بگویم. لیکن در نزد ما این حالت‌ها برای جوانان است. امام اظهار داشت زینت‌ها و نعمت‌های خدا را چه کسی بر بندگان خدا حرام کرده است، یا حکم من حرم زینة الله التی اخرج لعباده... لیکن توجه داشته باش که این اتاق همسر نو عروس من است. با وی تازه عروسی نموده‌ام و الا اتاق من همان است که می‌شناسی، فاما هذا البیت الذی تری فهو بیت المرأة و انا قریب العهد بالعرس و بیتی البیت الذی تعرف. [2] . امام در مورد اتاق و لباس مزین خویش چندین نکته را به حکم که از وضع امام تعجب کرده بود، یادآوری می‌کند: نخست این که خدای سبحان نعمت‌هایش را برای بندگانش آفریده و بهره‌وری از نعمت‌ها هیچ ناسازگاری با طهارت و تقوا و زهد ندارد. دو دیگر این که این اتاق مزین مربوط به تازه عروس است، که باید شؤون آن رعایت شود. حجله باید مزین و آرایه داشته باشد. نشاط و شادابی آن حفظ شود. سوم این که طرف بر این پندار نباشد که حضرت اندکی علاقه به زخارف و زینت دنیا حاصل کرده به وی می‌فرماید، اتاق زندگی من همان است که می‌شناسی. یعنی این زرق و برق اندکی در روحیه من تأثیرگذار نیستند. این روش یعنی فرد زاهدترین است، در عین حفظ نشاط و شادابی، و بهره‌وری از نعمت‌های الهی است.

همانند همین داستان برای اصحاب دیگر حضرت اتفاق افتاده است. حسن زیات با رفیقش به حضور حضرت می‌رسند. حضرت را در اتاقی مزین و با لباس‌های مناسب و سر و صورت اصلاح کرده و سرمه کشیده می‌بینند. وی می‌گوید ما سؤال‌هایی که داشتیم مطرح ساختیم و جواب گرفتیم. هنگامی که خواستیم خداحافظی کنیم حضرت فرمود فردا با رفیق خویش به منزل ما می‌آیی، گفتم حتما. هنگامی که روز بعد به خدمت حضرت رسیدیم وی را در اتاقی ملاقات کردیم که تنها فرش آن یک حصیر بود. و حضرت هم پیراهن خشن پوشیده بودند. آنگاه روی کردند به رفیق من فرمودند برادر بصری من، دیروز که بر من وارد شدید مرا در آن اتاق و در آن حال و لباس دیدید، آنجا اتاق همسرم بود و تمام تزیینات اتاق هم به وی مربوط می‌شد. یک وقت در ذهن شما چیزی خطور نکند، فلا یدخل قلبک شیء. [3] امام همام با این روش نکات مهم عرشی را می آموزند: نخست این که زهد این نیست که شخص از نعمت‌های دنیا بی‌بهره باشد. دو دیگر این که حضرت خویش را برای همسرش کاملا مزین ساخته و مرتب می‌نماید. سوم برای این که این رفتار پنداری در ذهن طرف پیش نیاورد و احساس دو گانگی در رفتار حضرت ننماید، در فرصت مناسب آنان را فرا می‌خواند و رفتار خویش را درباره آنان شفاف می‌سازد. این رفتار بدین خاطر است که پندارهای شیطانی به آنان آسیب نرساند. در این باره شرح بیشتری در

این نوشتار آمده است. [4] . در مورد نکته دوم در روایت دیگر این گونه آمده است: هنگامی که عده‌ای به حضور حضرت رسیدند؛ دیدند حضرت موهای خویش را رنگ کرده، به آنها فرمود من همسرم را دوست می‌دارم و برای آن خضاب می‌کنم، انی رجل احب النساء و انا أتصبغ لهن. [5] این همان حفظ شادابی و نشاط در زندگی است. در عین حال که شخص زاهدترین فرد به زخارف و زینت‌های دنیاست. مورد دیگر در زندگی حضرت این گونه مشاهده می‌شود، که حضرت هنگامی که به حمام می‌رفتند برای تمیز کردن بدن خویش از «نوره» [6] استفاده می‌کردند. انگشتان در اثر تماس با نوره حالت بد منظری پیدا می‌کردند. حضرت برای این که از این حالت بیرون بیایند به انگشتان و ناخن‌های خویش حنا نهادند؛ آنگاه در این باره به حکم فرمودند: من این کار را انجام می‌دهم تا ناخن‌هایم همانند ناخن‌های مرده نباشد، شما نیز این کار را انجام دهید، یا حکم ان الاظافیر اذا اصابتها النوره غیرتها حتی تشبه أظافیر الموتی فغیرها بالحناء [7] . از این نمونه‌ها در روایات فراوان وجود دارد. لیکن همین مقدار گویای نکات بسیار ارزنده‌ای می‌باشد. این موارد نکات اساسی می‌آموزند، مانند این که زهدگرایی با زهد فروشی کاملا متفاوت است. زهد فروشی آن است که فرد دنیا طلب برای رسیدن به اهداف خویش زاهد نمایی را برای فریب دیگران بر می‌گزینند. اما زهد گرایی آن است که شخص در عین بی‌علاقگی به متاع دنیا از نعمت های الهی گریزان نیست و برای تثبیت موقعیت خویش نیاز به عوام فریبی ندارد. در عین بی‌علاقه به دنیا از نعمت‌های الهی به مورد بهره‌وری می‌نماید. و نیز این روش می‌آموزد که فرد مؤمن و زاهد در عین زاهدگرایی، باید نشاط و شادابی خود را حفظ کند. زندگی پست و ظاهری ژولیده و در هم پیچیده، هیچ ارتباطی به زهد ندارد. این حالت‌ها، زهد فروشی و بیچارگی فرد زاهد نما را می‌رساند. انسان زاهد در عین بی‌علاقگی به دنیا، با نشاط و شاداب و پر طراوت است و از ظاهری آراسته بهره‌مند است.

پی نوشت ها:

[1] دعائم الاسلام، ج 2، ص 158، نقل از اعلام الهدایه، ج 7، ص 35.

[2] فروع کافی، ج 6، ص 446.

[3] فروع کافی، ج 6، ص 448.

[4] ص 93.

[5] فروع کافی، ج 6، ص 480.

[6] موادی که برای ازاله مو به کار گرفته می‌شده است.

[7] فروع کافی، ج 6، ص 480.
منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

نقش یاد خدا

انسان مؤمن به خدا، خویشتن را در مأمن امنی قرار می‌دهد، که از خطرها در امان قرار گیرد. تنها مأمن امن و پناهگاه مطمئن از هر خطر ایمان به خداست. هر کس به خدا ایمان آورد و خویشتن را به خدا سپرد خدای سبحان ایمن‌ترین پناهگاه وی خواهد بود. پناهگاه مطمئنی جز خدای سبحان وجود ندارد، و لن تجد من دونه ملتحدا. [1] «غیر از خدا پناهگاه امنی نمی‌یابی».

همان گونه که ایمان مراتب دارد، امنیت در پناهگاه خدا نیز مراتب دارد. تا به آن مرحله والایی برسد که تمام اضطراب‌ها و ناامنی‌ها را بزداید و آرامش کامل مستقر سازد. از این مرحله امنیت و آرامش همه انسان‌های مؤمن بهره‌مند نیستند. بلکه آن گروه که از ایمان مرحله والا بهره‌مند شده‌اند، آنان که یاد و نام خدا، تمام زندگی آنان را فرا گرفته است، در آرامش کامل قرار خواهند گرفت. ذکر خدا پناهگاه ایمن است. یاد خدا امنیت از هر خطر برای آنان خواهد بود، الا بذکر الله تطمئن القلوب [2] «با یاد خدا قلب‌ها آرامش می‌گیرند.» این حقیقت در سخن عترت این گونه تحلیل شده است؛ موجودی که به یاد خدا باشد هیچ آسیبی وی را تهدید نمی‌کند. حتی در مورد حیوانات این گونه رسیده است، که حیوان آنگاه در دام صیاد می‌افتد که از یاد خدا غافل شده باشد. حیوانی که به یاد خداست در دام صیاد قرار نمی‌گیرد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: ما من طیر یصطاد الا بترکه التسبیح. [3] «هیچ پرنده‌ای در دام صیاد قرار نمی‌افتد، مگر زمانی که از تسبیح و یاد خدا غفلت کرده باشد.» که این نقش یاد خداست. امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرماید، انسان مؤمن به هر گونه مرگ ممکن است بمیرد. غرق شود، آوار بر روی وی منهدم شود، درنده وی را بدرد، صاعقه و رعد و برق آن را بگیرد، لیکن به انسان ذاکر خدا، این حوادث اصابت نمی‌کند، و لا تصیب ذاکر الله تعالی. [4] . اینک این حقیقت در اندیشه زلال و عرشی باقر العلوم علیه‌السلام این گونه تجلی یافته است، که حوادث تلخ و ناگوار مانند صاعقه بر انسان مؤمن ممکن است فرود آید، لیکن بر انسان ذاکر یعنی کسی که به یاد خداست فرود نمی‌آید. انسان ذاکر از صاعقه در امان است. این نقش یاد خداست، الصواعق تصیب المؤمن و غیر المؤمن و لا تصیب الذاکر. [5] .

بر همین اساس است که حضرت تلاش می‌کرد افراد با ظرفیت و با استعداد مانند خانواده خویش را به این نکته اساسی توجه دهد. هماره آنان را وادار به ذکر و یاد خدا می‌نمود. در اندیشه نیز اهمیت آن را شفاف می‌سازد و اضافه می‌کند سه چیز از بهترین و سخت‌ترین عبادت‌هاست،

اشد الاعمال ثلاثة، ذکر الله علی کل حال و انصافک من نفسک و مواساة الاخ. [6] «سه چیز از سخت‌ترین اعمال است، یاد خدا، انصاف داشتن، یکسان و برابر برخورد نمودن». امام اهل خانه خویش را وادار به این رفتار می‌کرد، امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: پدرم ما را دور هم جمع می‌کرد و وادار به قرائت قرآن (که آن نیز ذکر الله است) می‌نمود. و هر کس قرآن تلاوت نمی‌کرد به ذکرهای دیگر تا طلوع آفتاب مشغول می‌شد، یأمرنا بالذکر حتی تطلع الشمس [7] که البته این یاد خدا بر لب است. اساس و پایه یاد خدا به روح و دل است که انسان هماره به یاد خدا باشد. این نیز از آموزه‌های عرشی است که از اندیشه و رفتار عترت می‌توان آموخت.

پی نوشت ها:

[1] کهف، 27.

[2] رعد، 28.

[3] فروع کافی، ج 3، ص 505 حدیث 18.

[4] فروع کافی، ج 3، ص 112.

[5] مطالب السؤول، ج 2، ص 101، حلیة الاولیاء، ص 181.

[6] اعیان الشیعه، ج 1، ص 653، کشف الغمه، ج 2، ص 345.

[7] همان، ص 651.

منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

محبت گرایش و عشق محب به محبوب و معشوق است. انگیزه محبت زیبایی‌های معشوق است که به عاشق جلوه‌گر می‌شود. اگر عاشق زیبایی در معشوق خویش نبیند، هیچ گاه نسبت به وی محبت نخواهد داشت.
زیبایی‌ها مراحل دارد. هر مقدار زیبایی برتر جلوه‌گر شود، جاذبه محبوب بیشتر می شود. و اگر در راه محبوب زیبایی‌ها شکوفا شدند، محب را آن مقدار مجذوب خود می‌سازد که زشتی‌ها را نیز زیبا می‌بیند، حب الشی یعمی و یصم، «محبت به چیزی، کور و کر می‌کند.» پی‌آمد محبت، پیروی محب از محبوب است. آن کسی که از محبوب خود پیروی نکند در تحقق عشق باید تردید نماید. زیرا عاشق دلباخته معشوق بوده و ممکن نیست از فرمان معشوق سرپیچی کند، ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله. [1] «اگر خدا را دوست می‌دارید مرا (پیامبر) پیروی کنید، آنگاه خدا شما را دوست خواهد داشت.» محبت دو جانبه است. هم خدا محبوب شماست، و هم شما محبوب خدا هستید. نقش محبت پیروی از محبوب و معشوق تا رسیدن به وصال معشوق است. عاشق آن کسی است که در پی معشوق حرکت کند تا به وصال خویش برسد و از معشوق خویش کامیاب شود. بدین خاطر محبت همانند موتور پر توان است که عاشق را به سوی معشوق سوق می‌دهد. هر مقدار محبت بیشتر، سرعت حرکت بیشتر خواهد بود.
بر این اساس آنچه انسان را وادار به پیروی از حق می‌کند که در اندیشه، حق بیاندیشد و در رفتار، رفتار همگون با حق داشته باشد، محبت است. انسان دین باور عاشق و محب حق می‌باشد. محبت است که محب را وادار به پیروی از محبوب می‌کند. از این حقیقت باقر العلوم علیه‌السلام این گونه پرده برداشته است: هل الایمان الا الحب. [2] «ایمان جز محبت چیز دیگری نیست». این حقیقت فراگیر است و محبت در دل ذرات هستی جای گرفته است. هر موجودی به سوی محبوب خویش در حرکت است، الی الله تصیر الامور. [3] «بازگشت امور به جانب خداست.» همه موجودات سرود عشق می‌سرایند، ان من شیء الا یسبح بحمده. [4] هر انسان حتی هر جمادی در نهایت به وصال محبوب خویش می‌رسد. باقر العلوم علیه‌السلام این حقیقت را چنین بیان می‌کند: برید بن معاویه می‌گوید فردی که از بلاد خراسان پیاده به زیارت حضرت آمده بود، به حضور ابوجعفر علیه‌السلام رسید. هنگامی که در محضر حضرت نشست پاهای ترک‌خورده و زخم‌دار خویش را به حضرت نشان داد و گفت: محبت شما اهل بیت مرا به اینجا کشانده است! باقر العلوم علیه‌السلام فرمود:

اگر سنگی ما را دوست بدارد، خدا آن را با ما محشور خواهد نمود.
7دین جز محبت چیز دیگری نیست، و الله لو احبنا حجر حشره الله معنا و هل الدین الا الحب. [5] از گفتار عرشی این نکته مهم به کف می‌آید که عاشق و محب به وصال معشوق و محبوب خویش خواهد رسید. این گفتار آشکار می‌سازد که محبت و عشق تنها در میان انسان‌ها نیست؛ بلکه فراگیر همه موجودات است. به جریان علی علیه‌السلام با حارث همدانی در همین راستا توجه کنید.
حارث همدانی
حارث همدانی از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشد. روزی عصا زنان به همراه عده‌ای از شیعیان به حضور حضرت می‌رسند. امام از حال وی می‌پرسد. وی اظهار می‌دارد، دوستی‌ها و دشمنی‌ها پر حرارت شده است. مردم نسبت به رهبری تو به سه گروه تقسیم شده‌اند: گروهی در دوستی افراط دارند، گروهی معتدل در دوستی می‌باشند و گروهی هم در شک و تردیدند!...
آنگاه حارث از امام درخواست می‌کند موضوع را شفاف کند. امام در پاسخ وی معیار شناخت حق از باطل را روشن می‌سازد که حق و باطل را نتوان از رفتار پیروان آن به کف آورد، بلکه باید از نشانه‌های حق شناخت. باید نخست حق را شناخت آنگاه پیروان آن را. ان دین الله لا یعرف می‌دهد که در چهار موقف مرا خوب خواهی شناخت: در هنگام مرگ، در هنگام عبور از صراط، در نزد حوض کوثر، در هنگام

پی نوشت ها:
[1] آل عمران، 31.
[2] البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 22.
[3] شوری، 42.
[4] اسراء، 44.
[5] البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 22.
منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

امام باقر (ع) می‌فرماید:
رحمت و عفو الهی را، به وسیله‌ی روی آوری شایسته به درگاه خدا، نصیب خویش گردان! و از دعا و نیایش خالصانه و مناجات در تاریکی شب، در راستای روی آوری به درگاه خدا، کمک بگیر! [1] . در بیانی دیگر می‌فرماید: خداوند دوست ندارد که مردم نیازهای خود را نزد یکدیگر مطرح کرده و با اصرار و پافشاری، رفع نیاز خود را از مردم بخواهند ولی دوست دارد که بندگان به درگاه او دست نیاز دراز کرده و با اصرار، خواسته‌هایشان را از او تمنا کنند. همانا خداوند دوست دارد که نعمت‌ها و ارزش‌هایی که نزد او است مورد درخواست و آرزوی خلق قرار گیرد. [2] .
امام باقر (ع) در بیان تأثیر دعا و نیایش می‌فرماید: هیچ چیز به اندازه‌ی دعا و درخواست از خداوند، مورد پسند او نیست و چیزی نمی‌تواند سرنوشت را تغییر دهد، مگر دعا و تمنا از درگاه الهی. [3] .

پی نوشت ها:
[1] الباقر (ع): تعرض للرحمة و عفو الله بحسن المراجعة، و استعن علی حسن المراجعة بخالص الدعاء و المناجاة فی الظلم. بحار 78 / 164.
[2] قال (ع): ان الله کره الحاح الناس بعضهم علی بعض فی المسألة و أحب ذلک لنفسه، ان الله جل ذکره یحب ان یسأل و یطلب ما عنده. تحف العقول 336.
[3] الباقر (ع): ما من شیء أحب الی الله عزوجل من أن یسئل، و ما یدفع القضاء الا الدعاء. حلیة الاولیاء 3 / 187؛ احقاق الحق 12 / 191.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

نهی از کسالت و بی حوصلگی

امام باقر (ع) به فرزند خویش فرمود:
فرزندم! بپرهیز از کسالت و بی حوصلگی (سستی و بی طاقتی) زیرا این دو کلید هر شرند. چه، این که اگر بی حال و سست باشی هیچ حقی را ادا نخواهی کرد و اگر بی حوصله و کم طاقت و رنجور باشی بر هیچ حقی پایدار و شکیبا نخواهی بود. [1] . امام باقر (ع): کسالت و بی حالی، هم به دین و هم به دنیای انسان زیان می‌رساند. [2] .

پی نوشت ها:
[1] قال محمد بن علی لابنه: یا بنی! ایاک و الکسل و الضجر فان‌ها مفتاح کل شر انک ان کسلت لم تؤد حقا، و ان ضجرت لم تصبر علی حق. فصول المهمة 215؛ حلیة الاولیاء 3 / 184؛ کشف الغمة 2 / 341.
[2] الباقر (ع): الکسل یضر بالدین و الدنیا. تحف العقول 345.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

امام باقر (ع): بد آدمی است، کسی که دو چهره و دو زبان است! برادران دینی خود را در پیش رو می‌ستاید و پشت سر از آن‌ها بدگویی می‌کند. اگر به برادرش نعمت و امکاناتی برسد، حسد می‌ورزد! و اگر مبتلا به غم و دردی شود او را حقیر شمارد! [1] .

پی نوشت ها:

[1] الباقر (ع): بئس العبد عبد یکون ذاوجهین و ذالسانین، یطری اخاه فی الله شاهدا، و یأکله غائبا، ان أعطی حسده و ان ابتلی خذله. اصول کافی 2 / 343؛ الخصال 38؛ ائمتنا 1 / 367.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

نشانه‌های مؤمن واقعی

امام باقر (ع) به شخصی که سلیمان نام داشت فرمود:
ای سلیمان می‌دانی که مسلمان کیست؟
سلیمان عرض کرد: شما پاسخ این سؤال را بهتر از من می‌دانید.
امام فرمود: مسلمان کسی است که دیگر مسلمانان از دست و زبان او ایمن و سالم باشند.
سپس امام پرسید: آیا می‌دانی مؤمن کیست؟
سلیمان باز هم گفت: شما آگاهترید. امام فرمود: مؤمن کسی است که مسلمانان او را در مال و جانشان، ایمن بدانند و به او اطمینان داشته باشند... [1] .

پی نوشت ها:
[1] قال ابوجعفر (ع): یا سلیمان أتدری من المسلم؟ قلت: جعلت فداک أنت أعلم، قال: المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده، ثم قال: و تدری من المؤمن؟ قال: قلت: أنت أعلم؛ قال: (ان) المؤمن من ائتمنه المسلمون علی أموالهم و أنفسهم، و المسلم حرام علی المسلم أن یظلمه أو یخذله أو یدفعه دفعة تعنته. اصول کافی 2 / 234.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

نافرجام و خوش انجام

فلرب حريص على أمر من أمور الدنيا قد ناله، فلما ناله كان عليه و بالا وشقى به ولرب كاره لأمر من أمور الآخرة قد ناله فسعدبه.[1] .

چه بسا حریصی بر امری از امور دنیا دست یافته و چون بدان رسیده باعث نافرجامی و بدبختی او گردیده است، و چه بسا کسی که برای امری از امور آخرت کراهت داشته و بدان رسیده، ولی به وسیله آن سعادتمند گردیده است.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 287.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

نتایج صله رحم

صلة الأرحام تزکی الأعمال و تنمی الأموال و تدفع البلوی و تیسر الحساب و تنسیء فی الأجل.[1] . صله ارحام، اعمال را پاکیزه گرداند و اموال را بیفزاید و بلا را بگرداند و حساب را آسان کند و اجل را به تأخیر اندازد.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 299.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

نیکو گفتاری با دیگران

قولوا للناس أحسن ما تحبون أن یقال لکم.[1] .
بهترین چیزی که دوست دارید به شما بگویند، به مردم بگویید.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 300.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

نشانه های تواضع

ألتواضع الرضا بالمجلس دون شرفه، و أن تسلم علی من لقیت و أن تترک المراء و ان کنت محقا.[1] . تواضع و فروتنی آن است که [آدمی] به نشستن در آنجا که فروتر از شأن اوست راضی باشد، و اینکه به هر کس رسیدی سلام کنی، و جدال را وانهی گرچه بر حق باشی.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 296.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

نشانه شیعه واقعی

ما شیعتنا الا من اتقی الله و أطاعه.[1] .
شیعه ما نیست، مگر آنکه تقوای الهی داشته باشد و خدا را فرمان برد.

پی نوشت ها:

[1] تحف العقول، ص 295.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

نشانه‌های فقیه پارسا

ان الفقیه حق الفقیه ألزاهد فی الدنیا، ألراغب فی الاخرة ألمتمسک بسنة النبی صلی الله علیه و آله و سلم. [1] .
همانا فقیه حقیقی، زاهد در دنیا، مایل به آخرت و چنگ زننده به سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

پی نوشت ها:
[1] اصول کافی ، ج 1 ص 89.
منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ انتشارات حلم چاپ اول زمستان 1384.

نماز برترین و با شکوه‌ترین مظهر رفتار عبادی هر شخص را شکل می‌دهد. نماز کرنش و فروتنی در برابر عظمت و جلالت خدای سبحان است. باقر العلوم علیه‌السلام همانند امامان معصوم پیش از خود به نماز اهتمام می داد. در شبانه روز 150 رکعت نماز انجام می‌داد. [1] در هنگام نماز از خوف الهی رنگ به رنگ می‌شد، انه کان اذا اقبل الی الصلوة اصفر لونه [2] نماز برای حضرت آن گونه شهد شیرین بود که فرمود اگر نمازگزار می‌دانست با چه کسی مناجات می‌کند، هیچ گاه از نماز جدا نمی‌شد، لو یعلم المصلی من یناجی ما انفتل [3] . در سجده نماز که نهایت خضوع و کرنش بنده در برابر خداست، آن مقدار گریه نمود که جای سجده تر شد. [4] این ذکرها را در سجده بر زبان جاری می‌ساخت: امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند من بستر پدرم را آماده می‌ساختم منتظر می‌ماندم تا پدرم در بستر قرار گیرد، آنگاه به رختخواب خود می‌رفتم. شبی هر مقدار انتظار کشیدم پدرم نیآمد. به مسجد رفتم، دیدم همه مردم رفته‌اند در حال استراحت هستند. پدرم تنها در مسجد به سجده افتاده است و ذکر می‌گوید، وقتی نزدیک رفتم شنیدم این جمله‌ها را به زبان داشت: سبحانک اللهم اللهم انت ربی حقا حقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا اللهم ان عملی ضعیف فضاعف لی. اللهم قنی عذابک یوم تبعث عبادک و تب علی انک انت التواب الرحیم. [5] «ای خدای پاک تو در حقیقت پرورش دهنده من هستی، من به تو سجده می‌کنم همانند بنده و غلامم.ای خدا، عمل من ضعیف است تو بر آن فزونی بخش ای خدا، مرا از عذاب خود باز دار. به سوی من بازگشت نما که تو توبه پذیر هستی».

و نیز ابوعبیده حذاء می‌گوید: باقر العلوم علیه‌السلام را در نماز دیدم که در سجده اول می‌گفت، أسألک بحق حبیبک محمد الا بدلت سیئاتی حسنات و حاسبتنی حسابا یسیرا. «خدایا تو را به حق و مقام محمد محبوب تو می‌خوانم که گناهان مرا به نیکی‌ها تبدیل نمایی، و در حسابرسی بر من آسان حسابرسی کنی». در سجده دوم می‌گفت: أسألک بحق حبیک محمد الا کفیتنی مؤونة الدنیا کل هول دون الجنة. «خدایا تو را به مقام محمد محبوب تو می‌خوانم، هزینه زندگی دنیای مرا خود به عهده‌گیری و مرا از هر هول و هراس تا بهشت پناه دهی». در سجده سوم می‌گفت: أسألک بحق حبیبک محمد لما غفرت لی الکثیر من الذنوب و القلیل و قبلت من عملی الیسیر. «خدایا تو را به مقام محمد محبوب تو می‌خوانم که گناهان زیاد و کم مرا ببخشی و اعمال نیک کم مرا بپذیری.» آنگاه در سجده چهارم می‌گفت: أسألک بحق حبیبک محمد لما ادخلتنی الجنة جعلتنی من سکانها

نجیتنی من سفعات النار برحمتک و صلی الله علی محمد و آله [6] «خدایا تو را به مقام محمد محبوب تو می‌خوانم که مرا وارد بهشت نموده و مرا از سکنه بهشت قرار دهی، از پی آمدهای آتش با رحمت خویش رهایی بخشی. بر محمد و آل محمد درود تو باد». در هنگامی که به حج مشرف شده بود، هنگامی که وارد مسجدالحرام می شود با صدای بلند گریه می‌کند. هنگامی که امام صادق علیه‌السلام به حضرت عرض می‌کند، آهسته گریه کنید، امام پاسخ می‌دهد: من با صدای بلند گریه می‌کنم که شاید خدا با نگاه رحمت به من نگاه کند، و من فردا رستگار شوم، لعل الله ینظر الی برحمة فأفوز بها غدا. آنگاه به گرد خانه طواف نمود. هنگامی که از طواف فارغ شد، در پشت مقام ابراهیم به نماز ایستاد. هنگامی که نمازش تمام شد، دیدم جای سجده‌اش از اشک چشم تر شده است. [7] امام همام سراسر مناسک حج را نور می‌بیند. انجام مناسک حاجی را نورانی می‌کند. به همین خاطر در دعاهای مناسک هماره سخن از نورانیت است. حتی در هنگام تراشیدن موهای سر این گونه دعا می‌کند، که خدایا بر هر تار مویی نورانیت نصیب من نما، اللهم اعطنی بکل شعرة نورا یوم القیمة [8] . امام هماره به ذکر خدا و یاد خدا مشغول بود. اهل خانه خویش را وادار می‌کرد تا طلوع آفتاب (ظاهرا از طلوع فجر، یا از سحر تا طلوع آفتاب) به قرائت قرآن مشغول باشند. و هر کس قرآن نمی‌خواند می‌فرمود ذکر خدا بگوید. [9] .

این روش حضرت افزون بر اهتمام به ذکر خدا، اهمیت این نکته را نیز می‌رساند که امام نسبت به تربیت یافتگان خویش تا چه مقدار اهتمام می‌ورزیدند. اهل خانه را با مهربانی تمام وادار می‌کند و در بین طلوعین که از بهترین ساعات است مشغول ذکر خدا باشند، تا از برکت‌های ویژه این زمان حساس محروم نشوند. اینها اشاره کوتاه به روش عبادت و پرستش باقر العلوم علیه‌السلام است، آن شناخت برتر این گونه عبادت همراه با خضوع و خشوع را در پی دارد. باشد که اندیشه زلال و رفتار پاک حضرت الگوی پیروان حقیقت قرار گیرد.

پی نوشت ها:

[1] تذکر الحفاظ، ج 1، ص 125، تاریخ ابن عساکر، ج 54، ص 280.

[2] اعلام الهدایه، ج 7، ص 33.

[3] الفقیه، ج 1، ص 135 شماره حدیث 636.

[4] صفوة الصفوة، ج 2، 110، نور الابصار، ص 280، فصول المهمه، ج 2، ص 885، کشف الغمه، ج 2، ص 329، تاریخ ابن عساکر، ج 54، ص 280.

[5] فروع کافی، ج 3، ص 323.

[6] همان، ص 322.
[7] صفة الصفوة، ج 2، ص 110، نور الابصار، ص 130، فصول المهمه، ج 2، ص 885، کشف الغمه، ج 2، ص 117، تذکرة الخواص، ص 339.
[8] وسائل، ج 10، ص 190.
[9] اعلام الهدایه، ج 7، ص 34.
منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

نظاره کردن امام باقر

از ابی‌بصیر راوندی روایت شده که گفت: من و امام محمد باقر (علیه‌السلام) با هم وارد مسجد شدیم، مردم داخل و خارج می‌شدند. حضرت به من فرمود: «بپرس از مردم، آیا مرا می‌بینند» .
من از هر کسی که پرسیدم، آیا ابوجعفر (علیه‌السلام) را دیدی، می‌گفتند: نه؛ در حالی که حضرت آن جا ایستاده بود، تا آن که ابوهرون مکفوف (نابینا) داخل مسجد شد. حضرت فرمودند: «از این بپرس» ؛ پرسیدم ابوهرون، ابوجعفر (علیه‌السلام) را ندیدی؟ گفت: «آیا آن حضرت نیست که آن جا ایستاده» ، گفتم: «از کجا فهمیدی؟» گفت: «چگونه نفهمم، در حالی که آن حضرت، نوری درخشنده و تابان دارد» . [1] . روایت از ابوبصیر: امام محمد باقر (علیه‌السلام) به مردی که از اهل آفریقا بود، فرمودند: «احوال راشد چه طور بود؟» مرد گفت: وقتی که من از وطن خارج شدم، سالم و تندرست بود و برای شما (سلام) فرستاد. حضرت فرمودند:خدا او را رحمت کند او گفت: راشد مرد؟ امام فرمودند: «بله» ، مرد گفت: کی؟ حضرت فرمودند: «دو روز بعد از خروجت» . مرد گفت: «به خدا سوگند که او سالم و سرحال بود و بیماری نداشت» . حضرت فرمود: «مگر هر کس از دنیا می‌رود، به علت بیماری است» . روای گفت: راشد کیست؟ امام فرمودند: «یکی از محبان ما بود» . حضرت فرمودند: «فکر نکنید، چون ما را نمی‌بینید پس دلیل بر نبودن ما است، به خدا سوگند ما ناظر و شاهد بر اعمال شما هستیم و خودتان را به کارهای خیر عادت دهید و از افراد خیرخواه باشید و به خیرخواهی معروف باشید که من فرزندان و شیعیانم را به آن فرمان می‌دهم» . [2] .

پی نوشت ها:

[1] بحارالانوار، ج 46، ص 243.

[2] مدرک قبل.

منبع: سیره و زندگانی حضرت امام محمد باقر؛ لطیف راشدی-محمدرضا راشدی؛ لاهوتیان چاپ اول 1387.

نشان دادن مخلوقات مسخ شده

ابوبصیر می‌گوید: به حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام عرض کردم: «من شیعه‌ی تو هستم و ناتوان و کور می‌باشم، پس برای من بهشت را ضمانت کن.»
امام باقر علیه‌السلام فرمود: «نمی‌خواهی علامت ائمه را به تو عطا کنم؟»
عرض کردم: «چه باشد که هم علامت و هم ضمانت را برای من جمع بفرمائی.»
فرمود: «برای چه این را دوست داری؟» گفتم: «چگونه آن را دوست نداشته باشم!» پس آن حضرت دست مبارک خود را به دیده‌ام مالید، ناگهان در همان حال، جمیع ائمه علیهم‌السلام را نزد آن حضرت دیدم. سپس فرمود: «حالا چشم بیفکن و نظر کن که با چشم خود چه می‌بینی؟!» به خدا سوگند ندیدم مگر سگ یا خوک یا بوزینه. پس عرض کردم: «این مخلوقات مسخ شده چه کسانی هستند؟!» حضرت فرمود: «اینهایی که می‌بینی سیاهی بسیار بزرگ است و اگر پرده برداشته شود و صورت حقیقی کسان را نمایان کند مردم شیعه، مخالفین خود را جز در این صورت مسخ شده نخواهند دید.» پس از آن فرمود: «ای ابومحمد! اگر می‌خواهی بگذارم تو بر این حال باقی بمانی یعنی به حالت بینائی لکن حسابت با خدا باشد، و اگر دوست می‌داری از حضرت یزدان برای تو بهشت را ضمانت کنم و تو را به حالت نخست بازگردانم؟» عرض کردم: «من هیچ حاجتی به نگاه کردن به این خلق واژگون ندارم! مرا به حالت اول بازگردان که هیچ چیزی عوض بهشت نمی‌باشد.» پس آن حضرت دست مبارک خود را بر دیدگانم مالید و من به حال اولم بازگشتم. [1] .

پی نوشت ها:
[1] منتهی الآمال.
منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

نشان دادن ملکوت آسمانها و زمین

جابر بن یزید می‌گوید: از امام محمد باقر علیه‌السلام پرسیدم: «مراد از ملکوت آسمان و زمین چیست که به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه‌السلام نشان دادند که حق تعالی در قرآن عزیز ذکر آن فرموده که: «و کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض» [1] .

پس دیدم که آن حضرت دست مبارک خود را به جانب آسمان برداشت و به من گفت: «نگاه کن.»

ناگهان نوری را دیدم که از دست آن حضرت به آسمان متصل شده بود چنانکه چشمها خیره می‌شد، پس فرمود: «ابراهیم، ملکوت آسمان و زمین را چنین دید.»

سپس آن حضرت دست مرا گرفته و به درون خانه برد و جامه‌ی خود را عوض نموده و فرمود: «چشم‌هایت را بر هم بگذار.» پس چشمان خود را بستم. بعد از چند لحظه حضرت فرمود: «آیا می‌دانی که در چه مکانی هستی؟» گفتم: «نه.» فرمود: «در آن ظلمتی هستی که ذوالقرنین گذارش به آنجا افتاده بود.» گفتم: «آیا اجازه می‌دهید که چشم خود را باز بکنم؟»

حضرت فرمود: «باز کن که هیچ چیزی را نخواهی دید.» چون چشمان خود را باز کردم در تاریکی مطلقی بودم که جای قدم خود را نیز نمی‌دیدم. پس از چند لحظه، دوباره حضرت فرمود: «آیا می‌دانی که در کجا هستی؟!» گفتم: «نه.» حضرت فرمود: «بر سر آن چشمه‌ای که خضر از آن آب زندگانی خورده بود قرار داری.»

و همچنین مرا از عالمی به عالم دیگر می‌برد تا به پنج عالم رسیدیم، حضرت فرمود که: «ملکوت آسمانها و زمین‌ها که ابراهیم دید چنین است که تو دیدی، دوازده عالم است و هر امامی که از ما بگذرد در یکی از این عالمها ساکن می‌شود تا آنکه وقت ظهور قائم آل محمد علیهم‌السلام بشود.» سپس به من فرمود: «چشمانت را ببند.» پس من چشمان خود را بستم.

بعد از چند لحظه، فرمود: «چشمانت را باز کن.»

چون چشمانم را باز کردم خود را در خانه‌ی آن حضرت دیدم، پس ایشان جامه‌ی اولی خود را پوشید. بعد متوجه شدم که تمام این سیرها، سه ساعت طول کشیده بود. [2] .

در حدیث دیگری امام باقر علیه‌السلام درباره آیه‌ی و کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض» می‌فرماید: «هفت آسمان برای ابراهیم شکافته شد تا آن حضرت آسمان هفتم و موجودات آن را و زمینهای هفتگانه را با موجودات درون آن ببیند.»

برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین شد، و ولی شما و ائمه‌ی بعد از او نیز چنین چیزهایی را می‌بینند. [3] .

پی نوشت ها:

[1] سوره‌ی انعام آیه‌ی 75 «یعنی: و این چنین، ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم.».

[2] حدیقة الشیعه.

[3] تفسیر عیاشی.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

نور وجود مبارک امام باقر

امام باقر علیه‌السلام محبت را جوهر و خلاصه دین خوانده و به مردی که با آن حضرت گفتگو داشته فرموده است: آیا دین چیزی جز محبت است؟
ابوبصیر نقل می‌کند که: در خدمت امام باقر علیه‌السلام به مسجد می‌رفتیم و مردم زیادی می‌آمدند و می‌رفتند، حضرت به من فرمود: از مردم سؤال کن که آیا امام محمد باقر علیه‌السلام را می‌بینند یا نه؟ و من از هر کسی که می‌رسید سؤال می‌کردم که آیا اباجعفر را دیدی؟ می‌گفت: نه، در حالی که حضرت در کنار من ایستاده بود. بالاخره ابوهارون نابینا رسید، حضرت فرمود: از او نیز سؤال کن به او گفتم: ای اباهارون امام محمد باقر را دیدی؟ گفت: بلی، او در اینجا ایستاده است، سؤال کردم: از کجا می‌دانی؟ گفت: چگونه ندانم که او نوری است ساطع و آفتابی است لامع.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

نازل شدن بلای زلزله

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: مردم در قیامت طبق نیات باطنی و ملکات درونی خود محشور می‌شوند. جابر بن یزید جعفی نقل می‌کند که: زمانی که طاغیان و یاغیان بنی‌امیه که لعنت خداوند بر همگی آنان باد با ظلم و زور متولی امر خلافت شدند و بر شیعیان و محبان خاندان امامت و کرامت مسلط شدند و دست به قتل و شکنجه مؤمنین زدند و بر بالای منبرها به امیرالمؤمنین علیه‌السلام ناسزا گفتند و حتی شرم نکردند در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بر بالای منبر او این کار زشت را انجام دادند و اگر کسی به آنها اعتراض می‌کرد به قتل او مبادرت می‌کردند و شیعیان مخلص و معتقد از ظلم و بیداد آنان به جان رسیده و ترک وطن و خانمان می‌کردند و به دیار غربت می‌رفتند. روزی گروهی از شیعیان خدمت امام سجاد علیه‌السلام رفتند و زبان به شکایت گشودند و از جور و ستم و دشمنی این طایفه ملعون به عرض حضرت رساندند وقتی امام سجاد علیه‌السلام این سخنان را شنید رو به آسمان کرد و گفت: خدایا چه بسیار است حلم تو و چه عظیم است شأن تو که به اینان مهلت داده‌ای بعد از آن فرزند گرامیش امام محمد باقر علیه‌السلام را صدا زد و به او فرمود: فردا به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برو و دو رشته‌ای را که جبرئیل برای رسول خدا آورده بگیر و آن را به نرمی و آهسته تکان بده، نه به شدت که همه هلاک شوند. جابر بن یزید جعفی که راوی این روایت است می‌گوید، من از این سخن متعجب شدم و در سحرگاه که هنوز مقداری از شب باقی مانده بود به در خانه حضرت رفتم و مقابل در خانه بودم که امام محمد باقر علیه‌السلام بیرون آمد، سلام کردم. جواب سلام را داد و فرمود: چه چیزی باعث شده که در این وقت اینجا بیایی؟ گفتم: مرا فرمایش امام که دیروز به شما فرمود به اینجا آورده است. و برای رسیدن به حقیقت آن آمده‌ام امام باقر علیه‌السلام فرمود: اگر وقت معلوم و اجل محتوم مقدر نبود هر آینه این مردم در یک چشم به هم زدن زمین فرو می‌رفتند و لیکن ما بندگان گرامی خداوندیم و بر او سبقت نمی‌گیریم و به فرمان او عمل می‌کنیم و به آنچه حق فرمان داده راضی و امر او را گردن نهاده‌ایم. جابر بن جعفی می‌گوید: سؤال کردم ای سرور من چرا با مردم این کار می‌شود؟ سبب حرکت رشته و نازل شدن بلا بر مردم چیست؟ امام باقر علیه‌السلام فرمود: دیروز نبودی وقتی شیعیان پدرم شکایت کردند از آنچه می‌بینند و می‌کشند این بنی‌امیه ملعون! پدرم به من فرمود که آنها را بترسانم. جابر می‌گوید: من گفتم آنها خیلی زیادند حضرت فرمود: ای جابر با ما به مسجد جدم بیا تا قدرتی از قدرتهای

خداوند متعال را به تو نشان دهم. که خداوند متعال ما را به آن اختصاص داده و بر ما منت نهاده است. جابر نقل می‌کند سپس در محضر امام باقر علیه‌السلام به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتیم، حضرت دو رکعت نماز خواندند و صورت خود را بر خاک گذاشت و اذکاری گفتند و بعد سر برداشتند و رشته باریکی را از آستین بیرون آورد و فرمود: جابر این طرف رشته را بگیر و اندکی برو مبادا که آن را تکان دهی، من یک طرف رشته را گرفتم و حرکت کردم فرمود: بایست ای جابر. ایستادم بعد رشته را آهسته حرکت داد سپس فرمود: آن طرف رشته را به من بده. دادم و گفتم چه کار کردید سرور من؟ فرمود: وای بر تو برو بیرون رفتم و مردم را دیدم که از هر طرف فریاد می‌زنند و در مدینه زلزله سختی شده و اکثر خانه‌ها خراب شده و با خبر شدیم که بیش از سی هزار زن و مرد هلاک شده‌اند و مردم به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پناه می‌آوردند و می‌گفتند خداوند ما را به بلای زلزله هلاک نکند چون امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده‌ایم و فسق و فجور و ظلم بر آل رسول در میان ما آشکار شده است. جابر می‌گوید: من متحیر شدم و مردم را دیدم که حیران و گریان بودند و من هم از گریه آنها بر گریه افتادم و ایشان نمی‌دانستند که از کجا به این بلا گرفتار شده‌اند. سپس خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام برگشتم، مردم در مسجد به دور حضرت جمع شده بودند و می‌گفتند: یابن رسول الله نمی‌بینید چه بلایی بر ما نازل شده است برای ما دعا بفرمایید. حضرت فرمود: پناه ببرید به نماز و دعا و صدقه و بعد از آن حضرت دست مرا گرفت و حرکت کرد و فرمود: مردم چه حال و وضعیتی دارند؟ گفتم: یابن رسول الله خانه‌ها خراب شده و مردم هلاک شده‌اند به آنها رحم کنید. فرمود: خداوند متعال به آنها رحم نمی‌کند.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

نامه ای برای جابر

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: از تنبلی و تنگ حوصلگی دوری کن، چه این دو حالت سر آغاز هر بدی است.
از نعمان بن بشیر نقل شده که گفت: من با جابر جعفی هم سفر بودم و در ایامی که در مدینه بودیم به حضور حضرت باقر علیه‌السلام وارد شد و با او خداحافظی کرد و خوشحال بیرون آمد. تا این که روز جمعه به اخیرجة - که اولین منزلی است که راه ما از قید (جایی بین راه کوفه و مکه است) به طرف مدینه کج می‌شود - رسیدیم. نماز ظهر را خواندیم و هنگامی که سوار شتر شدیم، مردی بلند قامت و گندمگون نامه‌ای آورد و به جابر داد.
جابر نامه را گرفت و بوسید و بر چشم گذاشت؛ و آن نامه‌ای بود که حضرت باقر علیه‌السلام برای جابر نوشته بود و گل آن هنوز خیس بود. جابر به مرد گفت: چه موقع خدمت آقای من بودی؟ گفت: هم اکنون. گفت: قبل از نماز یا بعد از آن؟ گفت: بعد از نماز. پس جابر مهر نامه را باز کرد و نامه را خواند و چهره‌اش در هم رفت. سپس نامه را نگه داشت و دیگر تا به کوفه رسید او را خرم و خندان ندیدم. هنگام شب به کوفه رسیدیم. من آن شب را خوابیدم و صبح به جهت احترام و تعظیم او به دیدنش رفتم. او را دیدم که از خانه بیرون آمد و کعبهایی به گردن آویخته (کعب استخوان بندگاه ساق و قدم است و در قمار به کار می‌رود و آن را به فارسی شتالنگ گویند) و سوار نی شده و می‌گوید «منصور بن جمهور را می‌بینم که فرمانده است و فرمانبر نیست.» و اشعاری از این قبیل می‌خواند، پس به هم نگاه کردیم و نه او با من حرف زد، نه من با او سخن گفتم و از این منظره گریان شدم. مردم و بچه‌ها دور ما را گرفتند تا در رحبه (میدانگاهی در کوفه بود) رفت و با بچه‌ها دور می‌زد؛ مردم می‌گفتند: جابر بن یزید دیوانه شده، پس به خدا! طولی نکشید که نامه هشام بن عبدالملک به حاکم رسید که: مردی را که جابر بن یزید جعفی نام دارد، بگیر و گردن بزن و سر او را بفرست.
حاکم به هم نشینان خود گفت: جابر بن یزید جعفی کیست؟ گفتند: او مردی بود دارای علم و فضل و حدیث. به حج رفت و دیوانه شد. اینک در رحبه سوار نی شده و با بچه‌ها بازی می‌کند. حاکم آمد و از دور او را نگاه کرد و دید با بچه‌ها بازی می‌کند. گفت: شکر خدایی را که مرا از کشتن این مرد معاف داشت.
نعمان بن بشیر گفت: مدتی نگذشت که منصور بن جمهور وارد کوفه شد و آن کارهایی را که جابر می‌گفت انجام داد.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

نفی روحیه عافیت طلبی و توجیه‌گری

امام باقر (ع) در نکوهش عافیت طلبان و کسانی که امر به معروف و نهی از منکر را به مواردی منحصر کرده‌اند که زیان و خطری را متوجه ایشان نسازد، می‌فرماید:
در آخرالزمان، مردمی می‌آیند که... امر به معروف و نهی از منکر را لازم نمی‌شمرند، مگر زمانی که ایمن از ضرر باشند (امر به معروف و نهی از منکر مایه‌ی زیان جانی و یا مالی آنان نشود!) هماره در تلاشند تا برای اعمال و آرزوهای خود راه توجیه و عذر و بهانه‌ای پیدا کنند، و در این راستا می‌کوشند تا لغزش‌ها و فساد عالمان را بیابند و افشا کنند (و با این کار نادرستی‌های خود را موجه سازند و ارج عالمان را فرو ریزند). از میان تکالیف دینی به نماز و روزه و اموری که خدشه‌ای به جان و مالشان وارد نیاورد، رو می‌آورند؛ چه، اگر نماز هم مایه‌ی آسیب به سایر امور اقتصادی و رفاهی ایشان شود، از آن نیز روی برخواهند تافت، همان گونه که از بارزترین واجبات - امر به معروف و نهی از منکر - روی برگردانده‌اند! [1] . در ادامه‌ی این بیان، امام باقر می‌فرماید: خداوند به شعیب پیامبر (ع) وحی کرد: من صد هزار نفر از قوم تو را عذاب خواهم کرد: چهل هزار نفر از بدان و ناصالحان و شصت هزار نفر از نیکان! شعیب گفت: پروردگارا! عذاب و کیفر بدکاران، علتش روشن است، اما چرا نیکان باید عذاب شوند؟ خداوند به او وحی کرد: نیکان از آن جهت عذاب می‌شوند که در برابر گنهکاران چرب زبانی کردند و نرمش نشان دادند و به خاطر خشم الهی، بر اهل معصیت خشم نگرفتند! [2] .

پی نوشت ها:
[1] یکون فی آخر الزمان قوم یتبع فیهم قوم مراؤون... لا یوجبون امرا بمعروف و لا نهیا عن منکر الا اذا امنوا الضرر، یطلبون لانفسهم الرخص والمعاذیر یتبعون زلاة العلماء و فساد عملهم، یقبلون علی الصلاة و الصیام و ما لا یکلمهم فی نفس و لا مال و لو اضرت الصلاة بسائر ما یعملون باموالهم و ابدانهم لرفضوها... (مدرک سابق).
[2] ... و أوحی الله عزوجل الی شعیب النبی (ع): انی معذب من قومک مائةالف - اربعین الفا من شرارهم و ستین الفا من خیارهم - فقال (ع): یا رب هؤلاء الأشرار، فما بال الاخیار؟ فاوحی الله عزوجل الیه: داهنوا اهل المعاصی و لم یغضبوا لغضبی. فروع کافی 5 / 56.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

نقش رهبری حق در صلاح دین و دنیا

موضوع امامت و رهبری امام عادل، پس از مسأله‌ی توحید و نبوت، از حساسترین و سرنوشت سازترین مباحث در جهان اسلام بشمار می‌آید.
حجم گسترده‌ای از معارف شیعی نیز به مبحث امامت اختصاص یافته است، اما به نظر می‌رسد که مسأله‌ی امامت در صدر اسلام با ابعاد اعتقادی - سیاسی - عملی - اجتماعی مطرح بوده است، ولی به مرور زمان، بیشتر جنبه‌ی اعتقادی یافته و سایر ابعاد آن کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در متون حدیثی شیعه، نکاتی درباره‌ی امامت و ولایت و رهبری دینی و اجتماعی یاد شده است که روشن می‌سازد: اصل رهبری و ولایت، از آن جهت مورد تأکید و اصرار قرار گرفته که اصولا بدون رهبری صالحان، صلاح و اصلاح فرد و جامعه عملی نخواهد بود و در جامعه‌ای که زمام امور در دست جاهلان، ظالمان و عناصر ناشایست باشد، هرگونه تلاش اصلاحگرانه، خنثی و بی‌ثمر خواهد گشت. اگر با این بینش به مسأله‌ی امامت نگریسته شود، بسیاری از حقایق دیگر در زمینه‌ی مواضع سیاسی ائمه معصومین (ع) و اهتمام آنان به احیای امر امامت، آشکار می‌گردد. امام باقر (ع) در بیان نیاز مردم به رهبری صالح می‌فرماید:
مردم از آن جهت به وجود پیامبر (ص) و امام، نیازمندند که استمرار صلاح (سامان نظام مادی و معنوی) جهان متکی به وجود آنان است؛ زیرا خداوند به وسیله‌ی پیامبر (ص) و امام است که عذاب را از زمینیان برطرف می‌سازد. [1] . رفع عذاب از مردم، به وسیله‌ی وجود پیامبر و امام، امری اعتباری نیست، بلکه حکایت از واقعیتی ملموس دارد؛ چه، پیامبر و امام در جامعه ساکت نمی‌نشینند و گوشه‌ی انزوا اختیار نمی‌کنند، بلکه با تمام قدرت در راه اصلاح جامعه و تعالی بخشیدن به آن می‌کوشند، و در پرتو تلاش‌های آنان، مردم به صلاح می‌گرایند، از فساد پرهیز کرده، از کینه و عداوت دوری می‌کنند و به رحم و ایثار و انفاق رو می‌آورند.
چنین جامعه‌ای از تباهی ستم و شعله‌های فساد و زشتی اخلاق، در امان خواهد بود و مورد قهر و انتقام الهی قرار نخواهد گرفت. در حالی که اگر مردم به مبارزه‌ی همه جانبه با ایشان برخیزند، ممکن است گرفتار عذاب الهی شوند، چنان که به دردهای خانمانسوز اجتماعی گرفتار می‌شوند. قوم نوح [2] لوط [3] و عاد [4] و ثمود [5] در روزگاری مورد قهر الهی قرار گرفتند و با طوفان بلا و سنگ‌های عذاب و صدای سهمگین آسمانی هلاک شدند، که پیامبر آنان بر روی زمین حضور داشت و یا در میان آنان زندگی می‌کرد. البته نمی‌توان انکار کرد که وجود پیامبر و امام، رحمت بر زمینیان است و لازمه‌ی اکمال این رحمت، فرصت یافتن خلق برای بهره‌وری از

پیام‌های بحق آنان و هلاک نشدن به مجرد انکار و رویگردانی دانست. چنان که خداوند، خطاب به پیامبر فرموده است: تا زمانی که تو - ای پیامبر - در میان مشرکان مکه حضور داشته باشی، خداوند عذاب خویش را بر آنان نازل نخواهد کرد. [6] . به هر حال، این تأکید و اصرار که نسبت به مسأله‌ی امامت و ولایت، در بیان معصومین (ع) مشاهده می‌شود، حکایت از نقش اصلاحی عمیق امام در جامعه دارد، به گونه‌ای که اگر امام و رهبری صالح الهی از نظام عقیدتی و سیاسی جامعه حذف شود، دیگر هیچ چیزی جایگزین آن نمی‌گردد و نقش آن را ایفا نمی‌کند و خلأ آن را پر نمی‌سازد. با این نگرش، می‌توان به ژرفای سخن امام باقر (ع) ره برد که می‌فرماید: از میان تکالیف اصولی اسلام، هیچ تکلیفی به اندازه‌ی ولایت مورد دعوت و تأکید قرار نگرفته است [7] .

پی نوشت ها:

[1] سئل الباقر (ع) عن علة احتیاج الناس الی النبی (ص) و الامام (ع)؟ فقال: لبقاء العالم علی صلاحه، و ذلک ان الله عزوجل یرفع العذاب عن أهل الأرض اذا کان فیه نبی او امام. بحار 23 / 50؛ تفسیر نورالثقلین 2 / 152.

[2] فانجیناه و من معه فی الفلک المشحون، ثم اغرقنا بعد الباقین. شعراء 119-120.

[3] کذبت قوم لوط المرسلین... و امطرنا علیهم مطرا فساء مطر المنذرین. شعراء / 160 و 173.

[4] قال لهم أخوهم هود الا تتقون... فکذبوه فاهلکناهم... شعراء / 124 و 139.

[5] کذبت ثمود المرسلین... فأخذهم العذاب... شعراء / 141 و 158.

[6] ... و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم. انفال / 33.

[7] ... و لم یناد بشیء کمانودی بالولایة. اصول کافی 2 / 18.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

نقش دانشمندان در صلاح و فساد جامعه

در بینش امام باقر (ع)، دانشمندان، نظریه پردازان و دین شناسان از جمله عوامل مهم سعادت و شقاوت ملت‌ها به شمار می‌آیند؛ زیرا آنان خط سیر جامعه را به سوی اعتلا یا انحطاط رقم می‌زنند. دانشمندان و فقیهان، به عنوان مظهر دانایی، و حاکمان، به عنوان مظهر قدرت اجرایی جامعه، از عمده‌ترین عوامل رهیابی ملت‌ها به سوی سعادت یا شقاوت به شمار می‌آیند.

امام صادق (ع) از پدر گرامی خود، امام باقر (ع) نقل کرده است:

رسول خدا (ص) فرمود: هر گاه دو گروه از امت من صالح باشند، تمامی امت من صالح خواهند گشت و اگر آن دو گروه فاسد شوند، تمام امت به فساد می‌گرایند. به آن حضرت عرض کردند: آن دو گروه کدامند؟ فرمود: یک گروه فقها و دانشمندانند و گروه دیگر حاکمان و فرمانروایان [1] .

پی نوشت ها:

[1] عن جعفر، عن أبیه علیهماالسلام قال: قال رسول الله (ص): صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی، و اذا فسدا فسدت امتی. قیل: یا رسول الله (ص) و من هما؟ قال: الفقهاء والامراء.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

نهی از تفکر در ذات

امام باقر فرمود: از تفکر در ذات خداوند بپرهیزید، ولی هر گاه خواستید به عظمت وی پی ببرید، به عظمت آفرینش او بنگرید و درباره‌ی آن بیندیشید. [1] .
و در بیانی دیگر فرمود: در آفریده‌ها و آفرینش خداوند سخن بگویید، ولی درباره‌ی ذات خدا به بحث نپردازید؛ زیرا نتیجه‌ای جز حیرت ندارد. [2] .

پی نوشت ها:
[1] همان، باب النهی عن الکلام فی الکیفیة، حدیث 7.
[2] همان، حدیث 1.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

نوح از کجا میدانست از قومش کافر متولدمیشود

صالح بن میثم گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: حضرت نوح علیه‌السلام در آن هنگام که بر قوم خود نفرین کرد؛ از کجا می‌دانست که آنها جز فاجر و کافر متولد نمی‌کنند؟ حضرت فرمود: آیا نشنیده‌ای فرمایش خدای بر نوح را که می‌فرماید: «که همانا هرگز از قوم تو ایمان نخواهند آورد مگر همین عده‌ای که ایمان آورده‌اند»؟
أحمد بن محمد بن موسی، عن محمد بن حماد، عن علی بن اسماعیل المیثمی، عن فضیل الرسان، عن صالح بن میثم قال: قلت لأبی جعفر علیه‌السلام: ما کان علم نوح حین دعا علی قومه أنهم لا یلدوا الا فاجرا کفارا؟ فقال: أما سمعت قول الله لنوح: (أنه لن یؤمن من قومک الا من قد آمن). [1] [2] .

پی نوشت ها:
[1] هود: 36.
[2] بحارالأنوار: ج 11 ص 315 ح 9، عن تفسیر القمی.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

نظر اهل سنت درباره تزویج فرزندان آدم

حضرت می‌گوید: امام باقر علیه‌السلام به من فرمود: مردم (اهل سنت) در مورد تزویج فرزندان حضرت آدم علیه‌السلام چه می‌گویند؟
عرض کردم: آنها می‌گویند: حضرت حواء در هر شکم، دو فرزند؛ یکی پسر و دیگری دختر برای حضرت آدم می‌آورد، پسر شکم اول با دختر شکم دوم و دختر شکم اول، با پسر شکم دوم ازدواج می‌کرد تا این که نسلی به وجود آمد.
امام باقر علیه‌السلام فرمود: چنین نیست، و لکن چون هبة الله متولد گشت و بزرگ شد حضرت آدم از خداوند متعال خواست که او را تزویج کند، خدای حوریه‌ای از بهشت برای او فرود آورد و با او ازدواج نمود، و از او چهار پسر متولد شد. پس از آن، برای حضرت آدم فرزند دیگری متولد شد، چون بزرگ شد به او اجازه‌ی ازدواج داد. او با جن ازدواج کرد، و از آن چهار دختر متولد شد، بنابراین، پسران این پسر، با دختران پسر دیگر ازدواج کردند.
پس آنکه دارای جمال و زیبایی است از جانب حوریه است و آنکه صاحب حلم و شکیبایی است از جانب حضرت آدم، و آنکه سبکی و خفت است از جانب جن است، و چون توالد شد حوریه به سوی آسمان صعود نمود.
عن أبی‌بکر الحضرمی، عن أبی‌جعفر علیه‌السلام قال: قال لی: ما یقول الناس فی تزویج آدم ولده؟
قال: قلت: یقولون: ان حواء کانت تلد لآدم فی کل بطن غلاما و جاریة فتزوج الغلام الجاریة التی من بطن الآخر الثانی، و تزوج الجاریة الغلام الذی من البطن الآخر الثانی حتی توالدوا.
فقال أبوجعفر علیه‌السلام: لیس هذا کذاک، ولکنه لما ولد آدم هبة الله و کبر سأل الله أن یزوجه، فأنزل الله له حوراء من الجنة فزوجها ایاه فولد له أربعة بنین، ثم ولد لآدم ابن آخر، فلما کبر أمره فتزوج الی الجان فولد له أربع بنات فتزوج بنو هذا بنات هذا، فما کان من جمال فمن قبل الحوراء، و ما کان من حلم فمن قبل آدم، و ما کان من خفة فمن قبل الجان، فلما توالدوا صعدت الحوراء الی السماء. [1] .

پی نوشت ها:
[1] بحارالأنوار، ج 11 ص 244 ح 40، عن تفسیر العیاشی: ج 1 ص 216 ح 6.

منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

نبی و رسول چه کسی است

زراره گوید: از امام باقر علیه‌السلام از فرمایش خدای متعال که: «و او رسول و پیامبری والا مقام بود» پرسیدم، رسول کیست؟ و نبی چه کسی است؟
حضرت فرمود: نبی؛ کسی است که در خواب می‌بیند و در خواب بر او وحی می‌شود، و صدای فرشته را می‌شنود ولی او را نمی‌بیند.
و رسول؛ کسی است که صدای وحی را می‌شنود و در خواب می‌بیند، و فرشته را هم می‌بیند.
عرض کردم: مقام و منزلت امام چیست؟
فرمود: امام کسی است که صدای وحی را می‌شنود ولی نه در خواب بیند و نه فرشته را مشاهده می‌کند، آنگاه این آیه‌ی شریفه را تلاوت فرمود: «و ما پیش از تو، هیچ رسول و پیامبری نفرستادیم».
عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن البزنطی، عن ثعلبة، عن زرارة، قال: سألت أباجعفر علیه‌السلام عن قول الله عزوجل: (و کان رسولا نبیا) [1] ما الرسول و ما النبی؟
قال: النبی الذی یری فی منامه و یسمع الصوت و لا یعاین الملک، و الرسول الذی یسمع الصوت و یری المنام و یعاین الملک.
قلت: الامام ما منزلته؟ قال: یسمع الصوت و لا یری و لا یعاین الملک، ثم تلا هذه الآیة: (و ما أرسلنا قبلک من رسول و لا نبی) [2] [3] .

پی نوشت ها:
[1] مریم: 54.
[2] الحج: 52.
[3] بحارالأنوار: ج 2 ص 264 ح 41، عن الکافی.
منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

وابستگی فرد به جامعه

انزوا و گریز فرد از جامعه، در تعالیم اسلامی نفی شده است و معصومین (ع) در معارف ارزنده‌ی خویش، روح جمع‌گرایی، الفت و خیرخواهی و خدمت به خلق را ترویج و تقویت کرده و روابط اجتماعی مؤمنان را تحکیم بخشیده‌اند. مردی در حضور امام باقر (ع) گفت: خداوندا مرا از تمامی مردم بی‌نیاز کن! امام باقر (ع) به او فرمود: این چنین دعا و درخواست نکن، بلکه بگو: خداوندا! مرا از انسان‌های شرور و ناشایست، بی‌نیاز کن و احتیاجم را به ایشان قرار نده! همانا مؤمن در زندگی خویش بی‌نیاز از برادر مؤمنش نخواهد بود. [1] .

پی نوشت ها:

[1] و قال یوما رجل عنده: اللهم أغننا عن جمیع خلقک. فقال أبوجعفر (ع): لا تقل هکذا. و لکن قل: اللهم اغننا عن شرار خلقک، فان المؤمن لا یستغنی عن أخیه. تحف العقول 335 حدیث 6.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

وقتی به کوفه برگردی

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: هر کس ظاهرش از باطنش بهتر باشد، ترازویش سبک است. و از ابوبصیر روایت می‌کند که گفت: حضرت باقر علیه‌السلام به من فرمود: وقتی که به کوفه برگردی پسری برای تو متولد می‌شود و او را عیسی می‌نامی، پسر دیگری نیز خداوند به تو عطا می‌کند، محمد می‌نامی و آنها از شیعیان ما هستند.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

وای به حال شما

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: از چیزهایی که واقعا کمر شکن است. همسایه‌ای است که اگر از انسان خوبی دید پنهان کند و اگر بدی دید آشکار نماید.

و از اعمش روایت شده که گفت: منصور یعنی ابوجعفر به من خبر داد که من و برادرم ابوالعباس سفاح (از ترس) بنی‌امیه در شهرها فراری بودیم تا آن که به مدینه آمده و به مسجد مدینه عبور کردیم و حضرت باقر علیه‌السلام در مسجد نشسته بود. چون نظرش به ما افتاد، به مردی که در کنارش نشسته بود، فرمود: گویا می‌بینم که امر خلافت به این دو رسیده است! آن مرد نزد ما آمده و ما را به این امر بشارت داد. پس ما به سوی او رفته، عرض کردیم:

یا ابن رسول الله! درباره ما چه فرمودی؟ فرمود: امر خلافت به زودی به شما می‌رسد. ولی شما نسبت به ذریه و عترت من بدرفتاری می‌کنید. پس وای به حال شما به همین زودی! منصور گفت: چند روزی نگذشت که برادرم و سپس من مالک امر خلافت شدیم.

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

وارد شدن حضرت به داخل آتش

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: اگر در مجلسی وارد شدی و جایی نشستی که شرف و بزرگی تو به تو اجازه نشستن نمی‌دهد، از نظر اثبات فروتنی بنشین. و به سند خود از جابر جعفی روایت کرده که گفت: به عبدالله بن حسن که ادعای امامت داشت برخوردم، پس چون مرا دید، به من و حضرت باقر علیه‌السلام دشنام داد. هنگامی که خدمت حضرت باقر علیه‌السلام شرفیاب شدم و حضرت مرا دید، در حالی که می‌خندید فرمود: ای جابر! عبدالله بن حسن را دیدی و من و تو را دشنام داد؟ گفتم: آری. فرمود: اکنون اولین کسی را که می‌بینی همان عبدالله بن حسن است. ناگاه دیدم عبدالله داخل شد. هنگامی که نشست حضرت به او فرمود: چه چیز تو را به اینجا آورده است؟ گفت: شما هستی که چنین و چنان ادعا داری و می‌گویی (پدر و مادر او و...)؟حضرت فرمود: وای به حال تو! زیاده گفتی و از حد خود تجاوز نمودی. ای جابر! عرض کردم: بله مولای من! فرمود: در منزل گودالی حفر کن؛ حفر کردم. فرمود: برای من هیزم زیادی بیاور و در این گودال بریز؛ دستور حضرت را انجام دادم. فرمود: آتش به هیزمها بزن تا شعله‌ور شود. من اطاعت کردم. سپس حضرت فرمود: ای عبدالله بن حسن! اگر راست می‌گویی، برخیز و داخل آتش شده و سالم بیرون بیا! عبدالله گفت: شما برخیزید و قبل از من داخل شوید. حضرت برخاست و داخل آتش شده و هم چنان با پای مبارک آتش‌ها را لگدکوب کرده تا آن که همه آتش خاموش و خاکستر شد. بعد حضرت خارج شده و نشست و عرق از صورت مبارکش پاک می‌کرد.سپس فرمود: برخیز، خدا تو را از خیر و نیکی دور بدارد. چقدر زود است که برسد به تو، آن چه به مروان و اولادش رسید. (اشاره به هلاک شدن اوست.)

منبع: معجزات امام محمد باقر؛ حبیب الله اکبرپور؛ الف چاپ اول 1382.

ویژگی‌های پیشوا و حاکم صالح

امام باقر (ع) در رأس برنامه‌های سیاسی خویش، بینش خود را درباره‌ی حاکم صالح بیان می‌دارد، تا از این طریق هم پیروانش را با ملاک‌های ارزشی آشنا سازد، و هم به گونه‌ای غیر مستقیم، فرمانروایان و والیانی را که فاقد آن ارزش‌ها بودند، مورد انتقاد قرار دهد.
آن حضرت می‌فرماید: همانا امامت و پیشوایی اجتماعی در صلاحیت کسی نیست، مگر این سه ویژگی در او جمع باشد:
1- از تقوای نیرومندی برخوردار باشد که وی را در برابر آفات قدرت از فرو افتادن در دام حرام نگه دارد (زیرا قدرت آن چنان فریبنده و جذاب است که تقوای اندک در برابر آن کارایی ندارد).
2- از بردباری ژرفی برخوردار باشد که خشم خود را مهار نماید.
3- بر کسانی که حکم می‌راند همانند پدری مهربان باشد و به نیکی رفتار کند. [1] .

پی نوشت ها:
[1] ان الامامة لا تصلح الا لرجل فیه ثلاث خصال: ورع یحجزه عن المحارم، و حلم یملک به غضبه، و حسن الخلافة علی من ولی، حتی یکون له کالوالد الرحیم. الخصال 116؛ بحار 25 / 137.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

ولید بن عبدالملک

ولید بن عبدالملک بن مروان نخستین خلیفه‌ی معاصر امامت باقرالعلوم (ع) می‌باشد، که پس از وی به ترتیب: سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، هشام بن عبدالملک حکم رانده‌اند. [1] .

پی نوشت ها:

[1] در بعضی از کتب تاریخی میان ولید بن عبدالملک و ولید بن یزید اشتباه صورت گرفته است. قول صحیح همان است که یادآور شدیم. ر.ک: اعیان الشیعة 1 / 650.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

وصیت امام باقر درباره مصرف اموال ایشان

امام علیه‌السلام در خصوص مسائل مالی و مصارف اموالش بعد از رحلت دو وصیت مهم فرمودند:
1 - سفارش در مورد وقف و صدقات جاریه که نفعی متوجه عامه مردم است و این سنتی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را پایه‌گذاری کرد و ائمه پس از او، از وی تبعیت کردند و طبیعی است که حاصل آن زمینه ساز خیر رسانی‌ها و دستگیری‌های بسیار از مردم بود به ویژه آنها که مستمند بودند و پناهی نداشتند.
2 - سفارش در مورد اعلام مظلومیت.
امام صادق علیه‌السلام وصیت نمودند بخشی از ما ترک ایشان را برای عزاداری در ایام حج در منی هزینه نمایند و در آن سخن از مظلومیت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و رساندن پیام اهل بیت به گوش امت اسلامی استفاده نموده و جنایات دستگاه غاصب خلافت و مظالمی که بر اهل بیت وارد شده بود را در مراسم منی برای حجاج بیت الله الحرام بازگو نمایند. [1] .

پی نوشت ها:
[1] احیاگر تشیع.
منبع: وصایای نورانی چهارده معصوم؛ فرشاد مؤمنی؛ منشور وحی چاپ اول 1386.

وصیت امام باقر به فرزندشان

امام صادق علیه‌السلام فرمودند:
پدرم هنگام وفات آنچه در اطراف (از کتب و سلاح و نشانه‌های امامت) بود به من سپرد و فرمود: گواهانی نزد من بیاور، من چهار نفر از قریش را که نافع غلام عبدالله بن عمر در میان آنها بود حاضر کردم پس فرمود: بنویس: این است آن چه ابراهیم و یعقوب علیه‌السلام به پسرانشان وصیت کردند. یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون.
فرزندان من، خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده و شما جز به آیین اسلام (تسلیم در برابر فرمان خدا) نمی‌میرید و محمد بن علی علیه‌السلام به جعفر بن محمد علیه‌السلام وصیت کرد:
«او را در بردی (لباسی) که نماز جمعه با آن می‌خواند و با عمامه خودش او را کفن کند، عمامه را بر او بپوشاند و قبرش را چهار گوش سازد و به مقدار چهار انگشت از زمین بالا آورد و هنگام دفن بندهای کفن را بگشاید». فرمود: گواهان بروند، آن‌ها رفتند، سپس به پدرم عرض کردم، این وصیت چه احتیاجی به گواه داشت؟ فرمود: «پسر جانم، نخواست که تو (در امر امامت) مغلوب باشی و مردم بگویند به او وصیت نکرده است و خواستم حجت داشته باشی». [1] .
در کافی و بصائر الدرجات و سایر کتب معتبره روایت کرده‌اند که: حضرت صادق علیه‌السلام فرموده: پدرم را بیماری صعبی عارض شد که اکثر مردم بر آن حضرت خایف شدند و اهل‌بیت آن حضرت گریان شدند آن حضرت فرمود که: من در این بیماری نخواهم رفت زیرا که دو کس به نزد من آمدند و مرا چنین خبر دادند. امام صادق علیه‌السلام فرمود: پدرم بعد از آن بیماری صحت یافت و مدتی صحیح و سالم ماند.

پی نوشت ها:
[1] سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله، محمد محمدی اشتهاردی.
منبع: وصایای نورانی چهارده معصوم؛ فرشاد مؤمنی؛ منشور وحی چاپ اول 1386.

وصیت سیاسی امام باقر

محدث عالی مقام، کلینی به سند موثق نقل می‌کند که امام صادق علیه‌السلام فرمود: پدرم (امام باقر علیه‌السلام) چنین وصیت کرد: «بخشی از اموال مرا وقف کن تا ده سال در سرزمین منی، در موسم حج برای من عزاداری و گریه کنند، و برای مظلومیت من، زاری نمایند» [1] .

به راستی چرا امام باقر علیه‌السلام این وصیت را نمود؟ چرا او وصیت نکرد که در مدینه در کنار قبرش، عزاداری کنند؟ و چرا وصیت کرد که فقط در موسم حج، آن هم در «منی» برای او عزاداری نمایند؟ پاسخ این چراها آن است که: «آن حضرت می‌خواست در مراسم حج، که مسلمانان از اطراف و اکناف به مکه آمده‌اند و اجتماع کرده‌اند به نام عزاداری، مجلسی به پا کنند، تا در آنجا مسائل سیاسی و حقوقی، مطرح شود، و انگیزه‌های مظلومیت امامان اهلبیت علیهم‌السلام روشن گردد»، بنابراین این وصیت جنبه‌ی سیاسی داشته است.

پی نوشت ها:

[1] فروع کافی، ج 5، ص 117.

منبع: نگاهی بر زندگی امام باقر؛ محمد محمدی اشتهاردی؛ مطهر چاپ دوم 1376.

وصیت امام باقر در خرج اموال و مراسم

امام باقر علیه‌السلام وصیت کرد که معادل هشتصد درهم در ایام سوگواری او خرج کنند، و چنین وصیتی را سنت می‌دانست، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از شهادت جعفر طیار علیه‌السلام فرمود: «برای فرزندان او غذا ببرید، زیرا آنها سرگرم عزاداری هستند.»
نیز این وصیت را در کاغذی نوشت: «مرا در سه جامه کفن کنید، یکی از آنها همان ردای حبره باشد که با آن نماز جمعه می‌خواندم، و جامه‌ی دیگر و پیراهنی که دارم.» [1] . امام صادق علیه‌السلام به پدر عرض کرد: «چرا این وصیت (کوتاه) را می‌نویسید؟» فرمود: «می‌ترسم اطرافیان بر تو چیره شوند، مرا با چهار یا پنج جامه، کفن کنند، با همان سه جامه مرا کفن کن، و عمامه‌ام را بر سرم بگذار، ولی بدان که این عمامه، جزء کفن نیست.»
نیز روایت شده: امام باقر علیه‌السلام در ساعات آخر عمر، کتاب‌ها و سلاح و آثار انبیا و ودایع آنها را به امام صادق علیه‌السلام سپرد، و ساعت آخر، به امام صادق علیه‌السلام فرمود: «چند نفر به عنوان شاهد در اینجا، حاضر کن.» امام صادق علیه‌السلام چهار نفر از قریش را حاضر کرد، که در میان آنها نافع غلام آزاد شده‌ی عبدالله بن عمر نیز بود، فرمود: بنویس: هذا ما وصی به یعقوب بنیه، یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون. «این وصیتی است که یعقوب به پسرانش نمود، ای فرزندان من، خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است، و شما جز به آیین اسلام (تسلیم شدن در برابر حق) از دنیا نروید.» [2] . و وصیت کرد محمد بن علی به جعفر بن محمد علیه‌السلام، و به او امر کرد که مرا با روپوشی که با آن نماز جمعه می‌خواندم کفن کن، و عمامه‌ام را بر سرم بگذار، و قبرم را چهار گوش قرار بده و آن را به اندازه چهار انگشت از زمین بلند کن، و هنگام دفن، بند کفن را باز کن.» (و طبق روایت دیگر فرمود: و آب بر سر قبرم بپاش). سپس به شاهدان فرمود: «خدا شما را رحمت کند اکنون بروید.» امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: «آوردن شهود برای چه بود؟» فرمود: «خواستم آنها بدانند که من به تو وصیت کردم، و وصی من تو هستی، تا همین وصیت، برای تو حجت باشد.»
و در روایت دیگر آمده فرمود: «خوش نداشتم، افرادی بگویند، امام باقر علیه‌السلام به امام صادق علیه‌السلام وصیت نکرد، خواستم همین وصیت برای تو حجت باشد، و مردم بدانند که تو وصی و جانشین و امام بعد از من هستی.» [3] .

پی نوشت ها:

[1] نیز روایت شده: امام باقر (ع) در ساعات آخر عمر، قسمتی از کفن خود را از پارچه سفیدی که با آن احرام حج بسته بود مشخص نمود. (بحار، ج 46، ص 231).

[2] برگرفته از آیه‌ی 132 بقره.

[3] اعیان الشیعه، ط ارشاد، ج 1، ص 659 - بحار، ج 46، ص 214.

منبع: نگاهی بر زندگی امام باقر؛ محمد محمدی اشتهاردی؛ مطهر چاپ دوم 1376.

وصیت به کم نشمردن طاعت و معصیت

هذه الوصیة لولده و وصیه مولانا الصادق علیه‌السلام
قال علیه‌السلام: یا بنی ان الله خبأ ثلاثة أشیاء فی ثلاثة أشیاء: خبأ رضاه فی طاعته، فلا تحقرن من الطاعة شیئا فلعل رضاءه فیه، و خبأسخطه فی معصیة، فلا تحقرن من المعصیة شیئا، فلعل سخطه فیه، و خبأ اولیاءه فی خلقه فلا تحقرن أحدا، فلعله ذلک الولی [1] .
فرزندم! خداوند سه چیز را در سه چیز دیگر مخفی کرده است: رضای خود را در طاعتش مخفی نموده، بنابر این هیچ طاعتی را کم مشمار؛ چرا که ممکن است رضای خدا در آن باشد. غضب خود را در نافرمانی‌اش مخفی نموده، بنابر این هیچ معصیتی را کوچک مشمار، زیرا ممکن است خشم خدا در آن باشد. و دوستان خود را در میان آفریدگان خویش مخفی ساخته،بنابراین هیچ‌کس را تحقیر منما، زیرا ممکن است این شخص همان ولی خدا باشد.
در این کلمات نورانی، رمز موفقیت و کلید سعادت دو جهان را مشاهده می‌کنیم. در ظاهر، این وصیت خطاب به فرزند و وصیش امام صادق علیه‌السلام است، ولی در حقیقت برای مردم هر عصر و زمانی است؛ مخصوصا پدران و مادرانی که دوست دارند فرزندانشان موفق و رستگار و سعادتمند شوند، و همیشه در مسیر حق و حقیقت قرار گیرند. از این رو بر همه‌ی ما واجب است که این وصیت را به عزیزانمان تذکر داده، و آویزه‌ی گوشمان قرار دهیم، تا چهره‌ی رستگاری را در زندگانی خود مشاهده نماییم.
درس‌های این وصیت
1.والدین باید فرزندان خود را کاملا کنترل نمایند و بهترین راهنمایی‌ها را به آنان تذکر دهند؛ از ساعت اول به دستور شرع مقدس اسلام عمل نمایند؛ یعنی اذان و اقامه در گوش او بگویند، سپس یک نام خوب اسلامی برای او تعیین نمایند، در روز هفتم ولادت برایش عقیقه کنند، آنگاه او را تربیت صحیح نمایند؛ یعنی با قرآن و عترت آشنا کنند.
2. باید در همه‌ی کارها دقیق بوده و توجه داشته باشیم رضای خدای متعال در کجا است و به آن نزدیک شویم، و همچنین توجه کنیم که خشم و غضب خداوند متعال در چه چیز است و از آن دوری نماییم.
3. هیچ عملی و عبادتی را کوچک و بی‌ارزش نشماریم، و هیچ یک از بندگان خدا را به چشم حقارت نگاه نکنیم.
به این حدیث توجه کنیم: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا تحقرن أحدا من المسلمین، فأن صغیرهم عندالله کبیر [2] . پیغمبر صلی الله علیه

و آله فرمود: احدی از مسلمانان را حقیر و پست نشمار؛ به درستی که کوچک آن‌ها نزد خداوند متعال بزرگ است. خوش بینی، یکی از نشانه‌های بارز مؤمن است. مؤمن باید با ادب باشد و به مردم با چشم احترام و تکریم بنگرد، و هر چه در این مسیر گام بردارد، در حقیقت خود را به جامعه معرفی نموده است، و مردم به چشم بزرگی به او می‌نگرند و او شایسته‌ی تعظیم خواهد بود، و در مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام به این مطلب سفارش و تأکید شده است. این حدیث شریف خواندنی است:
قال مولانا الصادق علیه‌السلام: ان أجلت فی عمرک یومین فاجعل أحد هما لأدبک لتستعین به علی یوم موتک [3] .
امام صادق علیه‌السلام فرمود: اگر از عمرت فقط دو روز باقی مانده باشد، یک روزش را به فراگرفتن ادب و تربیت اختصاص بده، تا روز مرگت از سرمایه‌های اخلاقی روز قبلت یاری بخواهی.
اگر بخواهیم در دنیا و آخرت در امن و امان باشیم، به این راهنمایی توجه کنیم. مردی بادیه نشین به حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد: مرا به اموری که موجب بهره‌مندی از بهشت می‌شود، راهنمایی فرما.پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله پنج دستور اخلاقی زیر را به او آموخت و فرمود:
1. گرسنه را سیر کن؛
2. تشنه را سیراب کن؛
3. امر به معروف کن؛
4. نهی از منکر کن؛
5. اگر توانایی بر این کارها را نداری، زبانت را کنترل کن، که جز به خیر و نیکی حرکت نکند.
در این صورت، شیطان را سرکوب کرده‌ای و بر او پیروز خواهی شد [4] .
تا می‌توانی استغفار کن
ربیع بن صبیح می‌گوید: مردی نزد حسن بصری آمد و گفت: از قحطی به تو شکایت می‌کنم. حسن گفت: استغفار کن (طلب آمرزش از خدا کن) . دیگری نزد او آمد و از فقر و تهیدستی شکایت کرد؛ در جواب گفت: استغفار کن سومی آمد و به او گفت: دعا کن خدا به من پسری عنایت کند؛ در پاسخ گفت: استغفار کن. ما به حسن گفتیم: همه نزد تو آمدند و هر کس حاجت خاصی داشت، ولی تو در پاسخ همه یک جواب (استغفار کن) دادی؟ در جواب گفت: این پاسخ را از خودم نساختم، بلکه از قرآن در مورد داستان حضرت نوح علیه‌السلام دریافتم که نوح علیه‌السلام به قوم خود گفت: (استغفروا ربکنم انه کان غفارا - یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم بأموال و بنین) [5] . از پروردگارتان طلب آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است، تا باران پربرکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد

و شما را با با مال‌ها و فرزندان فراوان یاری نماید [6] . از این آیات می‌فهمیم که توبه و استغفار و بازگشت به سوی خدا و به یاد خدا بودن و ذکر او، پایه و مایه‌ی اصلی نعمت‌های الهی است: (اذکرونی اذکرکم) [7] . و به عکس فراموش کردن خدا موجب سلب نعمت می‌شود: (لئن شکرتم لأزیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید) [8] .

ختامه مسک

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

مادر چهار چیز در چهار موضوع است:

1. مادر داروها «کم خوری» است

2. مادر همه‌ی آداب و روش معاشرت «کم سخن بودن» است (کنترل زبان) ؛

3. مادر همه‌ی عبادات «کم گناه کردن» است؛

4. مادر همه‌ی آرزوها «صبر» است [9] .

پی نوشت ها:

[1] کشف الغمة، ج 2، صص 362-361؛ بحارالانوار، ج 75، ص 187، ح 27.

[2] تنبیه الخواطر، ج 1، ص 31.

[3] کافی، ج 8، ص 150، ح 132.

[4] داستان دوستان، ج 2، ص 251؛ مجموعه ورام، ص 105.

[5] نوح، 12-10.

[6] مجمع البیان، ج 10، ص 361؛ در تفسیر آیات 12 -10 سوره‌ی نوح.

[7] بقره، 152.

[8] ابراهیم، 7.

[9] المواعظ العددیه، باب الاربعة.

منبع: وصایا الصادقین (بررسی کوتاه و ساده درباره وصیتهای امام باقر)؛ محمود شریعت زاده خراسانی؛ انتشارات خادم الرضا (ع) چاپ دوم 1384 .

وصیت و سفارش به سه چیز

حکی الامام الصادق علیه‌السلام احدی وصایا أبیه الی سفیان الثوری فقد قال له: یا سفیان أمرنی والدی بثلاث، و نهانی عن ثلاث فکان فیما قال لی: یا بنی من یصحب صاحب السوء لا یسلم، و من یدخل مداخل السوء یتهم، و من لا یملک لسانه یندم، ثم أنشدنی:

عود لسانک قول الخیر تحظ به
ان اللسان لما عودت یعتاد
موکل بتقاضی ما سننت له
فی الخیر و الشر فانظر کیف تعتاد [1] .

امام صادق علیه‌السلام یکی از وصیت‌های پدرش را برای سفیان ثوری، این گونه بازگو می‌فرماید: ای سفیان! پدرم مرا به سه چیز سفارش نموده و از سه چیز نهی فرموده است. از جمله سفارش‌های وی به من این بود:

فرزندم! کسی که با همنشین بد نشست و برخاست داشته باشد، در امان نمی‌ماند؛ و کسی که به محل بدی برود، متهم می‌شود؛ و کسی که مالک زبانش نباشد، پشیمان می‌گردد. آنگاه این دو بیت شعر را خواندند: زبانت را به سخن نیک عادت بده تا از آن بهره‌مند شوی، زیرا زبان به آنچه عادتش داده‌ای معتاد می‌شود. زبان (به تو) واگذار شده برای طلب آنچه برایش - در خیر و شر - به عنوان روش قرار داده‌ای، پس ببین چگونه به زبانت عادت می‌دهی.

این وصیت به سه مطلب مهم و اساسی در زندگی انسان اشاره می‌کند و آن همنشینی با افراد ناباب است که ضمن اثر سوء در انحرافات عقاید، در از بین بردن آبروی انسان هم مؤثر هواهد بود؛ همچنین رفتن در مراکز و مکان‌های سوء، خواه ناخواه، سبب متهم شدن انسان می‌شود؛ و در پایان سفارش به کنترل زبان می‌فرماید. اگر کسی چنین کند، هیچ‌گاه در دنیا و آخرت پشیمان نخواهد شد.

درس‌های این وصیت

1. از همنشینی و مصاحبت و دوستی با افراد بدنام خودداری نماییم که آتش و عذاب آنان دامن ما را خواهد گرفت. به این حدیث شریف توجه کنید:

قال مولانا الصادق علیه‌السلام: احذر من الناس ثلاثة: الخائن، و الظلوم، و النمام، لأن من خان لک خانک، و من ظلم لک سیظلمک، و من نم الیک سینم علیک [2] . امام صادق علیه‌السلام فرمود: از رفاقت و همنشینی با سه گروه برحذر باش؛ خائن، ستمکار و سخن چین؛ زیرا کسی که روزی به نفع تو خیانت می‌کند، روز دیگر به ضرر تو خیانت خواهد کرد؛ و کسی که

برای تو به دیگری ظلم و ستم می‌کند، طولی نخواهد کشید که به شخص تو ستم خواهد کرد؛ و کسی که از دیگران نزد تو سخن چینی می‌کند، به زودی از تو نزد دیگران نمامی خواهد کرد.
2. از رفتن به مکان و مجلس بدنام جدا باید خودداری کنیم. در حدیث شریف آمده است:
قال رسول الله صلی الله علیه و آله: رحم الله امرءا جب الغیبة عن نفسه [3] .
پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: خدا رحمت کند کسی را که کاری نکند (و جایی نرود) که مردم از او غیبت کنند. و همچنین فرمود: أولی الناس بالتهمة من جالس اهل التهمة [4] .
شایسته ترین مردم برای بدنامی و ننگ اجتماعی، کسانی هستند که با بد نامان دوست و همنشین می‌شوند و با آنان مجالست می‌نمایند.
3. اهمیت مسأله‌ی زبان و کنترل آن و در مسیر صحیح قرار دادن آن که در این وصیت تاریخی به آن تأکید شده است، اهمیت فراوانی دارد.
به این حدیث شریف توجه نمایید: قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: لسانک حصانک ان صنته صانک و ان ختنته خانک [5] . حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: زبان تو همانند اسبت می‌باشد؛ اگر او را کنترل کنی، رهایت نمی‌کند، و اگر او را آزاد گذاشتی و رهایش نمودی، تو را به زمین خواهد زد.
به این فراز تاریخی که یکی از بزرگ ترین افتخارات زندگی حضرت علی علیه‌السلام است، توجه فرمایید: سال دهم هجرت بود و روز به روز بر گسترش اسلام افزوده می‌شد، ولی هنوز مردم یمن اسلام را نپذیرفته بودند. سپاهی از اسلام به فرماندهی خالد بن ولید به سرزمین یمن حرکت کرد؛ مدتی در آنجا ماندند، ولی نتوانستند مشکلات نفوذ و صدور انقلاب اسامی به یمن را برطرف سازند. سرانجام پیامبر صلی الله علیه و اله حضرت علی علیه‌السلام را برای این کار انتخاب نمود. علی علیه‌السلام آماده‌ی حرکت به سوی یمن شد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله در بدرقه‌ی علی علیه‌السلام فرمود:ای علی! با کسی از در جنگ وارد مشو، و سعی کن تا با دلیل
و منطق و روش نیک، مردم یمن را به سوی اسلام هدایت کنی، و این را بدان که اگر یک نفر را به سوی اسلام هدایت کنی، سوگند به خدا برای تو بهتر است از آنچه که خورشید بر آن می‌تابد.
در پایان - این بدرقه - فرمود: (یا علی) چهار سفارش به تو می‌کنم که حتما آن‌ها را رعایت کن:
1. بر تو باد به دعا و نیایش، زیرا دعا غالبا با استجابت همراه است.
2. در همه‌ی حالات شاکر و سپاسگزار خداوند باش، زیرا شکر و سپاس

موجب افزایش نعمت خواهد شد.
3. اگر با گروهی یا با کسی، عهد و پیمانی بستی، به آن وفا کن و آن را محترم شمار.
4. از مکر و نیرنگ بپرهیز، زیرا مکر و نیرنگ بدکاران به خودشان بازمی گردد آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله نامه‌ای را که برای مردم یمن نوشته بود، به علی علیه‌السلام داد تا برای آن‌ها بخواند.
حضرت علی علیه‌السلام با توجه به سفارش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله عازم یمن شد. صفوف سربازان اسلام را که تحت فرماندهی خالد بن ولید اعزام شده بودند، منظم کرد، و زمام امور را به دست گرفت و با مردم یمن تماس حاصل نمود، و با روش منطق جلب و جذب، با آن‌ها برخورد نمود، و نامه‌ی پرمهر پیامبر صلی الله علیه و آله را برای آن‌ها خواند. قبیله‌ی همدان که بزرگ ترین قبیله‌ی یمن بود، آن چنان تحت تأثیر روش حضرت علی علیه‌السلام و نامه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفقتند که همگی به اسلام گرویدند، و کم‌کم سایر قبایل نیز از قبیله‌ی همدان پیروی کرده، و همه‌ی مردم یمن یکپارچه به دست حضرت علی علیه‌السلام زیر پرچم اسلام آمدند؛ بی آن که از بینی یک نفر خونی ریخته شود.
وقتی حضرت علی علیه‌السلام این خبر را توسط شخصی به پیامبر صلی الله علیه و آله رساند، آن حضرت شاد شد و سجده‌ی شکر به جا آورد و سپس فرمود: سلام و درود بر مردم همدان که اسلامشان موجب اسلام همه‌ی مردم یمن گردید.
عمرو بن شاس می‌گوید: من در این سفر همراه علی علیه‌السلام بودم، تصور کردم که علی علیه‌السلام نسبت به من بی مهری کرد و این موضوع در دلم مانده بود. هنگامی که به مدینه برگشتیم، با هر کس که ملاقات کردم، بی مهری علی علیه‌السلام را بازگو نمودم، تا این که در مسجد به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم و در کنارش نشستم. پیامبر صلی الله علیه و آله به من رو کرد و فرمود:ای عمرو! مرا آزار رساندی.
گفتم: «انا لله و انا الیه راجعون» پناه می‌برم به خدا و به اسلام، از این که به رسول خدا صلی الله علیه و آله آزار رسانده باشم. پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: من آذی علیا فقد آذانی. هر کس که علی علیه‌السلام را بیازارد، حتما مرا آزرده است. فهمیدم که نمی‌بایست نسبت ناروای بی‌مهری علی علیه‌السلام به خود را تصور کنم یا از آن شکایت نمایم (و به مردم این مطلب را بازگو کنم) که موجب آزار علی علیه‌السلام و پیامبر علیه‌السلام خواهد شد [6] . کجا بود پیامبر صلی الله علیه و آله تا ببیند بعد از وفاتش چه مصیبت‌هایی بر عترت او وارد کردند؛ از آتش زدن در خانه‌ی دخترش و کشتن حضرت محسن علیه‌السلام و سیلی زدن به

حضرت زهرا علیهاالسلام، و حضرت علی علیه‌السلام را با سر برهنه به مسجد آوردن، و تازیانه زدن به حضرت زهرا علیهاالسلام؛ که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: در اثر همین تازیانه‌ها و ظلم‌ها و اذیت‌ها، مادرم حضرت زهرا علیهاالسلام از دنیا رفت. حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌فرماید: ان فاطمة صدیقة شهیدة [7] .همچنین داستان میخ در و سینه‌ی حضرت زهرا علیهاالسلام و اذیت و آزارها تا ایام معاویه که دستور داد روی هشتاد هزار منبر به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام سب و شتم کنند. همه‌ی این‌ها قلب نازنین پیامبر صلی الله علیه و آله را به درد آورده است. به این نکته‌ی تاریخی توجه نمایید: روزی معاویه به سعد بن ابی وقاص (پدر عمر بن سعد) گفت: چرا علی علیه‌السلام را سب نمی‌کنی؟ (و به دستوری که دادم، عمل نمی‌نمایی) ؟ سعد در پاسخ گفت: من سه موضوع را که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی علی علیه‌السلام فرموده، به یاد می‌آورم، از این رو به آن حضرت ناسزا نمی‌گویم، که اگر دارای یکی از آن‌ها بودم، برای من بهتر از شتران سرخ پوست حجاز بود.1. شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در بعضی از جنگ‌ها، علی علیه‌السلام را در مدینه به عنوان جانشین خود گذارد و برای جنگ مسافرت کرد [8] علی علیه‌السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: آیا مرا با زنان و کودکان می‌گذاری و خود به میدان جنگ می‌روی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه‌السلام فرمود: أما ترضی أن تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا أنه لا نبوة بعدی. آیا خشنود نیستی که تو نسبت به من، همچون نسبت هارون به موسی باشی، جز این که بعد از من، پیامبری نخواهد بود؟

2. شنیدم در جنگ خیبر، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فردا پرچم را به دست شخصی می‌سپارم که هم او خدا و رسولش را دوست دارد، و هم خدا و رسولش او را دوست دارند. همه‌ی ما در انتظار بودیم ببینیم این افتخار به چه کسی می‌رسد. فردای آن روز، رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرچم را به دست علی علیه‌السلام سپرد.

3. هنگامی که این آیه نازل شد: (انما یرید اله لیذهب عنکم الرجس اهل‌البیت و یطهرکم تطهیرا) [9] . خداوند، فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل‌بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه‌السلام و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و گفت: خداوندا! این‌ها اهل‌بیت من هستند [10] . این نکته‌ی تاریخی را به این کلام شریف ختم کنیم. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا علی من سبک فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله [11] .

یا علی! هر کس به تو ناسزا بگوید، به من ناسزا گفته و هر کس به من ناسزا بگوید، به خدا ناسزا گفته است. در حقیقت، معاویه و یارانش شصت

سال به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله ناسزا گفتند و در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز به دستور وی این سب و شتم‌ها ممنوع شد و فدک را به فرزندان علی علیه‌السلام و زهرا علیهاالسلام برگرداندند.

ختامه مسک

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ثلاثة معصومون من ابلیس و جنوده، الذاکرون الله، و الباکون من خشیة الله، و المستغفرون بالأسحار [12] .

سه گروه از شیطان و یارانش در امان هستند:

1. کسانی که همیشه ذاکر و به یاد خدا هستند؛
2. گریه کنندگان از خوف خداوند متعال؛
3. کسانی که نیمه‌های شب استغفار می‌کنند.

پی نوشت ها:

[1] خصال، شیخ صدوق، ص 169، ح 222؛ تحف العقول، ص 376.

[2] تحف العقول، ص 316.

[3] مکارم الاخلاق، ج 1، ص 21.

[4] من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 395، ح 5840؛ امالی شسخ صدوق، مجلس 6، ح 4؛ معانی الاخبار، ص 196، ح 1، باب الغایات.

[5] الحدیث، ج 2، ص 93.

[6] اعلام الوری، ج 1، صص 257-258؛ بحارالانوار، ج 21، ص 360، باب 34، ح 1؛ این حدیث را حاکم نیشابوری نیز در مستدرک، ج 3، ص 122 آورده است.

[7] کافی، ج 1، ص 458؛ مولد الزهرا، ح 2.

[8] این داستان مربوط به غزوه‌ی تبوک است.

[9] احزاب، 33.

[10] خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (للحافظ أبی عبدالرحمن نسائی) صص 33-35، ح 11؛ سنن کبری - نسائی - ج 5، ص 108، ح 8398.

[11] فرائد السمطین، ج 1، صص 301-302، ح 240.

[12] ارشاد القلوب، ص 196؛ مستدرک الوسائل، ج 12، صص 146-147، ح 13745.

منبع: وصایا الصادقین (بررسی کوتاه و ساده درباره وصیتهای امام باقر)؛ محمود شریعت زاده خراسانی؛ انتشارات خادم الرضا (ع) چاپ دوم 1384 .

وصیت در مورد نعمت های الهی

وصية الامام الباقر عليه‌السلام لبعض أبنائه، يا بنى، اذا أنعم الله عليک نعمة فقل: الحمدلله، و اذا أحزنک أمر فقل: لا حول و لا قوة الا بالله، و اذا أبطأ عنک رزقک فقل: أستغفرالله [1] .

فرزندم! هرگاه خداوند نعمتی به تو داد، بگو: الحمدلله. و هر گاه امری ناراحتت کرد، بگو: لا حول و لا قوة الا بالله. و هر گاه روزی‌ات به کندی به دست می‌رسد و در آن تأخیر می‌شود، بگو: استغفرالله.

بهترین راهنمایی‌ها را حضرت در قالب وصیت به یکی از فرزندانش می‌فرماید. در حقیقت، این وصیت ضمن این که انسان را از مهلکه‌ها و گرفتاری‌ها نجات می‌دهد و به انسان سکون و آرامش می‌بخشد، او را به خدا نزدیک می‌کند و به مسایل معنوی گرایش می‌دهد، و همیشه انسان را به یاد خدا می‌اندازد، و این از بهترین حالات زندگانی است که در زندگانی اولیای خدا این روش دیده می‌شود. هر پدیده‌ای که در زندگی آن‌ها به وجود می‌آمد، آنان را به خدا نزدیک تر می‌کرد و زبانشان به ذکر و یاد خدا بیش تر می‌گردید.

درس‌های این وصیت

1. در تمام امور زندگانی و تحولات و تغییرات، توجه به خدا داشته باشیم و از او کمک بگیریم.

2. آشنایی با اذکار و اورادی که وسیله‌ی تقرب به خدا و نجات انسان در گرفتاری‌ها است، باید مورد توجه باشد.

3. حمد و شکر الهی بر نعمت‌ها می‌افزاید و بلا را از انسان دور می‌کند. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: (لئن شکرتم لأزیدنکم) [2] .

پاداش شکر کردن، افزایش نعمت و دوام آن است.

و همچنین گفتم صد مرتبه ذکر شریف «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» در هر روز، انسان را از هم و غم و گرفتاری نحات می‌دهد، و استغفار، ضمن این که رزق و روزی را زیاد می‌کند، گناهان انسان را پاکی می‌نماید و صاحبش را به مقام معنوی بزرگی به نام «درجه‌ی علیین» می‌رساند.

روایت شده است که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در هر مجلس هفتاد بار استغفار می‌نمود. [3] قرآن مجید نیز اهمیت این مسأله را بیان می‌کند و آن را یکی از بزرگ ترین صفات و نشانه‌های مؤمن می‌داند: (وبالأسحار هم یستغفرون) [4] . آری؛ شب زنده‌داری و استغفار در سحرها، از نشانه‌های بارز مؤمنان است و بندگان صالح خدا شب‌ها با خدا راز و نیاز دارند، و از این حالت لذت می‌برند و در پیشگاه خداوند متعال

خود را خوار و ذلیل و مقصر می‌دانند و طلب عفو می‌کنند.

گریه پارسای شب

یکی از پارسایان وارسته، هر شب، نیمه‌های شب از بستر برمی‌خاست و به نماز شب و مناجات با خدا می‌پرداخت (و استغفار زیاد می‌کرد) . در نماز شب سوره‌هایی که آیات عذاب در آن است، می‌خواند و تکرار می‌کرد و از خوف خدا زارزار می‌گریست. پس از مدتی، چندین شب این آیه را که آیه‌ی رحمت و بهشت است، می‌خواند و گریه می‌کرد:

(سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها کعرض السماء و الأرض أعدت للذین آمنوا بالله و رسله ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم) [5] .

بشتابید برای رسیدن به آمرزش از ناحیه‌ی پروردگارتان و بهشتی که پهنه‌ی آن مانند وسعت آسمان و زمین است و برای آنان که به خدا و رسولانش ایمان آورده‌اند، آماده شده است. این از فضل و کردم خدا است که به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می‌دهد، و خداوند صاحب فضل و کرم بزرگ است. یکی از همسایگان، او را دید و به عنوان اعتراض به وی گفت: تو مدتی شب‌ها آیه‌های عذاب را در نماز می‌خواندی و گریه می‌کردی، ولی اکنون مدتی است این آیه را که بیانگر رحمت و بهشت و فضل و کرم خدا است، می‌خوانی و باز گریه می‌کنی؟ برای چه؟

آن پارسای وارسته در پاسخ گفت: بهشتی که آن همه پهناور و وسیع است، به وسعت زمین و آسمان، چندان که نگاه می‌کنم، مرا در آن، جای یک قدم نیست (ترس آن دارم که از آن همه وسعت مرا محروم سازند، واحسرتاه که محروم شوم) ، گریه‌ام از این جهت است [6] .

ختامه مسک

قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: التوبة علی أربعة دعائم: ندم بالقلب، و استغفار باللسان، و عمل بالجوارح، و عزم علی ان لا یعود [7] .

توبه کردن (توجه و پناه به خدا بردن) بر چهار پایه و ستون استوار است: پشیمانی قلبی، و استغفار زبانی، و عمل نمودن با اعضا و جوارح بدن و تصمیم جدی برای برنگشتن.

پی نوشت ها:

[1] حیاة الامام باقر علیه‌السلام للقرشی، ص 283؛ بحارالانوار، ج 75، ص 187، ح 30.

[2] ابراهیم. 7.

[3] کنز العمال، ج 1، ص 483، ح 2115-2113.

[4] نوح، 10.

[5] حدید، 21.
[6] داستان‌صاحب دلان، ج 2، ص 128.
[7] کشف الغمه، ج 3، ص 141؛ بحارالانوار، ج 75، ص 81، ح 74.

منبع: وصایا الصادقین (بررسی کوتاه و ساده درباره وصیتهای امام باقر)؛ محمود شریعت زاده خراسانی؛ انتشارات خادم الرضا (ع) چاپ دوم 1384
.

وصیت امام به عمر بن عبدالعزیز

وصیة الامام الباقر علیه‌السلام لعمر بن عبدالعزیز
حینما ولی الخلافة عمر بن عبدالعزیز طلب من الامام أبی‌جعفر علیه‌السلام أن یزوده بوصیة ینتفع بها و یسوس فیها دولته، فقال الامام علیه‌السلام: أوصیک بتقوی اله، و أن تتخذ صغیر المسلمین ولدا، و أوسطهم أخا، و کبیرهم أبا، فارحم ولدک، وصل أخاک، وبر أباک، و اذا صنعت معروفا فربه. -أی أمه - [1] . و بهر عمر بن عبدالعزیز بهذه الحکمة الجامعة وراح یبدی اعجابه قائلا: جمعت والله ما ان اخذنا به، و اعاننا الله علیه استقام لنا الخیر ان شاءالله.
هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، از امام باقر علیه‌السلام خواست که او را راهنمایی کند، به وصیتی و سفارشی که برای او سود داشته باشد و دولت خود را نیز بیمه نماید. امام فرمود: سفارش می‌کنم تو را به تقوا، و این که مسلمانی را که خردسال است، فرزند خودت بدانی، و میانسال هایشان را برادر خویش دانسته، و بزرگسال‌ها را پدر خویش بدانی. پس به فرزندت ترحم کن، و نسبت به برادرت صله کن، و نسبت به پدرت نیکی نما؛ و زمانی که کار نیکی انجام می‌دهی، آن را رها مکن. امام علیه‌السلام به او وصیتی نمود که برای هر حاکم و رئیس دولتی سودمند است، و این وصیت یک دستور العمل سیاسی و اجتماعی است که هر رئیس حکومتی به آن عمل نماید، در مسیر عدالت و انصاف در میان رعیت خواهد بود، و همیشه به مردم مملکت خود نگاه شفقت و رحمت آمیز خواهد داشت، و رفتارش مانند پدری مهربان به خاندان خود خواهد بود. عمل به این سفارش امام علیه‌السلام، دولت و ملت را خوشبخت و سعادتمند می‌کند، و همیشه سربلند و سرافراز خواهند بود، و در زیر سایه‌ی عدالت و دادگستری دوام بیش تری خواهند داشت. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نوده که فرمود: العدل حسن و لکن فی الأمراء أحسن [2] . عدالت نیکو است، ولی از زمامداران نیکوتر است. عمر بن عبدالعزیز هشتمین خلیفه‌ی اموی است. او مردی وجیه و نجیب و عابد بود. در مدت خلافتش کارگزاران و مسؤولان بنی‌امیه را از پست‌ها و مناصب دولتی عزل نمود، و به جای آن‌ها افرادی صالح و متدین که از بنی‌امیه نبودند، گماشت. از کارهای مهم او در دوران خلافتش، این بود که فدک را به اولاد حضرت امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهماالسلام برگرداند [3] و همچنین دستور داد کسی حق ندارد به حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام سب و شتم کند، چون که معاویه دستور داده بود روی هشتاد هزار منبر به ساحت مقدس امیرالمؤمنین علی

علیه‌السلام سب کنند، و این دستور تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت، تا این که او رسما از این عمل ناپسند جلوگیری نمود. آخرین سخن او در حال احتضار، تلاوت این آیه بود: (تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الأرض و لا فسادا و العاقبة للمتقین) [4] . آن سرای آخرت (و آن بهشت برین) را برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده‌ی برتری جویی در زمین نداشته و از فساد (و آلودگی معصیت) دور باشند. عاقبت و پیروزی برای اهل تقوا است.

درس‌های این وصیت

1.تقوا و پرهیزکاری - یعنی اطاعت از خدا و دوری از گناه - مهم‌ترین سرمایه‌ی انسان است که باید پیوسته به دنبال آن باشیم.

2. لزوم برخورد رحیمانه و مشفقانه با مردم؛ مخصوصا زمامداران که باید با رعیت حالت پدری داشته باشند.

3. در هر موقعیتی که هستیم، باید کوشش کنیم وجودمان برای جامعه مایه‌ی خیر و برکت باشد.

4. از خداوند متعال بخواهیم که ما را موفق بفرماید که به این وصیت عمل کنیم، تا همیشه در مسیر خیر و سعادت باشیم. ان‌شاءالله.

معاویه و کارهای زشت او

وقتی که معاویه روی کارآمد و مخصوصا پس از شهادت امام علی علیه‌السلام در سال 40 هجری که زمام حکومت جهان اسلام را به دست گرفت، آنقدر نسبت به امام علی علیه‌السلام کینه توز بود که دستور داد سب و لعن علی علیه‌السلام را در همه جا، حتی خطبه‌های نمازجمعه و در قنوت نماز، جزء برنامه‌ی مذهبی قرار دهند. این کار زشت، حدود 60 سال رایج و سنت گردید.

نامه‌ی ام‌سلمه به معاویه

ام‌سلمه - همسر نیک پیامبر صلی الله علیه و آله - طی نامه‌ای به معاویه نوشت: شما با این کار، خدا و رسولش را لعن می‌کنید، زیرا شما وقتی علی علیه‌السلام را لعن می‌کنید، در حقیقت آن کس را که علی علیه‌السلام را دوست دارد نیز لعن می‌کنید و من گواهی می‌دهم که خدا و رسولش، علی علیه‌السلام را دوست می‌داشتند. ولی معاویه به سخن ام‌سلمه اعتنا نکرد [5] .

پس از معاویه نیز خلفای جور و وعاظ السلاطین، از هر سو به این کار دامن می‌زدند، تا این که در سال 99 هجری، پس از مرگ سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز به عنوان هشتمین خلیفه‌ی اموی، روی کار آمد. او بر خلاف روش خلفای بنی‌امیه، شیوه‌ی نیکی برای خود برگزید و دست به اصلاحات کلی زد. از کارهای نیک او این بود که سب و لعن علی علیه‌السلام را که برنامه‌ی مذهبی و رایج مسلمین اهل تسنن شده بود،

قدغن کرد، و به فرمان او در نماز و خطبه‌ها به جای سب علی علیه‌السلام، این آیه را می‌خواندند: (ربنا اغفرلنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان) [6] .پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشیب گرفتند، بیامرز. و یا این ایه را می‌خواندند: (ان الله یأمر بالعدل و الاحسان) [7] .خداوند به عدالت و نیکوکاری فرمان می‌دهد. عمر بن عبدالعزیز، انگیزه و علت جلوگیری از سب و لعن علی علیه‌السلام را چنین بیان کرد: من در کودکی به مکتب می‌رفتم. معلم من از فرزندان عتبة بن مسعود بود. روزی معلم از کنار من گذشت؛ من با کودکان هم سن خود بازی می‌کردم و به همراه آنان علی علیه‌السلام را لعن می‌نمودم. معلم بسیار ناراحت شد و آن روز مکتب خانه را تعطیل کرد و به مسجد رفت. من نزد او رفتم، که درس خود را برای او بخوانم؛ تا مرا دید، برخاست و مشغول نماز شد. احساس کردم که به من اعتراض دارد. بعد از نماز با خشونت به من نگریست. به او گفتم: چه شده است که استاد نسبت به من بی‌اعتنا شده؟ او گفت: پسرم! تو تا امروز علی علیه‌السلام را لعن می‌کنی؟ گفتم: آری. گفت: تو از کجا یافتی که خداوند پس از آن که از مجاهدان بدر راضی شد، بر آن‌ها غضب کرد؟ گفتم: استاد! آیا علی علیه‌السلام از مجاهدان بدر بود؟ گفت: عزیزم! آیا گرداننده‌ی همه‌ی جنگ بدر جز علی علیه‌السلام بود؟! گفتم: از این پس، هرگز این کار را انجام نمی‌دهم. گفت: تو را به خدا، دیگر تکرار نمی‌کنی؟ گفتم: آری، تصمیم می‌گیرم دیگر حضرت علی علیه‌السلام را لعن نکنم. همین تصمیم را گرفتم و از آن پس دیگر علی علیه‌السلام را لعن نکردم. سپس عمر بن عبدالعزیز گفت: خاطره‌ی دیگری نیز دارم که برای شما بیان می‌کنم: من در مدینه پای منبر پدرم عبدالعزیز حاضر می‌شدم. او در روز جمعه خطبه‌ی نمازجمعه را می‌خواند و من می‌شنیدم؛ وی در آن هنگام حاکم مدینه بود. پدرم خطبه را بسیار غرا و روان و عالی می‌خواند، ولی به محض این که به این جا می‌رسید که علی علیه‌السلام را (طبق دستور خلیفه) لعن و سب کند، می‌دیدم آن چنان لکنت زبان پیدا می‌کرد و در تنگنای سخن قرار می‌گرفت که گفتارش بریده بریده می‌شد. روزی به او گفتم:ای پدر! تو با این که از خطبای توانا و سخنوران قوی هستی، علت چیست وقتی که در خطبه به لعن این مرد (امام علی علیه‌السلام) می‌رسی، درمانده و هاج و واج می‌شوی؟ در پاسخ گفت: پسرم! جمعیتی که پای منبر ما - از مردم شام و غیر آن‌ها - می بینی، اگر فضایل این مرد (علی علیه‌السلام) را آن گونه که پدر تو (من) می‌داند، بدانند، هیچ یک از آن‌ها، از ما اطاعت نخواهند کرد! به این ترتیب، سخن معلم من و گفتار پدرم، در سینه‌ام استقرار یافت و با خدا عهد کردم که اگر یک روز زمام حکومت به دست من بیفتد و قدرتی به دستم برسد، این سنت بد (لعن علی علیه‌السلام) را براندازم.

وقتی که خداوند بر من منت گذاشت و دستگاه خلافت را در اختیارم نهاد، آن را قدغن کردم و به جای آن دستور دادم این آیه را بخوانند. (ان الله یأمر بالعدل و الاحسان) [8] . و به همه شهرها و بلاد، بخشنامه کردم، که خواندن این آیه را به جای سب و لعن، سنت کنند؛ این دستور جا افتاد و سنت گردید. این بود انگیزه‌ی من در قدغن کردن سب و لعن حضرت علی علیه‌السلام [9] .

ختامه مسک

قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: العدل رأس الایمان [10] .

گل سرسبد ایمان، عدالت است.

پی نوشت ها:

[1] حیاة الامام الباقر علیه‌السلام للقرشی، ص 283.

[2] کنز العمال، ج 15، ص 896، ح 43542؛ و ج 16، ص 138، ح 44168.

[3] پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فدک را در حیات خود به حضرت زهرا علیهاالسلام بخشید، ولی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله در آغاز خلافت ابوبکر، فدک را گرفتند و عمال حضرت زهرا علیه‌السلام را بیرون کردند، و این عمل خلاف دستور قرآن و وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود.

[4] قصص، 83.

[5] الغدیر، ج 10، ص 260.

[6] حشر، 10.

[7] نحل، 90.

[8] نحل، 90.

[9] داستان دوستان، ج 4، ص 96؛ شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج 4، ص 58.

[10] غرر الحکم، ح 1733.

منبع: وصایا الصادقین (بررسی کوتاه و ساده درباره وصیتهای امام باقر)؛ محمود شریعت زاده خراسانی؛ انتشارات خادم الرضا (ع) چاپ دوم 1384 .

وصیت به یکی از مسلمانان

حضر عنده رجل من المسلمین و طلب منه أن یوصیه بوصیة، فقال الامام الباقر علیه‌السلام: هییء جهازک، و قدم زادک، و کن وصی نفسک [1] .
یکی از مسلمانان خدمت امام باقر علیه‌السلام رسیده، از ایشان خواست وصیتی به او بنماید؛ حضرت فرمود: جهازت را آماده کن، و زاد و توشه‌ات را جلو بفرست، و خودت وصی خویشتن باش.
امامان معصوم علیهم‌السلام همیشه مردم را ترغیب می‌نمودند که خود را برای آخرت مجهز و آماده کنند، زیرا این سفر عظیم و هولناک و طولانی، نیاز به زاد و توشه دارد؛ تنها ذخیره برای این راه، تقوا و اعمال خیر و صالح است. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: طوبی لمن ذکر المعاد فاستکثر من الزاد [2] . گوارا باد زندگی دنیا و آخرت برای کسی که همیشه به یاد آخرت و مشغول ذخیره و پس انداز باشد. بهترین زاد و توشه برای آخرت، ولایت آل محمد علیهم‌السلام است که به واسطه‌ی آن پرونده‌ی انسان سنگین گشته، اهل نجات خواهد شد. و مصداق این آیه‌ی قرآن خواهد گردید که می‌فرماید: (فأما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة) [3] .
هر کس که ترازوی اعمالش سنگین باشد، در یک زندگی خشنود کننده خواهد بود.
مفسران عالیقدر در تفسیر این آیه‌ی شریف، این روایت را نقل کرده‌اند: مردی از امام باقر علیه‌السلام سؤال کرد: چه چیزی پرونده‌ی انسان را در قیامت سنگین می‌کند، و در اثر آن، انسان اهل نجات و بهشتی خواهد بود؟ حضرت فرمود: ولایت ما آل محمد علیهم‌السلام [4] .
درس‌های این وصیت
1. حضور در مجلس بزرگان و اهل علم و فضل، و همنشینی با اهل دین، شرف دنیا و آخرت است، و ما باید حداکثر استفاده را از این گونه مجالس ببریم.
2. همچنان که به فکر زندگانی دنیا هستیم، با این که می‌دانیم که عمر این دنیا کوتاه است، باید به فکر آخرت هم باشیم، تا مرگ برای ما آسان شود، و آخرت آبادی داشته باشیم.
3. همین دنیا محل پس‌انداز آخرت است، پس به فکر ذخیره برای خود باشیم، تا وقت مرگ و رفتم، احساس غربت و وحشت و تنهایی نکنیم.
4. کوشش کنیم سبک باشیم تا در وقت مرگ راحت بمیریم. این راحتی و آسایش را با عمل کردن به وصیت خویش به دست بیاوریم و خود وصی نفس خویش باشیم، و تا زنده هستیم، به وصیت خویش عمل کنیم. آنچه را

که تصمیم داریم از دیگران بخواهیم برای ما انجام دهند، خودمان انجام دهیم.

دوستی حضرت امیرالمؤمنین علی

روزی پیامبر عظیم‌الشأن اسلام صلی الله علیه و آله رو به اصحاب کرد و فرمود: کدام یک از شما تمام روزهای سال را روزه می‌گیرید و تمام شب‌های سال را شب زنده دار هستید و روزی یک ختم قرآن می‌کنید؟ سلمان عرض کرد: من یا رسول الله. یکی از اصحاب (عمر بن خطاب) در خشم شد و عرض کرد:ای رسول خدا! سلمان، فردی از عجم است و همواره می‌خواهد بر ما قریش افتخار کند؛ در صورتی که او دروغ می‌گوید. حضرت فرمود: مثل سلمان، مثل لقمان در حکمت است؛ از خودش صحت این ادعا را بپرس. آن شخص رو به سلمان کرد و گفت: من دیده‌ام که اکثر شب‌ها می‌خوابی و اکثر روزها روزه نیستی، همیشه قرآن نمی‌خوانی، پس چگونه این ادعا را می‌کنی؟ سلمان گفت: آن گونه که تو خیال کردی، نیستم، بلکه من در هر ماه سه روز روزه می‌گیرم. خداوند در قرآن می‌فرماید: (من جاء بالحسنة فله عشر امثالها) [5] .
کسی که کار خیری انجام دهد، برای او ده برابر آن پاداش است. پس سه روز روزه‌ی هر ماه به سان روزه‌ی تمام ماه است. به علاوه من تمام روزهای ماه رجب و شعبان را روزه می‌گیرم، پس همیشه روزه‌ام. و اما راجع به شب زنده داری همه شب، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر که شب با وضو بخوابد، گویا شب را تا صبح به عبادت به سر برده است، و من هر شب وضو می‌گیرم و با طهارت می‌خوابم. و اما راجع به ختم قرآن، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی علیه‌السلام فرمود: مثل تو در امت من به سال قل هو. الله احد است، هر که این سوره را یکبار بخواند، ثلث قرآن را خوانده است، و هر که دوبار بخواند، دو ثلث قرآن را خوانده است، و هر که سه بار بخواند، تمام قرآن را خوانده است. (یا علی) کسی که تو را به زبان دوست داشته باشد، ثلث ایمانش را تکمیل نموده است، و اگر با زبان و قلب تو را دوست داشته باشد، دو ثلث ایمان را دارد، و هر گاه کسی تو را به زبان و قلب دوست داشته باشد و با دست (عمل) تو را یاری کند، تمام ایمان را دارد. (بنابراین من با ایمان کامل، هر روز تمام قرآن را می‌خوانم، چون روزی سه بار سوره‌ی توحید را می‌خوانم، و من به زبان و قلب و عمل علی علیه‌السلام را دوست دارم.) پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه‌السلام فرمود:ای علی! اگر اهل زمین تو را چون اهل آسمان دوست می‌داشتند، کسی را به آتش عذاب نمی‌کردند. آن شخص با شنیدن این گفتار، چنان ساکت شد که گویا سنگی به دهان او زده‌اند؛ همان دم بلند شد و رفت [6] . ابن عباس می‌گوید: یک نفر یهودی، شدیدا علی

علیه‌السلام را دوست داشت و در حال یهودیت مرد. خداوند می‌فرماید: اما بهشت من؛ او نصیبی در آن ندارد، ولی‌ای اتش! او را عذاب مکن [7] .
ختامه مسک
قال مولانا الصادق علیه‌السلام: رحم‌الله من أحیا أمرنا [8] .
خدا رحمت کند کسی را که راه و روش و اهداف ما را زنده نگه دارد.
----

[1] حیاةالامام الباقر علیه‌السلام للقرشی، ص 287؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 54، ص 267؛ ترجمه الامام الباقر (6781).
[2] غرر الحکم، ج 4، ص 241.
[3] قارعه، 7-6.
[4] تفسیر البرهان، ج 5، ص 305.
[5] انعام، 160.
[6] امالی شیخ صدوق، ص 86، مجلس 9، ح 5.
[7] پندهایی از تاریخ، ص 155؛ به نقل از مناقب ابن‌شهر آشوب، ج 3، ص 119.
[8] قرب‌الاسناد، ص 2، ح 105؛ امالی شیخ طوسی، ص 135، مجلس 5، ح 31.

منبع: وصایا الصادقین (بررسی کوتاه و ساده درباره وصیتهای امام باقر)؛ محمود شریعت زاده خراسانی؛ انتشارات خادم الرضا (ع) چاپ دوم 1384 .

وصیت به مسافر

وصیة لبعض أصحابه حینما أراد السفر فزوده علیه‌السلام بهذه الوصیة القیمة:

قال علیه‌السلام: لا تسیرن سیرا و أنت حاف، و لا تنزلن عن دابتک لیلا الا و رجلک فی خف، و لا تبولن فی نفق، و لا تذوقن بقلة و لا تشمها حتی تعلم ماهی، و لا تشرب من سقاء حتی تعرف ما فیه، و لا تسیرن الا مع من تعرف واحذر من تعرف، و لا تصحب من لا تعرف [1] .

شخصی قصد مسافرت داشت؛ حضرت به وی چنین وصیت فرمود: پابرهنه طی طریق نکن، شبانه پا برهنه از مرکبت پیاده مشو، در شکافها ادرار مکن، و سبزه‌ای را نچش و بو منما، مگر این که بدانی چیست، و از ظرف آبی میاشام، مگر این که بدانی چه در آن است، و سفر مکن مگر با کسی که می‌شناسی و از آن که می‌شناسی برحذر باش و از همراهی باکسی که نمی‌شناسی، بپرهیز. انسان همیشه و در تمام حالات - چه در سفر و چه در حضر- نیاز به مرشد و راهنما دارد، و لذا در این وصیت می‌بینیم که یکی از اصحاب حضرت در هنگامی که عازم سفر بود، به محضر امام علیه‌السلام شرفیاب می‌شود و حضرت به او چنین وصیت و سفارشی می‌فرماید که او را از نظر راهنمایی مستغنی می‌کند که در رفت و برگشت به سلامت بوده و نیازی به کسی نداشته باة، ضمنا از نظر دین و آبرو خدشه‌دار نشود.

امام باقر علیه‌السلام به مسایل بهداشتی که باید هر مسافری در سفر به این مسایل توجه داشته باشد سفارش می‌فرماید و در آخر وصیت می‌کند که با هر کسی دوست و همنشین مشو، مگر این که او را بشناسی. این مطلب آخر بسیار با اهمیت است که آبرو و حیثیت انسان در دنیا و آخرت در گرو این مسأله است. در همین زمینه لقمان حکیم به فرزندش چنین وصیت می‌کند: یا بنی سافر بسیفک و خفک و عمامتک و خبائک و سقائک و ابرتک و خیوطک و مخرزتک، و تزود معک من الأدویه ما تنتفع بها أنت و من معک، و کن لأصحابک موافقا الا فی معصیة الله [2] . فرزندم! هنگام مسافرت مجهز باش تا نیازی به کسی نداشته باشی، و همیشه در سفرها شمشیر و کفش و عمامه و خیمه و مشک آب و نخ و سوزن و مقداری دارو و مایحتاج با تو باشد، که نیاز به ان‌ها پیدا خواهی نمود، و همچنین با همسفران خویش موافق و همراه باش، و از آنان اطاعت کن؛ مگر در معصیت خداوند متعال که در این صورت از آن‌ها پیروی مکن.

درس‌های این وصیت

1. آنچه قدرت و توانایی داریم، در سفر با خود داشته و همیشه مجهز باشیم، تا نیازی به کسی نداشته باشیم یا کم تر نیاز پیدا کنیم.

2. انسان باید در سفر بیش تر از حضر و وطن خود مواظب سلامت خویش باشد.
3. در خوردن غذاها و آشامیدنی‌ها باید کاملا مراعات کرد.
4. آنچه در سفر اهمیت دارد و باید انسان قبل از مسافرت به این مسأله توجه داشته باشد، همراه و رفیق سفر است. این موضوع باید کاملا مراعات شود که با چه کسی به مسافرت می‌رود و با چه کسی همراه و همنشین خواهد بود.
پرهیز از همنشینی با پنج نفر
امام صادق علیه‌السلام فرمود:پدرم از پدرش امام سجاد علیه‌السلام نقل کرد که فرمود:ای فرزندم! متوجه باش که با پنج شخص همنشینی نکنی و با آن‌ها گفتگو و رفاقت در راهی ننمایی. پرسیدم: پدر جان! آن‌ها کیانند؟ فرمود:
1. زنهار که با دروغگو همنشین مشو، زیرا او مثل سرابی است که دور را نزدیک و نزدیک را در نظرت دور جلوه می‌دهد.
2. بر حذر باش که با فاسق و گنهکار همنشین نشوی، زیرا او تو را به یک لقمه یا کم‌تر می‌فروشد.
3. بپرهیز از همنشینی با بخیل، زیرا او مال خود را در سخت ترین نیازهایت از تو دریغ می‌دارد.
4. و حتما با احمق (کم عقل) همنشین مباش، زیرا او می‌خواهد به تو سود رساند، ولی (بر اثر حماقت) به تو زیان می‌رساند.
5. و مبادا با آن کس که قطع رحم کند، رفاقت کنی، که من او را در سه مورد از قرآن ملعون یافتم:
الف. در سوره‌ی محمد (آیات 22 و 23) می‌خوانیم:
(فهل عسیتم ان تولیتم أن تفسدوا فی الأرض و تقطعوا ارحامکم - اولئک الذین لعنهم الله فأصمهم و اعمی أبصارهم)
اگر روی گردان شوید، آیا جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد کنید و قطع رحم نمایید؟ آن‌ها کسانی هستند که خداوند آنان را از رحمت خویش دور سلاخته، پس گوش هایشان را کر و چشم‌هایشان را کور ساخته است.
ب. در سوره‌ی رعد (آیه‌ی 25) می‌خوانیم: (الذین ینقضون عهدالله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به أن یوصل و یفسدون فی الأرض اولئک لعهم اللعنة و لهم سوء الدار) و آن‌ها که عهد الهی را پس از محکم کردن می‌شکنند، و پیواندهایی را که خداوند به آن امر کرده است، قطع می‌کنند، و در روی زمین فساد می‌نمایند، برای آن‌ها لعنت و بدی (و مجازات) در سرای آخرت است.
ج. در سوره‌ی بقره (آیه‌ی 27) می‌خوانیم:
(الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما أمر الله به أن یوصل

و یفسدون فی الأرض اولئک هم الخاسرون)
فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را پس از محکم ساختن آن می‌شکنند، و پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع می‌نمایند و در روی زمین فساد می‌کنند؛ این‌ها زیانکارانند [3] .
ختامه مسک
قال رسول الله صلی الله علیه و آله: سافروا تصحوا و ترزقوا [4] .
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مسافرت کنید (با شرایطی که ذکر شد) تا سالم بمانید (در صحت و سلامت شما اثر به سزایی خواهد داشت) و رزق و روزی به دست آورید.

پی نوشت ها:
[1] بحارالانوار، ج 75، ص 189، ح 46؛ و ج 96، ص 123، ح 10.
[2] کافی، ج 8، ص 303، ح 466؛ من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 282، ح 2458.
[3] اصول کافی، ج 2، صص 377-376، باب مجالسة اهل المعاصی، ح 7؛ و ص 641، باب من تکره مجالسته، ح 7.
[4] تفسیر المعین، ص 301؛ کنز العمال، ج 6، ص 701، ح 17469.
منبع: وصایا الصادقین (بررسی کوتاه و ساده درباره وصیتهای امام باقر)؛ محمود شریعت زاده خراسانی؛ انتشارات خادم الرضا (ع) چاپ دوم 1384 .

وصیته علیه‌السلام لجماعة من المؤمنین
قال مولانا الباقر علیه‌السلام: صانع المنافق بلسانک، و أخلص مودتک للمؤمن، و ان جالسک یهودی فأحسن مجالسته [1] .
با زبانت با منافق سازش نما، و دوستی و محبت را برای مؤمن خالص گردان، و اگر یک نفر یهودی با تو همنشین شد، با او به خوبی هم مجلس شو.
گروهی از مؤمنان و علاقه مندان به ساحت مقدس اهل‌بیت علیهم‌السلام به محضر امام باقر علیه‌السلام شرفیاب شدند، و حضرت مثل همیشه به نصیحت و وعظه و ارشاد آن‌ها پرداخت. در این وصیت، حضرت به سه مسأله‌ی اساسی که جنبه‌ی اجتماعی دارد، اشاره می‌فرماید.
این نوع برخورد با افراد که حضرت به آن سفارش می‌نماید، در جامعه بسیار مؤثر است، و جنبه‌ی مداراة الناس دارد. در روایت داریم که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: أمرنی ربی بمداراة الناس کما أمرنی ربی بالفرائض [2] . خداوند متعال به من امر نموده که با مردم مدارا کنم؛ همچنان که مرا به انجام فرایض امر نموده است. از این وصیت امام باقر علیه‌السلام و فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله استفاده می‌شود که مردم داری و حسن خلق، مورد رضای خداوند متعال می‌باشد، و این شیوه‌ی تمام پیامبران الهی است.
درس‌های این وصیت
1. از برخورد تند با افراد منافق، یعنی کسانی که دو چهره و دو زبان دارند - که آنان از کفار بدترند - دوری کرده، و خیلی ملایم و با زبان نرم و با خوش رفتاری توأم با احتیاط با آن‌ها رفتار کنیم، زیرا آنان موجودات خطرناکی می‌باشند.
2. اظهار اخلاص و مودت (محبت) به مؤمنان و اهل تقوا و کمک نمودن به آنان و قضای حوایج آن‌ها، که در قرآن و مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام سفارش و تأکید ویژه شده است.
3. در همنشینی و همراهی با افراد، کمال اخلاق اسلامی را رعایت کنیم؛ حتی با دشمنان، که این امر باعث هدایت آنان خواهد شد.
عمل به سنت پیامبر باعث هدایت یک کافر شد
عصر خلافت امام علی علیه‌السلام بود. آن حضرت در یکی از سفرها، از فاصله‌ای دور به طرف کوفه می‌آمد. یکی از یهودیان (یا مسیحیان) نیز در همان راه حرکت می‌کرد و به سوی اطراف کوفه می‌رفت، آن کافر به حضرت علی علیه‌السلام رسید، ولی حضرت را نمی‌شناخت و آن‌ها با هم

به سفر خودادامه دادند، تا بر سر دو راهی رسیدند که یکی راه کوفه، و دیگری راه اطراف کوفه بود. آن شخص دید که همسفرش (علی علیه‌السلام) به راه کوفه نرفت، بلکه در همان راه که خودش حرکت می‌کرد، حرکت نمود. از او پرسید: مگر نگفتی که من عازم کوفه هستم؟
امام علی علیه‌السلام فرمود: آری گفتم.
یهودی گفت: پس چرا به راه کوفه نرفتی و در این راه با من می‌آیی؛ با این که راه کوفه را می‌دانی؟ امام علی علیه‌السلام فرمود: این کار برای نیکو پایان دادن به رفاقت است. هر انسان باید رفیق راهش را، هنگام جدایی، تا چند قدم بدرقه کند؛ چرا که پیامبر ما این گونه به ما دستور داده است.
یهودی گفت: به راستی پیامبر شما، این گونه دستور داده است؟
حضرت فرمود: آری. یهودی گفت: پس مسلما هر کس از پیامبر شما پیروی کرده، برای این کارهای بزرگوارانه و این خصلت‌های نیکو بوده که از او دیده است. در همین هنگام که نور درخشان اسلام بر قلب یهودی تابیده بود، گفت: من تو را گواه می‌گیرم که بر دین تو هستم، و دین تو را پذیرفتم. آن گاه به همراه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به سوی کوفه آمد. در کوفه آن حضرت را شناخت و فهمید که وی خلیفه‌ی مسلمانان و امیر مؤمنان است؛ اسلام را پذیرفت و رسما مسلمانان شد [3] .
ختامه مسک
قال مولانا الحسن بن علی علیهم‌السلام: رأس العقل معاشرة الناس بالجمیل [4] .
معاشرت نیک و رفتار خوب با مردم، بزرگ ترین نشانه‌ی عاقل است (یعنی آگاهی و معرفت به شیوه‌ی معاشرت صحیح با مردم...)

پی نوشت ها:
[1] طرائف الحکم، ج 1، ص 237؛ تحف العقول، ص 292؛ امانی شیخ مفید، ص 185، مجلس 23، ح 10. همین روایت از امام صادق علیه‌السلام نیز نقل شده است. من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 404، ح 5873؛ امالی صدوق، مجلس 91، ح 8؛ روضة الواعظین، ص 371.
[2] کافی، ج 2، ص 117، ح 4، باب المداراة؛ امالی شیخ طوسی، ص 481، مجلس 17، ح 20.
[3] اصول کافی، ج 2، ص 670، ح 5؛ قرب‌الاسناد، صص 11 -10، ح 33.
[4] بحارالانوار، ج 78، ص 111 ح 6.
منبع: وصایا الصادقین (بررسی کوتاه و ساده درباره وصیتهای امام باقر)؛ محمود شریعت زاده خراسانی؛ انتشارات خادم الرضا (ع) چاپ دوم 1384 .

وصیة اخری لولده الصادق علیه‌السلام:
قال علیه‌السلام لابنه: اصبر نفسک علی الحق، فانه من منع شیئا فی حق أعطی فی باطل مثلیه [1] .
خودت بر حق صبر نما؛ چرا که اگر کسی چیزی را در حق منع نماید، دو برابر آن را در باطل صرف خواهد نمود.
این وصیت، بسیار کوتاه و مختصر است، ولی بازدهی فراوانی در بردارد، و برای زندگی بسیار حایز اهمیت است. قرآن هم بر این مسأله تأکید نموده، چنین می‌فرماید:
(و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر) [2] . یکی از نشانه‌های بارز ایمان، سفارش به پیروی از حق و صبر است. در وصیت های حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به کمیل بن زیاد نخعی آمده است:ای کمیل! همیشه حق بگو و از حق دفاع کن؛ اگر چه علیه خودت باشد [3] .
همچنین حضرت به فرزندان و اصحاب و شیعیانش وصیت می‌نمود که همیشه در مسیر حق و حقیقت باشید. امام کاظم علیه‌السلام فرمود: ان لقمان قال لابنه: تواضع للحق تکن اعقل الناس [4] . لقمان حکیم به فرزندش چنین وصیت می‌کند: عاقل‌ترین انسان کسی است که در مقابل حق تواضع نشان دهد و فروتن باشد.
درس‌های این وصیت
1. خودسازی و تهذیب نفس در راه حق و استقامت در این راه، باید همیشه مورد توجه و اهتمام ما باشد.
2. رمز موفقیت هرانسان در دنیا و آخرت، صبرو استقامت در راه حق است.
وصیت امیرالمؤمنین به صبر
یکی از شاگردان امام صادق علیه‌السلام از آن حضرت پرسید: آیا غیر از امام علی علیه‌السلام و خاندان آن حضرت، کسی خلافت ابوبکر را انکار کرد و به آن اعتراض نمود؟
امام صادق علیه‌السلام در پاسخ فرمود: دوازده نفر صریحا و رسما به خلافت ابوبکر اعتراض کردند. این افراد شش نفر از مهاجران بودند، که عبارتند از: سلمان، ابوذر، مقداد، بریده‌ی اسلمی، خالد بن سعید، وعمار یاسر؛ و شش نفر از انصار بودند، که عبارتند از: ابوالهیثم بن تیهان، عثمان بن حنیف، سهل بن حنیف، خزیمة بن ثابت، أبی بن کعب و ابوایوب انصاری.
این دوازده نفر به حضور امام علی علیه‌السلام آمدند و پیوند خود را با آن حضرت آشکار ساختند، و به حقانیت و شایستگی آن حضرت برای رهبری

اقرار نمودند، سپس در مورد رهبری به مشورت پرداختند. آن‌ها تصمیم گرفته بودند که به مسجد آیند و ابوبکر را از بالای منبر پیامبر صلی الله علیه و آله به پایین بیاورند. از امام علی علیه‌السلام اجازه خواستند تا این کار را انجام دهند، و افزودند: ای علی! ما از پیامبر صلی الله علیه و آله و شنیدیم که فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی، یمیل کیف مامال» ؛ علی با حق است و حق با علی است، به هر سمت حق متمایل گردد، علی علیه‌السلام نیز به همان سو متمایل می‌شود. بر این اساس، اجازه‌ی شورش بر مخالفان را به ما بده که کاسه‌ی صبرمان لبریز شده و دیگر توان تحمل نداریم. امام علی علیه‌السلام آن‌ها را از این کار نهی کرد و فرمود: این کار موجب کشت و کشتار می‌گردد. پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به صبر و تحمل، وصیت نموده است، ولی من به شما پیشنهاد می‌کنم که به مسجد بروید و در حضور مردم، احتجاج کنید و مطالب حق را بیان نمایید، که روش بهتر همین است [5] .

ختامه مسک

قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: التفکر یدعو الی البر و العمل به [6] .

تفکر و اندیشه، انسان را به سوی نیکوکاری و عمل نمودن به آن سوق می‌دهد.

پی نوشت ها:

[1] طرائف الحکم ج 1 ص 224، تحف العقول ص 296.

[2] عصر، 4-3.

[3] جناب کمیل (رضوان الله تعالی علیه) از یاران خاص امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از اعضای برجسته‌ی شرطة الخمیس بود. وی همچنین صاحب اسرار امیرالمؤمین علیه‌السلام بود، و حضرت، دعای معروف کمیل را به او یاد دادند، و به او خبر دادند که حجاج بن یوسف ثقفی (لعنة الله) تو را به شهادت می‌رساند. کمیل از این خبر خوشحال گشته، منتظر فرارسیدن زمان شهادت بود.

[4] کافی، ج 1، ص 16، ضمن ح 12؛ تحف العقول، ص 386؛ طرائف الحکم، ج 1، ص 224.

[5] احتجاج طبرسی، ج 1، ص 186، نهج الایمان، ص 578؛ الصراط المستقیم، ج 2، ص 79.

[6] کافی، ج 2، ص 55، ح 5، باب التفکر.

منبع: وصایا الصادقین (بررسی کوتاه و ساده درباره وصیتهای امام باقر)؛ محمود شریعت زاده خراسانی؛ انتشارات خادم الرضا (ع) چاپ دوم 1384 .

وصیة اخری لولده الصادق علیه‌السلام
عن أبی‌عبدالله علیه‌السلام قال ان أبی استود عنی ماهناک فلما حضرته الوفاة قال: ادع لی شهودا. فدعوت أربعد من قریش، فیهم نافع مولا عبدالله بن عمر فقال علیه‌السلام: اکتب، هذا ما اوصی به یعقوب بنیه (یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و أنتم مسلمون) [1] و أوصی محمد بن علی الی جعفر بن محمد و أمره أن یکفنه فی برده الذی کان یصلی فیه یوم الجمعة، و أن یعمه بعمامته، و أن یربع قبره و یرفعه أربع اصابع، و أن یحل عنه أطماره عند دفنه. ثم قال للشهود؛ انصرفوا رحمکم الله فقلت له؛ یا ابت ما کان فی هذا بأن یشهد. علیه فقال: یا بنی، کرهت أن تغلب و أن یقال: لم یوص الیه و أردت أن تکون لک الحجة [2] .
امام صادق علیه‌السلام فرمود: پدرم آنچه در آن جا بود (از کتاب و سلاح و نشانه‌های امامت) به من سپرد و چون وفاتش نزدیک شد، فرمود: گواهانی نزد من بیاور. من چهار تن از قریش را که نافع - غلام عبدالله بن عمر - در میان آن‌ها بود، حاضر کردم. پس فرمود: بنویس این است آنچه یعقوب به پسرانش وصیت کرد: پسرانم! خدا برای شما این دین را برگزید، پس نمیرید جز این که مسلمان باشید. و محمد بن علی به جعفر بن محمد وصیت کرد و به او امر فرمود که او را در بردی که نماز جمعه را با آن می‌خواند، کفن پوشد، و با عمامه‌ی خودش او را عمامه پوشد، و قبرش را چهارگوش سازد و به مقدار چهار انگشت بالا آورد، و هنگام دفن، بندهای کفن او را بگشاید. سپس به گواهان فرمود: برگردید؛ خدا شما را رحمت کند. پس از آن که رفتند، گفتم:ای پدر! در این وصیت چه احتیاجی به گواه گرفتن بود؟ فرمود: پسر جانم! نخواستم که تو - در امر امامت یا کارهای وصیت - مغلوب باشی (و مشکلی پیدا کنی) و مردم بگویند به او وصیت نکرده است؛ خواستم که تو حجت و دلیل داشته باشی.
درس‌های این وصیت
1. هنگام وصیت کردن در حضور جمع باشید، و گروهی شهادت دهند تا دلیل و حجت مهمی برای سایرین باشد.
2. در ابتدا تأکید به تقوا و تدین و پایبندی به حلال و حرام خدا داشته باشید، تا به مدد توفیق الهی، دیندار و خداشناس از دار دنیا رحلت کنید.
3. مراحل تغسیل و تدفین و تجهیز میت برای امام و سایر مردم فرقی ندارد؛ با این تفاوت که کارهای امام ومعصوم را، فقط معصوم انجام می‌دهد.
4. لباس نمازگزار دارای قداست خاصی است و هنگام قیامت در حق

صاحبش شهادت می‌دهد؛ مشروط به این که صاحبش دارای ولایت آل محمد علیهم‌السلام باشد. بنابراین، پوشیدن آن به عنوان کفن - با شرایط آن - برای عالم برزخ و قیامت مفید است.

سختی مرگ

حضرت یحیی پسر زکریا - علی نبینا و آله و علیهماالسلام - از پیامبران هم عصر حضرت عیسی علیه‌السلام بود که با حضرت عیسی علیه‌السلام علاوه بر خویشاوندی، دوستی و انس داشت. وقتی حضرت یحیی علیه‌السلام از دنیا رفت، پس از مدتی حضرت عیسی علیه‌السلام بالای قبر او آمد و از خدا خواست او را زنده کند. دعایش به استجابت رسید، و حضرت یحیی علیه‌السلام زنده شد و از میان قبر بیرون آمد و به حضرت عیسی علیه‌السلام گفت: از من چه می‌خواهی؟

حضرت عیسی علیه‌السلام فرمود: می‌خواهم با من همان گونه که در دنیا مأنوس بودی، اکنون نیز دوست باشی و با من انس بگیری. حضرت یحیی علیه‌السلام گفت: هنوز داغی و تلخی مرگ در وجودم از بین نرفته است، و تو می‌خواهی مرا دوباره به دنیا برگردانی و در نتیجه باردیگر مرا گرفتار تلخی و داغی مرگ کنی؟! آنگاه او حضرت عیسی علیه‌السلام را رها کرد و به قبر خود بازگشت [3] . قیل للصادق علیه‌السلام: صف لنا الموت؟ قال علیه‌السلام: للمؤمن کأطیب ریح یشمه فینعس لطیبه و ینقطع و الألم عنه، و للکافر کلسع الأفاعی و لدغ العقارب أو أشد [4] .

به امام صادق علیه‌السلام گفته شد: یابن رسول الله! مرگ را برای ما وصف کن. حضرت فرمود: برای مؤمن مانند خوشبوترین بویی است که استشمام می‌نماید و در اثر لذت آن از درد و رنج و خستگی راحت می‌شود؛ و برای کافر مانند (سختی) نیش اژدهاها و عقرب‌ها خواهد بود.

ختامه مسک

پنج چیز مرگ را برای انسان آسان می‌کند:

1. پوشاندن لباس بر برادران دینی؛

قال مولانا الصادق علیه‌السلام: من کسی أخاه کسوة شتاء أو صیف کان حقا علی الله أن یکسوه من ثیاب الجنة و أن یهون علیه من سکرات الموت و أن یوسع علیه فی قبره، و أن یلقی الملائکة اذا اخرج من قبره بالبشری [5] . هر کس (برای رضای خداوند متعال) برهنه‌ای را لباس - تابستانی یا زمستانی - بپوشاند، خداوند او را از لباس بهشت خواهد پوشاند، و جان دادن برایش آسان می‌شود، و قبرش توسعه می‌یابد، و هنگام خروج از قبر، فرشتگان را ملاقات نموده و به وی بشارت می‌دهند.

2. صله‌ی رحم؛

قال مولانا الصادق علیه‌السلام: صلة الرحم یهون سکرات الموت.

صله‌ی رحم، سکرات و بی خودی هنگام مرگ را آسان می‌کند.

3. حسن ظن به خدا؛
قال رسول الله صلی الله علیه و آله: و حسن الظن بالله.
4. دوستی حضرت علی علیه‌السلام
قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الا و من أحب علیا هون الله علیه سکرات الموت و جعل قبره روضة من ریاض الجنة [6] .
هر کس علی علیه‌السلام را دوست بدارد، جان دادن برای وی آسان می‌شود، و قبرش باغچه‌ای از باغ‌های بهشت خواهد شد.
5. گریه بر مصائب امام حسین علیه‌السلام؛
قال أمیر المؤمنین علیه‌السلام: بعد کلام طویل: و البکاء علی الحسین علیه‌السلام [7] .

پی نوشت ها:
[1] بقره، 132.
[2] اصول کافی، ج 1، ص 307؛ بحارالانوار، ج 47، صص 14-13.
[3] کافی، ج 3، ص 260، ح 37.
[4] علل الشرایع، ج 1، ص 298، باب 235، ح 2؛ معانی الأخبار، ص 287، ح 1، باب معنی الموت.
[5] کافی، ج 2، ص 163، ح 1.
[6] فضائل الشیعه، ص 3.
[7] آخرین گفتارها، ج 1، ص 13.

منبع: وصایا الصادقین (بررسی کوتاه و ساده درباره وصیتهای امام باقر)؛ محمود شریعت زاده خراسانی؛ انتشارات خادم الرضا (ع) چاپ دوم 1384 .

وصیة اخری لأصحابه
قال مولانا الباقر علیه‌السلام: من صنع مثل ما صنع الیه فقد کافأه، و من أضعف کان شکورا، و من شکر کان کریما، و من علم أنه یا صنع کان الی نفسه لم یستبطئی الناس فی شکرهم و لم یزدهم فی مودتهم، فلا تلمس من غیرک شکر ما آتیته الی نفسک و وقیت به عرضک، و اعلم أن طالب الحاجة لم یکرم وجهه عن مسألتک فأکرم وجهک عن رده [1] .
امام باقر علیه‌السلام فرمود: هر کس (در عوض نیکی که به وی شده است) چنان کند که به او کرده‌اند، پاداش داده؛ و هر که دو چندان کند، شکرگزاری کرده؛ و هر که شکر کند، کریم است. هر کس که بداند هر چه کند با خود کند، در تشکر از مردم کوتاهی نکند و مهر آنان را مزید نخواهد. از دیگری مخواه در مقابل آنچه برای خود کرده‌ای، و آبرویت را بدان نگهداشته‌ای، از تو تشکر کند. بدان که طالب حاجت از تو، آبرویش را برابر تو حفظ نکرده، تو آبرویت را از رد کردن او حفظ کن.
درس‌های این وصیت
1.احسان و تفضل مردم را نادیده نگیرید، بلکه متقابلا جواب دهید؛ این موضوع را خداوند متعال در قرآن مجید فرموده: (هل جزاء الاحسان الا الاحسان ([2] .
امام صادق علیه‌السلام در بیان آیه‌ی مذکور چنین می‌فرماید: این آیه، شامل کافر و مؤمن، یا خوب و بد - هر دو - می‌شود. اگر کسی به انسان احسانی نمود، باید جبران کرد، و این خود یک نوع سپاسگزاری است؛ چنان که امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله عزوجل» [3] .
2. فرمایش امام محمد باقر علیه‌السلام که «هر کس کار خیر و خوبی انجام دهد، در حقیقت برای خود کرده است «، این درس را به ما می‌دهد که نتیجه‌ی اعمال به خود انسان برمی‌گردد، و نیز انسان به واسطه‌ی کار خیر و عمل صالح، خود را بیمه می‌کند؛ البته اثر وضعی هم در زندگی شخصی و اجتماعی انسان دارد، و نهایتا خداوند متعال پاداش و جزای خیر به او خواهد داد، و بهترین معامله را با او خواهد کرد. در قرآن مجید آمده است: (انی جزیتهم الیوم بما صبروا أنهم هم الفائزون) [4] . من امروز آن‌ها را برای صبر و استقامتشان پاداش دادم، و آنان رستگار و پیروزند.
3. در قسمتی دیگر از این وصیت آمده است: بیش تر توجهت به کسانی باشد که تو بر آن‌ها برتری داری و آن‌ها برای انجام کاری به تو مراجعه می‌کنند؛ سعی کن محروم برنگردند، و این خود یکی از اقسام شکرگزاری

از نعمت‌های الهی است.
از این رو در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام ذکر شده که فرمود: برای تسکین خاطر و اندوه خود، همواره به کسی نظر کن که نصیبش از نعمت‌های الهی کم‌تر از تو است، تا شکر نعمت‌ها را به جا آوری، و برای افزایش نعمت خداوند، شایسته باشی و استحقاق بیش تری برای عطایای الهی داشته باشی.
ابن وهب می‌گویدکه امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که سه کار انجام دهد، از سه موهبت محروم نخواهد شد:
1. کسی که دعا کند، از استجابت آن بهره‌مند می‌گردد؛
2. کسی که شکر کند، بر نعمتش افزوده می‌شود؛
3.کسی که توکل کند، امورش سامان می‌یابد.
سپس، برای هر کدام از موارد فوق، به آیه‌ای از قرآن استدلال کرد و فرمود: آیا قرآن کتاب خداوند متعال را خوانده‌ای؟
که در مورد اول فرماید:
(أدعونی استجب لکم) [5] .
مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم.
و در مورد دوم می‌فرماید:
(لئن شکرتم لأزیدنکم) [6] .
اگر شاکر و سپاسگزار خدا باشید، قطعا بر نعمت شما می‌افزایم.
و در مورد سوم می‌فرماید:
(و من یتوکل علی الله فهو حسبه) [7] .
و هر کس بر خدا توکل کند، پس خدا او را کافی است و امرش را کفایت می‌کند [8] .
به این ترتیب، می‌بینیم امامان ما در وعظ و ارشاد مردم از آیات قرآن بهره می‌گرفتند، و گاه - مثل حدیث فوق - آیات قرآن را ذکر می‌کردند، که گفتارشان با کلام خدا آمیخته باشد و در نتیجه بهتر اثر کند.
ختامه مسک
قال مولانا الحسن العسکری علیه‌السلام: لا یعرف النعمة الا الشاکر، و لا یشکر النعمة الا العارف [9] . معرفت و شناخت نعمت‌های الهی، مخصوص شاکران است، و شاکر نعمت‌های الهی نیست؛ مگر آن که عارف باشد.

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 299؛ معانی الأخبار، ص 141، باب معنی المکافاة و الشکر، ح 1. خصال شیخ صدوق، ص 258، ح 132 همین حدیث را امام باقر از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل نموده است.

[2] الرحمن، 60.
[3] عيون أخبار الرضا عليه‌السلام، ج 2، ص 27، ح 3، باب 31.
[4] مؤمنون، 111.
[5] مؤمن، 60.
[6] ابراهيم، 7.
[7] طلاق، 3.
[8] كافى، ج 2، ص 65، ح 6، باب التفويض الى الله و التوكل عليه؛ وسائل الشيعه، ج 11، ص 167، ح 20310.
[9] أعلام الدين، ص 313.

منبع: وصايا الصادقين (بررسى كوتاه و ساده درباره وصيتهاى امام باقر)؛ محمود شريعت زاده خراسانى؛ انتشارات خادم الرضا (ع) چاپ دوم 1384 .

وصیته علیه‌السلام لحمران بن أعین
عن حمران بن أعین (ره) قال: دخلت علی أبی‌جعفر علیه‌السلام: فقلت: أوصنی، فقال علیه‌السلام: أوصیک بتقوی الله، و ایاک و المزاح فانه یذهب هیبة الرجل و ماء وجهه، و علیک بالدعاء لاخوانک بظهر الغیب فانه یهیل الرزق؛ یقولها ثلاثا [1] . حمران بن أعین (ره) [2] می‌گوید: وارد شدم بر امام باقر علیه‌السلام و عرض کردم به من وصیتی کن! امام باقر علیه‌السلام فرمود: به شما وصیت می‌کنم که همیشه تقوای الهی داشته باش، و از شوخی کردن (زیاد) بپرهیز که شوخی، آبرو و هیبت انسان را از بین می‌برد، و عاقبت به خفت و خواری کشیده خواهد شد؛ و بر شما است که در غیاب برادران ایمانی خود، آن‌ها را دعا کنید (و برای آنان خیر دنیا و آخرت بخواهید) که این کار رزق و روزی را زیاد می‌کند. و این جمله را حضرت سه بار تکرار فرمود. (و این تکرار نشانه‌ی تأکید است که مبادا فراموش شود) .
درس‌های این وصیت
1. تأکید بر رعایت تقوا و پرهیزکاری در سفر و حضر. روایت شده: مردی به محضر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام شرفیاب شد و عرض کرد: شما همیشه سفارش به تقوا می‌کنید؛ خصوصا در خطبه‌های نمازجمعه؛ تقوا چیست؟ حضرت فرمود: همانا تقوا اطاعت از خدا و دوری از گناه و معصیت است.
2. امام علیه‌السلام از کثرت مزاح و شوخی نهی می‌فرماید، زیرا هیبت و وقار مؤمن را از بین می‌برد و از آبرویش نزد مردم می‌کاهد؛ همچنان که در جامعه‌ی کنونی نیز افرادی که زیاد شوخی می‌کنند، چندان وجهه‌ای در میان مردم ندارند. افرادی که با سخنان بیهوده مردم را سرگرم می‌کنند، هم آبروی خود را می‌برند و هم توجه انسان را از واقعیت‌ها دور می‌کنند. به این حدیث شریف توجه نمایید:حضرت علی علیه‌السلام فرمود: کسی که تو را به مطالب باطل خشنود سازد و با سخنان غیر واقعی سرگرم نماید، (حقایق را از تو پنهان داشته و) در حقت خیانت کرده است [3] .
3. دعا نمودن، آن هم در حق دیگران، اهمیت زیادی دارد. در روایت آمده که دعا مغز عبادت است. [4] از امام باقر علیه‌السلام روایت شده که فرمود: دعا برای دیگران روزی را زیاد می‌کند.
آری؛ دعا از عبادات بزرگ است و توفیقی است از جانب خداوند تبارک و تعالی. همه‌ی حضرات معصومین، انبیای عظام و اولیای خدا علیهم‌السلام اهل دعا و نیایش و گریه و مناجات با خداوند متعال در تمامی حالات بودند.

نفرین پدر و لطف امیرالمؤمنین و دعایش در حق نفرین شده
اواخر شب بود، حضرت علی علیه‌السلام به همراه فرزندش امام حسین علیه‌السلام برای مناجات و عبادت به کنار کعبه آمدند. ناگاه علی علیه‌السلام صدای جانگدازی شنید؛ دریافت که شخص دردمندی با سوز و گداز در کنار کعبه دعا می‌کند، و با گریه و زاری، خواسته‌اش را از خداوند متعال می‌طلبد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام به امام حسن علیه‌السلام فرمود: نزد این مناجات کننده برو و او را نزد من بیاور. امام حسن علیه‌السلام نزد او رفت. دید جوانی بسیار غمگین با آهی پرسوز و جانکاه مشغول مناجات است؛ فرمود:ای جوان! امیرمؤمنان پسر عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خواهد تو را ببیند، دعوتش را اجابت کن.
جوان لنگان‌لنگان با اشتیاق وافر به حضور علی علیه‌السلام آمد. حضرت فرمود: چه حاجتی داری؟ جوان گفت: حقیقت این است که من به پدرم آزار رساندم؛ او مرا نفرین کرده و اکنون بدنم فلج شده است. امام علی علیه‌السلام فرمود: چه آزاری به پدرت رسانده‌ای؟
جوان عرض کرد: من جوانی عیاش و گنهکار بودم؛ پدرم مرا از گناه نهی می‌کرد، ولی من به حرف او گوش نمی‌دادم، بلکه بیش تر گناه می‌کردم، تا این که روزی مرا در حال گناه دید و باز مرا نهی کرد؛ سرانجام من عصبانی شدم، چوبی برداشتم، طوری به او زدم که بر زمین افتاد، با دلی شکسته برخاست و گفت: اکنون کنار کعبه می‌روم و تو را نفرین می‌کنم. کنار کعبه آمد و مرا نفرین کرد؛ نفرین او باعث شد که نصف بدنم فلج گردد - در این هنگام آن قسمت از بدنش را به امام نشان داد - بسیار پشیمان شدم، نزد پدرم رفتم و با خواهش و زاری از او معذرت خواهی نمودم و تقاضا کردم مرا ببخشد و برایم دعا کند، تا سلامت و عافیت به من بازگردد. وی قبول کرد! او را سوار شتر کرده، با هم به طرف مکه رهسپار شدیم، ناگهان در بیابان مرغی از پشت سر، سنگی پراند، شتر رم کرد و پدرم از بالای شتر به زمین افتاد به بالینش رفتم؛ دیدم از دنیا رفته است. او را همان جا دفن کردم، و اکنون خودم با حالی جگر سوز برای دعا به این جا آمده‌ام.
امام علی علیه‌السلام فرمود: از این که پدرت با تو به طرف کعبه برای دعا در حق تو می‌آمد، معلوم می‌شود که پدرت از تو راضی است، اکنون من در حق تو دعا می‌کنم.
امام بزرگوار در حق او دعا کرد، سپس دست‌های مبارکش را به بدن آن جوان مالید، (و به روایتی دعای مشلول را به او یاد داد) همان دم جوان سلامت خود را بازیافت.
سپس امام علی علیه‌السلام نزد پسرانش آمد و به آن‌ها فرمود:
علیکم ببر الوالدین بر شما باد، نیکی به پدر و مادر [5] .

ختامه مسک
قال علی علیه‌السلام: و حق الولد علی الوالد ان یحسن اسمه، و یحسن ادبه، و یعلمه القرآن [6] . امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: حق فرزند بر پدرش این است که او را به اسم خوب نام‌گذاری کند، و به خوبی، ادب و تربیتش نماید، و به وی قرآن مجید را تعلیم دهد.

پی نوشت ها:
[1] مستطرفات سرائر، ص 144، ح 13.
[2] حمران بن اعین الشیبانی الکوفی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهماالسلام است؛ امام باقر علیه‌السلام در حق او فرمود: أنت شیعتنا فی‌الدنیا والاخرة. حمران جزء بزرگان شیعه بود و از چهره‌های معروف و با فضیلت که هیچ کس در خوبی و درستی او شکی ندارد. وی جزو حفاظ و قاریان قرآن بود که بعد از وفاتش نام او در میان قاریان ذکر شد. همچنین وی از عالمان نحو و لغت و... بود. امام صادق علیه‌السلام در حقش فرمود: انه - حمران - رجل من الجنة، هنیا له فی الدنیا والاخرة.
[3] عیون الحکم و المواعظ، ص 349.
[4] وسائل الشیعه، ج 4، ص 1087، ح 14، باب استحباب الاکثار من الدعاء.
[5] داستان دوستان، ج 5، ص 176؛ کتاب التوابین ابن قدامة، ص 237، ح 93. این داستان از امام حسین نیز نقل شده است: بحارالانوار، ج 92، ص 394، ح 33.
[6] نهج‌البلاغه، حکمت 399.
منبع: وصایا الصادقین (بررسی کوتاه و ساده درباره وصیتهای امام باقر)؛ محمود شریعت زاده خراسانی؛ انتشارات خادم الرضا (ع) چاپ دوم 1384 .

وصیة الامام الباقر علیه‌السلام لجابربن یزید الجعفی (رضی الله عنه) یا جابر اغتنم من اهل زمانک خمسا: ان حضرت لم تعرف، و ان غبت لم تفتقد، و ان شهرت لم تشاور، و ان قلت لم یقبل قولک، و ان خطبت لم تزوج. و اوصیک بخمس: ان ظلمت فلا تظلم، و ان خانوک فلا تخن، و ان کذبت فلا تغضب، و ان مدحت فلا تفرح، و ان ذممت فلا تجزع، و فکر فیما قیل فیک، فان عرفت من نفسک ما قیل فیک فسقوطک من عین الله جحل و عز عند غضبک من الحق أعظم علیک مصیبة مما خفت من سقوطک من أعین الناس، و ان کنت علی خلاف ما قیل فیک، فثواب اکتسبته من غیر أن یتعب بدنک، و اعلم بأنک لا تکون لنا ولیا حتی لواجتمع علیک اهل مصرک و قالوا: انک رجل سوء؛ لم یحزنک ذلک، ولو قالوا: انک رجل صالح لم یسرک ذلک، أعرض نفسک علی کتاب الله فان کنت سالکا سبیله زاهدا فی تزهیده راغبا فی ترغیبه خائفا من تخویفه فأثبت و أبشر، فانه لا یضرک ما قیل فیک، و ان کنت مبائنا للقرآن فما ذاالذی یغرک من نفسک، ان المؤمن یعنی بمجاهدة نفسه لیغلبها علی هواها، فمرة یقیم أودها و یخالف هواها فی محبة الله، و مرة تصرعه نفسه فیتبع هواها فینعشه الله فینتعش، و یقیل الله عثرته فیتذکر و یفزع الی التوبه و المخافة فیزداد بصیرة و معرفة لما زید فیه من الخوف، و ذلک بأن الله یقول: (ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون) [1] . یا جابر استکثر لنفسک من الله قلیل الرزق تخلصا الی الشکر، و استقلل من نفسک کثیر الطاعة لله ازراءا علی النفس و تعرضا للعفو، وادفع عن نفسک حاضر الشر بحاضر العلم، و استعمل حاضر العلم بخالص العمل، و تحرز فی خالص العمل من عظیم الغفلة بشدة التیقظ، و استجلب شدة الیتقظ بصدق الخوف، و احذر خفی التزین بحاضر الحیاة، و توق مجازفة الهوی بدلالة من العقل، وقف عند غلبة الهوی باسترشاد العلم، و استبق خالص الأعمال لیوم الجزاء وانزل ساحة القناعة باتقاء الحرص، وادفع عظیم الحرص بایثار القناعة، و استجلب حلاوة الزهادة بقصر الأمل، و اقطع أسباب الطمع ببرد الیأس وسد سبیل العجب بمعرفة النفس و تخلص الی راحة النفس بصحة التفویض، واطلب راحة البدن باجمام القلب، و تخلص الی اجمام القلب بقلة الخطأ، و تعرض لرقة القلب بکثرة الذکر فی الخلوات، واسجلب نور القلب بدوام الحزن، و تحرز من ابلیس بالخوف الصادق، و ایاک و ارجاء الکاذب، فانه یوقعک فی الخوف الصادق، و تزین لله عزوجل بالصدق فی‌الأعمال، و تحبب الیه بتعجیل لا انتقال، و ایاک و التسویف فانه بحر یغرق فیه الهلکی، و ایاک و الغفلة ففیها تکون قساوة القلب، و ایاک والتوانی فیما لا عذر لک فیه فالیه

یلجأ النادمون و استرجع سالف الذنوب بشدة الندم و کثرة الاستغفار، و تعرض للرحمة وعفوالله بحسن المراجعة، و استعن علی حسن المراجعة بخالص الدعاء و المناجات فی الظلم، و تخلص الی عظیم الشکر باستکثار قلیل الرزق و استقلال کثیر الطاعة، و استجلب زیادة النعم بعظیم الشکر، و توسل الی عظیم الشکر بخوف زوال النعم، و اطلب بقاء العز باماتة الطمع، وادفع ذل الطمع بعز الیأس، و اسجلب عز الیأس ببعد الهمة، و تزود من الدنیا بقصر الأمل، وبادر بانتهاز البغیة عند امکان الفرصة، و لا امکان کالأیام الخالیه مع صحة الأبدان، وایاک و الثقة بغیر المأمون، فان للشر ضراوة کضراوة الغذاء.
واعلم أنه لاعلم کطلب السلامة و لا سلامة کسلامة القلب، و لا عقل کمخالفة الهوی، و لا خوف کخوف حاجز. و لا رجاء کرجاء معین، و لا فقر کفقر القلب، و لا غنی کغنی النفس، و لا قوة کغلبة الهوی، و لا نور کنور الیقین، ولا یقین کاستصغارک الدنیا، و لا معرفة کمعرفتک بنفسک، و لا نعمة کالعافیه، و لا عافیة کمساعدة التوفیق و لا شرف کبعد الهمة، و لا زهد کقصر الأمل، و لا حرص کالمنافسة فی الدرجات، و لا عدل کالانصاف، و لا تعدی کالجور، و لا جور کموافقة الهوی، و لا طاعة کأداء الفرائض، و لا خوف کالحزن، و لا مصیبة کعدم العقل، و لا عدم عقل کقلة الیقین، و لا قلة یقین کفقد الخوف، و لا فقد خوف کقلة الحزن علی فقد الخوف، و لا مصیبة کاستهانتک بالذنب، و رضاک بالحالة التی أنت علیها، و لا فضیلة کالجهاد، و لا جهاد کمجاهدة الهوی، و لا قوة کرد الغضب، و لا مصیبة کحب البقاء، و لا ذل کذل الطمع، وایاک و التفریط عند امکان الفرصة، فانه میدان یجری لأهله بالخسران [2] .
ای جابر! پنج چیز را از اهل زمانه‌ات غنیمت بشمار: اگر در جمع آن‌ها حاضر شوی، تو را نشانسند؛ و اگر غایب شوی، از تو تفقد نکنند؛ و اگر مشهور شوی، با تو مشورت نشود؛ و اگر سخنی بگویی، پذیرفته نشود؛ و اگر خواستگاری کنی، با تو ازدواج نکنند و به تو همسر ندهند.
و تو را به پنج چیز وصیت می‌کنم: اگر به تو ظلم شد، تو ستم مکن؛ و اگر به تو خیانت شد، تو خیانت منما؛ و اگر تکذیبت نمودند، غضب منما؛ و اگر مدح شدی، خوشحال مشو؛ و اگر از تو بدگویی شد، بی تابی مکن؛ و در آن چیزی که درباره‌ات گفته‌اند، تفکر کن؛ اگر آن سخنان راست بود، بدان که سقوط تو در پیشگاه الهی برای غضب تو به سبب سخن حق، مصیبتی است بزرگ تر از ترسی که از سقوط در چشم مردم داری، و اگر آن سخنان خلاف واقع بوده، به ثوابی رسیده‌ای، بدون آن که زحمتی کشیده باشی.
و بدان که تو از اولیای ما نیستی، مگر در صورتی که اگر تمام مردم شهرت علیه تو متحد شوند و بگویند تو مرد بدی هستی، از این امر ناراحت

نشوی، و اگر همه بگویند مرد صالحی هستی، از آن خوشحال نشوی. خودت را بر کتاب خدا عرضه کن؛ اگر به راه آن رفته‌ای و با سفارش به زهد آن زاهد شده و به آنچه ترغیب نموده راغب شده، و از آنچه ترسانده خایف شده‌ای، پس ثابت قدم باش و بشارت باد تو را؛ چرا که هر چه علیه تو گفته شده، زیانی برای تو ندارد، و اگر با قرآن جدایی داری، پس به چه چیز خودت مغرور گشته‌ای؟
مؤمن با نفس خود می‌جنگد تا بر هوای نفسش غالب شود، به همین منظور گاهی به سبب محبت الهی به اصلاح کجی آن می‌پردازد، و با هوای نفس مخالفت می‌کند، و گاهی نفسش بر وی پیروز شده و او پیروی از آن می‌کند؛ خداوند او را از لغزش باز می‌دارد و از خطایش درمی گذرد و او به توبه و خوف خدا پناه می‌برد، و به همین سبب بر آگاهی و شناختش افزوده می‌گردد و این مطلب بدان جهت است که خدای سبحان می‌فرماید: «پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا) می‌افتند و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) ناگهان بینا می‌گردند.» ای جابر! روزی کم از جانب خدا را زیاد به حساب آور، تا شکر نعمت را به جاآورده باشی، و طاعت زیاد خودت را کم بشمار، تا با نفس خود مخالفت نموده، خود را در معرض بخشش الهی قرار داده باشی. شر را از نفس خود با علم خویشتن دور کن، و علم را با عل خالصانه به کارگیر، واز غفلت در راه اخلاص، با شدت هوشیاری و بیداری، و شدت بیداری دوری کن را با خوف صادقانه به دست آور، و حذر کن از تزین پنهان با حیات ظاهر، و با راهنمایی عقل از گزافه‌های هوای نفس پرهیز کن، و در زمانی که هوای نفس غالب شود، با هدایت علم توقف نما، و اعمال خالصت را برای روز جزا نگه‌دار، و در ساحت قناعت با دوری از حرص فرود آ، و با اختیار قناعت، حرص را از خود دور کن، و با کوتاه نمودن آرزوها، شیرینی زهد را بچش، و با پوشیدن لباس ناامیدی (از دنیا) اسباب طمع را قطع کن، و با خودشناسی، راه خودپسندی را سد کن، و با تفویض صحیح کار به خدا، به راحتی نفس برس. راحتی بدن را با راحتی قلب طلب نما، و با کم نمودن خطاها، به راحتی قلب دست یاب، و با کثرت ذکر خدا در خلوت‌ها به دنبال رقت قلب باش، و با دوام حزن، قلبت را نورانی کن، و با خوف صادقانه از شیطان دوری کن، و بپریز از امیدواری کاذب؛ چرا که تو را به خوف صادق می‌افکند، و با راستی و صداقت در کارهایت خود را برای خدا زینت نما، و دوری کن از تسویف، که آن دریایی است که در آن گروه زیادی غرق شده‌اند، و دوری کن از غفلت که موجب قساوت قلب می‌شود، و بپرهیز از سستی در اموری که عذری برای آن نداری؛ آن‌ها که پشیمان شده‌اند به این بهانه پناه برده‌اند. با پشیمانی شدید و کثرت استغفار، از گناهان گذشته رجوع کن، و با مراجعه‌ی صحیح، خود را در

معرض عفو و رحمت خدا قرار بده، و در این امر از دعای خالصانه و مناجات شبانه استعانت جو. بزرگ نمودن شکر نعمت‌های خدا را با بزرگ شمردن روزی کم و کم شمردن طاعت زیاد به دست آور، و با شکر زیاد، نعمت‌های زیاد را به سوی خود جلب کن، و شکر بزرگ را با ترس از زوال نعمت به دست آور، و بقای عزت را با کشتن طمع طلب کن، و ذلت طمع را با عزت ناامیدی دفع نما، و عزت یأس را با همت بلند به سوی خود جلب کن، و از دنیا با کم کردن آرزوهایت زاد و توشه بردار، و هرگاه فرصت دست داد، آن را غنیمت شمار، و هیچ امکانی همچون زمان بیکاری و عدم اشتغال همراه با صحت بدن نیست و بترس از اعتماد کردن به افراد غیر امین، زیرا برای شر، اعتیادی است همچون اعتیاد به غذا. بدان هیچ علمی مانند طلب سلامت نیست، و هیچ سلامتی مانند سلامت قلب نیست، و هیچ کار عاقلانه‌ای همچون مخالفت با هوای نفس نیست، و هیچ خوفی مانند خوفی که مانع (از گناه) شود نیست، و هیچ امیدی مانند امیدی که کمک (به انجام طاعات و ترک گناهان) نماید نمی‌باشد، و هیچ فقری مانند فقر قلب نیست، و هیچ بی نیازی مانند بی نیازی جان و روح نمی‌باشد، و هیچ قدرتی مانند غلبه بر هوای نفس نیست و هیچ روشنایی همچون نور یقین نیست، و هیچ یقینی مانند کوچک شمردن دنیا نمی‌باشد، و هیچ شناختی مانند شناخت خودت نسبت به خودت نیست، و هیچ نعمتی مانند سلامتی نیست، و هیچ عافیتی مانند همراهی توفیق نمی‌باشد، و هیچ شرفی همچون همت بلند نیست، و هیچ زهدی مانند کوتاهی آرزو نمی‌باشد، و هیچ حرصی همچون مفاخره در درجات نیست، و هیچ عدالتی مانند انصاف نیست، و هیچ تجاوزی مانند ستم نمی‌باشد، و هیچ ستمی مانند موافقت هوا و هوس نیست، و هیچ طاعتی مانند انجام واجبات نمی‌باشد، و هیچ ترسی مانند غم و اندوه نیست، و هیچ مصیبتی مانند بی عقلی نیست، و هیچ نادانی مانند کمی یقین نمی‌باشد، و هیچ کمی یقینی مانند نداشتن خوف نیست، و هیچ نبود خوفی مانند کمی حزن در نبود خوف نیست، و هیچ مصیبتی بالاتر از این نیست که گناه را کوچک شمری و راضی به وضعیتی باشی که در آن قرار داری، و هیچ فضیلتی همچون جهاد نیست، و هیچ جهادی مانند جهاد با هوای نفس نمی‌باشد، و هیچ قدرتی مانند رد غضب نیست، و هیچ مصیبتی مانند حب بقاء (در دنیا) نیست، و هیچ ذلتی مانند طمع نمی‌باشد، و بترس از کوتاهی کردن در استفاده از فرصت‌ها؛ چرا که آن میدانی است (که اگر استفاده نشود) اهل آن دچار زیان می‌گردند.

امام باقر علیه‌السلام در این وصیت باارزش و جامع، دایرة المعارفی را در اختیار شاگرد عالم و عامل خود یعنی جابر جعفی [3] - رضوان الله تعالی علیه - قرار داده است. این وصیتی است از هر نظر کامل که عامل به این وصیت می‌تواند خود را به اوج قدرت معنوی و کمال انسانیت برساند، زیرا

این کلمات همانند شعله‌های نورانی است که نور خود را از منبع نورانی و الهی امام معصوم دریافت کرده است، پس هر کس دوست داشته باشد که زندگانی او در دنیا و آخرت منور به انوار الهی گردد و سعادتمند دو جهان باشد، باید به این وصیت گرانبها عمل نماید.
در حقیقت این وصیت نامه‌ی مبارک ما را به راه‌های صحیح زندگی که پایانش حق و حقیقت همراه با سعادت و رستگاری است، راهنمایی می‌کند، و همچنین از گناهان و اخلاق رذیله نهی می‌نماید. امام باقر علیه‌السلام مانند طبیب آگاه و متخصص که از امراض و دردها اطلاع کاملی داشته باشد، داروهایی برایمان تجویز می‌نماید که از بین برنده‌ی امراض و درمانگر آلام است. پس اگر خواهان حبات و زندگی سعادتمند باشیم، این کلمات روحانی را آویزه‌ی گوش قرار داده، به راهکارهایی که ذکر شده، عمل می‌نماییم، و عزیزانمان را هم با این منهاج الهی و مکتب سعادت بخش اسلامی آشنا می‌کنیم؛ همچنان که در زیارت جامعه‌ی کبیره آمده است: هر کس از شما (خاندان عترت و طهارت) تبعیت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است.
درس‌های این وصیت
1. در زندگی خود به گونه‌ای عمل کنیم که جلوه‌گری خاصی نداشته باشیم. به عبارت دیگر، از مطرح شدن در اذهان عمومی فاصله گرفته، آمد و شد خود را علنی نسازیم. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «در بین مردم و جامعه باش، ولی از افکار و راه‌های مردم بپرهیز» [4] و در کلام حکما آمده: استر ذهبک و ذهابک و مذهبک [5] یعنی: دارایی، رفت و آمد، و مرام و عقیده‌ی خود را - حتی المقدور - برای همگان آشکار نکن. و در روایت دیگر آمده است که «اولیا و بندگان صالح خدا در بین مردم هستند، ولی همیشه مخفی می‌باشند.» [6] کاملا آشکار است که مخفی بودن، هرگز به معنای پنهان شدن در گوشه‌ای و عزلت گرفتن نیست، بلکه به معنای زندگی معمولی داشتن و دوری از مورد توجه قرار گرفتن می‌باشد.
2. نوع برخورد دیگران با ما نباید موجب شود از مرز عدالت خارج شویم. این مطلب طی پنج توصیه‌ی زیر آمده است:
الف. اگر بر تو ستم شد، ظلم و ستم مکن؛
ب. اگر خیانت دیدی، تو به کسی خیانت مکن؛
ج. اگر دروغ شنیدی، تو به کسی دروغ مگو؛
د. اگر کسی تو را مدح و ثنا کرد، شاد مشو؛
ه. اگر کسی تو را مذمت و نکوهش نمود، بی تابی مکن.
3. همیشه کوشش کنیم که خود را بهتر بشناسیم و خدا را از خود راضی کنیم. مراقب باشیم از رحمت و لطف الهی دور نشویم؛ از چشم مردم افتادن اهمیت ندارد؛ به قول شاعر:

یا رب نظر تو برنگردد
برگشتن روزگار سهل است
4. همیشه با قرآن (این کتاب و فرمان الهی) انس داشته باشیم و به فرمانش عمل کنیم و زندگی خود را در مسیری که قرآن فرموده قرار دهیم. کاری به مدح و ذم دیگران نداشته باشیم؛ همان کاری را انجام بدهیم که خداوند از ما خواسته است.
5. جهاد با هوای نفس را که جهاد اکبر است، فراموش نکنیم. چنانچه خلافی و یا معصیتی از ما سر زد، فورا توبه کنیم، تا از قافله‌ی نور دور نشویم.
6. تقوا را رعایت کنیم و در مسیر متقین بوده، از مکر و حیله‌ی شیطان برحذر باشیم.
7. همیشه بر نعمت‌های الهی شاکر بوده، خود را در مسیر اطاعت خداوند قرار داده، و عبادات و اعمال خویش را فقط برای خدا انجام دهیم.
8. همیشه بیدار و هوشیار باشیم و از غفلت (که خطر بزرگی برای ماست - دوری کنیم.
9. بهترین راهنما برای ما علم و عقل است، از این دو نعمت الهی کمال استفاده را برده، کوشش کنیم که خیرمان به دیگران برسد.
10. اعمالی را برای روز جزا ذخیره کنیم، که در آن روز خیلی نیازمند خواهیم بود.
11. زندگی را با قناعت همراه کنیم، و از حرص و طمع - که منشأ ذلت و خواری است - دوری نماییم. پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عزیز است کسی که قانع باشد، و ذلیل است هر که حریص و طماع باشد [7] .
12. آرزوهای خود را محدود کرده، زاهدانه زندگی نماییم. همچنین از عجب و تکبر و خودخواهی - که این هر سه منشأ بدبختی و بیچارگی است - دور باشیم.
13. تندرستی و عافیت از بزرگ ترین نعمت‌های الهی است. کوشش کنیم تندرست و سالم باشیم، زیرا حفظ صحت از واجبات است. در حدیث شریف آمده است: (نعمتان مجهولتان الصحة و الأمان) [8] . دو نعمت ارزشمند است که اهمیت آن‌ها برای مردم ناشناخته است: عافیت و سلامت، و در امن و امان بودن.
14. مراقب سلامت روح و قلبمان باشیم. در همین زمینه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: به درستی که در درون هرجسمی قطعه گوشتی به نام قلب قرار گرفته است؛ اگر آن را به سلامت نگه داشتی، همیشه سالم خواهی بود، اما چنانچه قلبت فاسد و تاریک شد، همه چیز تو فاسد و تاریک خواهد شد.
15. از فرصت‌ها نهایت استفاده را ببریم و بر ذکر خدا مداومت داشته

باشیم. هر کس به یاد خدا باشد، خداوند متعال هم به یاد او خواهد بود، و در نتیجه شیطان از او دور خواهد شد.
16. به گونه‌ای رفتار کنیم که محبوب خداوند متعال باشیم، و در انجام اعمال خیر عجله نماییم، زیرا شیطان با امروز و فردا کردن، توفیق انجام کار خیر را از انسان می‌گیرد.
17. مبادا در کارهای خداپسندانه غفلت کنیم، که مایه‌ی قساوت قلب می‌شود.
18. همیشه به خدای متعال امید داشته باشیم، تا از رحمت بی‌انتهای او بهره مند شویم. در حیث قدسی آمده است:
لأقطعن أمل کل مؤمل غیری [9] .
امید هر کس به دیگری را قطع می‌کنم، جز امید به خودم.
19. مقداری از شب را به نماز و دعا و مناجات و راز و نیاز با خدای تبارک و تعالی اختصاص دهیم و اطمینان داشته باشیم که اهمیت به نماز نافله‌ی شب - که 11 رکعت است - برکات عجیبی در دنیا و آخرت دارد.
20. دایم شکر نعمت‌های الهی را به زبان بیاوریم، زیرا با این عمل، نعمت بیش تری را جلب می‌کنیم، و البته خداوند، بندگان شاکر را بسیار عزیز می‌دارد؛ در قرآن هم آمده است:
(لئن شکرتم لأزیدنکم) [10] .
21. تا می‌توانیم باید به فکر آخرتمان باشیم. در این دنیا، توشه و ذخیره فراهم کرده، خود را آماده‌ی سفر آخرت نماییم، و بدانیم عزت و ذلت، و حیات و مرگ به دست توانای خداوند متعال است.
23. در انجام فرایض الهی کوشش کنیم، زیرا عزت دنیا و آخرت در پیروی از دستورات دینی است، پس در این راه کوتاهی نکنیم. در بین مردم عادلانه رفتار نماییم و انصاف داشته باشیم.
24. بدانیم هیچ ظلم و تعدی به اندازه‌ی پیروی از هوای نفس برای صاحبش ضرر ندارد و خسارت به بار نمی‌آورد.
25. هیچ غم و غصه‌ای بالاتر از گناه و معصیت نیست. از این رو حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: از مرگ نترس؛ از گناهی که مرتکب شده‌ای بترس.
26. از جهاد در راه خدا غفلت نکنیم و بدانیم بالاترین جهاد، جهاد اکبر نامیده شده که مبارزه با هوای نفس است.
عمری با جهاد اکبر و اصغر سپری کرد
عمار یاسر، یکی از سران و اعضای مرکزی سازمان «شرطة الخمیس» بود. او از یاران مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه‌السلام بود، و هرگز در کوران‌های حوادث عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از آن نلغزید و به سوی چپ و راست نرفت، و چون کوهی

استوار در خط پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام ماند.
پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی عمار فرمود: «ایمان سراپای عمار را گرفته، و با گوشت بدنش آمیخته شده است» [11] . و روزی به او فرمود: ستقتلک الفئة الباغیة و آخر زادک ضیاح من لبن [12] . پس از چند سالی گروه متجاوز (سپاه معاویه) تو را می‌کشند، و آخرین غذای تو در دنیا، شیر مخلوط به آب است. عمار یاسر در زمان خلافت علی علیه‌السلام از سرداران سپاه آن حضرت در جمل و صفین بود. وی در جنگ صفین 94 سال داشت، ولی با این سن و سال، همچون قهرمانی جوان با دشمن می‌جنگید. حبه عرنی می‌گوید: عمار در همان روز شهادتش (چند لحظه قبل از شهادت) به جمعی از یاران گفت: آخرین روزی دنیوی مرا بدهید؛ مقداری شیر مخلوط با آب برایش آوردند. از آن نوشید و گفت: امروز با دوستانم - حضرت محمد صلی الله علیه و اله و حزبش - ملاقات خواهم کرد. سپس گفت: والله لو ضربونا حتی بلغونا سعفات هجر لعلمت اننا علی الحق. سوگند به خدا اگر دشمنان، ما را آن چنان ضربه بزنند که همچون شاخه‌های خشک نخل خرمای سرزمین هجر (قریه‌ای بین بحرین و عربستان) بریده بریده شویم، یقین دارم که ما بر حق هستیم. عمار یاسر، این مرد بزرگ و این صحابی جلیل القدر، در یکی از روزهای جنگ صفین به میدان شتافت و شجاعانه با دشمن جنگید. سرانجام بر اثر ضربت نیزه‌ی یکی از دشمنان، از پشت اسب به زمین افتاد و به شهادت رسید. شب فرارسید. حضرت علی علیه‌السلام در میان کشته‌ها می‌گشت، چشمش به پیکر غرق خون عمار افتد؛ منقلب شد و قطرات اشک از دیدگانش جاری گشت. در کنار پیکرش نشست، سر عمار را به بالین گرفت و با قلبی آکنده از اندوه و چشمی پر از اشک، این اشعار را در سوگ عمار خواند:
أیا موت کم هذا التفرق عنوة
فلست تبغی لی خلیل خلیل
ای مرگ! چه بسیار موجب جدایی اجباری می‌شوی؛ چرا که برای من هیچ دوستی باقی نگذاشتی.
ألا أیها الوت الذی لست تارکی
ارحنی فقد افنیت کل خلیل
الا ای مرگ که قطعا سراغ من نیز می‌آیی، مرا راحت کن که همه‌ی دوستانم را از دستم گرفتی.
أراک بصیرا بالذین احبهم
کانک تمضی نحوهم بدلیل
تو را نسبت به دوستانم تیزبین می‌بینم، که گویی چراغ به دست دنبال آن‌ها می‌گردی.
و به روایتی فرمود: کسی که خبر شهادت عمار را بشنود و متأثر نگردد،

بهره‌ای از اسلام ندارد [13] . به این ترتیب، می‌بینیم که حضرت علی علیه‌السلام نسبت به دوستان مخلص و باوفایش اظهار محبت می‌کرد، و صمیمانه بر آن‌ها درود می‌فرستاد. امید آن که ما نیز از این موهبت محروم نشویم. ان‌شاءالله.

ختامه مسک

قال الامام امیرالمؤمنین علیه‌السلام: جاهدوا فی سبیل الله بأیدیکم، فان لم تقدروا فجاهدوا بالسنتکم، فان لم تقدروا فجاهدوا بقلوبکم [14] .

با دست هایتان در راه خدا جهاد کنید، و اگر نتوانستید، با زبانتان، و اگر نتوانستید، با دل هایتان جهاد نمایید.

پی نوشت ها:

[1] اعراف، 200.

[2] تحف العقول، ص 291؛ بحارالانوار، ج 75، صص 165-162،ح 1.

[3] جابربن یزید جعفی از اصحاب خاص امام باقر علیه‌السلام و صاحب سر ایشان بود. در شأن و لیاقت او همین بس که امام باقر علیه‌السلام نود (90)هزار حدیث به وی آموخت که از برکت آن سینه‌اش مخزن اسرار امامت و نبوت گردید. وی که فقیهی برجسته بود، در کوفه سکونت داشت.

[4] کتاب الغیبة - للنعمایی، صص 210 -209، ح 17.

[5] التحفة السنیة، ص 330 مخلوط.

[6] بحارالانوار، ج 75، ص 187، ح 27.

[7] شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج 19، ص 50.

[8] الحدیث، ج 1، ص 329.

[9] کافی، ج 2، ص 66، ح 7، باب التفویض الی الله.

[10] ابراهیم، 7.

[11] کنز العمال، ج 11، ص 722، ح 33530.

[12] المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 391.

[13] سفینة البحار، ج 2، ص 277.

[14] مستدرک الوسائل، ج 11، ص 16، ح 12303.

منبع: وصایا الصادقین (بررسی کوتاه و ساده درباره وصیتهای امام باقر)؛ محمود شریعت زاده خراسانی؛ انتشارات خادم الرضا (ع) چاپ دوم 1384 .

وصیت به وقف مال در حج

عن أبی عبدالله الصادق علیه‌السلام قال: قال لی أبی: - فی وصیة له - یا جعفر، أوقف لی من مالی کذا و کذا لنوادب تندبنی عشر سنین بمنی - أیام الحج فی منی -
و فی وصیة أخری لولده الصادق علیه‌السلام: و أوصی بثمانمئة درهم لمأتمه [1] .
امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: پدرم به من وصیت فرمود:ای جعفر! فلان مبلغ از مال من وقف کن تا نوحه گران به مدت ده سال در سرزمین منی در ایام حج برایم عزاداری کنند.
و در وصیت دیگری آمده است: حضرت هشتصد درهم را برای عزاداری خویش قرار داد.
این وصیت از بزرگ ترین نشانه‌های مظلومیت اهل‌بیت علیه‌السلام است، و به ما می‌آموزد که یکی از بهترین راه‌ها جهت معرفی شخیت امامان علیهم‌السلام و بیان مظلومیت آنان، برپاکردن مجالس سوگواری و شرح فضایل و مناقب امامان معصوم علیهم‌السلام است. سفارش امام باقر علیه‌السلام به عزاداری برای ایشان به مدت ده سال در سرزمین منی بود؛ در اجتماعی عظیم و در مکان و موقعیتی بسیار حساس و ارزنده که جمع زیادی از کشورها و ملیت‌های مختلف حضور دارند و جهت ادای فریضه‌ی حج جمع شده‌اند؛ حجی که از ارکان عظیم اسلام است که هر کس آن را عمدا ترک کند، در حالی که استطاعت داشته باشد، در پایان عمر به او خطاب می‌شود: بمیر به دین یهود و یا نصاری [2] . آری؛ بیان مظلومیت امامان معصوم علیهم‌السلام و تاریخ زندگانی آنان، در حقیقت بزرگ ترین عبادت است؛ چرا که مردم را با امام خود آشنا نموده، باعث می‌شود معرفت بیش تری نسبت به معارف دینی پیدا کنند.
درس‌های این وصیت
1. به یاد گذشتگان باشیم و برای آنان دعا و طلب مغفرت نماییم.
2. امام باقر علیه‌السلام مظلوم زیست و مظلومانه به زهر جفای هشام بن عبدالملک (لع) به شهادت رسید، و وصیت کرد در منی (موسم حج) برایش مجلس عزا برپا نمایند و برای این کار هم بودجه‌ای تعیین نمود تا برای مظلومیتش گریه کنند، و همه‌ی مردم بدانند اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مظلوم‌اند و حقوقشان ضایع شده است. این وصیت جنبه‌ی تبلیغاتی و نوعی رسوایی برای دشمنان دارد؛ چنان که امام صادق علیه‌السلام فرمود: پدرم این عمل را سنت می‌دانست که قبری برای او درست شود و همیشه کنار مزارش بیایند و آب روی آن بریزند، و برای ایشان نوحه خوانی و

عزاداری کنند.
3. این وصیت مجوزی است برای ما که برای عزیزان از دست رفته‌ی خود عزاداری کنیم؛ خصوصا برای مظلومیت خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و مصائبی که بر آنان وارد شد.
4. از این وصیت و از تاریخ زندگانی امام باقر علیه‌السلام مشخص می‌شود که در زمان حیات حضرت، حقوق ایشان را غصب نمودند و به او اذیت و آزار رساندند، ایشان راتبعید نموده و زندانی کردند و مردم را از فیض وجود مبارکش و از برکات علومش محروم نمودند. در حقیقت، این وصیت تاریخی فریاد مظلومیت امام باقر علیه‌السلام است، زیرا بعد از شهادت آن بزرگوار هم دست از قبر منورش برنداشتند و با فتوای علمای وهابی، در روز 8 شوال سال 1344 هجری قمری، قبر و بارگاه ملکوتی ایشان و بقیه‌ی امامان معصوم علیهم‌السلام در قبرستان بقیع - یعنی امام حسن مجتبی و امام سجاد و امام جعفر صادق علیهم‌السلام - و قبور دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله و همسران او و همچنین عمه‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله و قبر حضرت ام‌البنین (مادر حضرت اباالفضل العباس) و قبر حضرت حمزه و شهدای احد، و قبر حضرت خدیجه و قبور دیگر را که در مدینه و مکه قرار داشت، ویران نمودند و با خاک یکسان کردند.
ابوجارود می‌گوید که به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم:ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا دوستی و پیوند قلبی و پیروی مرا نسبت به خودتان می‌دانید؟
امام فرمود: آری؛ می‌دانم.
ابوجارود: عرض کرد سؤالی دارم و چون نابینا هستم، همیشه نمی‌توانم خدمت برسم.
امام فرمود: حاجتت چیست؟
ابوجارود گفت: دینی را که شما و خاندان شما، خدا را بر اساس آن دین می‌پرستید، به من بفرمایید که چگونه است، تا من بر اساس آن خدا را عبادت کنم.
امام باقر علیه‌السلام فرمود: سؤال مهمی نمودی و مطلب کوتاه. سوگند به خدا همان دینی را که خودم و پدرانم با آن دینداری می‌کنیم، به تو می‌گویم، و آن دین عبارت است از:
1. گواهی به یکتایی خدا و بی همتایی او؛
2. گواهی به رسالت محمد صلی الله علیه و آله و اقرار به آنچه از طرف خدا آورده است؛
3. گواهی به رهبری و امامت ولی ما و دشمنی با دشمنان ما؛
4. اطاعت کردن از فرمان ما؛
5. انتظار قائم ما (حضرت حجت بن الحسن المهدی) ؛

6. کوشش در انجام واجبات و ترک محرمات [3] .
ختامه مسک
قال مولانا الصادق علیه‌السلام: فی معنی الصراط...
هو الطریق الی معرفة الله عزوجل، و هما صراطان: صراط فی الدنیا، و صراط فی‌الآخرة، و أما الصراط فی‌الدنیا فهو الامام المفترض الطاعة، من عرفه (فی) الدنیا و اقتدی بهداه مر علی الصراط الذی هو جسر جهنم فی‌الآخره [4] .
امام صادق علیه‌السلام (در معنای صراط) فرمود: صراط راهی برای معرفت خدا است. صراط دوتاست؛ صراط دنیا و صراط آخرت. اما صراط دنیا، امام واجب الاطاعه (معصومین علیهم‌السلام) می‌باشد؛ هر کس در دنیا معرفت به امام پیدا کرد، به او اقتدا نمود و به واسطه‌ی او هدایت گردید، روی صراط آخرت که پلی روی جهنم است به راحتی و با سرعت) عبور خواهد کرد.
سعادت دنیا و آخرت در اطاعت از جانشینان بر حق خاتم انبیاء صلی الله علیه و اله یعنی امامان معصوم - که اول آنان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و آخر آن‌ها حضرت حجت بن الحسن عج) است - می‌باشد.

پی نوشت ها:
[1] سفینة البحار، ج 2، ص 662؛ وسائل الشیعه، ج 12، ص 88، ح 1.
[2] وسائل الشیعة، ج 8، صص 19-18، ح 1.
[3] اصول کافی، ج 2، ص 172.
[4] معانی الاخبار، ص 32، باب معنی الصراط، ح 1.
منبع: وصایا الصادقین (بررسی کوتاه و ساده درباره وصیتهای امام باقر)؛ محمود شریعت زاده خراسانی؛ انتشارات خادم الرضا (ع) چاپ دوم 1384 .

وصیة الامام علیه‌السلام لأبی الجارود
عن أبی‌الجارود عن أبی‌جعفر علیه‌السلام قال: قلت له علیه‌السلام، أوصنی فقال أوصیک بتقوی اله و أن تلزم بیتک و تقعد فی دهماء هؤلاء الناس، و ایاک و الخواج منا؛ فانهم لیسوا علی شیء و لا الی شیء، و اعلم أن لبنی امیة ملکا لا یستطیع الناس أن تردعه و أن لأهل الحق دولة اذا جاء ت ولاها الله لمن یشاء منا أهل‌البیت، فمن أدرکها منکم کان عندنا فی‌السنام الأعلی و ان قبضة الله قبل ذلک خار له، واعلم أنه لا تقوم عصابة تدفع ضیما أو تعز دینا الا صرعتهم المنیة و البلیة حتی تقوم عصابة شهدوا بدرا مع رسول الله صلی الله علیه و آله لا یواری قتیلهم و لا یرفع صریعهم و لا یداوی جریحهم، قلت: من هم؟ قال: الملائکة [1] .
ابوجارود می‌گوید: از امام باقر علیه‌السلام تقاضای وصیت نمودم. حضرت فرمود: سفارش می‌کنم تو را به تقوای الهی، و این که در خانه بمانی و در سر و صدای این مردم خانه نشین باشی، و دوری کنی از خروج کننده‌های ما؛ چرا که آنان چیزی نیستند و به سوی هدف درستی نمی‌روند و بدان که بنی‌امیه حکومتی دارند که مردم نمی‌توانند از آن جلوگیری کنند، و اهل حق دولتی دارند که هرگاه نوبت آن برسد، خداوند به هر کدام از ما اهل‌بیت بخواهد، عطا خواهد نمود. هر کدام از شما آن زمان را درک کند، با ما در جایگاه بالا و مقام رفیع خواهد بود، و اگر پیش از آن که آن را درک کند، از دنیا برود، خداوند آن را برایش اختیار نموده است. و بدان قیام نمی‌کند گروهی برای دفع ظلم یا عزیز نمودن دین، مگر این که گرفتار مرگ و بلاها می‌شوند، تا این که گروهی قیام کنند که در بدر با رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده‌اند؛ آن‌ها کشته شده‌هایشان را دفن نمی‌نمایند و بر زمین افتاده‌هایشان را بلند نمی‌کنند و مجروحانشان را مداوا نمی‌نمایند.
ابوجارود می‌گوید که پرسیدم: این‌ها کیانند؟ فرمود: فرشتگان. مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام مکتبی است الهی که ریشه و اساس آن از وحی است و تأمین کننده‌ی سعادت پیروان و دوستان و ارادتمندانش می‌باشد، از این رو پیغمبر عظیم‌الشأن اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که در مسیر اهل‌بیت من باشید، هلاک نمی‌شوید و آسیبی به شما نخواهد رسید و همواره بر حق خواهید بود، زیرا حق با آنان است.» در این وصیت می‌بینیم که چگونه دوستانشان را متوجه مسایل حال و آینده می‌کنند و با راهنمایی‌های دوستانه و منطقی، راه حق و حقیقت را روشن می‌نمایند. همچنین گمراه و منحرف را معرفی می‌کنند، تا پیروانشان هوشیار باشند و فریب حکام جور و ستم را نخورند. آری؛ این وظیفه‌ی امام بر حق و

جانشین راستین پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله است.
درس‌های این وصیت
1. بزرگ ترین سرمایه‌ی مؤمن، تقوا و پرهیزکاری است. همان گونه که در آغاز این وصیت مشاهده می‌کنیم، سفارش به تقوا همواره مورد توجه امام باقر علیه‌السلام و سایر معصومین علیهم‌السلام بوده است. توجه اکید به حفظ تقوا و پرهیزکاری، سرلوحه‌ی هر سفارش آن بزرگواران است.
2. کنترل رفت و آمد میان مردم (همچنان که قبلا هم ذکر شد) ، و پرهیز از جلوه‌گری اعمال در بین عامه‌ی مردم، دومین نکته‌ی مورد تأکید این وصیت است. به عبارت ساده‌تر، با مردم باش، ولی با افکار و رفتار آنان نباش و از آن بپرهیز.
3. کسانی که قبل از قیام قائم آل محمد (عج) قیام می‌کنند و خودشان را به اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهند (مثل زیدیه و بعضی از بنی هاشم) نتیجه‌ای نخواهند گرفت. از روایات استفاده می‌شود که این قیام‌ها باطل و مرود است.
4. در مقابل جنایات و ظلم حکام بنی‌امیه و عمال آنان، هیچ کس نمی‌تواند استقامت نماید.
5. این را بدانید و مطمئن باشید که دولت حق ما خواهد آمد. هر کس آن زمان را درک نمود، در درجه‌ی خواهد بوده و اگر اجل گریبانش را بگیرد و از دنیا برود، برگشتننش آسان خواهد بود.
6. در زمان ظهور حضرت مهدی (عج) ، زمین و زمان، و نیز ملائکه و جنیان تحت فرمان او خواهند بود: «اللهم ارنا الطلعة الرشیدة و الغرة الحمیدة»
داستان سید بحرالعلوم
علامه سلماسی که از شاگردان و نزدیکان سید بحرالعلوم است، می‌گوید: در خدمت سید بحرالعلوم به مکه‌ی معظمه مشرف شدیم. مرحوم سید در مکه حوزه‌ی تدریس تشکیل داد. جود و کردم خاصی از او دیدم؛ آنچه داشت به افراد بخشش می‌کرد. یک شب به ایشان عرض کردم: این جا عراق و نجف اشرف نیست که این گونه بخشش می‌کنید، این جا اکثرا سنی هستند و اگر در این ولایت غربت پولمان تمام شود، از چه کسی بگیریم؟ سید سکوت کرد. وی هر روز کارش این بود که صبح زود به حرم خدا (مسجد الحرام) مشرف می‌شد؛ طواف و نماز طواف را انجام می‌داد و سپس نماز صبح و تعقیب آن را می‌خواند، و اول طلوع آفتاب به منزل بازمی‌گشت، صبحانه میل می‌کرد، سپس مردم گروه گروه می‌آمدند و از محضرش بهره‌مند می‌شدند.
فردای آن شب که به او گفتم پول تمام شده و از کجا پول بیاوریم، وقتی صبح از حرم بازگشت؛ چند لحظه بعد شنیدم در را می‌کوبند؛ در صورتی که آن وقت هنگام آمدن افراد معولی نبود. می‌خواستم بروم در را باز کنم،

دیدم سید بحرالعلوم با شتاب حرکت کرد و به من فرمود: نیا. من تعجب کردم. سید رفت و در را باز کرد؛ ناگاه دیدم شخص بزرگواری سوار بر مرکب است. سید بیرون دید و سلام کرد و عرض ادب نمود و رکاب را گرفت و آن بزرگوار پیاده شد. سید بحرالعلوم عرض کرد:ای آقای من! بفرما. آن بزرگوار وارد منزل شد و در اتاق سید بحرالعلوم به جای سید نشست. پس از ساعتی صحبت، آن بزرگوار حرکت کرد و بر مرکب سوار شد و رفت.
سید برگشت و بسیار شد بود. به من حواله‌ای داد که بروم بازار صفا و مروه، و طبق آن حواله پول بگیرم. به بازار رفتم، به همان مغازه‌ای که سید فرموده بود، رسیدم و دیدم صاحب مغازه منتظر من است. حواله را به او دادم، بوسید و گفت: برو حمال بیاور. رفتم، چند حمال اجیر کردم، آمدند و چند جوال از پول‌های رایج را به منزل سید آوردیم. بعد که مطلب را با سید به طور خصوصی در میان گذاشتم، فرمود: تا زنده‌ام به کسی نگو، حواله از حضرت صاحب الأمر امام مهدی (عج) بود؛ همان کسی که دیروز صبح با مرکب به منزل ما تشریف آوردند [2] .
خاتمه مسک: توصیف امام صادق از حضرت مهدی
ابوحمزه می‌گوید: به حضور امام صادق علیه‌السلام رفتم و عرض کردم: آیا صاحب الأمر (قائم آل محمد) شما هستید؟
امام صادق علیه‌السلام فرمود: نه.
عرض کردم: آیا او پسر شما است؟
امام صادق علیه‌السلام فرمود: نه.
عرض کردم: آیا او پسر پسر شما است؟
امام صادق علیه‌السلام فرمود: نه.
عرض کردم: آیااو پسر پسر پسر شما است؟
امام صادق فرمود: نه.
عرض کردم: او کیست؟
امام صادق علیه‌السلام فرمود: او همان کسی است که سراسر زمین را همان گونه که پر از ظلم و جور شده، پر از عدل و داد کند. او در عصر فترت (نبودن امامان معصوم) بیاید؛ چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان نبودن رسولان آمد [3] .

پی نوشت ها:
[1] کتاب الغیبه، نعمانی، ص 194، ح 1، باب 11.
[2] گنیجنه‌ی دانشمندان، ج 8، ص 271.
[3] اصول کافی، ج 1، ص 341.

منبع: وصایا الصادقین (بررسی کوتاه و ساده درباره وصیتهای امام باقر)؛ محمود شریعت زاده خراسانی؛ انتشارات خادم الرضا (ع) چاپ دوم 1384 .

وصیت الامام الباقر علیه‌السلام لخیثمة الجعفی (ره)
عن خیثمة، قال: دخلت علی أبی‌جعفر علیه‌السلام أودعه، فقال: یا خیثمة، أبلغ من تری من موالینا السلام و أوصهم بتقوی الله العظیم، و أن یعود غنیهم علی فقیرهم وقویهم علی ضعیفهم، و أن یشهد حیهم جنازة میتهم و أن یتلاقوا فی بیوتهم فان لقیا بعضهم بعضا فی بیوتهم حیاة لامرنا، رحم الله عبدا أحیا أمرنا. یا خثیمه: أبلغ موالینا أنا نغنی عنهم من الله شیئا الا بعمل، و أنهم لن ینالوا و لا یتنا الا بالورع، و ان أشد الناس حسرة یوم القیامة من وصف عدلا ثم خالفه الی غیره [1] . خیثمه می‌گوید: خدمت امام باقر علیه‌السلام رسیدم تا با ایشان خداحافظی نمایم؛ آن حضرت فرمود:ای خیثمه! هر کدام از دوستان ما را دیدی، سلام مرا به آن‌ها برسان و آنان را توصیه کن به تقوای خدای بزرگ، و سفارش کن که دوستان ثروتمند ما به دیدار فقرا بروند و قدرتمندانشان از ضعیفانشان عیادت کنند، و این که زنده‌ها به تشییع جنازه‌ی مرده‌هایشان بروند، و به خانه‌ی یکدیگر بروند؛ چرا که این کار زنده نمودن امر ماست. خدا رحمت کند کسی را که امر ما را زنده نماید.ای خیثمه! به دوستان ما بگو ما آن‌ها را در برابر خدا بی‌نیاز نمی‌کنیم، مگر آن که خود اهل عمل باشند، و آن‌ها به ولایت ما نمی‌رسند، مگر با ورع. پرحسرت ترین مردم در روز قیامت کسی است که عدالتی را توصیف نماید، آنگاه با آن مخالفت نماید. این وصیت امام باقر علیه‌السلام باید سرمشق همه‌ی کسانی که دم از ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌زنند، باشد. چنانچه این کلمات نورانی را سرلوحه‌ی برنامه‌ی روزانه‌ی خود قرار دهیم، فواید و برکاتی خواهد داشت که بزرگ ترین و مهم ترین آن‌ها، نجات ما از گمراهی و انحراف است. همچنین به برکت عمل به این فرامین مقدس، هیچ گاه در زندگی خود درمانده نخواهیم شد، بلکه مطابق روایتی که از حضرت نقل شده، مایه‌ی زینت و آبرو برای اهل‌بیت می‌شویم: «کونو النا زینا» [2] حضرت در خطاب به دوستان و پیروان می‌فرماید: «با اعمال و رفتارتان برای ما زینت و آبرو باشید.»

نقل شده است که روزی امام باقر علیه‌السلام از کنار گروهی از شیعیان و علاقمندان عبور نمودند و فرمودند: «والله انی لأحبکم و أحب ریحکم و أرواحکم» به خدا قسم من شما را دوست دارم، و همچنین بوی شما را و روحتان را دوست دارم [3] .

درس‌های این وصیت

1. هرگاه می‌خواهیم سفارش به کاری کنیم و پیامی به کسی بدهیم، اول با سلام آغاز کرده و اظهار محبت نماییم.

2. همه‌ی ما موظفیم این کلمات گهربار را به همه‌ی دوستان و موالیان امامان معصوم علیهم‌السلام برسانیم.
3. مقید باشیم در مسیر تقوا و راستی و حقیقت حرکت کنیم.
4. توانمندان جامعه (چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی) حال زیردستان را مراعات کنند و از آنان دستگیری نمایند و کوشش کنند ارتباط بیش تری بین اقشار مختلف جامعه برقرار باشد.
5. موالیان اهل‌بیت علیهم‌السلام در فکر این باشند که بزرگ ترین وظیفه‌ی آن‌ها، زنده کردن نام و یاد و آیین اهل‌بیت علیهم‌السلام است؛ یعنی آشنایی با قرآن و عترت و عمل نمودن به فرامین این دو امانت، موجب سعادت دنیا و آخرت و مایه‌ی رستگاری و نجات ماست، و رحمت واسعه‌ی خداوند متعال را شامل حامل ما خواهد کرد.
6. این را بدانیم که خاندان عترت و طهارت از ما چیزی جز عمل نمودن به راهنمایی‌های قرآن و عترت نمی‌خواهند؛ تنها توقع آن بزرگوران، توجه به ثقلین است که آن هم نهایتا به سود خود ما خواهد بود.
7. هنگامی ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام از ما پذیرفته خواهد شد و به این مقام می‌رسیم که ورع و پرهیزکاری را اصل و اساس زندگی خود قرار داده و متقی باشیم، تا ان‌شاءالله به درجه‌ی فائزین برسیم، و شامل این حدیث شریف شویم:
قال رسول الله صلی الله علیه و آله: علی و شیعته هم الفائزون [4] .
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی و شیعیان او رستگارانند.
8. یکی از اسامی روز قیامت، یوم الحسرة می‌باشد. خدای سبحان در قرآن کریم می‌فرماید:
(و انذرهم یوم الحسرة) [5] . آن‌ها را از روز حسرت بترسان. از این رو در پایان این وصیت، می‌بینیم که حضرت می‌فرماید: کوشش کنید جزء کسانی نباشید که فردای قیامت حسرت و اندوه داشته باشند. بزرگ ترین حسرت مردم در روز قیامت این است که توصیف عدل را می‌دانستند، اما عامل به آن نبودند.
نمونه‌ای از عدالت امیرالمؤمنین علی
روزی عقیل برادر بزرگ امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به حضور علی علیه‌السلام آمد و تقاضای مبلغی وام کرد (با توجه به این که زمان خلافت علی علیه‌السلام بود و بیت‌المال در اختیار آن حضرت بود.)
عقیل افزود: به کسی مقروض هستم و وقت ادای آن فرا رسیده است؛ می‌خواهم قرض خود را ادا کنم.
امام فرمود: وام تو چقدر است؟
عقیل: مبلغ وام را معین کرد.
امام علیه‌السلام فرمود: من این اندازه پول ندارم، صبر کن تا جیره‌ام از

بیت‌المال به دستم برسد؛ آن را در اختیار تو خواهم گذاشت.
عقیل گفت: بیت‌المال در اختیار تو است، باز می‌گویی صبر کن تا جیره‌ام برسد، تازه جیره‌ی تو مگر چقدر است؟ اگر همه‌ی آن را به من بدهی، کفایت قرض مرا نمی‌کند.
امام علی علیه‌السلام به عقیل فرمود: پس بیا من و تو هر کدام شمشیری برداریم و به حیره (محلی نزدیک کوفه) برویم و به یکی از بازرگانان آن‌جا شبیخون بزنیم و اموالش را بگیریم، (و در نتیجه، پولدار می‌شویم و تو نیز وام خود را می‌دهی) !
عقیل فریاد زد: و ای! یعنی برویم دزدی کنیم؟
امام علی علیه‌السلام فرمود: اگر مال یک نفر را بدزدی، بهتر از آن است که مال عموم را بدزدی. (بیت‌المال، مال عموم مسلمین است، اگر از آن به عنوان منافع خصوصی، زیادتر از دیگران برداریم، از اموال عمومی، دزدی شده است) . عقیل گفت: اجازه می‌دهی به سوی معاویه بروم؟
حضرت فرمود: آری. عقیل گفت: پس کمکم کن و خرج سفرم را بده.
حضرت فرمود: حسن جان! به عمویت چهارصد درهم بده. عقیل پول‌ها را گرفت و از نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام خارج شد؛ در حالی که این شعر را می‌خواند:
سیغنینی الذی أغناک عنی
و یقضی دیننا رب قریب [6] .
خداوند متعال به زودی مرا بی‌نیاز خواهد کرد و قرض مرا ادا خواهد نمود.
ختامه مسک
قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: الفضائل أربعة أجناس: احدها الحکمة و قوامها فی الفکرة، و الثانی العفة و قوامها فی الشهوة، و الثالث القوة و قوامها فی‌الغضب، و الرابع العدل و قوامه فی‌اعتدال قوی النفس [7] .
امام علی علیه‌السلام فرمود: فضیلت‌ها چهار گونه‌اند:
1. حکمت، و ریشه و قوام آن درتفکر است؛
2. عفت، و ریشه و قوام آن در شهوت است؛
3. قدرت، و ریشه و قوام آن در قوه‌ی غضبیه است؛
4. عدالت، و ریشه و قوام آن در اعتدال و هماهنگی قوای نفس قرار دارد.

پی نوشت ها:
[1] کافی، ج 2، صص 176-175، باب زیارةالاخوان.
[2] طرائف الحکم، ج 2، ص 66؛ امالی شیخ صدوق، ص 484، ح 657، مجلس 17 (62).
[3] امالی شیخ طوسی، ص 722، ح 1522، مجلس 6 (43).

[4] بشارة المصطفی، ص 187، ضمن حدیث 2؛ مناقب امیرالمؤمنین، محمد بن سلیمان الکوفی، ج 2، ص 596، ح 1100.
[5] مریم، 39.
[6] مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 376؛ بحار الانوار، ج 41، ص 113.
[7] تفسیر المعین، ص 541؛ کشف الغمة، ج 3، ص 140.

منبع: وصایا الصادقین (بررسی کوتاه و ساده درباره وصیتهای امام باقر)؛ محمود شریعت زاده خراسانی؛ انتشارات خادم الرضا (ع) چاپ دوم 1384 .

وصیت به صبر بر مصائب

عن محمد بن حرب قال: أوصی محمد بن علی بن الحسین الی ابنه جعفربن محمد علیهم‌السلام: فقال: یا بنی اصبر للنوائب [1] . از مهم‌ترین عوامل موفقیت انسان و رمز پیروزی در هدایت بشر، صبر و بردباری است. طبق فرموده‌ی خداوند متعال در قرآن کریم:
(والله یحب الصابرین) [2] .
خداوند صابران را دوست می‌دارد.
پیامبر عظیم‌الشأن اسلام صلی الله علیه و آله با تمام مشکلات و مصائبی که داشت، فرمود: ما أوذی نبی مثل ما أوذیت [3] . هیچ پیغمبری مثل من اذیت و آزار ندید. آن حضرت باز هم صبر نمود، و با اخلاق نیک و بردباری خود، مردم را به سوی هدایت گرایش داد، و همچنین امامان معصوم - جانشینان بر حق خاتم انبیاء علیهم‌السلام - هم برای اسلام و هدایت مردم بسیار رنج بردند، ولی صبر و شکیبایی می‌نمودند تا به هدف مقدس خود نایل شوند. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در خطبه‌ی سوم نهج‌البلاغه به نام «شقشقیه» می‌فرماید: صبرت و فی‌العین قذی و فی‌الحلق شجی. صبر نمودم؛ در حالی که در چشمم خار بود و در گلویم استخوان. آری؛ زندگی برای ایشان بسیار سخت شده بود، و تنها از جهت این که برای مصلحت اسلام، امر الهی بر این سکوت مقدر بود، و وصیت پیامبر گرامی اسلام هم ایجاب می‌کرد، با صبر و بردباری خود اسلام را حفظ نمود و اجازه نداد زحمت‌های پیامبر و دستاوردهای عظیم حاصل پیروزی و استقرار اسلام از بین برود. همچنین به فرزندانش امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام هم دستور به صبر و بردباری داد و فرمود: حسن جانم! خودت را عادت بده که همیشه صبر داشته باشی. و آنقدر امام حسن علیه‌السلام بر جفای بنی‌امیه و طرفداران و هوادارانشان صبر کرد، تا آن روزی که عمامه از سر حضرت برداشتند و به وسیله‌ی خنجر به ران حضرت زخمی وارد کردند و به او گفتند:
أشرکت کما أشرک أبوک من قبل [4] .
تو هم مثل پدرت مشرک هستی.
آنگاه امام حسن علیه‌السلام فرمود:
سأصبر حتی یعلم الصبر اننی
صبرت علی شیء أمر من الصبر
آنقدر صبر می‌کنم تا صبر بداند که من بر مصائبی تلخ و ناگوار که از (گیاه) صبر هم تلخ تر بود، صبر کردم. امام حسین علیه‌السلام هم در مقابل آن مصائب جانکاهی که بر ایشان و یاران و خانواده‌اش وارد شد، صبر کرد، و

دیگران را هم تشویق به صبر و بردباری می‌فرمود؛ همچنان که در زیارت آن حضرت آمده که فرشتگان آسمان از صبر حضرت تعجب کردند: و قد عجبت من صبرک ملائکة السموات [5] . در قرآن مجید نیز آیات متعددی درباره‌ی اهمیت صبرو بردباری و پاداش مؤمنان صابر آمده است، که به چند نمونه اکتفا می‌شود:
1. (انما یوفی الصابرون أجرهم بغیر حساب) [6] .
به درستی که صابران اجر و پاداش خود را بی‌حساب دریافت می‌دارند.
2. (اولئک یجزون الغرفة بما صبروا) [7] .
(صابران) کسانی هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیبایی‌شان به آنان داده می‌شود.
3. (انی جزیتهم الیوم بما صبروا أنهم هم الفائزون) [8] ولی من امروز آنان را برای صبر و استقامتشان پاداش دادم، آن‌ها پیروز و رستگارند.
4. (و جزاهم بما صبروا جنة و حریرا) [9] . خداوند در برابر صبر و شکیبایی آنان، بهشت و لباس‌های حریر بهشتی را به آنان پاداش می‌دهد. در نتیجه، از این وصیت کوتاه، بزرگ ترین درس را استفاده می‌نماییم و آن درس صبر و استقامت در مقابل گرفتاری‌ها و مصائب است، که اجر فراوان مادی و معنوی، و دنیایی و آخرتی به همراه خواهد داشت.
صبر در مقابل گرفتاری‌ها و اطاعت از خدا و رسولش
شخصی به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: به من درسی بیاموز.
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برو، ولی مراقب باش که خشم و غضب نکنی. آن شخص گفت: همین موعظه، مرا کافی است. به سوی خانه‌ی خود رهسپار شد؛ ناگهان دید جمعی از بستگان او از خانه بیرون آمده‌اند و می‌خواهند بر سر موضوعی با گروه دیگری بجنگند. وقتی دید خویشانش مسلح شده‌اند، او نیز سلاح خود را برداشت و به خویشانش پیوسیت. در این وقت حساس، ناگهان سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به یادش آمد که فرمود: غضب نکن. فورا اسلحه‌اش را به کناری انداخت، سپس آرام‌آرام نزد گروه مقابل رفت و با زبان نرم و با ملایمت گفت: شما از قتل و مجروح کردن و نزاع چه فایده‌ای دیده‌اید؟ شما نزد من آیید تا با صبر و حوصله مشکل را حل کنیم و هر چقدر مال و ثروت خواستید، من ضامن می‌شوم به شما بدهم.
این سخن آرام، آن چنان در آن‌ها اثر نیک گذاشت که بی‌درنگ گفتند: ما سزاوارتر هستیم که این کار را بکنیم و پیشقدم در نابودی نزاع شویم. در نتیجه، نزاع خاتمه پیدا کرد و جای خود را به صفا و آرامش داد [10] . به این ترتیب، می‌بینیم ملایمت در سخن و صبر و شکیبایی، خشم و غضب را دور می‌کند و جای خود را به صلح و صفا می‌دهد. از سخنان امام صادق

علیه‌السلام است: شیطان، لشکری همچون غضب و زنان ندارد [11] .
ختامه مسک
قال مولانا الصادق علیه‌السلام: أربعة من أخلاق الأنبیاء: البر، و السخاء، والصبر علی النائبة، و القیام بحق المؤمن [12] . امام صادق علیه‌السلام فرمود: چهار چیز است که از روش و رفتار انبیای الهی است (مرام و شیوه آنان است) :
1. نیکوکاری؛
2. سخاوت و احسان به مردم؛
3. صبر و بردباری در مصائب و گرفتاری‌ها؛
4. قیام به حق مؤمن و انجام آن.

پی نوشت ها:
[1] اثبات الهدی (احوالات امام باقر) ، ص 74.
[2] آل عمران،146.
[3] مناقب آل ابی‌طالب، ج 3، ص 42؛ بحارالانوار، ج 39، ص 56؛ کنز العمال، ج 3، ص 130، ح 5818، به لفظ «ما أوذی احد مثل ما اوذیت فی الله» ، منتهی‌الآمال، احوالات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله.
[4] ارشاد شیخ مفید، ج 2، ص 12.
[5] المزار محمد بن المشهدی، ص 504؛ بحارالانوار، ج 98، ص 240.
[6] زمر، 10.
[7] فرقان، 75.
[8] مؤمنون، 11.
[9] انسان، 12.
[10] کافی، ج 2، ص 304، ح 11، باب الغضب.
[11] کافی، ج 5، ص 515، ح 5، باب فی قلة الصلاح فی‌النساء؛ سفینة البحار، ج 2، ص 320.
[12] تحف العقول، ص 369.
منبع: وصایا الصادقین (بررسی کوتاه و ساده درباره وصیتهای امام باقر)؛ محمود شریعت زاده خراسانی؛ انتشارات خادم الرضا (ع) چاپ دوم 1384 .

وصیت به جمعی از حج گزاران

وصیة الامام الباقر علیه‌السلام لجماعة من شیعته
عن جابر الجعفی [1] قال: دخلنا علی أبی‌جعفر محمد بن علی علیه‌السلام و نحن جماعة بعد ما قضینا نسکنا، فودعناه و قلنا له: أوصنا یا ابن رسول الله، فقال علیه‌السلام: لیعن قویکم ضعیفکم، و لیعطف غنیکم علی فقیرکم، و لینصح الرجل أخاه کنصیحته لنفسه، و اکثموا اسرارنا و لا تحملوا الناس علی أعناقنا، و انظورا أمرنا و ما جاءکم عنا؛ فان وجدتموه للقرآن موافقا فخذوا به، و ان لم تجدوه موافقا فردوه، و ان اشتبه الأمر علیکم فیه فقفوا عنده و ردوه الینا حتی نشرح لکم من ذلک ما شرح لنا، و اذا کنتم کما أوصینا کم لم تعدوا الی غیره؛ فمات منکم میت قبل أن یخرج قائمنا؛ کان شهیدا، و من أدرک منکم قائمنا فقتل معه؛ کان له أجر شهیدین، و من قتل بین یدیه عدوا لنا له أجر عشرین شهیدا [2] .
در زمان حیات امامان معصوم علیهم‌السلام، میان شیعیان و محبان اهل‌بیت علیهم السلام چنین رسم بود که بعد از مراسم عظیم حج و زیارت خانه‌ی خدا، برای زیارت مرقد منور حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینة النبی می‌رفتند و بعد از آن هم محضر مبارک امام زمان می‌رسیدند و ضمن تجدید عهد و پیمان، تقاضای نصیحت و موعظه می‌کردند. در زمان امام باقر علیه‌السلام گروهی از شیعیان و دوستان اهل‌بیت علیهم‌السلام ساکن کوفه به همراه جناب جابر جعفی (ره) خدمت امام باقر علیه‌السلام رسیدند و تقاضای وصیت نمودند. حضرت در امام باقر علیه‌السلام پاسخ این تقاضا، با کلماتی نورانی به آن‌ها سفارش‌هایی فرمود که در حقیقت سرمشقی است برای هر انسانی که خود را شیعه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌داند، و اگر همه در این مسیر صحیح قرار بگیرند و به وظایف خود عمل نمایند، موجب سوق دادن سایر افراد به سمت و سوی این مکتب حیات بخش خواهند شد.
امام باقر علیه‌السلام خطاب به آن‌ها فرمود:
1.همه‌ی قدرتمندان وظیفه دارند به ضعیفان کمک کنند.
2. اغنیا باید به فقرا و تهیدستان رسیدگی نمایند.
3. همه‌ی پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام باید یکی باشند و همدیگر را نصیحت کنند، که همان امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر است، پس باید به این دو وظیفه‌ی بزرگ الهی عمل نمایند.
4. حفظ شوون و کتمان اسرار، یکی از نشانه‌های بارز ایمان است، پس بر مؤمن است که مراعات آبروی مردم را بنماید.
5. شیعیان و پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام باید پایبند به اوامر و نواهی آن

بزرگواران باشند.
6. آنچه از امامان معصوم علیهم‌السلام نقل شده، چنانچه موافق با قرآن است، آن را بپذیرند و به کار بندند، و الا آن را رد کنند، و اگر آن را درک نکردند، از خاندان پیامبر سؤال نمایند که جواب کافی و شافی خواهند داد. قرآن می‌فرماید:
(فسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون) [3] .
اگر نمی‌دانید، از آگاهان (محمد و آل محمد) بپرسید.
7. اگر به این وصیت نورانی عمل نماییم، نیازی ه کسی پیدا نمی‌کنیم، و اگر کسی که عامل به این سفارش‌ها است، قبل از ظهور قائم اهل‌بیت (عج) از دار دنیا برود، شهید محسوب می‌شود.
8.اگر کسی از دوستان اهل‌بیت به این وصیت عمل نماید و قائم آل محمد را هم درک کند و با او باشد و کشته شود، اجر دو شهید را دارد، و چنانچه یکی از دشمنان اهل‌بیت را به قتل برساند، اجر و ثواب بیست شهید را دارد.
9. افرادی که ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام را قبول دارند، باید به این فرمایش‌ها عمل کنند، تا خیر دنیا و آخرت را ببینند، و اگر ولایت را نپذیرند، مانند معاویه و امثال او در گمراهی خواهند ماند.
سال دهم هجرت، پس از آن که جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد:
(یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس) [4] . ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو (در حق علی علیه‌السلام) نازل گردیده، کاملا به مردم برسان، و اگر ابلاغ نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای. و خداوند تو را از (خطرات) مردم نگاه خواهد داشت. پیامبر اسام صلی الله علیه و اله به فرمان الهی در صحرای سوزان و در کنار غدیر خم، حضرت علی علیه‌السلام را در برابر ده‌ها هزار نفر جمعیت مسلمان، به مقام خلافت منصوب نمود، که عده‌ای از منافقین از این کار، سخت ناراحت شدند. معاویه در حالی که یک دست خود را روی شانه‌ی مغیرة بن شعبه و دست دیگر را روی شانه‌ی ابوموسی اشعری گذاشته بود، با تکبر مخصوصی، خرامان خرامان نزد بستگانش آمد و گفت: ما هرگز اعتراف به ولایت و خلافت علی نمی‌کنیم و آن را نمی‌پذیریم. امام باقر علیه‌السلام پس از نقل مطلب فوق در مورد معاویه فرمود: این آیات قرآنی (آیات 31 تا 35 سوره‌ی قیامه) در مورد معاویه نازل شده است:
(فلا صدق و لا صلی - و لکن کذب و تولی - ثم ذهب الی اهله یتمطی - اولی لک فأولی - ثم اولی لک فاولی) [5] . پس او نه تصدیق کرد و نه نماز خواند، بلکه تکذیب کرد و (از حق) روی گرداند، آنگاه متکبرانه به سوی اقوام و خویشانش رفت. وای و هلاکت بر تو (ای معاویه) سپس وای و هلاکت بر تو (هم در دنیا و هم در آخرت) . باید توجه داشت که آیات فوق

در مکه نازل شده و طبق گفته‌ی بعضی از مفسران، در مورد ابوجهل است، ولی تطبیق آن با معاویه، از باب تعیین یکی از مصداق‌های آیات فوق می‌باشد.
ختامه مسک
قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: قواعد الاسلام سبعة: فأولها العقل و علیها بنی الصبر، و الثانیه صون العرض و صدق اللهجه، و الثالثه تلاوة القرآن علی جهته، و الرابعه الحب فی الله و البغض فی الله، و الخامسه حق آل محمد صلی الله علیه و آله و معرفة ولایتهم، و السادسة حق الاخوان و المحاماة علیهم، و السابعه مجاورة الناس بالحسنی [6] . حضرت امیرالمؤمین علی علیه‌السلام فرمود: پایه‌های اسلام هفت چیز است: اول عقل و بر آن صبر استوار شده است؛ دوم راستگویی و درستی؛ سوم تلاوت قرآن (بدون تغییر) ؛ چهارم دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا؛ پنجم (مراعات) حقوق آل محمد صلی الله علیه و آله و معرفت به ولایت و فضایل و مناقب آنان؛ ششم (مراعات) حقوق برادران دینی و حمایت از آنان؛ هفتم نیکی با مردم و حسن خلق با آنان.

پی نوشت ها:
[1] ر.ک: وصیت چهاردهم.
[2] أمالی شیخ طوسی (ره) ، مجلس 9، ح 2؛ اصول کافی، ج 2، ص 222، ح 4.
[3] نحل، 43.
[4] مائده، 67.
[5] تفسیر برهان، ج 4، ص 409؛ تفسیر القمی، ج 2، ص 397.
[6] تحف العقول، ص 196؛ تفسیر المعین 7 ص 461.
منبع: وصایا الصادقین (بررسی کوتاه و ساده درباره وصیتهای امام باقر)؛ محمود شریعت زاده خراسانی؛ انتشارات خادم الرضا (ع) چاپ دوم 1384 .

هدیه به شاعر از خزینه خالی

مرحوم شیخ مفید، طبری و برخی دیگر از بزرگان به نقل از جابر جعفی حکایت کنند:
روزی به محضر شریف امام محمد باقر علیه السلام شرفیاب شدم، و اظهار داشتم: مولایم! من بسیار تنگ دست و محتاج شده ام؛ از شما خواهش می کنم، مقداری پول جهت تأمین هزینه زندگی ام به من عنایت فرمائید؟ امام علیه السلام فرمود: ای جابر! در حال حاضر، چیزی نزد ما نیست که به تو کمک دهیم. در همین بین - که مشغول صحبت بودیم - کمیت شاعر وارد شد و چند بیت شعر در مدح و عظمت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام فرمود و چون اشعار او پایان یافت، حضرت به غلام خود فرمود: وارد آن اتاق شو، کیسه ای در آن جا وجود دارد، آن را بیاور و تحویل کمیت شاعر بده. غلام رفت و پس از لحظه ای - در حالی که کیسه ای در دست گرفته بود - بازگشت، و آن کیسه را جلوی کمیت شاعر نهاد.
سپس کمیت به حضرت عرضه داشت: سرورم! اگر اجازه فرمائی، قصیده دیگری نیز بخوانم؟
امام علیه السلام فرمود: مانعی نیست، چنانچه مایل هستی، بخوان؛ سپس کمیت قصیده ای دیگر در مدح ائمه علیهم السلام خواند، و پس از پایان اشعار، حضرت به غلام خود فرمود: داخل همان اتاق برو، کیسه ای دیگر آن جا هست، آن را برای کمیت شاعر بیاور؛ و غلام نیز اجابت کرد.
بار دیگر کمیت اجازه خواست تا اشعار دیگری را بخواند.
و حضرت اجازه فرمود و سپس فرمود تا کیسه ای دیگر تحویل کمیت گردد.
در این هنگام کمیت شاعر خطاب به حضرت کرد و اظهار داشت: یا بن رسول الله! به خدا سوگند، من برای گرفتن هدیه و پول، این اشعار را نخواندم و غرض من کسب اموال و متاع دنیا نبود؛ بلکه برای خوشنودی حضرت رسول و رضایت پروردگار این اشعار را سروده ام.
آن گاه امام علیه السلام برای او دعا کرد و به غلام خود فرمود: این کیسه ها را بازگردان و سر جایش بگذار، غلام آن ها را برداشت و در جای اولش قرار داد.
جابر افزود: من با دیدن چنین صحنه ای، با خود گفتم: هنگامی که من مشکلات خود را برای حضرت توضیح دادم و تقاضای کمک کردم به من فرمود: چیزی نزد ما نیست؛ لکن برای کمیت شاعر، که چند شعری را سروده است، سه کیسه معادل سی هزار درهم، اهداء می نماید.
در همین افکار بودم که کمیت بلند شد و خداحافظی کرد و رفت، سپس

حضرت فرمود: ای جابر! بلند شو و برو داخل همان اتاق و هر چه آن جا بود، بیاور.
هنگامی که داخل اتاق رفتم هر چه بررسی کردم، چیزی نیافتم و اثری از کیسه ها نبود، بازگشتم و به امام علیه السلام خبر دادم که چیزی پیدا نکردم.
حضرت فرمود: ای جابر! ما از تو چیزی را پنهان نمی کنیم و سپس دست مرا گرفت و همراه حضرت وارد همان اتاق شدم، وقتی داخل اتاق شدیم، حضرت با پای مبارک خود بر زمین زد و مقدار زیادی طلا نمایان گشت.
پس از آن فرمود: ای جابر! آنچه می بینی و مشاهده می کنی برای دیگران بازگو نکن؛ مگر آن که از هر جهت مورد اعتماد باشند.
و سپس افزود: روزی جبرئیل علیه السلام نزد جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و تمام گنج های زمین و ذخایر آن را بر جدم عرضه داشت، بدون آن که کمترین چیزی از مقام و موقعیت حضرتش کاسته شود.
ولی او نپذیرفت و تواضع و قناعت را برگزید و آن ذخایر و گنج ها را رد نمود.
و ما اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام چنین هستیم؛ و شیعیان و دوستان ما نیز باید چنین باشند.[1] .

پی نوشت ها:
[1] اختصاص شیخ مفید: ص 271، بصائرالدرجات: ص 395، ح 5، دلائل الامامة: ص 224، ح 151.
منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد باقر؛ عبدالله صالحی.

هدیه الهی

ان الله یتعهد عبده المؤمن بالبلاء کما یتعهد الغائب أهله بالهدیة و یحمیه عن الدنیا کما یحمی الطبیب المریض. [1] .
بی‌گمان خداوند بنده مؤمن خود را با بلا و سختی مورد لطف قرار می‌دهد، همان گونه که مسافر با فرستادن هدیه خانواده‌اش را مورد لطف قرار می‌دهد، و او را از [دلبستگی به] دنیا پرهیز می‌دهد، همان گونه که پزشک بیمار را [از خوراک نامناسب] پرهیز می‌دهد.

پی نوشت ها:
[1] تحف العقول، ص 300.

هم سخن پرندگان

جابر بن یزید جعفی می‌گوید در سفر حج به همراه باقر العلوم علیه‌السلام حرکت می کردیم، که در بیابان پرنده ی قمری بر روی محمل حضرت نشست. من خواستم آن را دور کنم حضرت به من هشدار داد که وی به ما پناه آورده است. من عرض کردم حاجت وی چیست، امام فرمودند وی می‌گوید در این کوه ها مدت سه سال است که جوجه‌گذاری می‌کنم. هر سال ماری می‌آید و جوجه‌های مرا می‌بلعد. از من می‌خواهد که دعا کنم تا خدای سبحان شر مار را از جوجه‌هایش کم کند، آن گاه امام دعا نمود و از شر وی در امان شدند.
همچنین اضافه می‌کند که به راه خود ادامه دادیم تا این که امام از شتر خویش پیاده شد، به کنار جاده رفت. در کنار رملستانی قرار گرفت. در حالی که رملها را کنار می‌زد این دعا را می‌خواند. خدایا برای ما آب فراهم ساز و ما را پاک‌گردان، در این هنگام سنگ سفیدی پدیدار شد، امام آن را از جا کند، از جای سنگ آب سفید و زلالی جوشش نمود. از آن آب وضو گرفت و ما از آن آب نوشیدیم. آن گاه در کنار درخت خرمای خشک قرار گرفت. به درخت رو کرد و فرمود از آن چه خدا در تو خلق نموده به ما اطعام کن، درخت خشک خرما آورد و ما از آن تناول نمودیم. [1] .
همچنین باقر العلوم علیه‌السلام هنگامی که صدای صیحه پرندگان را شنید به ابوحمزه فرمود، آیا می‌فهمی چه می‌گویند، وی می‌گوید، خیر. حضرت می‌فرماید، تسبیح خدا می‌کنند و از خدا روزی خویش را می‌خواهند. [2] این همان حقیقتی است که امام از آن پرده برمی‌دارد، که آنان هم سخن پرندگان هستند؛ نطق آنان را می‌فهمند، انا علمنا منطق الطیر [3] این ها نمونه هایی از توانمندی تکوینی عترت می‌باشد، که باذن الله در نظام هستی تصرف می‌نماید.

پی نوشت ها:
[1] بحار، ج 46، ص 248.
[2] مناقب، ج 4، ص 200.
[3] همان، بحار، ج 46، ص 294.
منبع: امام باقر الگوی زندگی؛ حبیب الله احمدی؛ فاطیما چاپ دوم 1385.

همسران و فرزندان امام باقر

امام باقر علیه‌السلام از دو همسر خود، پنج پسر و دو دختر داشت.
یکی از همسران امام باقر علیه‌السلام ام‌فروه، دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بود. ام‌فروه، نامش را از خواهر ابوبکر - که عمه‌ی جدش، محمد بن ابی‌بکر است - به یادگار داشت.
ام‌فروه، فرزند ابوقحافه و خواهر ابوبکر، دختری کور بود. ابوبکر خواهرش را به عقد اشعث بن قیس درآورد و محمد، عبدالرحمن و جعده - قاتل امام مجتبی علیه‌السلام - فرزندان اشعث از همین ام‌فروه‌اند. خداوند از ام‌فروه - دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر - دو پسر به امام باقر علیه‌السلام عنایت فرمود:
1. ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق.
2. عبدالله بن محمد.
یکی دیگر از همسران امام باقر علیه‌السلام ام‌حکیم، دختر اسد بن مغیره ثقفی است. این بانو مادر فرزندان دیگر امام علیه‌السلام می‌باشد که عبارتند از:
1. ابراهیم بن محمد 2. عبیدالله بن محمد 3. علی بن محمد 4. زینب بنت محمد 5. ام‌سلمه بنت محمد[1] . بر اساس تحقیق علمای انساب، نسل امام باقر علیه‌السلام منحصر به امام صادق علیه‌السلام است، گویا فرزندان دیگر امام علیه‌السلام عقیم بوده‌اند.

پی نوشت ها:
[1] برخی بر این عقیده‌اند که مادران علی و زینب و ام‌سلمه، ام‌ولد می‌باشد. یعنی علی و زینب از یک مادر و ام‌سلمه از مادری دیگر به دنیا آمده است.

چنان که در بخش‌های گذشته یادآور شدیم، امام باقر (ع) شیعیان را از یاری رساندن به حکام ناصالح منع می‌کرد، و از سویی اصولا منکران ولایت را افرادی می‌دانست که در معرض ضلالت و گمراهی قرار دارند و می‌فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: کسی که می‌خواهد زندگی و مرگش چون زندگی و مرگ من در جهت حق و هدایت باشد... پس باید علی بن ابی‌طالب و اوصیای پس از او را به ولایت و رهبری بر گزیند و دوست بدارد؛ زیرا ایشان کسی را به گمراهی نمی‌کشند و از طریق هدایت منحرف نمی‌سازند. [1] . با وجود چنین بینشی، ما شاهد آنیم که هرگاه جامعه‌ی اسلامی، حتی جامعه‌ای که معتقد به امامت معصومین (ع) نبوده است در معرض هجوم دشمن قرار گرفته، امام به پیروان خود اجازه داده است که به یاری آن‌ها بشتابند و در مواردی، خود آن حضرت شخصا در امور حکومتی به حکام رهنمود می‌داده است تا علیه دشمنان اسلام مبارزه کنند؛ زیرا دشمنان اسلام، تنها دشمن یک گروه از آنان نیستند، بلکه هدف آنان از میان بردن آثار وحی و رسالت پیامبر (ص) است. از این رو، دشمن همه‌ی مذاهب اسلامی به شمار می‌آیند و به حکم عقل باید نیروها را علیه دشمن مشترک به کار گرفت.
شخصی به نام هند سراج در آغاز معتقد به ولایت ائمه (ع) نبود، ولی بعدها در زمره‌ی اهل ولایت قرار گرفت. شغل این فرد، اسلحه فروشی بود و از شهری به شهر دیگر تجارت اسلحه می‌کرد. از جلمه شهرهایی که به آنجا سلاح می‌برد و می‌فروخت، شام بود که از زمان حکومت معاویه، مردم این شهر با اهل بیت رسول الله، یعنی امیرالمؤمنین و فرزندان وی، عداوت داشتند. و از مخالفان ولایت شناخته می‌شدند. هند سراج پس از پذیرش ولایت، درباره‌ی حمل سلاح به این منطقه از امام باقر (ع) کسب تکلیف کرده، می‌گوید: من از دیر زمان کارم فروش اسلحه به اهل شام بوده است، ولی از زمانی که خداوند ولایت شما را به من شناسانده از این کار خودداری کرده‌ام و فروش اسلحه به کسانی که با شما سر دشمنی دارند، به عقیده‌ی من کار درستی نیست. امام باقر (ع) فرمود: سلاحهایت را به جانب شام ببر و به آنان بفروش و در اختیار آنان قرار بده؛ زیرا خداوند به وسیله‌ی همین شامیان، دشمنان ما و ایشان - یعنی رومیان - را دفع می‌سازد. بلی! هرگاه میان ما و شامیان، جنگی درگیر شود، در آن شرایط نباید به دشمنان ما سلاح فروخت و نباید یاریشان داد... [2] .

پی نوشت ها:

[1] الباقر (ع): قال رسول الله (ص): من سره ان یحیی حیاتی و یموت میتتی.. فلیتول علی بن ابی‌طالب و اوصیاءه من بعده، فانهم لا یدخلونکم فی باب ضلال، و لا یخرجونکم من باب هدی... اصول کافی 1 / 209، حدیث 6.

[2] قلت لأبی جعفر (ع): اصلحک الله انی کنت احمل السلاح الی اهل الشام فابیعه منهم فلما ان عرفنی الله هذا الامر ضقت بذلک و قلت: لا احمل الی اعداء الله، فقال (ع): احمل الیهم فان الله یدفع بهم عدونا و عدوکم - یعنی الروم - و بعهم: فاذا کانت الحرب بیننا فلا تحملوا... فروع کافی 5 / 112.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

امام باقر (ع) در نامه به یکی از خلفای بنی‌امیه، کجروی‌های وی را چنین برشمرده است:
و از جمله کارهای نادرست، این است که جهاد در جامعه‌ی اسلامی ضایع شده و ارزش و کاربرد اصلی خود را از دست داده است. جهادی که خداوند آن را بر سایر اعمال برتری بخشیده و عمل کننده‌ی به جهاد را بر سایر نیکوکاران و عبادتگران رجحان داده، و ایشان را از درجات عالیتر و مغفرت و رحمت بیشتری بهره‌مند گردانیده است؛ زیرا در پرتو جهاد است که دین در پهنه‌ی جوامع طلوع می‌کند و به وسیله‌ی همین جهاد است که دشمنان دین تار و مار می‌شوند، و خداوند در سایه‌ی همین ارزش، جان و مال مؤمنان را خریده و به ایشان بهشت بخشیده است، معامله‌ای همراه با رستگاری و موفقیت!
خداوند در مسیر جهاد با مؤمنان شرط کرده است که حدود و قوانین الهی را رعایت کنند.
اولین شرط این است که در پرتو جهاد مردم را از اطاعت خلق بازدارند و به اطاعت خدا دعوت کنند، و ملت‌ها را از عبادت مخلوق به عبادت خالق سوق دهند، و از ولایت و رهبری غیر خدا به ولایت و رهبری و محبت خدا رهنمون شوند.
کافرانی که از پرداخت جزیه (و به رسمیت شناختن حکومت اسلامی) امتناع ورزند کشته می‌شوند و خانواده‌ی آنان اسیر خواهند شد.
باید توجه داشت که جهاد برای این نیست که مردم را از اطاعت یک بنده به اطاعت بنده‌ای دیگر همانند او، وا دارند! هرگاه کافران در دایره‌ی حاکمیت اسلام، جزیه را بپذیرند، نباید مورد تعدی و ظلم قرار گیرند، و نباید پیمانی که با آنان بسته می‌شود، شکسته شود.
جزیه و مالیاتی که برای این گروه تعیین می‌شود، باید پایینتر از توان و طاقت آن‌ها و فروتر از قدرتشان باشد. اموال و غنایمی که در پرتو جهاد به دست می‌آید، از آن همه‌ی مسلمانان است و گروه خاصی نسبت به آن اولویت و مالکیت ندارند. اگر در راستای جهاد، کارزاری صورت گرفت و اسیری به دست آمد، باید در مسایل ویژه‌ی هر یک به روش پیامبر (ص) و قانون دینی آن عمل کرد. (سوگمندانه دیده می‌شود که این رهنمودهای دینی مورد توجه قرار نمی‌گیرد و) نابینا و افلیج مورد تکلیف قرار می‌گیرند، با این که امکانات جهاد در اختیار ندارند و خداوند ایشان را معذور دانسته است! از سوی دیگر، همانان که توان جهاد دارند، نیز به گونه‌ای تحت تکالیف طاقت فرسا و دشوار قرار می‌گیرند! در گذشته، مردم مصر با

دشمنانی که به سراغشان می‌آمدند و یا همجوار آنان بودند، به نبرد می‌پرداختند، ولی در اعزام نیروها به جنگ، میانشان عادلانه رفتار می‌شد. (این گونه نبود که گروهی هماره در جنگ باشند و عده‌ای همیشه در آسایش و رفاه پشت جبهه بسر برند!) دریغا! که امروزه همه‌ی آن ارزش‌ها و شیوه‌های بایسته از میان رفته است! مردم در دو طبقه خلاصه شده‌اند!

1- کسانی که خود موظف به جهادند و باید جان و مال خود را با خدا سودا کنند! ولی در این راه اجیر دیگران شده، برای رفتن به جهاد مزد می‌گیرند.

2- گروهی که بر اساس حکم الهی معذور از جهادند، ولی تکلیف می‌شوند تا کسانی را اجیر کرده، آنان را عوض خود، به جهاد بفرستند.

حج از میان رفته و ضایع گشته است و مردم تهیدست شده‌اند.

کسی که این کژی‌ها را پدید آورده، به راستی منحرف‌ترین منحرفان است. و آن کس که جهاد را به گونه‌ی صحیح آن برپا دارد و آن را به جامعه‌ی اسلامی بازگرداند، براستی استوارترین مردم در راه حق خواهد بود.

هان! آنچه اکنون بر جهاد می‌گذرد، خطایی است بزرگ! [1] .

پی نوشت ها:

[1] کتب ابوجعفر (ع) فی رسالة الی بعض خلفاء بنی‌امیة: و من ذلک ما ضیع الجهاد الذی فضله الله عزوجل علی الاعمال و فضل عامله علی العمال تفضیلا فی الدرجات و المغفرة و الرحمة لانه ظهر به الدین و به یدفع عن الدین و به اشتری الله من المؤمنین انفسهم و اموالهم بالجنة بیعا مفلحا منجحا، اشترط علیهم فیه حفظ الحدود و اول ذلک الدعاء الی طاعة الله عزوجل من طاعة العباد و الی عبادة الله من عبادة العباد و الی ولایة الله من ولایة العباد، فمن من دعی الی الجزیة فأبی قتل و سبی اهله و لیس الدعاء من طاعة عبد الی طاعة عبد مثله و من أقر بالجزیة لم یتعد علیه و لم تخفر ذمته و کلف دون طاقته و کان الفیء للمسلمین عامة غیر خاصة و ان کان قتال و سبی سیر فی ذلک بسیرته و عمل فی ذلک بسنته من الدین ثم کلف الأعمی و الأعرج الذین لا یجدون ما ینفقون علی الجهاد بعد عذر الله عزوجل ایاهم و یکلف الذین یطیقون ما لا یطقون و انما کانوا اهل مصر یقاتلون من یلیه یعدل بینهم فی البعوث، فذهب ذلک کله حتی عاد الناس رجلین اجیر مؤتجر بعد بیع الله و مستأجر احبه غارم و بعد عذر الله. و ذهب الحج فضیع و افتقر الناس فمن اعوج ممن عوج هذا و من اقوم ممن اقام هذا. فرد الجهاد علی العباد و زاد الجهاد علی العباد، ان ذلک خطأ عظیم. فروع کافی 5 / 3؛ کتاب الجهاد، حدیث 4.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

هشام بن عبدالملک

با مرگ یزید بن عبدالملک برادرش هشام بن عبدالملک در سال 105 ه در حالی که 38 سال از عمر او می‌گذشت بر مسند خلافت نشست. فرمانروایی او 19 سال و 7 ماه به طول انجامید و سرانجام در سال 125 ه مرگش فرا رسید. [1] . طولانی بودن مدت حکومت هشام خود می‌تواند ترسیم کننده‌ی دوران استبداد و ژرفای فجایعی باشد که در این دوره به وسیله‌ی او و همدستان امویش صورت گرفته است؛ زیرا حکومت‌های فاسد و غیر الهی، هر چه بیشتر تداوم یابد، سلطه و جباریتشان بر خلق، ابعاد گسترده‌تری پیدا می‌کند. او مردی خشن، درشتخو و مال اندوز بود. [2] بخل، ستمگری، سخت دلی و بی‌عاطفگی او بیش از هر خصلتش رخ می‌نمود. [3] .
عداوت هشام بن عبدالملک با امام باقر :
در یکی از برخوردهایی که میان زید بن علی - برادر امام باقر (ع) - با هشام بن عبدالملک رخ داد، هشام از موضع کبر و غرور گفت: برادرت بقره چه کرد؟!
زید بن علی به او پاسخ داد: بد گونه‌ای با رسول خدا (ص) مخالفت کردی، زیرا لقب باقر لقبی است که پیامبر اکرم (ص) برای برادرم - محمد بن علی - انتخاب کرده است، ولی تو وی را (بقره) می‌نامی! بی‌تردید تو در قیامت هم با پیامبر اختلاف خواهی داشت، او به بهشت وارد می‌شود و تو در آتش! [4] . شاید در یکی از نخستین برخوردهای هشام با امام باقر (ع) بود که وی در صدد برآمد تا امام را به وسیله‌ی طرح سؤال به بن‌بست بکشاند، و از این طریق، مقام علمی آن حضرت را مخدوش ساخته و آتش کینه و حسد خود را قدری فرو نشاند.
هشام برای مراسم حج به مکه آمده بود، و در حالی که بر دست خدمتکارش - سالم - تکیه داشت، وارد مسجدالحرام شد. سالم که قبلا امام باقر (ع) را دیده بود و می‌شناخت و نیز می‌دانست که هشام نسبت به آن حضرت حساسیت و عناد دارد، با دیدن امام باقر (ع) رو به هشام کرد و گفت: آن شخص محمد بن علی است. هشام پرسید: این همان شخصی است که مردم عراق شیفته‌ی اویند و از او خط می‌گیرند؟ سالم گفت: آری این شخص هموست. هشام گفت: پس هم اکنون نزد او برو و بگو هشام بن عبدالملک، پیشوای مؤمنان! می‌پرسد: هنگامی که مردم در روز قیامت محشور می‌شوند و گرد می‌آیند، چه می‌خورند و می‌آشامند تا کار حسابرسی آنان تمام شود؟ سالم نزد امام آمد و سؤالش را مطرح کرد. امام در پاسخ او فرمود: در آن روز زمین چون قرص پاکیزه‌ای است و

آب‌ها در آن جاری است و مردم از آن می‌خورند و می‌آشامند. سالم نزد هشام بازگشت و سخن امام را بازگو کرد.
هشام با شنیدن این پاسخ، گویی راهی تازه برای غلبه بر امام یافته باشد لذا گفت: اکنون باز گرد و بپرس: آیا دشواری‌ها و مشکلات روز قیامت مجال خواهد داد که کسی به خوردن و آشامیدن بپردازد! امام باقر (ع) در پاسخ او فرمود: مشکلات قیامت باعث نمی‌شود انسان‌ها از آب و غذای خود غافل شوند؛ چه مشکلات اهل دوزخ به مراتب بیشتر از درد و رنج مردم در صحنه‌ی محشر است، ولی با این حال، دوزخیان از آب و غذا بی‌نیاز نیستند و درد و رنج آتش و شکنجه‌های جهنم باعث نمی‌شود که رنج گرسنگی و تشنگی را فراموش کنند، و بدین جهت خداوند در قرآن بیان کرده است که دوزخیان به اهل بهشت التماس می‌کنند و می‌گویند: «افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله» [5] یعنی؛ از آب‌ها یا آنچه خدا به شما روزی کرده است، مقداری هم به ما ببخشید. هشام با شنیدن این پاسخ دیگر ساکت شد و نتوانست هدفش را دنبال کند [6] .
ریشه‌های عداوت:
آنچه در زندگی امام باقر (ع) و نیز سایر ائمه شایان توجه می‌باشد، این است که چه ویژگی‌هایی در شخصیت و منش آنان وجود داشته، که معمولا حکومت‌های جور متعرض ایشان می‌شده‌اند؛ زیرا اگر ائمه اهل دخالت در مسایل سیاسی و اجتماعی نبودند و به استناد لزوم تقیه، از امر به معروف و نهی از منکر و نشر معارف دینی دوری می‌گزیدند، بی‌شک زمینه‌ای برای مخالفت و کینه‌ی حاکمان جور علیه ایشان پدید نمی‌آمد.
بنابراین، باید ریشه‌های این رویارویی را در شخصیت ممتاز و محوریت اجتماعی و بینش‌های سیاسی آنان جست؛ زیرا این عوامل، هنگامی که دست به دست یکدیگر دهند، موجب احساس خطر حاکمان می‌شود. شخصیت ممتاز علمی و اجتماعی، تا زمانی که فاقد بینش خاص سیاسی باشد و نسبت به حکومت جور نقدی نداشته باشد، مورد تعرض واقع نمی‌شود، و در صورتی که شخص منتقد سیاسی باشد ولی در جامعه کسی به آرای وی اهمیت ندهد، یا حکومت او را به خود وا می‌نهد و یا به راحتی وی را سر به نیست می‌کند، ولی تاریخ می‌نماید که خلفا با ائمه‌ی معصومین هیچ یک از این دو شیوه را نپیموده‌اند، نه ایشان را به حال خود واگذاشته‌اند و نه توانسته‌اند به راحتی ایشان را از میان بردارند، بلکه هماره مترصد از میان بردن آنان بوده‌اند و برای عملی ساختن اندیشه‌ی خود مدت‌ها به تدبیر و حیله و نقشه‌کشی می‌پرداخته‌اند! به هر حال، گواه آنچه آوردیم خطبه‌ای است که امام باقر (ع) در مکه برای مسلمانان ایراد کرده است. امام صادق (ع) می‌فرماید:
در یکی از سال‌ها که هشام بن عبدالملک برای انجام مراسم حج به مکه

آمده بود، امام باقر (ع) نیز در مکه حضور داشت. در آن سفر امام باقر (ع) برای مردم سخنرانی کرد و از جمله سخنان آن حضرت چنین بود: سپاس مخصوص خداوندی است که محمد (ص) را به پیامبری مبعوث کرد و ما - خاندان نبوت - را به وسیله‌ی او کرامت بخشید. ما برگزیدگان خدا بر خلق اوییم و انتخاب شده از میان بندگان وی هستیم و ما خلفای الهی می‌باشیم. پس آن کس که از ما پیروی کند، سعادتمند است و کسی که ما را دشمن بدارد و با ما مخالفت کند، شقی و نگونبخت خواهد بود. این سخنان به هشام گزارش شد و زمینه‌ی خشم شدید او را فراهم آورد، اما در چنان شرایطی صلاح ندید که متعرض امام باقر (ع) شود. زمانی که به دمشق بازگشت و ما هم به مدینه بازگشتیم، به وسیله‌ی نامه از کارگزار خویش در مدینه خواست تا من و پدرم (محمد بن علی علیه‌السلام) را به دمشق بفرستد.
زمانی که وارد دمشق شدیم هشام تا سه روز اجازه نمی‌داد که نزد او برویم. تا این که سرانجام، روز چهارم به ما اجازه‌ی ورود داد. وقتی که ما در آستانه‌ی ورود قرار داشتیم، هشام - که نفرین خدا بر او باد - به اطرافیانش دستور داده بود تا پس از او، هر یک به امام باقر (ع) ناسزا بگویند و وی را سرزنش کنند!
امام باقر (ع) وارد محفل هشام شد، و بدون این که توجه خاصی به هشام داشته باشد و احترام ویژه‌ای برای او قایل شود، در جمله‌ای عام که شامل همه‌ی اهل مجلس می‌شد گفت: السلام علیکم، سپس بدون اجازه خواست از هشام، در مکان مناسب بر زمین نشست.
هشام به شدت خشمگین می‌نمود؛ زیرا اولا به شخص او سلام ویژه‌ای که به خلفا داده می‌شد، داده نشد، و ثانیا امام باقر (ع) برای نشستن از او اجازه نخواست! هشام گفت: ای محمد بن علی! همواره یک نفر از شما خاندان، وحدت مسلمانان را شکسته و می‌شکند و مردم را به سوی خود فرا می‌خواند و از روی سفاهت و جهل، گمان دارد که امام است.
هشام شروع به سرزنش کرد و چون او ساکت شد، یکایک مجلسیان او، سخنان توهین‌آمیز و نیش آلود او را پی گرفتند. چون سخنانشان پایان یافت، امام باقر از مکانی که نشسته بود برخاست و ایستاده چنین سخن گفت: ای مردم به کدامین سو می‌روید! و شما را به کجا می‌برند! خداوند نسل پیشین شما را به وسیله‌ی ما خاندان هدایت کرد و نسل‌های آینده‌ی شما نیز باید به وسیله‌ی ما راه یابند. اگر شما پادشاهی زودگذر دنیا را دارید، ما در آینده فرمانروایی خواهیم داشت. پس از فرمانروایی ما، هیچ حاکمیتی و پادشاهی نیست؛ زیرا ما اهل فرجامیم و خداوند فرموده است: «والعاقبة للمتقین».
سخن که بدین جا انجامید، هشام دستور داد تا پدرم امام باقر را به زندان

ببرند و محبوس سازند. اما امام در زندان ساکت نبود و زندانیان را مورد انذار و بیدار باش قرار داده، مطالب بایسته را با ایشان در میان می‌گذاشت، به گونه‌ای که همگان به او دلبسته شدند.
زندانبان از این جریان بر آشفت و وقایع را به هشام گزارش کرد.
هشام دستور داد تا امام را از زندان رها سازند و نزد او بفرستند.
امام صادق (ع) می‌فرماید: در این ماجرا من همراه پدرم وارد دربار هشام شدیم، او بر تخت نشسته بود و درباریان و ارتشیانش با سلاح ایستاده بودند.
تابلو هدف را در برابر جمع نصب کرده و بزرگان قوم مشغول هدف گیری و تیراندازی بودند.
با ورود ما به آن جمع - در حالی که پدرم جلوتر حرکت می‌کرد و من پشت سر وی بودم - نگاه هشام به پدرم افتاد و گفت: ای محمد! تو هم با بزرگان قوم من وارد مسابقه شو و تیراندازی کن.
امام باقر فرمود: من دیگر سنم از این کارها گذشته است، اگر صلاح بدانی من معاف باشم.
هشام گفت: به حق کسی که ما را با دینش عزت بخشید و محمد (ص) را مبعوث کرد تو را معاف نخواهم داشت. سپس به یکی از بزرگان بنی‌امیه اشاره کرد تا کمانش را به پدرم بدهد.
پدرم کمان را گرفت. تیری در چله‌ی کمان نهاد و نشانه گرفت و رها کرد، تیر در نقطه‌ی وسط هدف نشست، پدرم تیر دوم را نشانه گرفت، تیر دوم در وسط تیر اول فرود آمد و همین طور تا نه تیر...! هشام بشدت مضطرب شده بود و قرار نداشت و نمی‌توانست خویشتنداری کند. تا این که گفت: ای ابوجعفر! تو می‌گفتی که سنت از این کارها گذشته! در حالی که تو قهرمان تیراندازان عرب و عجم هستی. این سخن را گفت، ولی به سرعت از گفته‌ی خویش پشیمان شد.
هشام سعی داشت که خود را به عواقب ریختن خون پدرم گرفتار نسازد؛ (زیرا دریافته بود که کشتن اهل بیت بهای سنگینی برای حکومت‌ها داشته است).
هشام به زمین خیره شده بود در حالی که من و پدرم در مقابلش ایستاده بودیم. ایستادن ما به طول انجامید و پدرم خشمگین شد، هشام از نگاه‌های غضب آلود پدرم به آسمان، شدت خشم او را دریافت و گفت: ای محمد! نزدیکتر بیا...
پدرم به طرف تخت او رفت، من هم همراه پدرم بودم.
هشام از جای برخاست و با پدرم معانقه کرد و او را در سمت راست خود جا داد. سپس با من معانقه کرد و من هم سمت راست پدرم نشستم.
هشام با تمام توجه مشغول گفتگو با پدرم شد و گفت: ای محمد! قریش

هماره بر عرب و عجم پیشوایی خواهد داشت، تا زمانی که چون تویی در میان قریش باشد.
براستی چه نیک تیر می‌اندازی.
چه مدت تمرین کرده‌ای تا چنین مهارتی به دست آورده‌ای؟
پدرم گفت: می‌دانی که مردم مدینه در کار تیراندازی دستی دارند. من هم در دوره‌ی جوانی گاهی تیراندازی داشته‌ام، اما مدت‌ها است که ترک کرده‌ام. و از آن پس، این نخستین بار بود که در حضور تو تیر انداختم.
هشام گفت: هرگز مانند کار تو را از کسی ندیده بودم و گمان نمی‌کنم روی زمین کسی بتواند این گونه تیراندازی کند. آیا جعفر هم می‌تواند همین گونه هدف بگیرد؟
امام باقر (ع) فرمود: ما کمال‌ها و حقایق دین را به ارث می‌بریم، همان دین کاملی که خداوند درباره‌ی آن فرموده است: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» [7] . امروز دینتان را کامل کردم و نعمت را بر شما تمام ساختم و اسلام را به عنوان دین برایتان رضا دادم. و زمین هیچگاه خالی از انسان کامل نخواهد بود.
هشام با شنیدن این سخنان، چهره‌اش سرخ و حالش دگرگون شد و سؤال‌ها و اشکال‌های متعددی را مطرح کرد و امام هم به هر یک پاسخ داد... این جریان ظاهرا خاتمه یافت و امام باقر (ع) همراه با فرزندش جعفر بن محمد عازم بازگشت به مدینه شدند، اما کینه و عدوات هشام تازه شعله‌ور شده بود! از این رو، مأمورانی را پیش از امام به روستاها و منازل میان راه فرستاد و به مردم دستور داد تا از فروختن خوراکی به امام باقر و همراهیان او خودداری کنند و به ایشان جا و پناه ندهند [8] .
سخت‌ترین دوران بر امام باقر :
بررسی زندگی امام باقر (ع) می‌نمایاند که روزگار خلافت هشام از نظر سیاسی، سخت‌ترین و پر مسأله‌ترین دوره برای آن حضرت بشمار می‌آید؛ زیرا در دوره‌ی خلفای پیشین، آن امام از مدینه به سایر شهرها جلب و احضار نشد. [9] . استمرار خلافت هشام از جمله عوامل مهمی است که در بررسی علل تنگناهای سیاسی - اجتماعی این دوره باید مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا حکومت‌ها در آغاز، مسلط بر همه‌ی امور نیستند، ولی رفته رفته بر سلطه و نفوذ و نظارت آنان افزوده می‌شود. و در صورتی که حکومت بر پایه‌های جور استوار شده باشد، تداوم آن به استبداد فزونتر می‌انجامد. تاریخ نشان می‌دهد که دوره‌ی خلافت هشام در میان بنی‌امیه، از نظر استمرار کم‌سابقه بوده است؛ زیرا بیشتر آنان حکومت‌هایی دو یا سه ساله داشته‌اند. استمرار پادشاهی هشام، نه تنها بر امام باقر و اهل بیت (ع) بلکه برای مجموعه‌ی شیعیان نیز سختی‌ها و تنگناهای اجتماعی پدید آورد.
شیعه در تنگنای خلافت هشام:

برای ترسیم دشواری‌های این دوره و نمایاندن مشقت‌های شیعه در عصر خلافت هشام، توجه به سرگذشت زندگی جابر بن یزید جعفی کافی است؛ زیرا او از شخصیت‌های مبرز شیعه در عصر امام باقر (ع) بود که در نتیجه‌ی فشارهای سیاسی حکومت اموی ناگزیر شد، شیوه‌ی سخت و توانفرسایی را در پیش گیرد.
نعمان بن بشیر می‌گوید: در سفری که به حج می‌رفتم، رفیق و همسفر جابر بن یزید جعفی بودم. در مکه حج گزاردیم و عازم مدینه شدیم. جابر قبل از حرکت به سوی مدینه، خدمت امام باقر (ع) (که در آن سال برای حج به مکه آمده بود) شرفیاب شد، تا از آن حضرت خداحافظی کند.
پس از خداحافظی، من و جابر از مکه به قصد مدینه خارج شدیم. در میان راه به اخیرجه [10] رسیدیم، نماز گزاردیم و دوباره عازم شدیم. بر محمل‌ها جا گرفته بودیم که مردی بلند بالا سر رسید و نامه‌ای را از امام باقر (ع) به جابر داد، گل‌های مهر نامه هنوز خشک نشده بود.
جابر از مرد قاصد پرسید، چه زمانی نامه را از امام باقر (ع) دریافت کردی؟ قاصد گفت: بعد از نماز. جابر با تعجب گفت: بعد از همین نماز! نامه رسان گفت: آری بعد از همین نماز.
جابر نامه را باز کرد و مشغول خواندن شد. چهره‌اش در هم رفت و از آن لحظه تا وقتی که به کوفه رسیدیم دیگر هرگز نخندید، و حتی تبسم نکرد، با این که قبل از آن می‌خندید و تبسم می‌کرد و با من گفت و شنود داشت.
چون به کوفه رسیدیم و وارد منزل شدیم، پس از ساعتی، جابر نزد ما آمد در حالی که نامه را به گردن آویخته و بر چوبی سوار شده بود و میان کوچه‌های کوفه می‌گشت و می‌گفت «منصور بن جمهور امیر غیر مأمور» و سخنانی از این قبیل.
در میان مردم شایع شد که جابر دیوانه شده است. سه روز از این جریان می‌گذشت که نامه‌ی هشام بن عبدالملک به یوسف بن عثمان - که والی کوفه بود - رسید. در آن نامه هشام دستور داده بود که جابر بن یزید را به هر شکل که شده پیدا کنند و او را گردن زده، سرش را برای او بفرستند.
یوسف بن عثمان پس از خواندن نامه، رو به حاضران مجلس خود کرد و پرسید:
جابر بن یزید کیست؟ هشام از من خواسته است تا او را احضار کرده و گردن بزنم.
حاضران مجلس گفتند: این مرد، علامه و صاحب حدیث و ورع و زهد بود، ولی اکنون گرفتار جنون شده است. می‌توانی او را در کوچه‌ها، همراه کودکان ببینی که با آنان سرگرم بازی است.
والی کوفه به هشام بن عبدالملک جریان را گزارش کرد و هشام پاسخ داد: پس او را به حال خود واگذارید! روزهای زیادی نگذشت که منصور بن

جمهور سر رسید و یوسف بن عثمان - فرماندار کوفه - را کشت و... [11] . از این روایت استفاده می‌شود که جابر به دستور امام باقر (ع) مأمور به تقیه شده است و راه تقیه را در اظهار جنون دیده و یا اصولا آن راه را نیز امام (ع) به وی پیشنهاد کرده است.
شهادت زید بن علی بن الحسین
قیام و شهادت زید بن علی (ع) در دوران حکومت هشام بن عبدالملک، به سال 121 ه [12] از دلایل انکارناپذیر حاکمیت استبداد در آن عصر است.
برخی از مورخان نا آگاهانه یا مغرضانه در توصیف دوره‌ی خلافت هشام گفته‌اند: مردم در خلافت او آرامش و آسایش داشتند و کسی علیه او خروج نکرد و در مقابل وی نایستاد، جز زید بن علی بن الحسین که در اطراف کوفه به تبلیغ علیه خلافت هشام پرداخت و هشام برای سرکوب وی ابن‌هبیره را فرستاد و او زید را دستگیر کرد و به قتل رسانید، بی آنکه از هشام فرمان قتل گرفته باشد، زمانی که خبر کشته شدن زید به هشام رسید، کار بی‌مشورت ابن‌هبیره بر او گردن آمد و وی را به خاطر کشتن مردی قرشی آن هم بدون مشورت، ملامت کرد! [13] .
پس از تحقیق در سایر منابع تاریخی آشکار می‌شود که سکوت عصر او نه معلول آسایش و رفاه بلکه نتیجه‌ی مشکلات اجتماعی و نیز برنامه‌های سرکوب گرانه‌ی هشام بوده است و اگر هشام در برابر کشته شدن زید، چنین وانمود کرده باشد که به قتل او رضا نداشته است، این چیزی است که در موارد مشابه آن بعدها دیده شد که قاتلان ائمه خود به سوگواری برای آنان می‌پرداختند؛ زیرا از پیامدهای قتل آل علی به شدت هراسان بودند و نتایج بحران آفرین آن را بارها و بارها دیده و به خاطر داشتند. بهترین گواه این دعا، حرکت‌ها و آشوب‌های گسترده‌ای بود که پس از شهادت زید بن علی بن الحسین در خراسان رخ داد.
شیعیان خراسان به جنبش آمدند و حرکت‌های نهانی آنان علنی گردید، همدستان و هواخواهانشان انبوه شد، ستم‌هایی که بنی‌امیه بر خاندان پیامبر روا داشته بودند برای مردم باز می‌گفتند تا شهری باقی نماند، مگر این که این جریان‌ها در آن راه یافت. [14] .
این نقل‌های تاریخی از جهات متعدد نادرستی نقل پیشین را روشن می‌سازد.
علاوه بر این، آنچه با بدن زید پس از شهادتش انجام دادند، نمایانگر شدت عداوت هشام نسبت به آل علی (ع) است؛ زیرا یاران زید، بدن او را در مسیر جریان جوی آبی پنهان کرده بودند ولی یوسف والی کوفه آن را به وسیله‌ی فرد جاسوسی پیدا کرد، بدن زید را بر صلیب کشیدند در حالی که عریان بود و جامه نداشت.
شاعری از بنی‌امیه چنین سرود:

صلبنالكم زیدا علی جذع نخلة
ولم ارمهدیا علی الجذع یصلب
یعنی: ما زید را بر شاخه‌های نخل به دار آویختیم.
و من هیچ مهدی‌ای را نمی‌شناسم و ندیده‌ام که بر شاخه‌ها به صلیب کشیده شود!
در این تعبیرها، تعریض و کنایه است به اندیشه‌ی شیعه درباره‌ی قیام مهدی (ع).
به هر حال این هشام بود که سرانجام به یوسف فرمان داد که بدن زید را بسوزانند و خاکستر آن را به باد دهد! [15] .
شهادت امام باقر با توطئه هشام:
در بررسی زندگی سیاسی امام باقر (ع) نباید از اختلاف درونی برخی علویان با آن حضرت غافل بود؛ زیرا این اختلاف‌ها هر چند بظاهر رنگی سیاسی نداشت، ولی در نهایت به مسایل سیاسی انجامید. آن چه این اختلاف‌ها را به امر سیاست گره می‌زد، این بود که خلفا همواره در صدد یافتن راهی آسان برای از میان بردن خط امامت و جریان اندیشه‌ی شیعی بودند و در این میان بدیهی است که دامن زدن به اختلاف‌های درونی آل علی و استفاده از عناصر ناراضی علیه آنان، می‌توانست شیوه‌ای راحت و کم‌پیامد برای حکومت باشد.
هشام بن عبدالملک؛ از همین شیوه استفاده کرد و با تدابیری زید بن حسن را که نسبت به امام باقر (ع) بر سر میراث رسول الله و امر امامت عداوت داشت، علیه آن حضرت به کار گرفت تا این امر به شهادت امام باقر (ع) منتهی گردید! ابوبصیر از امام صادق (ع) نقل کرده است: زید بن حسن همیشه با امام باقر (ع) در مورد میراث رسول خدا، درگیری داشت و مدعی بود که او برای دریافت آن میراث سزاوارتر است به این دلیل که از نسل فرزند بزرگتر است - زیرا زید از نسل حسن بن علی و امام باقر از نسل حسین بن علی (ع) بود - این اختلاف حتی به محکمه‌ی قاضی نیز کشیده شد.
در یکی از همین محاکم زید بن حسن به زید بن علی بن الحسین - برادر امام باقر (ع) - توهین کرد و زید بن علی بن الحسین سوگند خورد که دیگر با زید بن حسن روبرو نشود.
از روایت استفاده می‌شود که در این محکمه‌ها، شخص امام باقر (ع) حضور نمی‌یافته، بلکه برادر خود (زید بن علی) را مأمور پاسخگویی به ادعاهای زید بن حسن می‌نموده است. از این رو، پس از مشاجره‌ی یاد شده، زید بن علی از امام باقر (ع) خواهش می‌کند که دیگر او را از حضور در محکمه‌ای که زید بن حسن در آن مدعی است معاف دارد. امام باقر هم می‌پذیرد.

زید بن حسن که گویی در انتظار چنین فرصتی بود از این که می‌تواند از آن پس با شخص امام باقر (ع) رویارو شود، خرسند شد؛ زیرا امید داشت که در این رویارویی می‌تواند امام را تحت فشار و مورد اذیت و بی‌حرمتی قرار دهد! زید بن حسن نزد امام باقر آمد تا آن حضرت را به محکمه‌ی قضا ببرد. امام عازم شد، ولی به او فرمود: ای زید تو اکنون در زیر لباس‌هایت خنجری را پنهان کرده‌ای و... امام در این هنگام گوشه‌هایی از قدرت امامت را به وی نمایاند و با کرامت‌های خویش به او اثبات کرد که امامت امری الهی است و نه میراثی بشری و قراردادی اجتماعی. زید با مشاهده‌ی کرامت‌ها، گاه مدهوش می‌شد و به شدت شگفت‌زده می‌گردید، ولی هرگز از غفلت و هواپرستی بیرون نیامد. زید بن حسن با مشاهده‌ی آن کرامت‌ها، سوگند یاد کرد که دیگر به نزاع با امام باقر (ع) برنخیزد! و از امام جدا شد ولی همان روز به سوی هشام بن عبدالملک [16] حرکت کرد. وقتی که به حضور هشام رسید گفت: من از نزد ساحری دروغگو می‌آیم که برای تو سزاوار نیست او را به حال خود واگذاری. زید بن حسن آنچه را دیده بود برای هشام بازگفت. هشام بن عبدالملک به کارگزار خویش در مدینه دستور داد: محمد بن علی را دربند بکش و نزد من بفرست!. آنگاه به زید بن حسن گفت: اگر محمد بن علی را در اختیار تو قرار دهم، آیا حاضری او را به قتل رسانی؟ زید بن حسن گفت: آری. والی مدینه با دریافت فرمان هشام به عواقب آن اندیشید و به هشام نوشت: من فرمان تو را رد نمی‌کنم و این نامه به معنای مخالفت با تو نیست، ولی دوست دارم از سر خیرخواهی با تو سخنی بگویم: مردی را که از من خواسته‌ای تا در بند کشیده، نزد تو بفرستم، عفیف‌ترین و زاهدترین کس در روی زمین است و من به صلاح حکومت تو نمی‌بینم که متعرض وی شوی... [17] . این حدیث طولانی است، ولی به هر حال، زید بن حسن از این طریق به خواسته‌ی خود دست نیافت. پس از بازگشت از شام به مدینه، سرانجام با تدبیری زین اسب را آغشته به سم کرد و از این طریق امام باقر (ع) را مسموم ساخته، به شهادت رسانید. در این راه دست هشام پنهان است؛ زیرا آنچه هشام از آن بیم داشت و برای حکومت خود از آن نگران بود، از یک سو وجود امام، و از سوی دیگر درگیری علنی با آن حضرت بود، اما از میان بردن امام باقر (ع) به صورت مخفی و به وسیله‌ی فردی از خاندان علی می‌توانست او را از هر دو مشکل برهاند! [18] .

پی نوشت ها:

[1] حیاة الحیوان 1 / 102.

[2] مروج الذهب 3 / 205.

[3] تاریخ یعقوبی 2 / 328.
[4] عمدة الطالب 139.
[5] اعراف / 50.
[6] احتجاج طبرسی 2 / 323؛ روضة الواعظین 1 / 303؛ کشف الغمة 2 / 331؛ سیر اعلام النبلاء 4 / 405؛ الفصول المهمة 214؛ احقاق الحق 12 / 178؛ نورالابصار 143.
[7] مائده / 3.
[8] اصول کافی 2 / 376؛ مناقب 4 / 189؛ بحار 46 / 264؛ نورالابصار 60-64؛ الانوار البهیة 119؛ اثبات الهداة 5 / 272 و 311 به نقل از امان الاخطار ابن‌طاووس و دلائل الامامة محمد بن جریر بن رستم طبری.
[9] در برخی روایات احضار امام از مدینه به شام در زمان عبدالملک نیز یاد شده است، ولی با توجه به محتوای روایت و ذیل آن این نظر قوت می‌گیرد که راوی به جای هشام بن عبدالملک فقط عبدالملک را گفته باشد و هر دو روایت یکی به شمار آید. رک: الخرائج و الجرائح 1 / 291.
[10] نام مکانی است در راه مکه به طرف مدینه.
[11] اختصاص 67؛ اعیان الشیعة 4 / 52.
[12] برخی سال شهادت زید را سال 122 ه دانسته‌اند. رک: مروج الذهب 3 / 206.
[13] الامامة و السیاسة 1-2 / 125.
[14] تاریخ یعقوبی 2 / 326.
[15] مروج الذهب 3 / 207.
[16] در برخی از متون به جای هشام بن عبدالملک فقط نام عبدالملک آمده است، ولی با توجه به این که عبدالملک معاصر امام سجاد (ع) بوده، می‌توان مطمئن شد که هشام بن عبدالملک مورد نظر است و چه بسا لفظ هشام به وسیله‌ی راویان یا نسخه نویسان ساقط شده باشد.
[17] الخرائج و الجرائح 2 / 600؛ بحار 46 / 329.
[18] نورالابصار 49 و 60.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

یاد خدا، همیشه و در همه جا

امام باقر (ع) در توصیف سعادتمندان و بهره‌وران از نعمت‌های اخروی می‌فرماید:

آنان کسانی هستند که هرگز از یاد خدا و ذکر او خسته و ملول نمی‌شوند. [1] .

امام باقر (ع) به نقل از کتاب آسمانی موسی (تورات واقعی و تحریف نشده) می‌فرماید:

موسی (ع) به پروردگارش گفت: خداوندا! گاه پیش می‌آید که در مکان و در حالی قرار می‌گیرم که شرم دارم در آن مکان و در آن حال نام تو را بر زبان جاری کنم زیرا مرتبه‌ی تو را برتر و والاتر از این می‌دانم که در چنان شرایطی یاد و نام تو را به میان آورم. خداوند در پاسخ وی فرمود: ای موسی! یاد من در هر جا که باشد و در هر حال و شرایطی نیک است. [2] .

امام باقر (ع) می‌فرماید: مهمترین اعمال، سه است: یاد خدا همیشه و در همه حال، رعایت انصاف، همراهی و برابری با برادران ایمانی در مسایل اقتصادی [3] .

پی نوشت ها:

[1] قال الباقر (ع): «فی صفة أبناء الاخرة»... لا یملون من ذکر الله. بحار 78 / 165.

[2] عن ابی‌جعفر (ع) قال: مکتوب فی التوراة التی لم تغیر ان موسی سأل ربه فقال: الهی انه یأتی علی مجالس اعزک و اجلک ان اذکرک فیها، فقال: یا موسی ان ذکری حسن علی کل حال. اصول کافی 2 / 497.

[3] عن ابی‌جعفر (ع) قال اشد الاعمال ثلاثة: ذکر الله علی کل حال، و انصافک من نفسک، و مواساة الاخ فی الامال. ارشاد مفید 2 / 165؛ حلیة الاولیاء 3 / 183؛ کشف الغمة 2 / 341؛ حقایق الحق 12 / 190.

منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبت ص 273 از ابوخالد کابلی نقل کرده که امام باقر (ع) فرمود: گویا می‌بینم قومی را که در مشرق قیام کرده حق را می‌طلبند ولی حق را به آنها نمی‌دهند، باز می‌طلبند، باز حق را به آنها نمی‌دهند، چون چنین دیدند، شمشیرهای خویش برشانه خود گذاشته قیام مسلحانه می‌کنند، در این زمان حق را به آنها می‌دهند ولی آنها قبول نمی‌کنند و گویند: باید خود قیام به حق کرده و حکومت تشکیل بدهیم و چون حکومت را تشکیل دادند آن را تحویل نمی‌دهند مگر به صاحبتان (امام زمان (ع)) کشتگان آنها شهیدانند، بدانید اگر من آن زمان را درک می‌کردم خودم را در اختیار صاحب آن کار می‌گذاشتم نگارنده گوید: چون این حدیث با انقلاب اسلامی ایران بسیار تطبیق می‌شود لذا عین حدیث را می‌آوریم.
«عن ابی خالد الکابلی عن ابی جعفر (ع) انه قال: کانی بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلا یعطونه ثم یطلبونه فلا یعطونه، فاذا راوا ذلک و ضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعطون ماسالوه فلا یقبلونه حتی یقوموا ولا یدفعونها الا الی صاحبکم، قتلاهم شهداء، اما انی لو ادرکت ذلک لاستبقیت نفسی لصاحب هذا الامر».

منبع: فضائل و سیره فردی امام محمد باقر؛ سید علی قریشی؛ برگرفته از کتاب خاندان وحی

یاد دادن اسم اعظم به یکی از صحابه

عمر بن حنظله می‌گوید: به حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام عرض کردم: «من چنین فکر می‌کنم که در پیش شما دارای رتبه و منزلتی هستم.» حضرت فرمود: «آری.»
عرض کردم: «در پیشگاه شما حاجتی دارم.» حضرت فرمود: «چه حاجتی داری؟»
عرض کردم: «از شما درخواست می‌کنم که اسم اعظم را به من تعلیم بفرمائید.»
حضرت فرمود: «آیا طاقت آن را داری؟» عرض کردم: «آری.» حضرت فرمود: «داخل این خانه بشو.» چون وارد خانه شدم، امام باقر علیه‌السلام دست مبارک خود را به زمین گذاشت و ناگهان آن خانه تاریک شد و من شروع به لرزیدن کردم. آنگاه حضرت فرمود: «چه می‌گوئی؟! آیا اسم اعظم را به تو بیاموزم.» عرض کردم: «نه.» پس امام باقر علیه‌السلام دست مبارک خود را از زمین برداشت.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام باقر؛ واحد تحقیقاتی گل نرگس؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم 1386.

یزید بن مغاویه

از قبیله‌ی بنی‌عجل و از اعیان اصحاب امام بود. صحابه اجماعا وی را موثق و مصدق شمردند. و از فتاوای فقهیه وی استفاضه کردند.

منبع: معصوم هفتم محمد بن علی الباقر؛ جواد فاضل؛ شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران .

یاران حضرت امام محمد باقر

شیخ مفید در کتاب اختصاص از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود: موقعی که روز قیامت می‌شود منادی ندا می‌کند: یاران و حواریون حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله که عهد و پیمان خود را نشکستند کجایند؟
در همین موقع است که سلمان فارسی و مقداد بن اسود و ابوذر رحمهم‌الله بر می‌خیزند.
بعد از آن ندا می‌کند: یاران و حواریون علی‌بن ابیطالب که وصی پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله است کجایند؟ پس از شنیدن ندا است که عمرو بن الحمق (بفتح حاء و کسر میم) و محمد بن ابوبکر و میثم تمار و اویس قرنی (بضم همزه و فتح واو وقاف و راء) برمی‌خیزند.
آنگاه آن منادی ندا می‌کند: حواریون حسن که فرزند علی و فاطمه بنت پیامبر اسلام است کجایند؟بعد از این ندا است که سفیان بن ابی لیلای همدانی (به سکون میم) و حذیفة (بضم حاء و فتح ذال) ابن اسید غفاری برمی‌خیزند. نیز ندا می‌کند: یاران و حواریون حسین بن علی کجایند؟ در آن حین کلیه‌ی آن افرادی که در رکاب امام حسین علیه‌السلام شهید شده‌اند برمی‌خیزند و هیچ کدام از آنان تخلف نخواهند کرد. آن‌گاه آن منادی می‌گوید: حواریون علی‌بن الحسین کجایند؟ در این هنگام است که جبیر (بضم جیم و فتح باء) ابن مطعم (بضم میم و سکون طاء) و یحیی بن ام‌طویل و ابوخالد کابلی و سعید بن مسیب برمی‌خیزند. نیز آن منادی ندا می‌کند: یاران و حواریون محمد بن علی (یعنی امام محمد باقر علیه‌السلام) و جعفر بن محمد (یعنی حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام) کجایند؟ بعد از این ندا است که عبدالله بن شریک عامری، زرارة ابن اعین، یزید بن معاویه‌ی عجلی، محمد بن مسلم ثقفی، لیث ابن بختری، مرادی، عبدالله بن یعقوب، عامر بن عبدالله بن خزاعه، حجر (بضم حاء و سکون جیم) ابن زائد و حمران اعین برمی‌خیزند. پس از این جریان است که آن منادی سایر شیعه امامان علیهم‌السلام را در روز قیامت صدا می‌زند. ایشان اولین شیعه‌ای هستند که داخل فردوس خواهند شد و...
علامه‌ی مجلسی در بحار از جابر بن یزید جعفی روایت می‌کند که گفت: گروه شیعه اتفاق و اجتماع کرده‌اند بر این که فقیه‌ترین و دانشمندترین یاران حضرت باقر و حضرت صادق علیهماالسلام شش نفر بودند و آنان عبارتند از: زرارة بن اعین، معروف بن خزبوذمکی، ابوبصیر اسدی، فضیل (بضم فاء و فتح ضاد) ابن‌یسار، محمد بن مسلم طائفی و برید (بضم باء و فتح راء) ابن معاویه‌ی عجلی.

منبع: ستارگان درخشان (جلد 7) (سرگذشت حضرت امام محمد باقر)؛ محمد جواد نجفی؛ کتابفروشی اسلامیه چاپ پنجم 1376 .

امام باقر علیه‌السلام از حضرت مهدی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله، بسیار یاد می‌کرد و به خصوص درباره‌ی یاران نیرومند و از ویژگی‌های آنها سخن می‌گفت و با شکافتن و توضیح مطالب در این راستا، راه و روش انتظار و زمینه‌سازی برای نهضت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام را به شاگردان می‌آموخت و به آنها امید می‌بخشید و روحیه آنها را بالا می‌برد.
در اینجا نظر شما را به چند سخن در این رابطه، از آن بزرگوار جلب می‌کنم:
1- ابن‌عقده می‌گوید: در سفری از عراق به حجاز، وارد مدینه شدم و به سوی خانه‌ی امام باقر علیه‌السلام رفتم تا با آن حضرت ملاقات کنم، وقتی به در خانه ی آن حضرت رسیدم، دیدم استر آن حضرت زین کرده در کنار در آماده شده. در کنار در نشستم، ناگاه دیدم امام باقر علیه‌السلام از خانه بیرون آمد و سوار بر استر شد که به جایی برود، به پیش رفتم و سلام کردم، از استر پیاده شد و به من توجه کرد و فرمود:
«اهل کجا هستی؟»
گفتم: اهل عراق.
فرمود: کدام نقطه؟
گفتم: کوفه
فرمود: همراهانت از کوفه تا اینجا چه کسانی بودند؟
گفتم: گروهی از مرجئه [1] .
فرمود: وای بر مرجئه، آن هنگام که قائم ما قیام کند، آنها به چه کسی پناه می‌برند؟
گفتم: آنها معتقدند که اگر قائم (عج) ظهور کند ما و شما در پرتو عدالت او یکسان هستیم.
فرمود: اگر توبه‌ی حقیقی کنند، خداوند توبه‌پذیر است... و اگر اظهار عقیده‌ی (باطل) خود کنند، خداوند خون آنها را می‌ریزد. سپس فرمود: سوگند به خداوندی که جانم در دست او است، حضرت قائم (عج) گردن آنها (مرجئه) را می‌زند...
گفتم: آنها می‌گویند هر گاه قائم (عج) ظهور کرد، خداوند کار او را بدون خونریزی و بی‌آنکه به اندازه‌ی یک ظرف خونگیری، خون ریخته شود، سامان می‌بخشد.
در این هنگام امام باقر علیه‌السلام فرمود: کلا والذی نفسی بیده حتی نمسح و انتم العرق و العلق، و اومأ بیده الی جبهته: «سوگند به خداوندی که جانم در دست او است، چنین نیست مگر این که ما و شما عرق بریزیم

و خون‌ها ریخته شود. در این هنگام امام با دست به پیشانی اشاره کرد.» [2] .
در روایت دیگری آمده که ابن‌عقده گفت: آنها (مرجئه) می‌گویند وقتی که حضرت مهدی (عج) قیام کرد، کارها به طور طبیعی و عادی سامان می‌یابد و به اندازه‌ی شاخ خونگیری، خونریزی نمی‌شود. امام باقر علیه‌السلام در پاسخ فرمود: «سوگند به خدا چنین نیست. اگر چنین چیزی ممکن بود، در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله انجام می‌شد در صورتی که دندان آن حضرت در جهاد با دشمن خون افتاد و پیشانیش شکست. سوگند به خدا قیام قائم (عج) تمام نمی‌شود، مگر این که در میان جنگ عرق بریزیم و خونها بریزد، پس دست بر پیشانی مبارکش مالید.» [3] .
اشاره به این که حکومت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام با جهاد، مبارزه، شهادت‌طلبی، رنج و زحمت، سامان می‌یابد، نیاز به نیروهای آماده و پر توان و زمینه‌سازی‌های حساب شده دارد.
2- از این رو همان حضرت، در عبارت دیگری فرمود:
انه لو قد کان ذلک اعطی الرجل منکم قوة اربعین رجلا، و جعلت قلوبکم کزبر الحدید، لو قذف بها الجبال لقلعتها و انتم قوام الارض و خزانها:
«همانا اگر قیام قائم علیه‌السلام پدیدار شود، هر یک از شما به اندازه‌ی چهل مرد نیرو می‌یابد و دل‌های شما همچون پاره‌های آهن شود که اگر آن پاره‌ها را به کوه‌ها بزنند آنها را از جا بر می‌کنند، آنگاه شما حاکمان زمین می‌شوید و خزانه‌دار آن خواهید شد.» [4] .
3- نیز فرمود: «خوشا به سعادت کسی که ظهور قائم (عج) را درک کند و از یارانش شود. وای به حال کسی که در صف مخالفانش قرار گیرد و با او مخالفت نماید، او دارای فرمان جدید، سنت جدید و دادگاه جدید است و برخوردش با افراد عرب بسیار سخت است و مخالفان را خواهد کشت و همه‌ی امور را تحت رهبری‌های مستقیم خود انجام می‌دهد و در راه اجرای فرمان خدا از ملامت هیچ ملامت‌گری نمی‌هراسد.» [5] .
4- نیز فرمود: «گویی قائم (عج) را در نجف کوفه می‌نگرم که همراه پنج هزار نفر از فرشتگان وارد سرزمین نجف شده، جبرئیل در جانب راست او و میکائیل در جانب چپش و مؤمنان در پیشاپیش او هستند و او لشگرهایش را از هم جدا نموده و به سوی شهرها اعزام می‌نماید.» [6] .

پی نوشت ها:
[1] مرجئه: طایفه‌ای از اهل تسنن هستند که معتقدند اگر کسی ایمان به خدا داشته باشد، گناه و نافرمانیش آسیبی به او نمی‌رساند و اگر کافر باشد، اطاعت او سودی به حالش نخواهد داشت و... (سفینة البحار، ج 1،

ص 510).
[2] بحار، ج 52، ص 357 - 358.
[3] همان مدرک.
[4] روضة الکافی، ص 294.
[5] بحار، ج 52، ص 348 - 349.
[6] ارشاد شیخ مفید، ص 341 تا 345.

منبع: نگاهی بر زندگی امام باقر؛ محمد محمدی اشتهاردی؛ مطهر چاپ دوم 1376.

دوران حکومت عمر بن عبدالعزیز با مرگ مشکوک [1] وی در سال 101 ه به پایان رسید. [2] و در ماه رجب همان سال، یزید بن عبدالملک جوانی که حدود 25 سال از عمرش می‌گذشت بر مرکب خلافت سوار شد و تا سال 105 به حکومت ادامه داد [3] و در سن 29 سالگی [4] در حالی که چهار سال و یک ماه پادشاهی کرده بود در گذشت. [5] .
یزید شیوه‌ی عمر بن عبدالعزیز را کنار نهاد و به رسم دیگر امویان، راه عیش و نوش در پیش گرفت. داستان دلباختگی این جوان بی‌کفایت و خوشگذران به معشوقه‌اش (حبابه) مایه‌ی خفت برای نظام حکومت در جوامع اسلامی و نشانگر عمق فاجعه‌ی حاکمیت ناصالحان و سبکسران بر سرنوشت توده‌های مسلمان است! او پس از مرگ معشوقه‌اش بدن وی را چندان نگاه داشت که بوی گند و تعفن از آن ظاهر شد و پس از دفن او با فاصله‌ای کوتاه مرگ یزید بن عبدالملگ فرا رسید. [6] . چنین فرمانروای هوسباز و عیش طلبی، خود فرصت رسیدگی به امور را ندارد، بنابراین در پرتو حاکمیت چنین عناصر فاسدی، فرصت طلبان و مفسدان کارها را در دست می‌گیرند و امور کشور را به دلخواه خود می‌چرخانند. چنین است که در دوران حکومت یزید بن عبدالملک، دوباره عناصر فاسد بنی‌امیه کارگردان خلافت شدند و شدیدترین روش‌ها را علیه شیعه به کار گرفتند و کینه‌های کهنه‌ی خود را با خاندان علی (ع) دوباره آغاز کردند. گذشته از بنی‌امیه، شخص یزید بن عبدالملک که پرورده‌ی دامان عناد خیز اموی‌ها بود، عداوت و دشمنی عمیقی نسبت به امام باقر (ع) و خاندان او داشت. [7] . خدا، قرآن، پیامبر، اسلام و جامعه‌ی اسلامی چیزهایی بود که در قلب و روح یزید بن عبدالملک و همانندهای او هرگز جایی نداشت. او شیفته‌ی آواز و آوازه خوان‌ها بود. مبالغ زیادی را صرف می‌کرد تا آوازخوانی از شهرهای دیگر نزد او آمده و برایش ترانه بخواند. [8] .

پی نوشت ها:
[1] برخی مورخان مرگ عمر بن عبدالعزیز را در نتیجه‌ی توطئه‌ی بنی‌امیه علیه او دانسته‌اند و معتقدند که به او سم خورانیده شد بر اثر مسمومیت جان سپرد؛ زیرا روش او منافع بنی‌امیه را تأمین و تضمین نمی‌کرد. تاریخ الخلفاء 246.
[2] حیاة الحیوان 1 / 100.
[3] تاریخ یعقوبی 314؛ حیاة الحیوان 1 / 102؛ تاریخ الخلفاء 247.

[4] برخی گفته‌اند در سن 37 سالگی مرگ او فرا رسیده است، توجه به سن این خلفا از آن جهت اهمیت دارد که سستی پایه‌های حکومت و تدبیر ایشان و خامی و بی‌کفایتی آنان را تا اندازه‌ای حکایت می‌کند.
[5] مروج الذهب 3 / 195.
[6] همان، 3 / 199.
[7] اثبات الوصیة 154.
[8] مروج الذهب 3 / 197.
منبع: امام باقر جلوه امامت در افق دانش؛ گروه تاریخ اسلام؛ آستان قدس رضوی چاپ دوم 1375.

یعقوب پس از وصال یوسف چقدر عمر کرد

محمد گوید: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: حضرت یعقوب علیه‌السلام هنگامی که در مصر نزد یوسف علیه‌السلام آمد و خداوند پریشانی آنها را فراهم آورد، و تأویل رؤیای صادق حضرت یوسف علیه‌السلام را به او نشان داد؛ چند سالی زندگی کرد؟
حضرت فرمود: دو سال زندگی کرد.
عرض کردم: حجت (خدا) در روی زمین چه کسی بود: حضرت یعقوب یا حضرت یوسف علیهماالسلام؟ حضرت فرمود: حجت الهی حضرت یعقوب علیه‌السلام بود، و یوسف علیه‌السلام پادشاه بود، چون یعقوب علیه‌السلام وفات کرد حضرت یوسف علیه‌السلام او را در تابوت به سرزمین شام حمل نمود، و در بیت المقدس دفن کرد، و بعد از حضرت یعقوب حضرت یوسف علیهماالسلام حجت الهی بود. عرض کردم: آیا حضرت یوسف علیه‌السلام رسول و نبی بود؟
فرمود: آری؛ مگر کلام خدا را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «و از این پیش، یوسف به سوی شما (مصریان) با معجزات و ادله روشن به رسالت آمد»؟
بالاسناد الی الصدوق عن ابن المتوکل، عن الحمیری، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن علاء، عن محمد، قال: قلت لأبی جعفر علیه‌السلام: أخبرنی عن یعقوب علیه‌السلام کم عاش مع یوسف بمصر بعد ما جمع الله لیعقوب شمله، و أراه تأویل رؤیا یوسف الصادقة؟
قال: عاش حولین.
قلت: فمن کان الحجة فی الأرض؛ یعقوب أم یوسف؟
قال: کان یعقوب الحجة، و کان الملک لیوسف، فلما مات یعقوب علیه‌السلام حمله یوسف فی تابوت الی أرض الشام، فدفنه فی بیت المقدس، فکان یوسف بعد یعقوب الحجة.
قلت: فکان یوسف رسولا نبیا؟
قال: نعم، أما تسمع قول الله تعالی: (و لقد جاءکم یوسف من قبل بالبینات). [1] .
عن محمد بن مسلم (مثله). [2] .

پی نوشت ها:
[1] غافر: 34.
[2] بحارالأنوار: ج 12 ص 295 ح 77، عن قصص الأنبیاء.

منبع: پرسش‌های مردم و پاسخ‌های امام باقر؛ احمد قاضی زاهدی؛ حاذق چاپ دوم 1386.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».